

تحقیق درباره‌ی اول اربعین حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)

مشخصات کتاب

سرشناسه : قاضی طباطبائی محمد علی ۱۲۹۱-۱۳۵۸.

عنوان و نام پدیدآور : تحقیق درباره اول اربعین حضرت سیدالشهداء (ع) Study of

(the First Arab'in of Imam Hussein (AS) / تألیف محمد علی

قاضی طباطبائی.

مشخصات نشر : تهران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ و انتشارات

۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ده، ۴۷۸ ص.

فروست : دین Religion

شابک : ۵۳۰۰۰ ریال: ۹۷۸۹۶۴۴۲۲۶۹۵۳ ؛ ۹۸۰۰۰ ریال (چاپ سوم)

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

یادداشت : چاپ قبلی: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات،

۱۳۸۵(ص.).

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : چاپ سوم: بهار ۱۳۹۰.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق -- اربعین

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ ق.

شناسه افزوده : سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

رده بندی کنگره : BP/۴۱/۵/ق۲ت۳ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۹۵۳۴/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۸۵۹۳۷

مقدمه

بسمه تعالی درباره‌ی کتاب «تحقیق درباره‌ی اول اربعین سیدالشهداء علیه آلاف التحية و الثناء» پس از نشر طبع اول آن از طرف علمای اعلام و دانشمندان بزرگ و ادباء سترگ نثرا و نظما تقریظهای زیادی نگارش یافته و ارسال گشته است. و از آن میان کلمات ارزنده‌ی که شامل نکات و تحقیقات زیاد است از قلم توانای عالم فاضل نقاد شهیر و کتاب‌شناس مشهور در عصر حاضر صاحب تصانیف نفیسه محقق ارجمند جناب آقای عطائی خراسانی ادام‌الله بقائه صاحب کتاب «افسانه‌ی کتاب» صادر گردیده و نکات و مزایای کتاب را به قلم آورده و به خصوصیات آن پی برده و با ذهن آزاد و فکر نقاد خویشتن بر دقائق آن کتاب شریف نظر افکنده و کاملا آنها را دریافته است. و به نظر رسید حیف است آن نامه‌ی شریف در اوائل این تألیف منیف نشر نگردد و مطالعه کنندگان کتاب از مطالعه‌ی آن کلمات و از اطلاع بر آن نکات بی‌نصیب شوند. و لذا پس از درخواست اجازه از محضر حضرت آیه‌الله الحجة [صفحه ۶] الوالد الماجد دام ظلّه و روحی فداه آنچه از قلم درر بار معظم له تراوش نموده در اول این طبع دوم کتاب نقل و نشر می‌شود و از باب تذکار از نویسنده‌ی معظم آن در صفحه‌ی روزگار به یادگار بماند. سید محمد تقی قاضی طباطبائی

نامه‌ی آقای عطائی خراسانی

اینک نامه‌ی نامبرده در زیر نقل می‌شود: علیک منی سلام الله ما صدحت ورق الحمام و هز الريح أغصانا نمودار احساسی که از مطالعه‌ی کتاب شریف تحقیق درباره‌ی روز اربعین سیدالشهداء علیه آلاف التحية و الثناء نوشته‌ی محقق تحریر و حبرنبیل ملاذ الانام

آیة الله الحجّة حضرت بندگان آقای سید محمد علی قاضی طباطبائی مد الله ظله بعنایاته الکامله علی رؤسنا. شیواترین درود و والاترین سپاسم را از راه تقدیم می دارم، آری بحثهای متنوع کتاب مذکور و تحقیقات علمی آن در اعماق روحم می نشست، ریاضت و زحمت چهل سال مطالعه ی کتابهای گوناگون را اربعین معظم له از میان برمی داشت، و انبساطی به جانم می بخشید هر ورق آن که جدا باید همچون ورق زر دست به دست گردد اصالت و ارزش نویسنده را رهنمون بود، لطف بیان و حسن تعبیر و سنجش گفتار و آزادگی در بحث و صراحت قلم با عبارات زبان شیرین پارسی و فصیح و بلیغ تازی همه جا به چشم می خورد، حقا نویسنده ی معظم آفریننده است او نه تنها خوب نوشته بلکه بهتر اندیشیده با بهائی در زمینه های فکری و جنبه های سازندگی گشوده و [صفحه ۷] پراگماتیسم عملی و مدینه ی فاضله را نشان داده است. دردها و غمها، نابسامانیها و مفسد کوچک و بزرگ اجتماع را درک کرده است، و به بهترین لباس برای خواننده مجسم ساخته است، با سرپنجه ی برهان و هنگامه های قاطع به جنگ انحرافات فکری و کج اندیشیهای عصری برخاسته، در مواردی از حریم ولایت با ولایتی خالص سخت و هر چند سخت تر به دفاع پرداخته، سنی زده ها و غرب گرفته ها را رسوا و رسواتر ساخته، صدمات صاحبان کتب ضعیفه را به عالم شیعه در صفحاتی چند معرفی نموده هذیان گوئیهای ابن تیمیه و ابن حزم اندلسی و حرانی حنبلی و بیطار و آخوند اوف و عمرو بن سعید و طبری نویسنده ی تاریخ کبیر و آغانی و افسانه نامه ی ابوالفرج اصفهانی و غزالی و آلوسی و ممیت الدین عربی و دهها نویسنده و یاهو سرای دیگر را پاسخ داده و مزدوران استعمار را همانند گوستا و لبون با نوک تیز قلم فشار داده، و در زمینه ی کتابهائی از قبیل فصل الخطاب و فقه الرضا و طراز المذهب و مجالس المتقین و غیره به نقد و انتقاد پرداخته، و تحریف صاحب قاموس را به وجهی لطیف بیان داشته، و از نسبتهای ناروا به پیشوایان دین ممانعت به عمل آورده، و همچنان که از فهرست کتاب روشن است به بحثهائی ارزنده که تماشای آن کار یکی دو ساعت نیست پرداخته، رسالت تفهیم

را با شناخت عمیق مکتبهای بشری و مقایسه‌اش با مکاتب معنوی به انجام آورده، و شور و غوغائی در این زمینه به راه انداخته، و مأخذ کتاب را از قریب پانصد جلد کتاب فراهم آورده، و روشنائی عالم آرائی [صفحه ۸] را به دوستان کتاب نمودار ساخته، جدا در تکاپوی حقائق تلاشی حکیمانه فرموده. و عجب این که وحدت موضوع را همه جا رعایت نموده و در بحثهای زندگی سازش از این شاخه به آن شاخه پرواز نکرده حقیقت این است هنگامی که از مطالعه‌ی کتاب تحقیق اربعین فارغ شدم دلم می خواست ساعتها بمانم، و اصالتها و واقعیتها را بیشتر تماشا کنم، من کتاب زیاد خوانده‌ام و زندگی علمیم را تنها با کتاب گذرانده‌ام ولیکن کتابی که از انحراف به دور باشد و کجاندیشی نداشته باشد کمتر یافته‌ام، از آن تعداد کم است نوشته‌های معظم‌له، این قضاوت به حق است علامه‌ی قاضی زندگیش وقف دانش، و افزودن معلومات، و حل مشکلات علمی است، نیازی به معرفی ندارد، آثار وجودی آن جناب بهترین گواه بر این مدعا است، تعلیقات و اضافات دلپذیر نامبرده در کتابهایی مانند انوار نعمانیه: سید جزائری، و جنه‌المأوی: کاشف‌الغطاء، و انیس‌الموحدین: نراقی، و علم‌امام: شیخ محمد حسین مظفر، و نوشته‌های مستقل دیگر شاهدیست صادق همگان در توسعه بخشیدن دائره‌ی معلومات نقشی بسزا دارند و در انتخاب مطالب و آثار دارای ذوقی سرشارند روایات منتخبه از صفحه‌ی ۳۱۴ [۱] به بعد در تحقیق صلوات و ضم‌آل و [صفحه ۹] روایت صفحه‌ی (۴۳۶) از نوف بکالی و دهها روایت دیگر کاشف این گفته است. و من هرگز توان آن ندارم قیافه‌ی حقیقی کتاب را و آنچه در درون دارم نگارش دهم و ترسیم این موضوع مجالی بیشتر و خاطری جمع‌تر می‌خواهد جز این نیست که برای معظم‌له از خداوند جهان توفیقات روزافزون مسئلت دارم و از هرگونه قصور در خطاب و اسائه و تصدیع اوقات آن حضرت پوزش می‌طلبم چاره‌ئی نداشتم جز این که نمونه‌ئی از ارادتم را به زبان قلم آوردم. با تقدیم احترام- والله الموفق و المعین الاحقر شیخ علی اصغر عطائی خراسانی ۲۶ شوال المکرم ۱۳۹۴ هـ ق [صفحه ۱۰]

مقدمه‌ی طبع دوم کتاب

قریب چهار سال قبل سئوالی از این جانب درباره‌ی اربعین حضرت سیدالشهداء سلام‌الله‌علیه شده بود: که آیا اسراء خاندان رسالت در اربعین اول بیستم ماه صفر سال (۶۱) هجرت از شام برگشته و وارد کربلاء شده‌اند چنانچه مشهور میان شیعه و معروف در بین تابعین اهل بیت اطهار سلام‌الله‌علیهم است؟ و روز اربعین را روز ملحق کردن رأس اطهر و انور آن حضرت به جسد اطیب در کربلاء می‌دانند یا در غیر آن روز ورود اسراء به کربلاء اتفاق افتاده است؟ در پاسخ این سؤال جوابی نگارش یافت و قدری در اطراف این موضوع به تتبع و تحقیق پرداخته شد و تألیفی گردآورده و طبع و نشر گشت و کاملاً برای این جانب روشن شد که آنچه مشهور در میان شیعه است بسیار مورد اعتماد و اعتبار است و سرعت سیر در آن زمانها کار عادی بوده و انحصار به رفتن اسراء خاندان رسالت به شام و برگشتن آنها از شام و ورود به کربلاء و مدینه ندارد بلکه نظائر زیادی از سرعت آمد و رفت در آن دوران در تاریخ وجود دارد مانند آمد و رفت حجاج با سائق‌الحاجها از عراق به مکه‌ی معظمه با این که راه میان عراق و حجاز [صفحه ۱۱] بیشتر از بین عراق و شام است یا آمد و رفت‌هایی که میان شام و عراق در اندک مدت انجام می‌یافته چنانچه در کتاب شرح داده شده است. ولی از آنجا که شبهات صادره از قلم علامه‌ی محدث نوری (ره) و شاگردانش درباره‌ی ورود اسراء اهل بیت (ع) به کربلاء در بیستم صفر سال (۶۱) هجری اذهان را فراگرفته و تقویت کامل یافته بود و رفع آن شبهات از اذهان کار آسانی نبود و از طرف دیگر رشک حاسدین و قیام طرفداران محدث نوری (ره) و مقاومت با آنان و رد شبهات پوچ و واهی آنها دشوار می‌نمود و تعجب آور آنست که طرف‌داری از قرآن کریم را گذاشته در طرف‌داری از محدث نوری (ره) کوشیده و در تلاش بودند. و لذا نظر به جهاتی که نگارش یافت بعضی از صداهای اعتراض مانند که از آثار نظرهای ساده و سطحی و بدون تأمل و تحقیق و دقت نظر بود بلند شد به بعضی از آنها پاسخهای

کتبی به طور تفصیل داده شد و به بعضی از آنها چون وارد کتابی کرده بودند و لذا در خود کتاب «تحقیق» در این طبع دوم آن از روی دقت و بررسی پاسخ نگارش یافت که از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد و قضاوت را به وجدان پاک آنها واگذار می‌نمایم. و لازم می‌دانم در این پیش‌گفتار طبع دوم کتاب به عموم ارباب دانش و اصحاب بینش اعلام و اعلان نمایم که بنای نگارنده در این کتاب به نقل از کتب معتبره‌ی شیعه و سنی بوده و تحقیق در نوشته‌های تاریخی آنان است و بیشتر تلاش گشته که نقل از کتب ضعیفه خودداری شود. [صفحه ۱۲] چنانچه در خود کتاب شرح داده شده است ص: ۵۹-۵۸ از امثال کتاب بحرالمصائبها و مزامیرالاولیایها و مرقاة‌الایقانه‌ها و تحفه‌ی تازه‌ها و جنات‌الخلودها و مقتل ابومخنف‌ها و تحفه‌المجالسها و مخزن‌البکاه‌ها و مصائب‌المعصومین‌ها و ریاض‌القدسها و کتب مرحوم حاج ملا اسماعیل سبزواری واعظ(ره) که پر از مطالب بی‌مدرک و مصدر و تواریخ ضعیفه است حتی در تواریخ مشهوره مطالب خلاف مشهور رابه قلم آورده و حرفهائی نگارش داده که بدون شک صحت ندارد و نظائر آن کتابها که زیاد است از نقل کردن مطلبی خودداری شده است مگر از باب تأیید و توافق با آنچه در کتب معتبره است حتی نقل کردن از ناسخ‌التواریخ که تاریخ رسمی دولتی است حتی الامکان خودداری گردیده چون بسیاری از قضایا را بدون تحقیق به قلم آورده و اشتباهات زیاد دارد که باید در این باره کتاب مستقلی مشتمل بر مجلداتی تألیف گردد تا آن کتاب تهذیب و تنقیح شود و مطالب و تواریخ صحیحه‌ی آن ثبت گشته و زوائد و مطالب وارونه شده‌ی آن حذف گردد. و از کتبی که در طبع اول به آن اعتناء نکرده بودم یکی هم کتابی به نام «مقتل اسفرائینی» است و پر از جعلیات و قصه‌های قصه‌خوانان و داستانهای بی‌اصل فراوان دارد. از باب نمونه جملات زیر نگارش می‌یابد: بنا به تواریخ معتبره لشکر عمرسعد در کربلاء سی هزار نفر بوده و روایت وارده از اهل بیت(ع) هم آن را تصدیق کرده ولی در مقتل اسفرائینی گفته: عمرسعد امر کرد به شمردن اشخاصی که از سربازان آنها در میدان جنگ کشته شده بودند [صفحه ۱۳] و عدد آنها به سی هزار

نفر از سواره و پیاده بالغ شد و این عین عبارت عربی اوست: «أمر عمر بن سعد به حصر من قتل منهم فی تلك المعركة فبلغوا ثلاثين ألف فارس و راجل» ص ۴۰ ط مصر قدیم پس بنا به نقل صاحب مقتل اسفرائینی تمامی سی هزار نفر لشکر ابن سعد در کربلاء به دست حضرت سیدالشهداء(ع) و یاران باوفایش از دم شمشیر آنها گذشته و کشته شده‌اند - و بی حقیقتی این مطلب بر همه روشن است. و در جائی گوید: امام(ع) بسر بالین یکی از شهداء می آمد چهارصد نفر را کشت ص ۳۳. و گوید: وقتی که امام(ع) به بالین برادرش قمر بنی هاشم(ع) می آمد هشتصد نفر را کشت و او را حمل نموده میان قتلی گذاشت ص ۳۲ در صورتی که در ص ۳۴ گفته: که بنی هاشم در پائین پای امام(ع) مدفونند مگر عباس علیه السلام که آن حضرت دفن شده در وضع مقتل خودش در طریق غاذریه و قبرش ظاهر است. اینگونه مطالب ضد و نقیض و دور از عقل و عادت و اعتبار در آن کتاب زیاد است که اگر به شمار آید به درازا می کشد. و از صریح کلماتش روشن است که جنگ در کربلاء چند روز طول کشیده روز جنگ کرده و شب شده و شب را سحر کرده باز جنگ کرده‌اند. و این مطلب از چیزهای تعجب آور است و سلب اعتماد از [صفحه ۱۴] نقلیات آن کتاب می کند. و نیز از کلمات تعجب آورش این است که گفته ص ۴۲-۴۱. و ترکوا القتلی مطروحین بأرض کربلاء فتولی دفنهم قوم من الجن فصلوا علی تلك الجثث الطاهرة المزملة بالدماء و دفنهم علی ما هم علیه. یعنی ابدان شهداء را در زمین کربلاء گذاشتند و قومی از جن به دفن آنها مباشرت کردند و بر آن جثه‌های طاهره‌ی آلوده به خون نماز گذاردند و آنها را همان طور که هستند دفن شان کردند. بدون شک این ادعا از قصه‌های قصاصین و از دروغهای آنهاست زیار ابدان طاهره را در کربلاء قومی از بنی اسد دفن کرده‌اند و امام سجاد(ع) به طریق اعجاز آمده و جسد اطیب امام(ع) را دفن کرده است و در میان شیعه این یک موضوعی مسلم و قابل تردید نیست. غرض از محتویات کتاب نامبرده کاملاً واضح است که ابدان مندرجاتش قابل اعتماد نیست و لذا از آن کتاب در طبع اول چنانچه اشاره شد مطلبی نقل نشده ولی بعضی از اشخاص

که کتاب معتبر را از غیر معتبر تشخیص و تمیز نمی‌دهد همچو کتابی را مصدر نقلیات خویشتن قرار داده و راجع به داستانهای طول و دراز منازل واقعه در عرض و مسیر راه اسراء خاندان رسالت از کوفه تا به شام به آن تمسک نموده و به نقلیات آن چنگ زده است و آن کتاب ضعیف را که قابل اعتماد نیست به کتاب مجعول دیگر ضم کرده و از اکاذیب آنها به هم خلط کرده و از مقتل مجعول ابی مخنف و مقتل اسفرائینی کذائی که مقداری از اوصافش به خواننده گرامی [صفحه ۱۵] نقل گشت معجون ساخته و به داستانهای بی‌ارزش آنها نسبت به مسیر اسراء از کوفه تا شام اعتماد نموده و بخورد اشخاص عوام و بی‌اطلاع داده است. اینگونه اشخاص بدانند که این جانب به آن کتابها و امثال آنها که در زمانهای سابق تألیف شده یا نظائر آنها که در عصر حاضر گردآورده می‌شود أبدا ارزش قائل نبوده و آنها را از مصادر قرار نداده و هرگز اعتماد و اطمینان به آنها نکرده و از مدارک نمی‌شمارم. از اینگونه اشخاص انسان چه توقع داشته باشد که کتابی را مانند مصائب المعصومین یک نفر مرد متهم مصدر نقلیات خویشتن قرار بدهد و به آنها اعتماد نماید. قاضی طباطبائی [صفحه ۱۶]

دو بیت از آقای انصاری

کلک مشکین تو هر دم که ز ما یاد کند ببرد اجر دو صد بنده که آزاد کند اربعینی که
نوشتی تو ز روی تحقیق به حقیقت دل خواننده‌ی خود شاد کند قم: حاج محمدعلی
انصاری صاحب تألیفات [صفحه ۱]

مقدمه‌ی کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم پس از حمد و ستایش خداوندی صلوات و سلام و تحیات بی‌پایان بر خاتم پیامبران و آخر رسل و فرستادگان خدا و اشرف سفیران الهی و بر اوصیاء معصومین پاک و خلفای بی‌آک او باد. و درود فراوان بر شهداء راه حق و بر جانبازان

در راه دین و از جان گذشتگان و سربازان و جان نثاران اسلام خصوصا بر رهبر حقیقی آنان سرور شهیدان سید مظلومان امام انس و جان حسین بن علی علیهما السلام باد که با خون اطهر خود درخت دین اسلام را سیراب و زنده فرمود و شجره‌ی توحید را که در اثر دسائس و پلیدیهای بنی‌امیه «دشمنان سرسخت اسلام» نزدیک بود از اساس خشک شود نجات داد و لذا شیعیان اهل بیت اطهار علیهم السلام بر خود لازم و واجب می‌دانند که به هر قیمت تمام بشود در زنده نگاه داشتن داستان پرشور و تاریخی جانگداز کربلاء بکوشند و نگذارند آن واقعه‌ی دلسوز و دلخراشی که از جنایات دولت ملوک بنی‌امیه به وجود آمد کهنه شود و از یادها فراموش گردد و به این مناسبت در ایام عاشوراء و روز شهادت سیدالشهداء علیه السلام در اقامه‌ی عزا و مجالس سوگواری فروگذاری نمی‌کنند و در [صفحه ۲] ایام زیارتی آن حضرت به دستور ائمه‌ی اطهار سلام الله علیهم به دور قبر مبارک آن بزرگوار جمع شده و شعائر دینی را برپا می‌نمایند.

اهتمام شیعیان عراق در اربعین

و از روزهای سوگواری که شیعه بسیار اهتمام بر اقامه‌ی عزا به کار برده و همت به زیارت آن حضرت در آن روز می‌گمارند یکی هم روز بیستم ماه صفر روز اربعین سیدالشهداء علیه السلام است که سیره‌ی مستمره‌ی شیعه از زمان ائمه‌ی اطهار علیهم السلام بر آن جاری است که در عراق از هر طرف رو به کربلاء آورده و به زیارت قبر مطهر بیشتر اهمیت می‌دهند و الحق شیعیان عراق از زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس در این باره شهامت به خرج داده و در زنده نگاه داشتن این موضوع اهتمام دارند که در خور بسیار تمجید است. و در میان شیعه روز اربعین سیدالشهداء علیه السلام که روز بیستم شهر صفر است شهرت بسیار دارد و عموماً آن روز را روز ورود اهل بیت علیهم السلام پس از خلاصی از اسارت شام به کربلاء می‌دانند و آن را زیارت «مرد الرأس» می‌خوانند. و از ائمه‌ی اهل بیت اطهار علیهم السلام زیارت مخصوصی برای آن روز که سیدالشهداء علیه السلام را در آن روز با

آن زیارت کنند وارد شده و از علماء امامیه تا قرن هفتم هجری شبهه و اشکالی در این موضوع دیده نشده است و اول کسی که شبهه کرده غیر از سید اجل اعظم سید رضی الدین علی بن طاووس حسنی (قدس سره) در کتاب اقبال [۲] سراغ نداریم. [صفحه ۳]

اشاره به شبهه‌ی سید

و کسی که در این اواخر زمانها قریب به عصر ما بسیار پافشاری در شبهه و اشکال راجع به اربعین کرده و اصرار بر آن ورزیده عبارت از علامه‌ی متبحر محدث حاج میرزا حسین نوری (ره) صاحب کتاب مستدرک الوسائل است که در کتاب خود لؤلؤ مرجان هر چه می‌توانسته خواسته موضوع آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام را در اربعین اول سال ۶۱ هجرت نفی نماید بلکه همت داشته که از محالات شمارد و بعد از وی از شاگردانش تبعاً به استاد خودشان که طبعاً در اینگونه امور و امثال آن پا به فراتر می‌گذارند و شدت پیدا می‌کنند و از روی تعصب استاد و شاگردی در این صدد می‌شوند که ادعاء استاد را به مرحله‌ی واقعی و حقیقت برسانند و لذا موضوع اربعین اول را که اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء آمده باشند از اکاذیب شمرده و آن دیگری آن را افسانه و از افساطیر به حساب آورده ولی چون به حقیقت نرسیده‌اند ره افسانه پیموده‌اند یکی از بزرگان که به خطا رفت جمعی دیگر نیز [صفحه ۴] به تبع وی پیرو او خواهند شد در صورتی که مشهور میان علمای امامیه آنست که سر مبارک سیدالشهداء علیه السلام را امام سجاد علیه السلام پس از چهل روز از شهادت، در روز اربعین اول آورده و به جسد اطیب و اطهرش در کربلاء ملحق فرموده است ولی چون بعد از هزار سال بعضی شبهاً به وسیله‌ی یکی از بزرگان مانند علامه‌ی محدث نوری (ره) در اذهان قوت پیدا می‌کند آنچه مشهور است و افکار عمومی شیعه بر آن متوجه است از آن صرف نظر می‌شود حتی به مقام انکار آمده و تکذیب می‌کنند و چون با مقیاس زمانهای خودشان

اندازه گیری کرده اند و لذا از محالات شمرده اند و از آن طرف هم چون می بینند مشهور میان شیعه و علمای امامیه آنست که در اربعین اول اسراء به کربلاء آمده اند و سر مبارک را به جسد انور ملحق کرده اند بعضی به ناچار قائل بطی الارض شده و خواسته به عنوان خارق العاده آمدن امام سجاد علیه السلام و ملحق کردن سر اطیب را درست و تصحیح نماید.

قائل شدن علامه ی نوری به جزیره ی خضراء

اشاره

مانند آنچه علامه ی محدث نوری (ره) در قصه ی جزیره ی خضراء کرده است چون دیده به عقیده ی خودش با حرف یک نفر یا دو نفر مجهول الحال بلکه مسیحی اعتقاد به وجود جزیره ی خضراء کرده ولی چون از جزیره کسی سراغ نداده یا به فرمایش شیخ اکبر حاج شیخ جعفر کاشف الغطاء (ره) [۳] به جزیره های رسیده اند که آثاری در آنها از آنچه ادعا [صفحه ۵] می کنند ندیده اند قائل شده که جزیره ی خضراء از انظار غایب است و این ادعا بدون دلیل است و آمدن امام سجاد علیه السلام را به کربلاء هم در اربعین اول بگوئیم که بطی الارض شده چنانچه از شاگردان [۴] علامه ی نوری (ره) قائل شده و از دیگران نیز احتمال داده اند [۵] ولی حرفی است بی مدرک و ادعائیت که دلیل ندارد. نظر به تشویش افکار و شبهات و اشکالاتی که از قلم علامه ی نوری (ره) تراوش کرده سالیان دراز است که در ایام اربعین هر سال آن شبهات در اذهان و زبانها تجدید می شود و پاره ی از اهل غرض نیز آنها را عنوان کرده و می خواهند در میان شیعه در تقویت آن شبهات بکوشند بلکه خللی در اذهان پیدا شود و به این مناسبت در این سال ۱۳۹۲ قمری [صفحه ۶] در تبریز بعضی از اهل دیانت و تقوی از اینجانب سئوالی کرده و خواستار جواب شد و سئوال معظم له بقرار زیر بود: اسلامیان پناها. چه می فرمائید؟ در این مسأله ی تاریخی یعنی

ورود اهل بیت حضرت حسین علیه السلام به کربلاء یا مدینه پس از خلاصی از شام که در کتب تاریخ به طور مختلف نقل گردیده است و عالم جلیل محدث نوری (ره) در کتاب لؤلؤ مرجان راجع به موضوع مذکور تحقیقاتی نموده حاصلش این است که خبر ورود اهل بیت به کربلاء در کتاب لهوف مرحوم سید بن طاووس (ره) از جهاتی مخدوش است. .. الخ. تا آخر سؤال معظم له که بعدا به فقرات آن اشاره و بررسی خواهد شد آن ان شاء الله تعالی.

شبهات و اشکالات محدث نوری

اشاره

خوب است شبهات و اشکالات علامه‌ی محدث نوری (ره) در کتاب لؤلؤ مرجان به طور خلاصه یک به یک نقل شود و در اطراف آن بررسی گردد و پس از تحقیق معلوم خواهد شد که قائل شدن به این که اسراء اهل بیت علیهم السلام در اربعین اول در ماه صفر سال ۶۱ هجرت به کربلاء آمده‌اند اقوی و امارات و قرائن زیادی بر آن قول بیشتر بوده و آنچه مشهور است قابل اعتماد است و اقوال دیگر اعتماد را نشاید.

دلیل اول او و جواب آن

اشاره

دلیل اول محدث نوری (ره) است: که سید امام رضی الدین علی بن طاووس حسنی متوفی (۶۶۴) ق و شیخ فقیه ابن نما (قدس سرهما) که هر دو از اکابر فقهاء و علمای شیعه‌ی امامیه و از رؤساء مذهب اثنا عشریه‌اند در کتاب لهوف و کتاب مثیر الاحزان فرموده‌اند که خاندان رسالت پس از [صفحه ۷] خلاصی از اسارت در خدمت امام سجاد علیه السلام از شام حرکت کرده و در اثناء راه به شخص دلیل و همراه خودشان که یزید پلید بر آنها

گماشته بود گفتند که قافله‌ی ما را از عراق برده و وی قافله را به عراق برگردانیده و وارد کربلاء شدند و جابر بن عبدالله انصاری را در آنجا ملاقات کرده و بعد رهسپار مدینه شدند و نظر بر این که سید کتاب لهوف را در اوائل سن خود تألیف فرموده و لذا خالی از تحقیق است و بعد محدث نوری(ره) دو فقره شاهد بر این ادعای خود یعنی تألیف سید لهوف را در اوائل جوانی خود ذکر کرده و خواسته که نقل سید اجل را در این باره از انظار ساقط نماید و از نظر تحقیقی دور اندازد- ولی، زهی تصور باطل- زهی خیال محال. و در جواب محدث نوری(ره) گفته می‌شود: که کتاب لهوف سید(ره) نقلیاتش بسیار مورد اعتماد است و در میان کتب مقاتل کتاب مقتلی به اندازه‌ی اعتبار و اعتماد آن نمی‌رسد و در اطمینان بر آن کتاب در ردیف اول کتب معتبره‌ی مقاتل قرار گرفته است گرچه آن را در اوائل جوانی نوشته باشد- اگر این ادعا درست باشد چنانچه تحقیق و بررسی خواهیم کرد- ولی در مدت ایام زندگانی خویش تا آخر عمرش آن را تغییر نداده و اگر اشتباهاتی بعداً به نظر می‌رسید آن را تغییر می‌داد و تصحیح می‌فرمود ولی نسخ لهوف خصوصاً در قصه‌ی آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء اختلافی ندارد و در نقل آن تمامی نسخ لهوف که در دسترس است متفق علیه است. [صفحه ۸]

گذشته از این از کدام عبارت مرحوم سید فهمیده می‌شود که لهوف را در اوائل سن خود تألیف فرموده است؟ این که فرموده من مصباح را در ابتداء شروع به تألیف تصنیف کرده‌ام ظاهر این فرمایش این است که از تألیفات اولیه من می‌باشد نه این که در اوائل سن و جوانی نوشته‌ام چنانچه در کشف المحجّه می‌فرماید: و هیأ الله جل جلاله ما فتح علی سرائری و اذن فی اظهارها ظواهری من کتب صنفتها بقدر تدبیر و شریف تعریفه جل جلاله... منها کتاب مصباح الزائر و جناح المسافر فی بدایه ما شرعت فی التألیف... [۶]

. معنای این عبارت این نیست که مصباح را در ابتداء تکلیف و جوانی و ایام کودکی تألیف کرده‌ام تا شاهد ادعای محدث نوری(ره) بشود زیرا از این عبارت استفاده می‌شود که مصباح را در ابتدای شروع به تألیف نوشته‌ام و ابتدای شروع سید به تألیف از کجا

معلوم شده که از ابتداء تکلیف و ایام جوانی بوده و علاوه از کجا به ما روشن گردیده که سید لهوف را بلافاصله پس از فراغت از تألیف مصباح جمع و تألیف فرموده زیرا ممکن است پس از چندین سال بعد از تألیف مصباح نوشته است و اگر در عبارت لهوف تأمل شود مفاد آن عبارت بر آنچه گفتیم صادق و شاهد است. [صفحه ۹] در لهوف گفته [۷]: انی لما جمعت کتاب مصباح الزائر و رأیته قد احتوی علی اقطار محاسن الزیارات و مختار اعمال تلک الاوقات فحامله مستغن عن نقل مصباح لذلک الوقت الشریف او حمل مزار کبیر او لطیف احببت ان یکون حامله مستغنی عن نقل مقتل فی زیارة عاشوراء الی مشهد الحسین علیه السلام فوضعت هذا الكتاب لیضم الیه. اگر سید لهوف را بعد از چندین سال از تألیف مصباح نوشته باشد این عبارت صحیح و درست است و شاهد این که سید لهوف را بلافاصله پس از فراغت از مصباح نگارش نداده است بلکه پس از مدتها به تألیف لهوف پرداخته آنست که در لهوف به بعضی از تألیفات خود اشاره فرموده است چنانچه گوید: و الذی تحقیقناه ان الحسین (ع) کان عالما بما انتهت حاله الیه و کان تکلیفه ما اعتمد علیه، اخبرنی جماعه و قد ذکر ت اسمائهم فی کتاب غیاث سلطان الوری لسکان الثری باسنادهم الی ابی جعفر محمد بن بابویه القمی فیما ذکر فی امالیه [۸] ... کتاب غیاث سلطان الوری از تألیفات نفیسه‌ی سید است که در فقه نگارش داده و از شدت احتیاطش در دین در فقه به تألیف دیگر نپرداخته و بعید است کتاب فقه را در اوائل تکلیف و جوانی خویش [صفحه ۱۰] تألیف کرده باشد کسی که آن اندازه تورع و تقوی در فتوی و نوشتن کتابی در فقه داشته باشد در اوائل بلوغ خود اقدام به تألیف چنین کتاب فقهی نمی‌کند معلوم می‌شود کتاب لهوف را پس از سالیان دراز تألیف فرموده که به مصباح منضم شود. ادعاء محدث نوری (ره) که سید مصباح را در ایام جوانی نوشته و یا از تألیفات اولیه‌ی اوست پس لهوف هم مثل مصباح است تمام نبوده و ثابت نیست. و باید به این مطلب اضافه کرد که خود سید به اتقان و نفاست کتاب لهوف و خوبی ترتیب آن در تألیفات خود اشاره فرموده است و اگر اشکالی در جایی از

مطالب لهوف داشت قطعا اصلاح می فرمود. در کشف المحجّه می فرماید: منها کتاب اللهوف علی قتلی الطفوف فی مقتل الحسین (ع) غریب الترتیب و التلفیق و هو من فضل الله جل جلاله الذی دلنی علیه التوفیق [۹]. کتاب کشف المحجّه را در شصت و یک سالگی تألیف فرموده و تألیف آن را از فضل الهی می شمارد که خداوند او را بر تألیف آن دلالت فرموده آیا می شود باور کرد که در آن کتاب به قول محدث نوری (ره) خرابیهائی در نقل بوده باشد ولی سید به مقام اصلاح آنها نیاید و همین طور آنها را به حال خود باقی بگذارد و بر قرائت آن کتاب مردم را [صفحه ۱۱] توصیه نماید؟ چنانچه در اقبال می فرماید: و یقرء کتابنا الذی سمیناه بکتاب اللهوف علی قتلی الطفوف اقبال ص ۵۶۲ و امر به خواندن لهوف را در روز عاشوراء فرموده است در صورتی که سید (ره) تا سنین هفتاد سالگی یعنی قریب پنج سال قبل از وفاتش به تألیف اقبال مشغول بوده است [۱۰] و سید در اجازه‌ی که در مجلد اجازات بحار نقل شده فرموده: و صنفت کتاب اللهوف علی قتلی الطفوف ما عرفت ان احدا سبقنی الی مثله و من وقف علیه عرف ما ذکرته من فضله [۱۱]. فرمایش بسیار متین است کسی در تألیف مثل کتاب لهوف به وی سبقت نکرده و درست است کسی که از اهل خبره باشد می داند که نفاست و اتقان لهوف از فضل الهی است. از این بیانات خود سید (ره) که در موارد متعدده از تألیفات نفیسه‌ی خود نگارش داده و مقداری از آن نقل شد به خوبی روشن می شود که اگر سید (ره) لهوف را در ایام جوانی هم نوشته باشد تا آخر عمر شریف خویش آن را تصدیق می نموده و بر اعتبار و اتقان آن عقیده مند بوده و کتابی می دانسته که کسی در تألیف آن بر وی سبقت نکرده است [صفحه ۱۲] علاوه آنچه در آخر خود لهوف نگارش داده به آخر آن کتاب مراجعه شود [۱۲] و گذشته از اینها مگر قاعده‌ی کلیه است که هر تألیفی که در ایام جوانی مؤلفی نوشته شده باشد می توان گفت که آن خالی از تحقیق بوده و متقن نیست؟ بسیاری از علماء کتب زیادی در ایام جوانی خودشان نوشته‌اند و مشتمل بر اتقان و تحقیق و از نفائس تألیفات به شمار است چنانچه یکی از کتب اربعه‌ی شیعه‌ی امامیه به همین روش

تألیف شده است و آن عبارت از تهذیب شیخ طوسی (ره) است که شیخ (ره) آن را در بیست و پنج سالگی تألیف نموده و از ایام جوانی خویشتن به نوشتن آن مشغول بوده است [۱۳].

فصل الخطاب علامه‌ی نوری

همچنین مگر هر تألیفی که در اواخر عمر کسی تألیف شده باشد دارای اتقان و خالی از شبهات و اشکالات می شود بلکه می توان گفت قضیه برعکس است زیرا ممکن است به جهت ضعف قوا و انحطاط آنها آنگونه کتاب از زیور اتقان و تحقیق و نظریات دقیق خالی باشد چنانچه خود علامه‌ی محدث نوری (ره) کتاب فصل الخطاب را در ایام جوانی و کودکی تألیف نموده و در سال ۱۲۹۲ هـ ق آن را تألیف کرده و در سال ۱۳۲۰ هـ [صفحه ۱۳] از دار دنیا رحلت فرموده و در عین ایام نشاط دوره‌ی عمر شریف خود آن کتاب را تألیف کرده ولی چرا آن همه مسامحه روا داشته و به تحقیق نپرداخته و غیر از جمع شواذ و اخبار آحاد که در گوشه و کنار کتب مانده بوده آنها را بر حسب مذاق خویشتن گردآورده و غیر از صدمه و لطمه به عالم اسلام فائده‌ی از آن کتاب عائد به عالم دیانت نشده است در صورتی که در حال بحبوحه‌ی کمال و درستی هوش و عقل نسبت به دوره‌ی زندگانی ایام و حیات خود نوشته است و غیر از ننگ به عالم شیعه با تألیف آن کتاب چیزی به یادگار نگذاشته است حتی از شاگردانش:

اقدام أستاذنا الطهرانی در موضوع فصل الخطاب

أستاذنا العلامة المتتبع البحاثة الاکبر آقای شیخ آقابزرگ طهرانی نزیل نجف اشرف قدس سره صاحب الذریعة الی تصانیف الشیعة که از ثقات علمای شیعه و از خادمین حقیقی عالم اسلام بود کتابی در زمینه‌ی کتاب استادش تألیف فرموده و آن را «النقد اللطیف فی نفی التحریف» نامیده و در آن خواسته تا حدی از جسارت و جرأتی [۱۴] که

از استادش [صفحه ۱۶] محدث نوری (ره) درباره‌ی قرآن مجید با تألیف فصل الخطاب صادر شده ترمیم نماید و از خشم مسلمین بر علیه وی قدری کاسته شود و پس از تألیف کتاب نامبرده را خواست به نظر شریف استادنا الامام آیه‌الله آقای حاج شیخ محمد حسین کاشف‌الغطاء قدس سره رسانیده که اجازه و تصدیق نموده به طبع برساند بلکه این لکه سیاه را از فهرست تصانیف استادش محدث نوری (ره) پاک کند ولی استادنا آیه‌الله کاشف‌الغطاء (ره) باز نشر آن را نیز صلاح ندانست چنانچه به خط شریف استادنا آیه‌الله کاشف‌الغطاء (ره) دیدم که در پست کتاب «النقد اللطیف» تقریظی مرقوم فرموده بود و در ضمن اشاره فرموده که از نشر آن خودداری شود و استادنا شیخ تهرانی قدس سره خودش آن نسخه و کلمات آیه‌الله کاشف‌الغطاء را به عنوان تقریظ به من نشان داد و آن بزرگوار به امر مرحوم شیخنا الاستاد (ره) امتثال کرده و از حسن نیت و صافی فطرت و طویت خویش که جز خدمت به عالم اسلام منظوری نداشت از طبع و نشر آن خودداری فرمود. پس کتابی خواه در ایام جوانی شخص نوشته شده باشد یا در ایام پیری و فرسودگی انسان تألیف شده باشد از جهت عدم اتقان و عدم [صفحه ۱۷] اشمال آن بر تحقیق و دیگر مزایا کلیت ندارد.

اشکال محدث نوری که لهوف شباهت به سائر تألیفات سید ندارد و جواب آن

علامه‌ی نوری (ره) فرموده: که لهوف شباهت بهسائر تألیفات سید (ره) ندارد زیرا در آن سند نقلیات خود را بیان نفرموده معلوم می‌شود که در ایام جوانی و هنوز در تألیف و تصنیف ورزیده نبوده آن را نوشته است این حاصل فرمایش محدث نوری (ره) است. ولی تعجب است از کثرت حب خویش بر تشدید اشکالات و شبهات درباره‌ی آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء هر چه می‌توانسته خواسته از کتب معتبره‌ی امامیه مانند «لهوف» را بلکه از اتقان و استحکام نقلیات ساقط نماید و لذا متشبهت به این حرفها شده در صورتی که به هر منصف خالی از تعسف واضح و آشکار است که سید مرحوم

لهوف را برای این که زائرین قبر اطهر سیدالشهداء علیه السلام آن کتاب را همراه داشته باشند و در مجالس عزا ذاکرین مصائب آن حضرت آن را بخوانند، چنانچه در قدیم الایام مرسوم بوده که از روی کتاب ذکر مصائب می نمودند و بسیار کار خوبی بوده که مرثیه خوان از خود اضافاتی در نقل وقائع و مصائب نمی کرده و مطلب را از آنچه در کتب معتبره نوشته اند وارونه نقل نمی نموده که قعلا در میان اهل منبر معمول و مرسوم است بلکه از روی کتاب مقتلی ذکر مصائب می کردند و آنچه در آن کتاب نوشته بود اکتفاء به همان مطالب می شده و اگر سید (ره) در لهوف نقلیات خودش را با سند آنها نقل و بیان و شرح می داد کتاب لهوفی با این ترتیب و لطافت و ظرافت تألیف نمی شد و مناسب مجالس عزاء و خواندن [صفحه ۱۸] آن در محافل سوگواری سیدالشهداء علیه السلام نمی گردید و به کار زائر نمی خورد و کتاب لهوف نمی شد بلکه یک کتاب بزرگ می گردید به این مناسبت است که اسناد نقلیات خویشتن را بیان فرموده و چون سید (ره) در دقت نظر و وثاقت و امانت و ضبط در نقل احادیث و تواریخ و وقایع نزد عموم علمای امامیه رضوان الله علیهم مورد قبول و هیچگونه سر موئی جای شبهه و اشکال نیست و قطعا هر چه در لهوف نقل فرموده و از اول کتاب تا آخر آن هر چه بیان کرده با سند و مدرک و نقل از کتب معتبره است ولی نظر به علت و جهتی که ذکر شد اسانید را حذف کرده و بیان فرموده است. و لذا تمامی نقلیات و محتویات کتاب لهوف سید (ره) نزد علمای امامیه مورد اطمینان و اعتماد و اعتبار است و از تمامی تواریخ و مقاتل که از علمای شیعه و سنی تألیف کرده و در تاریخ دشت کربلاء به قلم آورده اند صحیح تر و اعتبارش بیشتر است.

احتیاطهای سید در امور دینی

کسی که از نهایت ورع و تقوی و دیانت و خوف از خدا کتابی در فقه تألیف نکند و از آیهی شریفه که در حق رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: و لو تقول علینا بعض الاقاویل

لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين [۱۵] بترسد و به يك كتاب به نام غياث سلطان الوری در قضاء از میت اکتفاء نماید و از نهایت احتیاط و نظر به آیهی شریفه: و لا تأكلوا [صفحه ۱۹] مما لم يذكر اسم الله عليه [۱۶] از هر غذائی که اسم خدا در تهیه و پختن آن گفته نشده بود از خوردن آن اجتناب می فرموده. و کسی که باب ملاقات با حضرت بقیة الله ارواحنا فداه به وی باز و سعادت درک حضور اقدس آن حضرت برایش حاصل بوده و صاحب کرامات باهره و مقامات معنویه عالی بوده است [۱۷]. آیا همچو شخصیت بزرگ دینی یک قضیه را در کتابش بدون سند و مصدر و مستند نگارش می دهد؟ و لذا بی خود و بی جهت نیست که کتاب وی در نهایت درجه مورد اعتماد و اعتبار در میان علماء و فقهاء و مؤرخین شیعه قرار گرفته است ولی محدث نوری (ره) خواسته به همچو کتابی اشکال وارد نماید. و ناگفته نماند برخی از مردم اذعان دارند چنانچه سید (ره) در لهوف و ابن نما در مشیر الاحزان تصریح فرموده اند اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء برای زیارت قبر اطهر سید الشهداء علیه السلام آمده اند ولی گویند از آن دو کتاب شریف در نمی آید که آمدن آنها در روز بیستم شهر صفر سال ۶۱ هجرت بوده است چون تصریح به روز و تاریخ ورود اسراء اهل بیت علیهم السلام فرموده اند و عین عبارت مرحوم سید (ره) در لهوف به قرار زیر است: [صفحه ۲۰] قال و لما رجع نساء الحسين عليه السلام و عياله من الشام و بلغوا العراق قالوا للدليل مربنا على طريق كربلاء فوصلوا الى موضع المصرع فوجدوا جابر بن عبدالله الانصاري رحمه الله و جماعة من بني هاشم و رجالا من آل رسول الله صلى الله عليه و آله قد وردوا لزيارة قبر الحسين عليه السلام فوافوا في وقت واحد و تلاقوا بالبكاء و الحزن و اللطم و اقاموا المأتم المقرحة للاكباد و اجتمع اليهم نساء ذلك السواد فاقاموا على ذلك اياما [۱۸]. یعنی راوی گفت: چون زنان و عیالات حسین علیه السلام از شام بازگشتند و به گشور عراق رسیدند به راهنمای قافله گفتند ما را از راه کربلاء ببر پس آمدند تا به قتلگاه رسیدند دیدند جابر بن عبدالله انصاری و جمعی از بنی هاشم و مردانی از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

آمده‌اند برای زیارت قبر حسین علیه‌السلام پس همگی به یک هنگام در آن سرزمین گرد آمدند و با گریه و اندوه و سینه‌زنی با هم ملاقات کردند و مجلس عزائی که دلها را جریحه‌دار می‌کرد برپا نمودند و زنانی که در آن نواحی بودند جمع شدند و چند روزی به همین منوال گذشت [۱۹]. و اما فقیه ابن نما (ره) در مثیر الاحزان گوید: و لما مر عیال الحسین علیه‌السلام بکربلاء و جدوا جابر بن [صفحه ۲۱] عبدالله الانصاری رحمه‌الله علیه و جماعه من بنی هاشم قدموا لزیارته فی وقت واحد فتلاقوا بالحزن و الاکتیاب و النوح علی هذا المصاب المقرح لاکباد الاحباب [۲۰]. سید (ره) و ابن نما (ره) گرچه به روز ورود تصریح نفرموده‌اند ولی بلاشک مرادشان از رجوع و مرور زنان و عیالات امام حسین علیهم‌السلام به کربلاء و ملاقات با جابر انصاری (ره) در اربعین بوده و کسی در غیر روز اربعین بیستم صفر سال ۶۱ هجرت ملاقات آنها را ننوشته است و عموم شیعه و علمای امامیه همین معنا را از عبارات آن دو بزرگوار فهمیده‌اند و بعضی احتمالات و حدسیات که در زمانهای متأخیر و قریب به زمان ما و در عصر حاضر داده‌اند تماما حدسیات و احتمالات ناشی از اشکالات و شبهاتی است که اذهان را مشوش و افکار را پریشان کرده است و الا مدرک و مستندی ندارند غیر از استبعاد هائی [۲۱] که از آن شبهات ناشی شده است و به این جهت است که از بزرگان علمای امامیه همین مطلب را با تعیین روز بیستم ماه صفر نوشته و احتمال دیگری نداده. چنانچه شیخ علامه‌ی متبحر شیخ فخرالدین طریحی نجفی (ره) که از اکابر و اجلاء امامیه است و در سال ۱۰۸۵ ه ق وفات یافته [صفحه ۲۲] و صاحب مجمع البحرین اکتب مشهوره در غریب حدیث است که مکرر طبع و منتشر شده در کتاب منتخب چنین بیان فرموده: ثم امر الملعون (یعنی یزید) برد الاساری الی اوطانهم قال فسار القائد بهم و کان یتقدمهم تاره و یتأخر عنهم تاره فقلن النساء له بحق الله علیک الا ما عرجت بنا علی طریق کربلاء ففعل ذلک حین وصل الی تلک الناحیه و کان قدومهم الی ذلک المصرع فی یوم العشرین من صفر فوجدوا هناك جابر بن عبدالله الأنصاری و جماعه من نساء بنی هاشم فتلاقوا فی وقت

واحد فاخذوا بالنوح و البكاء و اقامة الماتم الی ثلاثة ايام فلما انقضت، توجهوا الی المدینة [۲۲] انتهى. عموم مؤرخین و ارباب مقاتل اتفاق دارند که تشرف جابر انصاری (ره) به زیارت سیدالشهداء علیه السلام در اربعین اول بوده و رسیدن اسراء اهل بیت علیهم السلام و امام سجاد علیه السلام به کربلاء و ملاقات با جابر (ره) که این اکابر از علماء تصریح می فرمایند بلاشک نظرشان در همان موقع تشرف جابر رحمه الله است نه آن احتمالات و حدسیات بی اساسی که امثال صاحب کتاب طراز المذهب و غیره نگارش داده اند و همان موقع است که امثال ابوریحان بیرونی حکیم و ریاضی دان مشهور در کتاب نفیس الاثار الباقیه تصریح کرده که در روز بیستم سر مبارک امام حسین [صفحه ۲۳] علیه السلام را به بدنش ملحق کردند و چهل نفر از اهل بیت او پس از مراجعت از شام قبرش را زیارت کردند [۲۳] و ابوریحان تقریباً از علمای قرن چهارم هجریست و در سال ۴۴۰ از هجرت وفات یافته و کتابش در غایت اعتبار است .

ادعای بعضی از شاگردان نوری و جواب او

و بعضی از شاگردان محدث نوری (ره) در کلمه‌ی (رد رأس الحسین علیه السلام الی جثته) که در عبارت ابوریحان و جمع کثیری از علماء موجود است اشکال تراشی نموده که عبارتشان کلمه‌ی (رجع) و (ارجاع) و (رجوع) نیست و شاید (رد) به عنوان طی الارض بوده باشد اشکالی است که وجهی ندارد و انجام این کار به طریق طی الارض و خوارق العاده دلیلی ندارد و قابل اعتناء نیست زیرا عبارت ابوریحان در اصل عربی الاثار الباقیه که کلمه‌ی (رد) دارد ولی در آخر عبارت هم کلمه‌ی (بعد انصرفهم من الشام) را نیز دارد که ملحق کردن رأس اطهر به بدن مبارک بعد از مراجعت و برگشت از شام را می‌رساند و صریح در آن است که قابل هیچگونه خدشه نیست چنانچه توضیح بیشتری بعداً راجع به این موضوع داده می‌شود.

اذعان بعضی از معاصرین و اشکال دیگر

پس این که بعضی از معاصرین در کتابش آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام و بانوان و مخدرات خاندان رسالت صلی الله علیه و آله را به کربلاء نتوانسته انکار نماید و قبول کرده است ولی در آخر کلامش گوید که از عبارت سید (ره) در نمی آید که این تشریف آنها در بیستم صفر بوده و این حرف [صفحه ۲۴] او بی وجه و اشکال تراشی و جمود بیشتری نیست.

نقل عبارات بعضی از معاصرین

خوب است عین عبارت وی نقل شود: از نقل سید بن طاووس در ملهوف [۲۴] دانسته می شود که خانواده‌ی امام شهید پس از مراجعت از شام اول به زیارت قبر حسین [۲۵] آمدند و در همان زمان نیز کاروانی از حجاز برای زیارت آمد جابر بن عبدالله انصاری و جمعی از بنی هاشم با خاندان امام شهید مصادف شدند و چند [صفحه ۲۵] روز ماندند و اقامه‌ی مجالس سوگواری نمودند و زنان اعراب نیز در آن مجالس شرکت داشتند، و این نقل با اعتبار مساعد است اهل بیت امام که نتوانستند در کربلاء عزاداری کنند و بدنهای قطعه قطعه شده را وداع و دفن نمایند در این موقع که آزاد شدند چگونه جبران گذشته نمی نمایند آنان که در منزل یزید مجالس سوگواری و عزاء به پا می کنند چگونه از زیارت قبر حسین و شهداء و اقامه‌ی عزا در نزد خاک آن بزرگان خودداری می کنند تسکین آلام داغ دیدگان به همین است که بر سر آن خاک بیایند و گذشته را به یاد بیاورند و در هر گوشه‌ی بنشینند و اقامه‌ی عزاء بنمایند جایی که امیرالمؤمنین علیه السلام پیش از واقعه‌ی عاشوراء کربلاء بیاید و گریه‌ها بکند و بگوید در اینجا شتران بر زمین می نشینند و در اینجا فرود می آیند و در اینجا خونشان ریخته می شود. «قرب الاسناد محمد بن عیسی عن القداح عن جعفر بن محمد عن ابیه قال: مر علی علیه السلام بکربلاء فی اثین

من اصحابه فلما مربها ترقرت عیناه للبکاء ثم قال هذا مناخ رکابهم و هذا ملقی رحالهم و هیئنا تهراق دمائهم طوبی لک من تربۃ علیک تهراق دماء الاحبۃ» چگونه امام سجاد علیه السلام بعد از واقعه ی کربلاء به زیارت قبر پدر نیاید و یادی از ایام گذشته ننماید و همچنین زینب کبری علیها السلام و سایر خاندان از زنان و دختران و خواهران حضرت سید الشهداء مگر ممکن است حسین را فراموش کنند و به زیارت او نیایند در روایتی دیدم ابو حمزه ثمالی می گوید: در مسجد کوفه بودم شخص غریبی آمد [صفحه ۲۶] و مشغول نماز شد مجذوب او شدم چون حال خوشی داشت پس از نماز بیرون رفت او را تعقیب کردم تا رسید به جائی که دو شتر و یک غلام حاضر بودند از غلام پرسیدم این شخص کیست [۲۶]. گفت علی بن الحسین است رفتم نزدیک سلام کردم گفتم آقا اینجا کوفه است و با پدر و جد تو چه کردند چگونه به اهل کوفه اطمینان نمودی و در این شهر وارد شدی فرمود برای زیارت قبر پدرم و برای همین نماز که خواندم و تو دیدی آمده بودم والساعۃ برمی گردم و این روایت را صاحب وسائل در باب صلاۃ در مسجد کوفه به خاطر دارم که نقل نموده و ظاهرا مقصود از زیارت پدر همان حسین بن علی علیهما السلام است این قطعی است که امام سجاد پدر را فراموش نکرده و به زیارت او مکرر می آمده و البته به نحوی مسافرت نمی نمود که در تواریخ ثبت گردد و خلاف تقیه شود ولی این آمدن اهل بیت به کربلاء از نقل سید ابن طاووس دانسته نمی شود که در اربعین بوده و علی ای حال اربعین سال اول قطعا نبوده- تا اینجا کلام بعضی از معاصرین بود. در گذشته دانسته شد که منظور مرحوم سید (ره) در لهوف آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام بعد از خلاصی از شام در همان سال اول ۶۱ بوده [صفحه ۲۷] چنانچه بعضی از تواریخ و عبارات بعضی مقاتل دیگر نیز شاهد است و اسراء اهل بیت علیهم السلام غیر از این که در مراجعت از شام جمعا به کربلاء آمده باشند و موقع دیگر این وقاعه اتفاق افتاده باشد تاریخی آن را نشان نمی دهد و احتمالات و تخیلات اشخاص

هم به قدر پیشیزی ارزش نداشته و ما را به واقع امر راهنمایی نمی کند تمامی آن احتمالات را باید به دور انداخت.

از قطع قاطعی به دیگری قطع حاصل نمی شود

و اما این که گفته: اربعین سال اول قطعا نبوده. اگر برای صاحب این کلام قطع به این ادعا حاصل شده باشد او را از قطع خودش نتوان منصرف کرد مگر بیشتر تأمل در تواریخ و مقاتل نماید و بداند که قطع وی مطابق واقع نیست و اگر اشکال تراشی ها و احتمالات و استبعادها را به دور اندازد، بطلان قطعش معلوم می شود ولی از قطع او به ما قطع حاصل نمی شود و برای ما قطع وی حجیت ندارد زیرا قطع قاطع به خودش حجت است چنانچه در اصول فقه بیان شده است. و ان شاء الله تعالی از آنچه شرح خواهیم داد بر خوانندگان گرامی اطمینان حاصل خواهد شد که آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء در سال اول بوده و آنچه مشهور میان شیعه‌ی امامیه است که سر مبارک امام حسین صلوات الله علیه را به جسد اطهر و اطیب وی ملحق کرده اند صحیح است و آن را امام سجاد علیه السلام بعد از چهل روز از شهادت با اهل بیت علیهم السلام به کربلاء آورده و ملحق فرموده و این آمدنش به طریق عادی [صفحه ۲۸] بوده نه بطی الارض و امثال آن که مجرد ادعا و تخیل است و مدرکی ندارد و ماندن اسراء اهل بیت علیه السلام در دمشق بیشتر از چند روز نبوده و استیدان ابن زیاد از یزید پلید درباره‌ی اسراء به واسطه کبوتران نامه بر بوده و انکار مرحوم محدث نوری (ره) و ادعاء وی که استفاده از کبوتر از اواخر بنی عباس شروع شده و از زمان فاطمین در موصل روی کار آمده است ادعاء بی وجه و خالی از تحقیق است چنانچه می آید ان شاء الله تعالی.

از دلائل علامه‌ی نوری برای استبعاد آمدن اسراء

از دلالتی که علامه‌ی محدث نوری (ره) برای استبعاد آمدن اسراء در اربعین اول به کربلاء اقامه نموده می‌فرماید: که آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام در اربعین اول از چند جهت منافات دارد: او: آنست که خود سید (ره) در اقبال آمدن اهل بیت را به کربلاء در روز بیستم صفر سال ۶۱ بعید شمرده است چون ابن زیاد به شام برای یزید نامه نوشت و درباره‌ی آنها تکلیف خواست و این کار مدتی لازم دارد تا جواب از شام بیاید.

جواب آن دلیل (اولا)

در جواب این شبهه گفته می‌شود: که اینها استبعادهایی است که بعد از هزار و چند صد سال از وقوع قضایا به ذهن می‌آید و باعث ایجاد شبهه در وقوع قضیه می‌گردد چون از چگونگی و کیفیت استیذان ابن زیاد و این که به چه وسیله از یزید تکلیف خواسته آن را به دست نیاورده و با میزان زمان خود اندازه گرفته است. اولاً: خود سید (ره) در آوردن سر مبارک سیدالشهداء علیه السلام و [صفحه ۲۹] ملحق کردن آن به جسد مبارک تردید نداشته و در صفحه‌ی ۵۸۸ از اقبال بر آن تصریح فرموده گرچه در کیفیت آن و چگونگی حمل آن از شام تا حائر شریف و در کیفیت الحاق به جسد اطهر در قبر مطهر و در جزئیات تفصیل آنها اظهار بی‌اطلاعی فرموده است ولی چنانچه نقل خواهیم کرد امام سجاد علیه السلام سر اطهر را به کربلاء آورده و ملحق به جسد اطهر کرده و این قضیه بعد از چهل روز از عاشوراء بوده است پس معلوم میشود جهت استبعاد مرحوم سید (ره) بنا بر نقلی که اسراء یک ماه در شام مانده باشند چنانچه خودش فرموده است می‌باشد ولی نه ناقل آن معلوم است و نه در روایتی و تاریخی که قابل اعتماد باشد نقل کرده‌اند که یک ماه در شام مانده‌اند بلکه تواریخ معتبره تصریح کرده‌اند که بیشتر از چند روز نمانده‌اند هشت روز یا نهایت به قول طبری ده روز مانده‌اند. داستانها و شاخ‌برگها و پیرایه‌هایی که در کتب ضعیفه و قصه‌سرایان بر تاریخ صحیح اسراء اهل بیت علیهم السلام در شام و اقامه‌ی مجالس عزاء با آن طول و تفصیل که افزوده‌اند خیال می‌شود که مدتها

در شام مانده‌اند مانند تفصیل و داستانهای طولانی که نسبت به قضایای فاجعه روز عاشوراء بسته‌اند تا کار به جائی رسیده که بگویند روز عاشوراء بر خلاف عادت چندین ساعت طولانی شده یا تفصیل جعلی درباره خروج سیدالشهداء علیه‌السلام از مدینه‌ی منوره نگارش داده‌اند که از اکاذیب است زیرا تمامی تواریخ و مقاتل معتبره تصریح کرده‌اند که امام علیه‌السلام از مدینه شبانه خارج شد (خائفا یترب) مخفی و کسی مطلع نشد و اعتبار و ملاحظه‌ی [صفحه ۳۰] حال آن موقع نیز این را می‌رساند که امام علیه‌السلام به طور مخفی از مدینه بیرون آمده باشد یا مانند جعلیاتی که در طراز المذهب نقل کرده که اسراء اهل بیت علیهم‌السلام را دوباره به شام اسیر برده‌اند منظور نسبت به تفصیلی که با قضایای شام و توقف اهل بیت علیهم‌السلام در دمشق گفته‌اند همین جریانهای جعلی زیادی پیش آمده است و آن وقت در قضیه‌ی اربعین و آنچه مشهور میان علمای امامیه و شیعه‌ی اثنی عشریه است به تردید افتاده‌اند تا کار را به جائی رسانیده‌اند که از محالات بشمارند چرا این محال بودن را ابوریحان بیرونی متوجه نشده که در کتاب الآثار الباقیه تصریح به ورود اسراء در بیستم صفر و الحاق کردن رأس اطهر اطیب به بدن مبارک کرده است؟ بلی مدت بسیار کمی نگذشته بود و هنوز اسراء خاندان نبوت در شام بودند که از هر طرف بلاد اسلامی بغض و عداوت بر یزید قلوب را پر کرده و لعن و دشنام وی بر زبانها جاری گردید و عموم مسلمین با نظر بغض و عداوت به وی نگریستند و تمامی مردم از اشخاص نیک و بد او را دشمن داشتند و یزید به عمل ناهنجار و شنیع خود پی برد و در باطن از ابن زیاد خوشدل و مورد انعام و جایزه‌ی خود قرار داده ولی در ظاهر از وی و از عمل وی در قتل امام حسین علیه‌السلام اظهار نارضایتی می‌کرد که بلکه از انزجار و تنفر افکار عمومی بر علیه خود کاسته و [صفحه ۳۱] جلوگیری نماید [۲۷] و لذا در آن روزها اجازه داده بود که در دربار وی بر سرور مظلومان خاندان آواره‌اش که در دست یزید اسیر بودند اقامه‌ی عزا نمایند و از باب مکرو سیاست بلکه جلوگیری از هیجان افکار عمومی کند و الا چطور متصور بود دیکتاتور قلدری مانند

وی در دربار خود اجازه بدهد بر سیدالشهداء علیه السلام دختران پدر مرده و مادران و خواهران داغ دیده عزا اقامه نمایند از این اجازه وی معلوم می شود که دست و پای خود را از تشنج افکار عمومی مردم و از تنفر و انزجار مسلمین کم کرده است و از این جهت بوده که امام سجاد علیه السلام را در کنار سفره‌ی غذای خود نشاند و با مهربانی هم روانه‌ی وطن خودشان کرده است ولی معلوم است که در دربار یزید اقامه‌ی عزا با آن تفصیلی که قصه سرایان در بعضی کتب ضعیفه که ابدا قابل اعتماد نیست شرح داده‌اند هرگز وقوع نمی یابد پس خیال نشود که اگر گفته شود که خاندان امامت در شام در دربار یزید اقامه‌ی عزا نموده‌اند یعنی چند روزی صبح و شام با آن تفصیل غیر قابل اعتماد عزا برپا کرده باشند. و از این جهت بود که ذکر شد دیگر یزید نمی توانست اسراء خاندان رسالت را بیشتر در شام نگهدارد و مدت یک ماه و یا نظر به [صفحه ۳۲] حدسیات پاره‌ی اشخاص تا یک سال در آنجا آنها را توقف دهد و یا تا یک ماه در حبس ابن زیاد در کوفه مانده باشند چنانچه صاحب طراز المذهب در خیال خویشان بافیده و اربعین اول را در موقع بردن آنها به اسارت به شام تصور کرده است که غیر از تصورات پوچ بی مدرک چیز بیشتری نیست و هیچگونه شاهی از تاریخ ندارد.

جواب آن دلیل (ثانیا)

اشاره

و ثانیا: استبعاد سید (ره) در اقبال و محدث نوری (ره) در لؤلؤ مرجان نظر به ملاحظه‌ی حال عادی است که در بیستم صفر سال ۶۱ اسراء خاندان نبوت به کربلاء مراجعت کرده باشند ولی این بعید شمردن آنها از عدم توجه به جریان حال و رفتن و آمدن در آن زمان است و اگر با تعمق در تاریخ آن زمان بنگریم خواهیم دید که در ظرف چند روز از عراق به شام و بالعکس می رفتند و برمی گشتند و با ملاحظه‌ی تاریخ شواهد زیادی پیدا

می‌شود که با شترهای ذلول جماز و اسبهای عربی تندتاز مسافتهای طول و دراز را در اندک مدتی طی می‌کرده‌اند حتی می‌توان گفت که در زمان ما آن شترها و اسبها نایاب شده و بلکه از بین رفته و حتی شجاعت و شهامت آن اشخاص نیز نمانده است شواهد زیادی در تاریخ وجود دارد که در ظرف ده روز و هشت روز و بلکه یک هفته از عراق به شام و از شام مراجعت به عراق می‌کرده‌اند و حتی در زمان حاضر ما نیز آثاری از آن سرعت سیرها باقی و هنوز در نژاد اصیل عربی نمونه‌ی وجود دارد و لذا در ذیل به موارد زیادی از گذشته و حال اشاره نموده و در این باره بیشتر توضیح داده و شواهد می‌آوریم تا بر خوانندگان گرامی مطلب قدری روشن گردد. [صفحه ۳۳]

شواهدی که در آن زمان در اندک مدت از شام می‌آمدند

راهی میان شام و عراق

راهی میان شام و عراق است و راه راست و مستقیم می‌باشد و عربهای (عقیل) در زمان ما از آن راه می‌روند و در مدت یک هفته به عراق میرسند و چون غالب عجمها از احوال راههای صحرای کبیر میان عراق و شام بی‌اطلاع هستند و خبر ندارند و لذا غالب شبهه‌ها و اشکالها در مراجعت اسراء خاندان رسالت و آمدنشان به عراق در اذهان آنها پیدا شده و قضیه‌ی اربعین را از محالات شمرده‌اند ولی سید امام علامه‌ی واسع الاطلاع آقای حاج سید محسن امین عاملی قدس سره صاحب اعیان‌الشیعه که یکی از اکابر علمای شیعه‌ی امامیه در عصر اخیر بود و نمونه‌ی از علمای شیعه در زمانهای گذشته به شمار می‌رفت [۲۸] در تألیف نفیس [صفحه ۳۴] خود اعیان‌الشیعه به همین موضوع عربهای عقیل اشاره فرموده و تصدیق کرده است و خود آن مرحوم ساکن دمشق و از اهل شام و جبل عامل و بهتر مطلع و آشنا به احوال و اوضاع آن سامان بود و ان شاء الله تعالی عین عبارات عربی آن بزرگوار را در آینده نقل و ترجمه به فارسی خواهیم کرد.

عربهای صلیب از حوران

عربهای (صلیب) از (حوران) که محال وسیع از اعمال دمشق و در جهت قبله‌ی آن واقع است و مشتمل بر دهات و مزارع زیاد است و مرکز آن محال (بصری) می‌باشد و در اشعار عرب اسم آن محال زیاد آمده است در ظرف هشت روز از محل خودشان حرکت کرده و در عراق به نجف اشراف می‌رسند این موضوع را نیز سید امام امین عاملی قدس سره تصدیق فرموده است.

حالات یگانه شهید راه حق

در تاریخ حالات یگانه شهید راه حق و مفسر قرآن مجید و یکه‌تاز میدان جانبازی در محبت و ولایت امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه میثم تمار ایرانی عراقی نهروانی رضوان‌الله‌علیه با سند معتبر نقل شده از یعقوب بن شعیب از اولاد خود میثم تمار و از ثقات اصحاب امام صادق [صفحه ۳۵] سلام‌الله‌علیه و او نقل کرده از صالح بن میثم و او نقل کرده از ابو خالد تمار که روز جمعه با میثم تمار در شط فرات کوفه مشغول گردش و در کشتی بودیم که ناگاه باد سختی وزید از کشتی خارج شد و به باد نگاهی کرد و فرمود این باد عاصف است کشتی را محکم ببندید که خطری به آن نرسد الساعة معاویه در شام مرد و روز جمعه آینده قاصد از شام وارد کوفه شد و با وی ملاقات کردم و خبر از شام گرفتم گفت: معاویه از دنیا رفت و مردم به پسرش یزید بیعت کردند گفتم کدام روز معاویه مرد گفت روز جمعه‌ی گذشته. این قصه در کتب رجال مثل رجال شیخ ابو عمرو و کشتی رحمه الله با سند نقل شده و در تنقیح المقال و غیره نیز از آن نقل کرده‌اند و علامه شیخ محمد حسین مظفر نجفی (ره) صاحب کتاب علم امام علیه‌السلام در کتاب خود که در حالات میثم تمار (ره) تألیف کرده نقل فرموده است رجوع شود به تنقیح المقال ج ۳ ص ۲۶۲ ط نجف و کتاب میثم تمار مرحوم شیخ مظفر (ره) ص ۲۸ ط نجف. از این قضیه کاملاً

روشن است که در ظرف یک هفته از شام به عراق و کوفه می آمدند و قاصد در مدت یک هفته به کوفه رسیده و خبر دادن میثم تمار قدس الله روحه صحیح و درست درآمده است. و احتمال داده نمی شود که رسیدن این خبر به کوفه به وسیله ی کبوتر نامه بر بوده باشد زیرا ابو خالد تمار گوید: روز جمعه ی آینده قاصد از شام وارد کوفه شد و با وی ملاقات کردم و خبر از شام گرفتم گفت: ... [صفحه ۳۶] واضح است که این ملاقات وی با شخص قاصد که از شام آمده بوده اتفاق افتاده است و مربوط به کبوتر نامه بر نیست.

هجرت معاویة بن صخر بن حرب اموی

در میان مؤرخین مشهور و بلکه می توان گفت مسلم است که معاویة بن صخر بن حرب اموی که خود را اول شاهان بنی امیه [۲۹] به جامعه ی مسلمین معرفی کرد در پانزدهم ماه رجب سال (۶۰) هجرت مرده و یزید به والی مدینه ی منوره اطلاع داده و به وی دستور داد که از حضرت سیدالشهداء علیه السلام بیعت بگیرد حاکم مدینه امام علیه السلام را دعوت کرده و مردن معاویة را به آن حضرت اطلاع داده و بیعت کردن به یزید را به امام علیه السلام پیشنهاد نمود و امام علیه السلام امتناع ورزیده و مروان اموی رانده (طرید) شده ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوالی اظهار کرد که اگر حسین بن علی علیهما السلام حالا شبانه بیعت ننماید دیگر تو به وی دست نخواهی یافت و امام علیه السلام از کلام او (الوزغ ابن الوزغ) برآشفته و از مجلس بیرون آمده با آن تفصیلی که در تاریخ ثبت است و مشروحاً بیان شده است. امام علیه السلام در بیست و هشتم رجب ۶۰ از مدینه (خائفا یترقب) خارج شده و عازم مکه ی معظمه گردید میان وفات معاویة و خارج شدن امام علیه السلام از مدینه سیزده روز فاصله است تمامی مدت رسیدن خبر [صفحه ۳۷] مرگ معاویة به مدینه از شام و سؤال و جواب والی مدینه... با یزید و پیشنهاد والی بیعت را به امام علیه السلام در آن مدت کوتاه شده و این جریانها اتفاق افتاده و خبر شام به مدینه رسیده در صورتی که حجاز دورتر از عراق نسبت به شام است بر حسب

گفته‌ی علامه محدث نوری (ره) بایستی بیشتر از بیست روز فقط رسیدن خبر مرگ معاویه به حجاز طول بکشد و دوباره مکتوب دوم یزید به والی پس از امتناع سیدالشهداء علیه السلام از بیعت و امر او به قتل آن حضرت در آن مدت کوتاه انجام یافته است تمامی این ارسال نامه‌ها و اخذ جوابها به واسطه‌ی کبوتر نامه‌بر بوده است و تفصیل آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

رفتن ابوبکر به شام

طبری در تاریخ خود نقل کرده [۳۰] که بسر بن ارطات از دژخیمان معاویه بن صخر ابوبکره را مهلت داده از کوفه به شام روانه کرد ابوبکره به نزد معاویه آمده و روز هفتم خبری را که پی آن رفته بود از معاویه گرفته و در کوفه به بسر رسانید از این قضیه معلوم می‌شود ابوبکر در مدت سه روز و نیم به شام رفته و در ظرف سه روز و نیم به کوفه برگشته و خود را در کوفه به بسر معرفی کرده است.

رفتن عمیره به شام نزد یزید

در کتاب قره‌العین فی اخذ ثارالحسین علیه السلام تألیف عالم علامه عبدالله بن محمد که به تصریح بعضی از کتب معتبره است قضیه‌ی رفتن عمیره را به شام نزد یزید پلید و نامه‌ی عبدالله بن عمر را که شوهر [صفحه ۳۸] خواهر مختار ثقفی است به یزید رسانیده نقل کرده وقتی که عمیره نامه‌ی خلاصی مختار را در شام از یزید گرفت [۳۱] در ظرف یازده روز خودش را به کوفه رسانید و نامه را به ابن‌زیاد داده و مختار را از حبس وی رهانید و گوید: و خرجت من دمشق و لم ازل سائرا حتی وصلت الکوفه بعد احد عشر یوما [۳۲].

حرکت مروان عامر بن ربیع با یک صد هزار لشکر از شام برای جنگ با مختار

باز در همان کتاب قره‌العین نقل کرده: که مروان عامر بن ربیعہ را با یک صد هزار لشکر از شام برای جنگ با مختار حرکت داد و عامر و تمامی لشکر با جدیت تمام حرکت کرده و در مدت ده روز به کوفه رسیدند و گوید: فسار هوا و من معه و جعل یجد فی المسیر حتی وصل الی الکوفه فی مدۃ عشرۃ ایام [۳۳]. [صفحه ۳۹]

احرام بستن سید الشهداء به عمره‌ی مفرده

اشاره

می‌توان از مسلمات تاریخ بشماریم که حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام از مکه‌ی معظمه روز هشتم ذی‌الحجه سال ۶۱ هجرت به طرف عراق به حرکت آمده و چون آن حضرت احرام به عمره‌ی مفرده بسته بود [۳۴] عمره را به اتمام رسانیده و هشتم ذی‌الحجه حرکت فرمود و با یاران و فداکاران باوفای خویشان عازم کوفه شد و در واقع به سوی قربان‌گاه کربلاء روانه گشت و اهل بیت امام علیه‌السلام همراهش بودند و مسافت مابین مکه و کوفه در حدود سیصد و هشتاد فرسخ است. از قرائن زیاد و علائم و امارات بی‌شمار نیز معلوم است که امام علیه‌السلام با سرعت تمام در سیر خود حرکت نمی‌فرمود و در اثناء راه بعضی از مردم را که صلاح می‌دانست و در آنها فلاح و رستگاری می‌دید آنها را به یاری خود دعوت می‌فرمود و بدون شک این طرز سیرهم [صفحه ۴۰] باعث معطلی در اثناء راه بوده و پس از رسیدن حربن یزید ریاحی به حضور آن حضرت دو روز سر راه را بر امام علیه‌السلام گرفت و از پانزده فرسخی کوفه در طی مسافت راه مستقیم پیش نگرفته بود و روز دوم محرم سال ۶۱ هجرت وارد کربلاء شدند و آن مسافت بعیده را از مکه تا کربلاء در حدود بیست و چهار روز طی فرموده از تأمل در اطراف تاریخ این قضیه روشن می‌شود که امام علیه‌السلام با یاران و همراهان خود و مخدرات و بانوان عصمت و طهارت در آن سفر بسیار مهم روزی پانزده فرسخ راه را به آسانی طی

می کرده‌اند و لابد مراکب شترانی بوده‌اند در آن زمانها که بسیار تندرو و جماز و ذلول که سیر متعارفی آنها طی آن اندازه مسافت بوده است.

ورود اهل بیت به دمشق شام در اول صفر

اشاره

در بسیاری از کتب معتبره که اگر به شمار آورده شود کلام به درازا می‌کشد تصریح شده که اسراء اهل بیت علیهم السلام را روز اول ماه صفر سال ۶۱ وارد شام کرده‌اند. ابوریحان بیرونی حکیم و ریاضی‌دان مشهور اسلامی که در سال ۴۴۰ هجرت از دنیا رفته و کتاب الاثار الباقیه او بسیار مورد اعتماد و اعتبار است در آن کتاب خود بر این مطلب تصریح کرده و گوید: صفر: فی الیوم الاول ادخل راس الحسین علیه السلام مدینه دمشق فوضعه یزید بین یدیه و نقر ثنایاه بقضیب کان فی یده و هو یقول: لست من خندق ان لم انتقم. من بنی احمد ما کان فعل [صفحه ۴۱] (تا آخر) [۳۵]. در ترجمه‌ی الاثار الباقیه گوید: صفر در روز اول آن سر حسین علیه السلام را به شهر شام وارد کردند و یزید آن سر را پیش روی خود گذاشت و با چوبی که در دست داشت به لبهای حسین می‌زد و می‌گفت: (تا آخر) [۳۶]. ورود اسراء اهل بیت علیهم السلام روز اول ماه صفر به دمشق از قرائن و امارات زیادی مورد اعتماد و اطمینان است و لذا آن روز را بنی امیه برای خودشان عید رسمی قرار داده بودند چنانچه زکریای قزوینی در کتاب عجائب المخلوقات گوید: الیوم الاول منه (من صفر) عید بنی امیه ادخل فیہ رأس الحسین رضی الله عنه بدمشق [۳۷]. و قریب به این عبارت قزوینی را جمع کثیری از علماء شیعه و سنی نگارش داده‌اند. با این که اسراء اهل بیت علیهم السلام مدتی که مقدارش تحقیقا [صفحه ۴۲] معلوم نیست در کوفه در زندان ابن زیاد مانده‌اند و ابن زیاد از یزید کسب اطلاع نموده و درباره‌ی آنها کسب تکلیف و دستور خواسته که تمامی آنها را بکشد و یا به شام رهسپار سازد

حرکت اهل بیت در (پانزدهم) محرم از کوفه

و پس از رسیدن خبر از یزید و فرمان وی که اسراء را به شام روانه کند و روز اول صفر ۶۱ وارد دمشق بشوند اگر چند روزی در کوفه زندانی بوده‌اند و در حدود بیستم ماه محرم ۶۱ یا بنا به نگارش بعضی تواریخ معتبره در ۱۵ ماه محرم از کوفه اسراء را حرکت داده باشند در ظرف ده یا پانزده روز به شام رسیده‌اند که اول ماه صفر وارد دمشق شده‌اند گرچه از راه سلطانی هم رفته باشند زیرا سرعت حرکت در آن زمانها با مراکب آن دوران چنانچه از قرائن و نظایر فهمیده می‌شود آن راههای دور را طی می‌کرده‌اند و در مراجعت از شام به کربلاء نباید شبهاست به راه‌انداخت و اذهان را دچار تشویش کرد و چه استبعاد دارد که در قریب به همین اندازه مدت از شام به کربلاء مراجعت کرده باشند چنانچه امثال ابوریحان بیرونی که زمانش قریب به آن زمانهاست ورود اسراء اهل بیت علیهم السلام را به شام در اول صفر ذکر کرده و مراجعت‌شان را در بیستم صفر سال ۶۱ نیز ذکر کرده است و بدون شك منظورش ماه صفر همان سال است و اگر غیر از آن سال منظورش بود بر آن تصریح می‌کرد و ابتدا آن شبهاست که در اعصار اخیره به اذهان رسیده در ذهن ابوریحان و امثال او جلوه نکرده است چون از اوضاع و احوال و سیر آن زمانها مطلع بوده است. [صفحه ۴۳]

توجه افکار عمومی بر علیه یزید

پس مراجعت اسراء اهل بیت علیهم السلام در روز بیستم ماه صفر سال ۶۱ هجرت بسیار قوی و مورد اعتماد است چون معلوم نیست اسراء در شام چقدر توقف کرده‌اند و بلکه بیشتر از چند روز در دمشق نمانده‌اند چنانچه ملاحظه‌ی اوضاع سیاسی دولت بنی‌امیه آن را ایجاب می‌کرده که یزید نتواند اسراء را بیشتر از چند روز در دمشق توقف دهد زیرا پس از واقعه‌ی کربلاء اوضاع سیاسی دولت بنی‌امیه روز به روز به وخامت می‌کشید

و به اضمحلال می گرائید و تشنج در اذهان مردم بیشتر می شد و افکار عمومی بر علیه یزید متوجه می گشت زیرا فاجعه‌ی دلخراش کربلاء کار آسانی نبود و مخدرات خاندان رسالت را به اسارت بردن و دختران مؤسس دین و صاحب خاتمیت را بر شتران برهنه سوار کردن و سر مبارک جگر گوشه‌ی زهراء بتول علیهاالسلام را در کوفه و شام بالای نیزه گردانیدن کار سهلی در انظار مسلمین دیده نمی شد که مردم آرام نشسته و دم فرو بسته و در بستر استراحت خزیده باشند و بلکه مقدمات مفتضح شدن دشمنان سرسخت اسلام از تصمیمی که سیدالشهداء علیه السلام گرفت از همان روزها که وقعه‌ی عاشوراء فراهم شد شروع به نتیجه کرد و خبر آن فاجعه در اطراف و اکناف بلاد اسلامی می پیچید و روزبه‌روز نفرت بالای نفرت در انظار عمومی بر علیه بنی امیه و آل ابی سفیان دشمنان خاندان نبوت بیشتر می گشت. با این وضع چطور یزید می توانست تا مدت زیادی اسراء اهل بیت علیهم السلام را در حال اسارت در غربت نگهدارد و تا مدت یک ماه مثلاً در [صفحه ۴۴] دمشق در جایی که نه از سرما و نه از گرما ننگه می داشت آنها را متوقف سازد و لذا به حرمسرای دربان خون‌بار خویش برد و امام سجاد علیه السلام را در سر سفره‌ی خود نشاند و از روی حيله و تزویر و جلوگیری از تنفر افکار مردم از روی صورت‌سازی و حقه‌بازی که عادت و رویه‌ی ستمکاران خون‌آشام روزگار است قتل سیدالشهداء علیه السلام را به گردن ابن زیاد می انداخت و از روی سیاست اجازه‌ی اقامه‌ی عزا در دربار خود داد بلکه بتواند با نیرنگ‌بازی این عار و ننگ را از خود دور سازد ولی غافل از آن بوده که تاریخ حقایق را آشکار و ظاهر می نماید و لذا احتمال زیاد ماندن خاندان رسالت در شام بسیار بی اساس و دور از تأمل در تاریخ و هرگز اعتماد را نشاید گر چه این احتمال و نقل پوچ اذهان بعضی از اکابر و بزرگان را درباره‌ی آمدن خاندان نبوت در اربعین اول به کربلاء به حال تشویش در آورده است ولی نباید بزرگواری آنها باعث تبعیت و تقلید شود.

احتمال توقف زیاد اهل بیت در شام مدرک ندارد

در صورتی که خود محدث نوری (ره) از تاریخ طبری نقل کرده که بیشتر از ده روز در دمشق توقف نکرده‌اند [۳۸] پس احتمال یک ماه [صفحه ۴۵] ماندنشان در شام بی‌اصل است و در کتاب معتبری دیده نشده و احتمالهای بی‌جا که بعضی از صاحبان کتب ضعیفه در خیال خودشان بافته که شش ماه یا یک سال در شام مانده باشند ابداً مدرک تاریخی ندارد و سند مورد اعتمادی بر آن پیدا نیست و سید (ره) هم در اقبال روایتی و سند تاریخی بر یک ماه ذکر نکرده است که قابل اعتماد باشد و از داستانهای تعجب‌آور که غیر از فراهم کردن عار و ننگ بر عالم شیعه نتیجه ندارد آنست: که بعضی از اشخاصی که از افواه جهال و یا از کتابهای مجهول المؤلف مطالب تاریخی را اخذ و وارد کتابهای خودشان می‌نمایند برای اسراء اهل بیت علیهم السلام در عرض راه از کوفه تا به شام قصه‌های فراوان و داستانهای بی‌پایان جعل و وضع کرده‌اند که اگر آنها اصل داشته باشد در ظرف یک سال هم تمام نمی‌شود تا به شام برسند و مدت‌ها باید در عرض مسافت راه از عراق تا شام سیر کرده باشند چنانچه بیان این موضوع خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

رؤیت هارون هلال ذی الحجۃ را در عراق و حضورش در مکه**اشاره**

نقل شده که هارون الرشید عباسی [۳۹] و ابوحنیفه [۴۰] هلال [صفحه ۴۶] ذی الحجۃ را در کوفه و یا در بغداد رؤیت می‌نمودند و حرکت برای ادای مناسک حج در مکه می‌کردند و ایام حج را درک کرده و اعمال را به جا می‌آوردند البته معلوم است که هارون الرشید این همه راه دور را با هواپیماهای (جت) عصر ما روانه نمی‌شده بلکه با آن شترانی حرکت می‌کرد که امثال صفوان جمال رحمه الله علیه کرایه می‌کرده و آنها

آن اندازه سریع و تندرو در راه رفتن بوده‌اند که او را به مکه می‌رسانیده‌اند. در اینجا خوب است به مناسبتی روایت صفوان را به جهت عبرت خوانندگان گرامی نقل شود.

روایت صفوان بن مهران جمال

صفوان بن مهران جمال رضوان الله علیه گوید: وارد شدم به حضور حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به من فرمود یا صفوان هر چیز از تو خوب و زیباست مگر یک چیز عرض کردم فدای تو شوم کدام چیز است آن؟ فرمود: کرایه دادن تو شترهای خود را به این مرد یعنی هارون الرشید عرض کردم: به خدا قسم من آنها را به وی کرایه ندادم از روی فرح و سرور شدید [۴۱] و نه برای صید لهُو، ولی کرایه دادم برای [صفحه ۴۷] راه مکه و خودم هم مباشرت آن را نمی‌کنم بلکه آدمهای خود را می‌فرستم یعنی از شترها مواظب باشند به من فرمود: یا صفوان آیا کرایه‌ی تو در ذمه‌ی آنها می‌ماند؟ عرض کردم بلی فدای تو شوم فرمود: آیا دوست داری بقای آن ظالمها را تا این که کرایه تو وصول بشود؟ عرض کردم بلی فرمود: هر کس دوست دارد باقی ماندن آنها را او از آن ظالمهاست و هر کس باشد بر آتش وارد خواهد شد یعنی آخر کارش بر جهنم است. صفوان گوید: رفتم و تمامی شترهایم را تا آخر آنها که یکی نیز نماند فروختم و گزارش این کار به هارون رسید مرا خواست و به من گفت یا صفوان به من رسیده و گزارش داده‌اند که تو شترها را فروخته‌ای؟ گفتم بلی فروخته‌ام گفت برای چه؟ گفتم پیر شده‌ام و آدمهای من به کارها نمی‌رسند گفت: هیئات هیئات من می‌دانم به تو که اشاره کرده به این کار که کرده‌ای به تو اشاره کرده موسی ابن جعفر علیهما السلام گفتم: من با موسی بن جعفر علیهما السلام کاری ندارم گفت: ترک کن این حرفها را از خودت هرگاه نبود حسن صحبت تو البته تو را می‌کشتم [۴۲]. [صفحه ۴۸] خداوند احدیت جلت عظمته نیز در قرآن مجید می‌فرماید: و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار [۴۳] یعنی اندک میلی به آنها که ظلم کردند ننمائید تا این که آتش بر شما برسد. رکون: اندک میل کردن

را گویند کجا برسد که انسان ظالم را دوست دارد و بقای او را بخواهد و آیه‌ی شریفه کسی را گوید که از وی ظلم صادر شده کجا رسد که فرد شاخص و مصداق حقیقی ظالم باشد و به این جهت بود که یکی از بزرگان وقتی این آیه را شنید غش کرد رجوع شود به تفاسیر قرآن مجید.

شرفیابی خیران به حضور امام در ظرف ده روز

اشاره

شیخ اعظم مفید (ره) در ارشاد [۴۴] مسندا نقل کرده از وشا از خیران اسباطی گوید: شرفیاب شدم محضر امام هادی سلام الله علیه در مدینه به من فرمود: از واثق خلیفه پیش تو چه خبری است؟ عرض کردم فدای تو شوم او را در حال عافیت گذاشتم و من ده روز است که از نزد او آمدم فرمود: اهل مدینه می گویند او مرده است عرض کردم: من از همه مردم عهدم به او نزدیکتر است یعنی اطلاعم به حال او بیشتر است فرمود: مردم می گویند که واثق مرده است چون این کلام را فرمود دانستم که از مردم خود را اراده فرموده. پس فرمود: جعفر چه کرد؟ عرض کردم به بدترین حال در زندان [صفحه ۴۹] محبوس بود فرمود: همانا او صاحب امر یعنی سلطنت و شاهی خواهد بود، پس فرمود: ابن زیات [۴۵] چه کرد؟ عرض کردم امر مردم به دست او و امر امر او بود فرمود: ریاست او بر او شوم خواهد بود، پس امام علیه السلام قدری ساکت شد و بعد فرمود: از اجراء مقادیر الله و احکام الهی چاره نیست، ای خیران، واثق، مرد و جعفر متوکل به جای او نشست و ابن زیات کشته شد عرض کردم: کی واقع شد این وقایع فدایت شوم؟ فرمود: بعد از بیرون آمدن تو به شش روز. از این قضیه‌ی صحیح و درست که در غیر از کتاب ارشاد شیخ مفید (ره) در کتب معتبره‌ی دیگر و مصادر مهمه نیز نقل کرده‌اند استفاده می شود: که در ظرف ده روز راه به آن مسافت طولانی قریب سیصد و هشتاد فرسخ میان مدینه و

شهرستانهای عراق را طی می کرده اند و این یک عمل [صفحه ۵۰] عادی در آن زمانها بوده است که خیران گفته ده روز قبل، واثق را در عراق سلامت گذاشته و خارج شده ام و در ظرف ده روز راه را طی کرده و در مدینه به حضور انور امام علیه السلام شرفیاب شده در صورتی که بر حسب عادت پس از ملاقات با واثق اقلایک روز معطی دارد چون بعید است به مجرد ملاقات با واثق فوری حرکت نماید و نیز بعد از ورود به مدینه باز اقلایک روز و یا کمتر لازم دارد که از سفر وارد شده مهیا برای تشریف به حضور انوار امام علیه السلام باشد.

از شواهد آمد و رفت از شام به عراق در ظرف مدت کم و آمدن مالک

اشاره

از قضایای تاریخی که گواه بر سرعت حرکت از شام و در ظرف ده و یا دوازده روز در آن دوران به عراق و کوفه می آمدند عبارت از آمدن مالک اشتر نخعی رضوان الله علیه به کوفه است.

عثمان باعث برآشفتگی امور خلافت شد

چون عثمان بن عفان اموی عمال و ولات خود را در بلاد اسلامی در کوفه و شام از اقارب و خویشاوندان خویش قرار داد و رویه و رفتار ناهنجار خود را در روزگار خویش آغاز کرد و بنی امیه را بر گردن مردم سوار نمود و خلاف روش و رویه ی خلافت اسلامی در دوران او شروع شد و بعد از وی در روزگار معاویه به کلی عوض گردید و رفتار و کردار و روش اکاسره ی ایران و قیصره ی روم را معاویه در اسلام رواج داد و از طرز تعیین خلیفه نه موافق مسلک و مرام اهل سنت و نه مطابق مذهب حق شیعه ی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام آثاری باقی نگذاشت و مسلمین را تا امروز به تیره روزی و بدبختی نشاناند و روش او تا امروز نیز حکم فرماست که اگر شرح داده شود به ناچار از غرض دور

خواهیم [صفحه ۵۱] افتاد. عثمان بعث آن همه فتنه‌ها و آشوبها و خرابکاریها در اسلام گردید که اثر آن برای همیشه در عالم اسلام باقی ماند بعد از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم حکومت حق و عدالت واقعی اسلامی با روی کار آمدن همان چند سال خلافت حقه‌ی امام امیرالمؤمنین علی سلام‌الله‌علیه بود که نمونه‌ی از حکومت اسلامی شد و در دنیا نظیر آن حکومت را هیچ یک از اقوام و ملل عالم تا حال نشان نمی‌تواند بدهد و آن افتخار را مسلمین و خاصه شیعه و تابعین آن امام به حق و مجسمه‌ی عدالت برده‌اند که توانسته‌اند به دست مولی‌الموحدین سلام‌الله‌علیه حکومت حق و عدل واقعی روی کار آورند و مسلمین و شیعه همیشه در آرزوی آن طرز حکومت هستند و بالاخره به دست غیبی و با ظهور یگانه فرزند آن حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه آن عدالت واقعی را در دنیا به وجود خواهند آورد. اللهم انا نرغب الیک فی دولة کریمه تعزبها الاسلام و اهله و تذل بها النفاق و اهله الخ [۴۶]. مردم از تسلط معاویه در شام و از اعمال وی که بر خلاف قوانین اسلام رفتار می‌نمود و عبادۀ بن صامت انصاری از بزرگان صحابه‌ی پیغمبر [صفحه ۵۲] صلی الله علیه و آله بر وی می‌شورید و بارهای خمر که از خارج وارد دمشق می‌کرد از آن عمل بر وی خورده می‌گرفت [۴۷] و از دست سعید بن عاص اموی در کوفه بستوه آمدند و قبل از وی از اعمال ولید فاسق در نهایت دلتنگ بودند و جمعی از بارزترین و بزرگترین مردان مسلمین مانند مالک اشتر نخعی و کمیل بن زیاد و عمرو بن حلق خزاعی و زید بن صوحان و برادرش صعصعۀ و ثابت بن قیس همدانی و جمعی دیگر بر سعید اعتراضها نمودند و گاهی آنها را به امر عثمان به شام نزد معاویه فرستادند و مدتی در (حمص) نزد عبدالرحمن بن خالد بن ولید که حاکم عثمان در آن سامان بود نگهداشتند و آن آزادمردان با ایمان هیچ وقت و در هیچ زمان و در نزد هیچ کدام از آن ولایات از اعتراضهای خود و حق‌گوئیها و آشکارا قیام بر علیه ظلم و طغیان و ایها و افساد حاکمها خودداری نمی‌کردند و اعمال ناهنجار و رفتار بی‌کردار عثمان را بر ملاء اظهار و علنی چوب تکفیر بر روی آنها کشیده و آشکارا ساخته و سیل اعتراض از بیانات آن

مردان پاک در جریان بود و می‌خواستند آزادی واقعی اسلامی را در اعتراض بر اعمال ستمکاران نگهدارند و خفقانی که عثمان با سوار شدن مروان بر دوش وی و ولات وی در بلاد اسلامی خصوصا در کوفه ایجاد کرده [صفحه ۵۳] بودند شکسته شود.

آمدن مالک اشتر به کوفه از حمص

مردم کوفه سعید بن عاص را راندند [۴۸] و یا عثمان سعید را نزد خود طلبید و چون کوفه از لوث وجود وی خالی شد از مردم کوفه به آنهایی که از رادمردان در شام (حمص) بودند از مالک اشتر و دیگران خبر دادند که هر چه زودتر بتوانند خودشان را در اسرع اوقات به کوفه برسانند و از همه‌ی آنها زودتر یگانه آزادمرد اسلامی مالک اشتر خود را به کوفه رسانید و بیشتر از دوازده روز طول نکشید که مالک روز جمعه در جنب درب مسجد اعظم کوفه با رشادت و شجاعت تمام جای مخصوصی به خود قرار داده بود و به تبلیغات و بیانات آتشین خود بر علیه سعید بن عاص حاکم کوفه ادامه می‌داد و بر حرفهای پوچ و بی مغز و توخالی وی که قبلا در محاورات و مذاکرات خود به زبان آورده بود و وعده و نویدها داده بود و هرگز مرحله‌ی عمل به خود نپوشیده بود اشاره می‌کرد و زبان بر انتقاد گشاده و نطق شیوا می‌نمود. و چون خبر برگشت سعید به کوفه رسید و مردم خبردار شدند مالک اشتر و یاران همدستانان او به جرعه نزدیکی قاسیه به حرکت درآمدند و از ورود سعید عملا مانع شدند و او را خائبا و خاسرا نزد امام خودش عثمان برگردانیدند چنانچه تفصیل آن قضایا در تواریخ [صفحه ۵۴] مسطور است [۴۹].

حرکت دادن یحیی بن هرثمه به امام هادی از مدینه

اشاره

شیخ امام فقیه قطب‌الدین راوندی (ره) در کتاب نفیس (الخرائج و الجرائح [۵۰]) نقل کرده از یحیی بن هرثمه [۵۱] گوید: مرا متوکل پیش خود خوانده و به من گفت: با

همراهی سیصد نفر به کوفه رفته و [صفحه ۵۵] از آنجا از طریق صحرا عازم مدینه باش و امام هادی سلام الله علیه را با اکرام و احترام و تجلیل پیش من حاضر کن. یحیی بن هرثمه جریان رفتن خود را به مدینه شرح داده و کرامتی که از امام علیه السلام به ظهور پیوسته آن را تفصیلاً نقل کرده و گوید: امام علیه السلام برای سفر خود و همراهانش لباسهایی که مناسب فصل تابستان و گرمای حجاز در ماه تموز نبود به خیاط امر فرمود تهیه نمود و من تعجب از این کار آن حضرت می کردم و در دل خود می گفتم که میان ما و عراق ده روز راه است او این لباسها را برای چه می خواهد و بعد از آن در عرض راه دچار باران و سرمای شدید شده و علت تهیهی آن لباسها به وی روشن گشته و کار به جایی رسیده که یحیی بن هرثمه به قبول مذهب شیعه مفتخر گردیده است اگر کسی طالب تفصیل آن قضیه باشد به کتاب خرائج رجوع کند [۵۲]. از این قضیه تاریخی از کلام یحیی که گوید: (میان ما و عراق ده روز راه است) معلوم می شود که از مدینه منوره تا عراق و سامراء این همه راه را به ده روز بطور عادی آن زمان طی می کرده اند و اربلی (ره) نیز این قضیه را از قطب الدین راوندی (ره) در کشف الغمّه نقل کرده [صفحه ۵۶] است [۵۳].

جنگ مسلمین با روم در زمان ابوبکر

اشاره

در دوران خلافت ابوبکر بن ابی قحافه که مسلمین با روم به جنگ پرداختند نیروی رومیان بیشتر و افراد لشکرشان زیادتر و بالغ به دویست و چهل هزار نفر بود مسلمانها که همیشه با نیروی ایمان با دشمن به جنگ می پرداختند نه با کثرت افراد با این حال احمال این که تاب مقاومت در مقابل دشمن نیارند از جبهه ی جنگ از ابوبکر در مدینه به مقام استمداد آمده و کمک خواستند ابوبکر به خالد بن ولید که با مثنی بن حارثه از مرز ایران گذشته

و در عراق در جنگ با ایرانیان بود به خالد نوشت که لشکر مسلمین و صحابه‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم را که در عراق بودند دو قسمت کرده جمعی را با مثنی در عراق گذاشته و قسمتی را با خودش به جنگ روم رسانیده و به کمک مسلمین بشتابد. در اینجا مورد اختلاف است که خالد با هشتصد نفر یا ششصد یا پانصد یا نه هزار یا شش هزار نفر با لشکر جرار از عراق حرکت کرده و رو به طرف شامات و جنگ روم گذاشت. از عبارات ابن اثیر در تاریخ کامل استفاده می‌شود که خالد با زحمت طاقت‌فرسا طی مسافت کرده و در اندک مدت به کمک مسلمین شتافته و همه جا فاتح شده است. [صفحه ۵۷]

تصریح یعقوبی که خالد بهشت روزه در جبهه حاضر شد

و ابن واضح یعقوبی (ره) در تاریخ خود تصریح کرده که خالد بن ولید با آن همه لشکر و جمعیت به سیر خود ادامه داده و در ظرف هشت روز خود را به مسلمین در جبهه‌ی جنگ با روم رسانید چنانچه گوید: فقیل ان خالدًا سار فی البریة و المفازة ثمانية ايام حتی و افاهم فافتتحو (بصری و اجنادین) من فلسطین و کانت بینهم و بین الروم وقعات باجنادین صعبه فی کل ذلک یهزم الله الروم و تكون العاقبة للمسلمین [۵۴]. شاید تصور شود که خالد در آن موقع که به کمک مسلمین می‌شتافت با سرعت هر چه تمامتر خواسته خود را به مسلمین برساند ولی بطور عادی نتوان در آن مدت کوتاه طی آن مسافت طولانی را نمود.

تصور بی جا

و این تصور بی جا است زیرا از قرائن و وقایع و حوادث دیگری که تاریخ ضبط کرده به خوبی به دست می‌آید طی آن مسافت در مدت ده روز یا اگر کسی مانند خالد عجله‌ی

بیشتر و شتاب در سرعت زیادتر می نمود در مدت هشت روز یک امر عادی در آن زمان بوده است.

زندانی کردن ابن زیاد رؤساء عرب را در کوفه

گذشته از این اگر خالد شتاب داشته و با سرعت هر چه تمامتر می خواسته خود را به مسلمین در جبهه‌ی جنگ برساند همین شتاب و سرعت در سیر در آنهایی که مأمور بودند اسراء خاندان رسالت علیهم السلام [صفحه ۵۸] را به شام برسانند وجود داشت و اغلب از بیراهه‌ها حرکت داده و از ترس قیام و انقلاب مردم هر چه زودتر خواسته‌اند آنها را به شام برسانند و ابن زیاد نمی توانست آنها را زیادتر در کوفه نگهدارد چون شیوخ و رؤساء قبائل عرب را در زندانهای مخوف خود حبس کرده بود و ماندن اسراء اهل بیت علیهم السلام در کوفه در معرض خطر واقع می شد و لذا در حرکت دادن به آنها شتاب داشت و آنها را هر چه زودتر حرکت داده در اوائل ماه صفر به شام رسانید چنانچه علامه‌ی شهیر سید محمدعلی هبه‌الدین شهرستانی (قدس سره) به این موضوع تصریح کرده است [۵۵]. چنانچه در نتیجه ابن زیاد نتوانست از انقلاب مردم و هیجان آنها جلوگیری کند و قضیه‌ی توابین و خروج مختار ثقفی رحمه الله پیش آمد و روز به روز آثار نهضت حسینی بروز کرده و ارکان دولت آل ابی سفیان که اساسش بر ضد اسلام و در ظاهر در لباس دین بود متزلزل گشت و دمار از روزگار نسل ابوسفیان درآمد چنانچه آخر کار ظالمها در روزگار عموما همان است.

شاخ و برگهایی که در کتب ضعیفه ذکر کرده‌اند

از اینجا معلوم می شود آنچه در بعضی کتب ضعیفه مانند بحرالمصائبها و مخزن البکاهها و کتاب تحفه‌ی تازه‌ها و ریاض القدسها و امثال و نظائر آنها [صفحه ۵۹] برای احوالات اسراء خاندان نبوت در عرض راه از عراق تا شام از آن مسیری که کاروان آنها را برده‌اند

داستانهای طولانی و قضایا و حکایات دور و دراز تراشیده و شاخ و برگها افزوده و به فرمایش علامه‌ی محدث نوری (ره) مانند (تلمود) یهود در این امت اسلامی به وجود آورده‌اند که با هرگونه اکاذیب و جعلیات و دروغ‌پردازیها و اسطوره و افسانه‌ها پر کرده و داستان تراشی نموده و قصه‌خوانی کرده‌اند اصلا مورد اعتماد و اطمینان نبوده بلکه قابل اعتناء نمی‌باشد چنانچه بعضی‌ها در بعضی کتب ضعیفه نگارش داده که اسراء اهل بیت در بعضی از شهرهای بین راه از کوفه تا شام دو روز و سه روز و یک هفته اقامت کرده و در نزدیکی شام سه روز توقف نموده‌اند و اگر این سه روز توقف مورد اعتماد باشد باز منافات با زودتر برگشتن خاندان رسالت از شام ندارد و شگفت‌آور اینجاست که به فاصله دو سطر می‌نویسد که اسراء را از بیراهه برده‌اند با عجله و ترس از بیراهه‌ها بردن با توقف در شهرها چطور می‌سازد؟ همه این حرفها پوچ و جعلیات است.

انتقاد از نقلیات کتب ضعیفه

واقعا جای بسی تعجب است در امثال آن کتابها بدون این که اسم کتاب را ذکر کنند می‌نویسند در (تاریخی دیدم) و یا (در کتابی خواندم) و یا (از شخصی شنیدم) و یا (نقل شده) و یا (در تاریخ آورده‌اند) و یا در فلان مقتلی دیدم و یا اسم کتابی را می‌برد که نه کسی آن را دیده و نه شنیده است مانند (مزامیر الفلانی) مثلا یا (تحفه‌الفلان) فرضا امثال این قبیل نقلیات از آن گونه کتابها که پر از جعلیات و مجهول [صفحه ۶۰] المؤلف است قابل اعتماد نیست.

صدمات صاحبان کتاب ضعیفه به عالم شیعه و زنده کردن شبهات محدث نوری

البته نزد اهل علم و دانش معلوم است که آن گونه کتابها و نقلیات آنها نزد علماء و دانشمندان و اهل تحقیق مورد اعتبار و اعتماد نیست مگر کسی باشد که فرق میان کتاب معتبر و غیرمعتبر نگذاشته و مقتل ابی‌مخنف را که فعلا در دست مردم است و از

مجموعات است و یا مقتل اسفرائینی را که از کتب بسیار ضعیف و غیر قابل اعتماد است مصدر نقل خود قرار داده و امثال آنها را از مدارک نقل خود بشمار آورد و کتابی تألیف کرده به فروش برساند و برای سرگرمی در شبهای طولانی خوب به درد می خورد که با تماشای عکسهای نامناسب با کتابش اگر مطالعه شود برای مقدمه‌ی خواب بهتر است چنانچه اخیراً باز شخصی که تمیز کتاب ضعیف را از معتبر نمی دهد امثال کتاب مفاتیح البکاء و بحر المصائب که بحر الجعلیات و الاکاذیب است و مقتل اسفرائینی و امثال آنها را مصدر نقلیات خود قرار داده و شبهات محدث نوری (ره) را خواسته زنده نماید. در امثال کتاب بحر المصائب مؤلفش خواسته برای خودش و دیگران مطالب منبری درست کرده و تهیه‌ی گفتارهای منبری جمع آوری نماید و لذا بر درستی و نادرستی مطالب و از کجا و از کدام مدرک و مصدر و مستند نقل می کند اعتناء نکرده و اهمیت نداده و به هر کتاب مجهول المؤلف و تألیف هر نااهل و جاهل چنگ زده و هر چه به نظرش رسیده و آنچه در نوشته‌ی خواننده و در جنگی به دست آورده و در بیاضی و در پشت کتابی یافته تمامی آنها را نقل و در تألیف خود در صفحه‌ی روزگار از خود به یادگار گذاشته است. غرض مطالبی فراهم آید و از وی به یادگار بماند گرچه به عالم [صفحه ۶۱] شیعه اهانت و اسباب عار و ننگ فراهم گردد و به دست خودشان سلاح به دست دشمن داده باشند که غیر از تأسف و تأثر برای انسان و اشخاص فهمیده‌ی باوجدان ثمری مترتب نیست. و جای بسی شگفت است که جمعی مانند بعضی از اخباری مسلکها خیال می کنند که هر چه و هر مطلبی را در ورق پاره‌ی نوشته شد و هر جاهل و نادانی در اوراقی به نام تألیف نگارش داد باعث اعتبار آن مطلب می شود و موجب اعتماد بر آن می گردد و تعجب بیشتر از کسانی است که در عصر حاضر هستند و به امثال آن کتابها اعتماد نموده و کتابی تألیف کرده و آن گونه کتابها مصدر نقلیاتش می باشد.

تحقیقات در فتوای شریح و ثمرات الانوار خطبی

برای مثال بر این ادعای خویشتن اینک قصه‌ی را می‌خواهم در اینجا برای خوانندگان عزیز نگارش دهم: در چندی قبل در اثنای مذاکرات دینی و انتقاداتی که نسبت به بعضی از امور اجتماعی می‌شد در یکی از منبرهای شبهای هفته‌ی مسجد (شعبان) در تبریز بالای منبر اظهار کردم اگر از آقایان اهل اطلاع و تتبع در موضوع فتوا دادن شریح قاضی بر واجب‌القتل بودن حضرت سیدالشهداء سلام‌الله‌علیه که در افواه مشهور و در السنه‌ی روضه‌خوانها شهرت تمام دارد مدرکی به دست آورده باشند و در کتابی که مورد اعتماد و مدرک باشد یافته و دیده‌اند این جانب را مطلع نمایند که موجبات تشکر مرا فراهم آورده‌اند ادا سراغی از کسی پیدا نشد و تا مدتها اطلاعی از طرف کسی به دست نیامد تعجب آور آنجاست پس از مدتها دیدم شخصی عبارات کتاب ثمرات الانوار تألیف [صفحه ۶۲] مرحوم آقا میرزا محمد خطیبی که در محله‌ی کوچه باغ تبریز پیشنهادی می‌کرد و در بازار صفی تبریز به شغل بزازی مشغول بود و با اینجانب ارتباط و دوستی داشت و شخصی متدین و باتقوی و ثابت در صداقت بود ولی از روی تحقیق چیزی نمی‌نوشت و اخیراً سه جلد کتابی که به نام مذکور تألیف نموده و طبع و منتشر کرده ولی در هر کتاب هر چه دیده و یافته در آن کتابش نقل نموده و آن کتابها را مدرک و مصدر نقل خود قرار داده در پاورقی آن کتاب [۵۶] از کتابی دیگر قضیه‌ی فتوای شریح [صفحه ۶۴] را نقل کرده آن را نوشته پیش بنده آورده که مدرک آنچه سابقاً می‌خواستید پیدا کرده‌ام بسیار در شگفت شدم و حیرت بر حیرتم افزود گفتم: ای آقای بااطلاع، بنده مدرک و مصدر این موضوع را می‌خواهم به دست بیاورم نه نوشته‌ی کتابی که دیروز کسی آن را تألیف کرده که او را کاملاً می‌شناسم و اندازه معلومات او را می‌دانم و می‌خواهم کتابی باشد که از مصادر بشمار آید نه کتابی که خودش نمی‌تواند مدرک واقع شود مگر مصدر نقل خود را روشن نماید ولی در نظر شما چون در اوراقی دیده‌اید که چاپ شده و به صورت کتابی درآمده باید اعتماد کرد و آن را مصدر و مستند قرار

داد اما در قاموس اهل تحقیق و تتبع و آنهایی که بدون بررسی و دقت و تنقیب به مطلبی اعتماد نمی کنند این نوشته ها به درد نمی خورد و بقدر پیشیزی ارزش ندارد. [صفحه ۶۵]

رد شبهات طرفدار شبهات

کسی که طرفداری از شبهات کرده و خواسته باز آن شبهات واهی راه به عنوان دلیل بر خود اتخاذ نماید گفته: ممکن است عرب عقیل در زمان سید امین عاملی و اعراب صلیب و پیکها در قرون گذشته به مدت هشت روز رفته باشند اما رفتن آنها به طور چاپاری و با قانون بریدی باشد که آنها هم از نظر شرایط جسمی ورزیده بوده اند و هم از نظر مرکب با شتران جماز و یا اسبهای مخصوص و قاطرهای دم بریده که بنا به گفته صبح الاعشی [۵۷] که ویژه این عمل بوده مجهز بوده اند و لکن قافله اهل بیت با این قافله های قلیل الحجم و کم افراد تفاوتها داشت. ۱- کاروان اسراء را یک مشت دختران ضعیف البنیه و امام سجاد (ع) بیمار تشکیل می داد با سرعت سیر سازگار نبودند. ۲- و از نظر مراکب و مواشی شتران جماز و اسبان مخصوص چاپار و قاطرهای بریده دم نداشتند زیرا این نوع مرکبها در هر عصر [صفحه ۶۶] انگشت شمار می شوند و برای سپاه پنج هزار نفری هرگز تهیه نمی شد و اشخاص ورزیده لازم دارد و به گفته ی کامل بهائی مالهای سواری اهل بیت مراکب خودشان بود و آنها را از کربلاء به کوفه و از کوفه به شام با شتران و اسبان خود بردند زیرا کلیه اموال اهل بیت را غارت کرده بودند جز چهارپایان. در جواب این طرفدار شبهات گفته می شود معلوم می شود تمامی مدارک شما در تأیید شبهات جز استبعاد چیز دیگری در دست ندارید و آنها که در علم کلام سخن رانده اند گفته اند که استبعاد دلیل نمی شود چون پس از وقوع حادثه ی جانگداز کربلاء و خوف از هیجان مردم مأمورین دولت بنی امیه در تلاش بودند که اسراء خاندان رسالت را هر چه زودتر به شام برسانند و با همان مراکب چاپاری آن زنان و مادران داغ دیده و اسیران پژمرده را به شام رسانیده اند و لذا بعضی از آنها در بین راه تلف شده و سقط جنین کرده است با این که با سرعت

سیر سازگار نبوده‌اند ولی ظلم و تعدیان بنی‌امیه از آن بالاتر بوده و استبعاد امثال شما این‌گونه شبهات پوچ را به بار می‌آورد. شما از کجا تمسک به این کرده‌اید که همراه اسراء پنج هزار نفر بودند اگر مصدر و مدرک شما نوشته‌ی روضه‌الشهداء کاشفی است آن کتاب در مقابل مقاتل معتبره که در مقام تعارض مقدم است ارزش ندارد و مقاتل معتبره مأمورین همراه اسراء را کمتر نوشته‌اند. و علاوه چه مانع دارد که پنج هزار نفر با سرعت برید بروند [صفحه ۶۷] چنانچه از صاحب قره‌العین ص (۳۸) نقل شد که مروان عامر ابن ربیع را با یک صد هزار لشکر از شام برای جنگ با مختار حرکت داد و در ظرف ده روز به کوفه رسیدند- حالا ممکن است به ذهن برسد که آنها مردان سواری جنگی بودند ولی چه استبعاد دارد همان مردان جنگی یک مشت اسیران اشخاص ضعیف‌البنیه را- به قول طرفدار شبهات همراه خودشان ببرند چون باکی از آزار و اذیت رسانیدن نداشتند آیا همه‌ی آن لشکر اُسبهای بریده‌دم داشتند؟ و در اینجا می‌خواهم از این طرفدار سؤال شود شما از کجا فهمیده‌اید که دختران اسراء خاندان رسالت ضعیف‌البنیه بودند و تاب سرعت حرکت با برید نداشتند آیا آنها را به اشخاص ضعیف‌البنیه‌ی خودتان قیاس کرده‌اید؟ زهی تصور باطل زهی خیال محال. شجاعت و رشادت و قوی‌البنیه بودن و شهامت خاندان رسالت هاشمی از ذکور و اناث جسم و روحا زبان‌زد عام و خاص است آنها را به زنان عاجز و آواره‌ی خودتان قیاس ننمائید و بیماری امام (ع) برای مصلحت وقت در کربلاء بوده معلوم نیست امام (ع) در عرض راه به شام نیز بیمار باشد یا مانند زنان و کودکان به امام (ع) اسم «امام بیمار» بگذارید و از ادب خارج شده و امام (ع) را تا آخر عمر مبارکش بیمار بشمارید. گذشته از اینها آیا سائق‌الحاجها که در زمان امیرالمؤمنین (ع) حجاج را با آن سرعت از عراق به مکه می‌بردند چنانچه شرح داده خواهد شد آیا آن حجاج همه‌شان مردان آزموده و میان آنها زنان [صفحه ۶۸] فرسوده نبودند؟ آن حجاج از مردان لشکری بوده و از اشخاص کشوری نبودند؟ پس چطور با آن سرعت میان عراق و حجاز را طی می‌کردند؟ و

أمیر المؤمنین علیه السلام از زحمت انداختن آنها چارپایان را خوشدل نبود و نهی می فرمود. و این که از لفظ (بریده دم) که صاحب صبح الاعشی ادعاء کرده و به اشتباه افتاده که باید همیشه مرکبهای بریدی دم بریده باشد و اگر دم قاطر بریده نباشد به آنها برید نمی گویند بسیار خنده آور است زیرا اگر ادعاء صبحی الاعشی صحت داشته باشد و معلوم نیست صحت داشته باشد چنانچه گذشت لازم نگرفته که باید همیشه دم آنها را ببرند و شترانی نیز در برید استعمال می شده و معمول بوده و شتر از اول چندان دم که باعث سنگینی شود ندارد به عقیده‌ی شما باید دم شتران را نیز بریده باشند تا به آنها «برید» گویند. طرفدار شبهات واهییه گفته: (بنا به گفته کامل بهائی مالهای سواری اهل بیت مراکب خودشان بود و آنها را از کربلاء به کوفه و از کوفه به شام با شتران و اسبان خود بردند زیرا کلیه اموال اهل بیت را غارت کرده بودند جز چهارپایان). از تعبیر: «مالهای سواری... الخ در شگفت شدم [۵۸] و لذا به خود کتاب کامل بهائی رجوع شد عین الفاظش این است: «و امام و عورات اهل بیت به چهارپایان خود به شام رفتند زیرا که مالها را غارت کرده بودند اما چهارپایان بدیشان گذارده بودند چون [صفحه ۶۹] به یزید رسیدند مخفر لعین.... الخ ص ۲۹۱ ج ۲ ط - قم سال: ۱۳۷۶ ه. ق. اولاً: مدرک صاحب کامل بهائی در ادعایش معلوم نیست و از متفردات اوست و قبول آنچه در آن متفرد است مورد شک و تأمل است زیرا ادعای او ثابت و محقق نیست. ثانیاً: آیا متصور است که در آن موقع غارت خیام طاهرات و هجوم آن تاراج کنندگان از خدا بی خبران تمامی اموال را غارت کنند ولی چهارپایان را به ایشان بگذارند؟ سید اعظم سید بن طاووس (ره) در لهوف می فرماید: و تسابق القوم علی نهب بیوت آل الرسول و قره عین الزهراء البتول حتی جعلوا ینتزعون ملحفة المرأة عن ظهرها ص ۸۳ ط صیدا. و از کتاب أمالی نقل است از فاطمه بنت (الحسین علیه السلام): دخلت العامة علينا الفسطاط و أنا جاریه صغیره و فی رجلی خلخالان من ذهب فجعل رجل یفرض الخلخالین. بعضی از علماء گویند: (و مما یتفاد من الاخبار و کلمات الاخیار ان الکفرة الظلام نهبوا جمیع ما

فی الخیام و ما اشتملن به المخدرات ذوات الاحترام و أخذوا منهن الحلی و الحلل و القناع و اللباس و اللثام). و از مقتل شیخ محدث کبیر شیخ حر عاملی قدس سره نقل است که فرموده: چون لشکر به قصد غارت رو به خیام حرم آوردند زینب کبری پیغام به پسر سعد داد که اگر مقصود شما اسباب و اثاث و زیور و لباس ما است بگو این لشکر عجله نکنند ما خود می دهیم قبل از آن که [صفحه ۷۰] دست نامحرمان به جانب حرم برادر من دراز شود پس آن مخدره حکم کرد تمام اسباب و اثاث حتی چادر و لباس و زیور و خلخال و گوشواره همه را از خود ریختند خود علیامکرمه زینب یک لباس کهنه پاره پاره که فی الواقع ارذل الثیاب بود در بر کرد و همچنین سائر خواتین حتی فاطمه ی نوعروس را گوشواری در گوش یادگار از پدر بود عرض کرد عمه این یادگار پدر است بیرون نیارم فرمود بیاور مخدرات تماما لباسهای خود را بر روی هم ریختند و خود رفتند در کناری و به دور هم حلقه زدند پس علیامکرمه زینب فرمود حالا هر که می خواهد آن اثاث و اسباب دختران علی و فاطمه است لشکر بی رحم گرسنه ریختند یکی چادر برد یکی گوشواره برد یکی خلخال برد یکی معجر برد آن مخدرات از برای پدر و برادر می گریستند نامردی چشمش به گوشواری فاطمه ی نوعروس افتاد پیش آمد گوش آن مخدره را درید و گوشواره را بیرون آورد). گر چه این حرف اخیرش «که گوشواری نوعروس را مردی گوشش را درید و درآورد» با نقل دو سه سطر قبل که فاطمه ی نوعروس را گوشواری در گوش از پدر یادگار بود زینب کبری امر کرد بیرون آورد نمی سازد ولی این قدر به انسان اطمینان حاصل است که لشکر جرار ابن سعد چیزی در خیام نگذاشته اند بماند. جائی که آن ستمگران بی ایمان از هیچ چیز باکی نداشته سراسیمه هجوم به خیام طاهرات آورده اند حتی ملحفه از دوش زنان [صفحه ۷۱] خاندان رسالت و مقنعه از سر آنان برداشته اند و گوشواری از گوش دختران و بانوان عصمت بیرون آورده اند و هر چه در خیمه ها بوده به غارت برده اند آیا آن وحشیان بیابان و از خدا بی خبران مراکب و چهارپایان و اشتران و اسبان خاندان را به غارت نبرده و ترحم کرده

آنها را غارت نمی کنند؟. این ادعاء را می توان باور کرده قبول نمود؟ بی شک ادعاء صاحب کتاب کامل بهائی از عقل دور و از اعتبار مهجور و هرگز آن را نتوان قبول کرد، و شاید مراکب امام (ع) از بهترین چهارپایان بوده اند و لذا به ایشان گذارده اند که آنها را زودتر به شام برسانند. و گذشته از این بر فرض صحت ادعاء صاحب کامل بهائی جای شک نیست که مراکب خاندان رسالت در کربلاء و اشتران و اسبان آنها از مراکب آزموده در میدان کارزار و یکه تاز در رزمگاه بوده اند صاحب این ادعاء «که اهل بیت با مراکب خودشان به شام رفته اند» و کلام کامل بهائی را با تغییر و تبدیل باور نموده خیال کرده مراکب خاندان از اشتران و اسبان متعارفی که سیدالشهداء (ع) و یاران باوفای آن حضرت از حجاز سوار آنها شده به کربلاء آمده اند مانند سائر اسباب و لوازم که با خودشان آورده بودند تماما از اشتران و اسبان ممتاز و از اشیاء نفیسه و پرقیمت بوده است به آن شخصی که همراه امام (ع) بود و فرزندش در مرزی گرفتار در دست دشمن شد پنج عدد از لباسهای گرانبها عطا فرمود که به فرزندش بدهد و آزاد شود که هر یک از آن لباسها یک هزار [صفحه ۷۲] دینار قیمت داشت (بحار ج ۴۴ ص ۳۹۴) اشتران و اسبان و مراکب امام (ع) نیز از چهارپایان پرقیمت و ممتاز و آزموده بلکه بهتر از مراکب برید بوده نه آن طوری که طرفدار شبهات فهمیده و مراکب امام (ع) را از قبیل مرکبهای عادی خیال کرده یا از الاغهای سواری یا باربری دهاتی تصور نموده و از قاطرهای از کار افتاده دانسته است که بسیار تصور بی جا کرده است. سیدالشهداء (ع) به مسافرت عادی معمولی تشریف نمی برد و به عراق به قصد سیاحت نمی رفت و به واقع آن سفر - سفری که صدایش تا ابد طنین انداز خواهد شد - عالم بود و سرگذشت بانوان حرم خود را در آینده می دانست و اشتران و اسبان لایق آیندهی آنها تهیه می فرمود گرچه مکلف به ظاهر در ظاهر حال بود ولی به علم امامت خود نسبت به حال آیندهی مخدرات عصمت اگر عمل می فرمود مانعی نداشت و مختار بود و با دستگاہ و جلال تمام و اشتران و اسبان تربیت شده و مراکب آزموده حرکت فرموده بود و در خروج از مدینه بیشتر از یک صد

فقط از اشتران بود بر فرض که با مراکب خودشان به شام رفته باشند و این قصه صحت داشته باشد چهارپایان شان بدون شک از مراکب عادی نبوده با دستگاه سلطنتی و با شوکت و عظمت برای مصاف با دشمن خونخوار از حجاز حرکت به سوی کربلاء شده است. پس توهم این که اگر اهل بیت با مراکب خودشان به شام رفته اند لازم گرفته که زودتر نرفته باشند توهم فاسد و ملازمه در نهایت درجه در معرض منع است. [صفحه ۷۳] متوهم در اثبات مرام خود که اشتران و اسبان اهل بیت مراکب از کار افتاده و فرسوده بوده و آنها را نمی توانست زودتر به شام برساند تمسک به روایت سید اعظم سید ابن طاووس قدس سره نموده و گوید: لقد رأیت فی کتاب المصابیح باسناده الی جعفر بن محمد علیهما السلام قال لی ابي محمد بن علی سألت ابي علی بن الحسین علیه السلام عن حمل یزید له فقال حملنی علی بعیر یضلع بغیر و طاء و رأس الحسین (ع) علی علم و نسوتنا علی بغال و اکف و الفارطه خلفنا و خولنا بالرمح ان دمعت من أحدنا عین قرع رأسه بالرمح. دیدم در کتاب مصابیح سند روایت را به حضرت صادق (ع) می رساند فرمود پدرم محمد بن علی (ع) به من گفت سؤال کردم از پدرم علی بن الحسین (ع) از چگونگی مسافرت کوفه به شام پدرم فرمود مرا بر شتری که می لنگید سوار کردند و سر مطهر پدرم بالای نیزه بود و بانوان حرم پشت سر من سوار اشتران پالاندار بودند و مأموران عقب و اطراف ما دست به نیزه بودند و هر یکی از ما می خواست گریه کند سر او را با نیزه می زدند. طرفدار شبهات بعد از نقل روایت و ترجمه ی آن نگوید: از این روایت معلوم می شود که مراکب اهل بیت تندرو نبودند [صفحه ۷۴] شتر لنگ پا و قاطر پالاندار تندرو و راهبر نمی شود با این نوع حیوانات عادی این راه های دور و دراز را در مدت کوتاه نمی شود پیمود. در جواب وی گفته می شود: روایت را نقل کردن سهل بوده و آسان است ولی مطلب را از آن فهمیدن دشوار است و اشخاص سطحی را نمی رسد که درباره ی روایتی اظهار نظر عوامانه نمایند. و با نظر ساده بگذرند. و آخر روایت را حذف کرده و نقل نمایند. از خود روایت فهمیده می شود که این جریان که در روایت فرموده

راجع به موقع ورود اسراء به شام و بردن آنها نزد یزید در شهر دمشق که مرم به تماشا ایستاده و اسراء را در شهر گردانیده و نزد آن طاغیهی زمان برهاند می‌باشد. عبارت روایت این است سألته... عن حمل یزید له - این عبارت معنایش این نیست: (از چگونگی مسافرت کوفه به شام) که طرفدار شبهات آن طور ترجمه کرده بلکه معنایش این است: (سؤال کردم از پدرم علی بن الحسین (ع) از حمل کردن یزید او را) و این حمل در ورود به شام است موقعی که آنها را نزد یزید برده‌اند زیرا فرموده و سر اطهر پدرم بالای نیزه بود و بانوان حرم پشت سر من... بودن سر اطهر بالای نیزه در راهها و بیابانها که راه طی می‌شده نبوده در ورود اسراء به کوفه و دمشق و بعض جاها بوده چون سرهای شهداء و سر اطهر امام (ع) را در صندوقها گذاشته بودند و با مأمورین بوده و جمعی شاید چهل و پنجاه [صفحه ۷۵] نفر باشند مستحفظ ویژه داشته‌اند چنانچه جمع کثیری از مؤرخین و ارباب کتب مقاتل به این موضوع تصریح کرده‌اند اگر عبارات آنها نقل شود کلام به طول می‌انجامد معلوم می‌شود طرفدار شبهات از این امر مسلم بی‌اطلاع است. و این که فرموده سر اطهر بالای نیزه بوده و آنها را حمل به یزید می‌کرده‌اند بهتر قرینه است که در دمشق بوده و امام (ع) را به جهت اهانت بوی به شتری سوار کرده‌اند که می‌لنگیده خواسته‌اند به نحو خواری و توهین نزد یزید ببرند و فرموده: مأموران عقب و اطراف ما دست به نیزه بودند و هر کس از ما می‌خواست گریه کند سر او را به نیزه می‌زدند. اینها اوضاع و احوال موقع حمل اسراء به یزید است نه این که حالات آنها از کوفه تا به شام است که طرفدار شبهات خواسته روایت را موافق نظر خود معنی کند در صورتی که در خود روایت قرینه به آنچه گفتیم موجود است و تعجب از این است که جملاتی از آخر روایت حذف کرده که بهتر قرینه و بلکه صریح است که این جریان در حین ورود اسراء به دمشق بوده و در کنار دمشق ترتیب مذکور در روایت را داده‌اند و آنها را وارد دمشق کرده‌اند در آخر روایت می‌فرماید: تا این که وقتی که داخل شدیم به دمشق صیحه‌کننده صیحه کرد ای اهل شام اینها سبایای اهل بیت... و طرفدار شبهات راههایی که بین شام و

عراق وجود دارد آنها را سه تا خیال کرده و پس از قرن‌ها راهها را منحصر به آنها کرده و [صفحه ۷۶] نقشه‌های خیالی تهیه و شبهات به راه‌انداخته هیچ کدام آنها دلیل نیست چون بسیاری از شهرها در زمانهای سابق راههای معمولی داشته و بعدا به کلی متروک گردیده و از یادها فراموش و بطاق نسیان گذارده شده است اگر حالا به کسی گفته شود که میان تبریز و بغداد در تاریخ هفتصد و ششصد از هجرت آمد و رفت خیلی سهل و نزدیک بوده استبعاد می‌کند در صورتی که در آن زمانها خیلی زودتر رفت و آمد بین این دو شهر بسیار آسان و موجود بوده اگر توضیح داده شود سخن به درازا می‌کشد. راه صحرا که مستقیم‌ور یک زار و به طول تقریبا ۱۷۵ فرسخ است ابدای پس از تهیه آب و خوراک با آن توصیه‌های یزید که هر چه اسراء اهل بیت بخواهند فراهم شود عبور از آن محال را لازم نگرفته است و طول و تفصیل برای راهها در حرکت اهل بیت به شام که فرهاد میرزا در مقام و دیگران مثل محدث نوری (ره) و غیره ذکر کرده تماما چنانچه خودشان تصریح کرده‌اند مأخوذ از مقتل مجعول ابی‌محنف که کذب محض است می‌باشد یا از مقتل اسفرائینی که در ضعف و مجعول بودن مانند مقتل ابی‌محنف است به قدر پیشیزی به آنها اعتبار قائل نتوان شد تا مصدر نقل شوند و مانند آنهاست کتابهایی که اشخاص ساده و سطحی تألیف کرده‌اند و حرفهای بی‌مدرک در آنها به قلم آورده‌اند.

اخبار زینبات عیدلی

اشاره

نسابه‌ی جلیل یحیی بن الحسین بن جعفر الحجّه ابن الامیر عبیدالله الاعرج بن الحسین الاصغر بن الامام علی بن الحسین زین‌العابدین سلام‌الله‌علیهما از قدماء علماء از اولاد ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام [صفحه ۷۷] که از سائر اشخاص و مؤرخین بهتر آشنا به تواریخ افراد خاندان رسالت و امامت است و مشهور به عیدلی نسابه است در کتاب خود اخبار

زینبات تصریح کرده که حضرت زینب کبری سلام الله علیها در سال ۶۲ از هجرت در مصر از دنیا رحلت فرموده این موضوع تصریح عبیدلی احتمالات و حدسیاتی که از قلم بعضی اشخاص تراوش نموده و خیال کرده که اسراء اهل بیت علیهم السلام در شام یک سال و یا شش ماه مانده‌اند و یا در کوفه چند ماه توقف کرده‌اند و غیر از این احتمالات و توهمات که از قرن ششم به این طرف خصوصاً در بعض کتبی که قریب به عصر ما تألیف شده نگارش داده‌اند تمامی آنها را باطل و برخلاف واقع نشان می‌دهد زیرا از آنچه عبیدلی صریحاً نوشته معلوم می‌شود که زینب کبری علیها السلام از شام در سال شصت و یک برگشته و در ماه رجب سال نامبرده در مدینه منوره بوده و آن حضرت را از آنجا به مصر حرکت داده‌اند. و نیز آنچه عبیدلی نگارش داده قول مشهور میان امامیه را که اسراء اهل بیت علیهم السلام در اربعین اول سال ۶۱ هجرت به کربلاء آمده‌اند تأیید می‌کند چون اسراء به کربلاء آمده‌اند و غیر از این که در بیستم ماه صفر به کربلاء آمده باشند وقت دیگر رهسپار کربلاء نشده‌اند و احدی از مؤرخین بر آن تصریح نکرده است پس خوب است عین عبارات عبیدلی نسابه که در کتاب اخبار زینبات نگارش داده در اینجا بیاوریم تا مطلب روشن شود. [صفحه ۷۸] و ناگفته نماند که غرض از نقل قول نسابه‌ی جلیل عبیدلی از تاریخ وفات زینب کبری و تأیید نوشته‌ی وی تأیید این است که اهل بیت در شام زیاد نمانده‌اند نه این که ما می‌خواهیم با قول عبیدلی تعیین اربعین نمائیم و همچنین احتمالات ضعیفی که داده‌اند: اهل بیت در کوفه چند ماه مانده باشند بنا به نوشته‌ی وی وجهی ندارد پس فضولی و ملتک گوئی بعضی از بی ادبها غیر از ناهمی چیز بیشتر نیست و دلیل این است که به موضوع ساده فهمش نرسیده است.

شرح حال و ترجمه‌ی عبیدلی و تحقیق در حال او

و قبلاً باید به خود عبیدلی معرفت پیدا نموده و وی را اجمالاً معرفی نمائیم و بعداً به نکات عبارات او پردازیم و از آن مقدمات نتیجه اخذ نمائیم که عبارت از عدم توقف زیاد

بانوی کبری در شام بعد از أسارت و یا در عراق قبل از حرکت به شام چنانچه هر دو احتمال حدسی را زده‌اند. یحیی بن الحسن العبدلی النسابة سید جلیل القدر و عظیم الشان بوده بنا به قول بعضی در ماه محرم سال دویست و چهارده از مادر متولد شده [۵۹] و در سال دویست و هفتاد و هفت از هجرت در سن شصت و سه سالگی در مکه وفات یافته و او اول کسی است که انساب را جمع فرموده و انساب آل ابی طالب را تا قریب زمان خود ضبط کرده است. و از تألیفات [صفحه ۷۹] اوست کتاب اخبار المدینه و اخبار الزینبات و این کتاب اخیر را حسن محمد قاسم با مقدمه و ترجمه‌ی مؤلف آن در مصر به سال ۱۳۵۱ هجری و سال ۱۳۵۳ به طبع رسانیده است و نسخه‌ی خطی از آن در ضمن مجلدی از رساله‌های خطی به خط خود اینجانب در کتابخانه‌ی ما موجود است که آن را در سال (۱۳۶۰) ه ق در قم از روی نسخه‌ی که از حضرت علامه‌ی استاد سیدنا آیه‌الله المرجع آقای سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی دام‌ظله‌العالی مرحمت فرمودند استنساخ کرده‌ام. عبیدلی را استاد فن رجال شیخ نجاشی (ره) در کتاب رجال خود ذکر کرده و فرموده: او عالم فاضل صدوق و از امام رضا علیه‌السلام روایت می‌کند [۶۰] و در سائر کتب رجال نیز وی را عنوان کرده و صاحب عمده‌الطالب نسب وی را ضبط کرده [۶۱] است و روایت او از امام رضا علیه‌السلام منافات دارد با تاریخ تولدی که برای عبیدلی در سال ۲۱۴ نگارش داده‌اند چنانچه نقلش گذشت زیرا امام رضا علیه‌السلام در سال ۲۰۳ از هجرت از دنیا رحلت فرموده چطور می‌شود عبیدلی که در سال ۲۱۴ متولد شده باشد از آن حضرت روایت کند و چون کلام نجاشی (ره) بسیار مورد اعتماد و نقل او مقدم بر نقل کسیست که گفته عبیدلی در سال ۲۱۴ متولد شده پس روشن [صفحه ۸۰] می‌شود که تولد وی مدتها قبل از سال نامبرده اتفاق افتاده است تا اندازه‌ی بوده که بتواند از امام رضا علیه‌السلام روایت کند و احتمال قوی می‌رود که عبیدلی در حدود سن نود سالگی از دنیا رحلت کرده باشد و وفاتش در شصت و سه سالگی صحت نداشته باشد. و از آنچه نگارش داده شد معلوم می‌شود جهت این که استادنا البحاثة الاکبر طهرانی (قدس سره)

در الذریعه الی تصانیف الشیعه به تاریخ تولدی که برای عبیدلی نسابه ذکر کرده اند اعتماد نفرموده و متذکر نشده و فقط به تاریخ وفاتش اطمینان فرموده آنجا که می فرماید: اخبار الزینبات لشیخ الشرف یحیی العبیدلی النسابة المتوفی سنه (۲۷۷) ذکر فیہ الزینبات من ولد ابی طالب ثم ولد ولده طبع سنه: (۱۳۳۳) بمصر [۶۲]. پس معلوم گشت که عبیدلی از سادات جلیل حسینی و با چهار واسطه نسب شریفش به امام سجاد سلام الله علیه متصل شده و مردی عالم و فاضل راستگو و از اصحاب امام رضا علیه السلام و از راویان حدیث از آن حضرت بوده است در جلالت قدر و عظمت شأن آن سید عالی نسب همین اندازه بس است که نجاشی (ره) در حق وی فرموده: که عالم فاضل صدوق بوده است، پس نقلیاتش مورد اعتماد و به روایاتش می توان ترتیب اثر داده و اطمینان کرد.

نقل از محتویات کتاب عبیدلی

این سید جلیل القدر و عالم عظیم الشأن در کتاب اخبار الزینبات [صفحه ۸۱] گوید: حدثنی ابراهیم بن محمد الحریری قال حدثنی عبدالصمد بن حسان السعدی عن سفیان الثوری عن جعفر بن محمد الصادق عن ابیه عن الحسن بن الحسن [۶۳] قال لما حملنا الی یزید و کنا بضعه عشر نفسا امر ان نسیر الی المدینه فوصلناها فی مستهل... هزار افسوس که بعد از کلمه ی (مستهل) یعنی در اول ماه.... در نسخه ی چاپی و خطی اخبار زینبات محل کلمه یا کلماتی (بیاض) سفید مانده و تاریخ ورود اهل بیت علیهم السلام به مدینه در اول کدام ماه بوده است معلوم نمی شود اگر نسخه کاملی به دست آید این موضع تاریک روشن می گردد و از بعض تواریخ ظاهر می شود که در ماه ربیع الاول سال ۶۱ وارد مدینه شده اند و بعید نیست در اوائل ماه ربیع الاول ۶۱ وارد شوند که از کربلاء تقریبا به ده روزه رفته باشند چنانچه حجاج در آن زمان به هشت روزه و ده روزه می رفته اند.

حسن مثنی در کربلاء و بردن او به شام

و عبیدلی (ره) بعد از جملات بالا که از امام صادق علیه السلام از حسن مثنی (ره) نقل می کند بعد ورود خودشان را به مدینه و امر حاکم مدینه [صفحه ۸۲] عمرو بن سعید الاشدق که منادی در کوچه و بازار مدینه ندا در داده که امام زین العابدین علیه السلام با عموزاده ها و عمه های خود وارد مدینه می شود نقل کرده و گوید: مردها و زنها و اطفال ناله و فریاد کنان بیرون دویدند و بانوان بنی هاشم ندای واحسیناه واحسیناه واحسیناه بلند کرده بودند و سه روز و شب [۶۴] اقامه ی عزرا شد و زنها ی بنی هاشم و اهل مدینه دور ما را گرفته و اجتماع کرده بودند بعد مسندا نقل کرده و گوید: کانت زینب بنت علی علیه السلام و هی بالمدينة تألب الناس علی القيام بأخذ ثار الحسين [صفحه ۸۳] علیه السلام فلما قام عبدالله بن الزبير بمكة و حمل الناس علی الاخذ بثار الحسين علیه السلام و خلع يزيد بلغ ذلك اهل المدينة فخطبت فيهم زينب و صارت تؤلبهم علی القيام للاخذ بالثار فبلغ ذلك عمرو بن سعید فكتب الی يزيد يعلمه بالخبر فكتب الیه: ان فرق بينها و بينهم فامر ان ينادی علیها بالخروج من المدينة و الاقامة حيث تشاء فقالت قد علم الله ما صار الينا قتل خيرنا و انسقنا كما تسقا الانعام و حملنا علی الاقتاب فوالله لا خرجنا و ان اهریقت دمائنا فقالت لها زينب بنت عقيل يا ابنة عماء قد صدقنا الله وعده و اورثنا الارض نتبوا منها حيث نشاء فطیبي نفسا و قرى عينا و سيجزى الله الظالمين اتریدین بعد هذا هو انا ارحلی الی بلد آمن ثم اجتمع علیها نساء بنی هاشم و تطفن معها فی الکلام و واسینها. بعد عبیدلی (ره) گوید: و بالاسناد المذكور مرفوعا الی عبیدالله بن ابی رافع قال: سمعت محمد ابالقاسم ابن علی [۶۵] يقول: لما قدمت زينب بنت علی علیه السلام من الشام الی المدينة مع النساء و الصبيان ثارت فتنه بينها و بین عمرو بن سعید الاشدق و الی المدينة من قبل يزيد فكتب الی يزيد [۶۶] یشیر علیہ بنقلها من المدينة فكتب له بذلك فجهزها هی و [صفحه ۸۴] من اراد السفر معها من نساء بنی هاشم الی مصر فقدمتها لایام بقیة من رجب.

ورود زینب کبری به مصر

بعد مسندا از حضرت امام صادق سلام الله علیه و آن حضرت از جناب حسن مثنی نقل کرده و گوید: لما خرجت عمتی زینب من المدینة خرج معها من نساء بنی هاشم فاطمة ابنة عم الحسین و اختها سکینه. در آخر کلامش که گفته: حضرت زینب علیها السلام چند روز از ماه رجب مانده بود وارد مصر شد بدون شک ماه رجب سال شصت و یک هجرت است چون بعدا گفته که زینب کبری علیها السلام در ماه رجب شصت و دو هجری در مصر از دنیا رحلت فرموده و نقل کرده که آن بانوی عصمت علیها السلام پس از ورودش به مصر یازده ماه و پانزده روز در مصر اقامت کرده و از دنیا رحلت فرموده است و عین عبارتش این است: و بالسند المرفوع الی رقیة بنت عقبه بن نافع الفهری قالت کنت فیمن استقبال زینب بنت علی علیه السلام لما قدمت مصر بعد المصیبة فتقدم الیها مسلمة بن مخلد و عبدالله به الحارث و ابوعمیرة المزنی فعزاها مسلمة و بکی فبکت و بکی الحاضرون و قالت هذا ما وعد الرحمن و [صفحه ۸۵] صدق المرسلون [۶۷] ثم احتملها الی داره بالحمراء فاقامت به احد عشر شهرا و خمسة عشر یوما و توفیت و شهدت جنازتها و صلی علیها مسلمة بن مخلد فی جمع بالجامع و رجعوا بها فدفنوها بالحمراء بمخدعها من الدار بوصیتها.

وفات بانوی عصمت در مصر

بعد روایت کرده که زینب کبری سلام الله علیها در پانزدهم ماه رجب سال ۶۲ هجرت در مصر از دنیا رحلت فرموده و محل دفن آن بانوی عصمت را تعیین کرده است.

مدت اقامت بانوی عصمت در مدینه و مصر پس از مراجعت از شام

از آنچه نقل شد به خوبی می توانیم به این نتیجه برسیم که حضرت زینب کبری علیها السلام در کوفه و شام چنانچه بعضی از متأخرین که نزدیک به زمان ما بوده اند و توهم کرده اند که زیاد توقف کرده باشد توهم و تصور بی اساس بیش نیست و هیچگونه

شاهد تاریخی ندارد و این معنی در ذهن انسان کاملاً تقویت می‌شود چنانچه مشهور است در اربعین اول بیستم شهر صفر سال ۶۱ به کربلاء از شام مراجعت و بعد رهسپار مدینه شده و قریب چهار ماه و چند روز در مدینه توقف کرده و در اواخر ماه رجب [۶۸] ۶۱ هجری وارد مصر شده و یازده ماه و نیم در مصر [صفحه ۸۶] اقامت فرموده و در ماه رجب سال ۶۲ هجری در آن سامان از دنیا رحلت فرموده است و اگر اسراء اهل بیت در اربعین اول به کربلاء نیامده باشند شاهی بر این که در موقع دیگر آمده‌اند نداریم و اگر کسی گفته باشد توهم و خیال بیشتر نیست و این نقد عبیدلی نسبت به تاریخ رفتن زینب کبری علیها السلام به مصر و جریان اوضاع مدینه و تحریر زینب کبری علیها السلام مردم را به خون‌خواهی حضرت سیدالشهداء علیه السلام و حرکت آن بانوی عصمت به طرف مصر و ماندن یازده ماه در آن سامان وقتی جامه‌ی عمل به خود می‌پوشد که در کوفه و شام زیاد اقامت نکرده باشد.

وفات بانوی عصمت در سال (شصت و پنجم) ه مدرک ندارد

و کتاب اخبار زینبات عبیدلی قدیمترین مدرک و مصدر و مورد اعتماد است ولی بعضی از اعظام معاصرین نظر بر اشکالات و شبهاتی که علامه‌ی محدث نوری (ره) در لؤلؤمرجان شهرت داده ذهن ایشان را مانند بسیاری از اشخاص بعد از محدث معظم‌له گرفته و به حال تشویش آورده و نتوانسته شبهات ایشان را حل و برطرف نماید و لذا در تاریخ وفات زینب کبری علیها السلام به سال ۶۵ از هجرت معتقد و تاریخ وفات آن بانوی عصمت را به سال نامبرده ضبط کرده است در صورتی که شاهد تاریخی قابل اعتمادی که وفات زینب کبری علیها السلام به سال ۶۵ ثبت کرده باشد نیست [صفحه ۸۷] و نقل بعضی از علمای معاصرین از عامه و خاصه تاریخ وفات بانوی عصمت را به سال مزبور نیز تبعا به بعضی از اعظام معاصرین که اشارت رفت می‌باشد و الا مصدر معتبری ندارد. چنانچه خود نگارنده در تعلیقات کتاب الفردوس الاعلی [۶۹] تاریخ وفات آن بانوی

عصمت را به سال ۶۵ ضبط کرده‌ام تبعا به بعضی از اعظم معاصرین بوده است و الا مدرک و مستندی بر آن نیافته‌ام و آنچه عبیدلی (ره) در اخبار زینبات ثبت کرده اقرب به اعتماد و اولی به اطمینان است.

نقل از تتمه‌ی محرم محدث خیابانی

در اینجا لاز دیدم آنچه شیخنا العلامة المحدث خیابانی [۷۰] رحمه الله علیه [صفحه ۸۹] در اواخر مجلد چهارم از کتاب وقایع الایام تتمه‌ی محرم الحرام درباره‌ی تعیین تاریخ روز وفات بانوی عصمت نقل از عبیدلی (ره) و دیگران نگارش داده آورده شود چنانچه گوید: حرکت حضرت زینب سلام الله علیها از مدینه و ورود مصر و تعیین روز وفات آن مخدیره: عبیدلی در زینبات و حافظ ابن عساکر در تاریخ کبیر و مورخ ابن طولون دمشقی در رساله‌ی زینبیه گفته‌اند که عمرو بن سعید از اقامت حضرت زینب سلام الله علیها در مدینه شکایت و سعایت کرده به یزید مکتوب داشت و اعلام نمود که وجود آن مخدیره مهیج قلوب مردم است [صفحه ۹۰] زیرا که او فصیح و زبانش بلیه‌انگیز است و می‌خواهند که به خون خواهی حسین علیه السلام قیام نمایند و چون این خبر به یزید رسید و از حال ایشان مطلع گردید نوشت که ایشان را به بلاد دیگر تبعید نما حضرت زینب سلام الله علیها اقامت مصر را و بعضی از اهل بیت هجرت شام را اختیار کردند آنگاه عمرو بن سعید ایشان را تجهیز سفر نموده حضرت زینب علیها السلام با بعضی از اهل بیت و سکینه و فاطمه دختران حسین علیه السلام از مدینه حرکت کردند و چون این خبر به والی مصر مسلمة بن مخلد انصاری رسید با جماعتی از اصحاب خود و جمله از اعیان مصر به استقبال شتافتند و در قریه بین طریق مصر و شام ملاقات نمودند اول شعبان سنه: (۶۱) هجرت وارد مصر شده و یازده ماه و تقریبا پانزده روز از شعبان سنه: (۶۱) گذشته تا رجب سنه: (۶۲) در مصر اقامت کردند. و توفیت رضی الله عنها مساء یوم السبت لیلة الاحد لاربعه عشر یوما مضت من رجب من السنه. و آن خاتون معظمه سلام الله علیها آخر روز شنبه

چهاردهم رجب همان سال شب یکشنبه به رحمت حق پیوست و پس از وفاتش اقارب آن مخدره و سکینه و فاطمه به مدینه برگشتند.

قول راجح در ولایت زینب کبری

بعد باز محدث خیابانی (ره) از کتاب السیده زینب علیها السلام نقل می کند که در ص ۲۰ گوید: سیده زینب رضی الله عنها بنت امام علی بن ابی طالب کرم الله وجهه در شعبان سنه‌ی ششم هجرت متولد و با جد بزرگوار خویش پنج سال زندگانی نموده تقریباً دو سال از برادر عالی مقدارش [صفحه ۹۱] حسین علیه السلام کوچکتر بود. و توفیت یوم السبت مساء لیلة الاحد رابع عشر رجب الفرد سنه: (۶۲) من الهجرة مجموع عمرها سته و خمسون عاما. نگارنده گوید: چنانچه در تعلیقات الفردوس الاعلی نگارش داده شده راجح در نظر آنست که ولادت با سعادت حضرت زینب کبری علیها السلام در پنجم جمادی الاخره سال پنجم از هجرت واقع شده است [۷۱]. محدث خیابانی (ره) پس از نقل مطالب گذشته از کتاب السیده زینب و اخبار زینبات برای این که فائده را تکمیل کند موضوع مزبور را از استادنا العلامة الکبیر آقای آقا میرزا محمدعلی اردوبادی نجفی (قدس سره) سؤال و خواستار نظر شده و آن علامه‌ی جلیل [۷۲] نیز از کتاب زینبات عبیدلی (ره) و از مصادر دیگر آنچه به نظرش رسیده به ایشان مرقوم فرموده و محدث خیابانی (ره) کلمات و جملات ارزنده‌ی او را در [صفحه ۹۲] کتاب وقایع تتمه‌ی محرم نقل کرده است [۷۳].

اهتمام صاحب کتاب «وفات زینب الکبری» در تعیین مرقداو

مطلبی که به تناسب مقام تذکر آن را در اینجا لازم می دانم آنست: بعضی ها در کتابی که به عنوان: وفات زینب الکبری تألیف و طبع و نشر کرده اهتمام کرده که مرقد مبارک آن بانوی عصمت را در یکی از سه اماکن در مدینه‌ی منوره یا در مصر یا در شام تعیین نماید.

و عمده دلیلی که بر مدفون شدن «زینب کبری» سلام الله علیها در شام آورده آنست: که در سال مجاعه که در حجاز واقع شده عبدالله بن جعفر طیار رضوان الله علیه ناچار شد به شام سفر فرمود و بانوی عصمت در شام در گذشت و همان جا مدفون گردید. ولی این ادعا که در حجاز مجاعه واقع شده و جریان مسافرت عبدالله علیه رحمة الله پیش آمده اساس این قول و نقل آن قضیه و تاریخ و مصدرش کتاب نزهة اهل الحرمین [۷۴] علامه‌ی کبیر آقا سید حسن صدر کاظمینی رحمه الله است که در سال (۱۳۵۴) ه. ق وفات یافته و نیز کتاب خیرات الحسان است و تا این تاریخ نگارش این سطور در این موضوع به مدرکی غیر از آن دو کتاب اطلاع نیافته‌ام و در هیچ یک از آن دو کتاب مدرک آن تاریخ مجاعه نقل نشده که اقلاً آیندگان بدانند که بعد از یکی هزار و سیصد سال مستند این ادعا و مصدر آن چیست؟ و [صفحه ۹۳] احتمال قوی می‌رود که از افواه اخذ و در کتاب ضبط شده است زیرا کتب تواریخ معتبره بکلی خالی از اشاره به آن قضیه مجاعه است چنانچه قائل شدن به این که زینب کبری سلام الله علیها در مدینه‌ی منوره در بقیع دفن شده مدرکی ندارد غیر از آنچه علامه‌ی امین عاملی (ره) به آن تمسک جسته: که مراجعت زینب کبری علیها السلام از شام به مدینه یقین است و خارج شدنش را از آنجا نمی‌دانیم، و نیز این قول را صاحب طراز المذهب از امثال کتاب بحر المصائبها نقل کرده ولی کتاب مذکور ادا ارزش تاریخی ندارد و قابل این که بر آن اعتماد شود نیست. اگر حضرت زینب کبری علیها السلام در مدینه‌ی منوره در بقیع دفن شده بود بر حسب عادت قبر مبارکش نامعلوم نمی‌شد چنانچه قبور اشخاصی که به مقام آن بانوی عصمت نمی‌رسند معلوم است چطور می‌شود که مرقد منور عقيلة العرب نامعلوم بماند.

اشاره به خرافاتی که صاحب طراز المذهب نقل کرده

و آنچه صاحب طراز المذهب از انوار الشهادة و بحر المصائب نقل کرده: که بانوی عصمت در حوالی شام وفات یافته در ضمن تفصیلی که بدون تردید از خرافات بوده و

از مزخرفات محسوب است و ابدًا حقیقت نداشته و حتی قابل آن نیست که اشاره‌ی هم به آن بشود. و همچنین آنچه از کنز الانساب و سائر کتب مجهول المؤلف نقل کرده قابل اعتناء نیست نمی‌دانم چرا آنها را در کتابش نقل و ثبت کرده است؟

واقعه‌ی مجاعه مدرک ندارد

اشاره

کتب تاریخ و سیر و انساب و تراجم و حدیث و کتب بزرگانی که [صفحه ۹۴] در تواریخ و حالات و آثار اهل بیت علیهم السلام سخن رانده و در تواریخ آنها به تألیف پرداخته‌اند اشاره به همچو واقعه‌ی تاریخی - مجاعه و مسافرت عبدالله جعفر رضوان الله علیهما - نکرده‌اند مانند شیخ کلینی و شیخ صدوق و شیخ مفید و سید علم الهدی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و ابن شهر آشوب و ابن فتال نیشابوری و آیه الله علامه و سید ابن طاووس و اربلی در کشف الغمّه و علامه‌ی مجلسی که دائرة المعارفی مانند بحار الانوار تألیف فرموده و احاطه‌ی عجیبی بر سیر و آثار و اخبار و احوال ائمه‌ی اطهار و اولاد امجاد آنها علیهم السلام داشته و همچنین از علمای اهل سنت آنهایی که در تواریخ و فضائل و حالات اهل بیت علیهم السلام به تألیفات پرداخته‌اند اشاره به همچو واقعه‌ی تاریخی نکرده‌اند مانند سبط ابن جوزی و ابن صباغ مالکی و ابن طلحه‌ی شافعی و حافظ گنجی و ابن الصبان و شبلنجی و محب طبری و بدخشی و سید علی همدانی و صاحب ینابیع الموده و دیگر از اعلام اهل سنت که ذکر اسامی شان به طول می‌انجامد و همچنین در تواریخ مکه و مدینه که مستقلاً به تألیف پرداخته‌اند از قضیه‌ی مجاعه خبری نیست و علامه‌ی صدر عاملی (ره) از کجا آن را اخذ و وارد کتابش (نزهة اهل الحرمین) کرده و از کتاب ایشان سرایت به تألیفات دیگران از شیعه و سنی کرده است؟ معلوم نیست. ولی به دفن شدن آن صدیقه‌ی صغری در مصر، عالم نسابه عیبدلی در کتابش که قدیمترین

مدرک است تصریح کرده و ابن عساکر دمشقی در تاریخ کبیر و ابن طولون دمشقی در رساله‌ی زینبیه و شعرانی در لواقع [صفحه ۹۵] الانوار و شیخ محمد صبان در اسعاف الراغیین و شبلنجی در نور الابصار و شبرای در الاتحاف و شیخ حسن عدوی در مشارق الانوار و مناوی در طبقات و سیوطی در رساله‌ی زینبیه و اجهوری در رساله‌ی مسلسل عاشوراء و زینب فواز در الدر المنثور و از مشاهیر متأخرین از اهل تتبع و اطلاع فریدو جدی و دیگران تصریح کرده‌اند.

بعضی از شبهات به اخبار زینبات عیدلی

اشاره

و آنچه لازم است و به آن باید متذکر شد آنست: که بعضیها اشکالاتی بر آنچه عیدلی در اخبار زینبات آورده به گمان خودش وارد ساخته است که به آنها در اینجا اشاره و بررسی می‌شود:

شبهه‌ی اول و جواب آن

اول: این که در حدیث عیدلی آمده که زینب کبری علیها السلام مردم را بر علیه یزید پلید جمع کرده و برمی‌انگیخت و این کار با مقام شامخ آن بانوی عصمت مناسب نبوده است. معلوم می‌شود صاحب این کلام از اشخاصی است که در تحت نفوذ استعمار نشو و نما یافته تصور کرده که انسان باید انزوا را در امور اجتماعی اختیار کرده و در خانه نشسته و در کنج عزلت بسر برده نه امر به معروفی انجام دهد و نه در راه نهی از منکر قدمی بردارد و اگر بتواند روزها مانند خفاش در گوشه‌ی خزیده و شبها بیرون آمده پرواز کند که عین خواسته‌ی دشمنان دین و ستمکاران روزگار است و اشخاصی که با این فکر خمود بزرگ شده‌اند در تاریخ گذشتگان هم همان‌طور قضاوت می‌کنند تصور کرده که زینب کبری علیها السلام که از اسارت در دست یزید پلید رهائی یافت پس از مراجعت

به مدینه در گوشه‌ی خانه پنهان و دم فرو بسته و [صفحه ۹۶] در گوشه‌ی عزلت نشسته و بر علیه دستگاه دیکتاتوری اموی از جهاد زبانی هم دست برداشته و آسوده بنشیند در صورتی که بانوی عصمت بهتر آشنا به وظیفه‌ی شرعی خود بوده و در ادای واجب خود قدم برمی‌داشته مقام و جلالت شأنش در انظار عامه طوری بوده که از طرف امام سجاد علیه‌السلام نیابت خاصه داشته و هر چه از طرف امام علیه‌السلام احکام نشر می‌شد به آن بانوی عصمت نسبت می‌دادند که کسی نتواند حرفی بزند و در مقام تقیه امام علیه‌السلام از شر اشرار و منافقین بدتر از کفار مصون بماند [۷۵]. نمی‌دانم وادار کردن مردم بر علیه یزید پلید که زمام امور مسلمین را به طور غاصبانه به دست گرفته و از هیچ‌گونه خیانت و جنایت باکی ندارد. چرا با مقام شامخ زینبی تناسب نداشته است؟ که صاحب این کلام به بانوی عصمت وظیفه‌ی شرعی تعیین می‌کند؟ بانوی عصمت می‌خواسته به هر نحو باشد گر چه با تبلیغات زبانی بوده ظلم و ستم و نالایقی یزید پلید را به مردم بفهماند و آنها را بر علیه او بشوراند و مظلومیت برادرش را آشکار سازد تا یزید را از تخت غاصبانه براندازد و نتایج نهضت برادر را به مرحله‌ی عمل آورد. واقعا انسان در حیرت و تعجب می‌شود از خمودی فکر صاحبان [صفحه ۹۷] این گونه کلامها و از جمود ارباب این گونه قلم‌فرسایا- لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم. گویا صاحب آن اعتراض پوچ نظری به خطبه‌ی آن بانوی عصمت در کوفه و مجلس یزید پلید و مکالماتش با ابن زیاد نینداخته است [۷۶]؟

شبهه‌ی دوم و جواب آن

دوم: در حدیث عبیدلی آمده که زینب کبری بعد از آن که به وی پیشنهاد شد از مدینه‌ی منوره خارج شود قسم یاد فرمود که از مدینه خارج نشود گر چه خونش ریخته شود و بعد از آن خارج شد پس آن عمل چطور با قسم می‌سازد؟ در جواب گفته می‌شود: ما نمی‌دانیم کیفیت قسم خوردن زینب کبری علیها‌السلام به چه نحو و چطوری بوده؟ و

معلوم نیست راوی عین الفاظ و صیغهی قسم آن بانوی عصمت را به ما نقل کرده باشد و از خود خارج شدنش معلوم می‌شود که قسم به نحوی بوده که منافات نداشته که از مدینه خارج گردد و بدون شک رویه و رفتار زینب کبری علیها السلام بدون دستور و اوامر امام سجاد علیه السلام نبوده است و شاید خروجش از مدینه پس از امر امام علیه السلام باشد.

شبهه‌ی سوم و جواب آن

سوم: در حدیث عبیدلی نقل شده که زینب کبری علیها السلام با بانوان [صفحه ۹۸] از مدینه خارج شد و رهسپار مصر گردید و چرا در آن حدیث نیامده که از رجال بنی‌هاشم کسی مانند زوجش عبدالله بن جعفر طیار همراه آن بانوی عصمت از مدینه تا مصر بوده است؟ در جواب گفته می‌شود: از قدیم گفته‌اند (اثبات شیئی نفی ما عدا نمی‌کند) حدیث عبیدلی به مناسبت نقل حالات زینب کبری علیها السلام به همراهان او از مخدرات خاندان عصمت متعرض شده و نسبت به همراهانش از رجال متعرض نگشته از کجا معلوم که از مردها همراهش نبوده‌اند؟ از کجا می‌توان آن را نفی کرد؟ در صورتی که بر حسب عادی بعید است که از رجال همراه نداشته باشند شاید روایت یک قسمت از حالات و تاریخ را نقل و از قسمت دیگر آن ساکت شده و نقل نکرده‌اند.

شبهه‌ی چهارم و جواب آن

چهارم: در حدیث عبیدلی نیامده که زینب کبری علیها السلام در این مسافرت اجباریش به مصر از زوجش عبدالله به جعفر طیار (رض) استیذان کرد یا از حضرت امام سجاد علیه السلام اذن گرفت. جواب: این اعتراض محتاج به بیان نیست. آیا این معترض علم به غیب داشته که بانوی عصمت از امام علیه السلام یا از زوجش عبدالله (رض) استیذان نکرده است؟ مگر روایت در نقل قضایا به تمامی جزئیات آنها اطلاع پیدا می‌کنند و در نقل تواریخ تمام خصوصیات را در مقام نقل و روایت در نظر می‌گیرند؟ و عدم نقل راوی

دلیل آن نیست که استیذان به علم نیاورده است و باید با صراحت گفت: این اعتراضات ابا و ارد نبوده و اشکالهای پوچ نباید مورد اعتناء قرار گیرد ولی از آنجا [صفحه ۹۹] که شاید در اذهان ساده و سطحی جای گیرد و لذا به جواب آنها پیش دستی شد و آن شبهه‌ها غیر از غیب گوئی و برای حدیث عبیدلی عیب جوئی چیز بیشتر نیست - والله العالم.

جواب از بعض اعتراضها

مثل این اعتراضها که بر آنها جواب داده شد اشکال تراشیهائی است که به اذهان بعض اشخاص رسیده و برای تضعیف نوشته‌ی نسابه‌ی عبیدلی گفته شده است: اول: با ورود اهل بیت به مدینه انقلاب بر علیه خلافت یزید برپا شد چطور می‌شود در آن موقع زینب کبری (ع) را والی مدینه به مصر تبعید کند؟. جواب: شاید هنوز انقلاب به مرحله‌ی شدت نرسیده بود و هنوز بنی‌امیه به کلی از قدرت نیافتاده بودند قضیه‌ی تبعید پیش آمده و خارج کردن آن بانوی کبری هم یکی از عوامل انقلاب بوده باشد ما از کجا می‌دانیم و علم داریم که انقلاب به مجرد ورود اهل بیت به مدینه واقع شده، بعید نیست مدت کوتاهی آرامش بوده و در اثر ورود اهل بیت و تبلیغ بر علیه یزید انقلاب برپا گشته و بانوی کبری تبعید شده که از انقلاب جلوگیری شود ولی جلوگیری نتوانسته‌اند نمایند. دوم: عبدالله جعفر نظر به علاقه‌ی که به زینب کبری داشت چرا با وی به مصر نرفت؟ جواب: از کجا معلوم که مأمورین بنی‌امیه و والی مدینه نگذاشته باشند که عبدالله همراه بانوی کبری به مصر برود مگر در تاریخ [صفحه ۱۰۰] جزئیات قضایا ثبت گردیده تا ما علت آن را بدانیم و ممکن است بعض موانع شرعی و عرفی در بین بوده و ما از آنها اطلاع نداریم حالا بعد از صدها سال این شبهات واهی به ذهن اشخاص مضطرب الذهن می‌آید. سوم: اگر زینب کبری را مخیر نمودند در اختیار بلاد چرا مکه را اختیار ننمود؟ و اگر مکه و مدینه استثناء شده بود پس چرا به یمن نرفت که از دوستان اهل بیت بودند و مصر را اختیار فرمود در حالی که مصر در آن روزگار عثمان دوست بودند؟ جواب: ما از

کجا علم داریم که دولت بنی‌امیه واقعا بانوی کبری را مختار کرده بود به هر بلدی بخواهد برود بلکه آن در مرحله‌ی اول در موقع پیشنهاد خروج از مدینه بوده ولی در باطن اجبار داشته‌اند که به مصر برود که عثمان دوست بودند و اگر به یمن برود که از دوستان اهل بیت (ع) بودند به دور بانوی کبری جمع می‌شوند و انقلاب در یمن برپا می‌شود چنانچه ابی‌ذر غفاری رضوان‌الله‌علیه را به شام مرکز معاویه تبعید کردند نه به یمن و بر بذه تبعید شد با این که آنجا را خوش نداشت. چهارم: چرا به خانه‌ی مسلمة بن مخلد وارد شد در حالی که او به امیرالمؤمنین (ع) بیعت نکرد و از آن حضرت منحرف و از اصحاب معاویه بود. جواب: کسی که او را تبعید کنند ممکن نیست او را مختار به تمام معنی بگذارند از کجا معلوم که والی مصر او را وادار نکرده که به خانه او وارد شود آیا می‌توان او را رد نمود و به خانه‌ی وی وارد نشد؟ [صفحه ۱۰۱] یا بانوی کبری مصلحت را در آن دیده و از باب تقیه خواسته بوی وارد شود در صورتی که واقع امر برای ما غیر معلوم است اگر بنا باشد این گونه شبهات واهی و توهمات فاسده و اعتراضات غیر وارده به میان آید در جواب آنها باید این گونه جوابهای متصوره نگارش داده شود. پنجم: از اساتید متقدمین و مهره‌ی اخبار اُحدی به این موضوع یعنی به رفتن بانوی کبری به مصر اشاره نکرده اگر صحت داشت نقل می‌کردند مانند صدوقین و شیخ مفید و کلینی و شیخ طوسی و ابن شهر آشوب و یا از متأخرین مانند علامه‌ی مجلسی (ره) و دیگران. جواب: اما متقدمین چون آنها اخبار و تواریخ را هم مثل اخبار و احادیث دینی اسلامی با سند نقل می‌کنند و چون به آنها این موضوع تاریخی از مشایخشان با اسناد نرسیده و لذا اشاره نکرده‌اند چنانچه به بسیاری از قضایا اشاره نکرده و نقل نفرموده‌اند. چنانچه به قضایای زیادی از تواریخ و احوالات ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام و اولاد آن بزرگواران اشاره نکرده و نقل ننموده‌اند اگر شرح داده شود سخن به درازا می‌کشد. و کتب زیادی که از علماء و بزرگان متقدمین درباره‌ی بانوی کبری و أمثال او تألیف کرده‌اند به دست بزرگان متأخرین از آنها نرسیده و یا از بین رفته چنانچه اخبار زینبات عبیدلی تا به این اواخر

زمانها به دست نیامده بود اخیرا پیدا شد چنانچه کتب زیادی پیدا گشته که در دسترس نبود و بعضی از آنها تا قرن ششم و هفتم هجری موجود بوده [صفحه ۱۰۲] بعد از آن تاریخ پیدا نیست و به دست نمی آید. چنانچه به تاریخ ولادت اکثر اولاد ائمه ی اطهار (ع) تصریح نکرده و نوشته اند و حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل سلام الله علیه با آن عظمت و خدمت به اسلام و امام (ع) و جلالت و شأن و مقام که در قلم یارای تحریر و در زبان قدرت تقریر و بیان آن را ندارد با این وصف آن بزرگان متقدمین که به اسامی شان اشارت رفت به ولادتش تصریح نکرده اند و نگارش نداده اند اگر در این زمان از کتب متقدمین تاریخ ولادت آن حضرت به دست بیاید ردش کنیم به دلیل این که آن بزرگان نوشته اند، این حرف با کدام منطق می سازد؟ مضافا بر این که جمعی از بزرگان مؤرخین به دفن شدن بانوی کبری در مصر تصریح کرده اند مانند ابن عساکر در تاریخ کبیر و سیوطی در رساله ی زینبیه و شعرانی در لوائح الانوار ج ۱ ص ۲۳ و صبان در اسعاف الراغبین و عدوی در مشارق الانوار و زینب فواز و شبلنجی و شبراوی در الاتحاف و دیگران. و کسی که گفته: همه ی آنان تبعیت از عیدلی کرده اند بر فرض ثبوت این ادعاء این خود دلیل محکمی بر اعتبار قول عیدلی است. و ادعاء این که قول وی با اخبار و اقوالی که مدفن زینب بنت علی علیه السلام را در شام و یا در مدینه می دانند متعارض است. ادعاء بی اصل است زیرا کدام اخبار است که درباره ی مدفون شدن بانوی کبری در شام وارد شده است؟ [صفحه ۱۰۳] کجاست آن اخبار از کتب حدیث شیعہ یا سنی؟ چرا کسی از آن اخبار اطلاع ندارد؟ فعلی المدعی تعیین تلک الاخبار و نقلها من کتب الحدیث مع بیان محالها منها فحن له من الشاکرین و لعمله من المقدرین. و اگر مراد از (اخبار) عبارت از خبرها و اقوال مؤرخین است گر چه با اطلاق لفظ «اخبار» منافات دارد زیرا منصرف از آن اخبار و آثار وارده است - کدام اقوال است که ترجیح بر اقوال امثال ابن عساکر دمشقی داشته باشد و ادعاء صاحب کتاب (نزهة اهل الحرمین) به تصریح محققین از معاصرین و دیگران حقیقت ندارد. و هشت نفر از مؤرخین که به آنها اشارت

رفت و از جمله‌ی آنها ابن عساکر است برای ما در مقام اعتماد و اعتبار کفایت می‌کند. و این که طرفدار شبهات واهیه از هر طرف چاره‌اش بریده شده بنا کرده آن مؤرخین هشتگانه هرا که تصریح به مدفون شدن زینب کبری در مصر کرده‌اند به تعصب وطنی متهم کردن به ادعاء این که چون آنها اهل مصرند ارتکاز ذهنی آنها بوده که بانوی کبری در مصر مدفون است و لذا قبر مبارک را در قاهره نوشته‌اند. در ازاء این ادعاء پوچ بی‌ارزش گفته می‌شود: اگر مؤرخین را بنا شود با تعصب وطنی متهم نمائیم باید به اقوال آنها درباره‌ی اوطان‌شان ارجحی قائل نشویم در صورتی که برخلاف رویه بین مورخین است و فقط نوشتن پیشوای تاریخ‌نویسان بی‌تعصب ابن عساکر دمشقی که اصلاً از اهل [صفحه ۱۰۴] سوریا و ساکن دمشق بوده کلامش بسیار معتبر است اوست که تعصب بی‌جا و عناد بی‌مورد او را وادار نکرده که از حق بگذرد و سه مجلد از تاریخ کبیرش را به احوالات و تاریخ ترجمه‌ی أمير المؤمنين علیه السلام اختصاص داده است که اخیراً به همت عالی یکی از اهل تحقیق با آن انقلاب و آشوب و بلوای لبنان آن کتاب نفیس را در سه مجلد کبیر چاپ کرده است جزاه الله خیر الجزاء. اما مدفون بودن بانوی کبری در مدینه هیچ دلیلی ندارد و تمسک به استصحاب بسیار بی‌نمک و فوق‌العاده خنک است و دلیل بر بی‌دلیلی است. زیرا استصحاب یک اصل و وظیفه‌ی عملی است جائی انسان می‌تواند به استصحاب چنگ بزند و عمل نماید که دلیل لفظی وجود نداشته باشد معلوم می‌شود برای مدفون شدن بانوی کبری در مدینه دلیلی موجود نیست و لذا به یک اصل عملی چنگ زدن آن هم در اثبات یک موضوع تاریخی بسیار خنک است از آن خنک‌تر تبعیت در چنگ زدن به استصحاب از سید امین عاملی (ره) است و بدون تأمل و تفکر تقلید از وی کردن است. آیا بانوی کبری در مدینه در کجا مدفون است؟ کسی که - مانند طرفدار شبهات - به استصحاب تمسک می‌کند این وظیفه‌ی عملی را در کجا می‌خواهد به مرحله‌ی عمل برساند؟ پس استصحابی که به درد نمی‌خورد و نتیجه نمی‌دهد چه فائده دارد. آیا با وجود دلیل تاریخی از یک کتاب قدیمی مانند کتاب عبیدلی]

صفحه ۱۰۵] می‌توان به استصحاب تمسک کرد؟ اگر- طرفدار شبهات لاطائلات- استصحاب را تمام می‌داند پس چنگ زدنش به ادعای صاحب کتاب نزهة اهل الحرمین که از افواه أخذ شده درست نیست زیرا او به موجب استصحاب بانوی کبری را در مدینه مدفون می‌داند پس چطور معتقد است که در شام مدفون است. اما نگارنده معتقد است که استصحاب به درد نمی‌خورد و دلیل به این که در شام مدفون است مورد اعتماد نیست و قصه‌ی مأخوذه از افواه است که داخل کتاب شده است ولی نوشته‌ی عبیدلی مورد اطمینان و اعتبار است و لذا احتمال قوی می‌دهم که مدفون بودن بانوی کبری در مصر صحت داشته باشد و نوشته‌ی عبیدلی دلیل بر این که بانوی کبری در شام و یا کوفه بیشتر توقف نکرده می‌باشد و انکار سخاوی مدفون بودن زینب(ع) را در مصر که پس از چندین صد سال بعد از عبیدلی آمده و در سال ۹۰۲ وفات کرده مورد اعتبار و اعتماد نیست زیرا «اهل البیت ادری بما فی البیت» عبیدلی از قدماء و از خاندان رسالت بوده و بهتر از سخاوی به مدفن بانوی کبری آشنائی داشته است. و این که طرفدار شبهات گفته: که بر فرض صحت نوشته‌ی عبیدلی دلیل به واقعه‌ی اربعین نمی‌شود- معلوم می‌شود اصل مراد را درک نکرده است و از باب «حب الشیء یعمی و یصم» است چون زیاد دوست دارد تقریباتی را که این جانب برای اطمینان خاطر و احتمال قوی که رجوع اسراء اهل بیت در ماه صفر بیستم آن ماه بوده و وارد کربلاء شده و با جابر [صفحه ۱۰۶] ملاقات کرده‌اند آن تقریبات را هیچ نموده حدسیات و احتمالات خویشان را ثابت نماید و لذا حق دارد که اصل مراد را درک نکند.

رای (لجنه‌ی ثقافه‌ی کربلاء) در تعیین مرقد

و برای (لجنه‌ی ثقافت دینی در کربلاء) رأی مخصوصی درباره‌ی دفن شدن زینب کبری علیهاالسلام در مصر یا در شام یا در مدینه‌ی منوره است که اجمال آن با ترجمه به فارسی به طور اجمال و خلاصه نقل می‌شود: عدد (۱۲) از دوره‌ی اولی از کتاب «اجوبه‌ المسائل

الدینیة فی کربلاء» ص ۱۵ س ۵ سؤال ۲ کدام از دو قبر صحیح است به زینب کبری علیها السلام نسبت داده شود؟ مرقدی که در مصر است یا آن که در شام می باشد؟ (ج): کسی که به تواریخ رجوع کند سه فقره از مراقد می یابد که نسبت هر سه به سیده زینب کبری بنت امام امیرالمؤمنین علیه السلام داده می شود و هر سه نسبت صحیح است و امیرالمؤمنین علیه السلام را سه دختر بوده و نام هر یک از آنها زینب و کنیه شان ام کلثوم است. ۱- زینب کنیه اش ام کلثوم خواهر ابوینی سیدالشهداء علیه السلام است و دیوار بر وی ساقط شد و وفات یافت و امام حسین علیه السلام به وی نماز خواند و در مدینه منوره دفن شد [۷۷]. [صفحه ۱۰۷] ۲- زینب کنیه اش ام کلثوم او نیز خواهر ابوینی سیدالشهداء علیه السلام بوده و او معروف (به زینب وسطی) است چنانچه زینب اولی معروف به کبری است و این زینب وسطی را پسر عمویش عبدالله بن جعفر طیار تزویج کرده و آن بانوی عصمت [۷۸] با فرزندان محمد و عون در حضور برادرش امام حسین علیه السلام در کربلاء بود و اوست امور عائله امام علیه السلام را در سفر کوفه و شام اداره می نمود و وقتی که به مدینه برگشت مصادف با عام مجاعه در حجاز شد و با زوجش به شام سفر کرد و در راه مریض شد و در خیمه ی زوجش در دمشق وفات یافت و در آنجا دفن گردید و لذا در سنگ قبرش نوشته اند: هذا قبر زینب الوسطی بنت علی ابن [صفحه ۱۰۸] ابیطالب علیه السلام. و اوست که بعد از وفات خواهرش زینب کبری مشهور به کبری شد نسبت به زینب صغری که عبارت از زینب سومی است که ذکر می شود: ۳- زینب کنیه اش ام کلثوم است و مادرش غیر از مادر سیدالشهداء علیه السلام است و او را شیخ مفید (ره) در ارشاد ذکر کرده و با برادرش سیدالشهداء علیه السلام در کربلاء و با اسراء در سفر کوفه و شام بود و در افراد خاندان امامت بر شهادت امام حسین علیه السلام از گریان ترین اشخاص بشمار می رفت و بعد از وقعه ی حره و مباح کردن یزید جان و مال مردم مدینه او اقامه ی نوحه و ماتم به برادرش می کرده و ظلم و ستم یزید را اشاعه می داد و عامل یزید در مدینه به وی نوشت اگر تو استقرار سلطنت خود را در حجاز

خواسته باشی لازم است زینب را از مدینه اخراج نمائی و یزید امر به خارج کردن وی از مدینه به مصری کرد و عامل گمان کرد که مصری که مرکزش قاهره است آنجا را اراده کرده و زینب داخل مصر شد و در غره شعبان ۶۵ وارد گشت و وقتی که به مصر رسید اهل مصر احترامش کردند و با تجلیل در خانه‌ی والی مصر مسلمة بن مخلد انصاری وارد نمودند و زینب از زحمات سفر شکایت داشت و مریض بود و او را اجل در آنجا درک کرد و در همان جا دفن شد.

رای مؤلف کتاب وفات زینب الکبری و رساله‌ی المرقد الزینبی

مؤلف کتاب (وفات زینب الکبری) و رساله‌ی (المرقد الزینبی) [صفحه ۱۰۹] بعد از نقل عبارات عربی آنچه گذشت از رأی (لجنه‌ی ثقافت دینی کربلاء) گوید [۷۹]. قد عرفت مما سبق ان زینب المدینه توفیت بعد رجوعها الیها باربعه اشهر و عشره ایام سنه: (۶۱) ه. و ان زینب مصر توفیت عشیه یوم الاحد لا ربع عشره مضین من شهر رجب سنه: (۶۲) ه. و ان زینب الشام توفیت فی النصف من شهر رجب عام المجاعه فی ایام عبدالملک بن مروان سنه: (۶۵) ه علی الارجح و قیل سنه: (۷۴) ه. یعنی زینب که در مدینه مدفون است پس از مراجعت از شام به چهار ماه و ده روز سال (۶۱) از هجرت وفات یافته و زینب که در مصر مدفون است شب یکشنبه چهاردهم رجب سال ۶۲ هجری وفات یافته. و زینب که در شام مدفون است در نصف رجب سال مجاعه در ایام عبدالملک بن مروان نظر به قول راجح تر در نظر سال (۶۵) از هجرت وفات یافته و گفته شده که در سال (۷۴) از هجرت وفات یافته است.

اشکال بر رای ثقافه

آنچه (لجنه‌ی ثقافت دینی) اظهار رأی کرده بسیار شبیه به جمع میان اخبار متعارضه‌ی فقهی است که فقهاء در فقه در موقع تعارض روایات مختلفه‌ی متعارضه در مقام استنباط

احکام شرعیه که می‌خواهند از اخبار [صفحه ۱۱۰] متعارضه بعضی را رد نکرده و به کنار نگذارند و به همه‌ی آنها عمل کرده باشند جمع میان اخبار می‌کنند که از موارد بسیار مشکل و سخت در مقام اجتهاد و استادی یک فقیه مجتهد را نشان می‌دهد. و (لجنه‌ی ثقافه) هم خواسته میان تواریخ متعارضه را با آن نحوی که نقل شد جمع نماید در صورتی که تاریخ مجاعه مدرک درستی ندارد و بگمانم از افواه اخذ و وارد کتاب کرده‌اند و قبری در مدینه‌ی منوره منسوب به زینب علیها السلام وجود ندارد تا یکی از سه مرقد محسوب شود علاوه بر بعضی تاریخها که (لجنه‌ی ثقافه) به آنها اشاره کرده ولی مستند آنها را نشان نداده است. و اما این که صاحب رساله‌ی (المرقد الزینبی) گفته: زینب که در مدینه مدفون است پس از مراجعت از شام به چهار ماه و ده روز سال (۶۱) ه وفات یافته با رأی (لجنه‌ی ثقافه) که اظهار کرد که او خواهر ابوینی سیدالشهداء علیه السلام است و دیواری بوی ساقط شد و وفات کرد و سیدالشهداء علیه السلام به وی نماز خواند چطور می‌سازد؟ زیرا بنا به قول (لجنه‌ی ثقافه) باید این قضیه قبل از حرکت سیدالشهداء علیه السلام از مدینه به سوی مکه و عراق واقع شده باشد و ادعاء صاحب رساله‌ی (المرقد الزینبی) آنست که پس از مراجعت زینب از شام در مدینه وفات یافته این کلمات که تهافت و تباین کلی با بکیدگر دارند چطور با هم می‌تواند توافق پیدا نماید؟

کلام محدث خیابانی

و شیخنا المحدث خیابانی (ره) در وقائع الایام در ضمن کلامی [صفحه ۱۱۱] و نقل مرامی از کتاب (السیده زینب) حسن محمد قاسم فرموده [۸۰]: در هیچ تاریخی و تألیفی از خاصه و عامه در عداد بنات حضرت امیر صلوات الله علیه زینب وسطی مذکور نیست زینب کبری دفینه‌ی مصر و زینب صغری مکنه‌ی بام کلثوم مدفونه‌ی شام است.

کلام سید امین عاملی در اعیان الشیعۀ

و پس از آن از کسی نقل کرده که در سنگ مزار واقع در شام این نقش موجود بوده (هذا قبر زینب الصغری بنت امیرالمؤمنین علیه السلام) این نقل، با آنچه (ثقافه‌ی دینی کربلاء) نقل کرده چطور می‌سازد [۸۱] و همچنین با نقل سید امام عاملی (ره) در اعیان الشیعه چطور درست می‌آید که فرموده: وجد علی هذا القبر صخره رأیتها و قرأتها کتب علیها هذا قبر السیده زینب المکنه بام کلثوم بنت سیدنا علی رضی الله عنه و لیس فیها تاریخ و صوره خطها تدل علی انها کتبت بعد الست مائه من الهجره و لا یثبت بمثلها شیئی و مع مزید اتبع و الفحص لم اجد من اشار الی هذا القبر من المؤرخین سوی ابن جبیر الخ.

نقل عبیدلی که در بنات امام سه نفر زینب است

نگارنده گوید: عبیدلی نسابه رحمه الله به هر سه زینب از بنات امیرالمؤمنین علیه السلام در اخبار زینبات تصریح کرده است آنجا که گوید: زینب الکبری بنت علی بن ابیطالب علیه السلام امها فاطمه [صفحه ۱۱۲] الزهراء بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ولدت فی حیاة جدها صلی الله علیه و آله و خرجت الی عبدالله بن جعفر فولدت له اولادا ذکرناهم فی کتاب النسب الخ. بعد مسندا از امام صادق از امام باقر از امام سجاد علیهم السلام جریان شب عاشوراء و اشعار خواندن حضرت سیدالشهداء علیه السلام را که می‌فرماید: یاد هراف لک من خلیل... نقل کرده است و شنیدن زینب کبری آن اشعار و ناله‌ی آن بانوی عصمت را بیان نموده و پس از آن سائر حالات زینب کبری را که مقداری از آن نقل کرده‌ایم روایت کرده است. و گوید: زینب الوسطی بنت علی بن ابیطالب علیه السلام امها و ام اخواتها الحسن و الحسین و محسن و زینب الکبری و رقیه فاطمه الزهراء بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم... الخ رقیه بنت امیرالمؤمنین علیه السلام را از اولاد صدیقه‌ی زهراء علیها السلام شمردن که آن عصمت کبری سه دختر داشته باشد خلاف مشهور است گرچه غیر از عبیدلی نیز گفته است. و باز گوید: زینب الصغری بنت علی بن ابیطالب علیه السلام امها ام ولد تزوجت ابن عمها محمد بن عقیل

فولدت له القاسم و عبدالله و عبدالرحمن اعقب منهم عبدالله و ماتت زينب بالمدينه. ولي چنانچه نقل شد تصريح کرده که زينب مدفونه در مدينه مادرش صديقه‌ی طاهره عليهاالسلام نبوده است اين قول بارائی که (ثقافه‌ی دينی) اظهار کرده است درست در نمی آيد.

کنیه‌ی زينب کبری ام کلثوم است

و برای تحقیقات بیشتر درباره‌ی دخترهای اميرالمؤمنين عليهالسلام [صفحه ۱۱۳] که اسامی مبارکه‌ی آنها زينب و ام کلثوم بوده باید به مجلد سی و سوم اعيان الشعيه سید امين عاملی قدس سره مراجعه شود و آنچه از تحقیقات آن بزرگوار محل شبهه و اشکال و نتوان آن را قبول کرد آنست: که در مقام رد کلام صاحب کتاب نزهة اهل الحرمین فی عمارة المشهدین النجف و کربلاء که در هند چاپ شده و از رساله‌ی تحية اهل القبور بالمأثور [۸۲] نقل کرده که زينب کبری در سال مجاعه با زوجش عبدالله (ره) به شام آمده فرموده [۸۳]: که زينب کبری کنیه‌اش ام کلثوم نبوده. اين فرمایش آن بزرگوار خلاف تحقيق است با اين که قبلا اعتقاد داشته که کنیه‌ی بانوی عصمت ام کلثوم بوده ولی بعدا از آن رأی صحیحش برگشته است اما درست نیست و اين موضوع که مراد از ام کلثوم که در شب نوزدهم اميرالمؤمنين عليهالسلام در خانه‌ی او مهمان بوده عبارت از زينب کبری عليهاالسلام است در تعليقات ترجمه‌ی کتاب علم امام عليهالسلام با قرائن زيادی تحقيق و ثابت گردیده به آنجا رجوع شود [۸۴].

عدم اطلاع سید الاعيان بر کلام عیدلی

و سید امام امين عاملی قدس سره موضوع ادعاء مجاعه را در حجاز و بودن عبدالله جعفر (ض) صاحب قراء و املاک در شام خوب تحقيق کرده [صفحه ۱۱۴] و آن را از حدس و تخمین و استنباط شمرده و ابدا مدرک و مستندی بر آن نیافته است رجوع شود

به مجلد (۳۳) اعیان الشیعه ص ۲۰۹- ۲۰۸ ط بیروت. پس آنچه (لجنه‌ی ثقافه) رأی داده اگر صحیح باشد و همچنین آنچه عبیدلی نقل کرده اگر دو نفر از بانوان عصمت به نام زینب و هر دو در کربلاء و شام بوده و مراجعت به مدینه کرده‌اند یکی در سال (۶۱) و دیگری در سال (۶۲) وفات یافته‌اند پس لابد باید در شام توقف زیاد نکرده باشند. ولی درباره‌ی مدفن زینب کبری علیها السلام آنچه عبیدلی نسابه (ره) نگارش داده در میان سائر اقوال و آراء تقریباً مورد اعتماد می‌تواند باشد و برای سائر اقوال مدرک و مستند قابل اعتماد نیست. و سید الاعیان امام امین عاملی (ره) بر کلمات عبیدلی اطلاع نیافته است و الا مورد بحث و تحقیق قرار می‌داد و اظهار نظر می‌فرمود رحمه الله علیه.

روایت عبیدلی و دفع اشکال از آن

و آنچه تذکرش لازم است آنست: که عبیدلی در اخبار زینبات روایتی از عبدالله بن عبدالرحمن انصاری راجع به موقع ورود حضرت زینب کبری سلام الله علیها به مصر نقل کرده و گوید: بانوی عصمت را بعد از چند روز از ورودش به مصر دیدم و بعد عباراتی نقل کرده که بسیار بعید به نظر می‌رسد و شاید بعض اشخاص وجود همچو روایتی را در آن کتاب از جمله معایب و موجبات طعن بر آن کتاب تصور نماید و لذا [صفحه ۱۱۵] خواستم در اینجا به این نکته اشاره شود. اولاً: راوی آن خبر عبدالله بن عبدالرحمن انصاری بر حسب ظاهر عبارت از (ابوطواله) که قاضی مدینه در زمان عمر بن عبدالعزیز بود و در سال (۱۳۴) هجرت وفات یافته چنانچه ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب از کتاب (انساب الخزرج) دمیاطی نقل کرده است [۸۵]. و اگر عبدالله نامبرده در سال (۶۲) هجرت در مصر در موقع ورود بانوی عصمت به آن سامان در آن دیار بوده باشد و سن وی در اندازه‌ی بوده که ورود بانوی عصمت را دیده باشد در حین وفاتش در سال (۱۳۴) بیشتر از هفتاد سال باید داشته باشد و شاید در آن زمان هنوز به حد بلوغ نرسیده بوده و بانوی عصمت را دیده ولی باز نقل وی آن مطلب را بعداً بر او بیان اخبار غلط بوده

و زهی فضولی است و ناشی از بی تقوائی آن قاضی جورا است. و اگر مراد از عبدالله بن عبدالرحمن انصاری غیر از (ابوطواله) است پس به نقل شخص مجهول الحالی ترتیب اثر نتوان داد. و ثانیاً: عین همان عبارات که عبدالله انصاری نقل کرده در بعض کتب مقاتل که مورد اعتماد است موجود است روز عاشوراء در آن موقع که خبر شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام بخیمه‌ها رسید و حضرت سیدالشهداء علیه السلام با سرعت هر چه تمامتر به سر بالین فرزند عزیزش [صفحه ۱۱۶] سراسیمه روان شده و حاضر گشت و زینب کبری علیها السلام از خیمات طاهرات خارج شد و یک سره رو به میدان آورده و خود را به نعش علی اکبر علیه السلام انداخت و شاید این رویه‌ی آن بانوی عصمت برای این بوده که برادرش امام علیه السلام را به خود مشغول کند و امام علیه السلام نعش فرزند را ترک کرده و به بازگردانیدن خواهر به خیمات متوجه شود و از حزن و غم فرزند منصرف و کاسته گردد و لذا امام علیه السلام رو به جوانان کرده و فرمود: علی را به فسطاط حمل نمائید و خود مشغول بر گردانیدن خواهر شد. و عین عباراتی که در روایت عبدالله انصاری در اخبار زینبات است در همان موقع خروج زینب کبری علیها السلام از خیمه‌ها نیز موجود است و هر توجیهی را که بتوانیم در عبارات بعضی از مقاتل بنمائیم همان توجیه را در عبارات کتاب اخبار زینبات نیز می‌آوریم. و ثالثاً: از کجا برای ما معلوم شد که آن عبارات خواه در بعضی از مقاتل یا در عبارت خبری که در اخبار زینبات است بعداً به نسخه‌های کتاب دس و اضافه و جعل نشده است خصوصاً نشخ کتب قدیمه که در سابق زمانها طبع وجود نداشت و ناسخین دخل و تصرف در کتب می‌کردند و اهل غرض از دس‌سین و وضاعین به نسخه‌های کتابها دخالت کرده و بعض مطالب دس می‌کرده‌اند خصوصاً کتابهایی که آنها را علماء و فقهاء و محدثین دائماً قرائت نکرده و تمامی محتویات آنها را از اخبار و احادیث به یکدیگر به طرز حدیث و روایت و قرائت و سماع تحویل [صفحه ۱۱۷] نداده‌اند مانند کتب اربعه که متواتراً از مؤلفین آنها به ما رسیده و علماء به تمامی محتویات آنها مواظبت داشته‌اند با این همه در آنها هم گاهی دس و وضع

در نسخه‌ها پیدا می‌شود چنانچه در عصر حاضر دیده می‌شود که دس می‌نمایند با وجود صنعت شریف چاپ که باعث حفظ احادیث و اخبار شده است، اما کتبی که به مثابه‌ی کتب اربعه نیست باید به نسخ صحیحه مراجعه شود و خیلی دقت شود که از وضع و دس دشمنان دین مصون بوده باشد. پس ممکن است آن عبارات را در اخبار زینبات یا در بعضی از کتب مقاتل دس کرده باشند والله العالم.

ابن حزم اندلسی ظاهری و اکاذیب او

و نکته‌ی نیز در اینجا تذکر داده می‌شود: ابن حزم اندلسی ظاهری که مسلک ظاهریین را در میان عامه به وجود آورده و در سال (۴۵۶) ه. ق وفات کرده و علمای اعلام اهل سنت در حال حیات وی بر ضلالت و گمراهی او اجماع کردند [۸۶] در کتابش: جمهره انساب العرب گفته: که ام کلثوم بنت امیر المؤمنین علیه السلام که از صدیقه‌ی طاهره سلام الله علیها متولد شده او را عمر تزویج کرد که از وی زید و رقیه متولد شدند بعد از عمر او را عون بن جعفر بن ابیطالب تزویج کرد و بعد از وی به حباله‌ی نکاح محمد بن جعفر بن ابیطالب درآمد و بعد از او ام کلثوم را عبدالله [صفحه ۱۱۸] بن جعفر ابن ابیطالب تزویج نمود بعد از آن که عبدالله خواهرش زینب را طلاق داد ص ۳۸ از کتاب جمهره انساب العرب طبع دارالمعارف مصر. و عین عبارت اخیرش این است: ثم خلف علیها بعده عبدالله بن جعفر ابن ابیطالب، بعد طلاقه لاختها زینب ص ۳۸. عبدالله جعفر (رض) زینب کبری علیها السلام را طلاق بدهد و خواهرش ام کلثوم را تزویج کند همچو قضیه‌ی تاریخ نشان نداده و ضرورت بر بطلان آن حاکم و این مطلب از اعاجیب اکاذیب ابن حزم محسوب است و از دروغهای شاخدار و شاهکاریست که ابن حزم در کتابش ثبت کرده است. اولاً: تزویج عمر ام کلثوم را مورد اختلاف است و محقق و ثابت نیست چنانچه شیخ مفید قدس سره مشروحاً بیان فرموده است و جزم کردن بعضی از معاصرین به وقوع تزویج جای بسی شگفت است و بر فرض صحت موضوع ام کلثوم در حال حیات خلیفه‌ی ثانی وفات یافته

است. و ثانیاً: اگر همچو قضیه اتفاق افتاده باشد ام کلثوم و زید با سقوط سقف از دنیا رفته‌اند و جنازه‌ی هر دو را با هم آورده و بر هر دو با هم نماز خوانده‌اند. علامه‌ی محدث متبحر شیخ حر عاملی قدس سره در وسائل الشیعه از شیخ طوسی قدس سره در کتاب خلاف از عمار یاسر رضوان الله علیه نقل کرده: ام کلثوم که از حضرت زهراء بتول علیها السلام متولد شده در زمان امام حسن علیه السلام از دنیا رفته چنانچه گذشت ص ۱۰۶. [صفحه ۱۱۹]

ذکر زبیری در نسب قریش اسامی اشخاص که بنات در حباله نکاح آنها بودند

مصعب بن عبدالله بن مصعب زبیری که در سال (۲۳۶) ق وفات یافته در کتاب (نسب قریش) اسامی اشخاصی که بنات مخدرات امیرالمؤمنین علیه السلام به حباله‌ی نکاح آنها آمده‌اند تفصیلاً ذکر کرده و زوج ام کلثوم را که مادرش صدیقه‌ی کبری سلام الله علیهاست فقط خلیفه‌ی ثانی را ذکر نموده و اشخاصی که ابن حزم اندلسی از آنها اسم برده و ام کلثوم را در حباله‌ی نکاح آنها یکی بعد از دیگری دانسته ابداء اسمی نبرده است رجوع شود به کتاب (نسب قریش) ص ۴۶ ۴۰ ط دارالمعارف - قاهره. و شکی نیست که زبیری اقدم از ابن حزم اندلسی است و بهتر آشنا به تواریخ بنی هاشم و آل ابوطالب است.

عدم اعتماد به تالیفات ابن حزم

و به جهت این گونه دروغهای شاهکار است که اهل تحقیق به کلمات و نقلیات و تالیفات ابن حزم اندلسی ارزش قائل نبوده و تالیفاتش مدرک و مصدر واقع نیست چنانچه در کتابش (الفصل) که در ملل و نحل تألیف کرده چه هذیانها و دروغها و خرافات به دلخواه خود به فرق اسلامی نسبت داده است. کسی که درباره‌ی والدین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب (الاحکام) ج ۵ ص ۱۷۱ هذیانی گوید که عموم مسلمین از آن

بی ادبی بیزارند و نیش قلم ابن حزم مانند نیش عقرب جسارت را به آنجا رسانیده که درباره‌ی والدین خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله آن دروغ شاهکار را بنویسد از او چه توقع باید داشت؟ [صفحه ۱۲۰]

هدیان گویی آخوند اوف

ابن حزم در قدماء مانند میرزا فتحعلی آخوندزاده [۸۷] در این اواخر زمانها به هدیان گوئی مشهور و به دروغ پردازی معروفند چنانچه آخوندزاده‌ی نامبرده خواسته با یاوه گوئی بر اساس اسلام لطمه وارد نماید و حرفهائی زده که جوابهای آنها روشن است ولی مقام گنجایش و تناسب آن را ندارد و الا مشروحا بیان می‌شد و علاوه حرفهائیش به قول خودش بس جفنگ و چرند است قابل اعتناء نیست و خنده آور اینجاست که گردآورنده آن اندیشه‌ها آنها را از مطالب علمی خیال کرده است زهی تصور باطل زهی خیال محال. متأسفانه اندیشه‌های او را این روزها در مرکز شیعه تهران طبع نموده و اجازه‌ی نشر هم داده‌اند در صورتی که سراپا خیانت به دین [صفحه ۱۲۱] و مملکت و آئین مقدس اسلام و جنایت بر ایران و ایرانیان است.

از دلایل رفع استبعاد و اشکال بر آن

اشاره

صاحب منهاج الدموع از جمله دلایلی که برای رفع استبعاد و استعجاب این که بسیار امکان دارد که اسراء اهل بیت علیهم السلام در اربعین اول به کربلاء آمده باشند گفته: پس از مراجعه به تاریخ استفاده می‌شود که سیر مابین کوفه و شام در ظرف پنج روز و هفت روز الی ده روز در آن زمان بسیار امر عادی بوده و برای نمونه چند مورد ذکر کرده و می‌گوید: تمام استعجاب مطلب برای آنست که مسافت مابین کوفه و شام را در این مدت کم غیر عادی فرض می‌کنند و بعد ده دلیل برای اثبات مطلب بیان کرده و رفع استبعاد

نموده و نگارنده آن دلائل را با دلائل دیگر نگارش داده و مشروحاً بیان مطلب کرد. ولی صاحب منهاج الدموع در ضمن بیان دلائل که نگارش داده گوید: در منتهی الامال نقل شده که میثم تمار در سال شهادت خود به حج مشرف شد و پس از اتمام اعمال حج به طرف کوفه حرکت کرد و ده روز هم قبل از ورود حضرت سیدالشهداء علیه السلام به کربلاء میثم در کوفه شهید گردید پس با این که مسافت مابین مکه معظمه و کوفه در حدود سیصد و هشتاد فرسخ است جناب میثم این مسافت بعیده را در حدود هشت روز طی نموده زیرا روز سیزدهم ذی الحججه از مکه خارج شده و بیست و هشتم هم شهید گردیده [۸۸]. [صفحه ۱۲۲]

اشتباه محدث قمی در منتهی الامال

به نظر اینجانب این دلیل درست نیست گرچه اگر آن طور بود که نگارش داده است میثم در ظرف مدت کمی به عراق آمده ولی اساس قضیه اشتباه است و صاحب منهاج الدموع به ظاهر عبارت مرحوم محدث قمی (ره) که در منتهی الامال گفته: (چون از حج فارغ شد متوجه کوفه شد) نظر کرده و اشتباه وی باعث اشتباه صاحب منهاج الدموع گردیده است. در اینجا لازم است توضیح بیشتری در اطراف این قضیه تاریخی داده شود تا این اشتباه در تاریخ میثم تمار رضوان الله علیه در کتابی که نزد مردم متداول است و عبارت از منتهی الامال محدث قمی (ره) باشد باقی نماند.

میثم تمار در حضور ام المؤمنین

محدث قمی (ره) با نظر سطحی بدون بررسی تصور کرده که میثم تمار رضوان الله علیه برای اداء اعمال حج در ماه ذی الحججه سال شصت هجرت به مکه مشرف شده است در صورتی که اگر میثم (ره) در آن سال در ماه ذی الحججه به مکه مشرف شده بود به حضور انور حضرت سیدالشهداء علیه السلام که در مکه تشریف داشت و در هشتم همان

ماه ذی الحججه از مکه حرکت فرموده قطعا شرفیاب می شد نه این که در مراجعت از مکه علی الظاهر در مدینه خدمت ام المؤمنین ام سلمه رضی الله تعالی عنها شرفیاب شود و سراغ احوال سیدالشهداء علیه السلام را از آن بانوی باعظمت اسلامی بگیرد و ام المؤمنین فرموده باشد که به یکی از باغهای خود تشریف برده است میثم گفت: که چون تشریف [صفحه ۱۲۳] بیاورد سلام مرا به او برسان و بگوی باین زودی من و تو به نزد حق تعالی یکدیگر را ملاقات خواهیم کرد ان شاء الله تعالی. ام سلمه گفت: حضرت امام حسین علیه السلام تو را بسیار یاد می کرد، میثم گفت: من نیز پیوسته در یاد اویم و من تعجیل دارم و برای من و او امری مقدر شده است که می باید به آن برسیم. و نیز ام سلمه (ض) به میثم گفته که به خدا قسم شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله درباره ی تو به علی امیرالمؤمنین علیه السلام در دل شب وصیت می کرد.

تفسیر یاد گرفتن ابن عباس از میثم

میثم که از نزد ام سلمه (ض) بیرون آمد دید ابن عباس (ره) نشسته به ابن عباس گفته هر چه خواسته باشی از تفسیر قرآن از من سؤال کن زیرا من تنزیل قرآن را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام خوانده ام و آن حضرت تأویل آن را به من تعلیم کرده است ابن عباس (ره) دوات و کاغذ خواسته مشغول نوشتن آنچه میثم بیان می کند می شود در آن میان میثم از کشته شدن خود به ابن عباس خبر می دهد و این که او نهمین شخص است که به دار کشیده خواهد شد، ابن عباس می گوید آیا کفایت می کنی؟ می خواهد کاغذ را پاره کند میثم به وی می گوید نگهدار کاغذ و آنچه را که از من شنیدی هرگاه گفته های من حق و درست در آمد آن را نگه می داری و اگر باطل در آمد آن وقت پاره می کنی ابن عباس قبول می کند رجوع شود به تفصیل این قضایا به کتب رجال. بر حسب ظاهر سیدالشهداء علیه السلام باغ و مواشی را در مدینه داشته و اگر میثم در موسم حج در مکه بوده و در سیزدهم ذی الحججه از مکه [صفحه ۱۲۴] حرکت کرده قطعا به حضور

امام علیه السلام در آنجا شرفیاب می شد و سراغ او را در مدینه از ام سلمه (رض) نمی گرفت و انگهی اگر سیزدهم ذی الحججه بعد از اتمام اعمال حج از مکه حرکت کرده باشد و سیدالشهداء علیه السلام در هشتم ذی الحججه حرکت فرموده اقلاد در راه به قافله‌ی امام علیه السلام ملحق می شد. و باید اضافه کرد اگر میثم قبل از ورود سیدالشهداء علیه السلام به کربلاء به ده روز شهید شده و سیدالشهداء علیه السلام در دوم محرم سال ۶۱ وارد کربلاء گشته آن وقت میثم باید در بیست و دوم ذی الحججه شهید شده باشد نه در بیست و هشتم ذی الحججه چنانچه صاحب منهاج الدموع تصور کرده است.

زندانی شدن میثم

و در تاریخ ثابت است که میثم با مختار در زندان ابن زیاد در کوفه زندانی شده و زندانی شدن آنها بعد از ورود ابن زیاد به کوفه واقع گردیده و در ۲۲ ذی الحججه میثم به شهادت نائل گشته. میثم در زندان به مختار می گفته که تو این شخص را (یعنی ابن زیاد) که مرا می کشد خواهی کشت و انتقام خواهی کشید و او تو را نمی تواند بکشد چنانچه خود مختار نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده و یقین به این امر داشت و می گفت اگر مرا بکشید خداوند مرا زنده خواهد کرد [۸۹] تا دمار از روزگار شماها برآوردم از اینجا معلوم می شود [صفحه ۱۲۵] چقدر ایمان و یقین به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام که به وی خبر داده بود داشته است.

رفتن میثم به عمره

آنچه پس از تحقیق معلوم می گردد آنست که میثم رحمه الله علیه چنانچه فرزندش نقل کرده برای به جا آوردن عمره به مکه مشرف شده و این امر در سال شصت هجری که هنوز سیدالشهداء علیه السلام از مدینه به مکه حرکت فرموده بود و میثم برای تشریف به محضر انور امام علیه السلام پس از به جا آوردن عمره در مکه به مدینه مشرف شده و با

ام سلمه (رض) آن مذاکرات و صحبتها پیش آمده است و امام علیه السلام از مدینه در بیست و هشتم رجب حرکت فرموده و لذا میثم قبل از حرکت امام علیه السلام نتوانسته به حضورش که در باغ بوده شرفیاب شود و در قادسیه مأموران ابن زیاد که یک صد نفر بودند در انتظار آن یگانه جانباز شهید در راه حق بودند که او را گرفتار نمایند و خود میثم قبلا این جریان را به معرف کوفه خبر داده بود که تفصیله در کتب رجال خصوصا در کتاب رجال کشی رحمه الله و در کتب مخصوصی که در حالات میثم (ره) تألیف شده مسطور است.

رفتن میثم با خرما فروشان نزد ابن زیاد

و شاید آمدن میثم (ره) با خرما فروشان کوفه نزد ابن زیاد چنانچه نقل کرده اند قبل از مسافرت وی به مکه بوده که ابن زیاد بغض و کینه‌ی دیرینه را در دل ناپاک با آک خود می‌پروراند و پس از مسافرت میثم (ره) به مکه او را از معرف کوفه می‌خواست و نیز ممکن است پس از گرفتاری وی به دست دژخیمان ابن زیاد در قادسیه تقریبا حال [صفحه ۱۲۶] آزادی داشته که بتواند با خرما فروشان نزد ابن زیاد برود و این احتمال اخیر در نظر پس از تأمل در تاریخ حالات میثم قوی می‌نماید و این که فرزندش نقل کرده که بعد از مراجعت پدرم دو روز نبود که ابن زیاد او را خواست و نهمین کسی بود که به دار زده شد از باب مسامحه در تعبیر است و او را از زندان خواسته و به دار کشیده‌اند والله العالم.

تصریح فرزند میثم در رفتن او به عمره

شیخ ابو عمرو و کشی (ره) در کتاب رجال خود مسندا نقل کرده از فرزند میثم تمار (ره) و گوید: (خرج ابی الی العمرة فحدثنی قال استأذنت علی ام سلمة رحمه الله علیها)... الخ. می‌گوید: پدرم بیرون شد (یعنی از کوفه) برای عمره و به من نقل کرد که اذن خواستم از ام سلمه رحمه الله علیها که بر وی وارد شوم و میان من و او حجاب زده شد بعد جریان

خود را با ام سلمه و ابن عباس نقل کرده است [۹۰]. و این عبارت که نقل شد صریح است که میثم (ره) برای به جا آوردن عمره به مکه مشرف شده و لذا مرحوم آقا شیخ محمد حسین مظفر نجفی (ره) در کتاب خود در احوال میثم (ره) به این تعبیر بیان فرموده است: (و قيل ان میثما و المختار فی جمع کثیر من الشیعۀ حبسهم ابن زیاد بعد مقتل مسلم و هانی و لعل حبسه کان بعد قدومه من حج العمرة). [صفحه ۱۲۷]

روز شهادت میثم

و ناگفته نماند: چنانچه گذشت [۹۱] میثم تمار رضی الله عنه در حین وفات معاویه در کوفه بوده و معاویه در (۱۵) یا اول ماه رجب ۶۰ بنا به قول ابن الاثیر در تاریخ کامل مرده [۹۲]. معلوم می شود میثم برای عمره بعد از مرگ معاویه مشرف شده و در مراجعت خواسته با امام حسین علیه السلام ملاقات نماید چنانچه نقل شد و ممکن نشده است و ابن زیاد که وارد کوفه شده او را از معرف کوفه می خواسته و مأموران در قادسیه در انتظار مراجعت وی بوده اند. پس از آنچه شرح داده شد روشن گردید که میثم تمار رضوان الله علیه در سال شصت هجرت که سال شهادتش بوده برای عمره به مکه مشرف شده در موقعی بوده که هنوز سیدالشهداء علیه السلام در مدینه تشریف داشته و بعد از آن به کوفه آمده و در قادسیه گرفتار مأموران سازمان ابن زیاد شده و در زندان ابن زیاد بازداشت گشته و در بیست و دوم ذی الحجه سال ۶۰ به شهادت نائل گشته است. پس ادعاء این که میثم (ره) در ظرف هفت روز یا هشت روز از مکه به کوفه آمده درست نیست. ولی بودن میثم (ره) در حین وفات معاویه در کوفه و مشرف شدنش به عمره و برگشتن وی به کوفه باز سرعت سیر و آمد و رفت را در اندک مدت میان مکه و کوفه می رساند. [صفحه ۱۲۸]

از دلائل رفع استبعاد

اشاره

ابوحنیفه سعید بن بیان سائق الحاج همدانی رحمه الله از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام بوده و او را شیخ نجاشی (ره) در رجالش و آیه الله علامه (ره) در خلاصه و شیخ عبدالنبی جزائری (ره) در کتاب رجالش و دیگر علمای رجال امامیه از ثقات روایت به شمار آورده‌اند. و او را سائق الحاج گویند سابق با سین و الف و یاء مثناة دو نقطه در زیر و قاف یعنی امیر حاج یا بعید نیست عنوان حمله‌داری حجاج را داشته و آنها را به بیت الله الحرام می‌برده و راهنمایی و مواظبت می‌کرده و سوق می‌داده است و در بعض جاها (سابق الحاج) با باء موحده ضبط شده یعنی سبق به حجاج در رسیدن به مکه می‌کرده است ولی این ضبط تصحیف است و ضبط اول (سائق) صحیح می‌باشد. از کتب رجال مانند رجال شیخ کشی (ره) و غیره ظاهر می‌شود که این شخص در اندک مدت از کوفه به مکه می‌رفته و حجاج را با خود می‌برده و بیشتر از هشت روز یا ده روز یا چهارده روز طول نمی‌کشیده و علامه‌ی مامقانی قدس سره در تنقیح المقال در ترجمه‌ی وی می‌فرماید: سیر از عراق تا مکه از راهی که در زمان سابق متعارف بوده در ظرف چهارده روز سیر سریعی نبوده است بلی در ظرف هشت روز سیر سریع است.

سرعت سیر ابوحنیفه سائق الحاج

و در حضور امام صادق علیه السلام صحبت از ابوحنیفه سائق به میان آمده و گفته شد که او (یسیر فی اربع عشرة) امام علیه السلام فرمود او را نماز نیست. [صفحه ۱۲۹] معنی جمله‌ی مذکوره یا این است: که مسافت معینی را که نزد آنها بوده در (اربع عشرة) طی می‌کرده و ظاهر آنست که مراد (اربع عشرة لیله) است یعنی در چهارده شب طی می‌نموده یا مراد آنست که در چهارده روز طی می‌کرده یا این که در ظرف چهار ساعت ده فرسخ راه می‌رفته. ولی معنی سومی: در چهار ساعت ده فرسخ راه می‌رفته بعید است زیرا در آن زمان آن طور تعبیرات معمول نبوده تا ادعاء شود که شاید در نسخ این طور بوده (انه یسیر فی اربع ساعات عشرة فراسخ) ولی از قلم ناسخین یا روایت حذف شده است زیرا

تعبیر مذکور از اصطلاحات زمان امام صادق علیه السلام دور است. و این که امام علیه السلام فرموده: لا صلاة له. او را نماز نیست یعنی او را نماز کامل نیست چون ابوحنیفه ی سائق الحاج مرد ثقه است و لذا قطعاً منظور این نیست که او نماز نمی خواند و در عرض راه ترک می کند بلکه مراد آنست او از سرعت سیری که در راه رفتن دارد موقع نماز خواندن از کثرت عجله به نمازش استخفاف می کند و نمی تواند با سرعت سیر نماز را با آرامش قلب و طمأنینه به جا بیاورد و عملاً نماز را خفیف می شمارد. چنانچه سائق الحاجی هم در زمان امیرالمؤمنین سلام الله علیه بوده و با سرعت از کوفه به مکه می رفته او هم در نمازش استخفاف واقع می شده و اسم او معلوم نیست و روایت راجع به او را شیخ ابو عمرو کشی (ره) در رجالش به مناسبت سائق الحاج بودن در ترجمه ی سعید بن بیان [صفحه ۱۳۰] نقل کرده است. و امیرالمؤمنین علیه السلام او را در سرعت سیرش از کوفه به مکه توبیخ فرموده و تعبیر می فرماید: او (خاسر الحاج) است و حیواناتی را که مرکبهای حجاج بوده به مشقت می اندازد و نماز را خفیف می شمارد و او (ینفر الصلاة) کنایه از استخفاف به نماز است. و به قنبر (ره) که ورود او را بر حبه ی کوفه به امام علیه السلام خبر داده فرموده: برو بو او را طرد کن. و حضرت امام صادق علیه السلام به مسمع فرموده: امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت سائق الحاج را اجازه نمی فرمود. و این شخص لابد همان سائق الحاج است که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام بوده. و امام باقر علیه السلام فرموده: شهادت سائق الحاج قبول نمی شود زیرا او مرکب خود را کشته و توشه ی راه خود را تلف کرده و نفس خودش را به تعب و مشقت انداخته و به نمازش استخفاف نموده است.

تعدد سائق الحاجها

و شاید سائق الحاجی که در زمان حضرت باقر علیه السلام بوده آن هم غیر از آن شخصی است که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است زیرا هر زمان امیر حاج و حمله دار

حجاج وجود داشته است و بعید هم نیست همان شخص باشد که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام بوده ولی ابوحنیفه‌ی سائق الحاج غیر از آن شخص است که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و او مرد ثقه است و لابد استخفاف او به نمازش به نحوی نبوده که به عدالت وی صدمه رسانیده باشد چون [صفحه ۱۳۱] در اصطلاح علماء اعلام و اصحاب جرح و تعدیل معنی لفظ (ثقه) عبارت از وجود عدالت با ضابط بودن آن شخص است یعنی خبر و موضوعی را که نقل می‌کند از روی دقت و فهم نقل می‌کند نه از روی سطحی و سادگی که بعضی از اشخاص با این که عادل می‌باشند ولی ضابط نیستند و زودباور بوده و هر چه بشنوند بدون دقت و تحقیق تصدیق کرده و باور نموده و نقل می‌نمایند و به جزئیات قضیه و عمق آن نمی‌رسند و به تحقیق نمی‌پردازند چنانچه جمعی از مؤلفین کتب نیز این رویه را دارند.

روایت صدوق درباره‌ی ابوحنیفه

و شیخ صدوق قدس سره روایت کرده از ایوب بن اعین گوید: شنیدم از ولید بن صبیح می‌گفت: عرض کردم به امام صادق علیه السلام که ابوحنیفه هلال ذی‌الحجه را در قادسیه [۹۳] رؤیت کرده و با ما عرفه را درک نموده و حاضر می‌شود؟ امام علیه السلام فرمود: ما لهذا صلاة ما لهذا صلاة. معلوم می‌شود ابوحنیفه‌ی مذکور به هشت روزه از کوفه به مکه می‌رفته است.

مراد ابوحنیفه‌ی مشهور نیست

بعضی از علماء احتمال داده که مراد از ابوحنیفه در روایت صدوق (ره) ابوحنیفه‌ی مشهور یکی از ائمه‌ی چهارگانه سنیهاست ولی این احتمال صحت ندارد گرچه ابوحنیفه وقتی که در عبارات مطلق گذاشته می‌شود [صفحه ۱۳۲] منصرف به ابوحنیفه‌ی مشهور است الا این که در مورد روایت از سرعت سیری که او از کوفه به مکه می‌رفته قرینه است که

مراد ابوحنیفه سائق الحاج است که معاصر امام صادق علیه السلام بوده گرچه ابوحنیفه‌ی مشهور هم معاصر آن حضرت است و در سال ۱۵۰ وفات یافته و امام صادق علیه السلام در سال (۱۴۸) رحلت فرموده است [۹۴]. خلاصه از ملاحظه‌ی حالات این سائق الحاجها که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام و امام باقر و صادق علیهم السلام بوده‌اند معلوم می‌شود که به سرعت هر چه تمامتر در آن زمانها می‌توانسته‌اند از کوفه به مکه‌ی معظمه بروند و در ظرف ده روز و هشت روز به مکه برسند و بدون شک سائق الحاج خودش تنها نمی‌رفته و لابد جمعی از حجاج را به همراه خود می‌برده چون چنانچه گفته شد سائق الحاج یا امیر حاج است یا راهنما و حمله‌دار حجاج بوده است و لفظ سائق هم احتمال معنی دوم را تقویت می‌کند و علاوه امیر حاج را به نام سوق‌دهنده توصیف نمی‌کرده‌اند بلکه او را به لقب امیر حاج وصف می‌نموده‌اند و احتمال این که مراد بشارت‌دهنده [صفحه ۱۳۳] به قدوم حجاج باشد بسیار بعید است زیرا بشارت‌دهنده از حجاج بیشتر به جلو نمی‌افتد که آن‌اندازه سرعت در سیر کند و بشارت دادن را هم به خودش کار مستقلی نماید.

مراکب را غارت کرده بودند

تا اینجا مواردی را بیان کردیم که سرعت سیر را در آن زمانها بطور عادی میان شام و عراق و عراق و حجاز کاملاً روشن نمود پس استبعادی که سید بن طاووس قدس سره در اقبال و محدث نوری (ره) در لؤلؤ مرجان در سرعت سیر دادن به اسراء اهل بیت علیهم السلام و در مراجعت‌شان از شام و خبر دادن ابن‌زیاد قضیه‌ی شهادت سیدالشهداء علیه السلام را به یزید و استیدان از آن پلید دربارهی خاندان رسالت کرده‌اند به کلی از بین می‌رود و هیچ‌گونه استبعادی که به نظرشان آمده ندارد گرچه بنا به گفته صاحب کتاب کامل بهائی با چهارپایان خودشان به شام برده باشند و اما ادعای وی ثابت نیست چون مراکب را هم غارت کرده بودند چنانچه شمر بن ذی‌الجوشن از شترها به کوفه

غارت برده بود و آن را کشته و به هر خانه‌ی که از گوشت آن داده بود مختار ثقفی آن خانه را خراب کرد رجوع شود بامالی شیخ طوسی ص ۲۴۹ ج ۱ - ط - نجف اشرف

نقل عین عبارت کتاب تظلم الزهراء

اشاره

و در اینجا مناسب است آنچه فاضل قزوینی (ره) در کتاب تظلم الزهراء علیها السلام در رد سید (ره) فرموده بعد از آن که اشکال سید قدس سره را نقل کرده و به طور فشرده جواب داده بیاوریم و بعد به نکات ارزنده‌ی کلامش اشاره نموده و مشروحا بیان نمائیم. [صفحه ۱۳۴] نقل عین عبارت تظلم الزهراء فاضل قزوینی در کتاب تظلم الزهراء علیها السلام گوید [۹۵] : قال السيد (ره) [صفحه ۱۳۵] فی کتاب الاقبال و جدت فی المصباح ان حرم الحسين عليه السلام و صلوا المدينة مع مولينا علي بن الحسين عليه السلام يوم العشرين من صفر و فی غیر المصباح انهم و صلوا كربلاء ایضا فی عودهم من الشام يوم العشرين من صفر [۹۶] و كلاهما مستبعد لان عبید الله بن زیاد لعنه الله كتب الى يزيد يعرفه ماجری و يستأذنه فی حملهم و لم يحملهم حتی عاد الجواب اليه و هذا يحتاج الى نحو عشرين يوما او اكثر منها و لانه لما حملهم الى الشام روى انهم اقاموا فيها شهرا فی موضع لا یکنهم من حر و لا برد و صورة الحال یقتضی انهم تأخروا اكثر من اربعین يوما من يوم قتله عليه السلام الى ان وصلوا العراق او المدينة و اما جوازهم [صفحه ۱۳۶] فی عودهم على كربلاء فیمكن ذلك ولكنه ما یكون وصولهم اليها يوم العشرين من صفر لانهم اجتمعوا على ما روى جابر بن عبد الله الانصاری [۹۷] فان كان جابر وصل زائرا من الحجاز فیحتاج وصول الخبر اليه و مجیئه الى اكثر من اربعین يوما او على ان یكون جابر وصل من غیر الحجاز من الكوفة او غيرها. تا اینجا عین عبارات سید اجل ابن طاووس (ره) در کتاب اقبال است و فاضل قزوینی (ره) بعد از نقل آن در کتاب تظلم الزهراء

گوید: اقول: غایه ما قال رحمه الله بعد تسلیمه محض استبعاد و لا ینبغی بمحضه انکار الروایات فانا سمعنا من الموثقین قرب کوفه من دمشق بما قد تیسر للبرید ان یسیر بثالثه ایام و لا سیما للولاء و الحکام بالجور و سیما مثل هذا الخبر المشؤم الذی هو عید للشامیین و مدۀ مقامهم فی دمشق علی ما فی المنتخب لا یعلم کونها زائده علی ثمانیۀ ایام تقریباً و لم نظفر علی روایۀ دلت علی مقامهم فیها مدۀ شهر والله یعلم. و ایضاً قد یدهب الحمام بالمکاتب باسرع من ذلك و استبعاد مجیئی [صفحه ۱۳۷] جابر من ارض الحجاز أبعد من هذا لما روى ان اباحنفۀ رأى هلال ذی الحجۀ بکوفه او بغداد و ورد مکۀ و حج تلك السنۀ و لان اخبار نواعیه علیه السلام من الجن و الطیر و انقلاب التربه دما و غیر ذلك اکثر من ان یخفی علی امثال جابر کما مضی بعضه والله اعلم بحقیقۀ الحال و التسلیم لنا خیر للمآل.

نکاتی که در کلمات ارزندهی فاضل قزوینی است

اشاره

نکاتی که در کلمات فاضل قزوینی (ره) مندرج است به بعضی از آنها اشاره می شود:

آن نکات موضوع (برید) است

اشاره

اول: فرموده که از موثقین شنیدیم که نزدیکی کوفه از دمشق به نحوی که آسان می شود بریا برید که سیر نماید سه روز است به ویژه برای والیها و حکام جور یعنی امور برید در دست آنها بود و بسیار امکان دارد که خاندان رسالت را در مقام اسارت با سیر و سرعت برید به شام برده باشند که در آن زمانها بسیار متداول و معمول بوده است و اسراء خاندان رسالت را هر چه زودتر می خواستند به دمشق برسانند گرچه با چهارپایان خودشان هم رفته باشند به هر زحمت بوده مأمورین و موکلین آنها را با سیر بریدی خودشان برده اند

و چهارپایان اسراء به مراتب بهتر از چهارپایان مأمورین بوده است ولی رفتن اسراء با چهارپایان خودشان ثابت نیست چنانچه در گذشته تحقیق شد. و در اینجا ناگزیر از تحقیق وضع برید در صدر اسلام و زمان خلفاء هستیم تا معنا و احوال برید و سرعت سیر آن روشن شود. [صفحه ۱۳۸]

تحقیق در لفظ «برید»

لفظ (برید) مشتق از برد یا ابرد به معنای ارسل است چنانچه گفته می‌شود: بردت الحدید اذا ارسلت منه ما یخرج منه. و لفظ برید عربی است چنانچه این قول را خلیل رحمه الله اختیار کرده است. و قول او در مقام تعارض با اقوال دیگر بر آنها ترجیح دارد. یا لفظ برید فارسی معرب است و اصل آن در فارسی (بریده دم) می‌باشد گویند چون فارسها در زمان اکاسره دم استرها را که برای ویژه این عمل بود قطع می‌کردند که از سائر استرها تمیز یافته و شناخته شوند به آنها (بریده دم) گفته‌اند [۹۸] این معنا اگر صحیح بوده و حقیقت داشته و نتراشیده باشند روشن می‌کند که لفظ برید از فارسها و ایرانیها اخذ شده و عربها و مسلمین از دوره‌ی جاهلیت آن را اخذ و در اسلام معمول داشته‌اند ولی آنچه از قبول کردن این مطلب انسان را باز می‌دارد آنست که در روم نیز به برید آشنائی کامل داشته و در اصلاح آن کوشیده‌اند اگر بگوئیم رومیها هم از ایرانیهای دوره‌ی جاهلی اخذ کرده‌اند ممکن است راه تعصب بی‌جا را پیموده باشیم (که در عصر ما معمول [صفحه ۱۳۹] است) زیرا غیر از حدس بیشتر هیچ دلیل محکمی بر این ادعا نداریم و امکان دارد که قضیه برعکس باشد و خنده‌آور آنست که بعضی از اشخاص ناوارد خیال کرده که همیشه باید دم مرکبهای بریدی بریده شود اگر بریده نشود بریدی آنها باطل شده و به آنها برید نمی‌گویند پس دم قاطرهای اسراء را اگر چهارپایان خودشان باشد چون نبریده بودند و شاید م بریده بودند- پس با سرعت سیر برید نمی‌توانند بروند- این حرف غیر از خنده جواب دیگر ندارد. و بعضی گوید که لفظ (برید) لغت لاتینی (Veredus) و

به معنای (خیل) اسب است و شاید این قول هم از جهت شباهت لفظی حدس زده شده است و دلیل متقنی ندارد.

نفع هر قومی در آثار فعلی آنهاست

و تحقیق این که نخست قومی که در دنیا عمل برید را به وجود آورده علاوه این که از منظور و هدف ما خارج است گمانم بیشتر در این باره به تحقیقات پرداختن غیر از به دست آوردن یک موضوع تاریخی کهنه نتیجه‌ی دیگری نداشته باشد و آنچه فعلا در این عصر ما نسبت به قومی و امتی منفعت می‌دهد آثار عملی فعلی آنهاست و الا تحقیق مطالب پوسیده‌ی تاریخی که چندان ثمر مهمی به حال امروزی ما نخواهد بخشید چه منفعت دارد؟ مگر از نظر تعصب قومی انسان بخواهد یک موضوع تاریخی را نسبت به گذشته‌گان خویشان بدهد و آن هم نتیجه غیر از ایجاد عوامل تعصبات قومی که بر ضد تعالیم اسلامی است ثمری ندارد زیرا اسلام تمامی امتیازاتی که تساوی و تعادل را از میان بشر [صفحه ۱۴۰] می‌برد و برتری را در میان بشر بدون جهت به وجود می‌آورد آنها را لغو کرده و تساوی را استوار نموده است و میزان برتری را در دو چیز قرار داده علم و تقوی است [۹۹] و الا بالیدن به اعمال گذشته‌گان زمان جاهلیت چه نفعی به حال ما دارد؟ حالا عمل برید را مسلمین از فارس و یا روم اخذ کرده و آن را تکمیل و در نظام و استحکامش کوشیده‌اند یا پدیده‌ی افکار خودشان است که به مقتضای احتیاج روزافزون که پیدا می‌کردند و فتوحات پی‌درپی که رخ داده و نصیب‌شان می‌شد به عمل برید و ایجاد آن اقدام کرده‌اند در هر صورت در تکمیل آن نقش به سزائی داشته‌اند. برید در اوائل اسلام به کسانی گفته می‌شده که اخبار و احوال و الیها و امراء را به خلفاء و از طرف خلفاء به آنها با سرعت هر چه تمامتر می‌رسانیدند و به تدریج به وسیله‌ی برید نامه‌ها نیز فرستاده شد و به حاملین نامه نیز برید اطلاق کردند و چون برای برید مراکزی تعیین کردند و بر مسافت میان مرکزی که برید به آنجا می‌رسید و از آن مرکز به برید

دیگر اخبار و نامه‌های را تحویل می‌داد برید گفتند که چهار فرسخ یا دوازده میل بوده است [۱۰۰]. [صفحه ۱۴۱]

دنباله‌ی برید (چاپار) و (پست) است

از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند که درباره‌ی اوصاف بریدی که به حضورش می‌فرستادند به امراء نوشت: اذا أبردتم الی بریدا... الخ ای ارسلتم الی رسولاً. زمخشری گوید: البرید الرسول المستعجل یعنی برید فرستاده‌ی که عجله در کارش داشته باشد که با شتاب تمام عمل خود را انجام دهد و با سرعت هر چه تمام‌تر طی مسافت کند و دنباله‌ی همین برید است که تا زمان ما به نام (چاپار) و بالاخره به نام (پست) معمول گردیده است و البته در حالات و وظائف آن تغییرات کلی رخ داده است و فعلاً به جز حمل نامه‌ها و بعضی کالاها و مطبوعات و امثال آنها وظیفه ندارد و تا به این زمانهای اخیر که هنوز ماشین (اتومبیل) روی کار نیامده و اختراع نشده بود اسبهای (چاپاری) معمول بود که هر چه زودتر نامه‌ها را از شهری به شهر دیگر می‌رسانید و هر کس از مردم و افراد عادی می‌خواست از طی مسافت معمولی و عادی زودتر به شهری و محلی برسد با (چاپار) یا به نام (پست) می‌رفت و طی راه می‌کرد و مدتها نیز به نام (قاصد) شهرت داشت و فعلاً به عنوان یک اداره و وزارت دولتی [صفحه ۱۴۲] روی کار آمده است که با ماشینهای مخصوص و (طائرة) هواپیما نیز حمل می‌کنند.

ادعاء جمعی که وضع برید در اسلام از معاویه است

مشهور در کتب سنیها مانند تاریخ کامل ابن اثیر آنست: اول کسی که در اسلام استخدام برید کرد معاویه بود چنانچه این قول را قلقشندی در صبح الاعشی از ابوهلال عسکری در کتاب اوائل نقل کرده و از کتاب (التعریف) نقل نموده که معاویه این کار را بعد از رحلت امیرالمؤمنین سلام الله علیه بناگذاری کرده است [۱۰۱] چنانچه جرجی زیدان در

تاریخ (التمدن الاسلامی) تبعا به ابوهلال عسکری بدون تحقیق و بعد از وی جمعی نیز تقلیدا از او این قول را تعقیب کرده‌اند.

ادعاء مذکور از جرجی زیدان و دیگران از اغلاط است

گویا به نظر کسانی که این ادعاء را کرده‌اند قبل از معاویه از برید در میان مسلمین اثری نبوده بلکه آن زمامدار اموی این عمل را روی کار آورده است ولی اساس این ادعاء از اغلاط بشمار است و حقیقت ندارد و قبل از معاویه برید در میان مسلمین وجود داشته و در تاریخ شواهد زیادی بر این مدعا موجود است که اگر تمامی آنها نقل شود کلام به درازا می‌کشد و لذا به چند مورد از آن شواهد اکتفا می‌شود:

وجود برید از اول اسلام

استاد تاریخ و فلسفه شیخ عبدالحی کتانی از علماء اهل سنت در [صفحه ۱۴۳] کتاب نظام الحکومه النبویه المسمی «التراتب الاداریه [۱۰۲]» گوید: و لعله اول من رتبه علی طرق و مناہج مخصوصه رتب له الميل و المحطات و الا فالبرید معروف عند من قبله من الخلفاء الراشدین و اشتهر امره فی مدۀ سیدنا عمر بن الخطاب. کلامش صحیح و نقلش درست است و شاید معاویه اول کسی است که برید را مرتب کرده و انتظامات آن در دوره‌ی او تکمیل گشته و قبل از معاویه در دوره‌ی ابوبکر و عمر برید وجود داشته بلکه در زمان خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم بریده بوده است چنانچه اشاره شد. و عبدالملک اموی نیز از کسانی است که نظام برید را منظم کرده است و نسبت ایجاد برید به وی نیز از اغلاط است.

خالد در جنگ روم و اسلام آوردن جرجه

خبر وفات ابوبکر به خالد بن ولید در جنگ روم که ابوبکر دستور داد خالد از عراق به روم رفت و مثنی به حارثه را در عراق گذاشت به واسطه‌ی برید به وی رسیده است چنانچه ابن الاثیر در تاریخ کامل در ذکر وقعه‌ی (یرموک) در حوادث سال ۱۳ هجرت ضمن بیان فتوحات شام نقل کرده که (جرجه) از لشکر روم میان صفهای قشون روم و مسلمین آمده و خالد را خواسته و بعد از امان دادن به یکدیگر و مکالمات زیاد به خالد گفت: فاخبرنی الی ما تدعونی؟ قال خالد: الی الاسلام او الجزیه او الحرب قال: فما منزله من الذی یجیبکم و یدخل فیکم؟ [صفحه ۱۴۴] قال: منزلتنا واحده [۱۰۳] قال: فهل له مثلکم من الاجر و الذخر؟ قال: نعم و أفضل لاننا اتبعنا نبیا و هو حی یخبرنا بالغیب [۱۰۴] و نری منه العجائب و الایات و حق لمن رأى ما رأینا و سمع ما سمعنا ان یسلم، و انتم لم تروا مثلنا و لم تسمعوا مثلنا فمن دخل بینه و صدق کان افضل منا فقلب جرجه ترسه و مال مع خالد و اسلم و علمه الاسلام و اغتسل و صلی رکعتین ثم خرج مع خالد [صفحه ۱۴۵] فقاتل الروم.

رسیدن خبر وفات ابوبکر به جبهه‌ی روم به وسیله‌ی برید

در همین واقعه برید از حجاز وارد شده و خبر وفات ابوبکر را به خالد رسانید چنانچه ابن الاثیر قبل از جملات بالا که نقل شد شدت قتال مسلمین و روم را نگارش داده و گوید: فانهم علی ذلک قدم البرید من المدینه و اسمه محمیة بن زنیم فسألوه الخبر فاخبرهم بسلامة و امداد و انما جاء بموت ابی بکر و تأمیر ابی عبیده فبلغوه خالدفاخبره خبر ابی بکر سرا [۱۰۵]. عمر که از عمل ناهنجار خالد درباره‌ی زن مالک بن نویره که بعد از قتل وی بلافاصله با عیال او با تمام بی‌شرمی در عده‌اش زنا کرد دلگیر گردید و ابوبکر برخلاف حکم شرع و قانون اسلام از اجرای حد بر خالد خودداری کرد و عمر که زمینه‌ی خلافت را با روی کار آوردن ابوبکر برای خویشان مهیا نموده و مقدمات آن را چیده بود و پس از وی بر اریکه‌ی خلافت بدون شوری و مصلحت از مسلمین تکیه زد و خالد در جبهه‌ی

روم بود اول کاری که عمر انجام داد به شام برید فرستاد و با وی نامه‌ی نیز نوشت و خالد را از امارت جیش معزول ساخت [۱۰۶].

چند مورد از عمل برید در زمان عمر

خالد گفته: پیغمبر اکرم به ما از غیب خبر می‌داد عمر برید را خواسته و به وسیله‌ی آن نامه‌ی به عامل خود ابو [صفحه ۱۴۶] عبیده در (حمص) نوشت و از عملی که خالد بن ولید انجام داده بود سخت به مقام استنکار آمده و آن قضیه صریح در وجود برید در زمان عمر است و تفصیل قضیه در کتاب النص و الاجتهاد مذکور است [۱۰۷] چنانچه هدیه‌ی زوجه‌ی عمر به ملکه‌ی روم و هدیه‌ی وی به زوجه‌ی خلیفه به واسطه‌ی برید شده است [۱۰۸]. در اوائل عمل برید میان مسلمین شتر استعمال می‌شد بعد آن را به استرها تبدیل کردند و بعد از آن اسب معمول گشت که بیشتر سرعت در سیر داشت.

قافله‌ی برید چند مرکب بوده و عوض کردن آنها در منازل

قافله‌ی برید مرکب از چهل یا پنجاه و یا بیشتر از شتر و اسب بود و به هر منزل که می‌رسید مرکبها را عوض می‌کردند و نفقه‌ی برید در عصر اموی به چهار میلیون درهم رسیده بود و در عصر بنی‌عباس به یک صد و پنجاه نه هزار دینار بالغ می‌شد. و شخص مخصوصی مباشر عمل برید بود که به وی (صاحب البرید) می‌گفتند تقریباً ریاست و امارت آن را داشته و برای برید نشان خاصی [صفحه ۱۴۷] بوده است که تفصیلاً در صحب الاعشی قلقشندی مذکور است [۱۰۹].

سرعت سیر برید و وظیفه‌ی صاحب برید

خلفاء خصوصاً در دوره‌ی ملوک بنی‌امیه و بنی‌عباس بر سرعت سیر برید می‌افزودند و سماعی خودشان را در این راه بذل می‌کردند که هر قدر مسافت دور و دراز را دراندک

مدت طی می نمود بهتر بود و اخبار به خلیفه می رسید و تسلط وی بر امور امراء و حکام و قضات و والیها بیشتر می شد مسافت بین قاهره و دمشق را مثلا در چهار روز طی می کردند و بین قاهره و حلب در پنج روز طی می گشت حتی برید شام به قاهره در هفته دو مرتبه می رسید. و صاحب برید وظیفه ی بزرگ و مهمی را در دولت اسلامی متصدی بود او را خلیفه و یا سلطان به تمامی نقاط مملکت و قلمرو خویش می فرستاد تا از احوال آنها و رفتار والیها خبردار می گشت و به خلیفه گزارش فوی می داد و وقتی به مرکز خلافت وارد می شد بدون تشریفات و مانع و تعیین وقت به فوریت هر چه زودتر نزد خلیفه می شتافت و حاجت و دربان دربار که در دستگاههای فراعنه ی روزگار غدار از ملوک ستمکار که مانع ارباب حوائج و بیچارگان می شوند از برید نمی توانست مانع بشود به حضور خلیفه و یا سلطان می آمد و گزارش اخبار را شفاهای به وی می داد و نامه ها را به او می رسانید.

انتظامات راهها در عهده ی صاحب برید

صاحب برید به انتظامات طرق و شوارع و امنیت آنها از راه [صفحه ۱۴۸] زنان می پرداخت و در تهیه ی آب برای افراد قافله جدیت داشت چون أعوان و انصار و کارمندان زیاد داشت.

رسیدگی به داد در ماندگان در زمان امیرالمؤمنین

و این موضوع در زمان خلافت حقه ی امیرالمؤمنین علی سلام الله علیه در نهایت درجه مورد نظر دولت اسلام بود و در راهها به داد در ماندگان به فوری رسیدگی می شد راه میان مدینه و مکه در کمال راحتی برای مسافرین مهیا بود و صاحب برید به حفر آبار در عرض راهها نظارت می کرد و به منازل و خانهای مسافرین رسیدگی می نمود و در حفظ

امنیت راههای بلاد اسلامی کوشش داشته و به عهده وی موکول و محول بود که تفصیلش در محل خود مسطور است.

دیده بانی برید

برید دیده بانی به امور امراء و حکام و قضات داشت و گزارش امور آنها را هر چه زودتر به خلیفه می داد و همین مراقبت به امور امراء و حکام است که امیرالمؤمنین سلام الله علیه در عهد مشهور خویش به مالک اشتر نخعی رضوان الله علیه درباره ی مراقبت و زیر نظر گرفتن کارهای عمال و کارمندان و کارکنان دولت اسلامی مرقوم فرموده: ثم تفقد اعمالهم و ابعث العیون من اهل الصدق و الوفاء علیهم [۱۱۰] یعنی کارهای آنان را زیر نظر بگیر و مراقب و دیده بانها و بازرسهای درست و وفادار بر آنها بگمار که همان عمل و وظیفه ی برید در آن زمان بوده است. [صفحه ۱۴۹] پس مراقبین و تفتیش کنندگان باید از اهل صدق و درستکار و درست گفتار و اهل وفا باشند نه این که برعکس باشد. و به همین مناسبتهای مزبوره اهتمام شدید در سرعت برید داشته اند و بسیار اتفاق می افتاد برای این که بعضی اشخاص را زودتر نزد خلیفه یا امیر حاضر نمایند اسبهای برید برای این کار استخدام می کردند و آن گونه اشخاص را با آنها حرکت می دادند و نزد او می رسانیدند. سرعت سیر برید با اختلاف مراکب بریدها از شتر و اسب و استر و با اختلاف راهها از فراز و نشیب آنها مختلف می شد و به گردن آن مراکب زنگ می آویختند که صدای آنها موقع راه رفتن با آن تندی سیر و حرکت شنیده شود آن به نام «قعقه البرید» معروف بود [۱۱۱].

مامون در کنار نهر بردون

با همین برید بوده که برای مأمون الرشید در روم در کنار نهر (بردون) رطب (ازاز) آوردند وقتی که در کنار آن نهر قرار گرفت و از آب آن آشامید و آرزوی رطب خرما (ازاز)

نمود و هنوز از جای خود برنخواستہ بود کہ استرہای برید عراق از دور نمایان شدند و رطب (ازاز) با خودشان حمل کرده بودند و پیش مأمون بہ زمین گذاشتند و تمامی حاضرین در تعجب شدند [۱۱۲]. [صفحه ۱۵۰]

ارسال نامہی با ساعات

و از طرق مخابرہ با برید یکی ہم ارسال نامہها با (ساعات) بودہ کہ مردان خفیف سبک بودہ اند کہ عادت داشتہ و تربیت یافتہ و بہ سیر سریع با صبر و تحمل مراحل را طی می نمودہ اند و این نوع (ساعات) در ایام بنی عباس در دورہی حکومت دیالمہ بہ وجود آمدہ و سرعت سیر بعضی از ساعیان بہ حدی رسیدہ کہ روزی بیش از چہل فرسخ (۱۴۰) میل طی مسافت کردہ است. و نظام برید در طول مدتہای متمادی و سالیان دراز در دوران دولتہای اسلامی گاہی بسیار مرتب و اوقاتی نامنظم بودہ است.

حلمہی مغول بر بلاد اسلامی

در دورہی غلبہی بلای عظیم مغول (تاتار) بر بلاد اسلامی کہ مانند سیل ریشہ کن تمام بلاد اسلامی را فراگرفت و آن تاریکی خانمانسوز بر تمامی شہرها احاطہ کرد و همچنین بعد از روی کار آمدن تیمور لنگ کہ یک ظالم نامدار از ستمکاران روزگار بود و با تسلط وی بر شامات در سال ۸۰۴ھ ق بہ کلی رشتہی برید منحل و از ہم مختل و گسیختہ شدہ است چنانچہ مغول بسیار باعث عقب ماندگی مسلمین از ہر جہت شدند و چہ ثروتہای علمی از بین رفت و چہ شہرستانہا و کتب علمی در ہر قسمت تار و مار و کتابخانہها ویران و با خاک یکسان و دست خوش اجانب و قربانی آن دجلہ شد.

اطمینان حاصل است کہ اسراء را با برید بردہ اند

حالا که بطور خلاصه از تاریخ و حالات برید به عرض خوانندگان عزیز رسید و روشن شد که در دوره ی بنی امیه و معاویه و یزید موضوع برید بسیار مرتب و تکمیل شده و نهایت درجه منظم بوده و اشخاصی [صفحه ۱۵۱] را که می خواستند زودتر نزد ملوک بنی امیه و امراء آنان برسانند با مراکب برید نزد ایشان می بردند و هیچ بعید نیست و بلکه به انسان که بررسی عمیق در این موضوع داشته باشد اطمینان کامل حاصل می شود که اسراء خاندان رسالت را با همان مراکب برید برده اند که نه محملی وجود داشت و نه سایه بانی در آنها موجود بوده بلکه مخدرات و بانوان حرم رسالت را بر (اقتاب) شترها سوار کرده بودند که جهاز چوبی است که بر شترها می گذارند و لذا عبارت مقاتل و تواریخ معتبره (اقتاب) است جمع قتب می باشد و بانوان حرم رسالت از آن ترتیب و شکل با آن نحو اسارت نهایت شکایت را داشته اند و هیچ بعید نیست که با آن سرعت سیر برید و ترس از مردم و از بیراهه ها و غالبا از کنار شهرها که اسراء را عبور می دادند و از کمک مردم به آنها مانند نصر خزاعی ترس داشتند از اطفال خاندان رسالت از شترها و از بالای قتبها در عرض راهها افتاده و پس از مدتی طی راه ملتفت شده اند که از اطفال در راه افتاده و مانده است و در اثر همان زحمات طاقت فرسا از بانوان خاندان رسالت سقط جنین کرده است و با آن نحو که آنها را در زیر آفتاب سوزان صحراها و بیابانها در موقع فصل پائیز و خشکی هوا می بردند در ظرف چند روز سر و صورت آنها پوست انداخته و تغییر پیدا کرده و احتیاج به مدت متمادی مثلا به یک و دو ماه ندارد که بعضی تصور کرده اند. گرچه بر فرض صحت این ادعاء: که اسراء را با چهارپایان خودشان برده باشند چنانچه در سابق تحقیق شد و صحت آن نیز معلوم نیست باز چهارپایان خود آنها در راه رفتن بهتر از چهارپایان مأمورین ابن زیاد بوده ولی ظن قوی آنست که چهارپایان امام (ع) را نیز غارت کرده بودند و از آنها شمر نیز برده بود. [صفحه ۱۵۲] از آنچه توضیح داده شد روشن می گردد: آنان که قضیه ی اربعین و رفتن اسراء اهل بیت علیهم السلام را به شام و برگشتن شان را در اربعین اول به کربلاء استبعاد کرده اند کاملا از تاریخ و جزئیات حالات

برید در آن دوران اطلاع نداشته و غفلت ورزیده‌اند و باعث شبهه و اشکال در دیگران نیز شده‌اند حتی کار را به جایی رسانیده‌اند که این موضوع را از محالات و از اکاذیب بشمار آورده‌اند و عمده باعث این کار مرحوم علامه‌ی محدث نوری (ره) در لؤلؤ مرجان و بعضی از شاگردان وی در کتابش شده است [۱۱۳] و بسیار خنده‌آور است بعضی از قاصرین باز تابع آنها می‌شود.

از نکات عبارات قزوینی

از نکات عبارات فاضل قزوینی (ره) در کتاب تظلم الزهراء [صفحه ۱۵۳] آنست که گفته: (قد ذیهب الحمام بالمکاتب باسرع من ذلک). از این عبارت او معلوم می‌شود که خبرهای دربار شوم یزید از شام به عراق و استینان ابن زیاد پلید از آن دربار به وسیله‌ی کبوتر نامه‌بر رسیده است و انکار محدث نوری (ره) استعمال کبوتر نامه‌بر را در زمان یزید وجهی ندارد چنانچه تحقیق آن می‌آید ان شاء الله تعالی. از اینجا برمی‌گردیم به فرمایشهای محدث نوری (ره) که در لؤلؤ مرجان برای استبعاد این که اسرای اهل بیت علیهم السلام در اربعین اول سال شصت و یکم هجرت به کربلاء آمده باشند ذکر کرده چنانچه دلیل اولش معلوم گشت که بی‌وجه است پس به بررسی دلیل دوم ایشان می‌پردازیم.

دلیل دوم محدث نوری و جواب آن

اشاره

دلیل دوم محدث نوری (ره) بر ادعای خویشان در نفی و استبعاد آمدن خاندان رسالت علیهم السلام به کربلاء در اربعین اول آنست که معتمدین اهل تاریخ در سیاق ذکر مقتل اشاره به قصه‌ی آمدن اسراء به کربلاء در اربعین اول نکرده‌اند بعد عبارت شیخ اعظم مفید (ره) را در ارشاد شاهد آورده است و حاصلش آنست که یزید امر کرد نعمان بن

بشیر اسراء را به مدینه ببرد و ابدا اشاره‌ی به آمدن آنها به کربلاء نکرده است [۱۱۴]. [صفحه ۱۵۴] جواب آن در جواب این دلیل محدث نوری (ره) گفته می‌شود: اولاً: از واضحات است که قصه‌ی را اگر جمعی از مؤرخین نقل نمایند دلیل بر عدم وقوع آن نمی‌شود چه بسیار از قضایای تاریخی را جمعی از مؤرخین نگارش نداده‌اند و اگر شواهد به این مدعا بیاوریم کلام به طول می‌انجامد. و ثانیاً: شیخ مفید (ره) در عبارات خود و از آنها عبارتی را که در خصوص مراجعت اسراء خاندان رسالت از شام فرموده بنایش به اختصار کوشیدن است چنان که دأب و رویه‌ی سابقین بوده که در نقل قضایا و تواریخ به اختصار کوشیده‌اند و شواهد زیادی بر این ادعا داریم که اگر نگارش داده شود کلام به درازا می‌کشد [۱۱۵]. و ثالثاً: شیخ اعظم مفید (ره) و شیخ طائفه طوسی (ره) و امثال آن نوابغ روزگار که از دعائم دین و ارکان اسلام بشمارند در مقام نقل احادیث دینیه و حتی در نقل تواریخ و قضایای عادی بنا و رویه‌شان به تحقیق و صحت نقل و درستی گفتار است و لذا اگر در موردی خواه از احادیث دینی و اخبار مذهبی اصولی اسلامی و فقهی باشد یا راجع به نقل قضایا و تواریخ و حوادث و جریانهای عادی باشد بدون سند نقل نمی‌کنند [صفحه ۱۵۵] اگر در موردی سندی به نقل قضیه‌ی داشته باشند و از مشایخ آنها مسنداً قصه‌ی به آنها رسیده و روایت کرده‌اند نقل می‌کنند و اگر مسنداً از مشایخشان موضوعی را نقل نکرده باشند آن را در کتاب خودشان نقل نمی‌نمایند چنانچه با تامل و دقت در کتاب امالی شیخ مفید (ره) و امالی شیخ طوسی (ره) این موضوع واضح و بر منصف متأمل آشکار است. پس آن دو بزرگوار و امثال آن بزرگان به قضیه‌ی اربعین اشاره نکرده‌اند چون مسنداً از مشایخ آنها نرسیده و لذا نقل نکرده و اشاره نفرموده‌اند این دلیل نمی‌شود که اصل قضیه در واقع حقیقت نداشته باشد تعجب از بعض قاصرین است که در جایی از کتابش گفته که شیخ مفید (ره) و شیخ طوسی (ره) انکار قضیه‌ی اربعین را کرده‌اند و در جای دیگر از همان کتاب گفته که آن دو بزرگوار نسبت به قضیه‌ی اربعین ساکت هستند از انکار و تصدیق چیزی نگفته‌اند ادعای اولش باطل دومی صحیح

است. و از آنچه گفته شد معلوم می‌گردد که درباره‌ی مسموم شدن بعضی از ائمه علیهم‌السلام که شیخ مفید (ره) در ارشاد می‌فرماید که جمعی از شیعه قائل هستند که با سم از دنیا رحلت فرموده از همین باب است زیرا سندی به آن قضیه نداشته و آن را روایت نکرده و لذا نسبت مسموم شدن امام علیه‌السلام را به جمعی از شیعه داده نه این که قضیه‌ی مسموم شدن را نفی فرموده باشد بلکه از مشایخش مسندا به وی روایت نشده و لذا خودش بطور جزم آن موضوع را نگارش نداده است. [صفحه ۱۵۶]

دلیل سوم محدث نوری و جواب آن

اشاره

دلیل سوم محدث نوری (ره) آنست که شیخ مفید در کتاب مسار الشیعه در وقائع ماه صفر و روز بیستم آن اشاره به آمدن اسراء اهل بیت علیهم‌السلام به کربلاء نفرموده با این که اولی بود که اشاره بفرماید و همچنین شیخ طوسی (ره) در مصباح متعجد و علامه‌ی حلی (ره) در منهاج الصلاح و کفعمی (ره) در دو موضع از مصباح [۱۱۶] قریب به عبارت شیخ مفید (ره) فرموده‌اند و اشاره به قصه‌ی اربعین نکرده‌اند. و بعد محدث نوری (ره) فرموده: ظاهر عبارت (یعنی عبارت شیخ مفید (ره) آنست که روز اربعین از شام بیرون آمدند نه آن که وارد مدینه شدند چنانچه بعضی توهم کردند چه از دمشق تا مدینه کمتر از یک ماه سیر قافله متعارف نشود خصوص آن قافله حسب دستورالعمل یزید به نعمان که به آن رفتار نمود و بعد مابین دو بلد زیاده از دویست فرسخ است و اگر مراد آن بود تغییر عبارت نمی‌داد و در حق جابر که [صفحه ۱۵۷] اختلافی در ورود او در روز اربعین نیست به ورود در اینجا به رجوع تعبیر نمی‌فرمود و در هر حال این کلمات (یعنی کلمات شیخ مفید (ره) صریح است در نیامدن ایشان به کربلاء و الا ذکر آن در وقایع ماه صفر از جهاتی اولی بود. تا اینجا آنچه لازم بود از عبارات محدث نوری (ره) نقل شد [۱۱۷].

جواب آن در جواب گفته می‌شود: چنانچه در جواب دلیل دوم گفتیم شیخ مفید (ره) در نقل تواریخ اگر سندی بر آن نداشته باشد نقل نمی‌کند معلوم می‌شود در قضیه‌ی آمدن اسراء به کربلاء سندی از مشایخش نداشته و لذا مسکوت گذاشته و اشاره به آن قضیه‌ی تاریخی فرموده است و شیخ طوسی (ره) و آیه‌الله علامه (ره) که سبک شیخ (ره) را در کتابش تعقیب فرموده به همان رویه و رفتار قدم برداشته‌اند و اگر عبارت شیخ مفید (ره) بر خلاف مشهور باشد که رجوع اسراء در روز بیستم صفر از شام شده نه این که وارد کربلاء در آن روز شده باشند آن هم یکی از آن خلاف مشهورهاست که شیخ اعظم مفید (ره) در مسار الشیعه به بعضی از آنها تصریح فرموده چه مانع دارد که شیخ (ره) برخلاف مشهور فرموده باشد که رجوع از شام در روز بیستم صفر شده است در صورتی که قول مشهور که روز بیستم صفر ورود به کربلاء است اقوی و دلیل بر صحت آن وجود دارد نه بر فرمایش شیخ اعظم اعلی الله مقامه. [صفحه ۱۵۸]

بعضی اقوال خلاف مشهور شیخ مفید در مسار الشیعه

چنانچه شیخ مفید (ره) درباره‌ی عقد و زفاف حضرت صدیقه‌ی کبری فاطمه الزهراء علیها السلام بر خلاف مشهور میان امامیه قائل شده و چون از مشایخش آن را روایت کرده و به وی مسند آن طور رسیده و لذا آن قول را قائل و نقل فرموده است و در عین حال در همان کتاب مسار الشیعه قول دیگر را نیز نقل کرده است. در مسار الشیعه در وقائع ماه رجب فرموده: و فی النصف منه لخمسه اشهر من الهجرة عقد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لامیر المؤمنین علیه السلام علی ابنته فاطمه عقد النکاح و کان فیہ الاشهاد لربها الاملاک و سنها یومئذ ثلاث عشر سنه علیها التحیه و الرضوان [۱۱۸]. یعنی در نیمه‌ی ماه رجب پنج ماه از هجرت گذشته رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عقد نکاح بست برای امیر المؤمنین علیه السلام بر دخترش فاطمه سلام الله علیها و در آن خداوند شاهد گرفت ملائکه‌ها را و سن زهرا سلام الله علیها در آن روزها سیزده ساله بود. و در نسخه

خطی از کتاب مسار الشیعه که در کتابخانه‌ی ما موجود است عبارت به این نحو است «و سنه یومئذ احدی عشر سنه [۱۱۹]» یعنی [صفحه ۱۵۹] حضرت زهراء سلام الله علیها در آن روزها یازده ساله بود و این نسخه‌ی خطی نیز وجهی دارد چنانچه به زودی از آنچه نگارش داده می‌شود روشن می‌گردد.

تاریخ عقد و زفاف صدیقه‌ی طاهره

و در وقائع ماه ذی‌الحجه گوید: اول یوم منه لسنتین من الهجرة زوج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین علیه‌السلام به سیده‌ی نساء العالمین فاطمه‌ی الزهراء البتول علیها‌السلام [۱۲۰] معلوم می‌شود این روایت که در اول ماه ذی‌الحجه سال دوم از هجرت تزویج صدیقه‌ی طاهره علیها‌السلام با امیرالمؤمنین علیه‌السلام اتفاق افتاده آن را نیز شیخ مفید (ره) روایت کرده و از مشایخش به وی رسیده و لذا در اول ذی‌الحجه آن را نگارش داده چنانچه نیمه‌ی ماه رجب را نوشته است. و نیز در مسار الشیعه در وقائع ماه محرم فرموده: و فی لیلۃ احدی و عشرين سنه ثلاث من الهجرة کان نقل فاطمه علیها‌السلام الی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و زفافها الیه و لها یومئذ سنه عشر سنه و روی تسع سنین [۱۲۱]. یعنی در شب بیست و یکم سال سوم از هجرت حضرت زهراء [صفحه ۱۶۰] علیها‌السلام را نقل داده و شب عروسی آن بانوی عصمت کبری با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و در آن روز صدیقه‌ی طاهره علیها‌السلام در سن شانزده سالگی بوده و روایت شده نه سال داشته است. این دو فقره فرمایش شیخ اعظم (ره) راجع به سن صدیقه‌ی طاهره علیها‌السلام در موقع عقد و زفاف در مسار الشیعه باید با تاریخ ولادت و وفاتی که نسبت به صدیقه‌ی کبری علیها‌السلام در همان کتاب ذکر کرده سنجیده شود چنانچه در وقائع ماه جمادی‌الآخره می‌فرماید: و فی العشرین منه سنه اثنتین من المبعث کان مولد سیده‌ی النساء فاطمه‌ی الزهراء علیها‌السلام و هو یوم شریف یتجدد فیه سرور المؤمنین [۱۲۲]. و نیز فرموده: جمادی‌الآخره الیوم الثالث سنه احدی عشره من الهجرة کانت وفاة سیده‌ی النساء

فاطمه الزهراء بنت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و هو يوم يتجدد فيه احزان اهل الايمان [۱۲۳].

آنچه از کلمات شیخ مفید استفاده می شود

آنچه از کلمات شریفه‌ی شیخ مفید (ره) در کتاب مسار الشیعه نقل شده و می توان از آنها نتیجه اخذ کرد این است: ولادت با سعادت صدیقه‌ی کبری علیها السلام که در سال دوم مبعث در بیستم جمادی الاخره اتفاق افتاده و عقد نکاح بنا به قول شیخ (ره) که در نیمه‌ی ماه رجب پنج ماه از هجرت [صفحه ۱۶۱] گذشته واقع شده سن بانوی عصمت کبری در آن موقع تقریباً یازده سال می شود که موافق نسخه‌ی خطی از مسار الشیعه است. و بنا به فرمایش دیگرش که در اول ماه ذی الحجّه دو سال از هجرت گذشته عقد اتفاق افتاده سن صدیقه‌ی طاهره سلام الله علیها در موقع تزویج سیزده سال خواهد بود و کلماتش صریح است که میان عقد و زفاف فاصله شده است. و زفاف که در بیست و یکم محرم سال سوم از هجرت واقع گشته که یک سال یا تقریباً دو سال بعد از وقوع عقد زفاف واقع شده پس در آن موقع چهارده سال داشته ولی شیخ (ره) فرموده که در آن موقع عصمت کبری شانزده سال داشته است و جهش معلوم نشد و بنا به فرمایش شیخ (ره) عصمت کبری در زمان رحلت که سوم جمادی الاخره سال یازده از هجرت است باید بیست و چهار سال داشته باشد. و بنا به تاریخ ولادت که شیخ (ره) ذکر کرده که دو سال بعد از مبعث است و تاریخ رحلت که سال یازده از هجرت است سنین عمر مبارک شفیعه‌ی روز جزا بیست و دو سال می شود والله العالم. و نیز گفته می شود: خیلی از وقایع تاریخی وجود دارد که شیخ مفید (ره) ادا به آنها اشاره نفرموده و در تألیفات بسیار ارزنده‌ی خود که از مصادر مهم بشمار است به آنها تصریح نفرموده است حالا ما نمی توانیم ادعاء کنیم چون شیخ مفید (ره) مرقوم نفرموده مثلاً فلان قضیه حقیقت ندارد از باب مثال به چند مورد اشاره می نمایم: [صفحه ۱۶۲]

تصریح شیخ به محل دفن شهداء از بنی هاشم و دیگران

شیخ اعظم مفید (ره) در ارشاد فرموده [۱۲۴]: در پائین پای حضرت سیدالشهداء علیه السلام گودالی کردند و ابدان طاهره‌ی شهداء را از بنی هاشم در آنجا دفن کردند و نزدیکترین شخصی که به آن حضرت دفن شد علی بن الحسین علیهما السلام است و اما اصحاب حسین علیه السلام که با آن حضرت شهید شدند آنها در اطراف آن حضرت دفن شدند و برای آنها ما قبوری به نحو تحقیق و تفصیل نمی دانیم الا این که ما شک نمی کنیم که حائر حسینی بر آنها احاطه دارد و قمر بنی هاشم ابوالفضل سلام الله علیه در محل شهادتش مدفون است در طریق غاصریه و قبر مبارکش ظاهر است. و اما از قبور برادرانش اثری نیست و زائر باید به پائین پای سیدالشهداء سلام الله علیه اشاره کرده و آنها را زیارت کند.

قبر شریف حبیب و حر

شیخ اعظم (ره) ابا اشاره به ظاهر بودن قبر حبیب بن مظاهر اسدی رضوان الله علیه نکرده که مستقلا و منفردا در کنار حائر مطهر دفن شده باشد. و همچنین به قبر حر ریاحی اشاره نفرموده.

آمدن امام سجاد به دفن ابدان شهداء

و نیز به آمدن حضرت امام سجاد علیه السلام به طریق خارق العاده برای دفن امام علیه السلام و سائر شهداء اشاره نفرموده حالا می توانیم ادعاء نمائیم چون شیخ اعظم (ره) به این دو سه موضوع اشاره نکرده هر سه واقع و حقیقت ندارد در صورتی که آمدن حضرت سجاد علیه السلام به طریق [صفحه ۱۶۳] خارق العاده به کربلاء و حضورش در موقع دفن ابدان طاهره‌ی شهداء خصوصا امام علیه السلام از مسلمات در میان شیعه است و در زمان ائمه‌ی اطهار علیهم السلام و از فرمایشهای آن حضرات درستی و صحت آن

موضوع روشن و از وقائع غیرقابل انکار است. و مدفون شدن حبیب بن مظاهر (ره) در کنار حائر حسینی مستقلا جای شبهه نیست زیرا از قرائن و تواریخ به دست آمده چون حبیب (ره) از قبیله ی بنی اسد بوده و آنها خواسته اند امتیازی به وی قائل بشوند او را در همان محلی که فعلا زیارتگاه اوست دفن کرده اند و حر (ره) را قبیله اش به کنار برده و دفن کرده اند و کشف قبر وی به امر شاه اسماعیل صفوی (ره) مشهور و در انوار نعمانیه مذکور است ج ۳ ص ۲۶۶ ط تبریز و اشاره نمودن شیخ اعظم قدس سره دلیل بر عدم وقوع آن نمی شود شاید چون شیخ مفید (ره) آن را از مشایخش نقل نکرده و مسندا به وی نرسیده و لذا اشاره به آن نفرموده است.

قبر شریف حضرت مسلم

شیخ مفید (ره) به واقع شدن قبر مطهر حضرت مسلم بن عقیل سلام الله علیه در جنب مسجد اعظم کوفه که زیارتگاه عموم است اشاره نکرده و آن دلیل بر عدم واقع بودن قبر مطهر حضرت مسلم در آن محل نمی شود در صورتی که سیره ی مستمره و عمل شیعه از زمان ائمه علیهم السلام تا حال بر آنست که حضرت مسلم علیه السلام را در آنجا زیارت می کنند و مدفون بودن آن حضرت را در آنجا از مسلمات می شمارند و قرائنی از توجهات حضرت بقیة الله ارواحنا فداه بر آن محل شاهد صادق بر [صفحه ۱۶۴] مدعاست چنانچه بر مطلع به احوال اشخاصی که به شرف حضور آن حضرت نائل آمده اند پوشیده نیست. و اما این که محدث نوری (ره) سرعت سیر قافله را از شام به مدینه چنانچه از شام به کربلاء استبعاد کرده و فرمایش وی جز استبعاد چیز دیگری بیش نیست از آنچه در گذشته از تواریخ و شواهد بر سرعت سیر در آن زمانها نگارش یافت همه ی آن استبعادها را از میان می برد.

شیخ مفید در ارشاد اغلب قضایای مسلمه را نگارش داده

و نیز ناگفته نماند که شیخ مفید (ره) در کتاب ارشاد اغلب قضایای مشهور و مسلمه را نقل کرده و در مواردی که به طریق آحاد نقل شده به آنها اعتناء و اعتماد فرموده و چون مراجعت اسراء اهل بیت علیهم السلام پس از خلاصی از اسارت به مدینه از مسلمات و جای شبهه و اشکال نیست و لذا آن را نقل فرموده ولی اشاره به قضیه‌ی اربعین اول فرموده است. چون به اصطلاح استطرادا در بین راه واقع شده و به دلیل گفته‌اند که قطار ما را به عراق و کربلاء بکشید و بیشتر از دو سه روز در کربلاء نمانده‌اند و بر حسب عادت این قبیل قضایا با مرور زمان روشن می‌شود. و در اینجا خوب است به این نکته اشاره شود: محدث نوری (ره) عدم نقل شیخ مفید (ره) را در قضیه‌ی اربعین برای خود مدرک قرار می‌دهد و گفتیم که آن مدرک و دلیل نمی‌شود ولی مطلبی که شیخ مفید (ره) آن را از مسلمات دانسته و نقل کرده محدث نوری (ره) در آن اشکال نموده و خواسته با نقلیات آحاد و غیر معتمده آن مطلب را تضعیف نماید.

آنچه شیخ از آیات الهی در امیرالمؤمنین شمرده

چنانچه شیخ مفید (ره) در ارشاد فرموده: و من آیات الله تعالی [صفحه ۱۶۵] الخارقة للعادة فی امیرالمؤمنین علیه السلام انه لم یعهد لاحد من مبارزة الاقران و منازلة الابطال ما عرف له علیه السلام من كثرة ذلك علی مر الزمان ثم انه لم یوجد فی ممارسی الحروب الا من عرته بشرونیل منه بجراح اوشین الا امیرالمؤمنین علیه السلام فانه لم ینله مع طول زمان حربه جراح من عدو و لاشین و لا وصل الیه احد منهم بسوء حتی کان من امره مع ابن ملجم علی اغتیاله ایاه ما کان و هذه اعجوبة افرده الله بالایة فیها و خصه بالعلم الباهر فی معناها و دل بذلك علی مکانه منه و تخصصه بکرامته التی بان بفضلها من كافة الانام [۱۲۵]. محدث نوری (ره) در لؤلؤ مرجان در ترجمه‌ی کلام شیخ اعظم مفید (ره) گوید: حاصل ترجمه‌ی آن که مدت زمان محاربه و مجالده‌ی آن حضرت در میدان معرکه با دشمنان از ایام محاربه از همه شجاعان و هزبران روزگار بیشتر بود و پیدا نشود از دلیران

که پیوسته ایام مشغول کارزار بودند کسی مگر آن که صدمه از عدوی خود خورده و جراحی به او رسیده یا عیب و نقصی در اعضایش پیدا شده که به آن بد شکل و سیما شده جز امیرالمؤمنین علیه السلام که به این طول ایام مقاتله از عدو جراحی و عیب و نقصی در بدن مبارکش نرسید و از دشمن بدی و مکروهی ندید جز ضربتی که از ابن ملجم به مکر و حيله به آن حضرت [صفحه ۱۶۶] رسید و این آیهی باهره ایست که خدای تعالی آن جناب را به آن امر عجیب در میان تمام دلیران روزگار ممتاز فرموده.

باور نکردن محدث نوری به فرمایش شیخ مفید

بعد محدث نوری (ره) فرموده که کلام شیخ مفید (ره) را نتوان باور کرد و به ظاهرش واگذاشت چه آن منافات دارد با اخبار بسیار که بعضی از آن را خود آن شیخ معظم روایت کرده و به اختصار به جمله‌ی از آنها اشاره فرموده و حاصل مقداری از آنها این است که به امیرالمؤمنین سلام الله علیه در جنگ احد جراحات بسیار رسیده است. محدث نوری (ره) عدم نقل شیخ مفید (ره) را دلیل می‌داند ولی آنچه آن را شیخ (ره) از مسلمات دانسته و نقل کرده آن را باور نمی‌فرماید ولی نمی‌دانم چرا محدث نوری (ره) متوجه نشده که با این که شیخ مفید (ره) بعضی از آن اخبار را خودش در کتاب اختصاص نقل کرده ولی به آنها اعتناء نفرموده و در ارشاد موضوع مزبور را از آیات باهره در وجود مقدس امیرالمؤمنین سلام الله علیه شمرده و جهش چیست؟ لابد باید جهتی دارد که شیخ اعظم (ره) این رویه را پیش گرفته و اعتمادی به آن اخبار نفرموده و آن این است:

اضطراب نقل در زخم برداشتن امیرالمؤمنین در احد

در نظر شیخ اعظم مفید (ره) خبر وارد در جراحی دیدن امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ احد مضطرب است و خبری که مضمونش اضطراب داشته باشد از حجیت ساقط و نزد شیخ اعظم مورد اعتماد نیست زیرا در آن اخبار در بعضی نقل شده که بدن مبارک

امیرالمؤمنین علیه السلام هشتاد جراحت برداشته بود و در بعضی هفتاد جراحت روایت شده و در [صفحه ۱۶۷] دیگری چنانچه در مجمع البیان طبرسی است شصت جراحت برداشته و در بعضی اخبار چنانچه در تفسیر قمی (ره) نقل کرده نود جراحت است و قطب‌الدین راوندی (ره) در خرایج چهل جراحت نقل کرده و ابن شهر آشوب (ره) در مناقب شانزده جراحت نقل کرده ایضا در مناقب از کتاب ابان بن عثمان زیاده از شصت جراحت نقل شده و با این اضطراب در عدد جراحات چطور می‌توان زخم برداشتن امیرالمؤمنین علیه السلام را در روز احد تصدیق کرد چنانچه شیخ مفید (ره) در قضیه‌ی تزویج عمر ام‌کلثوم دختر امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه همین رویه را اتخاذ فرموده و چون روایت را در قصه‌ی تزویج نامبرده مضطربه دیده و لذا اعتماد نکرده و حدیث تزویج مزبور را باطل دانسته است [۱۲۶]. محدث نوری (ره) فرموده: که اختلافات در عدد جراحات آن حضرت در روز جنگ احد قابل جمع است به نحوی که مخالفتی در اخبار نباشد و باید در محل خود ذکر شود. کاش به جمع میان آن اخبار در همین جا متعرض می‌شد و لابد باید بفرمایند که عدد مفهوم ندارد شانزده جراحت هشتاد را نفی نمی‌کند بلی درست است که مفهوم عدد حجت نیست ولی اضطراب روایت در جای [صفحه ۱۶۸] خود باقی می‌ماند و آن را موهون می‌سازد و اضطراب از بین نمی‌رود و از اعتبار ساقط می‌کند شانزده با نود و چهل با هشتاد چه مناسبت دارد پس چه جهت داشته که عدد جراحات این اندازه با اضطراب بدون ضبط نقل شده است؟ محدث نوری (ره) از کتاب اختصاص شیخ مفید (ره) نقل کرده که روایت فرموده که چون آن حضرت از جنگ احد برگشت هشتاد جراحت در بدن مبارکش بود و فتیله‌ها را چون در زخمی داخل می‌کردند از زخم دیگر بیرون می‌آمد و آن جناب مانند گوشت جویده شده بود و بر روی پوستی جنابش را گذاشته بودند [۱۲۷].

فتیله گذاشتن به زخمهای امیرالمؤمنین غیر معقول است

محدث معظم نوری (ره) فرمایش شیخ مفید (ره) را در ادعاء این که ابدا زخمی به بدن مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام نرسیده از مطالبی می شمارد که نمی توان باور کرد و باور کردنش بر وی مشکل می شود ولی این نقل که به زخمهای امیرالمؤمنین علیه السلام فتیله می گذاشتند و چون داخل در زخمی می کردند از زخم دیگر بیرون می آمد و آن جناب مانند گوشت جویده شده بود این خبر را باور می فرماید در صورتی که کسی که زخمهایش به آن صفت و شکل رسیده باشد آیا زنده می ماند؟ و خون ریزی زخمها او را از پا در نمی آورد؟ آیا بدن مثل گوشت جویده شده دوباره التیام می پذیرد؟ مگر به طریق خارق العاده صحت بیابد [صفحه ۱۶۹]

از معجزات رسول الله درباره امیرالمؤمنین

چنانچه گویند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک به بدن آن حضرت کشید و صحت یافت اگر این خارق العاده در اینجا قبول شود پس چرا در ادعای شیخ مفید (ره) قبول نمی شود در صورتی که شیخ (ره) تصریح فرموده که زخم ندیدن بدن مبارک امام علیه السلام از آیات باهره ی الهیه بوده است پس امکان دارد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را به بدن امام علیه السلام کشیده که ابدا زخم نبیند چنانچه در قضیه ی خیر که چشمهای مبارک امام علیه السلام رمد داشت از برکت آب دهن مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله که مالید تا آخر عمرش درد چشمی ندید [۱۲۸] و نیز از اثر دعای پیغمبر اکرم [صفحه ۱۷۰] صلی الله علیه و آله گرما و سرما به بدن مبارک امام علیه السلام تأثیر نمی کرد و شیعه بر نقل آن اتفاق دارند.

از اخبار آحادی که محدث نوری بر آن جنگ زده

و خبری که محدث نوری (ره) به شیخ اعظم مفید (ره) نسبت داده که در اختصاص نقل فرموده که بعد از وفات آن حضرت اثر جراحاتی که در بدن مبارکش بود از فرق تا قدم

شمرند پس عدد آن به هزار رسید [۱۲۹]. این خبر از اخبار آحاد بوده و صحت آن معلوم نیست و با آن مطلب ثابت نمی‌شود و با مطلبی که مثل شیخ مفید (ره) رئیس مذهب ناقل خبر مزبور خودش صریحا آن را مرقوم فرموده معارض نمی‌شود و معلوم می‌گردد به آن خبر اعتناء و اعتماد نفرموده بلکه خبر واحدیست که از مشایخ رسیده و نقل کرده و مورد اطمینانش نبوده است و لذا در ارشاد در مقام اظهار نظر ارزشی به آن خبر قائل نشده است.

تحقیق درباره‌ی فرو رفتن پیکان به پای امام

و یکی از شواهد و دلایل محدث نوری (ره) که با آن خواسته کلام شیخ مفید (ره) را تضعیف نماید و باور کردن ادعاء شیخ اعظم (ره) به وی مشکل شده است عبارت از قصه‌ی پیکان و فرو رفتن آن به پای مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام است و نمی‌توانستند آن را بیرون بیاورند و در حال نماز که اصلا به بدن التفاتی نداشت آن را بیرون [صفحه ۱۷۱] آوردند [۱۳۰] این داستان در افواه شیعیان از خواص و عوام مشهور است و برای آن مدرک و مصدر قابل اعتمادی تا حال دیده نشده مگر تصریح علامه (ره) که نقلش می‌آید و کفایت می‌کند. ولی در اغلب کتبی که از مدارک بشمار می‌رود از تألیفات شیعه و سنی پیدا نگردیده چنانچه محدث نوری (ره) خودش نتوانسته مستندی برای آن ذکر کند و لذا صریحا اقرار فرموده که (مأخذ اصل آن فعلا در نظر نیست) و گفته که این قضیه در ایام جنگ صفین [۱۳۱] اتفاق افتاده و چون این داستان موافق مرام محدث نوری (ره) بوده آن را نقل کرده است.

مدرک قضیه‌ی پیکان که بسیار مورد اعتماد است

و در بعضی از کتب علامه‌ی فیض کاشانی (ره) سابقا دیده‌ام که نسبت این قضیه را به مشهور در میان شیعه داده و مدرکی از تواریخ معتبره و روایات و کتب معتمده که از

مصادر بشمار است ذکر نکرده است و سید فقیه طباطبائی یزدی (ره) در عروۃ الوثقی در مقام بیان این که برای اقبال و حضور قلب در نماز درجاتی است به این قضیه تصریح فرموده و قبل از او علامه‌ی کبیر متبحر نراقی (ره) در جامع السعادات فرموده: روی [صفحه ۱۷۲] انه وقع نصل فی رجله علیه السلام فلم یمكن احدا من اخراجه فقالت فاطمة علیها السلام: اخرجوه فی حال صلاته فانه لا یحس حینئذ بما یجری علیه فاخرج و هو فی صلاته فلم یحس به اصلا [۱۳۲] ولی اصل مدرک و مصدر این قضیه از روایات و تواریخ تا حال به دست نیامده بود و احتمال داده می‌شد که از مشهوراتی باشد که از افواه اخذ و داخل کتب شده است. ولی آیه‌الله علامه قدس سره در منهاج الکرامه فرموده: و کان اذا ارید اخراج شیء من الحديد من جسده (ع) یترک الی ان یدخل فی الصلاة فیتلقى متوجها الی الله غافلا عما سواه غیر مدرک للالام التي تفعل به ص ۷۵-۷۴ ط [صفحه ۱۷۳] تبریز بخط مرحوم شیخ عبدالرحیم (ره) و این تصریح آیه‌الله قدس سره بهترین مصدر و مدرک است. و باید تأمل شود آیا چطور پیکان در پای انسان فرو می‌رود و در آن می‌ماند؟ آیا آهن یا چوبی که در نوک آن آهن است در پای مبارک امام علیه السلام مانده بود؟ چه نحو متصور است که پیکان با آن وضع کذائی در پای انسان بماند و انسان بتواند آرام بگیرد و امام علیه السلام طاقت بیرون آوردن آن را نداشته باشد و متحمل اذیت و زحمت آن باشد و نتواند آن را بیرون بیاورند مگر در حال نماز؟ لابد باید گفت: که ریزه‌های شکسته‌ی کوچک پیکان در پای مبارک امام علیه السلام مانده است چنانچه (کلمه‌ی نصل) بر آن شاهد است و علاوه معلوم نیست تیر را دشمن در موقع جنگ به پای امام علیه السلام زده است و کسی نگفته که آن را دشمن در موقع جنگ زده و ممکن است خود امام علیه السلام می‌خواست پا به زمین بگذارد و نوک تیری به پای مبارکش فرو رفته است. و تعبیر بهتر در این مطلب عبارتی است که از علامه قدس سره نقل شد که فرموده: اخراج چیزی از آهن از جسد آن حضرت می‌شده و ظاهر آن اینست که خورده‌ی آهن در جسد مبارک امام (ع) مانده بوده نه این که در جنگ کسی تیر به بدن اطیب زده باشد

و تعبیر تیر در بعض عبارات از باب مسامحه‌ی عرفیه است. اشخاصی که این داستان را نقل و مورد استناد خودشان قرار [صفحه ۱۷۴] می‌دهند. اولاً: باید با مدرک متقن صحت وقوع آن را ثابت نمایند چنانچه از فضل خداوندی مدرک قوی آن نقل شد و الا قصه‌ای که در افواه مشهور گردیده آن را نتوان دلیل اتخاذ نمود و از افواه اخذ کرده و در کتب و تألیفات نقل و درج کرد گرچه از غایت اشتها در افواه به بعض کتابها وارد شده باشد [۱۳۳]. [صفحه ۱۷۵] و ثانیاً کسی نمی‌تواند ثابت نماید خورده‌ی آهنی که به پای امام (ع) فرو رفته آن را دشمن در جنگ زده است تا نقضی بر ادعای شیخ اعظم (ره) بتواند وارد نماید. تعجب است محدث نوری (ره) صریح کلام شیخ مفید (ره) را درباره‌ی زخم برداشتن بدن اطهر امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه در مدت عمر مبارکش غیر از ضربت ابن ملجم مرادی لعنه‌الله می‌خواهد باور ننماید و چون باور کردنش به وی مشکل گردیده رد کند ولی در قضیه‌ی مراجعت خاندان رسالت از شام به ظاهر کلام شیخ مفید (ره) تمسک جسته و می‌خواهد قضیه‌ی اربعین اول را انکار نماید اگر ظاهر کلام شیخ مفید (ره) مدرک و حجت و دلیل است و عدم نقل او قضیه‌ای را دلیل بر نفی است پس صریح و نص کلام آن بزرگوار در مقام دلیل بودن واضح و اولی خواهد بود.

تحقیق در زخم رسیدن به فرق مبارک امام در جنگ خندق

و اما زخم رسیدن به فرق مبارک امیرالمؤمنین علیه‌السلام در [صفحه ۱۷۶] جنگ احزاب (خندق) از ضربت عمرو بن عبدود که محدث نوری (ره) از جمله‌ی دلائل خویش در اشکال به فرمایش شیخ مفید (ره) به شمار آورده و کلام شیخ طبرسی (ره) را در مجمع البیان و علی بن ابراهیم قمی (ره) در تفسیر و ابن شهر آشوب (ره) در مناقب و امالی شیخ (ره) را شاهد آورده است. ممکن است گفته شود: از عدم اعتماد شیخ مفید (ره) بر این که ضربت عمر و طوری بوده که سر مبارک امام علیه‌السلام مجروح شده و بر فرق مبارک شمشیر اصابت کرده باشد معلوم می‌شود که موضوع مزبور ثابت و محقق نیست

و اگر به مرحله‌ی ثبوت رسیده بود مورد اعتماد شیخ مفید (ره) می‌شد و لذا خود آن شیخ اعظم در ارشاد در ضمن بیان تاریخ جنگ خندق به این عبارت فرموده: و اقبل علی علی علیه السلام مصلتا سیفه و بدره بالسیف فنشب سیفه فی ترس علی علیه السلام فضربه امیرالمؤمنین علیه السلام ضربه فقتله [۱۳۴]. یعنی عمرو رو آورد بر امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که شمشیر خود را از غلاف کشیده بود و پیش دستی کرد با شمشیر بر آن حضرت و با سرعت آن را زد و برخورد شمشیرش بر تاس کلاه امیرالمؤمنین [صفحه ۱۷۷] علیه السلام پس زد علی علیه السلام او را با ضربتی و او را کشت. بلی در بعضی از عبارات تواریخ به این الفاظ نقل شده است: و اصاب رأسه فشجه فضربه علی علیه السلام علی جبل عاتقه فسقط یعنی رسید شمشیر عمرو به سر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام و آن را (شج) کرد یعنی پوست سر مبارک امام علیه السلام را پاره کرد و یا آن را مجروح نمود. ولی اغلب تواریخ معتبره این جملات فوق را ندارد و از این عبارات زیر تجاوز نکرده است: ثم اقبل علی علی (ع) فتنازلا و تجاوزا فقتله علی علیه السلام [۱۳۵] [صفحه ۱۷۸] چنانچه در بسیاری از کتب تاریخ اسلامی همین عبارت نگارش داده شده معلوم می‌شود مجروح شدن سر مبارک امیرالمؤمنین (ع) از ضربت عمرو از مسلمات نبوده و الا عموم مؤرخین بر آن تصریح می‌کردند. پس ادعای شیخ اعظم مفید (ره) در جراحات نرسیدن به بدن اطهر امیرالمؤمنین علیه السلام در موقع جنگ دور از واقع نبوده و ادعائی نیست که باور کردنش مشکل باشد و از غرائب بشمار آید و انسانی مثل علامه‌ی محدث نوری (ره) باور نفرماید و در لؤلؤ مرجان از مطالب نادره بشمارد. پس جراحات دیدن امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ احد و خندق نزد شیخ مفید (ره) با طرق و اسانید خود از مشایخش ثابت نشده است چنانچه قضیه‌ی ام کلثوم و تزویج وی از عمر ثابت نشده است اگر نزد دیگران این دو موضوع ثابت شود ربطی به عالم شیخ اعظم (ره) ندارد. [صفحه ۱۷۹]

دلیل چهارم علامه‌ی محدث نوری بر نیامدن اسراء در اربعین

اشاره

چهارم از دلایل محدث نوری (ره) که بر نیامدن اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء در اربعین اول ذکر کرده آنست که شیخ جلیل‌القدر عمادالدین ابوالقاسم طبری آملی که از تلامذه‌ی شیخ ابوعلی فرزندی شیخ طوسی (ره) است در کتاب بشاره‌المصطفی که از کتب نفیسه‌ی موجوده است مسنداً روایت کرده از اعمش که از بزرگان محدثین است و او از عطیه بن سعد بن جناده‌ی عوفی کوفی جدلی که او نیز از روایات امامیه است [۱۳۶] و اهل سنت [صفحه ۱۸۱] در کتب رجال خود تصریح کرده‌اند که او راستگو بود و در سنه ۱۱۱ وفات کرد روایت کرده که گفت: با جابر بیرون رفتیم به جهت زیارت حسین بن علی صلوات الله علیهما آنگاه شرح داد کیفیت ورود خود و جابر را به کربلاء و اجمال آن آنکه جابر غسل کرد و خود را شبیه محرمان نمود و به سعد خوشبو کرد و چون نایبنا بود عطیه دستش را به قبر مطهر رساند پس بی‌هوش شد آب بر او پاشید به حال آمد پس بسوز دل سخنانی جگرسوز به آن حضرت عرض کرد آنگاه بر شهداء سلام کرد و در آخر کلامش گفت: که ما نیز شریک بودیم در آن امری که داخل شدید یعنی مجادله و مقاتله [صفحه ۱۸۲] و نصرت ذریه‌ی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و شهادت. عطیه گفت: ما رنجی نکشیدیم و شمشیری نزدیم و سرهای این گروه از بدن جدا و زنان‌شان بیوه و فرزندان‌شان یتیم شدند چگونه در اجر با ایشان شریک باشیم؟ جابر در جواب حدیث نبوی را که خود شنیده بود ذکر نمود که هر کس دوست دارد عمل قومی را با ایشان در ثواب آن عمل شریک باشد و گفت: نیت من و اصحابم بر همان نیت حسین علیه السلام و اصحاب اوست. آنگاه فرمود: مرا ببرید به طرف خانه‌های کوفه چون قدری از مسافت راه طی شد فرمود ای عطیه آیا تو را وصیتی بکنم و گمان ندارم بعد از این

سفر دیگر تو را ملاقات کنم پس امر کرد او را به دوستی دوستان آل محمد علیهم السلام و دشمنی با دشمنان ایشان.

شروع به جواب محدث نوری

محدث نوری (ره) تا اینجا اجمال قضیه را نقل فرموده و بعد از آن باز می فرماید: و از این خبر شریف معتبر معلوم می شود جابر چند ساعتی بیش در آنجا درنگ نکرده و کسی را ملاقات ننموده و به حسب عادت نشود که اهل بیت وارد شوند و با جابر ملاقات کنند و عطیه در نقل چگونگی آن سفر زیارت با جابر ابدا اشاره به آن نکند. تا اینجا فرمایش محدث نوری (ره) بود. آنچه از کتاب بشاره المصطفی نقل فرموده در نسخه‌ی چاپ شده از آن نامبرده به سال ۱۳۶۹ قمری در نجف اشرف در مطبعه‌ی حیدری که کتب نفیسه را با کاغذهای گاهی برای استفاده‌ی مادی تجاری [صفحه ۱۸۳] چاپ کرده موجود است و از قرائن چنانچه از مقدمه‌ی آن کتاب نیز به قلم بعضی از فضلاء معلوم می شود نسخه‌های مخطوط موجود از کتاب نامبرده در نجف ناقص بوده و نسخه‌ی کاملی وجود نداشته و بعدا نسخه‌ی از (محمرة) به دست آمده و چاپ کننده و تصحیح کننده به گمان خودشان آن نسخه‌ی مطبوعه را از روی نسخه‌ی پیدا شده در محمره تکمیل کرده و طبع و نشر کرده‌اند و قطعاً محدث نوری (ره) از آن نسخه‌های خطی ناقصی که در نجف اشرف بوده اخذ فرموده است ولی از قرائن معلوم می شود که حتی نسخه‌ی مطبوعه در سال (۱۳۶۹) قمری در نجف باز ناقص و کامل نیست.

آنچه سید امین عاملی از روایت عطیه نقل فرموده

و لذا می بینیم سید امام علامه‌ی اکبر مجتهد مشهور و متتبع واسع الاطلاع آقای حاج سید محسن امین عاملی نزیل دمشق - شام - صاحب کتاب کبیر (اعیان الشیعه) که یکی از چند نفر رجال نوابغ در این اواخر زمانها و از مفاخر عالم تشیع بود در کتاب نفیس خود (لواعج

الاشجان) که از کتب بسیار معتبر است که در عصر حاضر ما در مقتل سیدالشهداء سلام الله علیه تألیف گردیده قضیه‌ی آمدن جابر انصاری (ره) را به کربلاء از کتاب بشاره المصطفی تألیف شیخ ثقه‌ی فقیه طبری (ره) نقل کرده و در ذیل آن جریان آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام را به کربلاء در آن موقع که جابر رضوان الله علیه در آنجا بوده از عطیه نیز نقل فرموده است و لذا خوب است عین عبارات کتاب (لواعج الاشجان) را از اول تا آخر نقل نموده و بعداً نظریات خود را اظهار نمائیم تا واضح شود که دلیل چهارم مرحوم محدث نوری (ره) تمام نبوده و آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام [صفحه ۱۸۴] را در اربعین اول به کربلاء نفی نمی‌کند. سید امین عاملی (ره) در لواعج الاشجان آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام را به کربلاء و ملاقات آنها را با جابر بن عبدالله انصاری [۱۳۷] (ره) که از بزرگان صحابه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام است و چند نفر از ائمه علیهم السلام را درک کرده مانند سید اجل ابن طاووس قدس سره در لهوف نقل فرموده و بعد می‌فرماید [۱۳۸]: و عن کتاب بشاره المصطفی و غیره بسنده عن الاعمش عن عطیه العوفی قال خرجت مع جابر بن عبدالله الانصاری رضی الله عنه زائراً قبر الحسین علیه السلام فلما وردنا کربلاء دنا جابر من شاطئ الفرات فاغتسل ثم اتزر بازار و ارتدی بآخر ثم فتح صرة فيها سعد فنثرها علی بدنه ثم لم یخط خطوة الا ذکر الله تعالی حتی [صفحه ۱۸۵] اذا دنا من القبر قال المسنیه فالمسته اياه فخر علی القبر مغشیا علیه فرششت علیه شیئا من الماء فلما افاق قال یا حسین ثلاثا ثم قال حیب لا یجیب حیبه ثم قال و انی لک بالجواب و قد شخبت اوداجک علی اثجاجک و فرق بین بدنک و رأسک اشهد انک ابن خیر النبیین و ابن سید المؤمنین و ابن حلیف التقوی و سلیل الهدی و خامس اصحاب الکساء و ابن سید النقباء و ابن فاطمه سیده النساء و مالک لا تكون هكذا و قد غدتک کف سید المرسلین و ربت فی حجر المتقین و رضعت من ثدی الایمان و فطمت بالاسلام فطبت حیا و طببت میتا غیران قلوب المؤمنین غیر طیبه بفراقک و لا شاکه فی حیاتک فعلیک سلام الله و رضوانه و اشهد انک مضیت علی ما مضی علیه اخوک یحی

بن زکریا ثم جال ببصره حول القبر و قال: السلام علیکم ایتها الارواح التي حلت بفناء الحسين عليه السلام و اناخت برحله اشهد انکم اقمتم الصلاة و آتیتم الزکاء و أمرتم بالمعروف و نهیتم عن المنکر و جاهدتم الملحدين و عبدتم الله حتى أتاکم الیقین و الذی بعث محمداً بالحق لقد شارکناکم فیما دخلتم فیہ قال عطیة، فقلت لجابر فکیف و لم نهبط وادیا و لم نعل جبلا و لم نضرب بسیف؟ و القوم قد فرق بین رؤسهم و ابدانهم و اوتمت اولادهم و ارملت الازواج؟ فقال لی: یا عطیة سمعت حبیبی رسول الله صلی الله علیه و آله یقول [۱۳۹]: من احب قوما حشر معهم [صفحه ۱۸۶] و من احب عمل قوم اشرك فی عملهم و الذی بعث محمداً صلی الله علیه و آله بالحق ان نیتی و نیه اصحابی علی مامضی علیه الحسين علیه السلام و اصحابه قال عطیة: فیینما نحن کذلک و اذا بسواد قد طلع من ناحیة الشام فقلت یا جابر هذا سواد قد طلع من ناحیة الشام فقال جابر لعبدہ: انطلق الی هذا السواد و اتنا بخبره فان كانوا من اصحاب عمر بن سعد فارجع الینا لعلنا نلجأ الی ملجأ و ان کان زین العابدین علیه السلام فأنت حر لوجه الله تعالی. قال: فمضی العبد فما کان بأسرع من ان رجع و هو یقول یا جابر قم و استقبل حرم رسول الله صلی الله علیه و آله هذا زین العابدین علیه السلام قد جاء بعماته و اخواته فقام جابر یمشی حا فی الاقدام مکشوف الرأس الی أن دنا من زین العابدین علیه السلام فقال الامام: أنت جابر فقال: نعم یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله فقال یا جابر: هنها والله قتلت رجالنا و ذبحت اطفالنا و سبیت نساؤنا و حرقت خیامنا ثم انفصلوا من کربلاء طالبین المدینة. ظاهر کلمات این سید جلیل بزرگوار آنست که عبارت: قال عطیة [صفحه ۱۸۷] فیینما نحن کذلک و اذا بسواد قد طلع من ناحیة الشام... الخ جزء روایت عطیة است که سید امین (قدس سره) که بسیار امین در نقلیات خودش است آن را از کتاب بشارة المصطفی و غیره نقل فرموده است و اگر در آن کتاب نباشد از جای دیگر نقل نموده و دانسته که جزء روایت عطیة است و به آن ضم فرموده و از قرائن معلوم می شود خبر عطیة زیادات داشته و در بعض جاها با اختصار نقل شده و در جاهای دیگر قدری به طور کامل نقل نموده اند و آن خبر تقطیع شده است

[۱۴۰]. چنانچه آنچه خود علامه‌ی نوری (ره) از مصباح الزائر سید اجل [صفحه ۱۹۰] سید ابن طاووس (ره) نقل کرده شاهد بر این مدعاست. در لؤلؤ مرجان پس از کلمات شریفه‌اش که نقل کردیم می‌فرماید: سید جلیل مذکور طاب ثراه در کتاب مصباح الزائر در اعمال روز اربعین روایت کرده از عطا و ظاهرهما همان عطیه‌ی مذکور در خبر سابق است گفت: من با جابر بودم روز بیستم صفر چون به غاضریه رسیدیم آنگاه قصه‌ی غسل و سعد و بی‌هوشی را ذکر نمود پس از افاقه زیارتی از او نقل کرد که به آن بر آن حضرت سلام کرد و معروفست آن زیارت به زیارت [صفحه ۱۹۱] آل الله و نیز زیارت مختصری برای علی بن الحسین علیه‌السلام و نیز مختصری برای شهداء آنگاه رفت بر سر قبر ابوالفضل علیه‌السلام و زیارت کرد و نماز به جای آورد و رفت و ابدا اشاره در آن خبر از آن قصه نیست و گمان ندارم صاحب عقل سلیمی باور کند که حضرت سجاد علیه‌السلام به آنجا بیاید و در ظاهر اول زیارت آن جناب باشد و اشاره به آن نشود و زیارتی و سخنی از آن حضرت نقل نکند و از جابر نقل زیارت کند که تاکنون شیعیان در آن روز به آن عمل کنند. نگارنده گوید: خود محدث نوری (ره) تصریح فرمود که جابر چند ساعتی بیش در آنجا درنگ نکرده و همان یک مرتبه به زیارت قبر مطهر مشرف شده و مراجعت به خانه‌های کوفه کرده پس زیارت آل الله که در مفاتیح الجنان آن را محدث قمی (ره) نقل کرده و همان زیارت است که در نیمه‌ی رجب نیز خوانده می‌شود و شیخ مفید (ره) آن را در نیمه‌ی رجب در زیارت سیدالشهداء علیه‌السلام نقل فرموده جزء روایت عطیه است چنانچه محدث نوری (ره) فرموده منظور از عطا همان عطیه است و غیر او نیست چنانچه بعضی‌ها توهم کرده است با این همه آن زیارت را شیخ عمادالدین طبری (ره) در بشاره‌ی المصطفی نقل نکرده است از اینجا معلوم می‌شود روایت عطیه مفصل است و آن را محدثین تقطیع کرده‌اند و بعدا خیال شده آنچه در بشاره‌ی المصطفی و مصباح الزائر [۱۴۱] [صفحه ۱۹۳] و غیره است روایات متعدده است و غفلت از تقطیع گردیده چون کتاب بشاره‌ی المصطفی محل نقل آن زیارت نبوده و لذا

نقل نکرده است. و احتمال قوی می‌رود که در بعضی نسخه‌های بشاره المصطفی مانند نسخه‌ی مطبوعه در نجف اشرف به سال ۱۳۶۹ ق چنانچه گذشت آنچه راجع به اسراء اهل بیت علیهم السلام است نقل نکرده چون آن قسمت از روایت موردش کتاب مقتل است و مناسب آن کتاب کلماتی است که جابر از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم راجع بر محبت آل محمد صلی الله علیه و آله و محبین آنهاست نقل کرده می‌باشد و عمادالدین طبری (ره) خواسته آن جملات را نقل نماید و هدفش از نقل آن خبر در کتابش آن کلمات بوده است. و همچنین آنچه از آن روایت راجع به زیارت بوده و مناسب کتاب مصباح الزائر است سید اجل سید ابن طاووس (ره) در آن کتاب نقل فرموده است و قطعه‌ی از آن خبر که راجع به مقتل است در ورود اسراء به کربلاء در لهوف نقل کرده است و از اینجا معلوم می‌شود و به خوبی روشن می‌گردد که آنچه سید امین عاملی (ره) در (لواعج الاشجان) از کتاب بشاره المصطفی و غیره از عطیه قصه‌ی آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام را در همان موقع که جابر در کربلاء بوده نقل فرموده جزء روایت عطیه است چنانچه مقداری از روایت عطیه را که در نسخه‌ی مطبوعه‌ی بشاره المصطفی موجود است سید امین عاملی (ره) نقل نکرده و آن این جملات است که بعد از جمله‌ی (علی ما مضی علیه الحسین علیه السلام و اصحابه) گوید: خذنی نحو ابیات کوفان فلما صرنا فی بعض الطریق قال یا عطیه هل [صفحه ۱۹۴] اوصیک و ما اظن اننی بعد هذه السفره مالقیک احب محب آل محمد صلی الله علیه و آله ما احبهم و ابغض مبغض آل محمد صلی الله علیه و آله ما ابغضهم و ان کان صواما قواما و ارفق بمحب محمد و آل محمد فانه ان تزل له قدم بکثره ذنوبه ثبتت له آخری بمحبتهم فان محبهم یعود الی الجنه و مبغضهم یعود الی الناس [۱۴۲]. این آخر روایت عطیه است و محدث نوری (ره) ترجمه به فارسی آن را لؤلؤ مرجان نقل فرموده است و از زیارت آل الله در آنجا خبری نیست با این که از مصباح الزائر سید (ره) معلوم است که جزء همان روایت است اگر از قصه‌ی ورود اسراء اهل بیت علیهم السلام در آن نسخه که به نظر مرحوم محدث نوری (ره)

رسیده و نیز در نسخه‌ی مطبوعه از بشاره‌المصطفی در نجف خبری نیست از نقل زیارت آل الله هم خبری نیست و همچنین قصه‌ی اسراء اهل بیت را سید امین عاملی در (لواعج الاشجان) از عطیه جزء همان روایت نقل کرده ولی از جملات اخیر روایت که نقل شد در لواعج الاشجان از آنها خبری نیست.

خلاصه‌ی کلام در تطیع شدن روایت عطیه

پس خلاصه‌ی کلام آنست که از آنچه نگارش یافت واضح می‌شود: روایت عطیه مفصل بوده و آن را تقطیع کرده‌اند و هر کس مقداری از آن [صفحه ۱۹۵] را بر حسب تناسب تألیفش نقل نموده. پس دلیل چهارم محدث نوری (ره) که بر نفی و استبعاد آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام در روز اربعین اول بیستم صفر به کربلاء ذکر کرده و چنگ به روایت عطیه که در کتاب بشاره‌المصطفی نقل شده زده است تمام نیست چنانچه بر متأمل روشن ضمیر واضح و روشن گشت. و ناگفته نماند: این که جابر انصاری رضی الله عنه بعطیه فرموده مرا به طرف خانه‌های کوفه ببرید و گمان نمی‌کنم بعد از این سفر من تو را ملاقات کنم بعید نیست این فرمایش را جابر (ره) در موقع دیگر غیر از موقع ورود اسراء خاندان رسالت و امام سجاد علیه السلام به کربلاء فرموده باشد چون جابر و عطیه در حضور امام سجاد علیه السلام و سائر افراد خاندان امامت به مدینه رهسپار نشده و در کوفه مانده و عطیه از اهل کوفه است و جابر مهمان به وی بوده و از کوفه به زیارت کربلاء می‌آمده و اگر جابر (ره) در حضور امام سجاد علیه السلام به مدینه برمی‌گشت نقل می‌شد و ابدا کسی آن را نقل نکرده است و روات و اهل تاریخ در زمانهای قدیم در نقل قضایا به اختصار کوشیده‌اند و قضیه را طوری نقل نموده‌اند انسان تصور می‌کند که یک قضیه و در یک وقت واقع شده است در صورتی که در مواقع و اوقات مختلفه وقوع یافته است. و این که محدث نوری (ره) فرموده: گمان ندارم که صاحب عقل سلیمی باور کند که

حضرت سجاد علیه السلام به آنجا بیاید و زیارتی از آن حضرت عطیه نقل نکند. [صفحه ۱۹۶]

تصور ورود اسراء به کربلاء و الحاق رأس اطهر به بدن اطیب

در ازاء این فرمایش آن محدث جلیل می توان گفت: چون موقع ورود امام علیه السلام با مخدرات خاندان عصمت و طهارت بارض اطیب کربلاء پس از دچار شدن آنها به آن همه زحمات طاقت فرسا و بعد از اسارت و خلاصی از دست یزید پلید و آوردن امام علیه السلام رأس اطهر و اقدس سیدالشهداء علیه السلام را همراه خود که ملحق به بدن اطیب کند و دیدن بانوان عصمت قبر مطهر سیدالشهداء (ع) و قبور جوانان بنی هاشم و سائر شهداء دشت کربلاء را در آن موقع آنها در چه حال بوده اند؟ از تصور ما خارج است. و حتما امام (ع) موقعی که به نزدیکی حائر مقدس می رسد و با جابر و عطیه ملاقات می فرماید و سائر اشخاص که در آنجا بوده اند امر فرموده که از حریم حائر مقدس و از دور آن محل شریف دور شوند تا مخدرات عصمت و طهارت وارد کنار حائر شریف بشوند چون قطعا آنها صدا به ناله و فغان بلند می کنند و اشخاص نامحرم باید بر کنار باشند گرچه آنها مودب با آداب شرع مقدس بوده و تمامی حرکات و سکنات و رفتار آنها سر موئی از جاده ی شریعت مقدسه به کنار نخواهد شد و در حال گریه و شیون نیز مطابق دستور اسلام بوده ولی در مقام نوحه و ندبه اگر اشخاص نامحرم در آن محوطه نبوده باشند بهتر خواهد بود چنانچه حضرت زینب کبری سلام الله علیها روز یازدهم محرم که به قتلگاه نزد نعش مبارک برادرش سیدالشهداء (ع) قرار گرفت چنان نوحه سرائی به برادر خویش کرد که عبارت کتب مقاتل و تواریخ از شیعه [صفحه ۱۹۷] و سنی این است «و ابکت کل عدو و صدیق» تمامی دوست و دشمن را به گریه درآورد پس حالا که از اسارت شام برگشته و کنار قبر برادرها و برادرزاده ها قرار گرفته چه نوحه سرائی خواهد کرد و لذا قطعا امام (ع) امر می فرماید که اشخاص بی گانه از حریم مطهر حائر

شریف دور باشند و شاید به این جهت عطیه و دیگران کنار شده‌اند و سخنان امام علیه‌السلام و یا کلماتی که امام علیه‌السلام در موقع زیارت پدر بزرگوارش سیدالشهداء علیه‌السلام با آن کلمات زیارت فرموده نتوانسته‌اند حفظ نمایند و به شیعیان و نسل آینده آنها رابه یادگار بگذارند این طور نیست که علت عدم نقل زیارتی از امام علیه‌السلام در آن موقع منحصر به آن چه محدث نوری (ره) تصور فرموده، باشد شاید جهات و موانع دیگری علت آن شده که به ما نقل نگردیده و به اطلاع ما نرسیده. یا کتبی که اینگونه قضایا و حوادث را متضمن بوده و در آنها درج و نقل شده از میان رفته چقدر کتابهای اسلامی در حملات تاتار و مغول از کتابخانه‌های مهم بلاد اسلامی از بین رفته است که جز اسامی و فهرست آنها را در کتب رجال و تراجم مطالعه نمی‌کنیم چنانچه بر اهل تتبع و اطلاع پوشیده نیست.

اضافات طبع دوم در رد شبهات طرفدار شبهات

در اینجا آنچه در طبع اول کتاب در رد دلیل چهارم محدث نوری (ره) نگارش یافته بود تمام گشت و نظر بر این که ادعای تقطیع شدن روایت عطیه به بعض اشخاص که اهل این مطالب نبوده و خود را وادار به قلم‌فرسائی در اینگونه مطالب تاریخی نموده بسیار گران آمده خواسته با [صفحه ۱۹۸] ایجاد شبهات و تشکیکات واهیه آنچه در این موضوع نگارش یافته موهون نموده و شبهات و استبعادهای محدث نوری (ره) را تقویت نماید و آنچه سید در مصباح الزائر از عطا نقل کرده و زیارت نقل نموده و آنچه عمادالدین طبری در بشاره المصطفی از عطیه روایت کرده غیر از دیگری دانسته و عنوان کرده که عطا غیر از عطیه است و تطبیق بین نقل عطا و عطیه کرده و گفته معلوم می‌شود که نقلیات این دو نفر مغایرت دارند پس روایت عطا در مصباح الزائر غیر از روایت عطیه در بشاره المصطفی است. اولاً: اجمالاً در جواب این طرفدار شبهات و رشک‌برنده بر تحقیقات گفته می‌شود: ۱- اختلاف بین بعض عبارات روایت در مصباح الزائر و بشاره المصطفی

جهت آن از نقل به معنی کردن روایت است، روایت ملتزم نبوده‌اند تمامی احادیث و روایات را با عین الفاظ آنها نقل نمایند جایی که الفاظ مغیر معنی به تمام المعنی نباشد نقل به معنی نموده و نقل کرده‌اند چنانچه در علم (درایه) مشروحا بیان و مطلب عیان گردیده است خصوصا که حدیث راجع به نقل تاریخ و واقعه‌ی باشد که راجع به احکام شرعی و ادعیه‌ی مأثوره نیست. ب- ثابت کرده و روشن خواهیم کرد که عطا همان عطیه است و غیر از او نیست و شکی در این باره نخواهد ماند پس آنچه در مصباح و بشاره المصطفی است یک روایت بوده و تقطیع شده است یعنی روایت در اصل [صفحه ۱۹۹] نقل روایت تقطیع کرده‌اند. ثانیاً طرفدار شبهات واهی و زیاد کننده‌ی احتمالات فاسده گفته: که شیخ فخرالدین طریحی متوفی (۱۰۸۵) ه اشاره بروز زیارت نموه و سال زیارت را مسکوت گذاشته و ترجمه‌ی عبارات را از منتخب طریحی (ره) و کتاب مصائب المعصومین شیخ عبدالخالق بن عبدالرحیم یزدی [۱۴۳] [صفحه ۲۰۰] مرد متهم غیرقابل اعتماد آورده و گفته که او عین عبارت لهوف را نقل کرده و ابدا در مورد تاریخ روز و سال تعرضی ننموده است. بعد از فاضل قزوینی (ره) در کتاب تظلم الزهراء از کتاب بشاره المصطفی تألیف عمادالدین طبری از عطیه‌ی عوفی آمدن جابر را به کربلاء و غسل کردن او را نقل کرده و در آخر گفته: باز در این حدیث اشاره به روز و ماه و سال نشده و گفته: آنچه در لواعج الاشجان سید امین عاملی (ره) فرموده چنانچه نقل شد: قال عطیه فیینما نحن کذلک و اذا بسواد قد طلع من ناحیه الشام... الخ و نقل آن گذشت ص ۱۸۶. این ذیل و اضافات به تنها لواعج الاشجان اختصاص دارد و در تظلم الزهراء و مصائب المعصومین و مفاتیح البکاء و ارشاد و لهوف و [صفحه ۲۰۱] ابومخنف ندارد. باز گوید: ذیلی که سید امین عاملی (ره) نقل کرده: قال عطیه... الخ صحت ندارد... و احتمال تقطیع بدون اشاره نمودن بر صدر و ذیل روایت... اغراء به جهل است و این هم از بزرگان بسیار بعید است.

کشف شبهات صادره از طرفدار شبهات

جمود بر این که شیخ طریحی (ره) اشاره به سال نکرده و مسکوت گذاشته یا فلان شخص روز و سال را متعرض نشده این قبیل کلمات و راه انداختن شبهات تمامی اینها غفلت از آنست که مراد بزرگان از کلماتشان همان روز بیستم صفر سال ۶۱ هجری است زیرا مرتکز در اذهان بزرگان از علماء و دیگران از آن کلماتشان روز بیستم صفر روز اربعین سال ۶۱ هجری است چون ارتکازی در میان شیعیان است عموماً که رأس اطهر سیدالشهداء (ع) پس از چهل روز از عاشوراء ملحق به جسد اطیب شده و آن را امام سجاد (ع) در اربعین آورده و به بدن اطیب ملحق کرده است چون کسی از مؤرخین و ارباب مقاتل نگفته که رأس اطهر را کسی دیگر ملحق به بدن اطهر کرده است و کسی ابراز نکرده که غیر از امام علیه السلام کسی دیگر آن را الحاق به بدن کرده و کسی نگفته که آمدن امام سجاد (ع) برای الحاق رأس اطهر به بدن امام (ع) در اربعین دوم اتفاق افتاده یعنی هشتاد روز بعد از عاشوراء واقع شده یا موقع رفتن [صفحه ۲۰۲] از کوفه به شام که بعضیها احتمال داده که آن موقع از کوفه به کربلاء آمده‌اند زیرا رأس اطهر را نظر به این رغم باطل در آن موقع به شام برده‌اند چطور می‌شود آن موقع الحاق به بدن اطیب شده باشد، و کسی از امامیه نگفته که اسراء شش ماه در کوفه مانده‌اند. و یا سال آینده ۶۲ به کربلاء آمده‌اند اینها حدسیات بعضی اشخاص مانند طرفدار شبهات است و حدسیاتی است که در این باره زده شده و خصوصاً پس از محدث نوری (ره) شبهات به راه انداخته‌اند و کلیه احتمالاتی که ذکر شد کلاً حدس و تخمین و توهمات و احتمالات است که در اعصار متأخره به میدان آمده و از محدث نوری (ره) ناشی شده و او هم استبعاد سید (ره) را در اقبال عنوان کرده و به شبهات بال و پر داده و تمامی اذهان را با آنها به تشویش انداخته‌اند و ابداً دلیلی به آنها ندارند. و ابداً کسی قبل از زمان محدث نوری (ره) ایجاد شبهات نکرده و به شبهات بال و پر نداده مثل بال و پر دانش به تحریف

قرآن (العیاذ بالله) که از حد خارج شده است فقط استبعاد سید (ره) است که در اقبال فرموده و ذهن آن بزرگوار را احتمال این که اهل بیت یک ماه در دمشق مانده‌اند گرفته و اما ایجاد شبهات فرموده است. و علامه‌ی مجلسی (ره) هم استبعاد را خواسته به نحوی توجیه نماید که از قول مشهور به کنار نرود روز اربعین بیستم شهر صفر سال ۶۱ به اندازه‌ی در میان شیعه مسلم بوده و الحاق رأس اطهر بقدری روشن بوده حتی از علمای اعلام اهل سنت گفته: که شیعه‌ی امامیه قائلند که رأس مطهر [صفحه ۲۰۳] سیدالشهداء (ع) پس از چهل روز از شهادت آن حضرت به بدن اطیش ملحق شده و الحاق‌کننده غیر از امام سجاد (ع) کسی دیگر نیست و عین الفاظ علماء اهل سنت خواهد آمد. و لذا احتیاجی نداریم بگوئیم: باید جمع بین اخبار و تاریخ و ملاقات جابر نمائیم و چهار و پنج وجه که جز احتمال و حدس بیش نیست تصویر کنیم و غیر از تکثیر احتمالات و زیاد کردن حدسیات واهی که اصلاً به درد نخواهد خورد چیز بیش نیست و غیر از مشوش کردن اذهان و به حیرت انداختن اشخاص صافی طویت و سلیم‌النفس خالی از شکوک و شبهات چیز دیگر نیست.

عطا همان عطیة است و غیر او نیست

طرفدار شبهات خیال کرده که عطا غیر از عطیة است و هدفش از این عنوان می‌خواهد اثبات کند ادعاء این که:- روایت عطیة تقطیع شده، تمام نگشته و ثابت نیست، و روایت سید ابن طاووس (ره) را در مصباح الزائر که زیارت را از عطاء نقل فرموده و علامه‌ی محدث نوری (ره) فرموده: ظاهر آنست که عطا همان عطیة است غیر از روایت عطیة دانسته تا بتواند مرام خود را اثبات نماید و غافل از این که فرمایش محدث نوری (ره) صحیح است به چند وجه: [صفحه ۲۰۴] اول: غسل کردن جابر در فرات و لباس پوشیدن وی مثل اشخاص محرم و (سعد) استعمال کردن که سید (ره) در مصباح نقل کرده عیناً همان عمل است که عطیه نقل کرده و اختلاف در الفاظ روایت عطیة در بشارة المصطفی

و عطا در مصباح موجب دو روایت نیست مثلاً جابر از عطا عطر خواسته یا از کیسه خود علف سعد در آورده و به بدن خود پاشیده در روایت عطیة کیفیت آمدن بر سر قبر مطهر را مشروحاً بیان کرده و در روایت عطا اختصار کرده از این قبیل اختلاف در نقل و اختصار و تفصیل تمامی اینها ناشی از نقل روات حدیث است که نقل به معنی نموده راویان با اختصار و تفصیل نقل کرده‌اند از یک نفر راوی اول حدیث صادر نشده تا گفته شود: امکان ندارد از یک نفر شخص در یک رویداد و سرگذشت این مقدار اختلاف روی دهد و از این کلام نتیجه اخذ شود که عطا غیر از عطیة است و حکم به جهالت عطا شود و روایت وی از اعتبار ساقط گردد و زیارت «آل الله» هم از اعتبار بیافتد. اگر شواهد این مطلب ذکر شود کلام طولانی شده باعث ملال خواننده‌ی عزیز می‌شود در یکی از خطب امام حسن مجتبی (ع) با این که آشکارا و در میان جمعیت انبوه انشاء فرموده با عبارات مختلفه و تغییرات زیادی نقل شده و نیست این کار مگر از طرف ناقلین خبر و راویان قصه و در روایات و احادیث این مطلب به طور روشن نمایان و زیاد واقع شده است علاوه غسل جابر و پوشیدن لباس که راویان نقل به معنی نموده یکی (قمیص) تعبیر آورده و دیگری (ازار) نقل کرده چندان فرق زیادی [صفحه ۲۰۵] ندارند در لغت گوید: «القمیص»: «ما یلبس علی الجلد» و «الازار»: «کل ما تسترک» غیر از این که یکی از دیگری به نحو عام و خاص فرق داشته باشد ندارند و هرگز روات ملتزم نبوده‌اند که عین الفاظ همدیگر را نقل کنند. اگر کسی تأمل کند گمان نمی‌رود که شک داشته باشد که قضیه‌ی نقل شده در مصباح و در بشارة المصطفی از غسل جابر و آمدنش نزد قبر مبارک قضیه‌ی متعدده نیست و یک واقعه بیشتر نبوده است. اختلاف در بعض الفاظ قصه هرگز مبیانت را نمی‌رساند. در علم «درایة الحدیث» کاملاً بیان شده کسی که عالم به الفاظ و مدلولات آنهاست و خبیر به مقاصد و معانی است برای او نقل کردن حدیث به معنا مانعی ندارد در حالی که تمام معنی را اداء کند و هرگز حدیث با نقل به معنی از حجیت نمی‌افتد و این قول مشهور میان علمای امامیه رضوان الله علیهم است و محقق قمی (ره) در قوانین

فرموده: خلافی در این مطلب میان اصحاب ما وجود ندارد و همچنین صاحب فصول فرموده: من مخالفی در این مطلب از اصحاب نمی‌شناسم و بر این قول قائل شده اکثر مخالفین. پس اختلاف در تعبیرات ناشی از نقل کردن قصه به معنی است نه این که دو قصه‌ی مغایر باشند اگر شواهد این مطلب بیان شود کلام به طول می‌انجامد و نظر بر این که بر اهلش مستور نیست از نقل شواهد صرف نظر گردید و اما کسی که اهلش نیست ما کاری با او نداریم - حسبه جهله. [صفحه ۲۰۶] دوم: در اول ورود جابر به کربلاء سه نفر بیشتر نبوده‌اند خود جابر بن عبدالله انصاری و غلامش و عطیه‌ی عوفی آن محدث جلیل‌القدر اگر عطا غیر از عطیه باشد لازم گرفته که شخص چهارمی نیز با آنها بوده باشد و بنی‌هاشم و دیگران بعد از ورود جابر آمده‌اند و اگر ادعاء شود که جابر یک دفعه با عطیه آمده و غسل کرده و زیارت به جا آورده و دفعه‌ی دوم با عطا آمده عین همان اعمال از غسل و غیره را به جا آورده پس بر عهده‌ی این ادعاء کننده است که تعدد قضیه را به اثبات برساند و از قدیم گفته‌اند: «دون اثبات ذلک خرط القتات» مگر این ادعاء از روی احتمالات و حدسیات و تخیلات واهی گفته شود آن هم به درد نمی‌خورد در اینجا مجرد ادعاء و احتمال و حدس فائده ندارد. سوم: آنچه کاملاً ثابت می‌کند که عطا همان عطیه‌ی عوفی است عبارتی از تتبع و تحقیق در اسناد روایات وارده در کتب حدیث است که از عطیه گاه عطا تعبیر آورده‌اند و محدث نوری (ره) در حدس خود صائب است و برای دلیل و شاهد این مطلب بررسی به روایتی که عطیه از عائشه سؤال کرده و نقل نموده بس است: شیخ جلیل محدث اقدم جعفر ابن احمد بن علی قمی نزیل «ری» قدس سره استاد شیخ صدوق قدس سره در کتاب «نوادر الاثر فی علی خیر البشر» روایت کرده به سندش از عبدالرحمن بن شریک از پدرش از اعمش از عطا قال: سألت عائشه عن علی (ع)؟ قالت: ذاک خیر البشر لا یشک فیہ الا کافر - ص ۴۳. [صفحه ۲۰۷] باز به سند دیگر از عبد الله بن شریک از پدرش از اعمش از عطا قال: سألت عائشه... الخ همان حدیث را نقل کرده ص ۴۴. باز به سند خود از محمد بن عبید بن عتبّه الکندی از عبدالرحمن بن

شریک از پدرش از اعمش از عطیه قال: سألت عائشة عن علی (ع) قالت: ذلک خیر البشر لا یشک فیہ الا کافر. ص ۴۴ ط طهران سال ۱۳۶۹ ه ق گر چه از عنوانهای آن کتاب شریف توهم این که عطا غیر از عطیه است ممکن است بشود ولی پس از تأمل در اسناد و متن حدیث واضح است که یک نفر بیشتر نیست فقط اختلاف در تعبیر است و روایت یکی است. و عین همین روایت را در غایه المرام سید علامه‌ی بحرانی قدس سره از شیخ ابن بابویه (ره) به طریق عامه روایت کرده که سند در وسطش عینا همان طریق می‌شود که شیخ ابو محمد جعفر قمی (ره) در (نوادیر الاثر) روایت را از اعمش از عطیه نقل کرده ولی در غایه المرام (عطا) تعبیر آورده است چنانچه به سندش روایت می‌کند و گوید: قال حدثنا محمد بن عتبة الکندی بن عبید قال حدثنا عبدالرحمن بن شریک قال حدثنا ابي عن الاعمش عن عطا قال: سألت عائشة عن علی ابن ابی طالب (ع) فقالت ذلک خیر البشر و لا یشک فیہ الا کافر. ص ۴۵۰ جای شبهه نیست که سؤال کننده از عائشه عطیه است و سند یکی است و در سند غایه المرام تقدیم تأخیر فقط در لفظ (عتبه) و (عبید) است. و توهم این که عطا و عطیه دو نفرند و هر دو به یک نحو از [صفحه ۲۰۸] عائشه سؤال کرده و سلیمان بن مهران اعمش که از بزرگان متکلمین امامیه است از هر دو ایضا به یک نحو اخذ حدیث نموده توهم باطل و بطلانش در غایت درجه واضح است و احتیاج به تذکر ندارد محض برای توضیح و اضحات نگارش یافت. پس کسی که در کتابش عنوان کرده: که (عطا غیر از عطیه است) بطلانش واضح است چنانچه به تناقض کلام خود متوجه نشده در جایی گوید: که شیخ مفید و شیخ طوسی انکار اربعین را کرده‌اند که اسراء از شام برگشته و به کربلاء آیند بلکه به مدینه رفته‌اند و در جای دیگر گفته که هر دو آن بزرگواران «شیخان» اربعین را انکار نکرده‌اند بلکه ساکت بوده‌اند نفیاً و اثباتاً فرمایشی فرموده‌اند. ادعاء اولش باطل و کلام دومش صحیح است و جهت این که شیخان قدس سرهما ساکت شده و تصریح فرموده‌اند از مطاوی کلمات در این کتاب روشن و واضح گردیده است نیازمند به تکرار نیست. کسی که گفته جابر بن عبدالله

انصاری صحابی معروف با جمعی از بنی هاشم به زیارت کربلاء شتافت و در اربعین دوم صورت به قبر حسین علیه السلام گذاشت - این قولی است که مدرک و دلیلی از تواریخ و مقاتل نداشته و شواهد تاریخی که قابل اعتماد باشد ندارد و برخلاف آنست که شیعه‌ی امامیه گفته‌اند که رأس مطهر سیدالشهداء (ع) بعد از چهل روز از شهادتش امام سجاد (ع) در کربلاء ملحق به بدن اطیب اطهر فرموده است و امام سجاد (ع) هم در غیر روز اربعین کسی نگفته که به کربلاء [صفحه ۲۰۹] آمده است مگر بعد از سالها که امام (ع) به زیارت کربلاء و نجف اشرف آمده است و کسی که با حدس و تخمین و از روی تصورات خویشان گفته: اگر عصر ۱۱ محرم به کوفه رفته باشند و روز ۱۴ قاصد به شام برود و آخر محرم به شام برسد و روز شانزدهم صفر بر گردد و ۳ روز ابن زیاد تهیه‌ی سفر ببیند چنانچه همه نوشته‌اند روز ۱۸ صفر از کوفه حرکت به شام وقاع می‌شود و به احتمال ضعیف شاید ۱۹ صفر در موقع حرکت از کوفه به شام در حال عبور با جابر ملاقات کرده باشند و سید ابن طاووس به همین مناسبت تردید کرده که روز ۱۹ صفر اربعین یا بیستم پس اربعین اول را در مسیر حرکت به شام باید بدانیم دیگران هم این قول را گفته بطوری که از جمله (چنانچه همه نوشته‌اند) معلوم می‌گردد جماعتی به این قول قائل است و مؤید این قول است آنچه طبرانی [۱۴۴] در کامل بهائی می‌نویسد که اهل بیت در شانزدهم ربیع‌الاول وارد شام شدند. بنابراین ورود اهل بیت در بیستم صفر به کربلاء و ملاقات آنها با جابر قابل هضم خواهد شد. [صفحه ۲۱۰] در ازاء این حدسیات گفته می‌شود: جای تعجب است طرفدار شبهات حرفهای حدسی و بی مدرک یک نفر کارمند فلان اداره را نقل کرده و از حدسی بودن آنها صرف نظر می‌کند ولی تلاش دارد که تقریبات این جانب را هیچ نماید راست فرموده جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که حسد ده جزء است نه جزء آن در میان علماء است یک جزء در سائر مردم است و از آن یک جزء هم علماء حظ وافر دارند البته معلوم است که اینها حالات علماء دنیا است و علمای آخرت از آن گونه صفات بریء هستند رجوع شود به تعلیقات انوار نعمانیه ج ۴ ص ۳۲۴

۳۲۲- ط تبریز- روز ۱۴ قاصد به شام برود و آخرش را هم تعیین کرده که آخر محرم به شام برسد و روز شانزدهم صفر وقت مراجعت خیال کرده که برگردد- صحت این حدس از کجا معلوم شده، و برای تهیهی سفر ابن زیاد هم وقت فرض نموده آن هم سه روز تعیین کرده تا آخر آنچه نگارش داده و از این قبیل حدسیات و تخمینات بی مدرک که جز توهمات چیز بیشتر نیست ابدا اعتماد را نشاید زیرا تمامی آنها توهمات و پندارهای خیالی است و فرضیات بی مدرک می باشد در کتب معتبره حرکت اسراء را به شام روز (۱۵ محرم) از کوفه گفته اند و ورود به دمشق را اول صفر نوشته اند و شاهد اقوی هم که بر آن فرضیات ذکر کرده گفته: و شاهد اقوی تعبیر فقید ابن نما با کلمه‌ی مرور است وی چنین گوید: و لما مر عیال الحسین (ع) به کربلاء و جدوا جابر بن عبدالله الانصاری و جماعة من بنی هاشم قدموا [صفحه ۲۱۱] الزیادۃ فی وقت واحد [۱۴۵]. عبور کردن از جایی به جایی استعمال می شود چنانچه در عبور امیرالمؤمنین (ع) در سفر صفین با کلمه‌ی مرور تعبیر کرده زیرا مقصد صفین بود به سرزمین کربلاء گذشت و در سفر عیال حسین (ع) مقصد شام بود کربلاء یکی از منازل می شد از این جهت با کلمه‌ی مرور تعبیر شده- این دلیل آن حدسیات است که ذکر کرده بر فرض قبول کنیم که مرور به آن معنی است که ادعاء شده است آیا مرور به گذشتن اهل بیت در مراجعت از شام و گذشتن آنها از کربلاء که مقصدشان مدینه بود صدق نمی کند؟ یعنی کربلاء را منزل قرار داده بعد کوچ به طرف مدینه شود. در اینجا قضاء و داوری را به وجدان خوانندگان گرامی محول می کنم. در تاریخ کربلاء نظیر آن عبارت را چنین ذکر کرده و در ضمن مطلبی گوید: ثم و من سوق الاساری و السبایا الی الکوفه فالی الشام ثم رجوعهم من الشام و مرورهم بکربلاء فی طریقهم الی المدینه... الخ [۱۴۶]. و شاهد بی اساس بودن این ادعاء یعنی مرور اهل بیت در موقع رفتن به شام از کربلاء شده چنانچه حدس زده اند در خود [صفحه ۲۱۲] عبارت کتاب مشیر الاحزان ابن نما (ره) نمایان است: چون فرموده: در مرور عیال امام (ع) به کربلاء جابر و جماعتی از بنی هاشم را یافتند که برای زیارت آمده اند در

وقت واحد. آیا در آن موقع تسلط ابن زیاد به عراق و به ویژه کوفه و حوالی آن و روزهای اختناق و خفقان بعد از وقوع واقعه‌ی جانگداز کربلاء و روز عاشوراء حتی طوری شده بود که اکثر مردم خیال کردند که دیگر کسی از بنی‌هاشم بعد از آن کشتار نمی‌تواند نفس بکشد و اولاد علی علیه‌السلام به کلی مستأصل شدند و امام (ع) شهید شد و رأس مطهر او را با یارانش به کوفه پیش ابن زیاد ارمغان بردند آیا در آن موقع که چند روز بیشتر نیست که واقعه‌ی عاشوراء اتفاق افتاده و هنوز یزید پشیمان نشده می‌توان باور کرد که جماعتی از بنی‌هاشم به زیارت کربلاء آیند؟ تا با عیال امام (ع) ملاقات نمایند و ۳ روز در کنار قبرش به عزاداری مشغول شوند چون جای شک نیست هنوز اسراء و سر اطهر به دمشق بنا به ادعائی که ذکر شد وارد نشده بود و یزید با خشم مردم روبرو نگشته بود و اوضاع دگرگون نشده و مردم بلاد اسلامی با بغض بر علیه وی نشوریده و با نظر نفرت ننگریسته و امثال مروانها سراسیمه نزد یزید نشتابیده که هر چه زودتر اسراء اهل بیت را با نوازش و مهربانی به وطن خودشان برگردان و اگر همچو اقدامی نشود اوضاع وخیم و عاقبت کار تیره و تاریک است. [صفحه ۲۱۳] چطور در آن موقع خفقان بنی‌هاشم توانستند به زیارت بیایند؟ آیا آنها از کوفه آمده بودند با آن وضع اختناق آن شهرستان؟ یا از مدینه رهسپار شده بودند؟ اگر جابر در اول اربعین بیستم صفر سال ۶۱ به زیارت امام (ع) شتابیده پس از پشیمان شدن یزید و شکستن خفقان بود باز با خوف و ترس روبرو بود و چون رسول الله صلی الله علیه و آله به وی دستور داده بود که سید مظلومان را زیارت کند و به امر آن حضرت می‌خواست عمل کند و البته جابر بن عبد الله انصاری کسی نیست که خودش اعمالی از خود تشریح نماید غسل کند و گامهای خود را آرام بردارد و به زیارت قبر مقدس جگر گوشه‌ی زهراء بتول (ع) بشتابد قطعا تمامی اعمال و حرکات وی مأخوذ از معصوم بوده است. ادریس عمادالدین قرشی متوفی (۸۷۲) ه در کتاب «عیون الاخبار و فنون الاثار» گوید: [۱۴۷] و روی الحسین بن جعفر بن موسی باسناده الی أم سلمة أنها قالت: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول: ألا أن

ابن‌الحسین مقتول فوالله لو اشترك في قتله اهل السماوات و الارض لادخلهم الله عزوجل كلهم في النار، ألا و أن ما بين قبري و قبر الحسين روضه من رياض الجنة، ألا و ان قبر الحسين على ترعة من ترع الجنة، ألا و ان كربلاء أرض من أرض الجنة. ثم التفت الى جابر بن عبدالله فقال له: يا جابر [صفحه ۲۱۴] زر قبر ابني الحسين، فان زيارته تعدل مائة حجة. پس معلوم شد که جماعه بنی‌هاشم در آن موقع نمی‌توانستند به کربلاء بیایند و دخالت بعضی از عجمها در کلمه‌ی (مر) در عبارت مثير الاحزان ناشی از دخالت در نکات کلمات لغت عربی است که وی از آن عاری و بری است. و قول طرفدار شبهات که گفته: زیادتی را که سید امین عاملی (ره) نقل فرموده: قال عطية فينما... الخ. هیچ کس از بزرگان که روایت عطیه را از بشاره المصطفی تألیف طبری (ره) نقل کرده این زیادتی را نقل ننموده است پس زیادتی مذکور در روایت عطیه نیست این حاصل کلام اوست. معلوم می‌شود اصل منظور را دریافته است زیرا ما مدعی نیستیم که این زیادتی در بشاره المصطفی بوده و تمامی روایت عطیه در آن کتاب نقل شده و از آن تقطیع کرده‌اند بلکه مراد آنست در اصل روایت عطیه قبل از صاحب کتاب بشاره المصطفی از محدثین که آن را روایت کرده‌اند تقطیع واقع شده است. گرچه اولاً: محتمل است در نسخه‌ی کامل از بشاره المصطفی اگر به دست آید موجود باشد چنانچه اشاره کرده‌ایم که نسخ بشاره المصطفی ناقص است و نسخه‌ی که از روی آن در نجف اشرف چاپ شده ناقص بوده چنانچه در مقدمه‌اش به این مطلب تصریح کرده‌اند و ممکن است نسخی که از آن به دست جمعی رسیده این زیادتی را نداشته است ولی سید امین عاملی (ره) از نسخه‌ی کامل آن یا از جای دیگر آن زیادتی [صفحه ۲۱۵] را به دست آورده و نقل فرموده اثبات سید امین عاملی (ره) مقدم بر سکوت سائرین بلکه نفی دیگران است و در اول کلامش فرموده: «عن كتاب بشاره المصطفی و غيره... الخ از این عبارت معلوم می‌شود که از غیر کتاب بشاره المصطفی نیز نقل فرموده است. و ثانیاً: اگر قبول نمائیم عمادالدین طبری (ره) در کتاب بشاره المصطفی چنانچه اشاره شد از اصل روایت تقطیع

شده‌ی محدثین قدماء همین اندازه را نقل فرموده که زیادتی سید امین عاملی (ره) را ندارد و سید ابن طاووس (ره) در مصباح الزائر قطعه‌ی از آن را به مناسبت حال کتابش نقل فرموده و در کتاب لهوف هم برحسب تناسب کتاب راجع به آمدن اسراء به کربلاء نقل فرموده و شاهد این که از علمای اعلام بر این موضوع متوجه شده‌اند که روایت عطیه بقیه دارد و لذا بعد از نقل آن این عبارت را مرقوم داشته‌اند «الحديث» الف و لام عهد است که رویه‌ی محدثین است که هرگاه در جایی تمام روایتی را نقل نکردند این کلمه را «الحديث» مرقوم می‌دارند چنانچه فاضل قزوینی و غیره همین عمل را به کار بسته‌اند پس اغراء به جهلی در بین نیست که سبب آن تقطیع شدن حدیث شود و از بزرگان اشاره‌ی به آن نمایند چنانچه طرفدار شبهات پنداشته است و به این نکته در پاورقی ص ۱۳۶ از طبع اول کتاب تصریح کرده‌ام چنانچه در این طبع در ص ۱۸۶ نیز موجود است ولی طرفدار شبهات ملتفت آن نشده یا متوجه اصطلاحات محدثین چنانچه در علم «درایه» بیان کرده‌اند نبوده است چنانچه محدث نوری (ره) با آن تبهرش در حدیث [صفحه ۲۱۶] و رجال متوجه تقطیع حدیث عطیه نشده است از قدیم گفته‌اند «کم ترک الاول للآخر» چنانچه تاریخ الاثمه‌ی ابن ابی الثلج بغدادی (ره) را جمعی از بزرگان به نصر بن علی جهضمی که از راویان آن کتاب است و راوی از حضرت رضا سلام الله علیه است داده بودند در مقدمه‌ی آن رساله تحقیق شد که تألیف ابن ابی الثلج است و احدی به این موضوع متوجه نشده بود و نیز تا حال کسی متوجه نشده بود که روایت هرثمه ابن اعین تاریخ وفات امام رضا علیه السلام را با تاریخ قتل هرثمه و وفات امام علیه السلام درست نمی‌آید و این نکته در چند سال قبل تحقیق شده است. غرض به بعض نفوس گران نیاید که چطور شد به فلان مطلب کسی متوجه نشد اما فلانی تحقیق کرد (ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء). چنانچه در همین کتاب نسبت به تاریخ هجری تحقیق می‌شود که اصل واضح تاریخ هجرت خود رسول الله صلی الله علیه و آله است و نسبت اصل وضع آن به عمر از اغلاط است حالا این مطلب را از اشخاصی که رشک می‌برند قبول نمایند که کسی از

بزرگان صراحتاً آن را نگفته و تحقیق نکرده است در صورتی که از بزرگان علمای اعلام شیعه و سنی بر آن اشاره کرده‌اند چنانچه می‌آید ان شاء الله تعالی.

محدثین احادیث زیادی را تقطیع کرده‌اند

از محدثین احادیث زیادی را تقطیع کرده و به ابواب مختلفی کتب حدیث توزیع نموده‌اند که از حد و حصر خارج است آیا اغراء به جهل کرده‌اند؟ و مقدار زیادی از احادیث را نقل به معنی نموده‌اند آیا به اشتباه رفته‌اند؟ خصوصاً احادیثی که راجع به احکام شرعی نیست و [صفحه ۲۱۷] اخباری که در موضوع ادعیه و زیارت و اذکار نیست چون در این دو قسمت اخیر خود الفاضلی که از معصوم علیه السلام شنیده شده دخیل بوده و لذا در آنها از نقل به معنی خودداری شده و در نقل جریان آمدن جابر و غسل کردن وی که از قبیل قصه و نقل تاریخ است نقل به معنی رخ داده ولی در نقل زیارت قطعاً این کار عملی نشده است چنانچه به این مطالب در علم درایه کاملاً تصریح کرده‌اند. کتاب سلیم بن قیس هلالی را که از کتب معتبره‌ی مشهور است احادیث آن را کلینی (ره) و صدوق (ره) و دیگران از اکابر تقطیع کرده و پخش به موارد زیادی کرده‌اند بدون این که اشاره‌ی به تقطیع نمایند آیا اغراء به جهل کرده‌اند؟ اغراء به جهل وقتی لازم می‌آید که اگر اشاره به عمل خودشان نمایند مفسده‌ی بر آن مترتب بشود حالا در عدم اشاره به تقطیع یک موضوع تاریخی چه فساد لازم می‌آید تا اگر اشاره نمایند اغراء به جهل را در برداشته باشد. علامه‌ی مجلسی (ره) در بحار الانوار مقداری از کتاب امام علیه السلام را به محمد بن ابی بکر که در امالی شیخ رحمه الله تفصیلاً نقل شده تقطیع فرموده بدون این که اشاره به آن نماید آیا اغراء به جهل کرده است؟ اگر موارد تقطیع بدون اشاره و تصریح بر آن را بشماریم کلام به درازا می‌کشد و برای کسانی که اطلاع بر این مطالب دارند روشن است. [صفحه ۲۱۸] بر فرض در بعض موارد اتفاق افتاده که اشاره و تصریح بر تقطیع روایتی به ویژه در قسمتهای تاریخی آن نکرده‌اند و مسامحه را

روا داشته‌اند آیا محدثین و بزرگان ناقلین احادیث و تواریخ (العیاذ بالله) حکیم علی الاطلاق هستند که از آنها اغراء به جهل سر نزند و به خطاء نرفته باشند؟ اغراء به جهل از حکیم علی لاطلاق قبیح است نه از کسانی که از آنها خطاء صادر می‌شود.

زیادتی سید امین را کسی دیگر نقل کرده

و ناگفته نماند زیادتی را که سید امین عاملی (ره) نقل کرده سید بزرگوار متفرد در نقل آن از عطیه نیست عین همان زیادتی را در ذیل روایت عطیه در جای دیگر نیز نقل کرده‌اند چنانچه شیخ جلیل شیخ حسین بن شیخ علی آل شیخ سلیمان بلادی بحرانی در کتاب «حدیث الاربعین فی ذکر مجیء الامام زین العابدین و اهل بیته الی ارض کربلاء» ص ۲۹ ط - نجف به سال: ۱۳۷۲ ه ق نقل کرده و از عطیه «ابن عطیه» تعبیر آورده که قطعا از غلط نسخه است و روایت را از کتاب بشاره المصطفی نقل کرده و همان ذیل را که سید امین (ره) نقل فرموده او نیز نقل نموده و در ص ۳۰ گوید: فکأننی بزین العابدین و قد أقبِل... الخ از قول او: فکأننی... الخ کلام صاحب کتاب است و در طبع اول کتاب ص ۱۸۸ به این مطلب اشاره کرده‌ام پس قول طرفدار شبهات که نقل آن زیادتی به سید امین عاملی (ره) اختصاص دارد غلط است و این که گفته: «در تظلم الزهراء و مصائب المعصومین و مفاتیح البکاء و ارشاد و لهوف و أبومخنف ندارد». [صفحه ۲۱۹] اگر آن زیادتی را در تظلم الزهراء و ارشاد و لهوف ندارد عیبی بر آن نمی‌رساند چون روایت عطیه میان روایت از زمان قدیم تقطیع شده مقداری از آن را در کتب مذکوره غیر از ارشاد مانند لهوف نقل کرده‌اند بقیه را نقل نکرده‌اند ولی سید امین عاملی (ره) و شیخ حسین بن شیخ علی بن شیخ حسن آل شیخ سلیمان بلادی بحرانی بر آن مطلع شده و نقل کرده‌اند و اثبات مقدم بر سکوت و ادعای علم مقدم بر جهل است و اما کتاب مصائب المعصومین و مفاتیح البکاء و أبومخنف نزد اینجانب بقدر فلسسی و پیشیزی ارزش و اعتبار ندارد تا نقل و عدم نقل آنها مورد اعتناء قرار گیرد زیرا این جانب به آن قبیل کتابها

ارزش و اعتبار قائل نیستم مانند نظائر آنها که مشروحا در این کتاب به اسامی عده‌ی زیادی از آنها اشاره شده است. طرفدار شبهات گفته: احترام و اهمیت روز اربعین به جهت آنست که روز چهلم از شهادت سیدالشهداء (ع) است علل دیگر از آمدن جابر و یا اهل بیت به کربلاء تأثیر ندارد. این ادعاء ارزش ندارد در جواب این کلام بی اعتبار گفته می شود: شما از کجا دانستید که آمدن جابر و اهل بیت و ملحق کردن سر اطهر امام (ع) در آن روز به جسد انور تأثیر در اربعین قرار دادن آن روز ندارد در صورتی که کلام بزرگان اسلام مقدم بر ادعاء شماست که تصریح به تأثیر کرده اند. سید علم الهدی (ره) و شیخ طوسی (ره) فرموده اند که رأس اطهر [صفحه ۲۲۰] را در روز اربعین به جسد اطیب ملحق کرده اند و شیخ طوسی (ره) فرموده از آنست زیارت اربعین. و قول ابوریحان بیرونی ریاضی دان مشهور در اسلام گر چه در قولش متفرد است مقدم بر ادعاء شماست که فرموده: در آن روز سر اطهر را به جثه‌ی انور ملحق نمودند و چهل نفر از اهل بیت امام (ع) او را زیارت کردند و از آنست زیارت اربعین. و سید علامه‌ی امین عاملی (ره) فرموده: مشهور آنست که خاندان رسالت در بیستم ماه صفر به کربلاء رسیده اند و زیارت اربعین که از ائمه‌ی اهل بیت (ع) برای امام حسین علیه السلام وارد شده از آن جهت است - بعد استبعاد خود را - که دلیل نیست - بیان فرموده چون مرد علامه و بااطلاع بوده و می دانست که استبعاد دلیل نمی شود بعد از آن از استبعاد جواب داده به نحوی که در این کتاب از ایشان نقل شده است. پس آنچه در میان شیعه مشهور است و غالبا مطلب مشهور مطابق واقع می شود - ای بسا شهرت است که اصل ندارد - و غالبا شهرت اصل دارد مقدم بر ادعاء طرفدار شبهات است. چه پر واضح است که ادعاء وی طرف مقایسه با فرمایش شیخ الطائفه‌ی طوسی (ره) نیست - حرفهای طرفدار شبهات در مقابل تصریح شیخ (ره) اجتهاد در مقابل نص است که به قدر پیشیزی ارزش ندارد. و عین کلمات شیخ رحمه الله و بزرگان دیگر می آید ان شاء الله تعالی. اما ترتیب منازل از کوفه تا شام احدی از ارباب کتب مقاتل معتبره [صفحه ۲۲۱] و تواریخ مورد اعتماد به آن تصریح نکرده اند و آنچه

طرفدار شبها و دیگران در کتب مواعظ و منبرها ذکر کرده‌اند تماما مأخوذ از کتب مجعوله و ضعیفه و مجهول المؤلف مانند مقتل ابی مخنف و اسفرائینی و از روی آنها نقشه‌های خیالی در هندوستان و پاکستان کشیده‌اند ابدا قابل اعتماد نیست چنانچه محدث محقق خیابانی (ره) فرموده: «ترتیب منازل معلوم و مضبوط نیست» ج ۴ تتمه‌ی محرم ص ۲۸۳ بعد بدون مراعات ترتیب به وقائع بعض منازل اشاره کرده است. چون طرفدار شبها باکی از نقل از کتب ضعیفه ندارد و لذا به نقلیات آنها در ترتیب منازل تمسک کرده و اغلب قریب به همان داستانها که در کتب منبرها مانند بحرالمصائبها است در کتابش درج کرده و به نقشه‌های خیالی تمسک نموده است بلی آنهائی که از جریانها و داستانهای منازل از کتب معتبره مانند ارشاد شیخ (ره) و لهوف سید (ره) و مثير الاحزان ابن نما (ره) و لواعج الاشجان سید امین عاملی (ره) نقل شده باشد مورد اعتماد است.

دلیل پنجم محدث نوری بر نیامدن اسراء در اربعین و جواب آن

اشاره

دلیل پنجم: که محدث نوری (ره) برای خود ذکر کرده و می‌خواهد ثابت کند اسراء اهل بیت علیهم السلام را در موقع بردن از کوفه به شام از راه سلطانی برده‌اند که از تکریت و موصل و نصیبین و حلب رد شده و غالبا آباد و به دهکده‌ی بسیار و شهرهای معموره عبور می‌کردند و از کوفه تا شام از آن راه قریب چهل منزل است و در این مدعای خوش چنگ به نقل مقتل ابومخنف زده که فعلا در دست است و آن مقتل به تصریح [صفحه ۲۲۲] خود محدث نوری (ره) و سائر بزرگان اهل تحقیق از جعلیات و موضوعات است و آن را به دروغ به ابومخنف لوط بن یحیی بسته‌اند اگر اصل مقتل ابومخنف موجود بود بسیار معتبر است ولی این مقتل فعلی موجود که مستقلا چاپ هم کرده‌اند مجعول بوده و جعلی بودن آن مسلم و جای شبهه نیست گرچه بعضی از علماء خواسته منکرات آن را

تطبیق با اصول مذهب نماید ولی به تصریح خود محدث نوری (ره) بر متأمل در آن پوشیده نیست که جز تکلف حاصلی ندارد و زحمت بی جا کشیده است اینگونه کتابها را از دشمنان عالم تشیع جعل می کنند مانند دس و وضعی که به بعض اخبار می نمایند و نشر می کنند و به بعض بزرگان عالم شیعه که مقبول القول نزد عموم است نسبت می دهند تا در قلوب عامه ی مردم جا گیرد و مقبول افتد مانند بعض تألیفاتی که به محقق اردبیلی قدس سره نسبت داده اند. محدث نوری (ره) با اقرار به جعلی بودن آن مقتل خواسته با قرائن و امارات از نقلیات سائر کتب و مقاتل نقل آن را تصحیح نماید که اسراء را از راه سلطانی برده اند. تا این که می فرماید: و چون عاقل تأمل کند سیر از کربلاء به کوفه و از آنجا به شام با ملاحظه ی اقل ایام توقف در آن دو بلد و از شام تا به کربلاء در مدت چهل روز از ممتنعات خواهد شمرد و اگر از آنچه گفتیم اغماض کنیم و فرض نمائیم که سیر از بریه و غربی فرات بود آن هم بعد از تأمل صادق نظیر اول است چه از کوفه تا شام به خط [صفحه ۲۲۳] مستقیم یک صد و هفتاد و پنج فرسخ است روز دوازدم ورود کوفه سیزدهم انعقاد آن مجلس می شود و ایام رفتن قاصد به شام و مراجعت به کوفه کمتر از بیست روز چنانچه در اقبال گفته نشود بعد از آن ماندن اسراء اهل بیت علیهم السلام را در حبس کوفه و رسیدن خبر از یزید را نقل فرموده و می فرماید: و اما آنچه بعضی از افاضل علماء در حواشی بر مزار بحار احتمال داده که استیدان و جواب به توسط کبوتر بود که ملوک سابق آن را به جهت قاصدی و بردن خط [۱۴۸] از بلدی به بلدی تربیت می کردند. فاسد است زیرا که در عصر بنی امیه و اوائل بنی عباس این کار متداول نبود بلکه شهاب الدین احمد بن یحیی بن فضل الله العمری تصریح کرده در کتاب تعریف که اصل آن قسم کبوتر که آن را حمام هدی و حمام رسائلی می گویند در موصل بوده و ملوک فاطمین بسیار به او اعتناء داشتند. و از کتاب تائم الحمائم محیی الدین ابن عبدالظاهر نقل کرده که اول ملوک که آن را از موصل نقل کرد نورالدین محمود بن زنگی بود در سنه ی (۵۶۵) و بالجمله از اقبال گذشت که یک ماه در حبس شام بودند و بعد از بیرون

آمدن هفت روز مشغول عزاداری بودند چنانچه در کامل بهائی است و محمد بن جریر طبری در تاریخ خود گفته که یزید [صفحه ۲۲۴] ده روز ایشان را در خانه‌ی خود نگهداشت و بعد از آن ایشان را روانه کرد در مراجعت اجلال و اکرام و تأنی و وقار در شب سیر می کردند چنانچه از کلام شیخ مفید (ره) که گذشت و دیگران معلوم می شود و اگر در هر شب هشت فرسخ بر همان خط مستقیم سیر کرده باشند مدت سیر قریب به بیست و دو روز خواهد بود و حال آن که از آن خط به جهت قلت آب و سائر مایحتاج سیر میسر نباشد خصوص برای آن قافله‌ی زنان و کودکان و ضعیفان. تا اینجا کلمات و فرمایشهای محدث نوری (ره) بود که برای اثبات عقیده‌ی خود دلیل آورده است. جواب بر آن دلیل و از آنچه از سرعت سیر در آن زمانها نگارش داده شد و شواهد آوردیم و نیز شواهد زیادی در متون تواریخ اسلامی موجود است گرچه قبول نمائیم که از راه سلطانی اسراء را به شام برده‌اند باز سرعت سیر شتران جماز ذلول آن زمانها و مراکب تربیت شده‌ی بریدها در اندک مدت آن راه را طی می کردند اگر چه فرض شود اسراء را با مراکب خودشان برده باشند - گرچه ثابت نیست - و محدث نوری (ره) قیاس به زمان خود فرموده و با مترهای زمان خویش اندازه گیری کرده است و لذا آن همه استبعادها را به قلم آورده حتی کار را به جائی رسانیده که از ممتنعات بشمار آورده در صورتی که میان مکه و کوفه بیشتر از شام تا کوفه است شواهد زیادی موجود است (چنانچه مقداری نقل شد) در مدت هشت روز و یا ده روز طی می کرده‌اند و این که در شام یک ماه مانده‌اند مورد [صفحه ۲۲۵] اعتماد نیست چنانچه از فاضل قزوینی (ره) نیز در گذشته نقل شد و معلوم نیست مرحوم سید (قدس سره) آن را از کجا نقل فرموده است. داستانهای که امثال صاحب کتاب بحر المصائب که خواسته اسم کتابش با مسمای آن مطابق شود برای منازل عرض راه میان کوفه و شام تراشیده ابدا قابل ارزش و مورد اعتماد نیست تماما مأخوذ از افواه و کتب مجهول المؤلف و از قصه‌سرایان و نقلیات بی مدرک قصه‌خوانان بوده و از نظر دقت و تحقیق به کلی بر کنار است. و تصریح طبری که ده روز در شام بوده‌اند قطعا

کلیه‌ی مدت توقف اسراء و عزاداری آنها در آنها و توقف در دمشق را مرادش می‌باشد خیال نشود که ده روز در خانه و دربار شخصی یزید مانده و هفت روز عزاداری کرده و چند روز هم برای تهیه‌ی مراجعت توقف نموده‌اند و از این قبیل تصورات و تخیلات که مجرد احتمالات بیشتر نیست بلکه گفته شده که بیشتر از هشت روز و یک هفته توقف نکرده‌اند چنانچه فاضل قزوینی (ره) و غیره تصریح بر آن کرده‌اند. و مدت هفت روز عزاداری غیر از ده روز توقف در شام باشد که صاحب کامل بهائی نوشته به متفردات آن کتاب در نقل تواریخ چندان نتوان اعتماد کرد چنانچه با تأمل در آن در نقل قضایای تاریخی روشن است. و سیر با خط مستقیم در مراجعت از شام که احتیاج به آب و سائر مایحتاج داشته است خود محدث نوری (ره) تصریح فرمود که یزید پلید [صفحه ۲۲۶] اسراء اهل بیت علیهم السلام را با اجلال و اکرام روانه نموده پس قطعاً کلیه مایحتاج آنها را از آب و غیره تهیه می‌بینند از کجا بر ما معلوم شده که لوازم استراحت آن راه را فراهم نیاورده‌اند همه‌ی آن حرفها مبعاداتی می‌باشد که به ذهن می‌آید ولی در مقابل باید مقربات را هم در نظر گرفت.

ادعای بعضی افاضل که استیذان بوسیله‌ی کبوتر بوده

اما آنچه بعضی از افاضل علماء در حواشی بر مزار بحار الانوار فرموده: که استیذان ابن زیاد و جواب یزید به واسطه‌ی کبوتر نامه بر بوده کلام بسیار نزدیک به صواب و متین و درست است و معلوم می‌شود بعضی افاضل نامبرده از اشخاص با اطلاع بوده است گرچه محدث نوری (ره) مدعای او را فاسد شمرده است ولی ادعائش صحیح است چنانچه پس از دقت در تاریخ روشن خواهد شد.

آنچه محدث نوری در رد وی فرموده درست نیست

محدث معظم (ره) خیال کرده که قبل از تربیت کبوتر نامه‌بر در (موصل) در زمان فاطمین و بردن نورالدین محمود آنها را از (موصل) در سال (۵۶۵) هجری به شام آن کبوترها وجود نداشته‌اند در صورتی که تربیت کبوتر نامه‌بر از زمان حضرت سلیمان علیه‌السلام از انبیاء عظام بوده و بلکه قبل از آن هم وجود داشته است و این قضیه در (موصل) در زمان فاطمین تازگی نداشته و آنها نیز از گذشتگان یاد گرفته‌اند و اگر منظور این باشد که در اسلام از زمان آنها این کبوتر تربیت شده و قبل از آن نبوده ان هم درست نیست چنانچه به زودی روشن می‌شود.

توجه تاریخ نویسان در نقل قضایا به آنچه در آن زمان بعد کمال رسیده

ناگفته نماند هر قضیه و عملی که در زمانی به اوج کمال آن برسد [صفحه ۲۲۷] اغلب افکار عمومی تاریخ‌نویسان به طرف آن دوران متوجه شده و تاریخ‌نویسان روزگار که بعد از مدتها پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارند خیال می‌کنند از همان زمان به آن کار و عمل شروع شده است و از احوال قبل از آن دوران در غفلت بوده و توجه نمی‌نمایند.

ظهور قبر مبارک امیرالمؤمنین در زمان هارون

از باب مثال گفته می‌شود: ظهور قبر مبارک امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نجف اشرف در زمان هارون الرشید عباسی شهرت به سزا پیدا کرده و بعد از رفتن هارون به شکار و پناه بردن آهوها به بالای تپه‌ها و نزدیک نشدن شگهای شکاری به بالای تپه و مطلع شدن هارون که در بالای تپه قبر اطهر امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و شبی رفته در کنار قبر مبارک تا صبح بیتوته کرده و بعد قبه‌ی عالی بر سر قبر اطهر بنا کرده است. لذا اغلب در کتب تاریخ و انساب و غیرها نسبت ظهور قبر مبارک را به زمان هارون الرشید می‌دهند در صورتی که قبل از دوران هارون در زمان سفاح و منصور دوانیقی قبر مبارک را حضرت امام سجاد علیه‌السلام و امام صادق سلام‌الله‌علیه به شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام

معرفی کرده بودند و خواص شیعه بر آن مطلع بودند و به زیارت قبر مبارک مشرف می شدند و در زمان منصور دوانیقی زوار قبر مطهر خصوصا از کوفه زیادتر شد و داود بن علی عباسی والی کوفه بر آن مطلع شده و خواست قبر مطهر را از اساس بردارد یا حقیقت امر را درباره ی قبر مبارک به دست آورد و کرامتی که در موقع کندن اطراف قبر مبارک ظاهر گشت و خبر به داود [صفحه ۲۲۸] رسید و امر به توقف کارگران کرد [۱۴۹] و صندوق و سایه بانی بر بالای قبر مطهر بنا نمود که موقع تشریف هارون بر کنار قبر مبارک موجود بوده است و هارون قبه ی بر بالای قبر مبارک امر به ساختمان کرد و چون ساختمان قبه از طرف هارون و هجوم زوار به زیارت قبر مطهر از دوره ی هارون شروع شده و در اشتهار به حد کمال رسیده و لذا تاریخ نویسان نسبت ظهور قبر مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام را به زمان هارون الرشید می دهند.

مثال دیگر: وضع تاریخ هجری قمری

مثال دیگر: وضع تاریخ هجری قمری در اسلام که از هجرت خاتم انبیاء صلوات الله علیه و آله و سلم است مشهور در تاریخها و السنه و افواه مردم نسبت وضع آن را به زمان عمر بن خطاب (خلیفه ی انتخابی مردم نه بلکه انتصابی از طرف ابوبکر) می دهند چون در زمان وی مسلمین بسیار احتیاج به ثبت تاریخ پیدا کردند زیرا فتوحات زیاد گشت و ممالک مانند ایران و روم فتح شد و ثروت دولت اسلامی زیاد گردید و احتیاج مبرم به نگارش تاریخ در امور مسلمین بیشتر شد و استعمال آن زیادتر گشت و لذا وضع تاریخ را مؤرخین به زمان عمر نسبت داده اند ولی اگر تحقیق شود آن طور نیست که اصل وضع در زمان عمر شده بلکه قبل از دوران عمر اصل تاریخ هجری را خود رسول الله [صفحه ۲۲۹] صلی الله علیه و آله وضع فرموده است و شاید بعضی اشخاص موقعی به این عبارات نگارنده برسد برایش تعجب رخ بدهد ولی جای هیچگونه شکفت نیست پس لازم است به جملات زیر توجه فرمائید: شیخ ابوالعباس احمد قلقشندی در صبح العشی گوید [۱۵۰]

: حکى ابو جعفر النحاس فى «صناعة الكتاب» عن محمد بن جرير انه روى بسنده الى ابن شهاب ان النبى صلى الله عليه و آله لما قدم المدينة- و قدمها فى شهر ربيع الاول امر بالتاريخ. و على هذا فيكون ابتداء التاريخ فى عام الهجرة. قال النحاس: و المعروف عند العلماء ان ابتداء التاريخ بالهجرة كان فى خلافة عمر بن الخطاب (رض).

وضع تاريخ هجرى به امر خود رسول الله است

ملاحظه مى شود که اصل ابتداء تاريخ هجرى اسلامى را خود رسول الله صلى الله عليه و آله وضع فرموده ولى چون در زمان عمر احتياج به ضبط تاريخ بيتر گشته و لذا معروف میان مؤرخين و علماء- چنانچه نحاس نقل کرده- آنست که از زمان عمر ابتداء تاريخ هجرى شروع شده است و چون اصل وضع تاريخ از خود رسول الله صلى الله عليه و آله بوده و لذا موقعى که عمر صحابه را جمع کرد که تاريخ وضع شود و با آنها به مشورت پرداخت بعضى گفتند: که ابتداء تاريخ را از مبعث بگذاريم و بعضى ديگر گفتند: از روز وفات [صفحه ۲۳۰] رسول الله صلى الله عليه و آله وضع شود. و بعضى اظهار نمودند: که از هجرت رسول الله صلى الله عليه و آله از مکه به مدینه ابتداء تاريخ قرار داده شود زیرا از هجرت ابتداء ظهور قوت و شوکت اسلام است و عمر نیز اين قول را تصويب کرده و پسنديد.

پافشارى کننده که مبدا تاريخ از هجرت باشد اميرالمؤمنين است

و از تواريخ ظاهر مى شود که ابراز کنندهى اين قول که ابتداء تاريخ اسلامى از هجرت شود عبارت از اميرالمؤمنين سلام الله عليه است [۱۵۱] و چون عمر و ديگران از صحابه پيشنهادهای ديگر براى ابتداء تاريخ کرده اند برخلاف آنچه خود رسول الله صلى الله عليه و آله از هجرت ابتداء تاريخ تعيين فرموده است و لذا اميرالمؤمنين عليه السلام به عمر فرموده که ابتداء تاريخ از هجرت بشود که خود رسول الله صلى الله عليه و آله تعيين

فرموده و هجرت [صفحه ۲۳۱] در ماه ربیع الاول بوده ولی ماه محرم را ابتداء گرفته‌اند برای این که حجاج در آن موقع از مکه منصرف و مراجعت می‌کردند و نیز محرم از ماههای حرام است.

نقل کلمات شیخ عبدالحی کتانی

و علامه شیخ عبدالحی کتانی در کتب (نظام الحکومه النبویه) المسمى (التراتب الاداریه) [۱۵۲] گوید: باب فی وضع التاریخ واصله. المعروف ان التاریخ بالهجرة النبویه حدث فی خلافة عمر بن الخطاب و لكن حکى ابو جعفر بن النحاس فی کتابه صناعة الكتاب و حکاه عنه القلقشندی فی صبح الاعشى ص ۲۴۰ فی الجزء السادس عن محمد بن جریر انه روى بسنده الى ابن شهاب ان النبی صلی الله علیه و آله لما قدم المدینة - و قدمها فی شهر ربیع الاول - امر بالتاریخ. قال القلقشندی و علی هذا یكون ابتداء التاریخ فی عام الهجرة (ه). و فی المواهب و امر صلی الله علیه و آله و سلم بالتاریخ و کتب من حین الهجرة. قال الزرقانی رواه الحاکم فی الاکلیل عن الزهری مفصلاً، و المشهور خلافه و ان ذلك فی زمن عمر كما قال الحافظ (ه). و قد قال الحافظ جلال الدین السیوطی رایت فی مجموع بخط ابن القماح عن ابن الصلاح انه قال ذکر ابوظاهر محمد بن محمش الزیادی فی تاریخ الشروط ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ارخ بالهجرة حین کتب الكتاب [صفحه ۲۳۲] لنصاری نجران و امر علیا علیه السلام ان یکتب فیہ حین کتب عنه انه کتب لخمس من الهجرة قال فالمؤرخ بهذا اذا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عمر تبعه فی ذلك قال و قد اشبت الکلام علی ذلك فی مؤلف مستقل مختصر [۱۵۳] بهذه المسألة (ه). قلت: سماه «الشماریخ فی علم التاریخ» قال السخاوی فان ثبت فیکون عمر متبعاً لا مبتکراً (ه). و قال الامام السهیلی فی الروض ص ۱۱ من الجزء الثانی [۱۵۴] تاسیس مسجد قبا کان فی اول یوم من حلول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دار هجرته و البلد الذی هو مهاجره و فی قوله تعالی: (من اول یوم [۱۵۵]) (و قد علم انه لیس اول الايام کلها و لا اضافه الی

شئى فى اللفظ الظاهر [١٥٦]. فففيه من الفقه صحه ما اتفق عليه الصحابه مع عمر حين شاورهم فى التاريخ فاتفق رايبهم [صفحه ٢٣٣] ان يكون التاريخ من عام الهجره لانه الوقت الذى عز فيه الاسلام و الذى امر فيه النبى صلى الله عليه و آله و سلم و اسس المساجد و عبد الله آمننا كما يحبه فوافق رأيهم هذا التنزيل و فهمنا الان بفعلهم ان قوله سبحانه: (من اول يوم) ان ذلك اليوم هو اول ايام التاريخ الذى نؤرخ به الان فان كان اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اخذوا هذا من الايه فهو الظن بافهامهم فهم اعلم الناس بكتاب الله و بتأويله و افهمهم بما فى القرآن من اشارات و افصاح و ان كان ذلك منهم عن رأى و اجتهاد فقد علم ذلك قبل ان يكونوا و اشار الى صحته قبل ان يفعل اذلا يعقل قول القائل فعلته اول يوم الا بالاضافه الى عام معلوم او شهر معلوم او تاريخ معلوم و ليس هنا اضافة فى المعنى الا الى هذا التاريخ المعلوم لعدم القرائن الداله على غيره من قرينه لفظ او قرينه حال فتدبره فيه معتبر لمن اذكر و علم لمن رأى بعين فؤاده و استبصر و الحمد لله (ه) [١٥٧] و قد نقل كلامه ملخصا الحافظ فى الفتح و قال عقبه كذا قال و المتبادر ان معنى قوله: (من اول يوم) اى دخل النبى صلى الله عليه و آله و اصحابه المدينه (ه). [صفحه ٢٣٤] و قال ابن المنير كلام السهيلي كلام تكلف و تعسف و خروج عن تقدير الاقدمين فانهم قدروه من تأسيس اول يوم مكانه قيل من اول يوم وقع فيه التأسيس و هذا تأسيس تقتضيه العربيه و تشهد له الايه (ه) قلت: كلام السهيلي ظاهر المأخذ جلى الاستنتاج و الذين استبشعوه كأنهم لم يذوقوه فتأمله بانصاف ترى الحق مع ما املاه الاعمى لا ما كتبه البصراء و لذا اقتصر عليه معجبا به المولى شهاب المله و الدين الخفاجى فى عناية القاضى و كفايه القاضى انظرها «و ربك اعلم بمن هو اهدى سبيلا». و اختيرت الهجره للابتداء بها دون وقت الولادة و البعثه لاختلافهم فيها دونها و وقت الوفاة و ان شارك الهجره فى الاتفاق لا يحسن الابتداء بها عقلا لما ينشأ عنه من تهيج الحزن و الاسف بخلاف وقت الهجره فانه يتبرك به لكونه وقت استقامه مله الاسلام و اختيار لافتتاح السنه المحرم دون غيره لكونه شهر الله و احد الاشهر الحرم و فيه تنصرف الناس من الحج.

وجوهی که به مبدأ قرار ندادن سائر مبدأها ذکر کرده اند ضعیف است

تا اینجا آنچه شیخ عبدالحی کتانی در کتاب «نظام الحکومه النبویه» گفته بود نگارش یافت چون خالی از فائده نبود نقل گردید ولی وجوهی که برای عدم تعیین ولادت رسول الله صلی الله علیه و آله و بعثت آن حضرت به مبدأ قرار دادن به تاریخ اسلامی ذکر کرده چنانچه غیر از وی دیگران نیز گفته اند وجوه ضعیفه و قابل اعتماد نیست. بلکه چنانچه علامه‌ی مجلسی (ره) فرموده وجوهیست بسیار وهن [صفحه ۲۳۵] دارد زیرا لازم نیست به روز معین و ماه معین در ولادت و بعثت اتفاق باشد و علاوه علم به روز و ماه مدخلیت در مطلوب که ابتداء تاریخ باشد ندارد و فقط معین بودن سال ولادت و بعثت کفایت می‌کرد و در زمان ما اختلافی در سال ولادت و بعثت وجود ندارد کجا رسد که در اوائل و صدر اسلام باشد که اصلا اختلافی در سال آنها نبوده است.

اصل جهت تعیین مبدأ تاریخ از هجرت

پس اصل جهت تعیین هجرت برای ابتداء تاریخ اسلام تعیین خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که به وحی خداوندی تعیین فرموده است چنانچه از فرمایش‌های خاندان رسالت علیهم السلام آن معنی به خوبی فهمیده می‌شود. و آنچه سخاوی گفته: اگر وضع مبدأ تاریخ اسلامی از هجرت ثابت شود که خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن را وضع فرموده است پس عمر تابع بوده نه این که در این باره ابتکار به خرج داده است. این کلام وی در نظر امثال سخاوی از علماء اهل سنت است. و اما نزد تابعین اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنها از برکات آثار وارده از خاندان عصمت و طهارت موضوع مزبور ثابت و کاملاً محقق می‌شود که اصل وضع تاریخ اسلامی از هجرت و مبدأ قرار دادن آن به دستور وحی و به امر خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شده است.

عبارت سند صحیفه سجادیه دلیل متقن است

در نزد شیعه‌ی امامیه ثابت و محقق است که صحیفه‌ی کامله‌ی سجادیه به طور قطع از اهل بیت عصمت علیهم السلام نقل شده و روایت آن از ضروریات بشمار است و از آن (زبور اهل بیت علیهم السلام) و (انجیل آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم) [صفحه ۲۳۶] تعبیر می‌آورند در سند آن صحیفه‌ی مبارکه عباراتی از امام معصوم علیه السلام نقل شده که به طور واضح می‌رساند که مبدأ تاریخ از هجرت از مصدر وحی تلقی شده پس لابد باید عین عبارات آن نقل شود بعد به نکات آن اشاره گردد و اول کسی که به این موضوع (تا آنجا که نگارنده اطلاع یافته‌ام) متفطن شده و آگاه گردیده عبارت از علامه‌ی مجلسی (قدس سره) در بحار الانوار در مجلد ۱۴ (السماء و العالم) می‌باشد چنانچه پس از اشاره به آنچه قوم از اهل تاریخ گفته‌اند و وجوه و مؤیداتی که برای مبدا قرار دادن هجرت به تاریخ اسلامی ذکر کرده‌اند نقل فرموده و بعد گوید: تمامی آن وجوه ضعیف و موهون است.

فرمایش علامه مجلسی و فطانت آن بزرگوار

پس از آن آنچه به نظر علامه‌ی مجلسی (ره) مرجح برای مبدا قرار دادن به تاریخ از هجرت رسیده می‌فرماید [۱۵۸]: و لقد عثرت علی خبر یصلح مرجحا و مخصصا لذلك قل من تظن به و هو ما ورد فی خبر الصحیفه الشریفه السجادیه صلوات الله علی من الهمها حیث قال الصادق علیه السلام ان ابی حدثنی عن ابیه عن جدّه عن علی علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله اخذته نعسه و هو علی منبره فرأی فی منامه [۱۵۹] رجالا ینزون علی منبره نزو القردة یردون الناس علی اعقابهم القهقری فاستوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم [صفحه ۲۳۷] جالسا و الحزن یعرف فی وجهه فاتاه جبرئیل علیه السلام بهذه الایه: و ما جعلنا الرؤیة التي اریناک الا فتنة للناس و الشجرة الملعونة فی

القرآن (الایه) یعنی بنی امیه قال: یا جبرئیل اعلیٰ عهدی یکنونون و فی زمنی؟ قال: لا ولكن تدور رحی الاسلام من مهاجرک فتلث بذلك عشرًا ثم تدور رحی الاسلام علی رأس خمس و ثلاثین من مهاجرک فتلث بذلك خمسًا... الی آخر الخبر. فیدل علی ان جعل مبداء التاریخ من الهجرة مأخوذ من جبرئیل علیه السلام و مستند الی الوحی السماوی و منسوب الی الخبر النبوی و هذا یؤید ما روی ان امیر المؤمنین علیه السلام اشار علیهم بذلك فی زمن عمر عند تحیرهم و العلة الواقعیة فی ذلك یمکن ان تكون ما ذکر من انها مبداء ظهور غلبة الاسلام و المسلمین و مفتتح ظهور شرائع الدین و تخلص المؤمنین من اسر المشرکین و سائر ماجری بعد الهجرة من تأسیس قواعد الدین المبین. این که جبرئیل (ع) گفته: «من مهاجرک» یعنی از هجرت تو بعد باز گفته: «من مهاجرک» صریح است که من جانب الله تعالی مقرر بوده که هجرت رسول الله (ص) مبداء تاریخ اسلامی بشود و فطانت علامه‌ی مجلسی (قدس سره) بر این موضوع، بسیار ارزنده است و کشف از احاطه و اطلاع آن بزرگوار می‌نماید. پس نزد ما شیعه‌ی امامیه ثابت است که اصل بنیان گزار مبداء تاریخ اسلامی از هجرت خود رسول الله (ص) است و مسلمین باید در [صفحه ۲۳۸] امور خودشان از آن تاریخ تبعیت نمایند و آن را معمول دارند نه این که در اثر نفوذ استعمار تاریخ پیغمبر (ص) خود را رها کرده و تاریخ میلادی مسیحی را در ممالک خودشان معمول و رسمی نمایند که زهی بی‌اهمیتی و بی‌غیرتی است فعلا اغلب بلاد اسلامی عربی را تاریخ رسمی در نامه‌های رسمی و مکاتبات دولتی و بلکه ملی خودشان تاریخ میلادی است و آن را استعمال می‌کنند و کاشف از نفوذ استعمار است و در ایران گرچه تاریخ شمسی را با نامهای کهنه و فرسوده‌ی زمان جاهلیت معمول کرده‌اند ولی باز از هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله است اما در امور دینی نتوان آن را مورد اعتماد در مقام عمل قرار داد و به آن عمل نمود چنانچه اگر تاریخ موهوم دیگری وضع نمایند نزد ارباب دانش ارزشی و مبدأ صحیحی ندارد- و راجع به این موضوع در

چند سال قبل در جنه المأوی و تعلیقات خودم بر آن از استاد ما آیه الله کاشف الغطاء (قدس سره) و به قلم اینجانب مطالبی نگارش یافته به آنجا رجوع شود [۱۶۰].

تاریخ هجری صحیح ترین تاریخ است

و ناگفته نماند که تاریخ هجری مبدأش معلوم و روشن و صحیح ترین تاریخ در میان بشر است اما تاریخ میلادی که فعلا در میان اتباع کلیساهای فعلی معمول است تاریخ صحیح نبوده و مبدأش غیر معلوم [صفحه ۲۳۹] و درست نیست [۱۶۱]. [صفحه ۲۴۰]

از دلایلی که واضع تاریخ خود رسول الله است

از قرائن [۱۶۲] و دلایل و اماراتی که از آنها واضح می گردد که اصل وضع تاریخ از خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده علاوه بر آن قرائن که ذکر شد: عبارت از بعض اخباریست که از خود رسول الله (ص) نقل شده و در آنها پیغمبر اکرم (ص) تصریح فرموده که اول محرم اول سال است یا جبرئیل عرض می کند که شهادت فرزندان حسین (ع) پس از شصت سال از هجرت تو خواهد شد یا تاریخ نامه ها و عهدها که امام امیرالمؤمنین (ع) از طرف رسول الله (ص) نگارش داده و در آنها تاریخ هجری را مرقوم فرموده. [صفحه ۲۴۱] سید أجل اعظم سید رضی الدین ابن طاووس حسنی قدس سره در کتاب اقبال فرموده [۱۶۳]: صلاة اخرى اول ليلة من المحرم رواها عبدالقارذ بن ابی القاسم الاشری فی کتابه باسناده عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال ان فی المحرم ليلة و هی اول ليلة منه من صلی فیها رکعتین یقرء فیها سورة الحمد و قل هو الله أحد احدی عشر مرد و صام صبیحتها «و هو اول یوم من السنة» فهو کمن [۱۶۴] یدوم علی الخیر سنته و لا یزال محفوظا من السنة الی قابل فان مات قبل ذلك صار الی الجنة (ه). این که فرموده: «و هو اول یوم من السنة» یعنی روز اول ماه محرم اول روز سال است. صریح است که خود رسول الله (ص) اول سال هجری را از اول محرم قرار داده است و در زمان عمر که

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که مبداء تاریخ باید از هجرت گرفته شود و اولش نیز از ماه محرم باید باشد تبعاً به رسول الله (ص) بوده که نگذاشته عمر و امثال او آن را تغییر دهند چنانچه به احکام زیادی از احکام اسلامی بعد از رسول الله (ص) می خواستند تغییر دهند و امیرالمؤمنین (ع) مانع شده و یا حکمی را که حق بوده آن را آشکارا ساخته و این موضوع مهمی است که باید در اطرافش تحقیقات زیاد به عمل آید و در مورد دیگر نیز به این مطلب اشاره [صفحه ۲۴۲] شده است [۱۶۵]. سید اجل رضی الدین ابن طاووس رضوان الله تعالی علیه به سند خود به طریق اهل بیت علیهم السلام روایت کرده [۱۶۶]: قال کان رسول الله (ص) یصلی اول یوم من المحرم رکعتین فاذا فرغ رفع یدیه و دعا بهذا الدعاء ثلاث مرات: اللهم أنت الاله القدیم و هذه سنه جدیده... الخ. فرمایش رسول الله (ص) در این دعای شریف صریح است که اول ماه محرم سال جدید است و لذا سید ابن طاووس (ره) بعد از نقل آن تا آخر فرموده [۱۶۷]: فان قيل: قد قدمت فی کتاب المضممار ان اول السنه شهر رمضان و قد ذكرت فی هذا الدعاء ان اول السنه المحرم. فاقول: قد قدمنا انه یحتمل ان یكون شهر رمضان اول سنه فیما یختص بالعبادات و ترجیح الاوقات و المحرم اول سنه فیما یختص بالمعاملات و التواریخ و تدبیر الاس فی الحادثات [۱۶۸]. [صفحه ۲۴۳] حاصل فرمایش سید (ره) این است اگر گفته شود: که این دعای شریف صریح است که اول سال ماه محرم است و گفته‌اید: که اول سال ماه مبارک رمضان است. در جواب گفته می‌شود: اول سال ماه مبارک رمضان است یعنی ماه رمضان اول سال از جهت عبادت است و ماه محرم اول سال است نسبت به تاریخ و معاملات و تدبیر امور مردم که تاریخ اسلامی است و از مبداء وحی اخذ شده است (ان هو الا وحی یوحی) پس این که بعضی از معاندین اسلام توهم کرده و به زبان بعض قاصرین جاری می‌شود که تاریخ هجری را عمر تعیین کرده و اول آن را اول ماه محرم قرار داده خواسته بعض احقاد و عادات دوره‌ی جاهلیت را در اسلام احیاء و عملی نماید این کلام غفلت از این است که خود رسول الله (ص) تاریخ هجری را از اول ماه محرم قرار داده است حتی در

دعاء نیز می فرماید: خدایا اول محرم اول سال جدید است. پس معلوم شد که آن گونه توهمات جاهلانه و نسبت وضع تاریخ هجری اسلامی را مشوب با عادات زمان جاهلیت کردن ناشی از احقاد دیرینه‌ی خود توهم‌کننده است. داعی مطلق ادريس عمادالدین قرشی در کتاب عیون الاخبار و [صفحه ۲۴۴] فنون الاثار [۱۶۹] گوید: و عن سعد بن طریف عن أبي جعفر محمد بن علی (ع) انه قال: دخل الحسين (ع) علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو غلام صغیر فوضعه علی بطنه. فأتاه جبرئیل (ع) فقال: یا محمد، ابنک هذا تقتله أمتک علی رأس ستین سنه من هجرتک. ثم أراه التربة التي یقتل علیها. خبر صریح است که شهادت سیدالشهداء (ع) با اخبار جبرئیل به رسول الله (ص) بعد از شصت سال از هجرت واقع خواهد شد و در دهم ماه محرم روز عاشوراء سال ۶۱ واقع گردیده و از خبر دادن جبرئیل که ده روز زیاده است از باب مسامحه است که در اینگونه کلمات واقع می‌شود چنانچه نظائر آن در کلمات زیاد است. و از آنچه گفته شد معلوم می‌شود که اشکال کردن در بعض مکاتیب و عهدهای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در آنها تاریخ هجری نوشته شده و وضع تاریخ از زمان عمر است بی‌وجه است و غفلت از آنست که تاریخ هجری را خود رسول الله (ص) تعیین فرموده است. حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب ذکر اخبار اصبهان [۱۷۰] درباره‌ی خرید [صفحه ۲۴۵] سلمان فارسی از عثمان بن الاشهل الیهودی که کاتب آن مکتوب امیرالمؤمنین سلام الله علیه است در آخرش مرقوم فرموده: (و کتب علی بن ابی طالب یوم الاثنین فی جمادی الاولى مهاجر «محمد بن عبدالله» رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم). و همچنین در عهد و سفارشنامه‌ی که رسول الله (ص) در حق برادر سلمان رحمه الله به نام «مابنداذ فروخ» و عقب او به مردم توصیه فرموده و کاتب آن امیرالمؤمنین سلام الله علیه است در آخرش مرقوم فرموده: و کتب علی بن ابی طالب بأمر رسول الله (ص) فی رجب سنه تسع من الهجرة [۱۷۱]. اگر بعضی از این نامه‌های مانند سفارشنامه‌ی برادر سلمان (ص) از بعض جهات مورد اشکال واقع شود چنانچه در کتاب «مکاتیب الرسول» اشاره کرده ولی از جهت تاریخ نگاشتن

در آنها مورد اشکال نیست چون تاریخ هجری را خود رسول الله (ص) تعیین فرموده و شهرت آن به جهت زیادتی احتیاج به تاریخ از زمان عمر شده است. چنانچه در معاهده‌ی «مقنا» در آخرش گوید: و کتب علی بن ابی طالب بخطه و رسول الله یملی علیه حرفا حرفا یوم الجمعة لثالث لیل خلت [صفحه ۲۴۶] من رمضان سنه خمس مضت من الهجرة... الخ [۱۷۲]. گویند معاهده‌ی مذکور موضوع و کذب و اختلاف است و اماراتی برای افتعال آن ذکر کرده‌اند چنانچه در «مکاتیب الرسول» چهار وجه به کذب و اختلاق بودن آن ذکر کرده و گوید: الاول: هذا الكتاب ارخ بالخمس من الهجرة مع ان التاريخ من الهجرة كان في زمن عمر باشارة من علي (ع) علي نقل جل المحققين [۱۷۳]. و در پاورقی گوید: اقول: كان التاريخ من الهجرة في زمن عمر باشارة من علي عليه السلام كما في التنبيه و الاشراف - ص ۲۵۲ و اليعقوبي ج ۲ ص ۱۲۳ و تاريخ الخلفاء ص ۸۹ [۱۷۴] و الكامل ج ۲ ص ۲۰۲ في آخر حوادث السنه السادسه عشر فعلى هذا يرد الاشكال كما ذكرنا. ولكن يمكن ان يقال: ان عليا عليه السلام هو المشير بذلك فلامانع من ان يكون عاملا به قبل ان يكون مشيرا كما وقع ذلك في بعض الكتب الاثية ايضا و لعل [صفحه ۲۴۷] الى ذلك نظر من قال: ان التاريخ من الهجرة كان في زمن الرسول (ص) كما في التنبيه و الاشراف ص ۲۵۲ - انتهى.

تحقیق در کلمات مسعودی

مسعودی در کتاب التنبيه و الاشراف که در سال ۱۳۵۷ ق در مصر چاپ شده و ناشر «مکتبه العصریه» در بغداد است اگر ایمن از تحریف و دست خوردگی از طرف نااهلان و متعصبین جاهلی باشد [۱۷۵] در ص ۲۵۲ گوید: قال المسعودی: و قد روی الزهري محمد بن مسلم بن عبيدالله بن عبدالله بن شهاب بن عبدالله بن الحارث بن زهره بن كلاب ان رسول الله صلى الله عليه و آله لما قدم المدينة مهاجرا أمر بالتاريخ. بعد ذهن مسعودی (ره) را شهرت نسبت وضع تاریخ به عمر گرفته که میان تاریخ‌نویسان اشتهاار به سزا دارد و

رویه‌شان نسبت دادن وقایع تاریخی است به زمانی که در آن زمان واقعه‌ی شهرت پیدا کرده و نقل صحیح زهری را خواسته معیوب ساخته و چنگک به شهرت میان مؤرخین زده و لذا گفته: و هذا خبر مجتنب من حیث الاحاد و مرسل من عند من لا یری قبول المراسیل و ما حکیناه اولاً هو المتفق علیه [صفحه ۲۴۸] از کان لیس فی هذا الخبر وقت معلوم أرخ به و لا نقل کیفیت ذلك. و به قول خود که گوید آنچه اولاً حکایت کردیم اتفاقی است اشاره کرده به آنچه قبلاً در همان صفحه ۲۵۲ گفته: و کان عمر شاور الناس فی التأریخ لامور حدثت فی آیامه لم یعرف لها وقت تؤرخ به فکثر منهم القول و طال الخطب فی تواریخ الاعاجم و غیرها فاشار علیه علی بن ابی طالب أن یؤرخ بهجره النبى صلی الله علیه و آله و سلم و ترکه ارض الشرك فجعلوا التأریخ من المحرم و ذلك قبل مقدم النبى صلی الله علیه و آله و سلم الی المدینة بشهرین و اثنی عشر یوما لانهم أحبوا أن یتدثوا بالتاریخ من «اول السنه» و کان ذلك فی سنه (۱۷) أو (۱۸) یتنازع الناس فی ذلك. اجتناب ورزیدن مسعودی (ره) از خبر زهری که گفته: رسول الله (ص) وقتی که به مدینه تشریف فرما شد امر به تاریخ کرد اولاً به جهت خبر واحد بودن آن است ولی از آنچه از قرائن و اخبار دیگر نقل شد خبر زهری محفوف به قرائن خارجی می‌شود و مورد وثوق و اطمینان می‌گردد. و ثانیاً خبر زهری را رد می‌کند به این که آن خبر مرسل است یعنی وسائط در سند خبر حذف شده در مقابل این اشکال مسعودی گفته می‌شود: که موضوع یک امر تاریخی است و اغلب نقلیات تواریخ مرسلات است چنانچه اغلب نقلیات خود مسعودی در آن کتاب و کتب [صفحه ۲۴۹] دیگرش از قبیل مراسیل است و نقل تاریخ با سند به فرمایش یکی از بزرگان مصری (شیء ساحر) است که اگر مانند نقلیات ابوالفرج اصفهانی در آغانی نقل تاریخ با سند باشد انسان فریفته شده و مانند سحر است که انسان به صورت ظاهرش فریب بخورد و اعتماد نماید. نقل زهری از قبیل سائر تواریخ است در صورتی که از قرائن خارجی مورد وثوق شد کفایت می‌کند احتیاج به نقل با سند ندارد. و ثالثاً گفته: که زهری کیفیت امر رسول الله (ص) به وضع تاریخ را نقل نکرده است. در

جواب این اشکالش گفته می‌شود: رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده مبدأ تاریخ اسلامی باید از اول ورودش به مدینه باشد و امر به این موضوع فرموده دیگر این امر کیفیتی را لازم ندارد که زهری نقل نماید و علاوه شما مؤرخین در بسیاری از قضایای تاریخ باجمال گوئی اکتفاء کرده و از نگارش تفصیل و جزئیات موضوعات تاریخی چشم‌پوشی کرده‌اید یکی از آن موارد هم تفصیل کیفیت امر رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم به وضع تاریخ می‌باشد که نقل نکرده‌اید، و قضیه‌ی امر به این که هجرت آن حضرت مبدأ تاریخ باشد تفصیلی را لازم نگرفته است و ممکن است رسول‌الله (ص) این موضوع را به امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه فرموده و امر کرده به آن حضرت که در موضوع وضع تاریخ باید مبدأ آن از هجرت باشد [صفحه ۲۵۰] و نگذارد مبدأ را وقت دیگر و یا از تواریخ دیگران گرفته باشند چنانچه امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه هم عملی فرموده و عمر را نهی فرموده است. ولی نکته‌ی که در عبارت مسعودی (ره) است عبارت از قول اوست که گفته: «لانهم أحبوا أن یبتدؤا بالتاریخ من اول السنه» که برای مبدأ قرار دادن تاریخ هجری از اول محرم این عبارت را ذکر کرده است یعنی خواستند تاریخ را از ماه محرم قرار دهند و آن قبل از آمدن رسول‌الله (ص) به مدینه دو ماه و ده روز است چون دوست داشتند که ابتداء کنند به تاریخ از اول سنه. و گذشت از قول رسول‌الله (ص) که فرمود: اللهم... و هذه سنه جدیده. اگر اشاره با امری که در زمان جاهلیت بوده باشد جای شک نیست که رسول‌الله (ص) آن را تصدیق فرموده چنانچه ماه‌های قمری را قرآن کریم تصدیق فرموده و شهور اسلامی را با آنها قرار داده است و فرموده: ان عدۀ الشهور عندالله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله [۱۷۶]. و مسعودی گفته: که در خبر زهری وقت معلومی برای این که با آن وقت تاریخ تعیین شود نیست، جوابش از بیاناتی که تا اینجا نگارش یافت واضح است زیرا روشن گشت که اول وقت تاریخ از اول روز ورود [صفحه ۲۵۱] رسول‌الله (ص) است به مدینه چنانچه در تحقیقات سهیلی و دیگران درباره‌ی آیه‌ی شریفه «من اول یوم» گذشت و دو ماه و ده روز تقریباً عقب کشیدن ضرر نمی‌رساند اگر هجرت

در ربیع الاول یقینی باشد و ممکن است نظر به بعض تواریخ ورود رسول الله (ص) به مدینه در ماه محرم باشد چنانچه صاحب تنقیح المقال این قول را اختیار فرموده است [۱۷۷] ولی از فرمایشهای خود رسول الله (ص) فهمیده شد که خودش ماه محرم را اول تاریخ هجرت مبارکه‌ی خویش قرار داده است و لذا امیرالمؤمنین سلام الله علیه پافشاری فرموده که باید آنچه رسول الله (ص) خودش تعیین فرموده برقرار بماند. پس در نظر مؤرخ مسعودی (ره) عمده اعتمادش بر حسب مذاق مؤرخ‌ی خویش به همان شهرت میان تاریخ‌نویسان است بدون این که مطلب را باغوررسی و از روی تحقیق عمیقانه نگارش داده باشد. و از روشن شدن مبدأ تاریخ هجری که خود رسول الله (ص) امر فرموده که تاریخ قرار داده شود و وحی است، معنای حدیثی که شیخ صدوق (ره) در معانی الاخبار روایت فرموده از حضرت امام صادق سلام الله علیه و علامه‌ی مجلسی (ره) آن را در بحار الانوار [۱۷۸] نقل فرموده و در آن حدیث در [صفحه ۲۵۲] جواب یکی از زنادقه که از بنی‌امیه بوده از حروف مقطعه‌ی قرآنی آیه‌ی شریفه‌ی (المص) را امام (ع) تفسیر فرموده و اشاره به انقراض دولت بنی‌امیه کرده و علامه‌ی مجلسی (ره) در بیان شرح آن حدیث فرموده که با تاریخ هجری درست نمی‌آید و فرموده بعید است ابتناء فرمایش امام (ع) به تاریخ هجری باشد چون حدوث تاریخ هجری متأخر از زمان رسول الله صلی الله علیه و آله است - پس اشکال علامه‌ی مجلسی (ره) در آن خبر - بنا به آنچه فرموده در اصطلاح «مغاربه» حرف «صاد» در حروف «أبجد» شصت است و نود نیست سال انقراض بنی‌امیه سنه‌ی (۱۳۱) ه می‌شود - حل شده و جای شبهه نمی‌ماند و ابتناء فرمایش امام (ع) به تاریخ هجری از زمان خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و آیه‌ی: (المص) اشاره به تاریخ هجری و انقراض بنی‌امیه است.

از نامه‌ی کبوتر نامه بر

پس از آنچه گفته شد معلوم می‌گردد موضوعی که در زمانی شهرت به سزای می‌کند و در اشتهار به حد کمال می‌رسد نوعاً تاریخ‌نویسان آن را از آن وقت می‌دانند و به آن زمان نسبت می‌دهند و در صدد تحقیق و بررسی کامل نمی‌شوند و در موضوع استفاده از کبوتران نامه‌بر و نسبت تربیت آن به زمان فاطمین و نقل آنها از موصل در سال (۵۶۵) ه همین رویه را تاریخ‌نویسان اتخاذ و آن رفتار را پیش گرفته‌اند و الا قبل از آن تاریخ در اسلام نیز از کبوتران استفاده کرده‌اند. قلقشندی در صبح‌الاعشی [۱۷۹] تصریح کرده که در زمان مهدی سوم خلیفه‌ی عباسی از آن کبوتران استفاده می‌شده و بعداً به اندازه‌ی بهای آن [صفحه ۲۵۳] کبوترها بالا رفته یکی به هفتصد دینار و به یک هزار دینار رسیده و تخم بعضی از انواع آنها به قیمت گزاف خرید و فروش شده است. و انساب کبوتران را مثل انساب عرب محفوظ می‌داشتند و در این باره به تألیف دفاتر پرداخته‌اند. کبوتران پیامبر به نام (هدی) نامیده می‌شوند و در مواردی کبوتر «بطاقه» نیز نام‌گذاری نموده‌اند که از «بتاکیون» یونانی گرفته شده است و به معنی نوشته‌ایست بر روی قطعه‌ی بسیار نازک کاغذ، این نام را بر کبوتر از آن نظر نهاده‌اند که نامه‌های کوچک را حمل می‌کند بعضی عقیده دارند که نام «ورقاء» در عربی نخستین بار بر این نوع کبوتران که حمل ورق نامه می‌کرده‌اند اطلاق شده است و این دسته از کبوتران به تیز پریدن شهرت بسیار دارند. استخدام کبوتران برای رسانیدن نامه‌ها در تاریخ کاری بسیار دیرینه است چنان که در تورات آمده است نوح علیه‌السلام بود که برای نخستین بار از کبوتر در این راه سود جست و پس از او سلیمان علیه‌السلام است که از پرندگان به ویژه از کبوتران استفاده نمود در تاریخ بنی‌اسرائیل نیز اشاراتی درباره‌ی کوشش‌هایی که کبوتران در این رهگذر داشته‌اند آمده است به داستان آنها رجوع شود [۱۸۰]. [صفحه ۲۵۴] ولی ناگفته نماند داستانهای آنها از اسرائیلیات و قصه‌های تحریف شده و اعتماد را نشاید. و پس از پیامبران عظام علیهم‌السلام نخستین مردمی که از کبوتر برای فرستادن نامه‌ها سود جستند ایرانیان بودند مردم یونان نیز راه و رسم پرورش کبوتران را آموختند جهان متمدن نیز به نقش

پراهمیت کبوتران در روابط کتبی آگاه شد و این که در زمان جنگ از کبوتران نامه‌بر استفاده می‌کردند کار تازه‌ای نبود زیرا در روزگار بسیار کهن (بلینیوس) مؤرخ که نقش کبوتران را در رسانیدن اخبار جنگ احساس کرده بود کلماتی دارد [۱۸۱].

نخستین کسانی که از کبوتران در جنگ استفاده کردند

و نخستین کسانی که در جنگ کبوتران را استخدام کردند رومیان بودند آنجا که (آنتونیوس) هنگام محاصره‌ی (مورینا) در سال (۴۳) ق.م [صفحه ۲۵۵] به رئیس حکومت خویش نامه‌ای فرستاد که بر گردن کبوتری آویخته شده بود و او پاسخ نامه‌ی وی را بر پای همان کبوتر آویخت و روانه کرد در آن دوران میان همه ملتها این کار مرسوم بوده است به ویژه دریانوردان مصری و یونانی که در روزگار بطاله رسم‌شان بر این بود که هنگام نزدیک شدن به خاک میهن خویش کبوتری را رها کنند، چینی‌ها در کتابهای خود نوشته‌اند که ایشان در قرن هفتم میلادی از کبوتر استفاده کردند و این کار را از بازرگانان عرب و هند که کبوترانی با خود آنجا برده بودند آموختند. پروفیسور هیوبرت برد معتقد است که مهدی سومین خلیفه‌ی عباسی - نخستین کسی است که سازمان استخدام کبوتران را در قرن هشتم میلادی به وجود آورد اگر چه نخستین موردی که مؤرخین در این باره یاد کرده‌اند در روزگار معتصم عباسی است در آن هنگام که وی در شهر سامراء بود اخبار گرفتاری بابک را به وسیله کبوتران نزد او فرستادند ولی چنانچه گذشت قلقشندی استفاده از کبوتران را در زمان مهدی عباسی صریحا نگاشته است بلکه در زمان بنی‌امیه استفاده از کبوتران معمول بوده چنانچه تحقیق آن می‌آید.

ایجاد فرودگاهها برای کبوتران

راجع به تفصیل چگونگی استفاده از کبوتران نامه‌بر و ایجاد فرودگاهها برای آنها و سائر حالات مربوط به کبوتران رجوع شود به کتاب (نظام البرید فی الدوله الاسلامیه) تألیف

دکتر نظیر حسان سعداوی چاپ مصر سال: (۱۹۵۳) میلادی و به ترجمه‌ی فصلی از آن کتاب به مجله‌ی [صفحه ۲۵۶] (هنر و مردم) شماره ۱۳۵۰ (۱۱۲-۱۱۳) ش- ط تهران. که به بسیاری از منابع تاریخی کبوتران نامه‌بر اشاره کرده است و کاملاً قدمت استفاده از آنها را رسانیده و کهن سالی این عمل را ثابت می‌نماید تا تصور نشود که استفاده از کبوتران از زمان فاطمین روی کار آمده است چنانچه محدث نوری (ره) ادعاء فرموده است. خبر قتل متوکل عباسی در سامراء به وسیله‌ی کبوتر به بغداد رسیده است [۱۸۲] چه استبعاد دارد که استفاده از کبوتران نامه‌بر در زمان معاویه و یزید پلید وجود داشته [۱۸۳] ولی چندان شهرت و اهتمام درباره‌ی آنها هنوز به کار نرفته بوده مانند زمان مهدی و معتصم عباسی و زمان فاطمین سازمان استخدام آنها به وجود نیامده است. و ممکن است معدودی از کبوتران در دوران یزید و در دربار وی وجود داشته باشد که از آنها استفاده نمایند در صورتی که چنانچه گذشت چینی‌ها استفاده از کبوتران را از عربها در قرن هفتم میلادی آموخته‌اند و مهدی عباسی در قرن هشتم میلادی سازمان آنها را به وجود آورده معلوم می‌شود عربها قبل از قرن هفتم در این کار پیش قدم [صفحه ۲۵۷] بوده‌اند تا برای استفاده از کبوتران بازرگانان اسلامی همراه خودشان به چین برده‌اند. محفوظ داشتن انساب کبوتران و ثبت در دفاتر مخصوص دولتی شاهد صادق است که استفاده از کبوتران نامه‌بر سابقه‌ی زمانی داشته تا خواسته‌اند با مرور زمان انساب آنها از بین نرفته و محفوظ و معلوم باشد.

تفسیر منسوب به امام عسکری

در کتاب تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری سلام‌الله‌علیه که محدث نوری (قدس سره) آن را معتبر دانسته و در تألیفات خود خصوصاً در مستدرک الوسائل از آن نقل می‌کند گرچه نگارنده آن تفسیر را مانند فقه الرضا علیه‌السلام [۱۸۴] که محدث نوری (ره) در خاتمه‌ی مستدرک الوسائل در اثبات اعتبار آن بسیار کوشیده و قدم مبارز

و جدی برداشته مجعول دانسته و به هیچ کدام اعتماد ننموده و اعتبار قائل نیستم مگر آنچه از مطالب تفسیر نامبرده مسندا به امام علیه السلام رسیده و نقل کرده باشند چون در آن تفسیر بعضی از مطالب که از امام علیه السلام نقل شده ممزوج و خلط کرده‌اند و همه‌ی آنها را به امام علیه السلام نسبت داده‌اند در آن تفسیر به وجود کبوتر نامه‌بر در دوران بنی‌امیه تصریح شده. و تفسیر منسوب به امام عسکری سلام‌الله‌علیه گرچه نزد اینجانب [صفحه ۲۵۸] مورد اعتبار نیست ولی در اعتبار به‌اندازه‌ی کتابهایی که در تاریخ تألیف کرده‌اند و در نقل وقائع تاریخی به آنها چنگ می‌زنیم و از آنها نقل می‌نمائیم ممکن است اعتبار داشته باشد عدم اعتبار و اعتماد بر آن تفسیر از نقطه نظر امور دینی و مطالب و مسائل مذهبی است اما از جهت نقل تاریخ می‌توان مورد نقل قرار داد خصوصا مثل محدث نوری (ره) که اعتماد کامل بر آن تفسیر دارد می‌تواند استفاده‌ی تاریخی از آن نماید. در تفسیر نامبرده در قضیه‌ی مختار ابن ابی‌عبید ثقفی رحمه الله که انتقام گیرنده‌ی مشهور از قاتل‌های سیدالشهداء علیه السلام است گرچه آن قضیه را با تحریف و تغییر و تبدیل و اغلاط زیاد نقل کرده و نسبت همت گماشتن به قتل مختار را به حجاج بن یوسف ثقفی داده است [۱۸۵] و به فرمایش بعضی از فضلاء اگر آن طور اغلاط باعث شود که از کلیه تفسیر نامبرده دست برداریم و آن را به کنار بگذاریم باید از کتاب کافی کلینی (قدس سره) به جهت بعضی روایات که در آن نقل شده دست برداریم مانند خبری که رفتن یزید پلید را به مکه و مدینه نقل کرده است در صورتی که کسی از مؤرخین به آن اشاره نکرده و یزید از شام اصلا بعد از خلافتش خارج نشده است. [صفحه ۲۵۹] و در آن قصه که در تفسیر نامبرده نقل شده ارتباط کوفه را با شام به وسیله‌ی کبوتران نامه‌بر ثابت کرده است که کبوتر از شام به والی کوفه وارد شده که مختار به قتل نرساند معلوم می‌شود در دوره‌ی یزید و ابن‌زیاد استفاده از کبوتر نامه‌بر می‌شده است. و آن قصه را علامه‌ی مامقانی (قدس سره) نیز در (تنقیح المقال) نقل فرموده رجوع شود به جلد سوم ص ۲۰۴ ط نجف در شرح حال مختار رحمه الله. پس فرمایش بعضی از افاضل در حواشی

بحار الانوار که محدث نوری (ره) نقل فرموده متین و صحیح است و ظن قوی آنست که استیدان ابن زیاد از یزید پلید دربارهی اسراء اهل بیت علیهم السلام که آیا آنها را به قتل برساند؟ با به شام به اسارت روانه نماید؟ به وسیلهی کبوتران نامه بر بوده است و ادعای بعضی از افاضل نامبرده هیچگونه استبعاد را ندارد.

تحقیقات محدث خیابانی

و خوب است در این موضوع تحقیقاتی را که شیخنا المحقق المحدث العلامة حاج مولی علی واعظ خیابانی رحمه الله در کتاب تتمه‌ی محرم الحرام از مجلدات وقائع الایام آورده و حقیقت این موضوع را کاملاً روشن ساخته در اینجا بیاوریم تا شبهه در این که استیدان ابن زیاد از یزید پلید دربارهی اسراء به وسیلهی کبوتر بوده نماند. شیخنا المحدث المعظم رحمه الله در مجلد چهارم از وقائع الایام [صفحه ۲۶۰] فی تتمه محرم الحرام گوید [۱۸۶]: (مکتوب ابن زیاد به یزید و جواب آن پلید) در ملهوف گوید: و کتب عبیدالله بن زیاد الی یزید بن معاویه یخبره بقتل الحسین (ع) و خبر اهل بینه و لما وصل الی یزید و وقف علیه اعاد الجواب الیه یا امره فیه بحمل رأس الحسین (ع) و رأس من قتل معه و بحمل اثقاله و نسائه و عیاله. که ابن زیاد مکتوبی به یزید بن معاویه نگاشت و صورت حال را بازگو نمود و در باب رؤس و اسراء تکلیف خواست و چون مکتوب عبیدالله به یزید رسید و از قتل حسین علیه السلام آگهی حاصل نمود در جواب ابن زیاد منشور کرد که بی توانی سرهای کشتگان را با اهل بیت ه ق صلی الله علیه و آله به جانب شام کوچ میدی و اموال و اثقال ایشان را نیز به صحبت ایشان حمل می کن. (کیفیت ایصال این مکتوب و جواب آن) بعد محدث خیابانی (ره) فرموده: مؤلف گوید: حقیر تا حال با وجود فحص شدید و تفتیش اکید در هیچ تاریخی و تألیفی از خاصه و عامه کیفیت ایصال این مکتوب و جواب را به شام و کوفه ندیده‌ام که [صفحه ۲۶۱] به چه نحو و کدام وسیله بوده و حال آن که از تذکره الخواص و مقممام مستفاد می شود که روز پانزدهم رؤس و اسراء

را از کوفه به جانب شام حرکت داده‌اند. چنانچه در تذکره ص ۱۴۸ بعد از نقل مجلس عبیدالله گوید: ثم ان ابن زیاد حط الرؤس فی یوم الثانی و جهزها و السبایا الی الشام و در قمقام ص ۴۴۹ از او نقل کرده گوید: چون روز دوم برآمد رؤس را با مخدرات به جانب یزید روانه داشت و به روایت شیخ کفعمی و شیخ بهائی و علامه‌ی مجلسی و ابوریحان صاحب آثار باقیه و قمقام و روضه‌الاذکار در روز اول صفر رأس اطهر حضرت حسین علیه‌السلام را وارد شام نموده‌اند ولی کسی متعرض نشده که آیا به چه واسطه بعد از عاشوراء مکتوب به شام رفته و جواب به کوفه برگشته تا پانزدهم محرم از کوفه حرکت و اول صفر وارد شام شده‌اند و حال آن که در آن اوان و زمان جاهلیت و صدر اسلام یک وسیله‌ی سریعه و واسطه‌ی فوری بوده که مخابرات مهمه و مکاتیب عمده را از شهری به شهری بعید در زمانی قریب می‌رسانیدند و آن عبارت است از کبوتر معلم که از زمان قدیم در موصل و مصر و شام و قسطنطنیه و کوفه و بغداد و حلب و مدینه و دیگر بلاد عظیمه معمول و مرسوم بود. پس به همین وسیله و توسط کبوتر معلم بعد از عاشوراء تا چهاردهم محرم ابن زیاد با شام مخابره و یزید به کوفه جواب داده و روز پانزدهم رؤس و اسراء را انفاذ داشته در اول صفر وارد شام نموده‌اند. [صفحه ۲۶۲] و هکذا مخابرات شام و مدینه بین یزید و ولید بعد از وفات معاویه در پانزدهم رجب در باب اخذ بیعت از حضرت حسین علیه‌السلام و امتناع آن جناب و مکتوب دوم یزید در خصوص قتل آن بزرگوار و نهضت حضرت در شب بیست هشتم ماه مذکور همه در عرض ده روز بلا کلام و مسلم به همین طریق و توسط کبوتر معلم بوده است. (رسیدن خبر وفات معاویه از شام به مدینه در روز دوم فوت او به توسط کبوتر معلم). مرحوم احمد بن تاج‌الدین حسن سیف‌الدین استرآبادی از محدثین امامیه در کتاب آثار احمدی گوید: که عبدالله انصاری می‌گوید: با جمعی مردم در خدمت امام حسین علیه‌السلام بودیم بادی عظیم از جانب شام برآمد یکی از موالیان معاویه آنجا حاضر بود گفت: یابن رسول‌الله صلی الله علیه و آله جدت مردم را از وزیدن باد خبر می‌داد و تو نیز اگر می‌توانی خبر ده که این

باد چه می گوید آن حضرت فرمود: که می گوید: که حاکم شام مرده و از جانب فوات جرعه کشیده (چشیده ظ) آن ملعون را سخن امام علیه السلام بسیار گران آمد اما بغیر از سکوت چاره‌ی ندید روز دیگر خبر رسید که معاویه مرده و از خاک‌دان دنیا رخت فوات بدارالجزء کشیده است. بعد محدث خیابانی (ره) فرموده: پس معلوم شد که به جز وسیله‌ی کبوتر نامه‌بر ایصال این خبر ممکن نخواهد بود باز بعداً می‌فرماید: تفصیل کبوتر معلم. در این مقام لازم است برای اثبات این مطلب تفصیلی [صفحه ۲۶۳] در تأسیس این امر مذکور آید.

نقل از قاموس المعارف استادنا المدرس

در قاموس المعارف گوید [۱۸۷]: کبوتر معلم و کبوترنامه و کبوتر نامه‌بر کبوتری است که نامه را به بال آن بسته و از شهری به شهر دیگر می‌فرستند چه در قدیم الزمان مرسوم بوده که چون زود رسیدن نامه را طالب بودند آن را به بال کبوتر مخصوص معلمی می‌بستند و آن هم به حسب تربیت و تعلیم سابق آن را به مقصد می‌رسانیده است. و در صدر اسلام در میان مسلمانان هم مرسوم بوده و اول استخدام [۱۸۸] آن در موصل پس در مصر در عهد ملوک فاطمیه. پس در زمان بنی عباس که در میان بغداد و اسکندر و نه مخابرات پیاپی مرسوم بوده و آن به واسطه‌ی کبوتری بوده که آن را کبوتر جلب می‌نامیدند تا در قرن هفتم هجرت در عهد ایوبیان اداره‌ی مخصوصی ترتیب داده و از برای مخابره‌ی کبوتری برجهای بسیاری در قلعه‌ی قاهره [صفحه ۲۶۴] درست نموده بودند و عدد کبوتر اخباری در آن اوان به یک هزار و نهصد بالغ بوده است. و بالجمله استخدام کبوتر تا اواسط قرن (۱۵ م) معمول بوده تا آن که تلگراف الکتریکی پا به عرصه‌ی وجود گذاشته و آن شوکت کبوتری برهم خورد لیکن موافق نوشته‌ی جرجی زیدان در اروپا در این اواخر در غایت اهمیت بوده و مانند زمان سابق در دریاها و معرکه‌های کارزار و نظائر آنها که مخابره‌ی تلگرافی ممکن نیست با کبوتران معلم

مهمات خودشان را انجام می دهند بلکه قدیما آن را به مسافت زیاده از یک صد و پنجاه میل نمی فرستادند اما اکنون به مسافت بعیده زیاد از یک هزار و پانصد میل می فرستند و در ترتیب تربیت آنها نخست به حمل نامه‌ی کوچک در مسافت نزدیک آغازیده پس از آن دو میل راه پس ده میل پس صد میل تا آن که در مدت تعلیم شش ماهه مقتدر می باشد بر این که در ظرف پنج ساعت سیصد میل مسافت را قطع کرده و برگردد و در آخر سال دوم پانصد میل و در سال سوم هزار میل را در پنج ساعت طی می نماید. و کبوتر پر عادت حامل نامه‌ی تواند بوده [۱۸۹] که وزن آن ده درهم باشد که در لوله‌ی گذاشته و در زیر پر آن می آویزند و این چنین کبوتر [صفحه ۲۶۵] را به قیمت گران می فروخته اند حتی آن که در عهد بنی عباس یکی را به نهصد اشرفی طلا فروخته و یکی را هم از قسطنطنیه به بغداد آورده بودند به هزار اشرفی فروختند. باز محدث خیابانی رحمه الله گوید: حکایات کبوتر معلم. برای توضیح مطلب و تأیید مقصد مناسب است که حکایات چندی منقول آید: حکایت قصه‌ی عقبه و محافظت خداوند حضرت رسول و امیر علیهما السلام را و حمل منافقین خبر آسمانی را به مخابره‌ی کبوتر معلم. در حیات القلوب ص ۲۹۹ در ذیل گروه‌ی تبوک و قصه‌ی عقبه گوید: که بعضی از مؤمنان به حضرت امیر علیه السلام عرض کردند که این واقعه را یعنی کید و تدبیر منافقان را در باب قتل آن جناب و لطف و محافظت پروردگار را به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنویس حضرت امیر علیه السلام فرمود: که پیک و نامه‌ی خدا زودتر از پیک و نامه‌ی من به رسول خدا می رسد، و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله به نزدیک آن عقبه رسید که جمعی اراده‌ی قتل آن بر گوار را داشتند فرمود اینک روح الامین جبرئیل مرا خبر می دهد که جمعی بر هلاک علی علیه السلام تدبیری در حوالی مدینه کرده بودند و خداوند از لطف خود حفظ فرموده آن بیست و چهار نفر که اصحاب عقبه بودند با یکدیگر پنهان گفتند که چه بسیار ماهر است محمد در کید و مکر در این زودی پیک مسرعی یا کبوتر نامه‌بری از مدینه به او رسیده است... الخ. پس معلوم شد که از زمان جاهلیت در حجاز این کبوتر

معلم مرسوم [صفحه ۲۶۶] بود که منافقین خبر آسمانی را به مخابره‌ی کبوتر معلم و کبوتر نامه‌بر حمل کرده‌اند. بعد محدث خیابانی (ره) در اینجا قصه‌ای را که در گذشته به آن اشاره شد و اصل آن تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه‌السلام است که اغلب از جعلیات به شمار است و اصل آن قصه حقیقت داشته و صحت دارد ولی قضیه را تحریف کرده و نسبت به حجاج دژخیم مشهور در عراق و والی از طرف عبدالملک اموی در آن سامان داده شده است ولی آن قضیه‌ی مختار ثقفی با ابن زیاد بوده نه با حجاج و محدث معظم‌له رحمه الله آن را از جلاء العیون نقل کرده و لذا مانع ندارد آن قصه نقل شود و در اینجا آن را آن طور که شیخنا المحدث (ره) در تتمه‌ی محرم الحرام نقل کرده بیاوریم. می‌فرماید ص (۲۷۵): حکایت حجاج و مختار و نامه آوردن کبوتر دو مرتبه). در جلاء العیون ص ۲۷۹ [۱۹۰] گوید: حجاج بن یوسف ثقفی امر کرد مختار را بیاورید چون حاضر کردند نطع طلبید و غلامان خود را گفت شمشیر بیاورید و او را گردن بزنید چون ساعتی گذشت و شمشیر [صفحه ۲۶۷] نیاورند گفت چرا شمشیر نیاوردید؟ گفتند شمشیرها در خزانه است و کلید خزانه پیدا نیست پس مختار گفت: نمی‌توانی مرا کشت و رسول خدا علیه‌السلام دروغ نگفته اگر مرا کشتی خدا مرا زنده خواهد کرد که سیصد و هشتاد و سه هزار کس را از شما به قتل رسانم پس حجاج در خشم شد و یکی از ملازمان را گفت: که شمشیر خود را به جلاد بده تا او را گردن بزند چون جلاد شمشیر را گرفت و به سرعت متوجه او شد که او را گردن بزند به سر درآمد و شمشیر در شکمش آمد و شکمش شکافته شد و مرد پس جلاد دیگر طلبید چون متوجه قتل او شد عقربی او را گزید افتاد و مرد پس مختار گفت: ای حجاج نمی‌توانی مرا کشت به خاطر آور آنچه نزار بن معد بن عدنان بشاپور ذوالاکتاف گفت در وقتی که عربان را می‌کشت و ایشان را مستأصل می‌کرد. نزار فرزندان خود را امر کرد که او را در زنبیلی گذاشته و بر سر راه شاپور آویختند چون شاپور به نزد او رسید و نظرش بر او افتاد و گفت تو کیستی؟ گفت منم مردی از عرب و از تو سئوالی دارم گفت بپرس نزار گفت: به چه سبب این

قدر از عرب را می کشی و ایشان بدی نسبت به تو نکرده اند شاپور گفت: برای آن می کشم که در کتب دیده ام مردی از عرب بیرون خواهد آمد که او را (محمد) گویند و دعوی پیغمبری خواهد کرد و ملک و پادشاهی عجم بر دست او برطرف خواهد شد پس ایشان را می کشم که او بهم نرسد نزار گفت: اگر آنچه دیده ی در کتب دروغ گویان دیده ی روا نباشد که بی گناه چند را به گفته ی دروغ گوئی [صفحه ۲۶۸] به قتل رسانی و اگر در کتب راست گویان دیده ی پس خدا حفظ خواهد کرد آن اصلی را که آن مرد از او به وجود می آید و تو نمی توانی که قضای خدا را برهم بزنی و تقدیر حق تعالی را باطل گردانی و اگر از جمیع عرب نماند مگر یک کس آن مرد از او بهم خواهد رسید. شاپور گفت: راست گفתי ای نزار یعنی مرد لاغر و نحیف و به این سبب او را نزار گفتند پس سخن او را پسندید و دست از عرب برداشت. ای حجاج حق تعالی مقدر کرده است که از شما سیصد و هشتاد و سه هزار کس به قتل رسانم یا خدا تو را مانع می شود از کشتن من یا اگر مرا بکشی خدا زنده خواهد کرد بعد از کشتن زیرا که قول رسول خدا صلی الله علیه و آله حق است و در آن شکی نیست. باز حجاج جلاد را گفت: که بزنی کردن او را، مختار گفت او نمی تواند اگر خواهی تجربه کنی خود متوجه شو تا حق تعالی افعی بر تو مسلط گرداند چنانچه عقرب را بر او مسلط گردانید. چون جلاد خواست که او را گردن بزند ناگاه یکی از خواص عبدالملک مروان از در درآمد و فریاد زد که دست از او بردارید و نامه به حجاج داد که عبدالملک در آن نوشته بود: اما بعد ای حجاج بن یوسف کبوتر برای من نامه ی آورد که تو مختار بن ابی عبیده را گرفته ای و می خواهی او را به قتل آوری به سبب آن که روایتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله به تو رسیده که او انصار بنی امیه را خواهد کشت چون نامه ی من [صفحه ۲۶۹] به تو می رسد دست از او بردار و متعرض او مشو که او شوهر دایه ی ولید پسر عبدالملک است و ولید از برای او نزد من شفاعت کرده است و آنچه به تو رسیده است اگر دروغ است چه معنی دارد که مسلمانی را به خبر دروغی بکشی و اگر راست است تکذیب قول حضرت رسول

صلی الله علیه و آله نمی توانی کرد پس حجاج مختار را رها کرد و مختار به هر که می رسید می گفت: که من خروج خواهم کرد و بنی امیه را چنین خواهم کشت. چون این خبرها به حجاج رسید بار دیگر او را گرفت و قصد قتل او کرد مختار گفت: تو نمی توانی مرا کشت و در این سخن بودند که باز نامه ی عبدالملک بن مروان را کبوتر آورد و در آن نامه نوشته بود که ای حجاج متعرض مختار مشو که او شوهر دایه ی پسر ولید است و آن حدیثی که شنیده ای اگر حق باشد ممنوع خواهی شد از کشتن او چنانچه ممنوع شد دانیال از کشتن بخت نصر برای آن که مقدر شده بود که بنی اسرائیل را به قتل رساند پس حجاج او را رها کرد. محدث خیابانی (ره) بعد از نقل آن قصه گوید: پس معین شد که مخابرات فوری به توسط کبوتر معلم در زمان بنی امیه معمول و مرسوم بود که دو مرتبه در باب مختار به عبدالملک و حجاج بن یوسف خبر آورد.

عدم توجه علامه ی مجلسی و محدث خیابانی به تحریف قصه

نگارنده گوید: چون علامه ی مجلسی (ره) و محدث خیابانی (ره) به تفسیر منسوب به امام حسن عسکری سلام الله علیه اعتماد داشته اند قصه ی مختار را با حجاج از آن نقل کرده اند ولی تعجب است متوجه [صفحه ۲۷۰] نشده اند که آن قضیه با حجاج چطور می شود صحت داشته باشد زیرا مصعب مختار را کشته و کف او را با مسامری به باب قصر نصب کرده و هنوز عبدالملک مروان به عراق مسلط نشده و استیلاء نیافته بود و حجاج خونخوار را والی عراق نکرده بود و بعد از آن که حجاج از طرف عبدالملک والی عراق شد. آن مسمار را از باب قصر امر کرد کنند و کف مختار را در آورد و دفن نمود. مختار را ابن زیاد حبس کرده بود که با میثم تمار (قدس سره) در حبس ملاقات و مکالمات دارند که در گذشته به آن اشارت رفته است و ابن زیاد می خواست مختار را به قتل برساند و عبدالله بن عمر که خواهر مختار عیال وی بود نزد یزید شفاعت او را کرد و یزید قبول نموده و ابن زیاد را مانع از قتل مختار شد. پس آنچه در تفسیر نامبرده نقل

شده و علامه‌ی مجلسی (ره) در جلاء العیون نقل فرموده قصه‌ی تحریف شده است و حقیقت قضیه که با ابن زیاد رخ داده آن را تغییر و تبدیل و شاخ و برگ داده و بعضی جعلیاتی بر آن افزوده و نقل کرده‌اند. و علامه‌ی مامقانی (ره) در تنقیح المقال مختصر آن قضیه را آورده مانند علامه‌ی مجلسی (ره) که در جلاء العیون تفصیلاً نقل فرموده و پس از نقل آن تصریح فرموده که بدیهی است که حکومت حجاج بعد از مختار بوده است چنانچه می‌فرماید: [صفحه ۲۷۱] لا یخفی علیک ان القصه و ان کانت صحیحه الا ان الذی اراد قتله هو عبیدالله بن زیاد دون الحجاج ضروره تأخر حکومت الحجاج عن المختار قطعاً... الخ. رجوع شود به ترجمه‌ی مختار رحمه الله ج ۳ ص ۲۰۴.

از خبتهای صاحب قاموس الرجال

صاحب قاموس الرجال نسبت خطبی [۱۹۱] که به صاحب تنقیح المقال در نقل آن قصه داده ولی به خطب خویش متوجه نشده که خود صاحب تنقیح المقال تصریح کرده که نسبت آن جریان را به حجاج بن یوسف دادن خلاف ضرورت است، بلی در ضمن قصه نیز جعلیاتی به نظر می‌خورد که صاحب تنقیح المقال از آن به عنوان سهو راوی آن قصه تعبیر آورده و می‌فرماید: ملاحظه‌ی بعض فقرات آن خبر طولانی از آن کشف می‌کند، ولی چون نظر صاحب قاموس الرجال و مبنایش بر ایراد و اشکال بر کلمات صاحب تنقیح المقال است و لذا به خطبها و خطاهای خود متوجه نمی‌شود چنانچه موارد زیادی از ایرادات و اعتراضات وی بر تنقیح المقال وارد نیست. و در گذشته اشاره شد اقلای تفسیر مجعول منسوب به امام عسکری سلام‌الله‌علیه از کتب قدیمه بوده و به اندازه‌ی کتب تاریخ که از آنها نقل نموده و در مقام نقل قضایای تاریخی به آنها تمسک کرده و [صفحه ۲۷۲] مصدر نقلیات خود قرار می‌دهیم اعتبار دارد که در موضوع کبوتر نامه‌بر آن قصه را نقل نمائیم. محدث خیابانی (ره) می‌فرماید: حسان بن ثابت انصاری نیز از شعرای مخضرمین [۱۹۲] که زمان جاهلیت و اسلام را درک کرده در اشعار خود اشعار به این

طیر معلم و کبوتر نامه بر نموده. مرحوم سید مرتضی علم الهدی (قدس الله سره) در فصول مختاره گوید: و قد کان فیہ ای حسان بن ثابت بعد رسول الله صلی الله علیه و آله انحراف شدید عن امیر المؤمنین علیه السلام و کان عثمانیا و حرض الناس علی علی بن ابی طالب علیه السلام و کان يدعو الی نصره معاویة و ذلک مشهور عنه فی نظمه، ألا ترى الی قوله: [صفحه ۲۷۳] یا لیت شعری و لیت الطیر تخبرنی ما کان بین علی و ابن عفانا ضجوا باشمط عنوان السجود به یقطع اللیل تسیحا و قرآنا لتسمعن و شکیا فی ديارهم الله اکبر یا ثارات عثمانا خداوند او را با دو محبوب خود عثمان و معاویه محشور بنماید و ما را از سوء عاقبت محفوظ بدارد. محدث خیابانی (ره) بعد از نقل آنچه گذشت شروع کرده از تاریخ حلب تألیف قاضی القضاة محب الدین شیخ الاسلام ابوالفضل محمد بن شحنةی حلبی حنفی قضایای تاتار و هجوم آنها را به قلعهی حلب نقل نموه و برجی که به امر ملک مظفر برای کبوتران نامه بر ساخته بودند و تاتار خراب کرده و با خاک یکسان نموده اند نقل کرده است و آن در سال (۶۲۸) ه. ق اتفاق افتاده و پس از آن برجی که در باغ شاه طهران برای تعلیم و تربیت کبوتران نامه بر، تأسیس کرده اند بیان نموده و تفصیل آن را از نامه‌ی فرمانده لشکر نظامی که از طهران انفاذ داشته مشروحا نقل فرموده و چون خارج از منظور ما بود از نقل آنها خودداری شد اگر خوانندگان محترم مایل باشند به کتاب وقائع الایام تتمه‌ی محرم الحرام مراجعه فرمایند ص ۲۷۹.

بودن کبوتر نامه بر از صدر اسلام

پس تا اینجا از آنچه نقل شد معلوم گشت که کبوتر نامه بر از زمان صدر اسلام بلکه از زمان جاهلیت مورد استفاده بوده و آنچه بعضی از افاضل علماء درها مش مزار بحار ادعا نموده که استیدان ابن زیاد از یزید درباره‌ی اسراء خاندان رسالت به واسطه‌ی کبوتر بوده صحیح است و فاسد شمردن محدث نوری (ره) ادعای او را بدون دلیل می‌باشد و بلکه دلیل، ادعای بعضی از افاضل را روشن می‌سازد. [صفحه ۲۷۴]

تاریخ حرکت اسراء از کوفه و مراجعت شان به کربلاء

و نقل سبط ابن الجوزی و دیگران که اسراء خاندان نبوت را از کوفه در پانزدهم محرم (۶۱) ه به سوی شام حرکت داده‌اند صحیح است و اول صفر وارد شام کرده‌اند و قریب هشت روز [۱۹۳] در شام توقف آنها شده و در ظرف پانزده روز تا آخر ماه محرم آنها را با سرعت سیر برید که تفصیلاً شرح داده شد برده‌اند و پس از هشت یا هفت روز حرکت از شام شده و قریب دوازده روز در راه میان عراق و شام بوده‌اند و بسیار امکان دارد که با خط مستقیم سیرشان شده و آب و آذوقه تهیه دیده و عازم خروج از شام گشته‌اند و در راه از دلیل که در اختیار اسراء خاندان رسالت بوده و خواهش کرده‌اند که یکسره به عراق بروند تا آنها زیارت قبور شهداء دشت کربلاء را نموده و قبر اطهر و انور سید مظلومان [صفحه ۲۷۵] ابو عبدالله حسین علیه السلام را زیارت نمایند. اشخاصی که در آمدن اسراء خاندان رسالت از شام به عراق در روز بیستم ماه صفر سال ۶۱ هجرت در روز اربعین اشکالات تراشیده و شبهات به راه‌انداخته تا کار را به جائی رسانیده‌اند که از محالات عادی شمرده‌اند از احوالات بریدها و سرعت سیر آنها در آن زمان اطلاع کافی نداشته‌اند و از عمل کبوتران نامه‌بر و از وجود آنها در زمان بنی‌امیه آگاهی نداشته و از قضیه‌ی اسراء خاندان نبوت ر رفتن به شام و مراجعت‌شان از شام و استیدان ابن‌زیاد از یزید درباره‌ی آنها به واسطه‌ی کبوتران نامه‌بر اطلاعات کامل نداشته و به تحقیق نپرداخته و لذا دچار آن همه اشتباه و استبعادها شده‌اند و کلمات و حرفهای آنها باعث تشویش افکار مردم شده و استبعادهای بعضی از اهل منبر هم قضیه‌ی اربعین اول را در منابر بیشتر مزید بر علت گشته و موجبات تشویش افکار گردیده و تشنج را در اذهان مردم در این خصوص ایجاد کرده است. و امیدوارم تقریباتی که در این کتاب نگارش یافت اعتماد بیشتر را بر ادعاء این که اسراء خاندان عصمت و طهارت در اربعین اول سال (۶۱) ه به

کربلاء آمده‌اند فراهم آورد علاوه بر قرائن و امارات دیگر که ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی.

دلیل ششم علامه‌ی نوری و جواب آن

اشاره

دلیل ششم علامه‌ی نوری (ره) برای استبعاد آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء در اربعین اول (۶۱) هجرت آنست: که اگر حضرت امام سجاد علیه السلام و جابر بن عبدالله انصاری (ره) و جماعتی از بنی هاشم در یک روز به کربلاء رسیده‌اند مناسب نبود جابر را اول زائر سیدالشهداء [صفحه ۲۷۶] علیه السلام گویند چنانچه شیخ مفید (ره) در مسار الشیعه فرموده: و هو اول من زاره [۱۹۴]... یعنی جابر اول کسی است که سیدالشهداء علیه السلام را زیارت کرده است. این دلیل محدث نوری (ره) بسیار علیل و سست و موهون است زیرا رسیدن جابر و امام علیه السلام و سائر بنی هاشم به کربلاء در یک روز لازم گرفته در واقع هم جابر اول زائر باشد چون بدون شک جابر (ره) قبل از امام علیه السلام و سائر افراد خاندان رسالت و بنی هاشم به کربلاء رسیده و همراهش دو نفر بیشتر نبوده یکی غلام جابر (ره) و دیگری عطیه‌ی عوفی (ره) و ابدا کسی نگفته چنانچه تا حال در جائی ندیده‌ام که شخص دیگری هم با آنها بوده به نام عطاء و چهار نفر بوده‌اند و هنوز امام علیه السلام وارد کربلاء نشده بود که جابر وارد شده و همراهش عطیه و غلامش بوده و غسل کرده با آن کیفیتی که معلوم است و نزد قبر مبارک حاضر گشته بعد از انجام وظائف زیارت بوده که امام علیه السلام با مخدرات عصمت و طهارت وارد شده‌اند و لذا برحسب ظاهر جابر انصاری رضوان الله علیه حقیقتاً اول زائر است گرچه عطیه و غلام جابر همراهش بوده‌اند ولی نظر به جلالت و عظمت جابر (ره) که از بزرگان صحابه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و از معمرین آنها و شخصی است که آخرین

صحابه بوده که از دنیا رفته و لذا او را اول زائر گفته‌اند و او از طبقه‌ی غیر امام علیه‌السلام و غیر بنی‌هاشم این افتخار را برده است. و جابر (ره) به اندازه‌ی در انظار مسلمین عظمت داشته که امام [صفحه ۲۷۷] باقر سلام‌الله‌علیه روایات را در مقابل سنیها از باب تقیه به وی نسبت داده است که کسی از سنیها و نواصب ایراد نگیرد. اُف باد بر این ستمکاران دنیا و فراعنه‌ی روزگار که صحنه‌ی دنیا بر حجت خدا و خلیفه‌الله آن اندازه تنگ و عرصه را ضیق بگیرند که امام علیه‌السلام احادیث را به یک نفر از صحابه‌ی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه و آله و سلم و خادمان رسالت نسبت بدهد و نتواند حق را آشکارا بیان و از خود عیان نماید و همیشه در ادوار روزگار ستمکاران کارشان این و رویه‌شان همین است و خداوند از آنها انتقام بگیرد و گرفتار عذاب الیم خود فرماید.

اول زائر بودن جابر

و گذشته از آنچه گفته شد جابر (ره) را اول زائر گفتن از شیخ اعظم مفید (ره) است و قبلاً بیان کردیم چون به شیخ مفید (ره) و امثال وی ورود امام سجاد علیه‌السلام به کربلاء در اربعین مسنداً از مشایخش نرسیده و لذا شیخ مفید (ره) به ورود امام علیه‌السلام به کربلاء اشاره فرموده است ولی تشریف جابر (ره) مسنداً به آن بزرگوار رسیده به این جهت به آن اشاره و تصریح فرموده و او را اول زائر شمرده است و این رویه‌ی شیخ مفید (ره) این را نمی‌رساند که ما از مدارک و مصادر دیگر به دست نیاورده باشیم که امام علیه‌السلام و سائر افراد خاندان عصمت در اربعین اول به کربلاء آمده‌اند.

دلیل هفتم علامه‌ی محدث نوری و جواب آن

اشاره

دلیل هفتم شیخ محدث نوری (ره) آنست: که اسراء اهل بیت علیهم‌السلام از شام به قصد وطن خودشان مدینه‌ی منوره خارج شده‌اند و بی‌اطلاع یزید پلید هرگز میسر نبود به عراق

بیایند و یزید شخص [صفحه ۲۷۸] خسیس بود و دنائت طبع داشت مخارج آنها را هرگز دو برابر نمی کند که به عراق و زیارت قبر مبارک سیدالشهداء علیه السلام بیایند. این دلیل هم مجرد احتمال بیشتر نیست زیرا یزید به نعمان که همراه اسراء اهل بیت علیهم السلام بوده و مأمور بود با تمام احترام آنها را به وطن خودشان برساند سپرده بود که در اختیار آنها باشد و از او امر آنها سر نیچد و در اطاعت شان باشد و هر امر نمودند اطاعت نماید و لذا هیچگونه استبعاد ندارد که امام علیه السلام به او امر کند که قافله‌ی آنها را به عراق بکشد و او اطاعت کند چنانچه صریح تاریخ است که خاندان رسالت بعد از آن که از شام بیرون آمدند از نعمان خواهش کردند که قطار قافله‌ی آنها را به کربلاء بگرداند و او هم قبول کرد از کجا معلوم شده که یزید بطور سری به او دستور نداده بود که اگر خاندان نبوت از او خواهش کنند که آنها را به عراق ببرد او قبول نماید و از امر آنها خارج نشود و شاید سیاست وقت هم به جهت ملاحظت به افراد خاندان عصمت نیز آن دستور را اقتضا کرده است و اشخاص دنی و لئیم برای حيله و سیاست و تزویر و صلاح کار خودشان مخارج زیادی را متحمل می شوند و بیت‌المال مسلمین را در موارد زیادی بیهوده صرف می کنند که در آن احتمال استقرار ریاست پنج روزه‌ی خودشان را تصور کرده باشند از کجا معلوم که یزید پلید آن ملاحظات را نکرده است بلکه برای اسکات مردم و به جهت برگردانیدن افکار عمومی و کاستن از خشم مردم بعد از شهرت شهادت ریحانه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که از [صفحه ۲۷۹] هر طرف و از گوشه و کنار بلاد اسلامی سیل خشم و نفرت به طرف یزید هجوم می آورده و قتل امام علیه السلام را به گردن ابن زیاد می انداخت و خود را بی اطلاع قلم داد می کرد تا جلو نفرت و انزجار و غضب مردم را بگیرد تمامی اینها تقاضا کند که خاندان رسالت (ع) را اسباب مهیا و فراهم بیاورد که به زیارت سیدالشهداء (ع) به کربلاء بروند.

ادعای محدث نوری: راوی قصه مجهول است

علامه‌ی نوری (ره) فرموده: راوی قصه‌ی آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء که در لهوف نقل شده مجهول بوده و معلوم نیست.

تحقیق در جواب آن

در جواب این فرمایش ایشان گفته می‌شود: چنانچه خود محدث نوری (ره) اعتراف فرموده این نقل از قبیل نقل تواریخ و وقائع و حوادث است که مؤلفین در تألیفات خودشان نگارش می‌دهند از قبیل روایات محدثین نیست که با اسناد باشد و با سند مخصوص نقل شود و پی راوی بگردیم و از احوالش جستجو نمائیم و از احادیث مربوطه به احکام شرع نیست که از احوال راویان احادیث آنها اطلاع به دست بیاوریم و از عدالت و وثاقت آنها در سراغ باشیم و به اقوال اصحاب جرح و تعدیل مراجعه نمائیم. گرچه مؤرخین قدیم و تاریخ‌نویسان در دوران‌های سابق مانند طبری و نظائر وی تواریخ را نیز با اسناد و طرق خودشان نقل کرده‌اند و چه بسا این رویه در اذهان مؤثر واقع شده و رویه‌ی ساحرانه بوده باشد که بسیاری از اکاذیب را به صورت ظاهر فریبنده بخورد مردم بدهد به عنوان این که خبر با سند نقل شده چنانچه این رویه در تاریخ کبیر [صفحه ۲۸۰] طبری به کار رفته و روایات مجعوله و اکاذیب واضحه را با سند نقل کرده اگر به این موضوع شرح داده شود کلام به درازا می‌کشد رجوع شود به کتاب نفیس الغدیر [۱۹۵]

رویه‌ی ساحرانه در نقل تاریخ

چنانچه همین رویه ساحرانه - نقل تاریخ با سند - در کتب ابوالفرج اصفهانی بکار رفته و چه بسیار قصص و افسانه‌ها و قصه‌های جعلی که جنبه‌ی ادبی داشته با سند نقل کرده و داستانهای مجعوله را با اسناد روایت نموده و آنهایی که بعدا پا به عرصه‌ی وجود گذاشته‌اند آنها را قضایای واقعی تصور کرده و به عنوان یک موضوع و قصه‌ای که واقع

و حقیقت داشته باشد تلقی به قبول نموده‌اند و عمده نظرشان بر این است که با سند نقل شده است در صورتی که جعل کنندگان و وضاعین چنانچه قصه را جعل کرده‌اند سندش را نیز وضع نموده و ساخته‌اند. و لذا مهره‌ی فن و اهل تحقیق در نقل تواریخ به کتاب «الآغانی» ابوالفرج اصفهانی اعتماد نکرده و از جنبه‌ی تاریخی به کتاب نامبرده ارزش قائل نشده‌اند مثل جرجی زیدان مؤرخ مشهور کتاب «الآغانی» را مدرک نقلیات خویشان قرار داده و در کتاب تاریخ تمدن و آداب اللغه تمسک به حرفها ابوالفرج درآغانی نموده و با نقل بعض قصص روی تاریخ خصوصا تاریخ دوره‌ی بنی عباس را خارج از حد و حصر آلوده با حرف‌های [صفحه ۲۸۱] خلاف واقع کرده است.

نقل کلمات دکتر زکی مبارک در «النثر الفنی»

چنانچه در این باره علامه دکتر زکی مبارک تحقیقات ارزنده در کتاب «النثر الفنی» دارد دربارہ‌ی کتاب آغانی چه خوب گوید «فهو کتاب ادب لا کتاب تاریخ» و نیز گوید: «و الروایة بالسند شئی ساحر فتن به کثیر من الناس و ظنوه علما دقیقا له آداب و شروط، و اعتمادا علی هذا العلم الدقیق اطمأن اکثر الباحثین الی روایات الآغانی فضلوا و أضلوا فی حقائق التاریخ». رجوع شود به تحقیقات پرارزش دکتر نامبرده در کتاب نفیس «النثر الفنی» از ص ۲۳۴ تا ص ۲۴۵ تا معلوم شود که ابوالفرج کتاب ادب نگارش داده نه کتاب تاریخ ولی چون قضایا و افسانه‌های و قصه‌های بی حقیقت را با سند نقل کرده خیال می‌شود که ارزش داشته و واقع دارد و به خیال کسی گنجیده نمی‌شود که ابوالفرج برای اهل لهو و لعب و غنا و موسیقی و مجالس عیش و طرب اهل فسق و فجور کتاب نوشته نه برای بیان حقائق تاریخی تا مورد اعتماد در تاریخ شود. چنانچه از فسق و فجورهای خود آن مرد اموی مروانی نیز مقداری دکتر زکی مبارک در کتاب نامبرده‌اش نقل کرده است.

باید اعتماد بیشتر به مؤلف کتاب باشد

پس به مجرد نشان دادن نام راوی خبری را نباید فریب خورد و مورد اعتماد و اطمینان قرار داد و به دلیل این که چون فلان قضیه‌ی تاریخی را ویش معلوم است و با سند رسیده تکیه نمود و اعتماد کرد [صفحه ۲۸۲] بلکه باید اول خود مؤلف کتاب را در نظر گرفت و از حال او و مورد وثوق بودن او را به دست آورد و از ضابط و دقیق بودن مؤلف در نقل مطالب و قضایا و تواریخ بحث و تحقیق کرد و اگر در آن اوصاف مورد اعتماد گشت وثاقت و دیانت و امانت و عدالت او محرز شد اعتماد به کتابش و نقل مطالب و تواریخش و آنچه در کتابش نقل کرده مادامی که اشتباه و اشکال در نقلیاتش ثابت و محقق نشود نقلیات او مورد اطمینان و اعتماد خواهد بود. حالا آنچه که سید اجل اعظم سید رضی الدین علی بن طاووس الحسینی (قدس سره) در کتاب لهوف از آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء نقل فرموده گر چه راوی را ذکر فرموده ولی به مراتب اعتماد به نقل آن بزرگوار بیشتر از نقلیات سائرین است که مطالب تاریخی را با سند و ذکر راوی نقل کرده باشند.

نقل فرمایش آیه الله کوه کمری و ترجمه‌ی اجمالی ایشان

آیا به فرمایش سیدنا الامام المجتهد الاکبر استادنا السید الحجّه الکوه کمری (قدس سره [۱۹۶]): ابوالفرج اصفهانی در کتابش (مقاتل الطالبین) [صفحه ۲۸۳] مطالب و تواریخ را با سندهای آنها نقل کرده چون اغلب نام راویان را ذکر نموده و مسندا به نقل آنها پرداخته می‌توانیم بر حسب مذاق شیعی امامی خودمان به همه‌ی آنها اعتماد نمائیم؟ برای این که با سند نقل کرده؟. در صورتی که اغلب از رجال زیدیه نقل کرده و چون ابوالفرج تظاهر بزیدی بودن می‌نمود و حال آن که اموی مروانی است و از افسق ناس بوده و نزد

شیعیان اظهار تشیع می کرده چنانچه نظر به همان تظاهرش شیخ طوسی (ره) او را شیعی زیدی دانسته است [۱۹۷].

نقلیات سید ابن طاووس بیشتر مورد اعتماد است

نظر بر این که سید اجل سید ابن طاووس (قدس سره) در لهوف به اختصار کوشیده و لذا نام راوی را به دست نداده و ذکر نفرموده ولی [صفحه ۲۸۴] چون نقلیاتش در غایت اعتبار و اطمینان و اعتماد است و لذا به مراتب از مطالب دیگران که تواریخ را با سند و ذکر نام راوی نقل کرده اند بیشتر محل اطمینان و اعتماد است. چنانچه بر ممارس بر کتب سید (ره) این مدعی روشن بوده و بر کسی که آشنا بر نقلیات سید (ره) باشد این معنی به خوبی واضح است زیرا بر کسی که بر مؤلفات او آشنا است و دقت نظر آن بزرگوار را مشاهده می کند که چقدر با نظر دقیق نقل مطالب می فرماید در زمان وی که هنوز مانند عصر حاضر ما معمول و مرسوم نبوده که مطلبی را که از کتابی نقل می نمایند با تعیین صفحه و سطر و اگر آن کتاب طبع های متعدد داشته باشد با تعیین چاپ چندم آن کاملاً متذکر شوند با این که در زمان سید (ره) این رویه معمول نبوده و چاپ کتب وجود نداشته با این همه سید (ره) در نقلیات خود از کتب خصوصیات کتابی را که از آن نقل می نماید متذکر شده و در کراس چندم و در کدام فصل است به همه ی آنها اشاره می فرماید و یا فلان کتاب که نسخه ی عتیقه آن پیش آن بزرگوار بوده به آن نیز تصریح می فرماید پس مثل آن بزرگوار کتابی را که می خواهد به دست مردم بدهد و به اختصار کوشیده و در مجالس عزاء و سوگواری حضرت سیدالشهداء علیه السلام خوانده می شود تمام محتویات و مطالب آن کتاب مورد اعتماد کامل خواهد بود گر چه اسم راوی را ذکر نفرماید.

اشاره به تقطیع روایت عطیه چنانچه گذشت

و گذشته از همه‌ی اینها در بیاناتی که سابقا شده و به طور واضح [صفحه ۲۸۵] محقق کردیم که آنچه سید (ره) در لهوف از آمدن اسراء به کربلاء نقل فرموده و اسم راوی را ذکر نکرده راوی آن مطلب عبارت از عطیه‌ی عوفی کوفی (ره) است [۱۹۸] که همراه جابر بن عبدالله انصاری (ره) به کربلاء آمده و جریان ورود جابر را قبلا و چگونگی مهیا شدن او را از غسل زیارت و غیره برای آمدن به نزد قبر اطهر اطیب و ورود اسراء اهل بیت علیهم السلام را از شام به کربلاء در روز اربعین و زیارت برای روز اربعین چنان که سید (ره) در مصباح الزائر نقل کرده تمام یک روایت است و راوی عطیه رحمة الله است و آن روایت را تقطیع کرده و هر قسمت آن را به مناسبت مقام در کتابی نقل کرده‌اند آنچه راجع به زیارت است در مصباح الزائر و آنچه راجع بر حب خاندان رسالت است در کتاب بشارة المصطفی و آن قسمتی که راجع بر مصائب سیدالشهداء علیه السلام است در کتاب مقتلی مانند کتاب شریف و بسیار معتبر «لهوف» نقل کرده‌اند چنانچه تفصیلا [صفحه ۲۸۶] در گذشته تحقیق شد.

تاخت کردن محدث نوری به اهل منبر

ناگفته نماند: علامه‌ی نوری (ره) در خاتمه‌ی بحثی که گذشت به اهل منبر تاخت و انتقاد فرموده که چرا این قضیه‌ی اربعین را شاخ و برگ می‌دهند؟ و عطیه‌ی عوفی را که از محدثین و تابعین است غلام جابر انصاری (ره) قرار داده و آن وقت آزادش می‌کنند و این همه دروغ را بالای منابر بیان می‌کنند. این فرمایش‌های علامه‌ی محدث نوری (ره) صحیح است، آقایان خادمین اهل بیت علیهم السلام و ذاکرین مصائب خاندان رسالت باید متوجه این معنی که آن محدث معظم‌له (ره) فرموده است باشند تا به طور جزم یک قضیه‌ی تاریخی را که تمامی تفصیلات و جزئیات آن نقل نشده است با شاخ و برگ نقل ننمایند ولی عمده چیزی که تا اندازه‌ی کار را سهل و آسان می‌نماید آنست که اغلب آن شاخ بر گها از باب زبان حال است نه بیان امر واقع شده تا دروغ‌پردازی بشود.

نصیحت به روزه خوانها و نوحه خوانها

بلی بر آقایان اهل منبر و روزه خوانها و نوحه خوانها لازم و واجب است طوری قضایا را نقل نمایند و نظم کنند که از رویه‌ی زبان حال بودن و نوحه سرائی و ندبه نمودن خارج نشود و در نثر و نظم به نحوی بیان کنند که جعل قصه‌ی دروغی نگردد و از زبان حالی بیرون نرود مثلاً قصه‌ای را از زبان امام علیه السلام نقل می‌کنند به طوری که یک قصه‌ی واقعی را نشان داده و هر شنونده خیال می‌کند که مثلاً فلان مکالمه میان امام علیه السلام و خواهرش زینب کبری علیها السلام واقع شده است در [صفحه ۲۸۷] صورتی که حقیقت و واقعیت ندارد. باز تأکید می‌شود البته دقت نمایند و بکشند که از زبان حال بودن بیرون نرود و جعل قصه نشود و الا به دروغ که از گناهان کبیره است مرتکب خواهند شد و با آن گناه کبیره به گمان خودشان عمل استحبابی را انجام خواهند داد. آیا این عمل از نظر شرع مقدس اسلام چه صورت دارد؟ آیا با حرام می‌شود عمل استحبابی را به جا آورد؟ و علاوه اسلحه و حربه به دست دشمنان دین و نواصب و خوارج و اعداء اهل بیت اطهار علیهم السلام ندهند اگر به تاریخ قضایای کربلاء و دستگاه سیدالشهداء علیه السلام از روی محبت و علاقه‌ی زیادی صوری حرفهای بی‌اصل دروغی وارد نمایند ضرر و ایذاء و اذیت آن به سیدالشهداء علیه السلام از شمشیرها که روز عاشورا به روی آن حضرت کشیدند و به بدن مبارکش زدند بیشتر خواهد بود و وهابی مسک‌هایی که هیچگونه حیا ندارند اصل تاریخ کربلاء را به آن دروغها ضمیمه کرده و اساس صحیح را قیاس به آن ناصحیح‌ها نموده و انکار خواهند کرد چنانچه یکی از سران وهابی مسلکها بلکه بنیان‌گزار اصل آن مسلک جمود و نافهمی و اساس آن رویه‌ی اعراب صحرای نجد و بیابان‌گردی که عبارت از ابن تیمیه‌ی حرانی حنبلی است [۱۹۹] و صاحب بدعتها و ضلالت‌ها و فساد [صفحه ۲۸۸] عقیدتهاست با تمام بی‌حیائی اصل اساس صحیح تاریخ را انکار کرده و گفته که سر مبارک سیدالشهداء علیه السلام را به شام پیش یزید پلید

نبرده‌اند و با چوب به لبهای مبارک ریحانه‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم نزده است و گوید: کسی را از اهل حسین علیه‌السلام اسیر نکرده‌اند [۲۰۰]. بی‌حیائی و جمود و کج‌سلیقه‌گی و فساد عقیده انسان را وادار می‌کند که بدیهیات و ضروریات را زیر پا بگذارد و چنان که ابن تیمیّه را وادار نموده و زیر پا گذارده و یک امر ضروری را انکار کرده است. [صفحه ۲۸۹] و لذا شیخ شبراوی در کتاب الاتحاف بحب الاشراف کلام ابن تیمی را در انکارش که سر مبارک سیدالشهداء علیه‌السلام را به شام برده‌اند نقل کرده و موافقت ابن حجر را در شرح همزیه با وی بیان نموده ولی شبراوی ابداء اعتناء به کلام آنها ننموده و ارزشی به حرف‌شان قائل نشده و بعد از نقل کلام آنها فرستادن ابن‌زیاد سر مطهر را با اسراء به شام پیش یزید نقل کرده است و گفته که کسی به یزید بشارت آورد که امام حسین علیه‌السلام کشته شد و سر مبارکش را پیش تو می‌آورند و گوید: فلم یلبث الا ایاما قلائل حتی جئى برأس الحسین فوضع بین یدی یزید، و از این عبارت نیز معلوم می‌شود که رأس مطهر را در ظرف چند روز پیش یزید پلید برده‌اند رجوع شود به الاتحاف ص ۱۸ ط مصر سال (۱۳۱۸) ق. تا اینجا آنچه علامه‌ی محدث نوری (ره) در لؤلؤ مرجان نگارش داده بود و تلاش کرده بود که آمدن اسراء اهل بیت علیهم‌السلام را در اربعین سال (۶۱) هجرت در بیستم ماه صفر به کربلاء بعید شمارد دلائل او را نقل کرده و به فراخور حال در اطراف آنها به بحث پرداختیم چه حرف‌های این رهی اعم از این که نزد ارباب دانش مورد قبول افتد یا رد شود منظور آنچه به نظر نگارنده می‌رسید در موضوع نامبرده نگارش یافت و هر کس در اظهارنظر خود در موضوع علمی و تاریخی و غیره آزاد است و خواست در اینجا آنچه علامه‌ی کبیر متتبع واسع الاطلاع و مجتهد شهیر آقای حاج سید محسن امین عاملی (قدس سره) در کتاب [صفحه ۲۹۰] اعیان الشیعه در موضوع آمدن اسراء اهل بیت علیهم‌السلام در اربعین اول به کربلاء نگارش داده عین عبارات عربی آن علامه (ره) را در اینجا بیاوریم و بعد ترجمه به فارسی آن را بنگاریم

تا نظریه‌ی آن بزرگوار نیز که مورد اعتناء و اعتبار است بر همه روشن گردد و موافقت وی در موضوع مزبور با نظر اینجانب آشکار شود.

نقل کلمات ارزنده مجتهد امین عاملی

سید امین (ره) در قسم اول از جزء چهارم اعیان الشیعه ص ۲۷۱ طبع دمشق می‌فرماید: ثم ان یزید (لع) امر برد السبایا و الاساری الی المدینة و ارسل معهم النعمان بن بشیر الانصاری فی جماعه فلما بلغوا الی العراق قالوا للدلیل مر بنا علی طریق کربلاء فلما و صلوا الی موضع المصرع و جدوا جابر بن عبد الله الانصاری و جماعه من بنی هاشم و رجالا من آل الرسول صلی الله علیه و آله و سلم قد ورد و زیارة قبر الحسین علیه السلام فتوافوا فی وقت واحد و تلاقوا بالبکاء و الحزن و اللطم و أقاموا المأتم و اجتمع علیهم اهل ذلك السواد و أقاموا علی ذلك ایاما. و المشهور انهم و صلوا کربلاء فی العشرین من صفر و منه زیارة الاربعین الواردة عن ائمة اهل البیت علیهم السلام [۲۰۱]. [صفحه ۲۹۱] و قد يستبعد ذلك بان المسافة بین العراق و الشام تقطع فی نحو من شهر و لابدان یكونوا بقوا فی الشام مدة فکیف یمکن استیعاب الذهاب و الایاب و البقاء فی الشام و الذهاب للكوفة و البقاء فیها فی اربعین یوما. و یمکن دفع الاستبعاد [۲۰۲] بانه یوجد طریق بین الشام و العراق یمکن قطعه فی اسبوع لکونه مستقیما و کان عرب عقیل یسلکونه فی زماننا. و تدل بعض الاخبار علی ان البرید [۲۰۳] کان یذهب من الشام للعراق فی اسبوع. و عرب صلیب یذهبون من حوران للنجف فی نحو ثمانیه ایام. فلعلهم سلکوا هذا الطریق و تزودوا ما یکفیهم من الماء و اقلوا المقام فی الکوفة و الشام والله اعلم. می‌فرماید: یزید پلید امر کرد که سبایا و اسراء خاندان رسالت [صفحه ۲۹۲] به مدینه برگردند و همراه آنها نعمان بن بشیر انصاری [۲۰۴] را فرستاد با جماعتی. و وقتی که به عراق رسیدند [۲۰۵] به دلیل و راهنما گفتند ما را به طریق کربلاء ببر و زمانی که به محل مصرع شهداء کربلاء رسیدند دیدند جابر بن عبدالله انصاری و جماعتی از بنی هاشم و مردانی از خاندان

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برای زیارت حسین علیه السلام وارد شده‌اند و در وقت واحد وارد شده و با گریه و حزن و به سینه‌زنان ملاقات کردند و اقامه‌ی عزاء نمودند و اهل آن اطراف به دور آنها جمع شده و بر آن منوال چند [صفحه ۲۹۳] روزی اقامت نمودند. بعد سید اعیان علماء شیعه (ره) می‌فرماید: مشهور آنست که خاندان رسالت در بیستم ماه صفر به کربلاء رسیده‌اند و زیارت اربعین که از ائمه‌ی اهل بیت علیهم السلام برای امام حسین علیه السلام وارد شده از آن جهت است. و بعید شمرده می‌شود آمدن ایشان در بیستم ماه صفر به جهت این که مسافت مابین عراق و شام که در ظرف یک ماه طی شده و طول می‌کشد و اهل بیت هم در شام لابد مدتی مانده‌اند پس چطور می‌شود که آمدن و رفتن و ماندن در شام و رفتن به کوفه و در آنجا ماندن همه‌ی اینها در مدت چهل روز تمام بشود. بعد می‌فرماید: ممکن است این بعید شمردن را با این جواب دفع کرد که راهی میان شام و عراق وجود دارد که ممکن است آن را در مدت یک هفته طی نمود چون راه مستقیم است و عربهای (عقیل) در زمان ما آن راه را پیش می‌گیرند. و بعضی اخبار دلالت دارد بر این که «برید» و پیک که از شام به عراق می‌رفت در مدت یک هفته می‌رفته. و عربهای (صلیب) از حوران به نجف اشرف در ظرف هشت روز می‌روند. پس شاید اهل بیت رسالت همین راه را پیش گرفته‌اند و همراه خودشان [صفحه ۲۹۴] از توشه‌ی راه و از آب آن اندازه برداشته‌اند که به آنها کفایت کند و اقامت‌شان در کوفه و شام کمتر شده است. و این فرمایش آن سید مطلع متبع خبیر کبیر بسیار متین است و آنهایی که تصور می‌کنند خاندان رسالت در دوران اسارت در دست دشمنان سرسخت اسلام بنی‌امیه مدتها در کوفه و در عرض راه میان عراق و شام و در خود شام زیاد توقف کرده‌اند تصور و خیال صحیح نیست داستانهای طولانی که برای عرض راهها تراشیده و شاخ و برگها داده‌اند بی‌اساس و اعتماد را نشاید و حرفهای ضعیف بی‌مدرک و از کتابهای نااهلان و از تألیفات مؤلفین مجهول مانند مقتل جعلی ابی مخنف و اسفرائینی أخذ و از ساده‌لوحان بی‌تفکر ناشی شده است.

ادعای بعضی که اسراء بعد از هشتاد روز آمده‌اند

چنانچه بعضی‌ها احتمال داده که ورود اسراء به کربلاء در اربعین دوم یعنی هشتاد روز بعد از عاشوراء آمده‌اند این ادعاء مجرد احتمال است و کسی از مؤرخین آن را نگفته و در کتب معتبره دیده نشده از حدسیات اشخاصی می‌باشد که آمدن اسراء خاندان رسالت را در اربعین اول بعید شمرده‌اند و از حالات برید و غیره اطلاع نداشته‌اند و لذا قولی است که ارزش ندارد. و تعجب آنست که نسبت آمدن اسراء را در اربعین دوم سال (۶۱) هجرت به شیخ طوسی (ره) در تهذیب داده شده ولی در آن کتاب شریف اثری از آنچه نسبت داده شده پیدا نگردید. [صفحه ۲۹۵]

اشاره به جلالت شان سید امین عاملی و سیدنا شرف الدین

و کلمات سید عالی مقام علامه‌ی امین عاملی (ره) باید مورد توجه و تأمل قرار گیرد با آن احاطه و اطلاعی که داشت و یکی از آن اشخاصی بود که نمونه‌ی بارز از شخصیت‌های مجاهد در راه دین بشمار می‌رفت که دوران آنها را درک کردیم و در ردیف چهار یا پنج نفر از اکابر علمای شیعه بود که کم‌نظیر و در عصر خودشان مانند شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی و شیخ طوسی بودند که با تألیفات کلامی خودشان خدمات شایان هر گونه تقدیری به عالم اسلام و شیعه نشان داده‌اند و یکی از آن بزرگان عبارت بود از سیدنا الاعظم آقای حاج سید شرف الدین عاملی نزیل صور لبیان که لطف خاصی بنگارنده داشت و مکاتبات زیادی به خط شریف او فعلا موجود است [۲۰۶]. [صفحه ۲۹۷]

توقف اهل بیت سه روز در کربلاء

از کلمات اشخاصی که به ورود اسراء در اربعین به کربلاء تصریح کرده‌اند چنین بر می‌آید که خاندان رسالت سه روز در کربلاء برای عزاداری توقف کرده‌اند و ورودشان

اجمالاً به نحویست که در گذشته نگارش یافت ولی محدث متبع حاج ملا باقر بهبهانی (ره) ساکن نجف اشرف در کتاب الدمعة الساکبة [۲۰۷] ورود خاندان رسالت را به کربلاء و حرکت آنها را از آن دشت بلاء قدری با اضافات نقل کرده گرچه مدرک نقل خود را ذکر نکرده باعث ضعف شده و نسبت آن را به بعضی از کتب قدیمه داده ولی خوب است عین عبارات او با الفاظ و کلماتش نقل [صفحه ۲۹۸] شود چون نامبرده شخص متبع بوده لابد از مصدر مورد وثوقی نقل کرده است. قال: فلما بلغوا ارض کربلاء نزلوا فی موضع مصرعه و وجدوا جماعة من بنی هاشم و غیرهم و قد وردوا الی یارة الحسین علیه السلام فتلاقوا فی وقت واحد و اخذوا بالبکاء و النحیب و اللطم و اقاموا العزاء الی مدة ثلاثة ايام و اجتمع الیهم نساء اهل السواد فخرجت زینب علیها السلام فی الجمع و اهوت الی جیبها فشقته و نادت بصوت حزین یقرح القلوب: و الاخاه و احسیناه و احبیب رسول الله و ابن مکة و منی و ابن فاطمة الزهراء و ابن علی المرتضی آه ثم آه و وقعت مغشیه علیها و خرجت ام کلثوم لاطمة الخدین تنادی برفیع الصوت الیوم مات محمد المصطفی الیوم مات علی المرتضی الیوم مات فاطمة الزهراء و باقی النساء لاطمات ناعبات نائحات قائلات و امصیبتاه و احسنه و احسیناه فلما رأت سکینه ما حل بالنساء رفعت صوتها تنادی: و امحمداه و اجدها، یعز علیک ما فعلوا باهل بیتک ما بین مسلوب و جریح و مسحوب و ذبیح و احزنی أسفا. ثم امر علی بن الحسین علیهما السلام بشد رحاله فشدوها فصاحت سکینه بالنساء لتودیع قبر أبیها فدرن حوله فحصنت القبر الشریف و بکت بکاء شدیداً و عنت و أنت و أنشأت تقول: الا یا کربلاء نودعک جسماً بلا کفن و لا غسل دفینا الا یا کربلاء نودعک روحاً لاحمد و الوصی مع الامینا [صفحه ۲۹۹] قال: ثم فصلوا من کربلاء طالبین المدینة... شیخ جلیل آقا شیخ حسین بلادی بحرانی در کتاب «حدیث الاربعین» و ذکر مجیئ زین العابدین (ع) و عماته و اخواته الی ارض کربلاء گوید: و اما زینب فانها اقبلت و معها الحرم و الاطفال یعثرن فی الاذیال و ینکین بالدموع السجال حتی أقبلن لذلك القبر المعظم فتکابین علیه نادبات باکیات و علی الوجوه لاطمات ینادین ها

نحن أقبلن اليك من الشام و عز عليك ما لقينا من العداة. أحما الضائعات بعدك ضعنا في يدي النائبات حسرا بوادی أو ما تنظر الفواطم في الاسر و ستر الوجوه منها الايادی ثكلا ما ترى لها من كفيل حسرى بين عصبه الالحداد فما زالوا بذلك الحال على ذلك المنوال ناصيين المآتم جارین للدموع السواجم حتى عزموا على الرحيل الى المدينة- فلما أرادوا ذلك وضع زين العابدين (ع) أصابعه على القبر الشريف فانفجر منه دم عبيط فالتفت للحرم و الاطفال و نادى و دموعه فى انهمال. خذوا لكم من دم الاحباب تحفتكم و خاطبوا الجد هذى تحفة السفر رشوا على قبره ماء فصاحبه معطش بللوا احشاه بالقطر فأخذن من ذلك الدماء تحفة للاحبة، فيالها من مصيبة و يالها من كربة ثم و دعن تلك القبور و داعا يفطر الصخور و انفصلوا طالبين المدينة [صفحه ۳۰۰] و هى لفراق احبتها حزينة [۲۰۸] .

اعجاز نشان دادن امام سجاد موقع رحيل از كربلاء

خارق العاده‌ی که از حضرت امام سجاد سلام الله عليه نقل کرده که حين وداع اسراء اهل بیت (ع) انگشتهای مبارک را به قبر مطهر سيدالشهداء (ع) گذاشت و از آن خون خالص تازه‌ی نرمی منفجر شد گرچه متأسفانه مدرک و مصدر نقل آن را ذکر نکرده است ولی جای استبعاد نیست زیرا ما شیعه‌ی امامیه‌ی اثنا عشریه را اعتقاد آنست که امام (ع) به تمامی اوصاف و کمالات- پیغمبر داراست یعنی امام نظیر- پیغمبر است در تمامی اوصاف غیر از نبوت چنانچه در محل خود این مطلب واضح و روشن و مبرهن شده است. خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم انگشتان مبارک خود را در موارد متعدده به مقدار آب مختصری می گذاشت و آب از وسط انگشتان مبارکش می جوشید و جماعت انبوهی از آن سیراب می شدند و برای توشه‌ی راه نیز تهیه کرده و با خود می بردند و این معجزه‌ی باهره از خاتم انبیاء (ص) از متواترات است و مسلمین بر آن قطع و یقین دارند پس چه استبعاد دارد از امام سجاد علیه السلام آن خارق العاده‌ی باهره نیز به ظهور پیوندد چون امام (ع) مانند نفس پیغمبر (ص) است. اذعان به معجزات بستگی به اذعان و اعتقاد

به خدا و صانع [صفحه ۳۰۱] واجب الوجود دارد نزد خداپرستان و خداشناسان صدور معجزات و خارق العادات جای هیچگونه شک و شبهه در امکانش نیست و وقوعش نیز محقق است یکی از فلاسفه ی غرب گوید: ایمان به معجزات از ایمان به خدا منفک نمی شود [۲۰۹] . کسانی که با علوم طبیعی و تجربی می واهند مشکل معجزات و خارق العاده های صادره از انبیاء و اولیاء را که تواترا ثابت است حل نمایند سخت در اشتباهند با علوم تجربی حقیقت معجزات حل شدنی نیست و تأویلات خنک با اوهام و تخیلات عادی بشری فائده نداشته و واقعیات را روشن و آشکارا نمی کند- و تفصیل بحث موکول به موردش می باشد.

اشعار آقا شیخ باقر حلی که واقعه ی اربعین را به نظم آورده

در اینجا مناسب است اشعار شاعر جلیل آقا شیخ باقر حلی را که درباره ی رجوع اسراء اهل بیت (ع) به کربلاء در اربعین سروده و از زبان زینب کبری (ع) سرگذشت اوضاع شام و غیره را بیان کرده بیاورم: زر قبر سبط الهاشمی الهادی و لدیه حزنا واحسینا ناد زر قبره فی الاربعین وثق بها یوم القیامه فهی خیر الزاد [صفحه ۳۰۲] و اذری مدامع مقلتیک بعندم مستعبرا متجلبیا بسواد حتی کانک جابرا لما آتی مستقبلا للعابد السجاد و افا من الشام المشومه أهلها أسرته ظلما أمه الالحاد و افا بأضعان الفواطم زائرا لضرایح الشهداء و الامجاد و اذکر مصیبه زینب اذا بصرت قبر الحسین هوت علیه تنادی أحسین تعلم مالقینا فی السبا غصصا مقیما شجوها بفؤادی نشکوا الیک مسیرنا بین العدی و وقوفنا فی مجلس ابن زیاد نشکوا الیک و ثاقنا بحبالهم و مساقنا قسرا لكل معادی نشکوا الیک الدخول الی بلاد الشام قد کانت لعمر اییک شر بلاد مستبشرین رجالهم و نسائهم فکأنه عید من الاعیاد عجا بنات أمیه فی حجبتها و بنات أحمد للعیون بوادی و علی یزید ادخلونا حسرا و العلیج اظهر کامن الاحقاد أمر الخطیب بمشهد و بمسمع منا بأن یعلوا علی الاعواد فعدی یسب أخوا النبی و صهره اذ کان مرغمها بیوم جهاد هتف الدعی یزید فی أشیاخه و یقول نلت

من النبی مرادی یوم بیوم فالحسین بعته کم کافحت اجداده اجدادی کانوا و کنا لا نطق نزالهم فی طعن ارماع و قرع حداد حتی اذا دارت رحی الایام قد ادرکت اوتارا لاهل و دادی أحسین هذا بعض ما شاهدته رزء یصدع شامخ الاطواد [صفحه ۳۰۳] أحسین جئنا و الرؤس جمیعها معنا لندفنها مع الاجساد [۲۱۰]. و نرش فوق قبور کم ماء عسی نطفی بذاک حراره الاکباد منعو کوا ورد الفرات و مائه طام و منکم کل قلب صادی أحسین جئناکی نقیم عزاک فی وادی الطفوف و یاله من واد أضحی لافواج الملائک مهبطا و مزار شیعتنا مدا الابد بتنا ثلاثا هذه و اخوتی تدعو و تلک تصیح و اولادی احبابنا سمعا عتاب أحبه لآحبه واصغوا الی الانشاد ایطیب مثواکم بأحداث البلا و نقیم بعد کموا بطول سهاد ما کنت أحسب قبل دفن جسومکم ان القبور تضم للؤتاد قد تغمد الاسیاف فی اغمادها اولم تکن تنضی من الاغماد کیف السبیل الی الرحیل و لم نجد من کافل عوننا الی السجاد قاسی مصائب فوق ما فیہ من الاسقام فرد بین جمع اعادی و بجیده و یدیه و الساقین ذا أثر من الاغلال و الاصفاد احبابنا لا نستطیع فراقکم ان الفراق یفت فی الاعضاد هل موعد للملتقی ففسر فی رؤیا کموا و بکم یضئ النادی و منازل شیدتموها للقری کانت مناخ رکائب الوفاد هی مهبط التنزیل شامخه الثری و امان ملتجیء من الاضداد [صفحه ۳۰۴] و بها تحط بنی الرجاء رحالها فتتال بذل مواهب و ایادی هی کعبه الامال کم حجوالها اهل النهی من حاضر او بادی ابیات تقدیس و تدرس بکم طابت لنا کالروض للرواد من بعد کم اضحت و ما فیها سوی ناع و باک معن بحداد قد أفجعتنا النائبات بفقد کم و الدهر غادر جمعنا ببداد و من العجائب و الغرائب انها نشب الذآب لمقتل الاساد یا وقعہ ما مثلها من وقعہ لم انسها ابدایوم معادی

ملحق کردن امام سجاد سر، اطیب سیدالشهداء را به جسد مبارک بعد از چهل روز

و از شواهد آمدن اسراء خاندان نبوت در بیستم ماه صفر (۶۱) هجرت در اربعین اول به کربلاء عبارت از ملحق ساختن سر مبارک سیدالشهداء علیه السلام به جسد اطیب و

انورش در کربلاء است که جمعی تصریح کرده‌اند که رأس مطهر بعد از چهل روز از شهادت ملحق به بدن اطهر شده است. مشهور میان علماء اممیه رضوان الله علیهم چنانچه علامه‌ی مجلسی (قدس سره) بر آن تصریح فرموده است آنست که رأس اطهر و اطیب سیدالشهداء (ع) را در روز اربعین اول بیستم ماه صفر سال شصت و یک، حضرت امام سجاد علیه السلام با سایر اهل بیت از شام وارد کربلاء شده و سرهای [صفحه ۳۰۵] مقدس شهداء را به بدنهای آنها ملحق کرده است. اما سایر اقوال راجع به مدفن رأس مطهر اعتماد را نشاید و لذا به نقل مقداری از عبارات و تصریحات اشخاصی که تصریح کرده‌اند که رأس مطهر را بعد از چهل روز از عاشوراء به بدن مبارک در کربلاء ملحق کرده‌اند می‌پردازیم بعد از آن که در این موضوع بررسی می‌نمائیم. سید اعظم رضی الدین علی بن طاووس حسنی (قدس سره) در لهوف فرموده [۲۱۱] فاما رأس الحسین علیه السلام فروی انه اعید فدفن بکربلاء مع جسده الشریف و کان عمل الطائفة علی هذا المعنی المشار الیه و رویت آثار کثیرة مختلفة غیر ما ذکرنا ترکنا وضعها کیلا ینفسخ ما شرطناه من اختصار الکتاب. از کلام آن سید والامقام مفهوم می‌شود که عمل شیعه بر آنست: که سر مبارک امام علیه السلام به جسد اطهر ملحق شده و به سائر اقوال در آن‌باره اعتناء نداشته‌اند و می‌فرماید: که آثار زیادی در این خصوص نقل شده به جهت اختصار که در لهوف نظرش بر آن بوه و برای زوار و قرائت آن کتاب در مجالس عزاء، تألیف فرموده از نقل آن اقوال در باره‌ی رأس مطهر خودداری فرموده مانند این که رأس مطهر را خلفاء فاطمیین از باب الفرادیس در دمشق که از خزانه‌ی یزید پیدا کرده و در [صفحه ۳۰۶] آنجا دفن نمودند و بعدا از عسقلان به مصر برده و در قاهره دفن کردند و در آنجا بارگاه عظیمی دارد که زیارتگاه است چنانچه سبط ابن الجوزی نقل کرده است.

حمل کردن فاطمیین سری را از عسقلان به مصر

علامه‌ی امین عاملی (قدس سره) در لواعج الاشجان فرموده [۲۱۲]: اقول حکمی غیر واحد من المؤرخین ان الخلیفه العلوئی بمصر ارسل الی عسقلان و هی مدینه کانت بین مصر و شام و الان هی خراب فاستخرج رأسا زعم انه رأس الحسین علیه السلام و جئی به الی مصر فدفن فیها فی المشهد المعروف الان و هو مشهد معظم یزار، و الی جانبه مسجد عظیم رأیته فی سنه احدى و عشرين بعد الثلاثمائه و الف و المصریون یتوافدون الی زیارتہ افواجا رجالا و نساء و یدعون و یتضرعون عنده. و اخذ العلویین لذلك الرأس من عسقلان و دفنه بمصر کأنه لا ریب فیہ لکن الشآن فی کونه رأس الحسین علیه السلام. چنانچه فرموده بنا به اتفاق مؤرخین خلفاء فاطمیین مصر سری را از عسقلان به قاهره انتقال داده‌اند و به نام رأس مطهر امام علیه السلام در آنجا دفن کرده و مشهد بزرگی بالای آن ساختمان نموده‌اند ولی حرف، سر آنست که واقعا آن سر رأس مطهر حسین علیه السلام بوده است؟ هرگز به آن علم نداریم و ثابت و محقق نشده است به ویژه که [صفحه ۳۰۷] دست سیاست و ریاست خلفاء فاطمیین با آن بازی کرده و چه منظور سیاسی در آن عمل داشته‌اند که سری را از عسقلان به مصر برده‌اند. آیا ظاهرا از ترس صلیبها این کار را کرده‌اند واقعا خوف و هراسی از آنها داشته‌اند؟ صلیبها به چه منظوری آن مشهد را باید خراب نمایند؟ تا خلفاء فاطمیین از ترس آنها نسبت به رأس مدفون در عسقلان انتقال به قاهره بدهند؟ و کدام امر است که دست سیاست و ریاست با آن بازی کند ولی حقیقت آن محفوظ باشد چه خوب گفته شده: الا قاتل الله السیاسه و الریاسه فما دخلا شیئا الا افسداه. چنانچه در عصر خودمان نظائر این قبیل قضایا زیاد دیده می‌شود اگر شرح داده شود کلام به درازا می‌کشد و ممکن است بهانه‌ی جلوگیری از نشر کتاب بشود. (شرح این هجران و این خون جگر) (این زمان بگذار تا وقت دگر) و «الامور مرهونه باوقاتها» یکی از معاصرین گوید: صاحب الاخبار السنیة چنین روایت کرده است: الافضل بن بدر جمالی وزیر اسبق مصر در یکی از مسافرتهاش به عسقلان دستور داد تا برای مشهد رأس الحسین که در کنار عسقلان واقع بود بنای مجلی برپا نمایند. [صفحه ۳۰۸] این بنا که

زیارتگاه عموم بود پس از سقوط عسقلان [۲۱۳] نیز به حال خود باقی ماند و صلیبی‌ها هیچگونه آسیبی بر آن نرساندند تا این که طلایع به وزرات مصر رسید- طلایع که از شیعیان خالص آل علی علیه‌السلام بود و نسبت به آثار آن خاندان سخت تعلق خاطر داشت شرط احتیاط را در آن دید که سر مطهر را از عسقلان که به واسطه‌ی وجود صلیبیان پیوسته در معرض خطر بود به محل امنی منتقل کند و بدین منظور ساختمان مسجد بزرگی را در کنار شهر قاهره آغاز نمود لکن همین که کار ساختمان به پایان رسید خلیفه به وی گفت که این بناء چون در خارج حصار قرار گرفته لذا نمی‌تواند محل امنی باشد پس بهتر است به جای آن یکی از کاخ‌های داخل شهر را که از آسیب دشمن و حملات آینده‌ی صلیبیان در امان است انتخاب نماید- از این رو طلایع مسجد مزبور را به حال خود گذاشته و قصر زمرد را که از کاخ‌های زیبا و مجلل بود بدین منظور انتخاب کرد و آنگاه در میان آن بنای بسیار باشکوهی برپا ساخته و سر مطهر را از مدفن سابق بدانجا منتقل نمود- و بدین ترتیب آن سر پرشوری که در چندین قرن پیش بر فراز نیزه‌ها و روی سپرهای جنگاوران دست به دست گشته و از میدان کارزار به کوفه و از کوفه به دمشق و از آنجا به عسقلان برده شده بود این بار از عسقلان [صفحه ۳۰۹] به قاهره برده شد و در مسجدی که اکنون مشهور به جامع سیدنا الحسین است مدفون گردید.

عکس سر مبارک اصل و صحت ندارد

بعد صاحب این کلمات در کتابش عکس سر بریده در بالای نیزه را گراور کرده به عنوان این که رأس مطهر سیدالشهداء علیه‌السلام است و نسبت پیدایش آن را به موزه‌ی ایتالیا داده است و زهی خیال خام و زودباوری است عکس رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌و‌سلم را انتشار می‌دهند و نسبت آن را به فلان دیر نصاری داده و به خورد مسلمانهای زودباور می‌دهند و عکس امیرالمؤمنین علیه‌السلام را می‌سازند و نسبت به فلان موزه‌ی فرانسه مثلا

می دهند و عکس رأس مطهر را درست می کنند و نسبت آن را به موزه ی ایتالیا می دهند و بعضی از تاریخ نویسان ما هم قبول کرده و حتی در کتابش گراور می کند.

عکسهای پیغمبر و ائمه خیالی است

در صورتی که یکی از علامتها که کذب آن نسبت ها را واضح می سازد آنست که در عکس رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و در عکس رأس مطهر سیدالشهداء علیه السلام شاربهای کلفتی به نظر می رسد که قطعا از آداب اسلامی خارج است و هرگز پیغمبر و امیرالمؤمنین و سائر ائمه علیهم السلام موهای شارب را بلند نگذاشته موی جلو دماغ و لب بالا را از بیخ می زدند و لذا محققین از فقهاء نوشته اند که (بهتر تراشیدن موی شارب است از بیخ) و حتی از امیرالمؤمنین علیه السلام مشهور است که اگر مرا ملامت نمی کردند بر شارب خود داغ می گذاشتم که در آن مو نروید گر چه این روایت را این جانب تا حال در کتب حدیث ندیده ام و [صفحه ۳۱۰] نظر به شهرتی که داشت نگارش دادم و توفیق اطلاع بر آن را از خداوند مسئلت می نمایم ولی خود این شهرت بزرگترین دلیل است بر این که موی شارب را به حال خود گذاشتن و یا در شاربها موی بلندی گذاشتن از آداب و رسوم اسلامی دور است و هرگز پیشوایان اسلام و ائمه ی اطهار علیهم السلام که دارای صفت عصمت اند خلاف آداب و رسوم دینی را به جا نمی آورند و با آن کلفتی موی شارب را که از علائم مجوسیه است نمی گذارند به حال خود بماند و در آن عکسها که به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین (ع) و امام رضا (ع) و یا در عکس رأس مطهر شارب با آن کلفتی دیده می شود بهتر دلیل بر ساختگی بودن آنهاست و نقاشی کنندگان آنها که یک مشت از یهودیهای بی حیا و دشمنان سرسخت اسلام و بعضی از صوفی های و دراویش متصوفه می باشند از آداب و رسوم اسلامی اطلاع ندارند عکسی که درست می کنند و به ان ذوات مقدسه نسبت

می دهند غافل از رویه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه علیه السلام هستند و لذا شاربها با آن کلفتی و بلندی برای آنها درست می کنند که بدون شک ساختگی و غلط است.

بعضی از مسلمانهای زود باور

ولی اف بر یک عده مسلمانهای بی خبر که آن عکسها را زینت در و دیوار کرده و هتک حرمت نموده و حتی بر کتاب تاریخ نیز گراور می کنند، چرا؟ برای این که می بینند نسبت آن عکسها را به جای دور و دراز حواله کرده و به فلان موزه‌ی فلان مملکت داده‌اند که دسترس کسی نباشد که واقع را بتواند به دست آورد و اگر کسی هم برود و در خود [صفحه ۳۱۱] آن موزه‌ها آنها را دیده باشد باز بدون شک ساختگی است و باید دانسته شود تمامی آن عکسها که نسبت به پیغمبر و امام (ع) داده‌اند و می دهند اساساً دروغ و بی اصل و حقیقت است.

تحقیقات درباره‌ی رأس مطهر

قولی که نقل شد مدفن رأس مطهر در قاهره است و از عسقلان به آنجا برده‌اند از شیعه احدی را بر آن قول قائل نتوان پیدا کرد مگر بعضی از تاریخ‌نویسان عصر حاضر ما که اعتمادش بر تواریخ بیشتر باشد و قول مشهور میان شیعه را که ملحق کردن سر مطهر به بدن مبارکش در کربلاء باشد به کنار بگذارد چنانچه علامه سید امین عاملی (قدس سره) تصریح فرموده که قول مزبور اختصاص بر اهل سنت دارد و احدی از شیعه بر آن قائل نیست [۲۱۴].

اقوال درباره‌ی رأس مطهر

محدث قمی (ره) در منتهی الامال گوید: احادیث بسیار دلالت می کند بر این که مردی از شیعیان شام شبانه سر مبارک را دزدید... و سپس گوید: روایت است که یزید در پاسخ

تقاضای حضرت سجاد (ع) که می‌خواست سر پدر را بار دیگر زیارت کند گفت: تو دیگر هرگز آن را نخواهی دید و این روایت مضمون حدیث راجع به سرقت رفتن سر مبارک را تأیید می‌کند... و بعضی گفته: از ظاهر تواریخ چنین برمی‌آید که سر مطهر از [صفحه ۳۱۲] بالای در سرای یزید به سرقت رفت و به وسیله‌ی شیعیان آن حضرت در عسقلان به خاک سپرده شد. محدث قمی (ره) که فرموده: احادیث بسیار دلالت می‌کند... الخ جای تعجب است در کدام آن احادیث است که مردی از شیعیان رأس مطهر را شبانه دزدید و آن را آورد در عسقلان دفن کرد بلکه از آن احادیث است که امام صادق (ع) می‌فرماید: قال لولده اسماعیل انه لما حمل الی الشام سرقه مولی لنا فدفنه بجنب امیرالمؤمنین (ع). و اگر سرقت اصل داشته باشد آورده نزد امیرالمؤمنین (ع) در نجف اشرف دفن کرده است نه در عسقلان و اگر به عراق آورده باشد در کربلاء دفن می‌کند پس چرا به نجف می‌برد. و اما پاسخ یزید پلید به امام سجاد (ع): که سر پدر را هرگز نخواهی دید. در تواریخ دیگر تصریح شده که امام (ع) سر مبارک را بارؤس سایر شهداء بالاخره از یزید گرفت چنانچه یزید در اول امر از دادن سایر اشیاء غارت شده نیز خودداری می‌کرد ولی امام (ع) اصرار ورزید که در میان آنها مغزل جدهام فاطمه زهراء علیهاالسلام و مقنعه و قلاده و پیراهن او موجود است [۲۱۵] باید رد شود و گرفت. و آنچه بعضی گفته و احتیاط کرده به ظاهر تواریخ نسبت داده که [صفحه ۳۱۳] شاید واقع نداشته باشد چنانچه واقع هم ندارد که سر مطهر از بالای در سرای یزید به سرقت رفت و به وسیله‌ی شیعیان آن حضرت در عسقلان به خاک سپرده شد. جای بسی حیرت است زیرا قولی که راجع به دفن شدن رأس مطهر در عسقلان است و آن قول اختصاص به سنیها دارد آنست که سر مبارک در خزانه‌ی یزید در دمشق بود و آن را کفن کرده و در باب فرادیس دفن نمودند و از آنجا خلفاء فاطمیین نقل داده در عسقلان دفن کردند [۲۱۶] و بعد از آن از عسقلان در سال (۵۴۸) ه روز یکشنبه ۸ جمادی‌الآخره به قاهره حمل شده است چنانچه در کلمات علامه‌ی امین عاملی (ره) گذشت نه این که سر مبارک به سرقت

رفت و در عسقلان به خاک سپرده شد زیرا دفن کردن سری را در عسقلان بعدا اتفاق افتاده. و بعد از زمن یزید و سرقت رفتن سر مطهر است. ابن فضل الله عمری در کتاب مسالك الابصار فی ممالک الامصار مطبوع به تحقیق احمد زکی پاشا که از مدارک و مصادر معتبره‌ی مشهوره است گوید: و المدى بعید بین مقتل الحسین و مبنی مشهد عسقلان ص [صفحه ۳۱۴] ۲۲۰ ط دارالکتب قاهره سال (۱۳۴۲) ق و انکار کرده که رأس مطهر به قاهره حمل شده باشد. معلوم می‌شود کسی که گفته: رأس مطهر به سرقت رفت و به وسیله‌ی شیعیان در عسقلان دفن شد. روایت سرقت رفتن رأس مطهر را ضمیمه به تاریخ دفن شدن سری را در عسقلان کرده و از آن نتیجه‌ی موهومی گرفته است که هیچگونه اعتماد را نشاید. علامه‌ی امین عاملی (ره) فرموده: الخامس (یعنی از اقوال که درباره‌ی رأس مطهر است): انه بدمشق قال سبط ابن الجوزی حکى ابن ابی الدنيا قال وجد رأس الحسین (ع) فی خزانه یزید بدمشق فکفنوه و دفنوه بیاب الفردیس و کذا ذکر البلاذری فی تاریخه قال هو بدمشق فی دار الاماره و کذا ذکر الواقدی ایضا انتهى. و یروی سلیمان بن عبدالملک قال وجدت رأس الحسین (ع) فی خزانه یزید بن معاویة فکسوته خمسۃ اثواب من اللیباج و صلیت علیه فی جماعه من أصحابی و قبرته. و فی روایه انه مکث فی خزائن بنی امیه حتی ولی سلیمان بن عبدالملک فطلب فجیء به و هو عظم ابیض فجعله فی سفطه و طیبه و جعل علیه ثوبا و دفنه فی مقابر المسلمین بعد ما صلی علیه فلما ولی عمر بن عبدالعزیز سأل عن موضعه فنبشه و أخذه والله اعلم ما صنع به و قال بعضهم: الظاهر من دینه انه بعث به الی کربلاء فدفنه مع الجسد الشریف و روی ابن نما عن منصور بن جمهور انه دخل خزانه یزید لما فتحت فوجد بها [صفحه ۳۱۵] جونه حمراء فقال لغلامه سلیم احتفظ بهذه الجونه فانها کنز من کنوز بنی امیه فلما فتحها اذ بها رأس الحسین علیه السلام و هو مخضوب بالسواد فلفه فی ثوب و دفنه عند باب الفردیس عند البرج الثالث مما یلی المشرق انتهى. بعد از نقل آن کلمات سید امین عاملی (ره) گوید: اقول و كأنه هو الموضع المعروف الان بمسجد او مقام او مشهد رأس الحسین (ع) بجانب

المسجد الاموی بدمشق و هو مشهد مشید معظم [۲۱۷]. از این کلمات و عبارات چنین برمی آید که پیدا شدن رأس مطهر بنا به قول سنیها در خزانه‌ی یزید پس از مدتها بوده نه این که از بالای در سرای یزید به سرقت رفت و در عسقلان مدفون شد. و با آن اقوال مختلفه و آراء پراکنده که با هم تعارض واضح [صفحه ۳۱۶] دارند چطور می شود به یکی از آنها اعتماد کرد و یکی را ترجیح داد؟ تا کجا رسد که کسی که بسیار به تاریخهایی که از قلم هر شخصی تراوش نموده و علاقه و اعتماد بسیاری بر آنها دارد خبر سرقت رفتن رأس اطهر را بر آنها بچسباند و نتیجه‌ی که هیچگونه ارزشی ندارد و موهوم محض است اخذ نماید و موضوعی که هرگز واقعیت ندارد در کتابش بنگارد و رأس مطهر را در عسقلان مدفون سازد.

کلام امام یافعی

امام یافعی یمنی مکی متوفی به سال (۷۶۸) ه در مرآت الجنان گوید [۲۱۸] و ما ذکر انه نقل الی عسقلان او القاهره لا یصح. یعنی آنچه گفته شده که رأس مطهر امام (ع) به عسقلان نقل شده و یا به قاهره نقل داده‌اند صحیح نمی باشد، از کلام یافعی نیز که صریحا نقل کردن رأس مطهر را به عسقلان و یا قاهره انکار کرده ظاهر می شود که نزد وی محقق شده که سری که نقل داده‌اند رأس مطهر امام علیه السلام نبوده است. پس آنچه خلاصه‌ی گفتار جمعی از مؤرخین اهل سنت است آنست که سر مبارک امام (ع) را از خزانه‌ی یزید پلید یافته‌اند و آن را در باب الفرادیس دمشق دفن کرده‌اند و ظاهرا این قضیه در زمان سلیمان بن [صفحه ۳۱۷] عبدالملک خلیفه‌ی پرخور اموری اتفاق افتاده [۲۱۹] و در زمان فاطمین مصر از باب الفرادیس به عسقلان نقل داده و از آنجا نیز در سال (۵۴۸) ه یا (۵۴۹) ه به قاهره حمل کرده‌اند و به نقل بعضی این قضیه‌ی حمل رأس شریف از خوف صلیبی‌ها بوده ولی از کجا که امثال امیر الجیوش بدر جمالی وزیر المستنصر بالله معد فاطمی و ملک الافضل و در زمان الفائر بالله طلائع بن رزبک و دیگر

زمانمداران وقت نظریات سیاسی که در انظار مردم اثر بگذارد از این عمل شان نداشته‌اند و بی‌جهت نیست که امام یافعی ابومحمد عبدالله بن علی بن سلیمان یمنی مکی متوفی در سال (۷۶۸) ه گفته: نقل دادن رأس اطهر را به عسقلان یا قاهره صحت ندارد چنانچه عین عبارت او گذشت و خود امام یافعی نقل کرده که رأس مطهر را یزید به مدینه‌ی منوره با خاندان رسالت و جمعی از موالی بنی‌هاشم و عده‌ی از موالی ابوسفیان فرستاد و در مدینه در بقیع نزد قبر مادرش فاطمه علیهاالسلام دفن شد و گوید: [۲۲۰] «هذا اصح ما قیل فیه» و از زبیر بن بکار نیز این قول [صفحه ۳۱۸] را نقل کرده ولی زبیر به بکار از دشمنان اهل بیت علیهم السلام است اقوالش بقدر پیشیزی ارزش ندارد و اگر رأس مطهر را به مدینه برده باشند در آنجا دفن نشده و قبر مادرش زهراء بتول علیهاالسلام در بقیع نیست جده‌ی امام علیه‌السلام فاطمه بنت اسد در بقیع مدفون است و از مؤرخین که گفته‌اند رأس مطهر را به مدینه برده‌اند قائلند به این که آن را از مدینه به کربلاء آورده و به جسد اطیب ملحق کرده‌اند.

کلام سبط ابن الجوزی

سبط ابن الجوزی در تذکره الخواص گوید: و اختلفوا فی الرأس علی اقوال اشهرها انه رده الی المدینه مع السبایا ثم رد الی الجسد بکربلاء فدفن معه قاله هشام و غیره. گوید: اختلاف کرده‌اند درباره‌ی رأس مطهر به چند قولی مشهورترین آن قولها آنست که رأس مطهر را یزید به مدینه با اسراء اهل بیت فرستاد و از مدینه برگردانیده شد به جسد اطهر در کربلاء و دفن شد رأس مطهر با جسد مبارک و این قول را هشام و غیر او گفته است. در صورتی که اسراء اهل بیت (ع) در اربعین به کربلاء آمده‌اند قطعا رأس مطهر را که با خودشان آورده‌اند در کربلاء دفن می‌نمایند دوباره با خودشان به مدینه نمی‌برند و این قول که از اقوال سنیهاست مؤید قول مشهور میان امامیه است که رأس مطهر به کربلاء برگردانیده شد و با جسد اطهر دفن گردید.

توجه افکار عمومی بر علیه یزید پلید

بعد از جریان اوضاع شام و قیام افکار عمومی مردم بر علیه یزید [صفحه ۳۱۹] چنانچه طبری و سبط ابن الجوزی تصریح کرده‌اند یزید در اول امر مسرور شده و از ابن زیاد بسیار خوشحال [۲۲۱] و مورد انعام و جایزه‌ی خود قرار داده ولی بعدا که دید انعکاس قضیه‌ی کربلاء در انظار مردم نتیجه‌ی بد بخشید گناه را گردن ابن زیاد انداخته و می گفت کاش متحمل اذیت می شدم و حسین (ع) را با خودم به منزل خود وارد می کردم به جهت حفظ احترام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و رعایت حرمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و قرابت او این کار را می نمودم و می گفت: لعن الله ابن مرجانه لقد بغضنی الی المسلمین و زرع لی فی قلوبهم البغضاء ثم غضب علی ابن زیاد و نوى قتله [۲۲۲]. کسی که گوید: ابن زیاد مرا نزد مسلمانها مبعوض گردانید و تخم عداوت مرا در دلهاى آنها کاشت چطور رأس مطهر را به مدینه می فرستد که خلاف حیلست اوست. مجاهد گوید: به خدا قسم احدی در مردم نماند مگر این که [صفحه ۳۲۰] یزید را، سب کرده و دشنام داده و به او عیب گرفت و او را ترک کرد [۲۲۳].

حرکت دادن یزید به اسراء از شام

نگارنده گوید: چون همه‌ی مردم می دانستند که ابن زیاد هر چه کرده به امر یزید بوده است با وصف این که اسراء اهل بیت علیهم السلام را که خواست از شام حرکت دهد به نعمان مأموریت داد که به اهل بیت احترام کند بلکه از بغض و کینه‌ی مردم و نفرت آنها کاسته شود به نعمان گفت: با عده سپاهی کاروان خاندان نبوت را تا به وطن بدرقه کند و دستور داد: کاروان را در شب حرکت دهد. همه جا قافله از پیشاپیش باشد و مأمورین با فاصله‌ی تقریباً یک میدان اسب سایه به سایه‌ی آن حرکت کنند. هر جا که یکی از افراد خاندان رسالت برای انجام امری پیاده شد و قافله‌ی آنها توقف کرد مأموران نیز به

انتظار سوار شدن مجدد او در جای خود بایستند. هر جا که قافله فرود آمد و خیمه زد مأمورین نیز در نزدیکی همان محل فرود آیند و خیمه زنند مأموران با افراد قافله‌ی خاندان رسالت با احترام بسیار رفتار کنند مانند رفتار غلام در مقابل مولی و سید خود. با این ترتیب و احترام از شام خاندان نبوت حرکت کرده‌اند چطور می‌شود با آنان رأس مطهر را برای ارباب و قدرت‌نمائی و تسلط [صفحه ۳۲۱] نشان دادن به مدینه فرستد.

کلام حاج فرهاد میرزا در ق مقام

مرحوم حاج فرهاد میرزا معتمد الدوله فرزند مرحوم عباس میرزا نائب السلطنه [۲۲۴] ابن فتحعلی شاه قاجار در سال ۱۲۹۲ قمری در سفر حج [صفحه ۳۲۲] به مصر رفته و بارگاه مشهد رأس الحسین علیه السلام را در قاهره دیده و عظمت آن ساختمان در نظر وی جلوه کرده و چون ذهن او را مقام و عظمت امامت گرفته تصور کرده که از جهت بودن رأس مطهر در آن مکان است و لذا گوید: قول یافعی را در این باب صحیح نمی‌دانم [۲۲۵] یعنی قول او که گفته: نقل رأس مطهر به قاهره صحیح نیست چنانچه نقلش گذشت بعد معتمد الدوله گوید: در مدینه‌ی مصر که از بلاد عظیمه‌ی دنیاست چنین مسجد بیهوده نمی‌توان ساخت.

قبه‌ی عالی دلیل صحت آنچه مردم ادعاء دارند نیست

مدرکش همان جلوه کردن عظمت آن مسجد در قاهره در نظر اوست و الا دست سیاست ریاست طلبهای روزگار و حيله و تزویر آنها ساختمانهای مهمتر از آن را در صفحه‌ی روزگار به یادگار می‌گذارد اگر به شواهد این مطلب پرداخته شود کلام به درازا می‌کشد. و استاد شیخ احمد فهمی محمد در کتاب «ریحانه الرسول صلی الله علیه و آله سیدنا الحسین علیه السلام» در تأیید دفن شدن رأس مطهر در قاهره به نقل صدور کرامات صوفیانه از آن مشهد و مسجد عظمی پرداخته و به شرح [صفحه ۳۲۳] خوابهای فراوان

همت گمارده که ابدا در نزد ما به درد نخورده و ارزشی به آنها نمی‌توانیم قائل باشیم رجوع شود به کتاب نامبرده از ص ۱۸۳ تا آخر آن کتاب - طبع مصر. وجود قبه‌ی عالی و مسجد زرگ و ساختمان مهم در جایی دلیل بر صحت آنچه معروف در میان مردم است که بدون تحقیق متوجه موضوعی می‌شوند نمی‌باشد در قبرستان دمشق قبری که دارای قبه‌ی عالی است منسوب به حضرت فاطمه بنت الحسین علیه‌السلام و حضرت سکینه بنت الحسین علیه‌السلام وجود دارد ولی دلیل نمی‌شود که آن دو بانوی با عظمت اسلامی در آنجا دفن شده‌اند زیرا به موجب تواریخ معتبره هر دو بانوی معظمه در مدینه‌ی منوره از دنیا رفته و در بقیع مدفونند.

احمد بن موسی در شیراز

در شیراز قبه‌ی مجلل بسیار عالی بر سر قبر (احمد بن موسی) ساختمان شده و دارای صحن و ضریح مهم و مسجد و غیره است و میان مردم مشهور به قبر حضرت احمد بن امام موسی کاظم (ع) است و در میان عجمهای فارسی‌زبان مشهور به شاه چراغ شده است که از سال یک هزارم بعد از هجرت این شهرت و لقب پیدا گردیده و ظاهراً از ترهات صوفیه است. قبری که در شیراز به نام (شاه چراغ) شهرت یافته در عصر اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی متوفی به سال (۶۵۹) ه. ق ممدوح شیخ سعدی شاعر مشهور پیدا شده و قبل از آن ظاهراً اثری از آن قبر نبوده و پس از پیدا شدن قبرش جسدش را دیدند که پوسیده نشده و تغییر نیافته و [صفحه ۳۲۴] در انگشتش خاتمی بوده [۲۲۶] که نقش آن این است (العزّة لله احمد بن موسی) و از آن خیال کرده‌اند که فرزند امام کاظم (ع) است. و مؤرخ نسابه‌ی محقق علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق متوفی به سال (۵۶۵) ه. ق که با خاندان اتابک ابوبکر معاصر بوده و از معاصرین بلکه از شاگردان امام مفسر طبرسی (ره) صاحب مجمع البیان است در کتاب (لباب الانساب) مخطوط انکار کرده که احمد بن امام موسی علیه‌السلام در شیراز مدفون شده باشد و گوید: (و بعض النسابین یرون قبره

و مزاره بشیراز و هذا مشهور من اغلاط العامة). و معلوم می شود قبل از شهرت قبر نامبرده در زمان اتابک ابوبکر مذاکره ی قبر مزبور و مدفون شدن احمد بن موسی (ع) در میان بوده است زیرا ابن فندق در سال (۵۶۵) ه و فات یافته و شهرت قبر در زمان اتابک ابوبکر زنگی که در (۶۵۹) ه و فات کرده می باشد پس به این نتیجه می رسیم که قبلا قبر نامبرده شناخته شده ولی پیدا شدن جسد بدون این که تغییر یافته باشد در زمان ابوبکر زنگی شده و شهرت به [صفحه ۳۲۵] سزا کرده است و خیال شده که قبلا کسی آن قبر را نمی شناخته است ولی ابن فندق شیدیدا انکار کرده که احمد بن امام موسی علیه السلام در آنجا مدفون باشد و مدعی شده که احمد بن امام موسی (ع) در (اسفراین) از نواحی خراسان مدفون است و لکن ادعای او نیز محقق و ثابت نیست که موجب قطع باشد زیرا درباره ی مدفون شدن او قصه ی نقل می کند که به افسانه و خرافات نزدیک است مانند آنچه در کتاب (آثار العجم) نقل کرده است و افسانه ی بیشتر نیست. بعضی گوید: که احمد بن امام موسی الکاظم علیه السلام در بلخ مدفون است والله العالم. و علامه ی مامقانی (ره) می فرماید: عوام خیال می کنند که احمد بن موسی (ع) در جوار پدر بزرگوارش در صحن شریف مدفون است و آن توهم بیشتر نبوده و منشأ و مأخذی ندارد.

نسخه ی سر السلسله نسابه ی بخاری

نگارنده گوید: احتمال قوی می دهم که احمد بن موسی مدفون در شیراز مشهور به شاه چراغ عبارت از احمد بن موسی مبرقع بن امام محمد تقی الجواد (ع) است زیرا شیخ نسابه ی معتمد ابونصر بخاری در کتاب «سر السلسله العلویة» گوید: (و احمد بن موسی بن محمد التقی بن علی الرضا (ع) مدفون بشیراز مات بها بعد نقله من قم الیها). چنانچه عین همین عبارت در نسخه ی مخطوطه [۲۲۷] از آن کتاب نامبرده [صفحه ۳۲۶] موجود است ولی در نسخه ی مطبوعه از کتاب «سر السلسله العلویة» در هند که از روی آن نسخه نیز در نجف اشرف به طبع رسیده این عبارت را که نقل شد ندارد معلوم می شود نسخه ی

چاپ شده در هند ناقص بوده و سقط داشته است. منظور گنبد و بارگاه و قبه‌ی عالی دلیل صحت آنچه اشتها یافته و قبری را به کسی نسبت داده‌اند نمی‌باشد بلکه باید مدفون در آن محل ثابت شده و انسان یقین به مدفون شدن شخصی پیدا کند پس قبه و مسجد موجود در قاهره چنانچه ذهن مرحوم حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله قاجار را گرفته دلیل مدفون شدن سری که از عسقلان به قاهره برده‌اند رأس مطهر سیدالشهداء سلام‌الله‌علیه باشد نمی‌شود. جاهای زیادی را در بلاد اسلامی به عنوان این که مدفون در آنها از اولاد یکی از ائمه علیهم‌السلام است زیارتگاه کرده‌اند و یا شخص مدفون از اولاد مع‌الواسطه بوده ولی از اولاد بلاواسطه شهرت داده‌اند و بعضی جاها را به بهانه‌ی صدور کرامتی مسجد ساخته و شهرت داده‌اند [صفحه ۳۲۷] و ظهور آن کرامت هم پس از کنجکاوی معلوم می‌شود حقیقت ندارد.

قبه‌ی در تبریز در کوه سرخاب

در تبریز در قله‌ی کوه سرخاب مقبره‌ایست به نام (عین علی زین علی) و گویند که اصل صحیح آن عون بن علی (ع) و زید بن علی (ع) است و در افواه عوام تحریف و تصحیف گردیده [۲۲۸] و هر دو فرزندان امام [صفحه ۳۲۹] امیرالمؤمنین (ع) است ولی این شهرت بی‌اصل و بی‌اساس است آنجا مسکن دو جولاهه‌ی زاهد گوشه‌گیر بوده که صاحب روضات الجنان حافظ حسین متوفی (۹۹۷) ه. ق از ترهات و خرافات صوفیه‌ی سنیها افسانه‌ی درباره‌ی آنها نقل کرده است [۲۲۹] و جای تکیه‌ی جماعتی از صوفیهای نعمه‌اللهیه بوده ولی حشری در تذکره‌ی خود به خاطر شاه عباس کبیر صفوی و خوش آیند او آنجا را خوابگاه دو جگرگوشه‌های امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام [صفحه ۳۳۰] و نوردیده‌های امام کونین قلمداد کرده بالاخره امامزاده درست شده و پس از چند قرن از افراد خاندان ما سادات طباطبائین عبدالوهابیه مرد سلیم‌النفس زودباوری نوشته‌ی حشری و امثال وی را مدرک خود قرار داده و از روی سادگی و سطحی بودن که در بعضی

طبایع انسانی یک صفت غریزی است به نگارش هر نویسنده اعتماد کرده، در تاریخ بسیار ساده و سطحی و عوامانه‌ی خود به نام (تاریخ اولاد اطهار) نگارش داده و امام‌زاده‌ی لازم الاحترام ساخته است و بعداً اشخاصی پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارند و به اقوال آن ساده‌لوحان زودباور اطمینان کرده و نوشته‌های آنها را برای خودشان مدرک قرار می‌دهند و بعضی تقریبات و تأییدات موهوم هم علاوه می‌شود شسته و رفته امام‌زاده می‌سازند ولی سادات و اولاد بلاشک و شبهه از بنی‌فاطمه علیهاالسلام را احترام نمی‌گذارند سهل است بلکه بی‌احترامی می‌کنند و اهانت وارد می‌سازند.

به ادعای ساختگی مسجدی را تعمیر کردن در تبریز

یا با ادعای ساختگی ارباب حیله و تزویر و شیادان و راه‌زنان راه دین و طراران طریق آئین اماکن متبرکه و مساجد مختلفه بنا می‌شود و مردم عوام را نیز به آنجاها سوق داده و مورد استفاده‌ی یک عده استفاده‌جو قرار می‌دهند چنانچه در عصر ما در جلو چشم مردم متدین و ارباب تحقیق در تبریز در محله‌ی کوچه باغ نزدیک به جاده‌ی خیابان بزرگ راه آهن که رو به طرف خط آهن و ایستگاه می‌رود در سمت راست کسی که [صفحه ۳۳۱] رو به طرف غربی شهر و ایستگاه خط آهن تبریز است [۲۳۰] با حیله و تزویر و حقه‌بازی مردی معلوم الحال و دارای سوابق بی‌شمار و ادعاهای او که می‌خواست چند نفر دکتر طبی را نیز گل بزند و فریب دهد ولی موفق نشد اما عوام را فریب داده و کرامتی ادعا نموده بالاخره مسجد کهنه را تجدید بنا کردند و به نام مسجد (کرامت) نامیدند و عوام و زنان را به آنجا سوق داده و در معرض استفاده‌ی مادی گذاشتند و این قضیه در میان سالهای (۱۳۸۴) و (۱۳۸۵) قمری اتفاق افتاد و این جانب در آن موقع اجباراً در نجف اشرف بودم و به دخالت بعضی از اشخاصی که ممکن بود مردم از دخالت آنها باورشان باشد مسجد کرامتی ساختمان و تجدید بنا گردید. [صفحه ۳۳۲] تعجب است شخصی می‌گفته: گرچه ادعای شخص معلوم الحال درست نیست و با موازین دینی صحیح

نمی‌باشد [۲۳۱] ولی اقلا باعث شد مسجد مخروبه‌ی آباد گشت. گوینده‌ی این کلام متوجه نشده که با دروغ و حقه‌بازی و جعل اکاذیب که از گناهان کبیره است مسجد مخروبه‌ای را آباد کردن چه معنی و چه فائده دارد؟ و چه نتیجه از آن برداشته می‌شود؟ بلی نتیجه‌ی که منظورشان بود برداشتند و آن عبارت از استفاده‌ی مادی از یک عده بیوه [صفحه ۳۳۳] زنان و ساده‌لوحان است. و ناگفته نماند: ممکن است به اذهان بعض اشخاص خطور کند در صورتی که مدفون شدن رأس مطهر سیدالشهداء علیه‌السلام در قاهره در مسجد مشهد الحسین علیه‌السلام ثابت نیست بلکه به اعتقاد ما امامیه عدم دفن رأس مطهر در آن مکان محقق است پس چرا این همه در کتب اهل سنت کرامات از آن بقعه‌ی عظیمه نقل می‌کنند زیرا امکان دارد فی الجمله صدور کرامت از آن مکان صحت داشته باشد.

رفع شبهه

در رفع این شبهه گفته می‌شود: که صدور کرامات از آن مکان یا بعضی جاهائی که ممکن است وقوع کرامتی در آن محل که به نام امام‌زاده یا مسجد یا هر محلی که در آنجا عبادت به خدا می‌شود و از آنجا امامی را از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام دائما از دور زیارت می‌کنند بالاخره مورد توجه می‌شود زیرا این قدر مردم در مکانی ایستاده و از آن مکان دائما متوجه و متوسل به امامی از معصومین علیهم‌السلام می‌شوند و لابد به سلام چند نفری اقلا جواب می‌دهند و به آن مکان با گوشه‌ی چشمی نظر می‌افکنند و اگر کسی در آن مکان روی تضرع به درگاه خداوندی بیاورد و متوسل به اولیاء او بشود و از خداوند درباره‌ی آنها طلب نزول رحمت و سلام نماید قطعا آنجا را مورد لطف و توجه قرار می‌دهند و محل استجابت دعوات می‌شود چون در توسل به انبیاء و اولیاء و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام دور و نزدیک فرق نمی‌کند گرچه نزد قبور مطهره‌شان خصوصیت نیز دارد ولی از دور هم توسل و چنگ زدن به دامن پاک آنها [صفحه ۳۳۴]

و ممکن و جائز بوده و امکان و رجحان داشته و فرق نمی کند اما این مطلب دلیل نیست که مدفون در آن مکان واقعا رأس مطهر امام علیه السلام یا در مکانهای دیگر امامزاده‌ی بلاواسطه است.

بررسی به اخبار وارده در مدفون شدن رأس مطهر در نجف نزد امیرالمؤمنین

اشاره

آنچه از نقطه نظر دینی و جنبه‌ی مذهبی باید مورد نظر و بررسی قرار گیرد نه از جهت تاریخی و نقلیات مؤرخین عادی که صحیح و سقیم و درست یا وقایع نادرست را به قلم می آورند عبارت از نظر به اخبار وارده در مدفون شدن رأس مطهر سیدالشهداء علیه السلام در نزد امام امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف اشرف است. در خبر مرفوع ابن اسباط از امام صادق (ع) می فرماید: انک اذا اتیت الغری رأیت قبرین قبرا کبیرا و قبرا صغیرا فاما الکبیر فقبر امیرالمؤمنین علیه السلام و اما الصغیر فرأس الحسین علیه السلام [۲۳۲]. یعنی وقتی که تو به نجف رفتی دو تا قبر خواهی دید قبر بزرگ [صفحه ۳۳۵] و قبر کوچک اما بزرگ آن قبر امیرالمؤمنین (ع) است و اما قبر کوچک آن سر مبارک امام حسین (ع) است. معلوم می شود در آن زمان قبر کوچکی در نزد امیرالمؤمنین (ع) در نجف نمایان بوده و به عنوان این که رأس مطهر در آنجا دفن شده قبر کوچکی ساخته شده است. و در بعض اخبار است امام صادق (ع) که به نجف آمده دو رکعت نماز برای زیارت امیرالمؤمنین (ع) و دو رکعت برای موضع سر مبارک امام حسین (ع) و دو رکعت برای موضع منبر قائم (ع) نماز خوانده است [۲۳۳]. و در خبر یونس بن ظبیان گوید: امام صادق (ع) سوار مرکب شد من هم در حضور آن حضرت سوار شدم تشریف آورد نزد تپه‌های سرخ پیاده شد و وضو گرفت پس از آن نزدیک به جائی که ریگ جمع شده بود گشت و در آنجا نماز خواند و گریه فرمود بعد تمایل فرمود به جائی که پائین تر از

اولی ریگ جمع شده بود مثل همان عمل به جا آورد یعنی نماز خواند و گریه کرد و فرمود: جائی که اول در آنجا نماز خواندم موضع قبر امیرالمؤمنین (ع) بود و آن دیگری موضع رأس مطهر حسین بود و ابن زیاد لعنه الله وقتی که رأس حسین (ع) را [صفحه ۳۳۶] به شام فرستاد آن را به کوفه برگردانیدند و ابن زیاد گفت: رأس مطهر را از کوفه خارج کنند تا اهل کوفه به جهت رأس مطهر آشوب نکنند و خداوند برگردانید رأس مطهر را نزد امیرالمؤمنین (ع) دفن شد «فالرأس مع الجسد و الجسد مع الرأس». و جملات آخری خبر که فرموده: فالرأس مع الجسد... الخ احتمال دو سه معنی در آن می رود و ظاهرش آنست که جمعی از اهل تحقیق گفته اند: فالرأس مع الجسد ای بعد ما دفن هناک ظاهرا الحق بالجسد بکربلاء. یعنی بعد از آن که رأس مطهر نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بر حسب ظاهر دفن شده به جسد اطهر در کربلاء ملحق گردیده است و احتمال این معنی در نظر بسیار قوی است. ولی اشکال در آنست که هنوز آن زمان یعنی در سال شصت و یک از هجرت قبر امیرالمؤمنین (ع) را در نجف اشرف کسی از اشخاص عادی نمی شناخت تا آنچه در روایات دیگر که فرموده اند: لما حمل رأسه الی الشام سرقه مولی لنا فدفنه بجنب امیرالمؤمنین (ع) [۲۳۴] - تحقق یابد و از غلامان آن را از شام بدزد و بیاورد در نجف جنب امیرالمؤمنین علیه السلام دفن نماید و علاوه این کار با آوردن امام سجاد علیه السلام رأس مطهر [صفحه ۳۳۷] را به کربلاء و ملحق کردنش به بدن اطهر درست نمی آید چنانچه مشهور میان امامیه است. سید عالم جلیل حاج سید اسد الله حسینی تنکابنی (ره) در کتاب «مصائب الهداه» [۲۳۵] « بعد از نقل اقوال نسبت به دفن شدن سر مبارک امام (ع) گوید: «لکن خبر حمل امام سجاد (ع) اشهر و اظهر و اصح در نظر است و مؤید به عقل و نقل است» یعنی حمل کردن امام سجاد (ع) و سر مطهره را ملحق کردنش به جسد اطیب در کربلاء صحیح تر است. شیخ محدث کبیر شیخ حر عاملی (قدس سره) بعد از نقل روایات که به بعضی آنها اشاره شد کلام سید اجل ابن طاووس (قدس سره) را نقل کرده که می فرماید: رأس مطهر برگردانیده شد بر جسد اطیب و با

بدن مبارک در کربلاء دفن شد و عمل امامیه بر آنست. فرموده: و لا منافات بینهما یعنی در میان عمل اصحاب ما امامیه و آن روایات منافات ندارد. و به این جمله‌ی اجمالی اکتفا کرده و به کلام خودش خاتمه داده است. و شاید عدم منافات میان عمل اصحاب و آن روایات با آن است که ممکن است رأس مطهر را در موقع بردن به شام نزد قبر امام علیه‌السلام گذاشته باشند یا در مراجعت دادن از آنجا در نزد قبر مبارک امیرالمؤمنین [صفحه ۳۳۸] علیه‌السلام گذاشته و از آنجا برگردانیده و در کربلاء با جسد اطهر دفن کرده‌اند و شیخ الفقهاء صاحب جواهر الکلام (قدس سره) بعد از نقل روایات مزبوره و نقل کلام سید اجل ابن طاووس (قدس سره) که عمل امامیه بر آنست که رأس مطهر در کربلاء به جسد اطهر ملحق شده می‌فرماید: «و لعله لا منافاة لا مکان دفنه مدۀ ثم نقل الی کربلاء». یعنی شاید منافات میان آن روایات و عمل اصحاب نباشد زیرا ممکن است رأس مطهر را در نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام مدتی دفن کنند و بعد از آن به کربلاء نقل شده و با جسد اطهر دفن شده باشد. و صاحب جواهر الکلام بعد از آن کلمات شریفه‌اش روایتی را نقل کرده که امام صادق سلام‌الله‌علیه در نزد قائم مائل در طریق غری نماز به جا آورد و از آن حضرت سؤال شد که آن چه نمازی بود خواندید؟ فرمود: اینجا موضع رأس مطهر جدم حسین علیه‌السلام است که آن را در اینجا گذاشتند [۲۳۶]. و بعد مطلبی را به طور امکان نقل فرموده که خوب است در کتاب جواهر الکلام بماند و از آن نقل نشود چون به ثبوت نرسیده و حدس محض است. [صفحه ۳۳۹] پس امکان گذاشتن رأس مطهر در نزد قبر مبارک امیرالمؤمنین علیه‌السلام وجود دارد ولی این امکانها و احتمالها را در مقام جمع میان اخبار در مقام فقاها و اجتهاد گفته می‌شود و از فقیه صادر می‌گردد و ظاهر اخبار مزبوره دفن رأس مطهر در جنب امیرالمؤمنین علیه‌السلام است نه وضع کردن آن در نزد قبر مبارک امام (ع) علاوه از روایات و از بعض تواریخ هم معلوم می‌شود قبر کوچکی در نزد قبر امیرالمؤمنین (ع) وجود داشته که علامت دفن شدن رأس مطهر بوده است و اگر این مطلب حقیقت دارد چطور شده که بعدا آثاری از آن نمانده

گرچه اشخاصی هستند که از بالای سر قبر مطهر امیرالمؤمنین (ع) رد نمی‌شوند نظر به آن روایاتی که اشاره شد. و آنچه کار را سهل و این موضوع مبهم را آسان می‌کند آنست که حقیقت امر در مفاد آن روایات بر ما معلوم نیست و وضع کردن رأس مطهر در نزد امیرالمؤمنین (ع) و یا دفن کردن در جنب آن حضرت و از آنجا نقل دادن به کربلاء و الحاق به جسد اطهر احتمالاتی است که در مقام فقاقت برای رفع منافات میان عمل اصحاب و مفاد آن روایات گفته شده ولی خداوند بر حقائق عالم است و چنانچه نقل شد در بعضی از آن روایات جملات متشابهی وجود دارد که فرموده: فالرأس مع الجسد... الخ اشاره به آنست که رأس مطهر با جسد اطهر دفن شده است. و ممکن است حقیقت امر در آن روایات سری باشد از اسرار [صفحه ۳۴۰] که واقع آن بر ما مکشوف نشده و برای مصالحتی که در آن زمان وجود داشته آن احادیث از ائمه علیهم السلام صادر شده است علاوه بر اسانید آن اخبار که درست تنقیح و تصحیح نشده است و مانند (مبارک خباز) که در کتب رجال ذکری از وی نیست و (یونس بن ظبیان) که از وضاعین حدیث است از راویان آن اخبارند.

اعراض اصحاب قادح در اخبار است

با این که آن روایات در جلو چشم علمای اعلام امامیه و فقهاء عظام اثنی عشریه بوده و در کتب جوامع حدیث شیعه آنها را دیده‌اند و به آنها اعتناء نداشته‌اند و اعراض‌شان از آن اخبار محقق بوده و شاهد آنست که وثوق و اطمینان به آنها نکرده‌اند زیرا صحت اسناد آن روایات تمام نشده و رجالی که آنها را روایت کرده‌اند غیر معروف می‌باشند. و شکی نیست که اعراض اصحاب از خبر و یا اخباری گرچه بیشتر باشد قادح بوده و وجود عیبی را در آن اخبار می‌رساند بلکه هر قدر اخبار بیشتر بوده باشد و اسناد صحیح داشته باشد قادح بودن اعراض قوی‌تر می‌گردد چون در اخبار چنانچه در مورد خود محقق شده

عمل اصحاب شرط نیست بلکه اعراض شان قادح بوده و وجود عیبی را لازم گرفته است

کلمات سید معاصر

پس آنچه سید معاصر علامه‌ی محقق آقا سید عبدالرزاق مقرر نجفی (قدس سره) در کتاب مقتل الحسین (ع) فرموده صحیح و قابل قبول است و خوب است عین عبارات آن مرحوم که از اصداق بوده و مصداق «الحب فی الله» با آن مرحوم در میان بود در اینجا برای اتمام فائده [صفحه ۳۴۱] نقل گردد: در کتاب مقتل الحسین (ع) گوید: الرأس مع الجسد. لما عرف زین العابدین (ع) الموافقة من یزید طلب منه الرأس کلها لیدفنها فی محلها فلم یتباعد یزید عن رغبته فدفع الیه رأس الحسین (ع) مع رؤس اهل بیده و صحبه فألحقها بالابدان. نص علی مجیئه الرأس الی کربلاء فی «حبيب السیر» کما فی نفس المهموم ص ۲۵۳ و ریاض الاحزان ص ۱۵۵ و اما رأس الحسین (ع) ففی روضة الواعظین للقتال ص ۱۶۵ و فی مثير الاحزان لابن نما الحلی ص ۵۸: انه المعول علیه عند الامامیه، و فی اللهوف لابن طاووس ص ۱۱۲ علیه عمل الامامیه، و فی اعلام الوری للطبرسی ص ۱۵۱ و مقتل العوالم ص ۱۵۴ و ریاض المصائب و البحار: انه المشهور بین العلماء، و قال ابن شهر آشوب فی المناقب ج ۲ ص ۲۰۰: ذکر المرتضی فی بعض رسائله ان رأس الحسین (ع) اعيد الی بدنه فی کربلاء، و قال الطوسی: و منه زیارة الاربعین، و فی البحار عن العدد القویة لآخ العلامة الحلی (ره) مثله. و فی عجائب المخلوقات للقزوینی ص ۶۷: فی العشرين من صفر رد رأس الحسین (ع) الی جثته. و قال الشبراوی: قيل اعيد الرأس الی جثته بعد اربعین یوما [۲۳۷] و فی شرح [صفحه ۳۴۲] همزیة البوصیری لابن حجر: اعيد رأس الحسین (ع) بعد اربعین یوما من قتله، و قال سبط ابن الجوزی: الا شهر انه رد الی کربلاء فدفن مع الجسد [۲۳۸]، و المناوی فی الکواکب الدریة ج ۱ ص ۵۷ نقل اتفاق الامامیه علی انه اعيد الی کربلاء، و ان القرطبی رجحه و لم یتعقبه بل نسب الی بعض اهل

الكشف و الشهود انه حصل له اطلاع على انه اعيد الى كربلاء. سيد معاصر محقق رحمه الله بعد از بیان جملات مذکوره فرموده: و علی هذا فلا یعبأ بكل ما ورد بخلافه، و الحدیث بأنه عند قبر ابيه بمراى من هؤلاء الا اعلام فاعراضهم عنه يدلنا على عدم وثوقهم به لان اسناده لم يتم و رجاله غير معروفين.

کلام ابوریحان بیرونی

و از کتب بسیار معتبر قدیم که در آن تصریح شده که رأس مطهر در کربلاء در بیستم ماه صفر به جسد اطیب ملحق شده عبارت از ابوریحان [صفحه ۳۴۳] بیرونی است که در کتاب خود «الاثار الباقیه» بر آن تصریح کرده است. ابوریحان مرد حکیم و مؤرخ و ریاضی دان مشهور است احتمال داده شده که اصل وی از اهل بیرون در بلاد سند بوده و مدتی اقامت در خوارزم نموده ولی تحقیق آنست که اصلش از اهل خوارزم است و در سال (۴۴۰) هجرت وفات یافته است و تشیع وی جای شک نیست اما حرف سر این است که شیعه‌ی امامی اثناعشری بوده یا زیدی است از تعبیرات وی از امام صادق سلام الله علیه و دفاعش از آن حضرت در موضوعی اثناعشری بودن وی نزد این جانب قوی است و شاید بر حسب اقتضاء زمان و محیطش به زیدی بودن تظاهر داشته است. ابوریحان در کتاب نفیس خود «الاثار الباقیه عن القرون الخالیة» که از نفائس کتب و از جلائل آثار بشمار است ولی متأسفانه که نسخه‌ی ناقصی از آن در اروپا به طبع رسیده است [۲۳۹] و آن کتاب در ایران به وسیله‌ی [صفحه ۳۴۴] یکی از مبتلایان به تعصب قومی ترجمه به فارسی گردیده و نواقص و معایبی را که ترجمه‌های فارسی نوعاً دارد آن نیز دارا می‌باشد و خوب است عین عبارت عربی آن کتاب نقل شود و سپس ترجمه‌اش نقل گردد. ابوریحان گوید [۲۴۰]: و فی العشرین رد رأس الحسین علیه السلام الی جثته حتی دفن مع جثته و فیه زیارة الاربعین و هم حرمه بعد انصرافهم من الشام. مترجم الاثار الباقیه در ترجمه‌ی آن عبارت گوید: و در روز بیستم آن [۲۴۱] سر حسین علیه السلام را به بدنش

ملحق کردند و در همانجا دفن نمودند [صفحه ۳۴۵] و زیارت اربعین راجع به این روز است و بدین سبب این زیارت را اربعین گویند که چهل نفر از اهل بیت او پس از مراجعت از شام قبرش را زیارت کردند [۲۴۲]. و برای خواننده‌ی عزیز پوشیده نیست که وجه تسمیه‌ی زیارت اربعین در کلام ابوریحان غیر از آنست که مشهور است و از مختصات ابوریحان بشمار است زیرا هنوز غیر از او به کسی دیگر اطلاع نداریم که زیارت اربعین را به جهت زیارت چهل نفر از اهل بیت سیدالشهداء (ع) بداند بلکه مشهور آنست که زیارت اربعین یعنی بعد از چهل روز از شهادت آن حضرت است که اهل بیت (ع) وارد کربلاء شده و رأس اطهر را ملحق به بدن اُطیب کرده‌اند و جابر انصاری (ره) نیز مشرف گشته و قبر مطهر را زیارت کرده‌اند.

کلمات اعلام درباره‌ی رأس اطهر

زکریا بن محمد قزوینی در کتاب عجائب المخلوقات گوید: الیوم الاول منه عید بنی امیه ادخلت فيه رأس الحسين رضی الله عنه بدمشق و العشرون منه ردت رأس الحسين الی جثته. یعنی روز اول از ماه صفر عید بنی امیه است که در آن روز سر مبارک حسین (ع) را وارد دمشق کردند و روز بیستم از ماه صفر بر گردانیده [صفحه ۳۴۶] شد سر مبارک حسین (ع) بر جثه‌ی مبارکش. و شیخ بهائی (ره) در توضیح المقاصد فرموده: روز اول صفر رأس مطهر امام حسین (ع) حمل بر یزید در دمشق شد و بنی امیه آن روز را عید کردند ص ۵ ط مصر. شیخ شهید ابن فتال نیشابوری (ره) در روضه الواعظین ص ۱۶۵ و فقیه ابن نما در مشیر الاحزان ص ۵۸ طبع سنگی قدیم، و سید ابن طاووس (ره) در لهوف و شیخ طبرسی (ره) در اعلام الوری ص ۱۵۱ و شیخ عبدالله بحرانی (ره) در مقتل عوالم ص ۱۵۴ و صاحب ریاض المصائب بعد از آن که اقوال علمای عامه را نقل کرده‌اند فرموده‌اند: هذه اقوال المخالفین فی ذلک و المشهور بین علماء الامامیه انه دفن رأسه مع جسده رده علی بن الحسين (ع). یعنی اقوالی که گفته شده تمامی آنها اقوال اهل سنت درباره‌ی رأس

مطهر است و اما مشهور میان علماء امامیه آنست که رأس مطهر با جسد سیدالشهداء (ع) دفن شده است آن را علی بن الحسین علیهما السلام برگردانیده و عمل امامیه بر این است. چنانچه این قول مشهور میان علماء امامیه را از علماء اهل سنت نیز اطلاع دارند و آن را می دانند و بر علماء امامیه نسبت می دهند و سید علم الهدی (ره) چنانچه ابن شهر آشوب (ره) در مناقب نقل کرده به طور جزم این قول را فرموده و شیخ طوسی (ره) فرموده از آن جهت [صفحه ۳۴۷] است زیارت اربعین [۲۴۳] .

کلمات شبرای در الاتحاف

و شبرای گوید: قیل اعيد الرأس الى الجثّة بکربلاء بعد اربعین یوما من قتله [۲۴۴] رجوع شود به کتاب الاتحاف بحب الاشراف ص ۱۲ و عین [صفحه ۳۴۹] همین عبارات را در صفحه ۲۳ نیز گفته است و سبط ابن الجوزی در تذکره الخواص گفته: که اشهر آنست که رأس مطهر به کربلاء برگردانیده شد و با جسد مطهر دفن شد ص ۱۵۰. و شیخ مناوی در کتاب الکواکب الدرّیه ج ۱ ص ۵۷ گوید: «نقل اتفاق الامامیه علی انه اعيد الی کربلاء» یعنی نقل شده که امامیه اتفاق دارند بر این که رأس مطهر برگردانیده شد به کربلاء. و مؤرخ شهیر صاحب حبيب السیر گوید: تمامی رؤس شهداء را یزید به حضرت سجاد (ع) تسلیم کرد و آن حضرت آنها را در روز بیستم صفر با بدان طاهره ملحق فرمود و بعد متوجه مدینه شد و این صحیح ترین روایات درباره ی مدفن رأس مکرم است. و نظیر این کلام در ریاض الاحزان است ص ۱۵۵ و محدث قمی (ره) نیز در نفس المهموم از حبيب السیر نقل کرده است. از این نقلیات معلوم می شود یزید در اول امر بعد از اظهار امام علیه السلام که باید رأس مطهر را به من بدهی و آن پلید امتناع ورزید بعدا [صفحه ۳۵۰] امام علیه السلام اصرار فرموده و اشیاء غارت شده و رأس مطهر و سایر رؤس شهداء را گرفته است و در شام مزاری برای رؤس شهداء مشهور است شاید بعضی از رؤس مانده و در دمشق دفن شده است. علامه ی مجلسی (ره) در بحار فرموده: رأس مبارک با جسد

شریف مدفون است و این قول مشهور میان علماء ما امامیه است و آن را علی بن الحسین علیهما السلام برگردانید. و سید ابن طاووس (قدس سره) در اقبال نیز بر این قول اعتماد فرموده است گرچه به احتمال این که اسراء اهل بیت علیهم السلام یک ماه در شام توقف کرده باشند در قضیه‌ی اربعین به اشکال دچار شده ولی به مدفون شدن رأس مطهر در کربلاء اعتماد فرموده است در صورتی که جمعی چنانچه عبارت بعضی از آنها نقل شد تصریح کرده‌اند که رأس مطهر پس از چهل روز از شهادت به بدنش ملحق گردیده و این موضوع این را می‌رساند که در اربعین به کربلاء آمده و رأس مطهر را به بدن اطهر ملحق کرده‌اند. علامه‌ی محدث جزائری (ره) در انوار نعمانیة در ضمن کلامی گوید: خرج علی بن الحسین علیه السلام بالنسوة و رد رأس الحسین علیه السلام الی کربلاء - ج ۳ ص ۲۴۶ ط تبریز. شبلنجی در نور الابصار گوید: ذهب الامامیة الی انه اعيد الی الجثة و دفن بکربلاء بعد اربعین یوما من المقتل ص ۱۱۵ ط مصر سنه (۱۳۲۰) ه. ق. یعنی امامیه درباره‌ی مدفن رأس مطهر بر آن رفته‌اند که رأس [صفحه ۳۵۱] مطهر برگردانیده شد به جسد اطهر بعد از چهل روز از شهادت آن حضرت و در کربلاء مدفون شد. و عین این عبارت را علامه‌ی شیخ محمد صبان از علماء اهل سنت در کتاب اسعاف الراغبین گفته رجوع شود به هامش نور الابصار ص ۱۶۰ - از طبع نامبرده و به کتاب (الحسین) علی جلال ص ۱۴۰. مؤرخ حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده گوید [۲۴۵]: اهل بیت را با سر حسین علیه السلام پیش یزید بن معاویة فرستادند او به سخن ابو برده برادر ابو موسی اشعری ایشان را به مدینه فرستاد و سر حسین علیه السلام باز به کربلاء پیش تنش فرستاد و به روایتی در عسقلان دفن کردند و به روایتی در حران. و گفته شد که دفن رأسی در عسقلان که رأس مطهر سیدالشهداء علیه السلام باشد معلوم نیست و دست سیاست فاطمین و دیگران با آن بازی کرده و سری را به عنوان رأس مطهر از محلی به محل دیگر نقل داده‌اند و دفن سر (حران) هم در کلام مستوفی دیده می‌شود. [صفحه ۳۵۲] علی جلال در کتاب (الحسین) گوید [۲۴۶]: و الامامیة و بعض اهل السنه علی انه مدفون

مع الجسد بکربلاء. علی جلال در نقل اقوال و آراء درباره‌ی رأس مطهر در کتاب نامبرده‌ی خود طول و تفصیل داده و نتوانسته به یکی از آنها به طور قطع جزم نماید و در آخر کلامش گفته: دفن کردن رأس مطهر در دمشق و نقل دادن به آن از آنجا به عسقلان و از عسقلان به قاهره ثابت نشده به نحوی که ثبوت تمام باشد رجوع شود به صفحه ۱۵۰-۱۴۹. و در کتابش از اقوال ضعیفه و کلمات هذیان و حرفهای خرافی زیاد است و از کلمات بیهوده‌ی ابن تیمیه‌ی حرانی نیز بسیار نقل کرده که غیر از تمایل به مسلک جمود وهابی‌گری چیزی بیشتر نیست.

قول صحیح قول امامیه است

پس قول صحیح آنست که علماء امامیه بر آن قائل و عمل‌شان بر آنست که رأس مطهر سیدالشهداء علیه‌السلام را امام سجاد سلام‌الله‌علیه در مراجعت از شام با رؤس شهداء به کربلاء آورده گرچه یقینی نیست که تمامی سرهای شهداء [۲۴۷] را با خود آورده باشد ولی رأس مطهر را با [صفحه ۳۵۳] مخدرات عصمت و طهارت بدون شک با خود به کربلاء آورده و در اربعین روز بیستم شهر صفر سال ۶۱ در کربلاء ملحق به جسد اطهر و اطیب کرده است و سائر رؤس شهداء را نیز در کربلاء دفن فرموده است. آیا در آن موقع که امام علیه‌السلام می‌خواست رأس مطهر امام حسین علیه‌السلام را در قبر مبارکش ملحق به بدن اطهر کند آن مخدرات و بانوان عصمت در چه حال بوده‌اند؟ و قطعاً امام (ع) آنها را امر می‌کند که کنار شوند و آن منظره را که در ذهن انسان تصور می‌شود ندیده باشند که عبارت از کشف قبر مطهر و الحاق رأس انور است.

توقف رباب تا یک سال در کنار قبر مطهر

و در بعض تواریخ معتبره نقل شده که رباب بنت امریء القیس کلبی که زوجه‌ی با وفای سیدالشهداء (ع) بود و تا یک سال در کنار قبر مبارک امام (ع) در کربلاء مانده و در

آنجا اقامت نمود و بعد از آن به مدینه مراجعت کرد و از کثرت غم و حزن و تأسف بر آن حضرت از دنیا رفت و آن بانوی باوفا با اسراء اهل بیت به شام رفته بود و در مراجعت در اربعین در کربلاء مانده و تا یک سال در کنار قبر مبارک امام علیه السلام در کربلاء اقامت گزیده است. [صفحه ۳۵۴] ابن الاثیر در تاریخ کامل گوید: و کان مع الحسین امرأته الرباب بنت امریء القیس، و هی أم ابنته سکینه، و حملت الی الشام فیمن حمل من أهلها، ثم عادت الی المدینه..... و قیل: انها أقامت علی قبره سنه و عادت الی المدینه فماتت أسفا علیه [۲۴۸]. در کتاب یکی از معاصرین است که شیخ کلینی (ره) در کتاب کافی از مصقله بن طحان روایت کرده که گفت: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: هنگامی که حضرت سیدالشهداء (ع) شهید شد زوجهی کلبیه او بر قبر ابی عبدالله (ع) ماتم اقامه کرد و تا یک سال گریست. نگارنده گوید: زوجهی کلبیهی آن حضرت عبارت از (رباب) مادر سکینه و عبدالله رضیع است [۲۴۹] و یک سال بعد از واقعهی کربلاء و فاجعهی عاشوراء زنده بوده و لابد در اربعین اول در بیستم ماه صفر سال (۶۱) هجرت از اسارت شام برگشته [۲۵۰] و در کنار قبر سید مظلومان سیدالشهداء [صفحه ۳۵۵] (ع) اقامت کرده و جلو آفتاب نشسته و در سایه قرار نگرفته و تقریباً پس از یک سال، مراجعت به مدینه نموده و از دنیا رحلت فرموده است، و ملاحظهی تاریخ آن بانوی معظمه جریان اربعین اول سال شصت و یک را تأیید می کند. و آنچه از شیخ کلینی (قدس سره) نقل شد به تبعیت از یکی از معاصرین است که به نشر بعضی تألیفات اقدام کرده و بدون تحقیق و ثبت و ضبط چند کتابی طبع و نشر کرده و در کتابش به این عبارت از شیخ کلینی (ره) نقل کرده است. ثقۀ الاسلام کلینی در کافی از مصقله بن الطحان [۲۵۱] روایت کرده که [صفحه ۳۵۶] گفت از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود هنگامی که حضرت سیدالشهداء (ع) شهید شد (اقامت امرأته [۲۵۲] الکلبیه علی قبر ابی عبدالله مأتما و بکت سنه کامله و بکین النساء و الجواری.... الخ. اما آنچه در کتاب کافی شیخ کلینی (ره) موجود است عین عبارت آن این است:

روایت مصقله الطحان

مصقله الطحان قال: سمعت ابا عبدالله (ع) يقول: لما قتل الحسين عليه السلام اقامت امرأته الكلبیه عليه ماتما و بکت و بکین النساء و الخدم... الخ. در نسخ متعدده از کتاب کافی عبارت همین است که نقل شد و علامه ی فیض کاشانی (ره) نیز در وافی عین این عبارت را نقل فرموده فقط مصقله را با ثناء مثلثه (مثقله) نوشته است. رجوع شود به کافی ج ۱ کتاب الحجّه ص ۴۶۶ ط آخوندی- تهران و ص ۲۵۴ ط تبریز به سال (۱۳۱۱) ه. ق و مرآت العقول ج ۱ ص ۳۹۴ و کافی با شرح ملا صالح مازندرانی (ره) ج ۷ ص ۲۳۰ ط تهران به سال ۱۳۸۵ ه ق و دیگر نسخ چاپی و خطی از کتاب کافی. و رجوع شود به وافی ج ۱ باب ۱۱۵ ص ۱۷۴. [صفحه ۳۵۷]

زیاد کردن جملاتی بر روایت

بعد از این همه تفصیل و واضح بودن اصل عبارت روایت نامبرده معلوم نیست معاصر در کتابش از کجا جملات: (علی قبر ابی عبدالله) و (سنه کامله) به روایت کتابی مثل کافی افزوده و از کدام نسخه نقل کرده که بلاشک غلط بوده و چرا نسخ صحیحه را به کنار گذاشته و از آنها نقل ننموده؟ و اگر آن کلمات افزوده شده در روایت بعض نسخ کافی وجود داشت علامه ی مجلسی (ره) در مرآت العقول و مولی صالح مازندرانی (ره) در شرح کافی به آن نسخه اشاره می کردند در صورتی که ابا متعرض نشده اند. نمی دانم با اینگونه مسامحه و سهل انگاری در نقل روایات چند مجلد تألیف با آن همه سستی عبارات و به کلی خالی از تحقیقات طبع و نشر دادن چه فائده به عالم اسلام خواهد بخشید؟ بلکه ضرر خواهد ورزید. در صورتی که معنی روایت با اضافه کردن آن جملات مذکوره بسیار فرق می کند. خداوند صدیقنا العلامة الخطیب آقای حاج میرزا عباسقلی تبریزی واعظ چرند ابی رحمه الله را غریق رحمت خود فرماید روزی درباره ی تألیفات این

شخص معاصر جامد بی تحقیق محرف روایات صحبت به میان آمد فرمود: من تألیفات وی را به کتابخانه‌ی خودم نمی‌گذارم وارد بشود و در ردیف و در جرگه‌ی کتب نفیسه قرار بگیرد. حالا از آنچه راجع به روایت مذکوره شرح داده شد معلوم می‌شود اگر به تحقیق محتویات تألیفات معاصری که بدون ذکر نام وی [صفحه ۳۵۸] بطور اشاره گذشتیم پرداخته شود چقدر اشتباهات و تحریفات و تصحیفات در آنها به وی رخ داده باید کتاب مستقلی تألیف گردد و متأسفانه که برای جمعی در آینده بلکه در حال حاضر مصدر نقل شده و برای اشخاص مسامحه‌کار در آتیه مدرک درست خواهد شد. و اما اقامت بانوی معظمه و باوفای اسلامی رباب رضوان‌الله‌علیها در کنار قبر حضرت سیدالشهداء سلام‌الله‌علیه بسیار مورد اعتماد است که حقیقت داشته باشد و بیشتر از یک سال بعد از امام (ع) در دنیا زندگانی نکرده و از کثرت حزن و تأسف در مدینه از دنیا رحلت کرده است. ادبیه‌ی فاضله زینب فواز در کتاب الدر المنثور در ترجمه‌ی رباب گوید: و بقیت بعده سنه لا یظلها سقف بیت الی ان ماتت [۲۵۳].

تحقیق و بررسی درباره‌ی خبر مصقله الطحان

اشاره

اگر اضافه کننده آن جملات زیادی: «علی قبر ابی عبدالله» و «سنه کامله» به روایت مصقله الطحان از اول تا آخر دقت می‌کرد و قرائنی [صفحه ۳۵۹] را که در آن وجود دارد ملاحظه می‌نمود و عبارات و جملات آن روایت را تا آخر مطالعه کرده و در آنها تامل می‌کرد به وی روشن شده و می‌دید که آن قرائن شاهد است که روایت مزبوره راجع به پس از مراجعت بانوی معظمه «رباب» زوجه‌ی باوفای امام (ع) به مدینه است که از کربلاء پس از اقامت یک سال در میان آفتاب چنانچه گفته شد بسیار مورد اعتماد است که این واقعه حقیقت داشته باشد به مدینه برگشته و باز در اقامه‌ی ماتم به سیدالشهداء (ع)

کوتاهی نداشته حتی از تاریخ و اخبار معلوم می شود در خوراک و پوشاک خود هم به طور عزاداری و اشخاص مصیبت زده بوده و غذاهای لذیذ نخورده و طعام‌هایی که اشک چشم را زیاد نماید تناول فرموده و زنان و خادمها به دور وی جمع می شده و گریه بر سیدالشهداء (ع) می کرد و آن بانوی معظمه گریه و زاریش در خانه و منزلی بوده و اگر آن جریان و احوال که خبر طحان به آن دلالت دارد در کنار قبر مطهر سیدالشهداء (ع) در کربلاء اتفاق افتاده بود در آن اوقات در آنجا هنوز خانه‌ی وجود نداشته تا آن بانوی معظمه امر کند مرغها را از آن خانه بیرون رانند.

معنی روایت مزبوره و اشتباه بعضی شارحین

پس بهتر آنست برای اتمام فائده تمامی آن روایت را اکه به جملات اوائل آن اشاره و مختصری نقل شد در اینجا بیاوریم و برای بعض شارحین اشتباهی که در شرح خبر نامبرده رخ داده و علامه‌ی مجلسی (ره) آن را در کتاب مرآت العقول نقل فرموده و ظاهراً اشکالی بر گفته آن شارح نفرموده [صفحه ۳۶۰] متذکر شده و مفاد صحیح آن خبر چیست؟ معلوم گردد والله الموفق. عن مصقلة الطحان قال: سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول: لما قتل الحسين عليه السلام اقامت امرأته الكلبيّة عليه مأتماً و بكت و بكين النساء و الخدم حتى جفت دموعهن و ذهبت فيناهي كذلك اذا رأيت جارية من جواريتها تبكي و دموعها تسيل فدعتها فقالت لها: مالك أنت من بيننا تسيل دموعك؟ قالت: اني لما اصابني الجهد شربت شربةً سويق، قال: فأمرت بالطعام و الاسوقه. فأكلت و شربت و أطعمت. و أهدى الى الكلبيّة جؤنا لتستعين بها على مأتم الحسين عليه السلام فلما رأيت الجؤن قالت: ما هذه؟ قالوا هديةً أهداها فلان لتستعيني بها على مأتم الحسين عليه السلام فقالت: لسنا في عرس، فما نصنع بها ثم أمرت بهن فأخرجن من الدار فلما اخرجن من الدار لم يحس لها حس كأنما طرن بين السماء و الارض و لم يرلهن بها بعد خروجهن من الدار اثر [۲۵۴]. «الجؤن» مثل (صرد) جمع جونی است و آن نوعی از مرغ قطاست که بالها و بطنش سیاه

است و آن را در فارسی (اسفرود) گویند و معروف به (باقرقره) است آن مرغها را کسی به بانوی معظمه «رباب» هدیه فرستاده که از آن غذا تهیه نماید و برای ماتم نگهداشتن بر سیدالشهداء علیه السلام و گریه و زاری به آن حضرت تقویت شود و آن بانوی معظمه نیز فرموده طعام درست کردن از مرغان لطیف در ماتم آن [صفحه ۳۶۱] حضرت تناسب ندارد غذاهای لذیذ را در عروسیها درست می کنند و امر کرد آن مرغها را از خانه خارج کردند و وقتی که آنها را از خانه بیرون برده اند مرغان پریدند و از آنها اثری دیده نشده است. این است حاصل معنی و مفاد آن روایت ولی علامه‌ی مجلسی (ره) و جوه چندی در مرآت العقول در شرح خبر مزبور ذکر کرده که مایه‌ی بسی تعجب است و فرموده: و قيل كأن النساء كنمن الجن او كن من الارواح الماضيات فتجسدن (انتهی) و بالجملة الخبر لا یخلو من تشویش و اضطراب لفظا و معنی [۲۵۵]. قلت: لا اضطراب فی الفاظ الخبر و لا تشویش فی معناه كما عرفت نعم لا شك فی ضعف سند الخبر علی المشهور و مصقله مهمل فی كتب الرجال و لم يذكر له فی الكافی غیر هذا الخبر ولكن وجود الخبر فی الكافی یكفی فی هذا الموضوع التاریخی. و ما ذكرناه من معنی الخبر هو المتعین فی معناه و لا یحتمل غیره و الیه اشار الفضال الصالح المازندرانی (رحمه الله تعالی) فی شرحه علی الكافی فراجع [۲۵۶].

شبهات واهیه و رد آنها

تا اینجا در طبع اول کتاب نگارش یافته بود پس از نشر کتاب [صفحه ۳۶۲] در موضوع باقی ماندن حرم باوفای امام علیه السلام بانوی معظمه (رباب) که گفته شده تا یک سال در کنار قبر مطهر در کربلاء مانده بعد مراجعت به مدینه کرده وفات نمود و این قول که گفته شد بعید نیست اصل داشته باشد، طرفدار شبهات این قضیه را به اعتقاد خود از محالات دانسته و شبهاتی به راه انداخته بعد از آن که راجع به خبر مصقله الطحان در این کتاب نگارش داده ام آنها را پس از شکستن سر و پای مطلب نقل نموده بدون این که از

روی رشک اشاره‌ی به تحقیقات اینجانب نماید گفته است: از خبر مصقله استفاده می‌شود که رباب اقامه‌ی عزا را در مدینه کرده نه در کربلاء علاوه امام سجاد (ع) هرگز همسر حسین (ع) را در کنار قبر پدرش تنها نمی‌گذاشت تا یک سال بماند و بعد از یک سال به مدینه رجوع کند و در آنجا از دنیا برود. بعد گفته: آیا ذی‌شعوری این عمل منافی غیرت را که امام سجاد (ع) مادر خود را در وسط بیابان قفر بدون مرد محرم بگذارد؟ و خود با اهل‌بیت روانه مدینه شود آیا می‌تواند قبول کند و تحلیل دهد؟ بعد گوید: تاریخ ولو این که روز وفات علیا مکرمه رباب را به طور قطع تعیین نکرده و لکن همه اتفاق دارند که در مدینه وفات کرده و یک سال بعد از شهادت حسین (ع) زنده بوده و بعد از آن دنیا را وداع کرده با این وضع چطور می‌شود گفت که این بانوی یک سال در کربلاء مانده و بعدا آمده در مدینه رحلت نموده و با چه اشخاصی می‌توانست [صفحه ۳۶۳] بیاید که به ساحت خاندان رسالت توهین نشود؟ در جواب این شبهات گفته می‌شود: اولاً هرگز کسی به طور جزم نگفته که بانوی معظمه (رباب) تمام یک سال را در کنار قبر مطهر مانده و ابن الاثیر در تاریخ بطور (قیل) نقل کرده یعنی گفته شده و از ایام طفولیت موقعی که به مدرسه می‌رفتیم به ما یاد داده‌اند که نسبت دادن مطلب به «قیل» اشعار به ترمیض دارد شاید اشعار مزبور برای این است که یک سال تمام نشده است، و از خبر مصقله گرچه ضعیف است معلوم می‌شود که عزا نگاه داشتن بانوی مکرمه (رباب) در مدینه بوده و از این طرف گفته شده که در کنار قبر مبارک مانده از آن جمعها که صاحب طرفدار شبهات کرده در جمع بین خبر و تاریخ هم ممکن است گفته شود که قریب یک سال که از روی مسامحه یک سال گفته می‌شود در کنار قبر اطهر مانده و بعد مراجعت به مدینه کرده چه اشکالی دارد که این طور بین خبر و تاریخ جمع شود؟ غرض بانوی معظمه در شام و کوفه زیاد توقف نکرده است و اگر به کنار قبر مبارک آمده قطعاً با سائر افراد خاندان رسالت با هم آمده است. آیا طرفدار شبهات اطلاع دارد که امام سجاد (ع) بانوی معظمه (رباب) را در کنار قبر مطهر تنها گذاشته است؟- اگر تاریخ

ساکت است. آیا سکوت تاریخ مقتضایش آنست که گفته شود امام (ع) او را در آنجا تنها گذاشت؟ و به هیچ چیز احتیاج نداشت خوراک و پوشاک برایش لازم نبود؟ قطعاً احتیاج داشته و امام (ع) تمامی آنها را فراهم [صفحه ۳۶۴] آورده است اغلب مؤرخین دورانهای گذشته همیشه و غالباً به نقل تاریخ اجمالاً اکتفاء کرده‌اند چنانچه در جای خود این موضوع به طور کامل بررسی و تحقیق شده است. به طور جزم غیب گوئی: که امام (ع) بانوی مکرمه را در کربلاء کنار قبر امام علیه‌السلام تنها گذاشته از حرفهای خنده‌آور است از کجا به این موضوع یقین گردید و به قلم آوردید؟ آیا ذی‌شعوری به این عمل احتمال می‌دهد؟- تا این که شما به این احتمال جزم گردید. خنده‌آور این عبارات است که گفته: آیا ذی‌شعوری این عمل منافی غیرت را که امام سجاد (ع) مادر خود را در وسط بیابان قفر بدون محرم بگذارد؟... الخ. گویا نویسنده‌ی این کلمات قطع کرده که امام (ع) بانوی مکرمه را در وسط بیابان قفر بدون مرد محرم گذاشته است اگر قطع به این حرفش دارد ما با وی سخنی نداریم قطعش به خودش حجت است ولی به ما قطع حاصل نیست بلکه ما یقین داریم که هرگز امام (ع) بانوی معظمه را در کنار قبر امام علیه‌السلام- اگر ماندن (رباب) در کنار قبر مطهر اصل داشته باشد- قطعاً تنها نمی‌گذارد نمی‌دانم طرفدار شبهات از کجا علم رسانیده که امام (ع) او را تنها گذاشته است؟ و در مراجعت از کربلاء به مدینه تاریخ اشخاص را تعیین نکرده که با چه اشخاص مراجعت کرده تا طرفدار شبهات باور نماید و قطعاً با اشخاصی مراجعت کرده که مورد اطمینان بوده‌اند سکوت تاریخ دلیل آن نیست که ما [صفحه ۳۶۵] اشخاصی که با آنها مراجعت کرده آنها را بایستی بشناسیم و اگر نشناسیم باور ننمائیم. علاوه معلوم می‌شود صاحب این کلمات و شبهات اطلاع کامل از تاریخ کربلاء نداشته است زیرا به مجرد این که یزید پشیمان شد و گناه را به گردن ابن‌زیاد انداخت مردم از هر طرف رو به کربلاء نهاده و به ویژه قبیله‌ی بنی‌اسد اطراف قبر مطهر را گرفته و شب و روز کنار قبر مطهر خالی نبود و در دهات نزدیک قبر اطهر بودند و دائماً به دور قبر مطهر پروانه‌وار می‌گشتند و

موقعی نمی‌شد که خالی بماند حتی بعضیها قائلند که بنا را به دور قبر مطهر بنی‌اسد ساختمان کرده و مسجد بنا نمودند و بعضی قائلند که مختار ثقفی تشیید بنا کرده است ولی جای شک نیست که بعد از دفن سیدالشهداء سلام‌الله‌علیها دور قبر مطهر هیچ وقت خالی نمانده است چون طرفدار شبهات اطلاع نداشته غیرتش به جوش آمده و گفته چطور می‌شود در وسط بیابان قفر بانوی مکرمه بدون مرد محرم بماند از مسلمات تاریخ است که قبر مطهر سیدالشهداء (ع) از روز دفنش اطرافش هیچ زمان از زوار خالی نمانده حتی آن موقعی که هنوز قبه و بنا ساختمان نشده دور قبر مطهر از زوار خالی نبود چنانچه خود طرفدار شبهات به آن اعتراف دارد مگر در زمان متوکل عباسی مدتها مأمورین دولتی نمی‌گذاشتند کسی به کنار قبر اطهر برود و هر وقت هارون‌الرشید و یا متوکل قبه مبارکه‌ی قبر مطهر را خراب می‌کردند شیعیان از هر طرف هجوم آورده فوری قبه را بالای قبر مطهر [صفحه ۳۶۶] ساختمان می‌نمودند چنانچه بر مطلع به تاریخ کربلاء این مطلب پوشیده نیست. ابن‌الاثیر که این قول را نقل کرده: که بانوی مکرمه نزد قبر مطهر مانده اگر اصل داشته باشد هیچگونه مانعی به نظر نمی‌رسد مگر غیرت طرفدار شبهات به جوش آمده و قبول ننماید که چطور آن بانوی معظمه در کنار قبر مطهر تنها و بدون شخص محرمی مانده است؟ اولاً: در اینگونه نقل قصه‌ها مسامحه می‌شود ادعاء این که بانوی معظمه در کنار قبر مبارک مانده معنی آن این نیست که شب و روز از قبر مطهر جدا نشده بلکه ممکن است در آن آبادانی‌ها و قراء نزدیک حائر مقدس اقامت نموده و اغلب اوقاتش نزد قبر مطهر بوده است چنانچه آن زمان که هنوز قبر مطهر امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشهور نشده و غیر از خواص از شیعه و اصحاب ائمه‌علیهم‌السلام کسی دیگر نمی‌شناخت آنها که می‌شناختند و به زیارت قبر اطهر می‌آمدند در قریه‌ی نزدیک بربوات بیض که در آنجا قبر مبارک واقع است و به آن قریه نجف می‌گفتند بعد داخل نجف فعلی شده در آن محل توقف می‌کردند و از آنجا به زیارت قبر مبارک مشرف می‌شدند همچنین در زیارت سیدالشهداء (ع) در قراء نزدیک به حائر حسینی توقف می‌کردند و

از آنجا به زیارت حائر مقدس مشرف می‌گشتند و بانوی معظمه اغلب اوقاتش نزد قبر مبارک بوده است. و ثانیاً: ماندن بانوی مکرمه نزد قبر مطهر جای استبعاد نیست چون در صدر اسلام توقف زوجات با وفای اشخاص و اشراف نزد قبور [صفحه ۳۶۷] آنها معمول بوده و بانوان مکرمه در نزد قبر شوهرهای‌شان عزادار می‌شدند.

توقف فاطمه نزد قبر حسن مثنی تا یک سال

از مسلمات تاریخ است که پس از وفات سید اجل اعظم حسن مثنی (ض) فرزند ارجمند حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام عیالش که فاطمه بنت الحسین علیه‌السلام بوده آن بانوی معظمه تا یک سال در کنار قبر زوجش حسن مثنی چادرزد (فسطاط) و عزادار شد و پس از یک سال که شب شد امر کرد آن را چیدند و ندائی شنید که گوید: «هل وجدوا ما فقدوا» نداکننده‌ی دیگری به وی جواب داد: «بل یسوا فانقلبوا» رجوع شود به کتب معتبره‌ی شیعه و سنی. و بعضی گوید: بانوی معظمه فاطمه (ض) به بیت لبید تمثل جست: (الی الحول ثم اسم السلام علیکما) (و من یبک حولا کاملا فقد اعتذر) محدث قمی (ره) د سفینه البحار گفته: الذی ذکرناه عن زوجته فاطمه من انها ضربت علی قبره فسطاط و کانت تصوم النهار و تقوم اللیل الی سنه نقله الشیخ المفید و کثیر من علماء الشیعه و السنه و کان هذا شایعا بین النساء المحترمات الحانیات. سفینه ج ۱ ص ۲۵۶ ط نجف اشرف بعد محدث قمی (ره) قضیه‌ی بانوی معظمه «رباب» را از ابن الاثیر نقل کرده است. حالا بنا به عقیده‌ی طرفدار شبهات گفته شود که بانوی معظمه فاطمه [صفحه ۳۶۸] در کنار قبر حسن مثنی (ض) چطور یک سال تنها مانده آیا از محارمش نزد وی شبها بوده یا نه؟- از این قبیل شبهات واهیه که قابل ذکر نیست چون قطعا تنها نمی‌شود و از کسان و خادمها در حضورش حاضر بوده‌اند عینا همین حال درباره‌ی بانوی معظمه «رباب» موجود است جای شبهه‌تراشی نیست.

خیمه زدن ام سلمه در مسجد و عزادار شدن وی به امام

ام المؤمنین ام سلمه (ض) پس از شنیدن شهادت حضرت سیدالشهداء (ع) در دشت کربلاء و ظاهر شدن علامات شهادت آن حضرت به واسطه‌ی تربتی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امام حسین سلام الله علیه به وی داده بودند لباس سیاه در بر کرد و قبه‌ی سیاهی در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زده و در آن خیمه عزادار شد. ادریس عمادالدین قرشی در کتابش عیون الاخبار و فنون الاثار گوید [۲۵۷]: و عن ابي نعیم باسناده عن أم سلمة رضوان الله علیها، أنها لما بلغها مقتل الامام الحسين بن علی (ع) أضربت قبه سوداء فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لبست السواد. چون ام المؤمنین ام سلمه (ض) سن شریفش بالا رفته بوده نتوانسته به کربلاء به زیارت قبر مطهر سیدالشهداء (ع) برود و در کنار قبر اطهر عزادار شود و لذا در مسجد رسول الله (ص) قبه‌ی سیاهی زده و لباس سیاه [صفحه ۳۶۹] پوشیده و عزادار شده است و در سال (۶۲) هجرت دارفانی را وداع گفته است رضوان الله علیها. غرض رویه‌ی توقف زنان مدتی در کنار قبر بزرگان از ازواج در صدر اسلام معمول بوده و از افراد بانوان خاندان رسالت نیز این کار را عملی کرده‌اند و از طرف ائمه‌ی هدی سلام الله علیهم منعی نرسیده و در آن مواقع بانوان هاشمیات و دیگران را منع از این عمل و به جا آوردن آن فرموده‌اند.

غیرت طرفدار شبهات

طرفدار شبهات بس غیور است ناراحت نشود اگر ماندن بانوی معظمه «رباب» در کربلاء در کنار قبر سیدالشهداء (ع) اصل داشته باشد قطعا امام سجاد (ع) او را تنها نمی‌گذارد و بسیار احتمال قوی می‌رود که قریب یک سال مانده و بعد مراجعت به مدینه کرده است. و در مراجعت به مدینه هم قطعا با اشخاص مورد اعتماد مراجعت نموده گر چه تاریخ ساکت است ولی طرفدار شبهات یقین کند که با افراد مورد اطمینان مراجعت کرده است.

اگر مؤرخین احتمال می‌دادند که بعد از بیشتر از یک هزار سال اینگونه شبهات پوچ به ذهن بعضی اشخاص خواهد آمد اسامی اشخاصی را که آن بانوی معظمه با آنها مراجعت به مدینه کرده به دست می‌آوردند و در تاریخ ثبت می‌کردند. در هر حال طرفدار شبهات مسلم دانسته که آن بانوی معظمه یک سال بیشتر پس از شهادت امام علیه‌السلام در دنیا زندگی نکرده و در مدینه از دنیا رفته پس احتمالات و توهمات که اهل بیت یک سال در کوفه مانده‌اند یا در شام زیاد توقف کرده‌اند یا چندین ماه در این دو محل مانده‌اند احتمالات و پندارهای بی‌اساس و توهمات و خیالات فاسده بیشتر نیست. [صفحه ۳۷۰] پس از مسلم بودن این که بانوی معظمه رباب یک سال بیشتر بعد از قضیه‌ی کربلاء در دنیا نمانده و پس از مراجعت از اسارت شام در مدینه از دنیا رفته احتمالاتی که در کتب ضعیفه داده‌اند اسراء اهل بیت چهل روز در شام توقف کرده‌اند یا یک ماه یا یک ماه و نیم یا شش ماه و در کتب ضعیفه‌ی تألیف شده در عصر حاضر که بدون تحقیق با نشان دادن مصدر و پیدا نشدن مطلب در آن مصدر توقف شش ماه به ابن بابویه (ره) نسبت داده شده یا بعضی هیجده روز گفته یا هشتاد روز در کوفه مانده‌اند یا شش ماه در کوفه در حبس بوده‌اند تمامی این اقوال را باطل می‌کند و آن اقوال ضعیف بوده و حدسیات بوده قابل اعتماد نیست علاوه اضطراب در تعیین مدت توقف قصه را بی‌اعتبار کرده و سلب اعتماد و اطمینان می‌کند و باید به مورد متیقن اکتفاء نمود و آن مدت توقف اسراء خاندان رسالت در شام کمتر بوده است و ممکن است چنانچه اهل تحقیق گفته‌اند بیشتر از یک هفته و هشت روز نباشد.

نقل بعضی سئوالهای سائل و بررسی بر آنها

اشاره

یعنی سؤال کننده راجع به قضیه‌ی اربعین که در اوائل کتاب بر آن اشاره شده و او فاضل متقی جناب آقای آقا میرزا علی جناب زاده است خداوند أمثال او را که در ترویج دین می کوشند زیاد کند. سائل در سئوالش گوید: مرحوم حاج شیخ قمی (ره) در منتهی [صفحه ۳۷۱] الامال جلد اول بعد از ذکر جریانات کوفه و شام می فرماید: پس با ملاحظه‌ی این مطالب خیلی مستبعد است که اهل بیت علیهم السلام بعد از این همه قضایا از شام برگردند و روز بیستم صفر اربعین که روز ورود جابر به کربلاء بود به کربلاء وارد شوند. در پاسخ گفته می شود: این فرمایش مرحوم محدث قمی (ره) مانند فرمایش استادش محدث نوری (ره) بیشتر از استبعاد نیست و تبعیت از استادش می باشد و در علم کلام نزد متکلمین از واضحات است که استبعاد دلیل نیست. و همچنین آنچه در کتابش وقائع الایام ص ۱۹۵ بعد از نقل فرمایش سید (ره) در لهوف که اهل بیت علیهم السلام در موقعی که جابر به کربلاء آمده آنها نیز وارد شده اند گفته: این مطلب خیلی مستبعد است و خود سید (ره) در اقبال نیز استبعاد فرموده و مقام را گنجایش نقل نیست و شیخ ما در (لؤلؤ مرجان) کلام را در این مقام بسطی داده است طالبین به آنجا رجوع نمایند. فرمایشهای شیخ ایشان را در لؤلؤ مرجان ملاحظه و بررسی شد و دلائلی که نقل کرده بود تمام نبوده و مدعای او را ثابت نمی کند چنانچه تفصیلا گذشت. محدث نامبرده آن همه شاخ و برگها و تفصیلهای که در حالات اسراء اهل بیت علیهم السلام در شام و راهها میان کوفه و شام در کتابها که اغلب از اهل منبرها در تألیفات خودشان هر چه توانسته اند با شرح و تفصیل [صفحه ۳۷۲] بیان کرده اند و در مقتلهای جعلی مثل مقتل ابومخنف نقل نموده اند ملاحظه نموده و به نظرش مراجعت اسراء خاندان رسالت در اربعین اول بیستم صفر بعید آمده بدون این که به تحقیق و بررسی کامل پردازد ولی از آنچه بیان و بررسی شد روشن می شود که آمدن اهل بیت علیهم السلام به کربلاء در روز اربعین اول هیچگونه استبعادی را در بر ندارد و تمامی تقریباتی که برای استبعاد ذکر کرده اند از بین می رود. و نیز از آنچه تحقیق کردیم روشن می شود که حرفهای صاحب کتابهای کامل بهائی که مرحوم

اعتماد السلطنه در کتابش حجة السعادة فی حجة الشهادة نقل کرده که اسراء را در ۱۶ ربیع الاول ۶۱ به دمشق وارد کرده‌اند قول بسیار ضعیف است و در کتب معتبره تصریح کرده‌اند که در اول ماه صفر وارد کرده‌اند و آن روز را بنی‌امیه عید قرار داده‌اند چنانچه غالب نقلیات در حجة السعادة از صفحه ۵۶ تا ۵۹ قابل اعتماد نیست. صاحب کتاب جنات الخلود که در سال (۱۱۲۸) ق تألیف شده گوید: بیستم صفر روز ورود اهل بیت علیهم السلام است به کربلاء. گرچه اینجانب به متفردات آن کتاب اعتماد ندارم چنانچه در تعلیقات خود بر انوار نعمانیه‌ی سید محدث جزائری (ره) نگارش داده و جهت آن را بیان کرده‌ام [۲۵۸] رجوع شود به انوار نعمانیه ج ۱ ص ۳۷۹ [صفحه ۳۷۳] ط تبریز. اما در نگارش تاریخ ورود اهل بیت علیهم السلام در اربعین و روز بیستم صفر به کربلاء متفرد در نقل نیست چنانچه مشهور هم آنست. و مرادش بیستم صفر سال (۶۱) است چون این موضوع ارتکازی در اذهان شده است و اگر غیر از سال (۶۱) بود بر آن تصریح می‌کرد.

نقل کلام شیخ بهائی و تحقیق در اطراف آن

علامه‌ی محقق اعظم شیخ بهائی (ره) در رساله‌ی توضیح المقاصد فرموده [۲۵۹]: التاسع عشر (من شهر صفر) فیه زیارة الاربعین لابی عبدالله الحسین علیه السلام و هی مرویة عن الصادق علیه السلام و وقتها عند ارتفاع النهار و فی هذا الیوم و هو یوم الاربعین من شهادته علیه السلام کان قدوم جابر بن عبدالله الانصاری رضی الله عنه لزیارته علیه السلام و اتفق فی ذلك الیوم ورود حرمة علیه السلام من الشام الی کربلاء قاصدین المدینة علی ساکنها السلام و التحیة.

نماز خواندن سید الشهداء در روز عاشورا

شیخ بهائی (ره) که در این کلمات شریفه‌اش که نقل شد روز اربعین را روز نوزدهم صفر دانسته علت آن آنست که ابتداء روز چهارم [صفحه ۳۷۴] را از روز عاشوراء حساب

فرموده و ماه محرم ۶۱ را سی روز تمام فرض کرده و لذا روز نوزدهم صفر روز اربعین می شود ولی روز عاشوراء را نتوان ابتداء اربعین به حساب آورد زیرا شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام بعد از اداء نماز ظهر و اواخر وقت عصر اتفاق افتاده است و باید ابتداء چهل روز را از روز یازدهم محرم دانست و روز بیستم صفر روز اربعین می شود.

نماز ظهر خواندن آن حضرت جای شک نیست

و سید در اقبال تصریح فرموده که وقوع شهادت در اواخر روز عاشوراء اتفاق افتاده است ص ۵۸۹ و شاید شیخ بهائی (قدس سره) نظرش در حساب آوردن روز عاشوراء ابتداء چهل روز به آن بوده که جمعی از بزرگان تصریح کرده اند که شهادت امام علیه السلام در روز عاشوراء قبل از زوال اتفاق افتاده لذا بنا بر آن قول باید روز عاشوراء را به حساب آورد چنانچه شیخ (ره) در تهذیب ج ۶ ص ۴۲ ط نجف و علامه (ره) در تحریر الاحکام ص ۱۳۱ ط تهران فرموده اند که شهادت سیدالشهداء علیه السلام روز عاشوراء قبل از زوال واقع شده ولی تحقیق مطلب برخلاف آن است که از صریح کلام شیخ و علامه قدس سرهما و دیگر از بزرگان معلوم می گردد زیرا به تصریح ارباب مقاتل سیدالشهداء علیه السلام روز عاشوراء در وقت زوال هنوز به شهادت نائل نشده بود و نماز ظهر را اداء فرموده و صلوات خوف خوانده و بلکه این مطلب محقق و ثابت گردیده به نحوی که قابل تشکیک و جای شبهه نیست و شهادت امام علیه السلام در وقت عصر اتفاق افتاده [صفحه ۳۷۵] و لذا روز عاشوراء را نتوان اول و ابتداء چهل روز به حساب آورد بلکه ابتداء چهل روز از روز یازدهم محرم است. شیخ اعظم مفید (قدس سره) در ارشاد فرموده [۲۶۰]: و قاتل اصحاب الحسین (ع) القوم اشد قتال حتی انتصف النهار..... و اشد القتال و التحم و کثر القتل و الجراح فی اصحاب ابی عبدالله الحسین (ع) الی ان زالت الشمس فصلی الحسین (ع) باصحابه صلاة الخوف [۲۶۱]. و سید اجل اعظم سید ابن طاووس (قدس سره) در لهوف فرموده: چنانچه در ترجمه ی آنست: راوی گفت: وقت

نماز ظهر فرا رسید حسین علیه السلام زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی را دستور داده تا پیش روی آن حضرت بایستند پس حضرت با نیمی از باقی مانده یارانش (به ترتیب نماز خوف) به نماز ایستاد در این اثناء تیری به جانب حضرت پرتاب شد پس سعید بن عبدالله خود را در مسیر تیر قرار داد و آن را به جان خود خرید و به همین منوال خود را سپر تیرهای دشمن نمود تا آن که [صفحه ۳۷۶] از پای درآمد و بر زمین افتاد و می گفت: بارالها لعنت کن این مرم را به لعنتی که بر عاد و ثمود کرده‌ای بارالها سلام مرا به حضور پیغمبرت ابلاغ بفرما و آن حضرت را از درد زخمهائی که بر من رسید آگاه فرما که مرا در یاری خاندان پیغمبرت هدفی به جز پاداش تو نبود سپس در گذشت رضوان الله علیه و سیزده چوبه‌ی تیر به جز زخمهای نیزه و شمشیر در بدنش دیده شد [۲۶۲]. و علامه‌ی امین عاملی (قدس سره) در لواعج الاشجان گوید: و حضر وقت صلاة الظهر فقال ابو ثمامة الصيداوی للحسين (ع) يا ابا عبدالله نفسي لنفسك الفداء هولاء اقتربوا منك و لا والله لا تقتل حتى اقلد دونك و أحب ان القى الله ربي و قد صليت هذه الصلاة فرفع الحسين (ع) رأسه الى السماء و قال ذكرت الصلاة جعلك الله من المصلين الذاكرين نعم هذا اول وقتها ثم قال: سلوهم ان يكفوا عنا حتى نصلى ففعلوا فقال لهم الحصين بن تميم انها لا تقبل فقال له حبيب بن مظاهر زعمت لا تقبل الصلاة من آل رسول الله صلى الله عليه و آله و انصارهم و تقبل منك يا خمار فحمل عليه الحصين و حمل عليه حبيب فضرب حبيب وجه فرسه بالسيف فشب به الفرس و وقع عنه الحصين فاستنقذه اصحابه و شدوا على حبيب فقتل رجلا منهم. و قال الحسين (ع) لزهير بن القين و سعید بن عبدالله الحنفی [صفحه ۳۷۷] تقدما امامی حتى اصلى الظهر فتقد ما امامه فى نحو من نصف اصحابه حتى صلى بهم صلاة الخوف فوصل الى الحسين (ع) سهم فتقدم سعید بن عبدالله و وقف يقيه من النبال بنفسه مازال و لا تخطى فما زال يرمى بالنبل حتى سقط الى الارض و هو يقول: اللهم العنهم لعن عاد و ثمود اللهم ابلغ نبيك عنى السلام و ابلغه مالقيت من ألم الجراح فانى أردت ثوابك فى نصر ذرية نبيك. و فى رواية انه قال: اللهم لا يعجزك شئ تريده

فابلیغ محمدا صلی الله علیه و آله نصرتی و دفعی عن الحسین علیه السلام و ارزقنی مرا ففته فی دارالخلود ثم قضی نجه رضوان الله علیه فوجد فیہ ثلاثه عشر سهما سوی ما به من ضرب السیوف و طعن الرماح. و قیل: صلی الحسین علیه السلام و اصحابه فرادی بالایماء [۲۶۳]. شیخ فقیه ابن نما (قدس سره) نیز در مثیر الاحزان [۲۶۴] به نماز خواندن حضرت سیدالشهداء (ع) تصریح فرموده و اشاره کرده که گفته شده آن حضرت و اصحابش فرادی با اشاره نماز خواندن بعید نیست که نگذاشته باشند نماز خوف به جا بیآورد و لذا فرادی و با اشاره خوانده‌اند. خلاصه‌ی کلام آنست که نماز ظهر خواندن سیدالشهداء (ع) در [صفحه ۳۷۸] روز عاشوراء جای شک نیست حالا نماز خوف به جا آورده یا نگذاشته‌اند و نماز را با اشاره و فرادی به عمل آورده‌اند ولی نماز خواندن آن حضرت از اموریست مسلم و از وقائعی است که نتوان در آن شبهه نمود. پس معلوم می‌شود فرمایش شیخ الطائفه (ره) در تهذیب که شهادت امام (ع) در روز عاشوراء قبل از زوال اتفاق افتاده و آیه‌الله علامه (ره) نیز در تحریر از وی تبعیت فرموده خالی از صحت بوده و بعید نیست اشتباه از قلم شیخ (ره) یا ناسخین واقع شده و عبارت (بعد الزوال) تصحیف به (قبل الزوال) گردیده است والله العالم.

بررسی به کلام محدث قمی و فیض کاشانی

و اما آنچه محدث قمی (ره) در مفاتیح الجنان فرموده: که روز بیستم روز اربعین و به قول شیخین روز رجوع حرم امام حسین علیه السلام است از شام به مدینه و روز ورود جابر بن عبدالله انصاری است به کربلاء... الخ. و همچنین آنچه علامه‌ی فیض کاشانی (ره) در تقویم المحسنین نظیر فرمایش محدث قمی (ره) را فرموده تمامی آنها تبعیت از شیخ مفید (ره) و شیخ طوسی (ره) است و در حقیقت فرمایش شیخ (ره) هم به تبعیت از استادش شیخ مفید (ره) است و تفصیلا بیان کردیم که دأب و رویه‌ی آن دو بزرگوار در نقل تواریخ آنست اگر سندی به نقل وقائع از مشایخ خودشان نداشته باشند نقل نمی‌کنند و

چون جریان قضیه‌ی ورود اهل بیت علیهم السلام به کربلاء در مراجعت از شام مسندا به آن دو بزرگوار نرسیده و [صفحه ۳۷۹] لذا اجمالا به همان اندازه که نگارش داده‌اند اکتفاء کرده‌اند و نقل نمودن آن دو شخصیت بزرگ عالم اسلام دلیل آن نمی‌شود که قضیه واقعیت نداشته باشد چنانچه نظائری بر آن در گذشته بیان شد که آن بزرگواران نقل نکرده و ساکت شده‌اند.

کلام شیخ مفید در مسموم شدن امام جواد

چنانچه شیخ مفید (ره) مسموم شدن حضرت امام جواد (ع) را در ارشاد به قومی از شیعه نسبت داده چون خودش با سند از مشایخش روایت فرموده و لذا گوید: و قیل انه مضی مسموما و لم تثبت بذلک عندی خبر فاشهد به [۲۶۵] و علاوه بر این شیخ طوسی (ره) مانند استادش سید (ره) تصریح فرموده که روز بیستم ماه صفر رأس مطهر امام (ع) به جسد اطییش در کربلاء ملحق شده است و از آنست زیارت اربعین و الحاق کننده غیر از امام سجاد (ع) کسی دیگر نیست و بایستی محدث قمی (ره) به این فرمایش شیخ (ره) که موافق مشهور میان شیعه‌ی امامیه است اشاره می‌کرد و می‌فرمود: که روز بیستم صفر رأس مطهر به بدن [صفحه ۳۸۰] اطیب انور به دست امام سجاد (ع) ملحق شده است.

اشتباه آقای دکتر آیتی در سخنرانی خود

یکی از سئوالهای سائل آنست: که دکتر محمد ابراهیم آیتی در سخنرانی ۶ ص ۱۰۴ کتاب بررسی تاریخ عاشوراء می‌فرماید: اما داستان آمدن اهل بیت را از شام به طرف عراق و رسیدن آنها در اربعین به کربلاء به هیچ وجه نمی‌توان باور کرد یا سند قابل اعتمادی برای این افسانه‌ی تاریخ به دست آورد. در جواب گفته می‌شود: آقای آیتی در کنجکاوی و تتبع و سعی خویش در به دست آوردن یک موضوع تاریخی که نهایت درجه شهرت دارد قصور ورزیده و موفق به اطلاع یافتن نشده و راه تحقیق را نپیموده و

شبهاتی که اذهان امثال محدث نوری (ره) و دیگران را مشوش نموده در ذهن ایشان نیز جاگیر شده و لذا در تعبیر خودش رعایت احتیاط را نکرده و از آن واقعه به افسانه‌ی تاریخ تعبیر آورده است و اگر سند قابل اعتماد را ایشان نتوانسته‌اند به دست آورند این دلیل آن نمی‌شود که یک موضوع تاریخی واقع و حقیقت نداشته باشد و اگر دقت کرده بود سند قابل اعتماد را به دست می‌آورد و آن را باور می‌کرد و باور کردنش بر وی مشکل نمی‌شد چنانچه تصور می‌کنم بر کسی که این کتاب را مطالعه نماید باور کردن به قضیه‌ی اربعین برایش آسان می‌شود. بدون شک اگر آقای آیتی موضوع برید را که در آن زمانها بوده بررسی می‌کرد و نیز اگر از موضوع کبوتران نامه‌بر اطلاع داشت و با سرعت سیری که در آن زمان مابین عراق و شام و حجاز و عراق [صفحه ۳۸۱] را طی می‌کرده‌اند در نظر می‌گرفت و از آنها با اطلاع بود آن جملات را در سخنرانی خود به زبان نمی‌آورد و ادعایش غیر از استبعاد چیز دیگری نیست. و نباید تردید ورزید که آقای آیتی بر تقطیع شدن خبر عطیه‌ی عوفی و از نقل وی آمدن اسراء را به کربلاء و ملاقات‌شان با جابر (ره) چنانچه تحقیق شد مطلع نشده است باید موضوع تاریخی که میان مردم شهرت داشته باشد ریشه و حقیقت آن را به دست آورد و با مسامحه و سرسری نگذشت زیرا اغلب شهرتها اصل داشته و حقیقت دارد و از قدیم گفته‌اند: بسا شهرتها اصل ندارد. ولی اغلب آنچه مشهور است مطابق واقع درمی‌آید و اصل و اساس دارد.

به نقلیات کتاب معالی السبطين بدون دقت نتوان اعتماد کرد

سائل در سئوالهای خود از کتاب (معالی السبطين) مرحوم حاج شیخ مهدی مازندرانی (ره) نقل کرده که قضیه‌ی ورود اهل بیت را از عطیه‌ی عوفی نقل نموده و از بعض کتب مقاتل که نام نبرده نقل می‌کند که سوادى نمایان شد و جابر گفت اگر آقايم امام سجاد علیه السلام باشد تو آزادی بزودی برگشت و گفت برخیز جابر استقبال کن امام را... الخ. در گذشته بیان کرده و بررسی نمودیم که روایت عطیه‌ی عوفی را محدثین تقطیع کرده و

هر قسمتی از آن را در محل مناسبی از کتابها نقل نموده‌اند و آنچه علامه‌ی امین عاملی قدس سره در لواعج الاشجان [صفحه ۳۸۲] نقل کرده در گذشته نقل نمودیم. [۲۶۶]. و آنچه صاحب معالی السبطين از بعض کتب مقاتل نقل کرده از لواعج الاشجان نیز نقل گردید ولی در نقل صاحب معالی السبطين بعض زیادات موجود است و معلوم است که از دخل و تصرف و اضافات بعض کتب مقاتل است یا از جهت نقل به معناست و صحیح آنست که در لواعج الاشجان است و به نقلیات کتاب معالی السبطين از هر جهت چندان اعتماد نیست مگر این که مدارک و مصادر نقلیات خودش را نشان داده و ذکر کند و از کتبی نیست که آن را بتوان مدرک نقل قرار داد با مؤلف آن مرحوم آقای حاج شیخ مهدی مازندرانی (ره) آشنائی و مکاتبه داشتم و در کتاب نامبرده‌اش صحیح و ضعیف را به هم آمیخته و بر ناظر بر کتابش لازم است که دقت کند و صحیح را از سقیم در آن کتاب تشخیص دهد با این حال بعض تحقیقات نیز دراد که ذکر آنها موجب اطاله‌ی کلام است. اما این که سائل نقل کرده که در معالی السبطين است: که جابر به عطیة گفت: تو آزادی اشتباه است در عبارات معالی السبطين آن را نیافتم بلکه جابر به غلامش آن جملات را فرموده است [۲۶۷]. [صفحه ۳۸۳] سائل در سئوالهای خود فرمایش علامه‌ی مجلسی (ره) را که در زاد المعاد فرموده نقل کرده و استبعاد آن بزرگوار را درباره‌ی آمدن اهل بیت در اربعین اول به کربلاء نقل نموده و خوب است عین عبارات علامه‌ی مجلسی (ره) را از زاد المعاد نقل نمائیم و بعد از آن به بررسی پردازیم.

نقل کلمات علامه‌ی مجلسی در زاد المعاد

علامه‌ی مجلسی (ره) در زاد المعاد در بیان اعمال ماه صفر فرموده: روز بیستم این ماه مشهور است به روز اربعین یعنی روز چهلم شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام پس از نقل بعض زیارات برای روز اربعین فرموده: بدان که مشهور آنست که سبب تأکید زیارت آن حضرت در این روز آنست که حضرت امام زین العابدین علیه السلام با سایر

اهل بیت در این روز بعد از مراجعت از شام به کربلای معلی وارد شدند و سرهای مقدس شهداء را به بدنهای مطهر ایشان ملحق کردند و این بسیار بعید است از جهات بسیار که ذکر آنها موجب تطویل است. و بعضی گفته‌اند: که در این روز اهل بیت علیهم السلام وارد مدینه طیبه شدند و این نیز بسیار بعید است. و بعضی گفته‌اند: که شاید حضرت امام زین العابدین علیه السلام با اعجاز و طی الارض مخفی به کربلاء رفته باشند از شاه و سرها را به بدنهای ملحق کرده باشند و این ممکن است اما روایتی در این باب به نظر نرسیده است بلکه بعضی از روایات منافاتی بالجمله با این دارد. [صفحه ۳۸۴] و وجهی که از احادیث ظاهر می‌شود آنست که اول کسی که از صحابه‌ی حضرت رسالت علیه السلام به زیارت آن حضرت مشرف شد جابر بن عبدالله انصاری بود و او در این روز به کربلاء رسید و آن حضرت را با شهداء زیارت کرد و چون جابر از اکابر صحابه بود و اساس این امر عظیم را گذاشت می‌تواند بود که سبب مزید فضل زیارت آن حضرت در این روز شده باشد و شاید که وجوه دیگر داشته باشد که بر ما مخفی باشد و چون فرموده‌اند که در این روز زیارت کنیم باید کرد و تفحص سببش ضرور نیست [۲۶۸]. از صریح کلام علامه‌ی مجلسی (ره) معلوم می‌شود: که آمدن امام سجاد علیه السلام با اهل بیت علیهم السلام در اربعین سال ۶۱ هجرت به کربلاء مشهور میان امامیه است و رؤس شهداء را آورده و با بدان طاهره ملحق کرده‌اند و در شهرت این قول جای تردید نیست و دلیلی برای استبعاد نشمرده و آن جهات بسیار را که دوری این قول را می‌رساند ذکر نفرموده و غیر از آن قرائن و دلائلی که علامه‌ی محدث نوری (ره) در لؤلؤ مرجان به آنها متعرض شده و برای استبعاد آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام در اربعین اول به کربلاء ذکر کرده جهات دیگری نیست و تمامی آنها را نقل نموده و در اطراف آنها تحقیق و بررسی کرده و غیر از استبعاد [صفحه ۳۸۵] و شبهات چیز بیشتر نبود علاوه بر دلائل و قرائن زیادی که برای تقویت قول مشهور ذکر کردیم. اما قائل شدن به این که در روز بیستم ماه صفر

سال ۶۱ هجرت وارد مدینه‌ی طیبه شده‌اند هیچگونه قابل اعتماد نیست چنانچه خود محدث نوری (ره) نیز بر آن اعتراف کرده است.

آمدن امام سجاد بطنی الارض مجرد احتمال و دلیل ندارد

اما احتمال آمدن امام سجاد علیه‌السلام در روز اربعین سال ۶۱ به کربلاء به طریق اعجاز و طی الارض مجرد احتمال در مقام ثبوت است و اثبات می‌خواهد و دلیلی بر آن نداریم چنانچه خود علامه‌ی مجلسی (ره) بر آن اعتراف فرموده که از روایات شاهد بر آن نیافته و در آن باره خبری به نظر شریفش نرسیده و لذا مجرد احتمال فائده ندارد علاوه این که بعضی از روایات منافات با آن احتمال دارد. اما اول زائر بودن جابر بن عبدالله انصاری (ره) در گذشته گفته شد که صحیح است و او اول وارد به کربلاء است و امام علیه‌السلام با اسراء اهل بیت علیهم‌السلام بعد از جابر وارد شده‌اند گرچه در یک روز اتفاق افتاده است. پس از تأمل و بررسی در کلمات علامه‌ی مجلسی (ره) دلیلی بر نفی آمدن اهل بیت علیهم‌السلام به کربلاء در روز اربعین اول سال ۶۱ هجرت پیدا نیست که قول مشهور را به اعتراف خود آن بزرگوار نفی نماید و بر آن خط بطلان بکشد و غیر از استبعاد محض چیز بیشتر نیست و از آنچه تفصیلاً از تقریبات و دلایل و از اقوال علماء شیعه و سنی نقل شد [صفحه ۳۸۶] قول مشهور را قوی ساخته و موجبات اطمینان و اعتماد را بر آن بیشتر می‌نماید.

علامت بودن زیارت اربعین بر ایمان

اشاره

و شاید از جوهی که برای تأسیس روز اربعین برای سیدالشهداء علیه‌السلام از سال ۶۱ هجرت و از آن زمان تا حال که شیعه بر این امر همیشه قیام و اقدام کرده و آن را زنده نگهداشته‌اند آنست که برای سیدالشهداء علیه‌السلام زمین و آسمان تا چهل روز گریه

کرده چنانچه زراره بن اعین شیبانی رحمه الله که از اکابر فقهاء شیعه و محدثین با عظمت امامیه است از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده است به این عبارت: قال قال ابو عبدالله علیه السلام یا زراره ان السماء بکت علی الحسین علیه السلام اربعین صباحا بالدم و ان الارض بکت علیه اربعین صباحا بالسواد و ان الشمس بکت اربعین صباحا بالكسوف و الحمرة و ان الملائكة بکت علیه اربعین صباحا و ما اختضبت منا امرأة و لا ادهنت و لا اکتحلت و لا رجلت حتی أتانا رأس عبيدالله بن زیاد و ما زلنا فی عبرة [صفحه ۳۸۷] بعده... الحديث [۲۶۹].

از وجوه تاسیس روز اربعین

از این حدیث شریف که در صحیح ترین کتب حدیث شیعه (کامل الزیارة) نقل شده استفاده می شود که بکاء آسمان و زمین و ملائکه و آفتاب بر سیدالشهداء علیه السلام تا چهل روز طریقه و عادت را که در میان مردم یک حال استمراری پیدا کرده و بر سید مظلومان اربعین نگاه می دارند نشان می دهد حتی در میان مردم در زمان فوت کسان خودشان نیز این رویه معمول شده و این سیره مستمره را انجام می دهند و احترام آنها را که از دنیا رفته اند نگاه می دارند و شیعه تا اربعین آن حضرت از شادی و خشنودی و سرور خودداری می کنند حتی در غیر مسلمانان نیز این عادت در مرده هایشان مراعات می شود خصوصا که از بزرگان آن قوم باشد و کسی باشد که آثار عملی و نتایج قدمی را که در راه رفاه و آسایش دینی و دنیوی آنان برداشته باشد و در اصلاح جامعه از جان گذشتگی نشان داده و نهضتی بر علیه ظلم و ستم و از بین بردن ظالمین و ستمکاران روزگار کرده و نهضتی به وجود آورده که در اثر آن اسلام و قرآن را زنده نگاه داشته و دین الهی را از دست خوش دشمنان سرسخت آن نجات داده و زحمات خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله را نگذاشته به هدر برود و بازیچه ی بنی امیه شجره ی ملعونه گردد و با خون خود درخت توحید را [صفحه ۳۸۸] سیراب نموده و نگذاشته در نتیجه ی ظلم و جور و

بی‌دینی و اشاعه‌ی فحشا و منکر بنی‌امیه خشک شود و خون دل خویش را در راه خدا بذل کرده تا مردم را از حیرت ضلالت و گمراهی که در اثر تسلط بنی‌امیه و اشغال آن شجره‌ی ملعونه مقام خلافت الهیه را پیش آمده بود برهاند و اگر آن نهضت مقدس نبود از اسلام بغیر از اسلام اموی و از دین بغیر از دین یزیدی و دین تشریفاتی و ساخته‌ی بنی‌امیه چیزی باقی نمانده بود چنانچه نظریات مستعمرین در دنیای فعلی نیز درباره‌ی اسلام همان نیت شوم است که بنی‌امیه داشتند.

دائمی بودن آثار و نتایج نهضت سیدالشهداء

و لذا باید مسلمین عموماً و شیعه خصوصاً در زنده نگهداشتن تاریخ واقعه‌ی جانگداز کربلاء و در احیاء آثار آن دشت پر بلاء اهتمام تمام به کار ببرند و یکی از مراسمی که باید هر سال تجدید شود موضوع اربعین است، کیست که از سید مظلومان لایق‌تر باشد که هر سال تا اربعین او آثار و مآثر او را زنده نگاه داشت؟ و در تمامی روزهای زیارتی تظاهر به زیارت قبر مبارکش برپا نمود؟ و اربعین او را هر سال تجدید کرد؟ تا معلوم نمود چنانچه تا حال معلوم شده نهضت سیدالشهداء علیه‌السلام غالبیة فی صورۃ المغلوبیة و البته باید فقط به قدردانی از سیدالشهداء علیه‌السلام اکتفاء نکرد بلکه عمده آنست که در هدف با آن حضرت قدم برداشت و در هر زمان شرکت کرد و سرمشق اخذ نمود. بلی گاه می‌شود بر حسب اقتضاء زمان باید رویه‌ی حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام سرمشق شود و گاه رویه‌ی سیدالشهداء علیه‌السلام را دستور [صفحه ۳۸۹] و سرمشق اتخاذ نمود و مصلحت وقت و زمان را با دقت ملاحظه کرد چنانچه آن بزرگواران کردند و ناگفته نماند اگر سائر مردم بر اموات خودشان در زمان وفات آنها اربعین نگاه می‌دارند و در سالهای دیگر از آن رویه دست برمی‌دارند چون مزایا و نتایج زندگانی آنها محدود است و آثارش همیشگی نیست و در اندک مدت هر قدر کار بزرگی را انجام داده باشند بالاخره منقضی شده و دائمی نیست. به خلاف آثار و نتایج نهضتی را که سیدالشهداء

علیه السلام برپا نموده که مزایای آن تمام شدنی نیست و درس عبرتی است بر آیندگان و سرمشق نهضتی است بر از جان گذشتگان بر آنهایی که در راه دین و در احیاء شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله جان خود را نثار می کنند و نفسهای خود را قربانی می دهند و در فکر آنند که ظلم و ستمهای بنی امیه را با مرور زمان به یاد علاقه مندان به اسلام و قرآن بیاورند و جنایاتی که آن شجره ی خبیثه در حق خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله عملی کرده اند با گذشت زمان کهنه نشود و فراموش نگردد و جنایت کاران دوران نتوانند انکار نمایند چنانچه در گذشته اشاره شد که ابن تیمیه با تمامی بی حیائی و پروئی چه کلمات جنایت کارانه به قلم آورده و چطور کاری را که مثل آفتاب است خواسته انکار نماید و امثال ابن تیمیه ها در هر زمان در کمینند و در هر دوران می خواهند طرفداران اهل بیت علیهم السلام را هدف اکاذیب خودشان قرار بدهند. [صفحه ۳۹۰]

روایت علائم پنجگانه از امام عسکری

و لذا شیعه همیشه در تمامی روزهای سوگواری حضرت سیدالشهداء علیه السلام و از آنهاست روز اربعین آن حضرت در تظاهر به زیارت و اقامه ی ماتم و عزاداری کوتاهی نکرده و نباید بکنند و از اینجاست که امام حسن عسکری علیه السلام زیارت اربعین را از علائم ایمان شمرده چون مؤمن واقعی کسی است که نگذارد آثار نهضت حسنی فراموش شود و در قدردانی و شرکت در هدف آن حضرت کوتاهی نرزد. شیخ طوسی (ره) در کتاب تهذیب که یکی از کتب اربعه است و ما شیعه ی امامیه احکام شرعی و فروع دینی خودمان را از آنها اخذ می کنیم فرموده [۲۷۰] : و روی عن ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام انه قال: علامات المؤمن خمس: صلاة الخمسین، و زیارة الاربعین، و الختم فی الیمین، و تعفیر الجبین، و الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم.

تحقیق در حدیث شریف در چند مورد

مورد ۱

ترتیب شمار علامت‌های پنجگانه در تهذیب شیخ (ره) به [صفحه ۳۹۱] نحویست که نگارش یافت: ۱- نماز پنجاه رکعت یا پنجاه و یک رکعت چنانچه احادیث صحیح‌ه‌ی کثیره بر آن دلالت دارد و اجماعی میان علماء امامیه است چنانچه بزودی تحقیق می‌شود. ۲- زیارت اربعین که متبادر به اذهان چنانچه علماء اعلام فهمیده‌اند و توضیح بیشتر داده خواهد شد زیارت روز بیستم صفر روز اربعین سیدالشهداء علیه‌السلام است. ۳- انگشتر را به دست راست کردن. ۴- پیشانی را به خاک مالیدن. ۵- بسم الله الرحمن الرحیم را بلند گفتن. چنانچه سید اجل ابن طاووس (ره) در اقبال [۲۷۱] و فیض کاشانی (ره) در وافی [۲۷۲] همان نحو نقل کرده‌اند که از تهذیب شیخ (ره) نقل شد.

مورد ۲

دوم: در نسخه‌ی تهذیب شیخ (ره) عبارت: (صلاة الخمسین) است یعنی از علائم مؤمن یکی پنجاه رکعت نماز است که در روز و شب به جا آورده می‌شود از فرائض و نوافل یومیه. و نسخه‌ی وافی نیز مطابق تهذیب بوده و عبارت: (صلاة الخمسین) است. [صفحه ۳۹۲] ولی سید بن طاووس (ره) در اقبال و بعض دیگر در تألیفات خودشان از شیخ (ره) روایت کرده‌اند که حدیث را (صلاة احدى و خمسین) نقل فرموده است. یعنی نماز پنجاه و یک رکعت. و شیخ فقیه همدانی (ره) در مصباح الفقیه از مصباح المتهدجین [۲۷۳] شیخ (ره) عبارت را (صلاة الاحدى و خمسین) نقل فرموده و در خود کتاب مصباح المتهدجین شیخ (ره) عبارت به همان نحو است و دو نسخه خطی از مصباح در کتابخانه‌ی ما موجود است یکی در سال (۹۴۲) هجری قمری استنساخ شده و از روی نسخه‌ی تصحیح گردیده که بر علامه‌ی کبیر فاضل مقداد و عالم ربانی ابن فهد حلّی قدس سرهما قرائت و مقابله شده و مصحح از آن در سال (۹۶۱) قمری فارغ شده است. و نسخه‌ی

دیگر به خط نسخ در سال (۱۰۵۷) قمری استکتاب شده و تصحیح گردیده و مورد اعتماد و اطمینان است و این نسخه از مملکات آقا شیخ علی احسانی بوده است و خط و نقش و مهرش در ظهر نسخه به سال (۱۲۳۶) قمری موجود است. در هر دو نسخه عبارت: (صلاة الاحدی و الخمسین) است. باید دانست که روایات وارده از خاندان عصمت و طهارت صلوات الله علیهم در این باب عدد نوافل مختلف است در روایات کثیره [صفحه ۳۹۳] فرائض و نوافل را پنجاه و یک رکعت نقل کرده اند که هفده رکعت فرائض یومیه و هشت رکعت نافله ی ظهر و هشت رکعت نافله ی عصر و چهار رکعت نافله ی مغرب [۲۷۴] که بعد از نماز مغرب خوانده می شود و بعد از نماز عشاء دو رکعت نماز وتیره که یک رکعت محسوب است و یازده رکعت نماز شب که با دو رکعت شفع و یک رکعت وتر یازده می شود. و دو رکعت نافله ی نماز صبح که مجموع سی و چهار رکعت است و با هفده رکعت نمازهای فرائض یومیه ی پنجگانه پنجاه و یک رکعت می شود. و در روایات دیگر مانند آنچه از تهذیب نقل گردید عبارت: (صلاة الخمسین) است که وتیره را بعد از نماز عشاء جزء نوافل نیاورده اند و شاید جهت آن عدم مواظبت وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر نماز وتیره است چنانچه از احادیث اهل بیت علیهم السلام ظاهر می شود و از بعض دیگر از احادیث ظاهر است که آن را نیز می خوانده نظر به مصالح و مقتضیاتی که رسول الله صلی الله علیه و آله خودش عالم به آنها بوده ولی در حق ماها استحباب وتیره ثابت و محقق و بلکه مستحب مؤکد است. و آنچه مسلم است و از نصوص کثیره استفاده می شود: نمازها در روز و شب پنجاه و یک رکعت از فرائض و نوافل است و از این امر مسلم نتوان دست برداشت و عمل را به روایات دیگر که تصریح می کند [صفحه ۳۹۴] مجموع فرائض و نوافل پنجاه رکعت است گذاشت چون نصوص کثیره رجحان بر طائفه ی دومی داشته و علاوه بر این که اجماع قائم و محقق است که فرائض و نوافل پنجاه و یک رکعت است. و لذا فقهاء رضوان الله علیهم روایاتی را که دلالت بر پنجاه رکعت دارد حمل بر معانی و جهات دیگر کرده اند مثل

این که جماعتی گفته‌اند: که نظر به مراتب فضل است یا نظر به جعل اولی و ثانوی است. یا نظر به اختلاف جهات مزاحمت عرضیه است یا غیر از اینها از محامل که در کتب فقه بیان شده و شرح و تفصیل این مطلب فقهی در این مورد از موضوع این کتاب خارج است. و در این خصوص رجوع شود به کتاب شریف و اثر خالد سید استاد ما امام فقیه آیه الله آقای طباطبائی حکیم (قدس سره) که در شرح عروء الوثقی به نام: مستمسک العروء الوثقی [۲۷۵] - تألیف و در تمامی اقطار و بلاد اسلامی شهرت علمی آن کتاب نفیس طنین انداز و اشتهار تمام دارد و درس خارج چند مجلد از آن اثر گرانبها در حضورش درک شد.

مورد ۳

اشاره

سوم: پنجاه و یک رکعت نماز در روز و شب از مختصات شعیه‌ی [صفحه ۳۹۵] امامیه است و لذا امام علیه السلام از علائم مؤمن شمرده است زیرا اهل سنت گرچه در عدد رکعات نماهای فرائض پنجگانه با شیعه اتفاق دارند و عدد رکعات نماهای یومیه‌ای واجبیه از ضروریات در اسلام است. ولی در میان سنیها در عدد نوافل اختلاف است به نحوی که هیچ کدام از اقوال آنها پنجاه و یک رکعت نمی‌شود و برای ما احتیاجی به نقل اقوال آنها نداشته و تحقیق در اطراف آن اقوال لزوم ندارد و از برکت ائمه‌ی اهل بیت معصومین علیهم السلام که تمامی اقوال و اخبارشان به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌رسد احتیاجی به اقوال ائمه‌ی اربعه‌ی ایشان نداریم و اقوالشان را مورد اعتماد نمی‌شماریم و لذا از نقل اقوال سنیها درباره‌ی عدد نوافل صرف نظر می‌شود.

مورد ۴

اشاره

چهارم: دوم از علائم مؤمن که در حدیث شریف آمده عبارت از زیارت (اربعین) است و شکی نیست که مراد زیارت حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه در روز اربعین بیستم شهر صفر در کربلاء می باشد. و آنچه از اذهان کج ظاهر شده و از آنانی که اعوجاج سلیقه در فهم اخبار و احادیث دارند ابراز گردیده و معانی احادیث را از مصب و جریان و مسیر خود خارج می نمایند و در بعض کتابها نیز نگارش داده اند که مراد از زیارت (اربعین) در حدیث شریف عبارت از اربعین مؤمن است یعنی از علائم مؤمن یکی نیز زیارت چهل نفر از برادران مؤمن می باشد. این حرف خلاف متبادر از حدیث در نهایت درجه قول سخیف [صفحه ۳۹۶] و معنی منافی با ذوق سلیم و ذهن مستقیم است با این که ابداع قرینه در روایت که دلالت بر آن معنی کند وجود ندارد هرگاه این معنی مراد بود بایستی عبارت: (زیارة الاربعین) را بدون الف و لام عهدی بیان می فرمود پس با آوردن آن الفاظ شریفه با الف و لام عهد خواسته اشاره فرموده و شنونده را متنبه سازد بر این که زیارت اربعین نیز از سنخ سائر مثالها که برای علائم مؤمن در حدیث شریف می شمارد می باشد و زیارت اربعین نیز مثل آنهاست زیارتی که در خارج در روز معهود معلوم و از کارهای اختصاصی اهل ایمان و مشهور است. و از حضرت امام صادق علیه السلام برای آن روز زیارت مخصوص مأثور بوده و شیخ طوسی (ره) در مصباح المتعجلین با سند معتبر بلکه صحیح از صفوان بن مهران روایت کرده و صفوان گوید: قال لی مولای الصادق صلوات الله علیه فی زیارة الاربعین تزور عند ارتفاع النهار و تقول: السلام علی ولی الله و حبیبه السلام علی خلیل الله و نجیه [۲۷۶] السلام علی صفی الله و ابن صفیه السلام علی الحسین المظلوم الشهید... تا آنجا که می فرماید: [صفحه ۳۹۷] و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالة و حیره الضلالة [۲۷۷] الخ.

تفسیر ناروا به عبارت: «و زیارة الاربعین»

آنان که در جمله‌ی: و زیارة الاربعین. می‌خواهند تصرفات ناروا کنند و حمل بر زیارت چهل مؤمن نمایند در صورتی که نه قبلا اشاره به آن شده است و نه قرینه‌ی مساعدی بر آن موجود است که آوردن آن جملات با الف و لام عهد صحیح باشد در اشتباه بوده و راه کجی [صفحه ۳۹۸] را پیموده‌اند که برخلاف راه راستی است که علمای اعلام رهسپار شده‌اند (ره چنان رو که ره‌روان رفتند). خواننده‌ی محترم توجه فرماید: عبارت: و زیارة الاربعین. در حدیث امام عسکری سلام‌الله‌علیه عین همان عبارت است که در روایت صفوان از امام صادق صلوات‌الله‌علیه وارد شده: فی زیارة الاربعین که بدون شک الف و لام برای عهد است. گذشته از آنچه نگارش یافت ممکن است گفته شود: زیارت چهل مؤمن از علائم اسلام نزد عموم شیعه و سنی است و از کارهای اختصاص اهل ایمان نیست تا از دیگران با آن امتیاز یافته باشند و امام علیه‌السلام از علائم مؤمن شمارد. اما زیارت سیدالشهداء علیه‌السلام در روز اربعین از اموریست که ایمان خالص بر اهل بیت علیهم‌السلام مؤمن را بر آن وادار کرده است و جای شک نیست آنهایی که در روز اربعین سیدالشهداء علیه‌السلام در سرزمین مقدس کربلاء در کنار قبر سید مظلومان ابو‌عبدالله علیه‌السلام برای زیارت اجتماع می‌نمایند شیعیان خاص آن حضرت بوده و علاقه‌مند بر آن بزرگوارند. علاوه علمای اعلام شیعه‌ی امامیه رضوان‌الله‌علیهم از حدیث شریف امام عسکری صلوات‌الله‌علیه خصوص زیارت اربعین سیدالشهداء علیه‌السلام را فهمیده‌اند و غیر از آن معنی متبادر بر اذهان معنی دیگری بر اذهان علمای اعلام تبادر نکرده است. [صفحه ۳۹۹] چنانچه شیخ طوسی (ره) در تهذیب بعد از نقل احادیث در فضیلت زیارت عاشوراء همین حدیث شریف را نقل فرموده است و در مصباح‌المتجه‌دین در ضمن عنوان زیارت اربعین حدیث مزبور را روایت کرده است. و آیه‌الله علامه قدس سره در کتاب منتهی‌المطلب فرموده: مستحب است زیارت حسین علیه‌السلام در بیستم صفر بعد حدیث نامبرده را نقل فرموده و همچنین سید ابن طاووس (ره) در اقبال و علامه‌ی مجلسی (ره) در مزار بحار و محدث بحرانی خدر حدائق و عالم ربانی محقق

سید حیدر کاظمی (ره) در عمده الزائر و غیر از آن بزرگواران از فقهاء عظام حدیث شریف را در عنوان زیارت روز بیستم صفر نقل کرده‌اند که اگر به ذکر اسامی شریفه‌ی آنها پرداخته شود کلام به درازا می‌کشد. بعضیها استبعاد کرده‌اند که اگر مراد از عبارت: و زیارت الاربعین. زیارت روز اربعین بیستم شهر صفر باشد امام علیه‌السلام ثواب زیارت و آثار اخرویة‌ی که بر آن مترتب می‌شود بیان می‌فرمود چون رویه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام آنست موقعی که مردم را تحریص و ترغیب بر زیارت سیدالشهداء علیه‌السلام و یا زیارت سائر ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام فرموده‌اند ثواب اخروی آن را نیز بیان فرموده‌اند ولی در این حدیث این رویه اتخاذ نشده است. و این استبعاد به هیچ وجه قابل اعتناء نیست زیرا امام علیه‌السلام در این حدیث در صدد بیان علائم مؤمنی است که امتیاز از دیگری داشته [صفحه ۴۰۰] باشد و از آن علائم هم یکی زیارت اربعین است و اجمالا خواسته علائم پنجگانه را به شمار آورد و در مقام بیان آثاری که بر زیارت اربعین مترتب می‌شود نیست تا از آثار و ثواب و نتایج اخروی و دنیوی آن بیان فرماید و علاوه چه مانع دارد در جائی صلاح نمی‌بیند که ثواب و آثار را بیان فرمایند. و ناگفته نماند: که استحباب زیارت اربعین که روز بیستم ماه صفر است جای شبهه نیست چنانچه شیخ اجل اعظم شیخ مفید (ره) در رساله‌ی: مسار الشیعه و آیه‌الله علامه (ره) در کتاب تذکره و تحریر و دیگران از اکابر فقهاء و مجتهدین شیعه بر آن تصریح فرموده‌اند. پس بر سائر علائم اهل ایمان که در حدیث بر آنها متعرض شده و بیان فرموده است پردازیم.

مورد ۵

اشاره

پنجم: سوم از آن علائم انگشتر را به دست راست کردن است و عموم افراد شیعه‌ی امامیه بر این کار مواظبت دارند و ملتزم می‌باشند و این آداب مأخوذ از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام است که شیعه به فرمایش آن حضرات متدین و به اوامر آنها عمل کرده‌اند.

حرمت انگشتر و حلقه‌ی طلا بر مردها

مگر عده‌ای در عصر ما از غرب‌زده‌ها به وجود آمده‌اند که عوض انگشتر که نگین آن از جنسهای باشد که ائمه علیهم‌السلام دستور داده‌اند حلقه‌ی طلائی به انگشت دست چپ کرده و به این کار حرام اقدام نموده و تقلید از غربیها می‌نمایند که زهی بی‌همیتی و غرب‌زدگی است که به عمل حرامی که هیچگونه حظ نفسانی ندارد مرتکب می‌شوند و انگشتر طلا و حلقه‌ی طلا برای [صفحه ۴۰۱] مردها حرام است و اگر آن را به دست کرده و نماز بخوانند نمازشان باطل است.

عمل اهل سنت به بدعت

و جماعتی از اهل سنت در این عمل استحبابی یعنی انگشتر را به دست راست کردن با شیعه مخالفت ورزیده‌اند چنانچه در موارد بسیاری با این که خودشان اقرار دارند که سنت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌و‌طریقه‌ی اسلامی آنست که شیعه به آنها عمل کرده‌اند باز برای ضدیت و مخالفت با شیعه در آن موارد بر عکس سنت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌و‌طریقه‌ی اسلامی عمل کرده و می‌کنند. ابن حجر گفته: مالک (یکی از ائمه‌ی چهارگانه اهل سنت) مکروه داشته که به دست راست انگشتر کنند بلکه باید به دست چپ باشد و باجی از علماء مالکیها مبالغه ورزیده در ترجیح دادن به قول مالک: که انگشتر باید به دست چپ شود [۲۷۸]. مؤلف (الهدایة) از علماء حنفی‌ها گوید: آنچه تشریح شده انگشتر را به دست راست کردن است ولکن چون آن را رافضی‌ها بر خودشان شعار اخذ کرده‌اند ما آن را در دست چپ قرار دادیم. علامه‌ی زمخشری در ربیع‌الابرار گوید: اول کسی که

انگشتر به دست چپ کردن را شعار اخذ کرد و برخلاف سنت رفتار نمود معاویة بود [۲۷۹]. از آنچه نقل شد معلوم می‌شود که انگشتر را به دست چپ کردن [صفحه ۴۰۲] از آثار تبلیغات شوم و از افکار مذموم دوره‌ی بنی‌امیه می‌باشد که در فکر وارونه کردن سنن اسلامی و دستوره‌های نبوی بودند که آنچه از خاندان هاشمی بروز نموده به تمامی آنها تغییر بدهند و علنی و آشکارا بر خلاف سنت ثابت از رسول الله صلی الله علیه و آله قدم بردارند و اسلام را اسلام اموی نمایند و بر مخالفت شیعه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام قیام کنند و برخلاف آنچه در دین حنیف است اقدام کرده باشند و نماز جمعه را که معاویة در روز چهارشنبه خواند و برخلاف ضرورت دین قدم برداشت بهتر دلیل به آنچه ادعا داریم می‌باشد کجا رسد مخالفت در سنن و مندوبات و مکروهات و سائر احکام و فروع شرعی که از حد و حصر خارج است.

عمل به بدعت در تسنیم قبر

چنانچه بالای قبر را بعد از دفن میت مسطح کردن سنت است ولی سنیها با اقرار خودشان که سنت محقق در اسلام آنست و شیعه به آن عمل می‌کنند برخلاف سنت ثابت در دین برای مخالفت با شیعه بالای قبر را تسنیم یعنی به شکل پشت ماهی درست کرده و آن را عملی کرده‌اند. شیخ محمد بن عبدالرحمن دمشقی در کتاب: (رحمة الامة فی اختلاف الائمة) که در هامش المیزان شعرانی طبع گردیده ج ۱ ص ۸۸ گوید [۲۸۰]: السنة فی القبر التسطیح و هو اولی علی الراجح من مذهب الشافعی. [صفحه ۴۰۳] و قال ابوحنیفه و مالک و احمد: التسنیم اولی لان التسطیح صار شعارا للشیعة. و قال الغزالی و الماوردی: ان تسطیح القبور هو المشروع لکن لما جعلته الرافضة شعارا لهم عدلنا عنه الی التسنیم. أف باد بر این تعصب بی‌جا و عناد بی‌مورد که باقرار خودشان سنت ثابت در اسلام را رها می‌کنند و برخلاف آن قدم برمی‌دارند که چون شیعه آن را عملی کرده و بر آن مواظبت

دارند و در میان خودشان بدعت را رواج می دهند به جهت تبعیت از آنچه بنی امیه بر علیه اسلام قدم برداشته اند.

کلمات ناروای صاحب تفسیر روح البیان نسبت به روز عاشورا

شیخ اسماعیل حقی بروسوی متوفی سال ۱۱۳۷ ق در تفسیر «روح البیان [۲۸۱]» گوید: قال فی عقد الدرر و اللثالی: المستحب فی ذلك اليوم - یعنی یوم عاشوراء - فعل الخیرات من الصدقة و الصوم و الذکر و غیرهما و لا ینبغی للمؤمن ان یتشبه بیزید الملعون فی بعض الافعال و بالشیعة و الروافض و الخوارج ایضا یعنی يجعل ذلك اليوم یوم عید او یوم ماتم ، فمن اکتحل یوم عاشوراء فقد تشبه بیزید الملعون و قومه، و ان کان للاکتحال فی ذلك اليوم اصل صحیح. فان ترک السنه سنه اذا کان شعارا لاهل البدعة کالتختم بالیمین فانه فی الاصل سنه لکنه لما کان [صفحه ۴۰۴] شمار اهل البدعة و الظلمه صارت السنه ان يجعل الخاتم فی خنصر الید الیسری فی زماننا کما فی شرح القهستانی. و من قرأ یوم عاشوراء و اوائل المحرم مقتل الحسین رضی الله عنه فقد تشبه بالروافض خصوصا اذا کان بألفاظ مخله بالتعظیم لاجل تحزین السامعین و فی کراهیه القهستانی: لو اراد ذکر مقتل الحسین ینبغی ان یدکر اولاً مقتل الصحابه لئلا یشابه الروافض.

کلام غزالی که بر واعظ حرام است خواندن مقتل حسین

و قال حجة الاسلام [۲۸۲] الغزالی. یحرم علی الواعظ و غیره روایه مقتل الحسین و حکایته و ماجری بین الصحابه من التشاجر و التخاصم فانه یهیج بغض الصحابه و الطعن فیهم و هم اعلام الدین و ما وقع بینهم من المنازعات فیحمل علی محامل صحیحه و لعل ذلك لخطأ فی الاجتهاد لا لطلب الریاسة و الدنيا کما لا یخفی (ا.ه). [صفحه ۴۰۵]

رد بر غزالی و امثال وی

تمامی این حرفها و مطالب از حکم بکراهت و یا استحباب و یا سنت و یا بدعت که نگارش داده‌اند و با اقرار خودشان سنت را تبدیل به بدعت کرده و بدعت را به جهت مخالفت با شیعه رواج داده و بر آن عمل کرده‌اند همه‌ی این داستانهای بی‌ارزش پدیده‌ی افکار امثال غزالیها و ماوردیها بوده و بقدر پیشیزی در نظر ما ارزش ندارد و به اقرار خودشان از سنت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌نیست و بدعتی است که از خودشان تراشیده‌اند. قهستانی که گفته: اگر کسی اراده کند که مقتل امام حسین علیه‌السلام را بخواند و تاریخ شهادت آن حضرت را ذکر کند سزاوار است اول مقتل صحابه را بخواند تا به رافضیها شباهت پیدا نکند. منظورش آنست که ذاکر مقتل حسین علیه‌السلام اول بیاد مثلا مقتل عثمان بن عفان اموی را بخواند در صورتی که عموم صحابه اجماع بر کفر عثمان کردند و او را واجب القتل دانستند و پس از آن که او را کشتند [۲۸۳] [صفحه ۴۰۷] در قبرستان مسلمانها نیز نگذاشتند دفن شود و چند نفر جنازه‌ی او را برده در (حش کوب) دفن کردند. ولی مسلمانها مقتل او را بخوانند و بر او گریه کنند که مقدمات وارونه کردن اسلام را بنی‌امیه به دست عثمان فراهم آوردند و مجلس سقیفه هم خالی از دسیسه‌ی آنها نبود که خلافت را غصب نمایند. و به عقیده‌ی آقای غزالی حجة‌الاسلام سنیها: بر واعظ حرام است که مقتل سیدالشهداء علیه‌السلام را بخواند و آنچه میان صحابه از نزاع و دشمنی و خصومت اتفاق افتاده تمامی آنها را ندیده و نشنیده انگاشته و حقایق تاریخی را مستور نگهدارد و از واقعیات چشم‌پوشد تا به دامن آلوده‌ی عده‌ای از صحابه که به نص قرآن مجید از منافقین بوده‌اند گرد و غباری ننشیند زیرا معاویه‌ها و عمر و عاصها و مغیره‌ها و ابوسفیانها و امثال آن منافقین که از زنادقه بوده‌اند از اعلام دین و از بزرگان اسلام محسوب شوند.

کلام ثعالبی درباره‌ی ابوسفیان

ثعالبی در کتاب (لطائف المعارف) ابوسفیان را از مشاهیر زنادقه [صفحه ۴۰۸] و از زنات مثل مغیره به شعبه شمرده است [۲۸۴]. چنانچه ابوسفیان و پسرش معاویه از مؤلفه القلوب بودند [۲۸۵] یعنی از بیت المال مسلمین به آن پدر و پسر می دادند که تألیف قلوب شده و به اسلام تمایل نمایند و بالاخره از روی ناچاری پس از فتح مکه و قوت و شوکت اسلام در صورت ظاهر اظهار اسلام کردند ولی در باطن در همان نفاق و زندقی خود باقی بودند و بر علیه اسلام فعالیت داشتند و حرفهای ابوسفیان پس از خلافت عثمان که خلافت را بکره تشبیه کرده و خطاب به بنی امیه نموده و گفته که آن را به هر طرف می خواهید بزنید نه بهشتی در کار است نه آتشی وجود دارد مشهور و در کتب سنیها مسطور است.

آنچه ابن عبدالبر و مسعودی نقل کرده اند

ابن عبدالبر در استیعاب گوید [۲۸۶]: روی عن الحسن ان اباسفیان دخل علی عثمان حین صارت الخلافة الیه فقال له قد صارت الیک بعدتیم و عدی فأدرها کالکره و اجعل اوتادها بنی امیه فانما هو الملک و لا ادري ما من جنه و لا نار. [صفحه ۴۰۹] امثال اینها را آقای غزالی می گوید: که از اعلام دین هستند نباید درباره ی آنها حقایق تاریخی را به زبان آورد و وقائع صحیح را نگاشت تا مبادا حقایق تاریخ خلفای جاهل نیز آشکار شود. مسعودی در مروج الذهب [۲۸۷] گوید: و قد کان عمار بن یاسر (ض) حین بویع عثمان بلغه قول ابی سفیان صخر بن حرب فی دار عثمان بعد الوقت الذی بویع فیه عثمان و دخل داره و معه بنی امیه فقال ابوسفیان افیکم احد من غیرکم؟ و قد کان قد عمی قالوا: لا قال: یا بنی امیه تلقفوها تلقف الکره فوالذی یحلف به ابوسفیان ما زلت ارجوها لکم و لتصیرن الی صبیانکم وراثه.

بی دلیل بودن ادعای غزالی

و باید دانست که اصل جلوگیری غزالیها از تعرض به حقائق تاریخ صحابه و روشن کردن اوضاع و احوال منافقین از آنها و تحقیق در اعمال و افعال ناهنجاری که از بعض صحابه صادر شده و باعث ضعف اسلام و مسلمین گردیده‌اند آنست: که با روشن شدن حقیقت تاریخ جمعی از صحابه و چه اوضاع و احوالی پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برپا کردند که اسلام را از مسیر صحیح‌اش که پیغمبر اکرم علیه السلام ترتیب داده و شالوده‌ی آن را ریخته بود منحرف نموده و خارج کردند و باعث چه صدمات و لطمات بر اسلام شدند و حب ریاست و جاه آنها را به چه اعمال زشت وادار کرد. [صفحه ۴۱۰] اساس موضوع خلافت به عقیده‌ی سنیها متزلزل شده و به ارکانش رخنه رسیده و به کلی منهدم می‌گردد و لذا چاره جز این که جلوگیری از تحقیق و بررسی در تاریخ صحابه نمایند ندارند ولی غافلند که ناموس مطرد در تاریخ با مرور زمان حقایق را روشن و واقعیات را آشکارا ساخته و نسل آینده از کنجکاوی در تاریخ صدر اول پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله خودداری نخواهند کرد و از امثال غزالیها و از حمل بر صحت‌های ناروای آنها تلقید کورکورانه نخواهند نمود در صورتی که باب اجتهاد را به تمام معنی الکلمه مفتوح کرده بودند و ریاست طلبی‌ها و جاه دوستی‌ها را حمل بر رأی در اجتهاد می‌نمودند حتی در مقابل نص قرآن و رسول الله صلی الله علیه و آله اجتهاد می‌کردند و حال آن که اجتهاد در مقابل نص بالاتفاق باطل است و بعدا نیز باب اجتهاد را به کلی مسدود کردند که نسل آینده دربارهی صحابه و منافقین ابدان نتواند اجتهاد نماید ولی نسل آینده هرگز به این حرفهای مفت بی‌دلیل و مدرک گوش نداده و باب اجتهاد را که طبیعت شرع مقدس اسلام بر انفتاح و باز بودن آن حاکم است باز دانسته و در تاریخ حالات صحابه و در موضوع خلافت که خود سنیها آن را از فروع دین می‌دانند و به عقیده‌ی آنها قابل اجتهاد است اجتهاد خواهند کرد. در عصر ما هم با آن حرفهای پوسیده‌ی غزالیها دیدند نمی‌توانند جلوگیری از فهمیدن و دانستن و کنجکاوی در موضوعات تاریخی و فروع دینی نمایند به مقام فلسفه‌بافی با افکار ساده و سطحی

و غرب زدگی در [صفحه ۴۱۱] موضوع امامت و خلافت اسلامی می آیند بلکه با فلسفه تراشی که غالباً جز ادعاء بدون دلیل و فتوای بی مدرک و خیال بافی بیشتر نیست در موضوع امامت سخن رانده و جز یک مشت پدیده های دل بخواهی بعضی اشخاص چیز دیگر نیست بلکه بتوانند در تصحیح خلافت اشخاص جاهل و اموی های فاسق را بخورد جوانان عصر بدهند و آنها را اولی الامر بشناسانند ولی هر چه گویند و نویسند آن گونه خلفاء که جمعی از رویه ی ملوک جابره سر موئی قدم به کنار نگذاشته اند و از ستمکاران روزگار محسوبند جوانان عصر حاضر بغیر از این نظر، با نظر دیگر که آنها را خلفای الهی و جانشینان رسول گرامی بدانند در حق آنها اعتقاد نخواهند کرد. فتوای امثال غزالی و قهستانی نزد ما ابدا ارزش نداشته و مورد اعتبار و اعتناء نیست زیرا از ضروریات مذهب اهل بیت معصومین علیهم السلام و تابعین و شیعیان آنها خواندن مقتل و تاریخ احوال امام حسین علیه السلام در روز عاشوراء و یا سائر اوقات از افضل قربات بوده و ترغیب و تحریص ائمه ی اهل بیت علیهم السلام شیعه را بر این کار خداپسندانه از حمد تواتر گذشته و ضروری و اجماعی میان شیعه ی امامیه است. زیارت قبور مبارکه ی آن حضرات و عزاداری و گریه و زاری در مصائب وارده بر ائمه ی اهل بیت علیهم السلام خصوصاً بر سیدالشهداء علیه السلام از افضل اعمال و از عظم مستحبات و از الزم امور است که بر عموم شیعه محافظت بر آن واجب و زنده نگاه داشتن آن لازم است. [صفحه ۴۱۲] و در خصوص گریه و بکاء بر مصائب سیدالشهداء علیه السلام و زیارت آن حضرت رجوع شود به صحیح ترین کتاب حدیث و معتبرترین تألیف در اخبار و احادیث صحیحیه ی وارده از اهل بیت معصومین علیهم السلام و جامع تر از همه ی کتب در این مطلب نامبرده: کتاب (کامل الزیارات) شیخ ثقه ی اجل جعفر بن محمد بن قولویه قمی قدس الله روحه که در سال (۱۳۵۶) قمری به همت علامه ی کبیر مجاهد آقای امینی صاحب الغدیر قدس سره طبع و نشر شده و بعداً با طبع افست نیز منتشر شده است. با وجود دستور ائمه ی هدی سلام الله علیهم چه اعتناء به فتوای بی دلیل نواصب و خوارج و دشمنان اهل بیت

علیهم السلام داریم که با عقل ناقص و رأی کاسد خودشان فتوا داده و برخلاف دین حکم تحریم و تحلیل صادر کرده‌اند در صورتی که خاندان رسالت ائمه‌ی اطهار معصوم بوده و هر چه نقل کنند از جدشان رسول الله صلی الله علیه و آله به آنها رسیده و لذا اعراف به احکام شرع و اعلم به حلال و حرام و قوانین اسلام‌اند. باید از آقای غزالی سؤال شود: که شما با کدام دلیل فتوا داده‌اید که خواندن واعظ مقتل سیدالشهداء علیه السلام و حکایت کردن وی قضایای کربلاء را در شرع حرام است؟ آیا از رسول الله صلی الله علیه و آله به شما خبری رسیده؟ یا از بعض صحابه که مانند شما اشخاص عادی و غیر معصوم بوده‌اند به شما روایتی نقل شده است؟ آیا فتوای امام جعفر صادق علیه السلام قابل اتباع است یا رأی منحوس [صفحه ۴۱۳] شما؟ [۲۸۸] در صورتی که خود رسول الله (ص) به فرزندش حسین (ع) گریه کرده و چطور و در کجا کشته خواهد شد نقل فرموده است. از اقوال خاندان عصمت و طهارت که به نفص قرآن کریم معصومند و آیه‌ی تطهیر در شأن آنها نازل گشته و یکی از «ثقلین» کتاب الله و عترت هستند که در حدیث متواتر قطعی الصدور مأمور هستیم به هر دو چنگ بزنیم انسان باایمان باید تبعیت کند یا از قول مثل شما؟ بلی کسی که فتوی بعدم جواز لعن کردن بر یزید بدهد انسان از وی چه توقع داشته باشد [۲۸۹]. از آثار فتوای مثل شماست که امام صادق علیه السلام فرموده: که آسمان و زمین برکات خود را قطع می‌کند. [صفحه ۴۱۴]

مورد ۶

اشاره

ششم: (چهارم) از علائم مؤمن «تعفیر الجبین» است. تعفیر در لغت چیزی را بر خاک گذاشتن است زیرا (عفر) در لغت به معنی (تراب) است و اگر مراد از جبین در این حدیث جبهه باشد یعنی پیشانی را بر خاک گذاشتن چنانچه بعضی از فقهاء مانند محدث

فقیه بحرانی (ره) در حدائق ادعاء فرموده که ظاهر از حدیث این معنی است و ادعاء کرده که در لسان اهل بیت علیهم السلام جبین در معنی جبهه زیاد استعمال شده چنانچه در مسأله‌ی تیمم وارد شده است آن وقت منظور از فرمایش امام علیه السلام در حدیث نامبرده از علائم مؤمن: گذاشتن جبین بر خاک است غرض آنست که پیشانی را در حال سجده انسان باید بر زمین و خاک بگذارد ولی اهل سنت ملتزم نیستند که پیشانی را بر خاک بگذارند. چنانچه ابوحنیفه و مالک و احمد (در یکی از دو روایت که از وی نقل شده) گفته‌اند: که جایز است در سجده پیشانی را بر کور عمامه [۲۹۰] و بر دامن لباس گذاشتن [۲۹۱] و حنفی‌ها جایز می‌دانند پیشانی را بر کف گذاشتن [صفحه ۴۱۵] با کراحت [۲۹۲] و جایز می‌دانند بر گندم و جو سجده کردن و پیشانی را بر تخت و بر کمر کسی که در جلو نماز گزار نماز می‌گذارد مثل آن نمازی که او می‌خواند گذاشته باشد [۲۹۳]. در مکه‌ی معظمه در مسجدالحرام با چشم خود دیدم که در نماز جماعت نماز گزار در موقع سجده پیشانی خود را بر پاشنه‌ی پای نماز گزار که در جلو او بود گذاشت و سجده نمود. در مذهب اهل بیت علیهم السلام که از جد خودشان احکام را اخذ کرده‌اند و رسول الله صلی الله علیه و آله نیز از مصدر وحی تلقی فرموده در سجده پیشانی را نباید بر چیزهای خوردنی و پوشیدنی گذاشت بلکه باید بر زمین و آنچه از زمین روئیده پیشانی را گذاشت.

سجده بر تربت کربلاء

و این که در میان شیعه معمول است از خاک مقدس کربلاء از تربت کنار قبر سیدالشهداء علیه السلام خاک برمی‌دارند و آن را لوح درست کرده و غالباً در نماز به آن سجده می‌کنند چون از خاک زمین است و به تمامی خاکها سجده می‌شود و خاک کربلاء به جهت شهادت سیدالشهداء علیه السلام شرافت پیدا کرده و اهل بیت علیهم السلام به ما فرموده‌اند در هر نمازی که سجده بر تربت کربلاء باشد خداوند آن نماز را به خاطر امام

حسین [صفحه ۴۱۶] علیه السلام قبول می کند به این جهت است که شیعه به تربت کربلاء مواظبت دارند سجده کنند نه این که بغیر از تربت امام حسین علیه السلام به چیز دیگر و خاک دیگر سجده را جایز ندانند یا درباره ی تربت سیدالشهداء علیه السلام به معنی دیگری که نواصب و خوارج و وهابیه به شیعه نسبت می دهند و در میان افراد عامی خودشان نسبت های ناروایی در حق شیعه شهرت داده اند شیعه قائل باشند مانند این که به شیعه نسبت داده اند که چون بالوهیت سیدالشهداء علیه السلام قائلند و امام حسین علیه السلام را خدا می دانند به خود آن حضرت و بر تربت قبر مبارک وی سجده می کنند این قبیل نبت های بی حقیقت و سفیهانه را حیا نکرده و به شیعه داده و بخورد اشخاص عامی شان نیز داده اند و لذا در موقع نماز به سجده ی شیعیان به تربت کربلا با چشم تعجب خیره شده و نگاه می کنند. یاد دارم در (رمادی) که از سوریه برگشته و وارد عراق شدم و غروب نزدیک بود توقف کردیم که نماز مغرب را ادا کرده و حرکت نمائیم وضوء گرفته در صحن خانه ی وسیعی حصیر انداخته خواستم مشغول نماز باشم دیدم عده ای از جوانان اهل تسنن آمدند و در چند قدمی ایستادند فهمیدم که می خواهند بدانند که چطور سجده خواهم کرد و من هم در موقع سجده پیشانی را به بالای حصیر گذاشتم و سایر رفقا نیز اغلب از من تبعیت کردند بعد از فراغت از نماز چند نفر از آنها جلو آمده از حقیقت سجده بر تربت کربلاء که بعضی از همراهان در نماز [صفحه ۴۱۷] گذاشته بودند سؤال کردند واقع امر را به آنها بیان کردم بسیار قانع شده و امتنان به جا آوردند و اظهار نمودند که به ما جور دیگر تلقین کرده اند. نظیر این قضیه در زینبیه ی دمشق نیز اتفاق افتاد و چند نفر از دوستان عراقی از عرب های شریف اهل نجف اشرف نیز بودند به جمعی از جوانان اهل سنت از اهل سوریه و مصر و لبنان واقع امر را در سجده کردن شیعه بر تربت سیدالشهداء علیه السلام بیان کردیم و از آنچه خیال کرده و از روی تقلید اعتقاد نموده بودند عذر خواستند.

آنچه علامه‌ی کبیر شیخ عرفی در کتابش نقل کرده

چنانچه اهل غرض از اهل سنت در حق شیعه هذیانهای زیادی گفته‌اند، علامه‌ی جلیل کبیر شیخ محمد سعید عرفی از اکابر علمای اهل سنت در کتابش (سر انحلال الامه العربیه و وهن المسلمین) که از نفائس تألیفات است و برای هر مسلمان مطالعه‌ی آن لازم است که از اسرار زیادی مطلع باشد در ذیل عنوان: (تحصیل العلوم) درباره‌ی تعصب و ورزی بعضی از مذاهب که بیرون از حد تعصب به خرج می‌دهند و دیگران را اهل بدعت می‌دانند بیاناتی دارد تا این که می‌فرماید: اما مذاهب آل بیت النبوه فالویل لمن انتمی الیها حتی و لو وافقه قول فی المذاهب الاربعه فانه الکفر الصریح لا بل هو أشد منه و کثیرا ما سمعت من بعض الحمقى ان النصارى و اليهود اقرب الی المسلمین ممن یتعبدون علی مذاهب آل البیت بل الکتب مشحونه‌ی بهذا فیطلقون علیهم القاب الذم بدون رویه و لا تفکر، و اقل ما یقال فیهم انهم روافض و لعل هذا الامر ابتداءً فی العصر الاموی [صفحه ۴۱۸] و زاد فی العصر العباسی و لذلك روی عن الامام الشافعی انه قال: ان کان رفضاً حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافضی و للعوام حکایات بشأن مسخ الشیعۀ بعد الموت خنازیر و انقلاب صورهم فی الحیاء یخجل العاقل من ذکرها و لذلك لا تجد احدا یدرس کتب الموالین لاهل البیت و لو من قبیل الاطلاع و مع ان الازهر فی مصر من بعض آثارهم لانه من حسنات الفاطمیین فلا تقرؤفیه مذاهب آل البیت و لو من قبیل الذکری لانه الا حق بها [۲۹۴]. اینها عین عبارات یک نفر عالم کبیر از بزرگان علمای سنیهاست که تعصب را به کنار گذاشته و حق را نگارش داده و انتقادی از هذیانهای اهل سنت درباره‌ی شیعه کرده است.

شیعه اهل سنت را مسلمان و پاک دانسته و بر جنازه‌ی آنها نماز می‌خواند

و چه قدر خرافات و هذیانها و اباطیل در حق شیعه‌ی اهل بیت علیهم السلام در میان عوام سنیها رواج دارد که می‌فرماید: انسان عاقل از ذکر آنها خجالت می‌کشد. با آن معتقدات باطله و عقائد کاسده چه امید اتحاد و وحدت کلمه در مقابل دشمنان اسلام در میان مسلمین خواهد ماند [۲۹۵]، در صورتی که شیعه کلیه مسلمین غیر از خوارج و نواصب و غلات [صفحه ۴۱۹] همه را مسلمان دانسته و آنها را پاک می‌داند و اگر بمیرد بر جنازه‌اش نماز می‌خواند و اگر در آخرت مآل کار غیر اهل ایمان به خسران و زیانکاری گراید و به مراتب اهل ایمان نرسند و یا به عذاب الیم گرفتار باشند مطلبی است که حقیقت امر نزد خداوند تعالی است. بلی کسی که به ولایت و امامت و خلافت و وصایت بلافصل امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین آن حضرت سلام الله علیهم اجمعین قائل نباشد مآل کارش در آخرت بخسران ابدیست و اعمال و عباداتش مقبول در گاه خداوندی نیست ولی کسی از شیعه غیر شیعه‌ی اثنا عشریه را کافر نمی‌داند و بدتر از یهود و نصاری و کافر نمی‌شمارد بلکه به وی به نظر برادری نگاه کرده و انما المؤمنون اخوة [۲۹۶] را فراموش نمی‌کند، در مقابل این معتقدات شیعه اهل سنت در حق شیعه آن مزخرفات را [صفحه ۴۲۰] اعتقاد دارند که شیخ اجل عرفی بر آنها اقرار و بر آن معتقدات اعتراف کرده است. بلی شیعه خوارج و نواصب و غلات را کافر می‌دانند و در این اعتقاد اهل سنت نیز با آنها موافقت دارند و از متفردات شیعه نمی‌شمارند زیرا مودت و محبت اهل بیت از ضروریات اسلام است و کتاب و سنت بر آن ناطق و صراحت دارد و لذا دشمنی و بغض و عداوت اهل بیت علیهم السلام موجب کفر و ظالمین بر آنها از جهت دشمنی و عداوت و یا غلو مستوجب لعن است. و خداوند می‌فرماید: الا لعنة الله على الظالمين [۲۹۷].

ائمه اهل بیت بر تربت کربلاء سجده کرده‌اند

ائمه‌ی اهل بیت معصومین علیهم السلام در نماز به تربت سیدالشهداء علیه السلام سجده می‌کرده‌اند چنانچه حضرت امام سجاد علیه السلام در موقع اسارت و حرکت از کبلاء

مقداری از تربت همراه خود برداشته بود ولی آن زمان هنوز از تربت گل کرده و لوح درست کنند مرسون نشده بود و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر تربت سجده می فرمود و خاک کربلاء را در کیسه‌ی نگاه می داشتند و در موقع نماز آن را پهن کرده و بر آن سجده می کردند و ظاهراً از زمان غیبت صغرای امام زمان ولی عصر بقیه الله ارواحنا فداه از تربت لوح درست کردن که تا حال مرسوم است معمول شده چون خاک تنها را در نزد انسان و در بغل نگاه داشتن قدری مشکل شده و از خاک [صفحه ۴۲۱] ممکن بود گرد و غباری ریخته شود و لذا از خاک کربلاء گل کرده و از آن این لوحها (مهر) درست کردند که در نگاه داشتن سهل و آسان باشد. شیخ جلیل محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری (ره) از حضرت ولی عصر ارواحنا فداه لوح درست کردن را سؤال کرده و امام علیه السلام نیز فرموده اند که اشکالی نداشته و جائز است [۲۹۸] و فضیلت دارد.

کیفیت تیمم و توضیح آن

و اگر مراد از «تعفیر الجبین» خود جبین باشد که به طرفین پیشانی اطلاق می شود چنانچه ظاهر عبارت (جبین) همین است و در تیمم هم که مسح باید به جبهه و جبین باشد چنانچه مقتضای روایات [صفحه ۴۲۲] است و مراد مسح کردن به پیشانی و طرفین پیشانی است که با کف دست که عبارت از تمامی باطن دست است و باطن انگشتهای نیز داخل کف می باشد و در موقع مسح باید انگشتان ابهام را باز نگاه داشته که به پیشانی و جبین [۲۹۹] یعنی طرفین پیشانی که چندان مو ندارد مسح شود. و متأسفانه غالب اشخاص با این که مسأله‌ی تیمم از مسائل مبتلی به و عام‌البلوی است از این نکته غافل و در موقع تیمم انگشت ابهام را ضم به انگشت سبابه کرده و از مسح به جبین غفلت دارند یا مثل [صفحه ۴۲۳] بعضیها خیال می کنند در موقع مسح که طولاً با کف تا ابروها و بالای بینی مسح شد دوباره عرضاً نیز مسح نمایند تا مسح جبین به عمل آید در صورتی که اشتباه

محض است. پس بنا بر آنچه گفته شد مراد از (تعفیر الجبین) گذاشتن طرفین پیشانی بر خاک در حال سجده‌ی شکر است نه سجده‌ی نماز باشد که غایت تذلل در مقابل عظمت کبریائی پروردگار عالم است و دوری از کبریائی انسانی است و غرض ارشاد مؤمن بر تذلل بوده و این که بهتر آنست: در سجده‌ی شکر جبین را به خاک بگذارند. و از این معنی که برای حدیث شریف بیان کردیم سید محقق صاحب مدارک قدس سره فرموده که ظاهر آنست که تعفیر جبین رجحان شرعی دارد. و علامه‌ی طباطبائی سیدنا بحر العلوم قدس سره در منظومه در سجده‌ی شکر فرموده: و الخد اولی و به النص جلا و فی الجبین قد اتی محتملا چنانچه در سجده‌ی شکر گذاشتن خدین یعنی طرفین رو را بر خاک بهتر است و میان شیعه‌ی امامیه در تعفیر خواه مراد از (جبین) پیشانی باشد یا خود (جبین) باشد که ظاهر هم آنست احدی اختلاف ندارد ولی اهل سنت به تعفیر ملتزم نیستند خواه در سجده‌ی نماز باشد یا در سجده‌ی شکر بلکه جمعی از آنها مانند نخعی و مالک و ابوحنیفه سجده‌ی شکر [صفحه ۴۲۴] را مکروه دانسته‌اند بلی بعضی از حنبلی‌ها [۳۰۰] و شافعی‌ها [۳۰۱] جایز دانسته موقعی که نعمتی به انسان رخ دهد یا نعمتی از انسان زائل گردد.

مورد ۷

اشاره

هفتم: (پنجم) از علائم مؤمن که حدیث شریف بر آن تصریح کرده بلند گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم» است.

جهر کردن امیرالمؤمنین به بسم الله

شیعه‌ی امامیه بر حسب روایات وارده از اهل بیت عصمت علیهم السلام قائلند که در نمازهای واجبی که قرائت را در آنها بلند گفته می‌شود و از صلوات جهریه است واجب

است بسم الله جهرا گفته شود و در نمازهای اخفاتی جهرا به بسم الله مستحب است و در این عمل خودشان تبعیت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امام امیرالمؤمنین علیه السلام کرده‌اند و از ضروریات مذهب می‌باشد و در این مقام برای ما کفایت می‌کند آنچه را که امام فخرالدین رازی در تفسیر کبیر-مفاتیح الغیب- گفته و فرمایش او را در اینجا بیاوریم: می‌فرماید: روی البیهقی فی السنن الکبیر عن ابن هریره قال: کن رسول الله صلی الله علیه و آله یجهر فی الصلاة بسم الله الرحمن الرحیم، ثم ان الشیخ البیهقی روی الجهر عن عمر بن الخطاب، و ابن عباس، و ابن عمر، و ابن الزبیر، و اما ان علی بن ابی طالب رضی الله عنه کان یجهر بالتسمیة [صفحه ۴۲۵] فقد ثبت بالتواتر، و من اقتدی فی دینه بعلی بن ابی طالب فقد اهتدی، و الدلیل علیه قوله علیه السلام: اللهم ادر الحق مع علی حیث دار [۳۰۲]. و نیز گوید: اطباق الكل علی ان علیا کان یجهر بسم الله الرحمن الرحیم [۳۰۳]. و گفته: الجهر بذكر الله يدل علی كونه مفتخرا بذلك الذكر غیر مبال بانكار من ينكره و لا شك ان هذا مستحسن فی العقل فيكون فی الشرع كذلك..... و كان علی بن ابی طالب علیه السلام يقول: یا من ذكره شرف للذاكرين و مثل هذا كيف يليق بالعاقل ان يسعى فی اخفائه؟ و لهذا السبب نقل ان علیا رضی الله عنه كان مذهبه الجهر بسم الله الرحمن الرحیم فی جميع الصلوات و اقول: ان هذه الحجّة قوية فی نفسی راسخه فی عقلی لا تزول البتة بسبب كلمات المخالفين [۳۰۴].

اقرار امام رازی به قول حق در جهرا به بسم الله

باز امام رازی گوید: قالت الشیعة: السنة هی الجهر بالتسمیة، سواء كانت فی الصلاد الجهریة او السریة، و جمهور الفقهاء یخالفونهم [صفحه ۴۲۶] فی [۳۰۵]. و گوید: الدلائل العقلیة موافقة لنا و عمل علی بن ابیطالب علیه السلام معنا و من اتخذ علیا اماما لدینه فقد استمسك بالعروة الوثقی فی دینه و نفسه [۳۰۶]. از این کلمات امام رازی بطور روشن معلوم می‌شود: که رسول الله صلی الله علیه و آله و امام المؤمنین علیه السلام جهرا بسم الله

الرحمن الرحیم می کرده‌اند و شیعه نیز تابع آن دو ذات مقدس شده‌اند نه تابع فقهاء که تبعیت از معاویه ابن ابی سفیان اموی کرده‌اند چنانچه از کلمات خود امام رازی مستفاد می‌شود. و این عمل شیعه موافق دلائل عقلیه نیز می‌باشد و هر کس در دین خود اقتداء به امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام کرده باشد و او را امام دین خود اخذ نماید بعروۃ الوثقیای خداوندی چنگ زده و در دین خود زیرسمان محکم الهی گرفته است چون از مسلمات در اسلام است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده: اللهم ادر الحق مع علی حیث دار. خدایا حق را با علی بگردان به هر کجا که او بگردد- این مطلب خلاصه‌ی آنست که از کلمات امام رازی استفاده می‌شود. [صفحه ۴۲۷] آیا از تاریخ حالات امام رازی معلوم می‌شود که با این همه اقرار خود که اگر انسان در دین تبعیت از امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام کند در نجات بوده و بحبل خداوندی چنگ زده است در نمازهای خودش جهر به بسم الله می‌کرده؟ یا تعصب و مماشات با افراد عامی از اهل سنت وی را وادار کرده که دانسته حق را زیر پا بگذارد؟ آیا چنگ زدن به امیرالمؤمنین علیه‌السلام اختصاص در جهر به تسمیه دارد؟ یا انسان در تمامی شئون دینی خود با ید اقتداء به آن حضرت نماید و او را در تمامی عقائد و احکام و شرعیات و اعتقادات مقتدا و امام خود بداند در نجات و رستگاری خواهد بود؟ البته معلوم است قطعا که اختصاص به این مسأله ندارد پس بسیار ظن قوی وجود دارد که امام رازی با آن علم و معلومات خویشتن و با آن افکار فلسفی خود در نفس خویش اذعان کرده: که اگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در اسلام امام و مقتدای انسان باشد در نجات بوده و راه صحیح را پیموده است و شاید به این جهت است که امام رازی در کتاب اربعین [۳۰۷] خود ادله‌ی شیعه را در مسأله‌ی امامت بسیار با اتقان و استحکام نقل کرده و [صفحه ۴۲۸] در جواب آنها بسیار سست و با جوابهای موهون که از مقام امام رازی دور است گذشته است چون دیده ادله‌ی شیعه بسیار محکم و حق است باطنا اذعان به حقانیت آن ادله کرده و در صورت ظاهر با جوابهایی که ابدان قانع کننده نیست گذشته است چطور می‌شود که مثل وی نداند که آن

جوابها در مقابل آن ادله‌ی بسیار متقن که خودش با فکر دقیق فلسفی خود به رشته‌ی تحریر و بیان آورده تاب مقاومت نداشته و هرگز جواب بر آن ادله‌ی محکمه نخواهد شد.

ناراحت شدن آلوسی از کلمات امام رازی

و ناگفته نماند: کلماتی که از تفسیر کبیر امام رازی درباره‌ی جهر به تسمیه نقل شد و در این مسأله تبعیت از امیرالمؤمنین علیه‌السلام را تقویت کرده و گفته هر کس در دین خود به امیرالمؤمنین علیه‌السلام اقتدا کرده پس او هدایت یافته است آن کلمات را آقای ابوالثناء آلوسی صاحب تفسیر روح المعانی نتوانسته به هضم بدهد و برایش بسیار سنگین آمده و او را فوق‌العاده ناراحت کرده است و کلماتی بعد از نقل کلام امام رازی گفته و جملاتی به هم بافته که ابا نذر شیعه ارزشی نداشته و ناشی از ولاء و محبت وی به معاویه و خاندان بنی‌امیه است و لذا لایق به کلمات آقای آلوسی عدم اعتناء به آن کلمات است و وقت انسان اشرف از آنست که برد و انتقاد وی صرف شود زیرا روح نصب و عداوت با شیعه در خانواده‌ی ایشان مشهور [۳۰۸] و تبعیت از ابن تیمیّه معروف است و از [صفحه ۴۲۹] قرار معلوم سید نعمان فرزند آلوسی از آراء ابن تیمیّه بر تفسیر پدرش افزوده است [۳۰۹]. [صفحه ۴۳۰]

اخفات به بسم الله از معاویه بروز کرده

و ترک کردن جهر به بسم‌الله الرحمن الرحیم و اخفات گفتن آن از بنی‌امیه ناشی گشته و در مقابل عمل امیرالمؤمنین علیه‌السلام که جهر به تسمیه می‌فرموده اصرار ورزیده‌اند که آن را ترک کنند و اخفات نمایند. امام رازی گوید: ان علیا علیه‌السلام کان یبالغ فی الجهر بالتسمیة فلما وصلت الدولة الی بنی‌امیة بالغوا فی المنع من الجهر سعیا فی ابطال آثار علی علیه‌السلام. فلعل انسا خاف منهم فلهذا السبب اضطربت اقواله فیه و نحن ان شککنا

فی شیئی فانا لا نشک انه مهما وقع التعارض بین قول أنس و ابن المغفل و بین قول علی بن ابی طالب علیه السلام الذی بقى علیه طول عمره فان الاخذ بقول علی اولی فهذا جواب قاطع فی المسأله [۳۱۰]. پس آقای آلوسی تبعیت از بنی امیه را بر تبعیت از رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام ترجیح داده چنانچه عموم اهل سنت در عصر حاضر هم از بنی امیه پیروی می کنند و در تسمیه اخفاف می نمایند و اصل ترک بسم الله الرحمن الرحیم از معاویه بروز کرده یا اخفات نموده ولی مردم نشنیده اند بعد اعتراض نموده اند. امام رازی در تفسیر کبیر نقل کرده که معاویه به مدینه آمد و به مردم امامت نمود و در نماز جهری تسمیه را ترک کرد و بعد از آن که [صفحه ۴۳۱] نماز را تمام نمود مهاجرین و انصار از هر طرف زبان اعتراض را گشوده و فریاد زدند: ای معاویه آیا فراموش کردی و از ما نماز را دزدی نمودی؟ پس بسم الله الرحمن الرحیم چطور شد؟ معاویه دوباره نماز را اعاده کرده و از سر گرفت [۳۱۱]. و ممکن است اصلا نخوانده یا اخفات نموده باشد که مردم نشنیده اند یا بنا داشته اصلا بسم الله گفتن را از نماز حذف نماید و اعتراض مهاجرین و انصار باعث شده که به نیت فاسد خود نرسیده و به جهت مخالفت با رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام در تسمیه اخفات کرده و این سنت سیئه و بدعت آشکار را از خود به یادگار گذاشته و سنیها نیز تا حال تابع معاویه شده اند. چنانچه در نماز خواندن با جماعت در پشت سر هر امام فاسق و فاجر تبعیت از بنی امیه کرده اند چنانچه علامه‌ی شهیر شیخ محمد سعید عرفی (ره) در کتاب نفیس (سر انحلال الامه العربیه و وهن المسلمین) بر آن تصریح کرده رجوع شود به کتاب نامبرده از ص ۳۹ تا ص ۴۸ ط ۲ دمشق سال ۱۳۸۶ ه ق. [صفحه ۴۳۲] چون بنی امیه می خواستند به سنن و احکام شرع از واجبات و مستحبات و به تمامی قوانین اسلامی تغییر بدهند و دشمنان سرسخت اسلام بودند همان معاویه است که در این خیال بود و می خواست اصلا اسم رسول الله صلی الله علیه و آله که در بالای مناره‌ها در صبحگاهان

با آواز بلند طنین انداز می شود آن را موقوف سازد و لذا از جزئیات احکام گرفته بود تغییر می داد و تسمیه را در نماز ترک می کرد تا به کلیات برسد.

طرف داری آلوسی از بنی امیه

آقای آلوسی مدعی سیادت و بودن از خاندان نبوت هاشمی - که بدون شک نسب ساختگی است - طرفداری از بنی امیه کرده و گفته: که امام رازی روایت می کند اعتراض اهل مدینه را بر سید ملوک بنی امیه یعنی معاویه با آن لفظ شنیع و محل رفیع [۳۱۲] یعنی مقام بلندی که معاویه داشت و مالک الرقاب و قهرمان الماء و الطین شده بود آیا نترسیدند و ساکت نشدند؟ یعنی با آن تسلط معاویه و ایجاد خفقانی که وی بعد از آن که مسلط شد و رویه‌ی خلافت اسلامی را تبدیل به روش سلطنت اکاسره و قیصره کرد مهاجرین و انصار از ترس نمی توانستند با آن لحن شدید به وی اعتراض کنند و گویند: ای معاویه فراموش کردی و از نماز دزدیدی؟ آیا نمی توانستند با دوستی و صداقت و اخلاص بگذرند؟ یعنی از ترس با معاویه مماشات با وی کرده و با ملایمت رفتار نمایند و اعتراض نکنند؟ [صفحه ۴۳۳] و بنا به ادعای آقای آلوسی یک موضوع مهم دینی را در بوته‌ی تعویق و تعطیل بگذارند. اینها توضیح عباراتی است که آقای آلوسی در رد امام رازی بیان کرده است ولی فراموش نموده که در اوائل اسلام و در زمان خلفاء سه گانه و در دوره‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام مسلمانها آزاد بودند و در هر موضوعی و در هر واقعه‌ی خصوصاً که راجع به موضوعات سیاسی و دینی و احکام شرعی بود در مقابل خلیفه آنچه اعتراض داشتند با صراحت بیان و طلاق لسان و با لهجه‌ی صریح اعتراض می کردند و کسی نمی توانست ممانعت و جلوگیری از آزادی زبان آنها نماید و اصلاً در اسلام مسلمان آزاد است و گرچه در روی خود زمامدار باشد حرف خود را بزند و کجا رسد که در نماز که عموم مهاجرین و انصار در آن نماز اجتماع دارند معاویه تسمیه را نگوید بدون شک عموماً زبان اعتراض را می گشایند و حتی این رویه و آزادی و حریت در زبان و

بیان تا دوره‌ی بنی عباس باقی بود اعتراض بر عمر که چرا لباس تو بلندتر شده در صورتی که غنیمت بر عموم مسلمانها برابر قسمت شده و شهادت فرزندش که من سهم خودم را به پدرم داده‌ام که لباسش بلند شود مشهور است و حرف معترض بر وی که اگر کج روی کرده باشی با این شمشیر کجی تو را اصلاح می‌کنم معروف است این آزادی زبان در افراد جامعه‌ی اسلامی است زمانی که دشمنان اسلام بگذارند قوانین اسلامی حکم فرما باشد. آقای آلوسی زمان معاویه را قیاس به زمان خویش کرده که در [صفحه ۴۳۴] بغداد در دوره‌ی امپراطوری عثمانیها که به نام اسلام خفقان و اختناق شدیدی به بار آورده بودند که کسی جرأت کوچکترین اعتراض را در غیاب خلیفه‌ی عثمانی نداشته تا کجا رسد که در حضور او باشد و بتواند زبان اعتراض بگشاید، یکی از بزرگان علماء نوشته که در اواخر زمانهای عثمانیها بود که قدغن کرده بودند که در طلاق نامه‌ی زنان که طلاق خلعی باشد لفظ «خلعی» که شبیه به خلع از خلافت است نگارش نیابد. آقای آلوسی در زیر بار این قبیل سلطه و تسلطها و در همچنان محیط آلوده به اختناق نشوونما یافته و بزرگ شده و لذا زمان معاویه را قیاس به زمان خویشتن کرده است ولی غافل از این که فرق بین آن دو زمان از زمین تا آسمان است.

آزادی زبان در اسلام و قصه‌ی عمری و هارون

در اینجا قصه‌ی نقل شود تا معلوم گردد که چطور تا دوره‌ی بنی عباس چنانچه اشاره شد آزادی زبان در اسلام گر چه نسبت به خود خلیفه‌ی وقت اعتراض شود حکم فرما بوده است و بزرگان از امر به معروف و نهی از منکر خودداری نمی‌کردند و خلفای وقت هم به آنها با نظر تجلیل و احترام نگریسته‌اند و از آنها جلوگیری نکرده‌اند و به اصطلاح روز دمکراسی حقیقی در اسلام است و اگر اقوامی امروز در دنیا به آن عمل می‌کنند عین رویه‌ی اسلامی و عدالت است بدون این که از روی اعتقاد به اسلام ایمان بیاورند ولی قانون اسلام در میان‌شان حکم فرماست. سعید بن سلیمان گوید: در مکه‌ی معظمه بودم و

در پهلوی من عبدالله بن عبدالعزیز عمری قرار گرفته بود و هارون الرشید به حج آمده [صفحه ۴۳۵] بود شخصی به عبدالله گفت: یا ابا عبدالله، هان این است امیرالمؤمنین سعی می کند و سعی را برای او خلوت کرده اند، عمری به آن مرد گفت: لا جزاک الله عنی خیرا. خدا به تو از من جزای خیر ندهد، مرا به مشقت و تکلیف کاری انداختی که از آن من غنی و بی احتیاج بودم یعنی اطلاع نداشتم و برای من تکلیف متوجه نشده بود که به امر به معروف و نهی از منکر قیام نمایم پس از آن عبدالله به پا خواست و من هم پشت سر او رفتم و هارون الرشید رو کرد از مروه و اراده نمود به صفا برود پس عبدالله صدا زد به هارون و گفت: یا هارون، وقتی که هارون به وی نگاه کرد گفت: لیبک یا عمر، عبدالله گفت: بصفا بالا برو وقتی که هارون به صفا بالا رفت عبدالله گفت: گوشه ی چشمت را به طرف بیت بینداز [۳۱۳]، هارون گفت: به جا آوردم، عبدالله گفت: چقدر مردم است: هارون گفت: کیست که آنها را بشمارد؟ عبدالله گفت: چقدر عدد در مردم مثل آن جماعت هست؟ هارون گفت: خلقی که عدد آنها را کسی بشمار نیاورد مگر خدا. عبدالله گفت: بدان ای مرد که هر یک از آن افراد مردم سؤال کرده می شود از اعمال مخصوص نفس خودش و اما تو در تنهایی سؤال [صفحه ۴۳۶] کرده می شود از تمامی افراد آنها پس نظر کن چطور می شود حال تو؟ راوی گوید: پس هارون گریه کرد [۳۱۴] و نشست و اطرافیان هارون بودند دستمالی پس از دستمال دیگری برای آب چشم او می دادند یعنی آب چشم خود را با دستمال خشک کند. عمری گفت: هارون موعظه و نصیحت دیگری به تو بگویم؟ هارون گفت: بگو ای عموی من، عبدالله گفت: به خدا قسم مرد در مال خود اسراف می ورزد و سزاوار آن می شود که او را از مالش منع [صفحه ۴۳۷] کنند و او را محجور سازند پس چطور می شود حال آن کسی که از بیت المال مسلمین اسراف کند؟ بعد از آن عبدالله رفت و هارون گریه می کرد. بغوی گوید: پس به من رسید و اطلاع یافتم که هارون الرشید می گفته: من دوست دارم هر سال به حج بروم و چیزی

مرا از آن مانع نیست مگر مردی از اولاد عمر می‌شنواید به من آنچه را که من خوش ندارم آن را بشنوم [۳۱۵].

سفاکی هارون الرشید

باید دانست که هارون الرشید پس از سالیان دراز که رویه‌ی خلافت اسلامی به صورت سلطنت اکاسره و قیصره درآمده بود و آن حکومت مواساتی اسلام به تمام معنی الکلمه و از هر جهت از حیث حقوق و احکام و اجراء قوانین حقوقی و جزائی اسلامی در آن دوره در کار نبوده و کلا اجرا نمی‌شده با این همه آزادی زبان و امر به معروف و نهی از منکر و موعظه و نصیحت زمامداری مثل هارون تا چه اندازه آزاد بوده و آثار آن حریت کامل اسلامی هنوز در میان مسلمانها باقی بوده که عمری توانسته هارون را با آن شدت لحن موعظه کند و او نیز با تمام ادب گوش داده و به حال گریه بیاید با آن شدت و صولتی که وی داشته است [۳۱۶]. [صفحه ۴۳۸] و لذا حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام درباره‌ی حدود فدک که هارون درخواست کرد که حدود آن را بیان فرماید و به امام علیه السلام واگذار نماید امام علیه السلام تمامی حدود ممالک اسلامی را به روی هارون با تمام آزادی زبان فرمود یعنی اگر تو بخواهی حق را بر صاحب آن بسپاری این خلافت و سلطنت بر تمامی ممالک اسلامی از آن منست باید به من رد گردد نه فقط فدک که آن را شیخین از صدیقه‌ی طاهره زهراء بتول سلام الله علیها غصب کردند و حق ریحانه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله را از دست وی گرفتند. پس آزادی زبان در زمان هارون عباسی تا آن اندازه باشد در زمان معاویه معلوم است تا چه حد آزاد خواهد بود. اشخاصی که از آزادی زبان در اسلام و اعتراض بر زمامداران وقت و جلوگیری نکردن از کسی که حرف خود را بزند اطلاع کاملی ندارند و لذا به نظرشان می‌رسد که اسراء اهل بیت علیهم السلام با این که آنها را اسیر و دستگیر وارد کوفه کرده‌اند و سوار شترها بوده‌اند و افراد [صفحه ۴۳۹] خاندان رسالت را با شترهائی که جهاز چوبی بیشتر در آنها

نبوده در کوچه و بازار کوفه می گردانیده‌اند با وجود مأمورها که به اسراء مواظب بوده و آنها را سوق می دادند چطور شده که حضرت امام سجاد علیه‌السلام و زینب کبری (ع) و ام کلثوم علیها‌السلام در میان مردم انبوه کوفه در بالای شتر آن طور به مقام تکلم آمده و بیانات کرده‌اند؟ چون اسیر را نمی گذارند آزادانه بیانات کند و مانع می شوند که آن طور بر علیه ستمکاران تبلیغات نماید. ولی اینگونه اشخاص این توهمات بی جا را از روی عدم اطلاع از آزادی زبان در اسلام کرده‌اند و مطلع نبوده‌اند که در میان مسلمانها چقدر حریت در حرف زدن و دفاع از حق حکم فرما بوده با وجود این که سیدالشهداء علیه‌السلام را شهید و خانواده‌اش را اسیر نموده‌اند با این همه باز از آزادی زبان نمی توانسته‌اند ممانعت نمایند و لذا این اشخاص بی خبر از اوضاع اسلامی و تاریخ مسلمین صدر اول اسلام خیال کرده‌اند که اسراء اهل بیت اطهار علیهم‌السلام آن بیانات و خطبه‌ها را در کوفه در مراجعت از شام موقع آمدن‌شان به کربلاء به مرحله‌ی عمل رسانیده‌اند گر چه بعضی از عبارات این توهم را باعث می شود ولی برخلاف آنست که ارباب مقاتل و تواریخ در اکثریت نقل کرده‌اند که آن قضایا در موقع ورود اسراء به کوفه از کربلاء بعد از شهادت امام علیه‌السلام اتفاق افتاده نه در مراجعت‌شان از شام بوده است و اگر ادعای آن اشخاص ثابت شود باز کشف از آزادی زبان می کند. [صفحه ۴۴۰]

آزادی زبان در اسراء اهل بیت

چنانچه اگر ملاحظه شود افراد اسراء اهل بیت علیهم‌السلام در مجلس ابن زیاد در کوفه و در مجلس یزید پلید در شام چطور آزادانه و بدون واهمه و اندک هراسی بروی ابن زیاد و یزید آنچه توانسته‌اند حق را گفته و اظهار کرده‌اند و آنها نتوانسته‌اند از تکلمات آنها جلوگیری کنند. و حضرت امام سجاد علیه‌السلام در منبر شام با حریت و آزادی تمام آن بیانات را کرده و کسی نتوانسته مانع باشد یا در کوفه و شام با سایر افراد مردم با آزادی کامل گفتگو کرده و مظلومیت خودشان را اظهار و از ظلم و ستم یزید سخن رانده‌اند. و

پس از مراجعت به مدینه آزادانه ظلم و ستمهای یزید را به مردم بیان کرده‌اند چنانچه در کتب مسطور و در مؤلفات مذکور است قضایای آزادی زبان در دوره‌ی خلافت ابوبکر و عمر در تاریخ ثبت است که ادنی‌ترین مردم حق داشت و می‌توانست اعتراض خودش را با تمام آزادی زبان اظهار کند و بر خلیفه ایراد بگیرد. و قضایای ابوذر غفاری رضوان‌الله‌علیه و تکلمات و بیانات وی در روی عثمان اموی در تاریخ اسلام مسطور و در میان مسلمین تا امروز مشهور است گرچه او را برخلاف حق تبعیدش کردند ولی زبانش را نتوانستند ببندند و تبعید وی از مهمترین مثالب عثمان در میان مسلمین شد. و عبادهی انصاری (رض) در دمشق جنایات معاویه را در ملاء عام [صفحه ۴۴۱] آشکارا می‌نمود و با زبان آزاد بیان می‌فرمود و معاویه زبان او را نمی‌توانست ببندد. و حتی معاویه از آزادی زبان ابوذر رحمه الله علیه به عثمان شکایت کرد تا او را دوباره از شام به مدینه مراجعت دادند، از ملاحظه‌ی تمامی این قضایا به خوبی روشن است که آزادی بیان در آن زمان در میان مسلمانان تا چه اندازه بوده است. اگر به قضایا و داستانها که نسبت به آزادی زبان در اوائل اسلام رخ داده شرح داده شود کلام به طول انجامیده و به درازا خواهد کشید و لذا به همین اندازه اکتفاء شد.

تحقیق درباره‌ی زیارت و صلوات و سلام بر پیغمبر و امام

اشاره

دانسته شد که زیارت روز اربعین را امام علیه‌السلام از علامت‌های مؤمن شمرده و زیارت مخصوصی از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام درباره‌ی زیارت سیدالشهداء علیه‌السلام در روز اربعین بیستم صفر وارد شده که آن را صفوان بن مهران جمال - آن مرد ثقیلی جلیل‌القدر - روایت کرده است چنانچه در گذشته بر آن اشاره شد. زیارت قبور انبیاء و اوصیاء از اعمال حسنه و از جمله‌ی کارهای تقرب‌جوئی در پیشگاه

خداوندیست و ذکر تواریخ آنها و مصائبی که [صفحه ۴۴۲] بر آن حضرات وارد شده و قدردانی از زحمات آنها که در راه دین متحمل شده‌اند از جمله‌ی کارهای عقلانی در میان بشر بوده چنانچه اقوام مختلفی دنیا نسبت به بزرگان‌شان در روزهای مخصوص از ایام مصائب و سرورشان مجالس و به اصطلاح لغت عربی زبان دینی عموم امت اسلامی (احتفالات) عظیمه تشکیل می‌دهند و از آنها تقدیر به عمل می‌آورند و زیارت قبور ائمه‌ی دین و انبیاء و مرسلین و خاصه قبر مطهر سیدالانبیاء و خاتم النبیین و اوصیاء طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین از مظاهر آن قدردانیها و از مصادیق آن مجالس و احتفالات است که انسان در نزد قبور مطهره‌ی آنها حاضر شده و با الفاظ شریفه‌ی وارده در عبارتهای زیارتهای مأثوره به آنها صلوات و سلام فرستاده و به مدائح و مصائب‌شان متذکر شده و به یاد آورد. علاوه بر اجر و ثوابهای اخروی که بر این عمل چنانچه خودشان تصریح فرموده‌اند و در اخبار متواتره وارد شده مترتب می‌شود. و نزد قبور سائر صالحین از مؤمنین نیز حاضر شدن و دعا کردن نزد آنها و طلب مغفرت و آمرزش و رحمت نمودن درباره‌ی آنهاست که اجسادشان در آن قبور آرمیده از کارهای خوب و ازا عمل مرغوب در نظر شرع بوده است خصوصا زیارت قبر پدر و مادر اهمیت بسیار دارد. امیرالمؤمنین سلام الله علیه فرموده: زوروا موتاکم فانهم یفرحون بزیارتکم و لیطلب الرجل حاجته عند قبر ابيه و امه بعد [صفحه ۴۴۳] ما یعدعو لهما [۳۱۷]. می‌فرماید: زیارت کنید مرده‌گان خودتان را زیرا آنها از زیارت شما مسرور می‌شوند و فرح می‌کنند و باید مرد حاجت خود را نزد قبر پدرش و مادرش از خدا بخواهد بعد از آن که در حق پدر و مادرش دعا نماید. از فرمایش امام علیه‌السلام استفاده می‌شود که آنهایی که از دنیا رو به آخرت گذاشته و از بدن جسمانی عنصری دست کشیده‌اند با بدن مثالی برزخی زنده بوده و توجه به قبور خودشان که ابدان آنها را در آن قبور به خاک سپرده‌اند دارند چون سالیان دراز با آن ابدان انس گرفته‌اند و زیست نموده و علاقه‌ی خودشان را که از آنها قطع می‌نمایند و ابدان در قبور می‌مانند و روز به روز از بین می‌روند ارواح متوجه بر

اوضاع و احوال آنها می‌شوند و در عالم برزخ توجه به ابدان دنیوی خودشان می‌کنند و اشخاصی که به زیارت قبر آنها می‌روند آنها را می‌شناسند و با رفتن آنها به زیارت آن قبور مسرور می‌شوند و از دعای زائرین فرح می‌کنند و شادی آنها باعث استجابت دعای زائرین می‌شود خصوصا پدر و مادر که به اولاد بیشتر علاقه دارند زیارتشان [صفحه ۴۴۴] باعث مسرت بیشتر آنها می‌گردد و موجب برآورده شدن دعای اولاد است. علاوه بر حقوق پدر و مادری که در گردن اولاد در حال حیات و مماتشان برقرار است و اولاد باید همیشه آنها را مراعات نمایند و پس از درگذشت پدر و مادر آنها را فراموش نکنند.

رویهی رسول الله در ایستادن نزد قبور

و سیره و رویه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر ایستادن در نزد قبور مؤمنین و طلب مغفرت و رحمت از خداوند احدیت جلت عظمته در حق آنها جاری بوده و این کار را همیشه عملی می‌فرموده و اهتمام آن حضرت بر توقف در نزد قبور شهداء و سادات و رؤساء آنها عملی و جاری بوده مانند قبر حضرت سیدالشهداء (رض) و امثال آن بزرگوار حتی رسول الله صلی الله علیه و آله نزد قبور آنهائی که در صورت ظاهر اظهار اسلام می‌کردند ولی در باطن منافق بودند می‌ایستاده و بر آنها دعا می‌فرموده.

نهی خدا از ایستادن رسول الله نزد قبور منافقین

تا آیه‌ی شریفه نازل شد و از ایستادن نزد قبور منافقین نهی فرمود چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید: و لا تصل علی احد منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره انهم کفروا بالله و رسوله و ماتوا و هم فاسقون [۳۱۸]. از دعا کردن بر احدی از منافقین که بمیرد نهی شد و از ایستادن [صفحه ۴۴۵] نزد قبرشان قدغن گشت ولی ایستادن نزد قبور سائر مسلمانها و دعا بر آنها از جمله‌ی امور جائزه و مندوبه بوده و در حال رجحان خود چنانچه در حال حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و در دوره‌ی زندگانی آن حضرت در دار دنیا بوده

باقی ماند. و مراد از آیهی شریفه فقط نهی از ایستادن رسول الله صلی الله علیه و آله در نزد قبر منافق در حال دفن نیست زیرا لفظ آیهی شریفه اطلاق دارد و تقیدی در بین نیست و به این جهت است که در تفسیر جلالین اینطور تفسیر کرده است: و لا تقف علی قبره لدفن او للزیارة [۳۱۹]. و فرید وجدی مصری در تفسیرش گوید: ای و لا تقف علی قبره للدفن او للزیارة [۳۲۰]. و در تفسیر ابوالسعود است: ای لا تقف علیه للدفن او للزیارة و الدعاء [۳۲۱]. اینها تفسیر صحیح بوه و نظر به اطلاق آیهی شریفه است که شامل نهی از ایستادن برای دفن و زیارت و دعاست و خداوند احدیت جلت [صفحه ۴۴۶] عظمته حکم را در آیهی شریفه با ابدی بودن مقید فرموده پس از این تقید کشف می شود که مراد از (و لا تصل علی احد منهم...) و منظور از صلوات در آیهی شریفه خصوص صلوات میت نیست زیرا نماز میت بیشتر از یک مرتبه به عمل نمی آید پس باید صلواتی که از آن در آیهی شریفه نهی شده دعائی باشد که تکرارش ممکن شود تا مقید کردن به ابدیت درست و صحیح باشد و الا مقید کردن آن با قید ابدیت معنی ندارد پس مراد از نهی از ایستادن نزد قبر و دعا بر میت بطور دائمی است. و مراد از صلوات به معنی لغویست نه اصطلاحی و منظور طلب عطف و رحمت بر صاحبان قبور در موقع ایستادن نزد قبر آنها می باشد. و علاوه از جملهی (علی احد منهم) استغراق افرادی استفاده می شود دوباره تکرار و تأکید آن با لفظ (ابدا) وجهی ندارد مگر این که منظور نهی از ایستادن نزد قبور هر یک از افراد آنها به طور دائمی و استمراری بوده باشد چنانچه ظاهر از لفظ «ابدا» استمرار زمانی است مانند آیهی شریفه که می فرماید: و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا [۳۲۲]. یعنی زنهای پیغمبر صلی الله علیه و آله را بعد از رحلت وی از دنیا تزویج [صفحه ۴۴۷] ننمائید و این حکم دائمی و همیشگی و به طور استمرار در هر زمان است تصور نکنید که مدتی دارد و تا وقت معنی این حکم هست. پس آیهی شریفه دلالت دارد که سیرهی رسول الله صلی الله علیه و آله بر آن جاری بوده که نزد قبور مسلمین گرچه از منافقین بودند می ایستاد و بر آنها دعا و طلب رحمت می فرمود و معلوم است که دعای

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حق کسی رد نمی شود و در حق منافقین چطور به استعجابت برسد؟ در صورتی که آنها در باطن از کفار بدترند «ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار [۳۲۳] و لذا آیهی شریفه: و لا تصل علی احد منهم... نازل گشت و فقط خداوند از عمل رسول الله صلی الله علیه و آله در حق منافقین نهی فرموده است ولی در حق غیر منافقین رجحان عمل در حال خود باقی می باشد. پس رفتن به زیارت قبور مؤمنین و ایستادن در نزد قبور آنها و دعا و طلب مغفرت برای آنها از امور است که در اسلام رجحان دارد و مطلوب است کجا رسد که قبر مطهر خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه ی طاهرین سلام الله علیهم باشد و یا سائر بزرگان صحابه ی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که بعد از آن حضرت از طریقه ی مستقیمه ی اسلامی بر آنها انحراف دست نداد و نفاق اظهار نکردند و در جاده ی شرع نبوی استقامت ورزیدند و [صفحه ۴۴۸] همچنین قبور اولاد ائمه علیهم السلام و علمای اعلام اسلام و بزرگان دین که به مذهب حق خدمات انجام داده اند به زیارت قبورشان رفتن و طلب دعا و مغفرت و رحمت از خداوند متعال در آن اماکن نمودن تأسی به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. لکم فی رسول الله اسوة حسنة [۳۲۴].

صلوات و سلام به رسول الله

اشاره

و اما صلوات و سلام فرستادن به رسول الله صلی الله علیه و آله از ضروریات در اسلام و نص صریح قرآن است که فرموده: ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما [۳۲۵]. به موجب این آیه ی مبارکه صلوات فرستادن به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به عموم مؤمنین لازم و اهتمام در احیاء این شعار دینی و زنده نگهداشتن آن همیشه از واجبات است و از سیاق آیه به قرینه صلوات مراد

از «و سلموا» سلام بر آن حضرت است و احتمال هم دارد به معنی منقاد بودن به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مراد باشد چنانچه جمعی این معنی را فهمیده‌اند [صفحه ۴۴۹] پس باید هر جا که اسم مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذکر شد یا با القاب خاصه‌اش شنیده شد صلوات فرستاده شود و این شعار اسلامی که هر جا اسم مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به میان آمد خواه انسان در حال انفراد باشد یا در موقع اجتماع با مسلمانهای دیگر به ویژه در موقعی که در یک جا اجتماع شده باید در صلوات بر آن وجود مبارک صدا به صلوات به آسمان بلند شود و مسلمانها بر این شعار بزرگ مواظب بوده و همت گمارند. تاریخ نشان نداده که هر وقت اسم یکی از بزرگان امت‌های دنیا و پیشوایان دینی و یا دنیوی بشر اسمی به میان آید اتباع و علاقه‌مندان آنها صدا به شعاری در حق‌شان بلند کنند مگر حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم که خداوند خواسته به نام نامی او رفعت و عظمت داده و در اذان با اسم خود پس از شهادت به توحید شهادت به رسالت او داده شود و هر وقت اسم مبارکش شنیده شد صدا به صلوات و سلام بلند شده و طنین‌انداز گردد و فرموده: و رفعنا لک ذکرک [۳۲۶]. چنانچه از فضائل اختصاصی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یکی نیز آنست که خداوند به ایام زندگانی آن حضرت قسم یاد فرموده و به زندگی و دوره‌ی [صفحه ۴۵۰] حیات احدی از انبیاء گذشته سوگند یاد فرموده است چنانچه فرموده: لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون [۳۲۷]. و دل دشمنان اسلام از این موضوع صدا به صلوات بسیار دردناک و از چیزهائست که آنها را زائد از حد ناراحت کننده است و از اموریست که کفار را به بغیض آورده و دل‌شان را پر از ملال می‌نماید و لذا مسلمین باید هر قدر بتوانند اهتمام بر این امر نشان بدهند و صدا به صلوات بلند کنند.

موضوع سه گانه که دشمنان اسلام در فکر از بین بردن آنهاند

موضوع صلوات به رسول الله (ص) خصوصا در حالت اجتماع مسلمانها در مجالس و موارد اجتماع دیگر یکی از امور سه گانه است که اجانب و دشمنان اسلام را به فکر از بین بردن آنها از میان مسلمانها انداخته است: اول: قرآن کریم. دوم: موضوع حج رفتن مسلمانها و آن کنگره‌ی بزرگ اسلامی را سالی یک مرتبه در مکه‌ی معظمه تشکیل دادن و آن شعار بسیار مهم اسلامی را با آن عظمت به انجام رسانیدن است. سوم: صدا به صلوات و سلام بلند کردن موقعی که نام نامی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذکر می‌شود پس مسلمانها باید در حفاظت به این سه [صفحه ۴۵۱] موضوع اهمیت بیشتر بدهند. و باید هر جا که اسم مبارک رسول الله (ص) نوشته شود صلوات و سلام نیز نگارش داده و از این عمل غفلت ننمود که در واقع ترک آن مخالفت با قرآن مجید است که امر به صلوات فرستادن بر آن حضرت نموده و بعضی از غرب زده‌ها ترک صلوات و سلام را یک رویه‌ی ناروای بسیار بدی به خودشان اتخاذ کرده و آن بی ادبی را شعار و دثار خود ساخته و در کتابها و نوشته‌ها فقط به نگارش اسم مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله بدون نوشتن صلوات گرچه با علامت (ص) باشد اکتفاء می‌نمایند. ولی برای اهل اسلام و ایمان این روش بی ادبی روا نیست و باید این شعار اسلامی را ترک ننمایند گرچه با نگارش علامت (ص) باشد به مرحله‌ی عمل برسانند در صورتی که بعضی از علماء اسلام از اشاره با نگارش (ص) یا (صلعم) منع کرده است [۳۲۸] و گفته که آن کار اشخاص کسل می‌باشد و شهید ثانی (ره) فرموده: اول کسی که (صلعم) نوشت دستش [صفحه ۴۵۲] قطع شد [۳۲۹] و شیخ أجل أعظم آقا شیخ حسین بن عبدالصمد الحارثی العاملی (ره) والد شیخنا البهائی قدس سرهما در کتاب «درایه» در ضمن بیان این که برای کاتب حدیث مستحب است صلوات و سلام نوشتن به رسول الله و ائمه علیهم السلام می‌فرماید: ص ۱۹۳ «و یکره الرمز لذلك كما یکره بل یحرم افراد النبی صلی الله علیه و آله عن الال بالصلوة و السلام كما یفعله أعداؤهم هذا مع ما قد رووا فی صحاحهم عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال: من صلی علی و لم یصل علی آلی فقد جفانی.... الخ.

صلوات از نظر فقهی

اشاره

و اما موضوع وجوب صلوات و سلام فرستادن موقعی که اسم مقدس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ذکر می شود از نقطه نظر فقهاتی و رویه‌ی استنباط و اجتهادی نسبت به واجب بودن آن و عدم وجوبش و یا استحباب مؤکد است محل استدلال بر این مسأله و اتخاذ تصمیم از نظر فتوی گرچه محلش کتاب فقه است ولی در اینجا ناگزیر از اشاره بوده و اجمالاً می نگارد: مشهور میان فقهاء وقتی که اسم مبارک رسول الله (ص) ذکر می شود [صفحه ۴۵۳] عدم وجوب صلوات است خواه انسان خودش به اسم مبارک تلفظ نماید یا از کسی دیگر بشنود و جمعی از بزرگان فقهاء مانند محقق (ره) و علامه (ره) ادعاء اجماع بر عدم وجوب کرده اند و جمعی دیگر از مجتهدین امامیه مانند شیخ صدوق و فاضل مقداد و شیخ بهائی و سید محقق صاحب مدارک و فیض کاشانی و علامه‌ی مجلسی و محدث بحرانی و شیخ حر صاحب وسائل و مولی صالح مازندرانی و سید علامه‌ی مدنی رحمهم الله و بعضی دیگر قائل به وجوب شده اند. رسول الله (ص) فرموده: من ذکرته عنده و لم یصل علی فدخل النار فابعده الله. و امام باقر علیه السلام بزراره فرموده: و صل علی النبی (ص) کلما ذکرته او ذکره ذاکر عندک فی الاذان او غیره. و رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید: و من ذکرته عنده و لم یصل علی فلم یغفر الله له و ابعده الله. و امام صادق علیه السلام فرموده: قال رسول الله صلی الله علیه و آله ارفعوا اصواتکم بالصلاة علی فانها تذهب بالنفاق.

عدم وجوب صلوات مشکل و حکم به وجوب مشکلتر

احادیث در این مسأله بسیار است و تیمنا به این چند حدیث اکتفاء شد اگر به جوامع حدیث مانند وسائل الشعیه و غیره رجوع شود معلوم می شود که با وجود این همه احادیث

که ظاهر در وجوب صلوات به رسول الله صلی الله علیه و آله است و نیز با وجود ظاهر آیهی شریفه: ان الله و ملائکته [صفحه ۴۵۴] یصلون..... که امر به صلوات فرستادن است و اخبار و احادیث وارده در این باب معارضی از احادیث دیگر ندارد فتوی دادن بعدم وجوب مشکل است ولی مشکلتی از آن حکم به وجوب است زیرا اگر واجب بود و با این که موضوع مبتلی به است و عموم مسلمین را محل ابتلاء و عام البلوی است به اندازهی شهرت پیدا می کرد که از ضروریات دین بشمار می رفت و نظر به مجرد مشهور بودن عدم وجوب نیست که تا گفته شود: با وجود ظاهر اخبار و آیهی شریفه به شهرت اعتناء نمی شود و شهرت دلیل نیست، بلکه نظر بر آنست که اگر واجب بود در میان مسلمین اشتها به سزا پیدا می کرد و در میان عموم مردم شهرت می نمود چطور می شود که بر فقهای که از اساطین دین و از اساتید فقه اند مستور بماند و مانند محقق (ره) و علامه (ره) ادعاء اجماع بر عدم وجوب کنند بلکه به نحو استفاضه از فقهاء ادعاء اجماع بر عدم وجوب کرده اند پس معلوم می شود آیهی شریفه و احادیث کثیره در بیان تأکد استحباب است چنانچه از قرائن دیگر نیز این معنی استفاده می شود. پس نظر به ظاهر آیهی شریفه و احادیث کثیره احتیاط واجب صلوات فرستادن بر خاتم انبیاء محمد مصطفی و اوصیاء طاهرین و معصومین آن بزرگوار است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین خواه انسان خودش اسم مبارک آن حضرت را تلفظ نماید یا کسی دیگر اسم مبارک را به زبان آورد.

نقل کلماتی از سید علی خان مدنی

و خوب است کلماتی را که سید علامه‌ی محقق سید علی خان مدنی [صفحه ۴۵۵] قدس سره در شرح صحیفه‌ی سجادیه علیه السلام نگارش داده در اینجا بیاورم. قال رحمه الله تعالی: الصلاة علیه (ص) فی غیر الصلاة و عند عدم ذکره مستحبۀ عند جمیع اهل الاسلام و لا يعرف من قال بوجوبها غیر الکرخی فانه اوجبها فی العمر مره کما فی

الشهادتين. و اما فى الصلاة فاجمع علماؤنا (رض) على وجوبها فى التشهدين معا و قال الشافعى هى مستحب فى الاول واجبة فى الثانى و قال ابو حنيفة و مالك مستحبة فىهما معا. و اما عند ذكره (ص) فظاهر كثير من الاخبار كقوله (ص): من ذكرت عنده و لم يصل على دخل النار، و من ذكرت عنده فنسى الصلاة على خطابه طريق الجنة، و قوله: من ذكرت عنده و لم يصل على فدخل النار فابعده الله. انها تجب كلما ذكر و كلما سمع ذكره لان الوعيد اماره الوجوب و هو مختار ابن بابويه و المقداد من اصحابنا و الطحاوى من العامة. قال الزمخشري: و هو الذى تقتضيه الاحتياط و منهم من اوجبها فى كل مجلس مرة و منهم من اوجبها فى العمر مرة. و قال المحقق الاردبيلى (ره) و لا شك ان احتياط الزمخشري احوط. و يمكن اختيار الوجوب فى مجلس ان صلى اخراوان صلى ثم ذكر يجب ايضا كما تعدد الكفارة فى تعدد الموجب اذا تخللت و الا فلا انتهى. ثم قال العلامة المدنى بعد نقل ذلك عن المحقق الاردبيلى قدس سرهما: و الحق ان هذه التفاصيل عريه عن المستند فالقول بشيء منها [صفحه ٤٥٦] تحكم و الا ولى الوجوب عند كل ذكر للاخبار الكثيرة الصريحة بالامر بها كلما ذكر و الاصل فى الامر الوجوب. و اما القول بالاستحباب مطلقا كما ذهب اليه جماعة مستدلين بالاصل و الشهرة المستندين الى عدم تعليمه (ع) للمؤذنين و تركهم ذلك مع عدم وقوع نكير عليهم كما يفعلون الان و لو كان لنقل. ففيه: ان عدم التعليم ممنوع و كذا عدم النكير كعدم النقل. فقد روى ثقة الاسلام فى الكافى فى باب بدء الاذان و الاقامة باسناده عن ابي جعفر (ع) اذا اذنت فافصح بالالف و الهاء و صل على النبى (ص) كلما ذكرته او ذكره ذاكر فى اذان و غيره. على ان عدم النقل لا يدل على عدمه و اصالة البرائة لا يصح التمسك بها بعد ورود القرآن و الاخبار به. ثم الظاهر من بعض الاخبار كقول الصادق عليه السلام اذا ذكر النبى (ص) فاكثروا الصلاة عليه حيث رتب الامر بالصلاة على الذكر بالفاء التعقيبيه هو ايقاعها على الفور فلو اهمل اثم على القول بالوجوب و لم تسقط و كذا الظاهر ان الامر بها عام لكل احد و على كل حالة حتى فى الصلاة فلو ترك الامتثال و اشتغل بالقراءة فيها هل تبطل الصلاة على تقدير

الوجوب ام لا؟ فان قلنا: ان الامر بالشیئی نهی عن ضده الخاص و النهی فی العبادۃ یقتضی الفساد بطلت [۳۳۰] و ان قلنا: بعدمه فلا و هو الراجح. [صفحه ۴۵۷] فلو تكرر الذکر تکرارا کثیرا بحيث یخرج بالاشتغال بالصلاة علیه عن کونه مصلیا لا یبعد القول بسقوط التکلیف بها لان الفعلین اذا تضیقا و تعذر الجمع بینهما علمنا ان احدهما لیس بواجب قطعاً و لما کان مشتغلاً بالصلاة و وجب اتمامها و الاستمرار فیها کان ما ینافیهِ غیر مأمور به فلیتأمل.

تحقیق در احادیث

بنا به اتفاق جمیع مسلمین و اجماع آنها در غیر از تشهد نماز و جائی که اسم مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذکر نشده باشد صلوات بر آن [صفحه ۴۵۸] حضرت مستحب است پس آیهی شریفه: یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه... که امر به صلوات می فرماید معلوم می شود اما استحبابی است چون آیهی شریفه راجع به مطلق صلوات است و مقید به حال ذکر اسم مبارک و یا نماز نیست و اگر امر وجوبی بود چون مسألهی مبتلی بهای عموم مسلمین است از ضروریات در اسلام می شد پس معلوم می شود مسلمین از این امر استحباب فهمیده اند. و اما وجوب صلوات در حال ذکر اسم مبارک چنانچه گفته شد از آیهی شریفه آن را نتوان استفاده کرد و اگر بر فرض ظاهر امر در آیه وجوب باشد در تشهد نماز امثال به وجوب متحقق می شود پس باید به سراغ احادیث وارده در این مسأله برویم و از روایات هم استفادهی وجوب پس از دقت در آنها مشکل است زیرا اخباری که در آنها وعید ذکر شده مستفاد از آنها دعاء بر شخصی شده که خداوند او را اگر داخل آتش شده باشد از رحمت خود دور سازد نه این که صلوات نفرستادن موجب دخول در نار است. و عمده در احادیث صحیح زراره از ابوجعفر علیه السلام است که فرموده: اذا اذنت فافصح بالالف و الهاء و صل علی النبی کلما ذکرته او ذکره ذاکر عندک فی الاذان او غیره. و این حدیث شریف هم به قرینهی سیاق که در اذان امر به

افصاح الف وهاء فرموده معلوم می شود وارد در مورد ادب است و این احتمال در آن حدیث احتمال قریب است و لذا نتوان به ظاهر آن حدیث در [صفحه ۴۵۹] مقابل آن همه ادعاء اجماعها که از اکابر فقهاء و آشنایان به مذاق شرع مقدس نسبت به عدم وجوب صلوات صادر شده تمسک نمود پس حق آنست که گفته شد احتیاط واجب صلوات فرستادن است در هر جا که به اسم مبارک تلفظ شود یا از کسی دیگر شنیده شود. و اما صلوات فرستادن به رسول الله (ص) در تشهد فرائض یومیه بدون شک واجب و اجماع امامیه بر آن قائم است چنانچه در صلوات بر پیغمبر (ص) صلوات بر آل محمد (ص) را بر آن ضم کردن مورد اتفاق و اجماع شیعه‌ی امامیه بوده و اخبار کثیره بر آن دلالت دارد و جای شبهه نیست. و صلوات بر آن حضرت بدون ضم آل محمد (ص) بر آن جائز نبوده و رفتاریست که بر خلاف دستور و امر رسول الله (ص) می باشد. از کارهای بسیار تعجب آور اهل سنت یکی هم آنست که دانسته و فهمیده حق را زیر پا می گذارند و بر آن عمل نمی کنند و رویه‌ی بنی امیه را تعقیب کرده و تا حال نیز از دستور آن شجره‌ی ملعونه دست بردار نیستند چنانچه پوشیده نیست در اخبار کثیره به طرق خود آنها روایت کرده اند که بعد از نزول آیه‌ی شریفه: ان الله و ملائکته یصلون علی النبی... عموم صحابه و انصار و سائرین از رسول الله (ص) سؤال کردند: یا رسول الله (ص) کیفیت سلام فرستادن را به شما دانسته‌ایم آیا صلوات فرستادن بر شما به چه نحو است؟ [صفحه ۴۶۰] در جواب فرموده: که بگوئید: اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم... الخ [۳۳۱]. و ابن حجر مکی در الصواعق المحرقة [۳۳۲] که در رد شیعه نوشته گوید: صح یا رسول الله کیف الصلاة علیکم اهل البیت؟ قال قولوا: اللهم صل علی محمد و علی آل محمد... الخ. با این همه تفصیل رویه‌ی اهل سنت در صلوات برخلاف دستور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و (آل) را ترک می کنند. اگر کسی به تفسیر الدر المنثور جلال الدین سیوطی رجوع کند روایات زیادی خواهد دید که در همه‌ی آنها تصریح شده که مسلمانها از رسول الله (ص) از کیفیت

صلوات سؤال کرده‌اند فرموده است بگوئید: اللهم صل علی محمد و علی آل محمد... الخ. و در تفسیر نامبرده بیشتر از هیجده حدیث نقل کرده که در همه‌ی آنها نص صریح است که (آل رسول ص) را در صلوات با رسول الله (ص) شریک قرار دهید و در صحاح و سنن عامه این موضوع را از جماعتی از صحابه نقل کرده‌اند مانند امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ابوسعید خدری [صفحه ۴۶۱] و عبدالله بن عباس و طلحه و ابوهریره و ابومسعود انصاری و بریده و ابن مسعود و کعب عجره و دیگران. و روایات وارده از طریق شیعه زیاد است چون علاقه‌ی شیعه به خاندان رسالت در حد کمال است و از بدعتها و دستورهای بنی‌امیه که برخلاف سنت سنی نبویه در میان مردم و مسلمانها شهرت داده‌اند گریزانند و لذا هیچ وقت در صلوات بر پیغمبر اکرم (ص) (آل) او را از وی جدا نمی‌کنند و کتابهای مستقلی در این موضوع تألیف کرده‌اند. سید علامه‌ی بحرانی (قدس سره) در غایه المرام با بیست و سه طریق از طرق عامه و با بیست طریق از طرق شیعه و در تفسیر برهان در تفسیر آیه‌ی مبارکه: ان الله و ملائکته یصلون... با بیست و پنج طریق از طرق شیعه به استثناء چند حدیث از طرق اهل سنت و محدث جلیل حویزی رحمه الله در تفسیر نورالثقلین [۳۳۳] با بیست و پنج طریق از طرق شیعه روایت کرده‌اند و در اکثر بلکه در تمامی آنها به استثناء دو سه حدیث تصریح شده که در صلوات به رسول الله (ص) نباید (آل محمد) را جدا از آن حضرت نمود و باید به رسول الله (ص) با آتش با هم صلوات فرستاد و در اغلب طرق شیعه به این نحو است: (اللهم صل علی محمد و آل محمد) حتی در تشهد نماز که بلاشک واجب است که صلوات باید گفت به ترتیب [صفحه ۴۶۲] مذکور گفته شود کافی است.

ضم «آل» در صلوات به امر خود رسول الله

ولی اهل سنت چنانچه گفتیم: برخلاف فرمایش دستور رسول الله (ص) رفتار کرده و در زبانها و کتابهای خودشان ضمیمه کردن صلوات بر آل محمد را حذف کرده و این طور

صلوات می گویند و می نویسند: (اللهم صل علی محمد) یا (اللهم صل و سلم علی النبی) یا (صلی الله علیه و سلم)

رویهی اهل سنت در حذف آل

چنانچه در اغلب کتب و مؤلفات سنیها به طریق اخبار است چون شیعه مواظبت بر ضمیمه آل دارند و لذا سنیها برغم آنها سنت نبویه را زیر پای خودشان گذاشته اند بسیار کمتر در مؤلفات اهل سنت دیده می شود که از رویه‌ی امویه پیروی نکرده و آل را حذف نکرده باشند مانند ابن حجر عسقلانی و بعضی دیگر که بسیار نادر می باشد. و از اکابر علمای اهل سنت از معاصرین که در کتابش در صلوات (آل) را حذف نکرده و تبعیت از سنت فرموده و تقلید کورکورانه را رها کرده عبارت از علامه‌ی کبیر مرد عاقل و دانای اسلامی شیخ محمد سعید عرفی است که در کتاب نفیس و اثر خالد خود (سر انحلال الامه العربیه و وهن المسلمین) که فعلا طبع دوم دمشق آن نزد نگارنده موجود است در صلوات از رویه‌ی مرضیه کنار نشده است در سال ۱۳۷۶ رسول الله وفات یافته رضی الله تعالی عنه. شیخ صدوق (ره) روایت کرده به اسناد خود از ابان بن تغلب از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام از امیرالمؤمنین سلام الله علیه قال: قال [صفحه ۴۶۳] رسول الله من صلی علی و لم یصل علی آلی لم یجد ریح الجنه و ان ریحها لیوجد من مسیره خمسماءه عام [۳۳۴]. در تفسیر نعمانی (ره) با اسنادش از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: لا تصلوا علی صلاه مبتوره بل صلوا الی اهل بیتی و لا تقطعوه فان کل نسب و سبب یوم القیامه منقطع الا نسبی. و ابن حجر در صواعق [۳۳۵] نقل کرده: روی عن النبی (ص): لا تصلوا علی الصلاه البتراء فقالوا: و ما الصلاه البتراء؟ فقال: تقولون اللهم صل علی محمد و تمسکون بل قولوا: اللهم صل علی محمد و آل محمد.

ضم «آل» در صلوات نزد شیعه ضروریست

شیخ الفقهاء العظام صاحب جواهر الکلام قدس سره [۳۳۶] فرموده: که ضم (آل محمد) در صلوات مثل ضروریست در مذهب شیعه و به این جهت است که از بعض عامه نقل شده که نهی کرده از صلوات گفتن بر (آل) زیرا در آن اشعار بر افضی بودن است بعد می فرماید: پناه می برم [صفحه ۴۶۴] بر خدا از این عصبیت باطل چنانچه گفته شد از روی تعصب جاهلی فرمایش و دستور پیغمبر (ص) را به کنار انداخته اند.

مراد از آل محمد چه کسانیست؟**اشاره**

ناگفته نماند: مراد از آل محمد که باید در صلوات به رسول الله (ص) صلوات بر آنها نیز ضمیمه شود و آنها را هیچ وقت نمی توان جدا از صلوات به رسول الله (ص) کرد و اجماعی میان شیعه است. عبارت از امیرالمؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام معصوم از اولاد حسین صلوات الله علیهم است و این مسأله از ضروریات امامیه اثنا عشریه و از اتفاقیات بی شک و شبهه و از مسلمات میان شیعه و از بدیهیات است و روایات در این موضوع بی شمار است. ثعلبی از بزرگان علماء اهل سنت در تفسیر خود نقل کرده مسندا از شهر بن حوشب از ام سلمه (رض) عن رسول الله انه قال لفاطمه (ص) ایتینی بزوجک و ابنیک فجئت فالقی علیهم کساء ثم رفع یده علیهم فقال اللهم هؤلاء آل محمد فاجعل صلواتک و برکاتک علی آل محمد فانک حمید مجید قالت: فرفعت الکساء لادخل معهم فاجتذ به فقال: انک علی خیر. از روایات وارده در قضیه ی کساء و از اخبار متواتره از طرق فریقین در آن واقعه ی مهمه و موضوع بسیار بزرگ که رسول الله (ص) خواسته [صفحه ۴۶۵] عملا اهمیت آن را برساند و به مسلمانها بفهماند و آیه ی تطهیر نازل شده کاملا معلوم و روشن است که مراد از آل محمد و منظور از اهل بیت در آیه ی

شریفه‌ی تطهیر [۳۳۷] عبارت از آن بزرگواران است که رسول‌الله (ص) آنها را در زیر کساء جمع فرموده و آنها را در قضیه‌ی مباحله با نصارای نجران همراه خود به مباحله حاضر کرد. و نظر به اجماع قطعی و احادیث متواتره از طرق اهل‌بیت علیهم‌السلام نه فرزند امام حسین سیدالشهداء علیه آلاف التحیة و الثناء داخل آل محمد و اهل‌بیت اطهار بوده و صلوات و سلام شامل آن ذوات مقدسه علیهم‌السلام نیز می‌باشد.

انکاری از صاحب قاموس

بسیار تعجب آور است که فیروزآبادی صاحب کتاب قاموس در لغت در کتاب: (الصلوات و البشر فی الصلاة علی خیر البشر) [۳۳۸] اقرار کرده که رسول‌الله (ص) اعلام و تعلیم فرموده: که در صلوات بر او صلوات بر آل را علاوه شود با این حال باز خودش در همان کتاب و سایرین وقتی که صلوات در موقع ذکر کلمه‌ی (رسول‌الله) یا در مقابل اسم مبارک آن [صفحه ۴۶۶] حضرت می‌نویسند این جملات را نگارش داده‌اند (صلی الله علیه و سلم) و (آل) را حذف می‌کنند بعد فیروزآبادی در همان صفحه از کتاب نامبرده شروع به تفصیلی کرده که از جهتی به حق اعتراف نموده و از طرف دیگر دچار اشتباهاتی شده که سراپا باطل و حرفهای لاطائل است آنجا که گوید: فلتعلم ان الله عز شأنه أمر بالصلاة علی رسول الله (ص) و لم یأمر بالصلاة علی آله فی الكتاب و انما جاء الاعلام فی تعلیم رسول الله (ص) ایانا الصلاة علیه بزیادة الصلاة علی الال تا این که گوید: ثم اعلم ان آل الرجل فی لغة العرب خاصته الاقربون الیه و خاصة الانبیاء و آلهم هم الصالحون العلماء بالله من المؤمنین و قد علمنا ان ابراهیم کان من آله انبیاء و رسل. بعد تفصیلی نگارش داده که قریب به اجمالش این است: مراد از آل محمد علماء صالحین از امت است که آنها از خواص پیغمبر اکرم (ص) می‌باشند و در صلوات مأثوره: اللهم صل علی محمد و آل محمد كما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم... الخ. از آل ابراهیم انبیاء و رسل بودند مثل اسحق و یعقوب و یوسف و انبیائی که از نسل ابراهیم آمده‌اند و نظر

بر این که در این امت نبوت ختم شده و باب تشریح احکام مسدود گردیده به این مناسبت رسول الله (ص) از خداوند خواسته برای آل محمد مرتبه‌ی نبوت باشد گرچه آل او نمی‌توانند تشریح احکام نمایند چون منصب نبوت ندارند پس از کمال رسول الله [صفحه ۴۶۷] (ص) است که آل خود را در رتبه به انبیاء ملحق کرده است. و رسول الله (ص) بر ابراهیم علیه السلام مزیت دارد که شرع وی نسخ نمی‌شود ولی از شرایع ابراهیم علیه السلام نسخ شد و رسول الله (ص) تعلیم صلوات را به ما به این صورت که آل او را در صلوات به خودش ضم شود بیان فرموده مگر از طریق وحی الهی و دعوت رسول الله (ص) در این باره باجابت رسیده است. پس ما قطع داریم که در این امت اشخاصی هستند که درجه‌ی آنها به درجه‌ی انبیاء در نبوت ملحق شده است ولی حق تشریح احکام را ندارند و خداوند رسول الله (ص) را گرامی داشته که آل او را شهداء بر امم انبیاء قرار داده چنانچه انبیاء را بر امت‌های خودشان شهداء قرار داده. بعد خداوند تخصیص داده بر این امت یعنی علماء آنها را که به آنها تشریح فرموده اجتهاد در احکام را و مقرر فرموده که آنچه نظر آنها در اجتهادشان بر آن مؤدی بشود آنها به مؤدای آن هم خودشان و هم مقلدینشان عمل نمایند چنانچه حکم شرایع انبیاء و مقلدین آنها این طور بود. پس خداوند اجتهاد را در این امت به منزله‌ی وحی در انبیاء بنی اسرائیل قرار داده و برای آل محمد که عبارتند از مؤمنین علمای این امت مرتبه‌ی نبوت نزد خداوند تعالی است که در آخرت ظاهر می‌شود و در دنیا همین مقدار اجتهاد مشروع می‌کنند و در دین و احکام اجتهاد نمی‌کنند مگر به امر مشروع از جانب خداوند تعالی. [صفحه ۴۶۸] و هرگاه اتفاق افتاد که یکی از اهل بیت به این مرتبه از علم و اجتهاد نائل شد برای آنها این مرتبه وجود دارد مانند حسن و حسین و جعفر و نظائر آنها از اهل بیت که جمع کرده‌اند میان (اهل) و (آل) را و خیال نشود که مراد از (آل محمد) عبارت از اهل بیت پیغمبر (ص) بالخصوص اند زیرا این ادعا نزد اهل لغت نبوده و عرب آن را نمی‌شناسد بلکه (آل) عبارت است از: خاصه الرجل و

احباؤه: بتخفيف الباء الموحدة. و خداوند تعالی می فرماید: أدخلوا آل فرعون [۳۳۹] ... و می فرماید: اعملوا آل داود شکرا [۳۴۰] ...

بررسی به مطالبی که صاحب قاموس بیان کرده

فیروزآبادی بعد از این تفصیل باز گوید: و قول رسول الله (ص) علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل و فی لفظ: علماء هذه الامة انبیاء سائر الامم و ان کان فی اسناده مقال لکن یستأنس به فیما ذکرناه. به کلمات فیروزآبادی که تا اینجا خلاصه‌ی ترجمه و یا عین لفظش نقل شد بررسی و تحقیق شود که از نظر دقت صحیح است یا نه؟ و پس از آن مراد از (آل محمد) چنانچه گذشت در نزد شیعه‌ی امامیه که در تمامی عقائد و اقوال و در احکام به اهل بیت اطهار علیهم السلام رجوع کرده و از آن حضرات اخذ کرده‌اند چیست؟ خواهیم پرداخت. [صفحه ۴۶۹] فیروزآبادی گفته: که خدا در قرآن کریم به ما امر فرموده که به رسول الله صلی الله علیه و آله صلوات بفرستیم ولی نسبت به آل رسول الله (ص) در کتاب امر به صلوات نفرموده است. این فرمایش وی درست نیست زیرا خداوند در آیه‌ی شریفه: یا ایها الیذن آمنوا صلوا علیه... امر به صلوات به رسولش فرموده و آیه بر آن دلالت مطابقی دارد و آیه‌ی شریفه لازم گرفته صلوات بر (آل) را بادلالت التزامی چون مسلمین بعد از نزول آیه چنانچه در احادیث کثیره نقل کرده‌اند از کیفیت صلوات از رسول الله (ص) سؤال کردند فرمود به من صلوات بگوئید و آل محمد را ضم بر آن کنید و این اتفاقی میان سنی و شیعه است گرچه سنیها در مقام عمل با فرمایش پیغمبر (ص) موافقت ندارند و مخالفت می کنند پس صلوات بر پیغمبر (ص) لازم گرفته که صلوات بر (آل) نیز گفته شود و الا صلوات دم بریده و برخلاف دستور رسول الله صلی الله علیه و آله خواهد شد پس آیه‌ی شریفه بالالتزام دلالت دارد که صلوات بر (آل) نیز با صلوات بر نبی صلی الله علیه و آله و سلم ذکر شود و در آیه‌ی شریفه فقط رسول الله (ص) ذکر شده اشاره به این است که (آل رسول الله ص) مانند خود رسول الله صلی الله

علیه و آل هستند و مثل یک نفس می‌باشند رسول الله صلی الله علیه و آل از (آل) است و (آل) از رسول الله صلی الله علیه و آل اند فرقی ندارند به منزله‌ی نفس واحده هستند. در صحیح مسلم در کتاب صلاة در باب صلاة بر نبی (ص) بعد از تشهد و همچنین در صحیح بخاری در تفسیر سوره‌ی احزاب با طرقي نقل [صفحه ۴۷۰] کرده‌اند که تواتر دارد: قلت يا رسول الله اما السلام عليك فقد عرفناه و اما الصلاة عليك فكيف هي؟ فقال: قولوا اللهم صل على محمد و آل محمد كما صليت على ابراهيم و آل ابراهيم. و لذا آیه‌ی شریفه: صلوات لازم گرفته که (آل محمد) مانند خود رسول الله (ص) افضل امت باشند و برای آنها منزلت و مرتبه‌ای است که مانند خود پیغمبر اکرم (ص) مستحق صلوات هستند که خداوند امر فرموده به پیغمبر (ص) و آل آن حضرت با هم صلوات گفته شود و از هم هیچ وقت جدا نشوند و لذا به اعتراف خود آقای فیروزآبادی چنانچه کلماتش گذشت (آل محمد) در مرتبه‌ی انبیاء و در درجه‌ی مرسلین هستند. و از اموری که کشف از بطلان قول فیروزآبادی می‌کند که ادعا کرده آیه‌ی شریفه دلالت بر صلوات گفتن بر (آل محمد) را ندارد اذعان یکی از متعصبین علمای اعلام اهل سنت و اعترافش بر دلالت آیه‌ی شریفه به موضوع نامبرده می‌باشد و او عبارت از ابن حجر مکی است که در کتاب خود صواعق که به گمان خویش در رد شیعه تألیف کرده [۳۴۱] اقرار به دلالت [صفحه ۴۷۱] آیه نموده و خوب است عین عبارات وی از صواعق نقل شود [۳۴۲] تا معلوم گردد خداوند چطور مطلب حق را به قلم یک نفر عالم متعصب سنی جاری کرده است: سؤالهم بعد نزول الاية و اجابتهم باللهم صل على محمد و على آل محمد الى آخره دليل ظاهر على ان الامر بالصلاة على أهل بيته و بقیة آل مراد من هذه الاية و الالم يسألوا عن الصلاة على أهل بيته و آل عقب نزولها و لم يجابوا بما ذكر فلما اجيبوا به دل على ان الصلاة عليهم من جملة المأمور به و انه (ص) [۳۴۳] اقامهم في ذلك مقام نفسه لان [صفحه ۴۷۲] القصد من الصلاة عليه مزيد تعظيمه و منه تعظيمهم و من ثم لما أدخل من مر في الكساء قال: اللهم انهم مني و أنا منهم فاجعل صلواتك و رحمتك و مغفرتك و رضوانك على

و علیهم و قضیة استجابة هذا الدعاء ان الله صلى علیهم معه فحينئذ طلب من المؤمنین صلاتهم علیهم معه (بعد ابن حجر حدیث لا تصلوا علی الصلاة البتراء - را نقل کرده که قبلا ما نقل کردیم و گوید:) و لا ینافی ما تقرر حذف الال فی الصحیحین قالوا: یا رسول الله کیف نصلی علیک؟ قال: قولوا: اللهم صل علی محمد و علی ازواجه و ذریته كما صلیت علی ابرهیم الی آخره لان ذکر الال ثبت فی روایات أخر و به یعلم انه (ص) قال ذلك كله فحفظ بعض الرواة ما لم یحفظه الاخر ثم عطف الازواج و الذریة علی الال فی کثیر من الروایات یقتضی انها لیسوا من الال الخ... پس معلوم شد که خداوند در قرآن کریم امر به صلوات بر (آل) را فرموده و آیهی صلوات با دلالت التزامی بر آن دلالت دارد. بعد فیروزآبادی گوید: آل الرجل در لغت عرب خواص نزدیکان وی می باشند.

معانی «آل» به نقل صاحب لسان العرب

باید دانست که معنی (آل) در لغت متعدد است و اهل سنت بر حسب معانی (آل) در لغت در معنی و مراد از (آل محمد) اختلاف شدید کرده اند و ابن منظور در لسان العرب تمامی آنها را تفصیلا نگاشته و خوب است خلاصه و اجمال آنچه او گفته در اینجا بیاوریم: [صفحه ۴۷۳] در لسان العرب در ذیل مادهی (أول) گوید [۳۴۴]: و الال آل النبی (ص) اختلف الناس فی الال فقال طائفة: آل النبی صلی الله علیه و آله من اتبعه قرابة کانت او غیر قرابة و آله ذو قرابته متبعا او غیر متبع و قالت طائفة: الال و الاهل واحد و الال اذا صغر قیل أهیل و عن الکسائی فی تصغیر آل أویل قال ابوالعباس فقد زالت تلك العلة و صار الال و الاهل اصلین لمعین فیدخل فی الصلاة کل من اتبع النبی (ص) قرابة کان او غیر قرابة و روی عن غیره أنه سئل عن قول النبی (ص): اللهم صل علی محمد و علی آل محمد من آل محمد؟ فقال قائل: آله اهله و أزواجه كأنه ذهب الی ان الرجل تقول له: ألك اهل؟ فیقول: لا و انما یعنی انه لیس له زوجة قال و هذا معنی یحتمله اللسان ولكنه معنی کلام لا یعرف الا ان یكون له سبب کلام یدل علیه [۳۴۵] و ذلك ان یقال للرجل

تزوجت؟ فيقول: ما تأهلت فيعرف بأول الكلام انه أراد ما تزوجت. و قال قائل: آل محمد أهل دين محمد و ذهب ناس الى ان آل محمد قرابته التي ينفرد بها دون غيرها من قرابته و اذا عد آل الرجل ولده الذي اليه نسبهم و من يؤويه بيته من زوجة او مملوك او مولى او احد [صفحه ٤٧٤] ضمه عياله و كان هذا في بعض قرابته من قبل ابيه دون قرابته من قبل امه لم يجز أن يستدل على ما أراد الله من هذا ثم رسوله الا بسنة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فلما قال ان الصدقة لا تحل لمحمد و آل محمد دل على ان آل محمد هم الذين حرمت عليهم الصدقة و عوضوا منها الخمس و في الحديث. لا تحل الصدقة لمحمد و آل محمد قال ابن الاثير. و اختلف في آل النبي صلى الله عليه و آله الذين لا تحل الصدقة لهم فالاكثر على أنهم أهل بيته. و قيل آله اصحابه و من آمن به و هو في اللغة يقع على الجميع و آل الرجل اتباعه و منه قوله عز و جل. أدخلوا آل فرعون اشد العذاب. هذا تلخيص ما في اللسان. و قيل: الفرق بين الال و الاهل ان الاهل اعم منه يقال. اهل البصرة و لا يقال. آل الرجل قومه و كل من يؤل اليه بنسب او قرابة مأخوذ من الاول و هو الرجوع و اهله كل من يضمه بيته و قيل آل الرجل قرابته و اهل بيته و آل الرجل شخصه و كذلك آل كل شئ و آل الرجل اهله و لا يستعمل الا في ما فيه شرف فلا يقال: آل الاسكاف [٣٤٦]. از اين همه اقوال مختلفه کدام را می توان ترجیح داد؟ معلوم [صفحه ٤٧٥] است که به اقوال و سخنان اشخاص عادی که هر کس بر حسب فهم خود در مراد از (آل محمد) اظهار نظری کرده با در نظر گرفتن این که ترجیح بدون این که مرجحی در بین بوده باشد ممکن نیست چطور می توان اعتماد کرد؟ قولی که خواسته با سنت نبویة صلى الله عليه و آله که فرموده: ان الصدقة لا تحل لمحمد و آل محمد. ترجیح دهد که مراد از (آل محمد) کلیه اقرباء رسول الله صلى الله عليه و آله است که صدقه بر آنها حرام است.

معنی «آل» در اخبار متواتره

پس با آن همه احادیث و اخبار متواتره در قضیه‌ی حدیث کساء و غیره مراد از (آل محمد) را بیان فرموده و خود رسول الله صلی الله علیه و آله معنی (آل محمد) را به مردم تفسیر و توضیح داده و مراد خویشتن را ظاهر و آشکارا ساخته چرا مراد از (آل محمد) را که عبارت از علی و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهم می باشند نتوان ترجیح داد؟ آیا تعجب آور نیست معنایی که خود صاحب شریعت مقدسه بیان فرموده آن را به کنار گذاشته و بأمثال اقوال فلان لغوی مرد عادی بتوان اطمینان پیدا کرد؟ و چرا این همه احادیث به طرق اهل سنت و شیعه را به کنار انداخت که با دلالت مطابقی به معنای (آل محمد) دلال دارد ولی به احادیثی تمسک نمود که در مورد صدقه وارد شده چطور به آنها چنگ زده می شود؟ و آن همه اقوال علمای اهل سنت که از صاحب لسان العرب [صفحه ۴۷۶] شنیده شد در آنها قول فیروزآبادی که (آل محمد) را به علماء امت معنی کند دیده و شنیده نشد پس فیروزآبادی به دلخواه خودش خواسته (آل محمد) را معنی کند در صورتی که آل ابراهیم علیه السلام عبارتند: از اولاد ابراهیم علیه السلام مانند: اسماعیل و اسحق و یعقوب و انبیائی که از نسل ابراهیم علیه السلام آمده اند ولی در رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (آل محمد) به امت و در امت هم به علماء معنی می شود؟ در صورتی که مقتضای تشبیه به ابراهیم علیه السلام باید (آل محمد) هم مثل (آل ابراهیم) از نسل و اولاد خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بوده باشند نه از دیگران که نسبت به آنها به رسول الله (ص) بیگانگانند گرچه از علماء امت باشند. و علاوه در نسل رسول الله (ص) اشخاصی هستند که به حکم عقل و نقل معصومند - اگر تابع دلیل باشیم - و اعلم امت اسلامی در عصر خودشان بوده اند و تمامی امت با علمیت و افضلیت آنها اعتراف دارند و آن ذوات مقدسه اند که در مرتبه‌ی انبیاء اند که خود فیروزآبادی به این موضوع اعتراف نمود و اشخاصی که در مرتبه‌ی نبوت باشند باید معصوم باشند و الا غیر معصوم به مرتبه‌ی نبوت نائل نمی شود زیرا نائل شدن به آن مرتبه لازم گرفته که به تمامی اوصاف و کمالات نی دارا باشد و از آنهاست صفت، و به

عقیده شیعه‌ی امامیه که با دلایل بسیار محکم و متقن ثابت کرده‌اند آنها از سائر انبیاء گذشته و حتی از انبیاء اولی‌العزم بغیر از خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم افضلند و اعلم از آنها بوده‌اند. آن اشخاص افضل و اعلم که در رتبه‌ی انبیاء و به اعتراف خود [صفحه ۴۷۷] فیروزآبادی که کلامش نقل شد خداوند به جهت گرامی داشتن رسول الله (ص) (آل) او را شهداء بر امم انبیاء قرار داده که مرتبه‌ی نبوت و امامت است آیا آنها مراد از (آل محمد) نباشند؟ آیا ملایان سنیها شاهد بر امم انبیائند؟ آیا آنها از اعمال امم آگاهند تا شهداء بر آنها باشند؟ یا رسول الله (ص) و اوصیاء طاهرین او علیهم السلام اند که بر اعمال واقف و نزد خداوند شاهدند. و قل اعملوا فیسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون [۳۴۷]. اهل بیت اطهار علیهم السلام که در اسلام اعلمیت و افضلیتشان مورد اتفاق مسلمین است به عقیده‌ی فیروزآبادی که عمر خود را در الفاظ و لفاظی بسر برده و از علوم (آل محمد) حظ و نصیبی نبرده اگر از اهل بیت کسی به مرتبه‌ی علماء از علم و اجتهاد رسید و میان (اهل) و (آل) را جمع کرد به مرتبه‌ی آنها می‌رسد که در جرگه‌ی (آل محمد) وارد شوند مانند آن حضراتی که از آنها اسم برده است؟ - زهی به این بی ادبی و تصور باطل و خیال عاطل که آقای فیروزآبادی کرده: اشخاصی که علومشان من جانب الله تعالی است آنها را در ردیف علمای امت که نسبت به آن ذوات مقدسه جاهل اند نه عالم آورده است.

اجتهاد مجتهدین مثل وحی بر انبیاء نیست

اشخاصی که علوم آنها از خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم اقتباس شده و فرمود: [صفحه ۴۷۸] (أنا مدینه العلم و علی بابها) [۳۴۸] و امیرالمؤمنین علی علیه السلام و یازده فرزند آن حضرت همه‌شان باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اند آنها را مانند اشخاص مجتهدین عادی که علومشان کسبی و تعلمی از امثال خودشانند خیال نموده اشخاصی که علوم اولین و آخرین و انبیاء و مرسلین نزد آنهاست و علم کتاب مبین (و

فیه تبیان کل شیئی) در سینه‌های مبارک ایشان است آنها را با ملاحی سنیها یکسان فرض کرده - اف باد بر این جهالت و نادانی نابود باد اینگونه فهم‌ها و قلبهای ظلمانی - اینگونه اشخاص بودند که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را با معاویه بن صخر زندیق یکسان فرض کردند و امام علیه‌السلام فرمود: انزلی الدهر حتی قالوا علی و معاویه. و آقای فیروزآبادی اجتهاد مجتهدین سنیها را که باب اجتهاد را مسدود کرده و تقلید از چهار مجتهد مرده می‌نمایند که ابداء دلیلی بر آن نداریم [۳۴۹] مانند وحی انبیاء بنی اسرائیل تصور کرده است چنانچه [صفحه ۴۷۹] تصریحش بر آن گذشت. این ادعاء وی اشتباه بزرگ است زیرا اجتهاد مجتهدین در مسائل و فروع اختلافی می‌باشد که از ضروریات نیست و مؤدای اجتهاد آنها ظنی و حکم ظاهری است و اگر مطابق واقع باشد مثاب و مأجور و به واقع عمل کرده است و اگر مطابق واقع نشد معذور خواهد بود اگر در بذل وسع و اجتهاد خود قصور و مسامحه روا نداشته باشد و اما [صفحه ۴۸۰] احکامی که انبیاء علیهم‌السلام به مردم بیان می‌فرمایند حکم واقعی است که از وحی تلقی و اخذ فرموده‌اند و از روی اجتهاد نیست گرچه اهل سنت از صدر اول اسلام خواسته‌اند به رسول‌الله (ص) نیز نسبت اجتهاد بدهند تا اجتهاد امثال معاویه‌ها را بلکه تصحیح کنند و خلیفه را در تحریم امثال مسأله‌ی متعه‌ی زنان که در مقابل نص قرآن کریم و در ازاء رسول‌الله (ص) اجتهاد نموده مجتهد بتراشند در صورتی که پیغمبر (ص) از وحی تلقی می‌کند و اجتهاد در حق وی معنی ندارد و لذا این بحث را که آیا پیغمبر (ص) مجتهد بود و اجتهاد می‌کرد؟ به میان آورده‌اند [۳۵۰] و علمای اعلام این مطلب را در کتاب‌های علم اصول فقه که در زمانهای قدیم در آن علم تصنیف فرموده‌اند عنوان کرده و به بحث پرداخته‌اند. در هر صورت مقایسه اجتهاد مجتهدین به نحو مشروع در احکام و فروع اختلافی و آن را به منزله‌ی وحی بر انبیاء خیال کردن کلام باطل و تصور بی‌حاصل و فاسد است. بلی اگر منظورش از علمائی که (آل محمد) مراد از آن ذوات مقدسه است عبارت باشد از اوصیاء معصومین رسول‌الله (ص) آن وقت این کلام وی صحیح است که هر چه آنها بیان نمایند

فرمایش‌های [صفحه ۴۸۱] انبیاء و خود رسول‌الله (ص) است زیرا آنها هر چه گویند و بیان فرمایند مأخوذ از رسول‌الله (ص) است فرقی در میان نیست ولی باز بیانات و فرمایش‌های آنها نیز مانند خود پیغمبر (ص) در اصول و فروع دین از روی اجتهاد نیست بلکه مأخوذ از رسول‌الله (ص) است. و باید اضافه کرد که اجتهاد مجتهدین برای پیا کردن حکم واقعی که از یک حکم الهی در واقعه‌ی بیشتر نیست می‌باشد و ممکن است در پیدا کردن آن حکم مجتهد به خطا برود و مؤدای اجتهادش مطابق حکم واقعی نباشد ولی انبیاء (ص) در بیان احکام واقعه به خطا نمی‌روند پس چطور اجتهاد آنها مانند وحی بر انبیاء می‌شود؟ زیرا اگر مانند وحی باشد در آن خطا نمی‌شود بلی فیروزآبادی مبنای کلامش بنا به مذهب خودشان است که مجتهد را در اجتهادش مصیب می‌دانند یا قائل به حکم واقعی اصلاً نیستند یا قائلند به عدد آراء مجتهدین در یک واقعه احکام مختلفه بر حسب مؤدای اجتهاد و ظن آنها حکم جعل شده و یا می‌شود و در لوح محفوظ ثبت می‌گردد بنا به اختلافی که در مسأله‌ی تصویب از آنها نقل شده است و بطلان تمامی آنها نزد ما واضح است.

اشاره به مسأله‌ی تخطئه و تصویب

و در اصول فقه امامیه در مسأله‌ی (تخطئه و تصویب) این مطلب کاملاً عنوان شده و به طور تفصیل تحقیق گشته به نحوی که به کسی شک و شبهه نمانده است و بطلان قول به تصویب مانند آفتاب روشن گردیده و احتیاجی برای تفصیل در اینجا نمانده است.

موضوع بودن آنچه نقل شده: علماء امتی کانبیاء... الخ

اما این که فیروزآبادی در ضمن کلامش گفته: به مدعای وی که [صفحه ۴۸۲] (آل محمد) را به علمای امت معنی کرده با حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل استیناس پیدا می‌شود، درست نیست: اولاً: این حدیث که به سه نحو نقل شده: علماء امتی انبیاء

بنی اسرائیل یا: کأنبیاء بنی اسرائیل یا: افضل من انبیاء بنی اسرائیل - در اصول و جوامع حدیث شیعی امامیه پیدا نشده و علامه‌ی محدث جزائری (ره) و علامه‌ی حر عاملی (ره) و سید علامه‌ی شبر (ره) د مصابیح الانوار که از اکابر محدثین عظام‌اند تصریح کرده‌اند که این حدیث از موضوعات سنیهاست ولی باز توجیهاتی بر آن ذکر کرده‌اند [۳۵۱] چنانچه آن را از استاد اعظم ما آیه‌الله کاشف الغطاء (ره) سؤال کرده‌اند و توجیهاتی در جواب مرقوم فرموده است [۳۵۲]. و خود آقای فیروزآبادی نیز در کلامش اشاره کرده که در سند این حدیث کلام است چنانچه گذشت: (و ان کان فی اسناده مقال) و علمای اعلام بر فرض که این حدیث صحت داشته باشد برای آن توجیهات مرقوم فرموده‌اند و الا حدیث از جهت سند و راوی معلوم نیست بلکه از بزرگان محدثین شنیده شد و گذشت که فرموده‌اند: از موضوعات است: [صفحه ۴۸۳] و در بعض عبارات واقع است: علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل [۳۵۳] - اگر منظور علمای امت باشد که غیر معصومند ترجیح و مرجوح بر راجح لازم می‌آید و آن محال است زیرا انبیاء معصومند و علماء امت معصوم نیستند چطور می‌شود که افضل از انبیاء باشند مگر این که گفته شود: که علمای معصوم این امت مراد است که عبارت از حضرات ائمه‌ی معصومین علیهم السلام باشند این معنی صحیح است و جای شک نیست که ائمه‌ی معصومین این امت افضل از تمامی انبیاء و مرسلین و حتی اولی العزم غیر از خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند. و بزرگان محدثین نیز علماء امتی.... الخ را در حدیث مذکور به معنای ائمه‌ی معصومین علیهم السلام دانسته‌اند زیرا آنها هستند که در مقام و مرتبه‌ی نبوت بوده و بلکه افضل از انبیاء‌اند. و تمامی آن معانی که از لسان العرب برای (آل محمد) از علمای اعلام اهل سنت نقل شد و آقای فیروزآبادی قائل است که مراد عموم علماء مؤمنین این امت است.

قدر متقین بودن آل محمد بنا به اقوال عامه

و یا بنا به قول شافعی که قائل است مراد از (آل محمد) عموم اقرباء رسول الله (ص) باشند که صدقه بر آنها حرام است یا اقوال دیگر که گذشت نظر به تمامی آنها دوازده معصوم از اهل بیت رسول الله (ص) [صفحه ۴۸۴] بدون کوچکترین شک داخل در آل محمد (ص) هستند زیرا دخول آنها قدر متیقن است ولی از احادیث و تواریخ معلوم و مستفاد می شود که در دوره ی بنی امیه و آل مروان و بنی عباس دشمنان خاندان نبوت بسیار کوشیده اند که بتوانند (آل محمد) را طوری معنی نمایند که اختصاص به امیرالمؤمنین علی و اولاد طاهرین آن حضرت علیهم السلام نداشته باشد و مکالمات و مباحثات حضرت امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون الرشید در اثبات این که آل یس و آل محمد عبارت از ائمه ی طاهرین علیهم السلام است مشهور و در کتب مسطور است گاه گویند: (آل محمد) عبارت از تمامی امتند و گاه گفته اند: که عبارت از تمامی اقربای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و از این قبیل اقوال تراشیده اند و فرمایش رسول الله (ص) را که در قضیه ی کساء فرموده: اللهم هؤلاء آل محمد. زیر پا گذاشته اند چنانچه در صلوات فرستادن معلوم شد با وجود آن همه روایات تا امروز رویه ی بنی امیه را تعقیب کرده و از رویه ی رسول الله (ص) رو گردانیده اند چنانچه بنی امیه اصرار ورزیده اند که در صلوات (آل محمد) را ترک کرده و صلوات دم بریده فرستاده شود و آیه ی تطهیر را به زوجات رسول الله (ص) تفسیر کنند و گویند: مراد از اهل بیت زوجاتند و به مفسرین مزدور پول می دادند و در مجامع عمومی و در بازارها ندا می دادند که مراد از اهل بیت که آیه ی تطهیر درباره ی آنها نازل شده عبارت از زوجات [صفحه ۴۸۵] پیغمبرند (ص) [۳۵۴]. و همچنین اصرار ورزیده اند که (آل محمد) را از معنای حقیقی آن خارج و به معنای مجازی حمل نمایند و پیروان آنها نیز که بعدا پا به عرصه ی وجود گذاشته اند از آنها پیروی کرده و می کنند. راغب اصفهانی در مفردات القرآن گوید [۳۵۵] : قيل لجعفر الصادق رضي الله عنه: الناس يقولون: المسلمون كلهم آل النبي عليه الصلاة والسلام فقال: كذبوا و صدقوا. فقيل له: ما معنى ذلك؟ فقال: كذبوا في أن الأمة

کافتهم آله. و صدقوا فی انهم اذا قاموا بشرائط شریعتہ آله. از این تعبیر که مردم گویند مسلمین عموماً آل نبی (ص) هستند واضح است که مردم را دستهای اموی و ادار به آن حرفها می کرده و بر فرض اگر با قرینه و مجازاً (آل محمد) به امت هم اطلاق شود مردمی [صفحه ۴۸۶] که این ادعاء را می کرده اند نمی توانند بودن قدر متیقنی را از (آل محمد) انکار نمایند که عبارت از ائمه‌ی طاهرین از اولاد سید المرسلین (ص) اند. و فرمایش امام علیه السلام: فی انهم اذا قاموا بشرائط... الخ قرینه است که اطلاق (آل) بر امت از باب مجاز و به معنی اتباع است اگر به شریعت عمل نمایند.

فرمایشهای امام رضا

ریان بن صلت روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام در مرو به مجلس مأمون تشریف برد و در آن مجلس جماعتی از علماء اهل عراق و خراسان جمع شده بودند و مأمون از امام علیه السلام از آیه‌ی شریفه: ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا [۳۵۶] سؤال کرده و آن حضرت برخلاف آنچه علماء در آن مجلس گفته اند بیانات فرموده و مأمون سؤال کرده که آیا مراد از عترت (آل) است یا غیر آل؟ امام علیه السلام فرموده: مراد (آل) است. و علماء گفته اند: از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل شده: که امت من آل من است و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله به نحو استفاضه گفته اند: که مراد از آل محمد امت اوست. امام علیه السلام در جواب آنها فرموده: آیا به آل محمد صدقه حرام [صفحه ۴۸۷] است؟ علماء گفته اند: بلی حرام است، امام علیه السلام فرموده: به امت چطور صدقه حرام است؟ در عمومیت گفته اند: نه حرام نیست، امام علیه السلام فرموده: این فرق میان امت و آل کافی است پس نمی شود گفت: که مراد از آل امت است. و امام رضا علیه السلام در آن مجلس با دوازده آیه از آیات قرآنی فضیلت عترت طاهره علیهم السلام را بیان فرموده از ملاحظه‌ی مجموع آن بیانات امام علیه السلام و کلمات علماء که در حضور مأمون بوده اند معلوم می شود که علماء عامه چقدر اصرار داشته اند که نسبت به

معانی آل محمد و اهل بیت و ذریه‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله پرده‌پوشی نمایند و همان افکار نادرست و عقائد باطله است که تا حال در زبان و قلم سنیها باقی و در اصرار به آنها پافشاری می‌نمایند. از همان افکار است که آقای فیروزآبادی در کلماتش اظهار کرده چنانچه نقلش گذشت: خیال نشود که مراد از (آل محمد) عبارت از اهل بیت پیغمبر (ص) بالخصوص اند زیرا این ادعاء نزد اهل لغت نبوده و عرب آن را نمی‌شناسد بلکه (آل) عبارت از احباء و خاصان مرد است بعد آیه‌ی ادخلوا آل فرعون... را به خود شاهد آورده است.

در معضلات باید به آل محمد رجوع شود

به آقای فیروزآبادی گفته می‌شود: شما خودتان اقرار دارید که (آل) در لغت عبارت از احباء و خاصان شخص است و خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله و عترت طاهره از اولاد رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم که برابر با کتاب الله و یکی از ثقلین هستند که تا روز قیامت با هم خواهند بود و اتباع و شیعه‌ی [صفحه ۴۸۸] آن حضرات نیز اتفاق دارند تعیین کرده‌اند که (آل محمد) و (اهل بیت) و (عترت) عبارت از خاصان از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی اثنا عشر علیهم السلام و صدیقه‌ی طاهره زهراء بتول علیها السلام می‌باشد. آیا در مقابل اینها می‌توان ادعاء کرد: که مراد از (آل محمد) اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بالخصوص نیستند زیرا اهل لغت و عرب این معنی را نمی‌شناسند؟ آیا تصریح خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام که به موجب ادله‌ی عقلیه و نقلیه عصمت آنها ثابت است و اتفاق شیعیان آنها و اقوال و بیانات آنها بر حسب روایات وارده به اندازه‌ی اعتبار اقوال اهل لغت از عرب نمی‌باشد؟ تا آقای فیروزآبادی گوید: اهل لغت و عرب آن را نمی‌شناسد؟

شعر ناشی صغیر

در صورتی که تمامی امور و علوم به نحو صحیح در نزد آن بزرگواران است فیروزآبادی خودش و تمامی عرب باید از ایشان اخذ علوم کنند و چه خوب گفته شاعر اهل بیت علیهم السلام: ناشی صغیر آن مرد متکلم فقیه [۳۵۷] چنانچه علامه شیخ محمد علی اعسم نجفی (ره) در تخمیس [صفحه ۴۸۹] قصیده‌ی او گوید: بنو المختار هم للعلم باب لهم فی کل معضله جواب اذا وقع اختلاف و اضطراب (بآل محمد عرف الصواب و فی آیاتهم نزل الكتاب) مراد از (آل محمد) آنچه را که خود رسول الله صلی الله علیه و آله بیان و تعیین فرموده و عترت طاهره علیهم السلام نیز فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را تعقیب فرموده‌اند و در حالی که (آل) در لغت چنانچه صاحب لسان العرب تصریح کرد به اولاد انسان گفته می‌شود که نسب‌شان به وی برسد و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله تعیین کرده که (آل محمد) عبارت از اولاد نسبی و صلبی او ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام که از اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله‌اند می‌باشد که اهل عصمت‌اند. آیا در مقابل این دلیل محکم می‌توان گفت: که عرب (آل محمد) را به آن معنی نمی‌شناسند؟- ولی چه باید کرد از قدیم گفته‌اند: «حب الشیئی یعمی و یصم» چون امثال فیروزآبادی‌ها تمام اهتمام‌شان برای تصحیح اقوال گذشتگان‌شان می‌باشد و لذا از معایب و ایرادات و اشکالات کلمات خودشان چشم پوشیده و نوشته‌اند آنچه را که نباید بنویسند و نظر بر این که از مثل فیروزآبادی در کتابی که آن را طبع و نشر کرده و نسبت آن را به وی داده‌اند آن حرفهای ناصحیح و اغلاط بسیار واضح درج شده و لذا به کلام طول داده شد تا نادرستی آن حرفها روشن شده و باعث اشتباه دیگران نگردد. [صفحه ۴۹۰]

عقیده‌ی صحیح در معنی آل محمد

اشاره

و اما عقیده‌ی شیعه‌ی امامیه درباره‌ی معنی (آل محمد) چنانچه گفته شد آنست که آنها عبارتند: از امیرالمؤمنین و صدیقه‌ی طاهره و امام حسن مجتبی و امام حسین سیدالشهداء و نه امام از ائمه‌ی هدی سلام الله علیهم اجمعین، و در صلوات هم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده آنها را از من جدا ننمائید عبارت از آن حضرات و ذوات مقدسه می باشد. علامه‌ی متبحر سید علی خان مدنی در شرح صحیفه‌ی سجاده‌ی علیه السلام گوید [۳۵۸] آل محمد عندنا عترته الطاهره من أهل العصمة علیهم السلام و لا وجه لتخصیص الشهد الثانی (ره) بأمیرالمؤمنین و فاطمه و الحسنین علیهم السلام. و للعامه اختلافات فقیل: آلهم و قیل: عشیرته. و قیل. من حرم [صفحه ۴۹۱] علیه الزکات من بنی هاشم و عبدالمطلب. و علامه‌ی محدث سید جزائری (ره) گوید: و اما آلهم صلی الله علیه و آله فقد اختلف المسلمون فی المراد بهم والذی اجتمعت علیه شیعتهم بسبب النقل المستفیض عن المعصومین انهم المعصومون علیهم السلام لا غیر [۳۵۹]. و علامه‌ی مجلسی (ره) در آخر کتاب اربعین می فرماید: الثامنه: فی تحقیق معنی الال و أهل البيت و قد قالت العامه فیهما ما قالوا و لا تطیل الکلام بذکر أقاویلهم الفاسده و ما ذهب الیه الفرقه الناجیه الامامیه و دلت علیه اخبارهم المتواتره هو ان المراد بالال فاطمه و الائمة الاثنا عشر علیهم السلام و کذا أهل البيت و یتظهر من الاخبار اختصاص أهل البيت باصحاب الکساء اما مع الرسول (ص) و بدون و لعله احد اطلاقاته و مصطلحاته فی عرفهم علیهم السلام و قد وافقنا علی ما ذکرنا کثیر من العامه و دلت علیه اخبارهم. نگارنده گوید: شکی نیست که رسول الله (ص) داخل آیه‌ی تطهیر است به اتفاق مسلمین و همچنین اجماعی در میان امامیه است که ائمه‌ی معصومین علیهم السلام داخل مفاد آن آیه‌ی شریفه است چنانچه در محل خود مشروحا بیان شده است.

فرمایش شهید ثانی و اشکال محقق خونساری

(آل) را شهید ثانی (قدس سره) در شرح لمعه اختصاص به امیرالمؤمنین و صدیقه‌ی طاهره و حسنین علیهم السلام داده و فرموده: بباقی ائمه علیهم السلام [صفحه ۴۹۲] اطلاق می‌شود از باب تغلیب و علامه‌ی محقق آقا جمال‌الدین خونساری (ره) در حواشی خود فرموده: که اطلاق (آل) بباقی ائمه علیهم السلام از باب تغلیب باشد محل تأمل است. فرمایش آن محقق جلیل درست بوده و حرف حق است زیرا اطلاق (آل) بباقی ائمه علیهم السلام اطلاق حقیقی است از باب معنی مجازی نیست تا از باب تغلیب باشد. و محقق خوانساری قدس سره می‌فرماید [۳۶۰]: و عن الصادق علیه السلام: (آل محمد) ذریته. و الذریه هو العقب و عقب العقب مطلقا و اهل بینه الائمة علیهم السلام و عترته اصحاب الکساء. هذا بحسب اصل اللغه و الافالال و الاهل و العتره فی الاحادیث مترادفه کل بمعنی کل. روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل فرموده: که آل محمد (ص) عبارت از ذریه است و ذریه عقب انسان را گویند تا دامنه‌ی قیامت بر اولاد شامل است ولی ناگفته نماند: روایت اشاره به این است که (آل محمد ص) به ذریه اطلاق می‌شود و اختصاص به آنها دارد و سایر اقارب مراد از آل محمد نیست مانند این که بنی‌عباس ادعای آل محمد بودن داشتند و اما [صفحه ۴۹۳] این که آل محمد محمد در صلوات و در تشهد شامل عموم ذریه است از فرمایش امام علیه السلام در نمی‌آید چنانچه اهل بیت را نیز دو اطلاق است گاه استعمال در کلیه اولاد و ذریه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌شود ولی اصل حقیقت استعمالش در اهل بیت عصمت و طهارت است چنانچه در آیه‌ی تطهیر: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا. مراد از اهل بیت عبارت از آل عبا و حضرات معصومین علیهم السلام است چنانچه روایات متواتره به طرق سنی و شیعه بر آن ناطق است. همچنین مراد از (آل محمد) که اغلب استعمال می‌شود و در صلوات خواه در تشهد نماز که واجب است و یا صلوات فرستادن به رسول الله (ص) که گفته می‌شود: اللهم صل علی محمد و آل محمد، عبارت از عتره طاهره‌ی معصومین علیهم السلام است چنانچه سید علامه‌ی متبحر (ره) در شرح صحیفه بر آن تصریح فرموده

و نقل گشت. و فرمایش محقق خونساری (ره) که فرموده: عترت رسول الله (ص) عبارت از اصحاب کساء هستند و این بر حسب اصل لغت است مورد اشکال نیست زیرا عترت بر حسب لغت بر اولاد صلبی انسان اطلاق می شود چنانچه در لسان العرب و دیگر کتب لغت بر آن تصریح شده است و در روایات نیز عترت به اصحاب کساء معنی شده و این منافات ندارد که مراد از عترت تمامی اوصیاء معصومین علیهم السلام اند چون در رأس آنها اصحاب کساء قرار گرفته اند و (عتر) به معنی اصل (عاد الی عتره) ای [صفحه ۴۹۴] اصله و (العتره) نسل الرجل و ولده و گاه در (عشیره) نیز استعمال می شود.

معنی عترت و نقل کلمات صاحب لسان العرب

ابن منظور در لسان العرب گوید: فی حدیث زید بن ثابت قال قال رسول الله (ص): انی تارك فيكم الثقلين خلفي كتاب الله و عترتي فانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض. قال محمد بن اسحق و هذا حدیث صحیح و رفعه نحوه زید بن ارقم و أبوسعید الخدری و فی بعضها: انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي فجعل العتره اهل البيت. و العتره ولد الرجل و ذريته و عقبه من صلبه فعتره النبي (ص) ولد فاطمه البتول علیها السلام. و عترته اهل بيته الاقربون و هم اولاده و علی و اولاده و المشهور المعروف [۳۶۱] ان عترته اهل بيته و هم الذين حرمت عليهم الزكاه و الصدقة المفروضه و هم ذوالقربی الذين لهم خمس الخمس المذكور فی سورة الانفال. این عبارات ملخص آنست که در لسان العرب به عین این الفاظ آمده است معلوم می شود در میان اهل لغت نیز (عترت) رسول الله (ص) عبارت از اولاد رسول الله (ص) از بتول الزهراء علیها السلام است و در حدیث متواتر قطعی الصدور: انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي [صفحه ۴۹۵] که عترت عبارت از اهل بیت است مراد از این عترت که عدل و مانند دو کفه میزان و ترازو با کتاب خداوندی قرآن کریم با هم بوده و از یکدیگر تا روز قیامت جدا نخواهند شد عبارت از ائمه ی معصومین علیهم السلام هستند که با کتاب خدا تا روز قیامت با هم

بوده و ابدا جدا نمی شوند زیرا کسانی که با کتاب خدا با هم باشند و از آن جدا نشوند قطعاً باید معصوم باشند و ائمه معصومند پس قرآن کریم هیچ وقت از آنها و آنها از قرآن جدا نمی شوند و عدل با کتاب خدا هستند و اگر در بعض اخبار عترت باعم از ائمه‌ی معصومین علیهم السلام تفسیر و معنی شده است منافات با معنی عترت در حدیث شریف متواتر مذکور ندارد. و فرمایش محقق خونساری (ره): که آل و اهل و عترت در احادیث مترادفند و به معنای یکدیگرند صحیح است و وقتی که مطلق گذاشته می شود عبارت از عترت طاهره علیهم السلام اند و گاه می شود که در اعم استعمال شده است چنانچه گذشت.

نقل کلام صاحب کشف الغمّة و نقل احادیثی در معنی «آل»

و صاحب کشف الغمّة اربلی قدس سره [۳۶۲] را در تحقیق معنی (آل) کلامیست طولانی و علامه‌ی مجلسی (ره) هم مقداری از آن را در بحار الانوار [۳۶۳] نقل فرموده است. [صفحه ۴۹۶] گوید: فان قال قائل: فما حقيقة الال في اللغة عندك دون المجاز هل هو خاص لاقوام باعياهم ام عام في جميعهم متى سمعناه مطلقا غير مقيد؟ فقل: حقيقة الال في اللغة القرابة خاصة دون سائر الامة و كذلك العتره ولد فاطمه عليها السلام خاصة و قد يتجاوز فيه بان يجعل لغيرهم... خوب است در اینجا از حدیثی که در معنی (آل) وارد شده نقل شود. ابوبصیر گوید: عرض کردم به ابو عبدالله علیه السلام. من آل محمد؟ قال: ذریته. فقلت: من اهل بیده؟ قال الائمة الاوصیاء، فقلت: من عترته؟ قال: اصحاب العباء فقلت: من ائمه؟ قال: المؤمنون الذين صدقوا بما جاء به من عند الله عزوجل المتمسكون بالثقلين الذين امروا بالتمسك بهما. كتاب الله و عترته اهل بیده الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا. و هما الخلیفتان بعد رسول الله (ص) علی الامة علیهم السلام [۳۶۴]. ملاحظه شود: امام علیه السلام (آل محمد) را به ذریه تفسیر فرموده که گاه اطلاق می شود و منظور اختصاص به ذریه دارد نه این که به عموم [صفحه ۴۹۷] آنها شامل است

و این منافات ندارد که مراد از (آل محمد) در تشهد نماز و در صلوات فرستادن و در اغلب ادعیه که انسان آنها را شفیع به درگاه خداوند آورده و عرض می کند: الهی به حق محمد و آل محمد. عبارت از ائمه‌ی معصومین علیهم السلام است. و نیز امام علیه السلام اهل بیت را به ائمه‌ی اوصیاء تفسیر فرمود، و عترت را فقط به اصحاب عبا علیهم السلام معنی کرد، ولی در تفسیر عترت در اشاره به حدیث ثقلین عترت را به اهل بیت معنی فرمود که در آیه‌ی تطهیر نیز مراد از اهل بیت ائمه‌ی معصومین است، پس عترت را به اصحاب کساء تفسیر کردن منافات ندارد که مراد از عترت در حدیث ثقلین تمامی اوصیاء معصومین علیهم السلام مراد است. و در بعضی احادیث شریفه (آل محمد) را به کلیه آنانی که نکاح آنها به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حرام است تفسیر فرموده‌اند و این برای آنست که بنی عباس که می‌خواستند خودشان را در ردیف (آل محمد) قرار دهند آنها را از شمول (آل محمد) خارج نمایند و اگر احیانا مجازا گاه می‌شود که (آل محمد) در معنی اعمی استعمال شود این استعمال لازم نگرفته که در صلوات و در تشهد نماز هم مراد از (آل محمد) شامل بنی عباس هم باشد که جمعی از آنها یک عده ملوک جابره بیشتر نبودند و ظالم بودند و قرآن کریم می‌فرماید: و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار. شیخ صدوق (ره) در معانی الاخبار روایت کرده از عبدالله بن [صفحه ۴۹۸] میسرۀ گوید: عرض کردم به حضرت ابو عبدالله علیه السلام. أنا نقول: اللهم صل علی محمد و اهل بینه، فبقول قوم: نحن آل محمد، فقال: انما آل محمد من حرم الله عزوجل علی محمد صلی الله علیه و آله نکاحه [۳۶۵]. عبدالله دیده وقتی که می‌گوید: اللهم صل علی محمد و آل محمد قومی که کنایه از بنی عباس است به خود می‌بالند و ادعاء می‌کنند که ما داخل آل محمد هستیم عبدالله هم بر حسب عقیده‌ی صحیح خود که بنی عباس داخل صلوات نباشند (آل محمد) را تبدیل (باهل بینه) کرده و اهل بیت چون اختصاص به اوصیاء معصومین علیهم السلام دارد تا ادعاء شمول بر بنی عباس از بین برود و از امام علیه السلام سؤال کرده وقتی که ما صلوات می‌گوئیم.

قومی می گویند که ما آل محمد هستیم؟ و امام علیه السلام با جوابی که خالی از شائبه‌ی تقیه نیست فرموده: (آل محمد) کسانی هستند که نکاح آنها به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حرام است یعنی اختصاص به اولاد صلبی پیغمبر اکرم (ص) دارد نه این که به عموم آنها شامل است امام (ع) خواسته رد ادعاء عباسیها باشد چنانچه نظیر این فرمایش از امام رضا (ع) نیز در مقابل بنی عباس وارد است و نقل خواهیم کرد ان شاء الله تعالی.

بیانات امام رضا در مجلس مأمون

حضرت رضا (ع) در مجلس مأمون الرشید همان مجلسی که در گذشته بر آن اشاره شد بعد از آن که علماء از آن حضرت از عترت [صفحه ۴۹۹] سؤال کرده اند آیا آنها عبارت از (آل) اند یا غیر (آل) است؟ امام (ع) فرموده: «هم الال» یعنی عترت عبارت از آل است. بعد علماء اعتراض بر امام (ع) کرده و عرض نموده اند به این عبارت: فقالت العلماء: فهذا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یؤثر عنه انه قال: «امتی آلی» و هؤلاء اصحابه یقولون بالخبر المستفاض الذی لا یمکن دفعه: «آل محمد أمته». فقال ابوالحسن علیه السلام: اخبرونی هل تحرم الصدقة علی الال قالوا نعم. قال: فتحرم علی الامة؟ قالوا: لا، قال: هذا فرق ما بین الال و الامة و یحکم این یذهب بکم اضربتم عن الذکر صفحا أم أنتم قوم مسرفون... امام (ع) صریحا مراد از (آل محمد) عموم امت باشد اساسا رد فرموده است و فرمایش امام معصوم (ع) حجت است و باید از آن تبعیت کرد و بر عموم امت اسلامی واجب است که از فرمایش امام رضا (ع) سر نیچند و بر آن منقاد باشند زیرا او یکی از ثقلین است که رسول الله (ص) هر دو را امانت و خلیفه و هادی از خود گذاشته است چنانچه به نحو تواتر قطعی سنی و شیعه نقل کرده اند. امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون الرشید که با آیات قرآنی به فضیلت اهل بیت استدلال فرموده و معانی اهل بیت و آل محمد و عترت را روشن ساخته است تا این که می فرماید: و اما الایة السابعة فقول الله تبارک و تعالی: ان الله و ملائکته [صفحه ۵۰۰] یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا

علیه و سلموا تسلیما [۳۶۶]. و قد علم المعاندون منهم انه لما نزلت هذه الایة قیل: یا رسول الله قد عرفنا التسلیم علیک فکیف الصلاة علیک؟ فقال: تقولون: اللهم صل علی محمد و آل محمد كما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید. فهل بینکم معاشر الناس فی هذا خلاف؟ قالوا: لا، قال المأمون: هذا ما لا خلاف فیہ اصلا و علیہ اجماع الامة فهل عندک فی الال شیئی أوضح من هذا فی القرآن [۳۶۷]؟ قال ابوالحسن علیہ السلام: نعم اخبرونی عن قول الله عز و جل: «یس و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم [۳۶۸]» فمن عنی بقوله: یس؟ قالت العلماء: یس محمد صلی الله علیہ و آله و سلم لم یشک فیہ احد. قال ابوالحسن (ع): فان الله عز و جل أعطى محمدا و آل محمد [صفحه ۵۰۱] صلی الله علیہ و آله و سلم من ذلك فضلا لا یبلغ أحد کنه وصفه الا من عقله، و ذلك ان الله عز و جل لم یسلم علی احد الاعلی الانبیاء علیهم السلام فقال تبارک و تعالی: سلام علی نوح فی العالمین. و قال: سلام علی ابراهیم. و قال: سلام علی موسی و هارون. و لم یقل: سلام علی آل نوح و لم یقل: سلام علی آل ابراهیم. و لا قال: سلام علی آل موسی و هارون، و قال عزوجل. سلام علی آل یس. یعنی آل محمد. فقال المأمون: قد علمت ان فی معدن النبوة شرح هذا و بیانه [۳۶۹]. بلی (آل) گاه در ذریه و اهل دین و اتباع و اقوام و عشیره استعمال می شود چنانچه در قول خداوند سبحانه که می فرماید: ادخلوا آل فرعون اشد العذاب [۳۷۰] یعنی اتباع فرعون را داخل شدیدترین عذاب نمائید این معنی لازم نگرفته که در صلوات هم مراد از (آل محمد) امت و اتباع باشد با وجود تعیین خود رسول الله (ص) و ائمه ی طاهرین (ع) که مراد از (آل محمد) چه کسانی و مراد را روشن ساخته اند. شیخ صدوق قدس سره در معانی الاخبار مسندا نقل کرده از امام صادق (ع) که سلیمان دیلمی گوید: قلت، لابی عبدالله (ع): جعلت فداک من الال؟ قال: ذریه محمد (ص) قال: قلت: فمن الال؟ قال: [صفحه ۵۰۲] الائمة علیهم السلام فقلت: قوله عزوجل: ادخلوا آل فرعون اشد العذاب قال. و الله ما عنی الابنته [۳۷۱]. و باید متوجه شد که سؤال کننده در این روایت که گذشت از مطلق (آل محمد)

سؤال کرده نه از (آل محمد) که در صلوات و در تشهد نمازها گفته می شود و امام (ع) هم مطابق سؤال جواب فرموده و یکی از معانی (آل) را بیان کرده و (آل فرعون) واقع در آیهی شریفه را به آن معنی تفسیر فرموده است. و منظور امام علیه السلام آنست که (آل) از ذریه خارج نیست گرچه از دلائل دیگر فهمیده شده از ذریه هم در صلوات و تشهد به ذریه عصمت و طهارت (ع) اختصاص دارد. بلی در بعض روایات وارد است: اللهم صل علی محمد و ذریته چنانچه در تعقیبات نماز صبح و مغرب وارد است و نقلش می آید. و بعید نیست که منظور شمول این صلوات بر تمامی ذریه باشد ولی ممکن است به قرائن سائر روایات و اتفاق امامیه که در (آل) قائلند در اینجا نیز مراد آن باشد که اختصاص به ذریه دارد نه این که شامل عموم ذریه باشد. حضرت امام صادق (ع) فرمود: سمع ابي رجلا متعلقا بالبیت [صفحه ۵۰۳] و هو يقول: اللهم صل علی محمد. فقال له ابي (ع) لا تبتريها، لا تظلمنا حقنا، قل: اللهم صل علی محمد و اهل بیته [۳۷۲]. امام (ع) آن مرد را از صلوات دم بریده نهی فرموده، چون صلوات دم بریده برخلاف دستور رسول الله صلی الله علیه و آله است ولی اتباع بنی امیه از زمان آنها تا حال بر این عمل اصرار دارند و اگر کسی در صلوات (آل محمد) و (اهل بیت) را بر آن ضم ننماید در حق اهل بیت علیهم السلام ظلم روا داشته و از ظالمین بر آنها محسوب است.

نقل محدث قمی کلامی از بعض اهل کمال

محدث قمی (ره) در سفینه البحار گوید [۳۷۳] اقول: و عن بعض اهل الكمال ان آل النبي صلی الله علیه و آله کل من یؤل الیه و هم قسمان الاول: من یؤل الیه مآلا صوريا جسمانيا كأولاده صلی الله علیه و آله و من یحذوا حذوهم من اقاربه الصوريين الذين یحرم علیهم الصدقة فی الشریعة المحمدیة و الثانی: من یؤل الیه (ص) معنویا روحانیا و هم اولاده الروحانیون من العلماء الراسخین و الاولیاء الکاملین و الحكماء المتألهین المقتبسین من مشکوة انواره- الی ان قال- و لا شک ان النسبة الثانیة آكد من الاولى و اذا اجتمعت

النسبتان كان نورا على نور كما في الائمة المشهورين من العتره الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين ثم قال و كما حرم على الاولاد الصوريين [صفحه ۵۰۴] الصدقه الصوريه كذلك حرم على الاولاد المعنويين الصدقه المعنويه اعني تقليد الغير في العلوم و المعارف انتهى. صاحب اين كلام محقق ملا جلال الدين دواني (ره) در حواشی شرح الهياكل است (آل) را به معنی (كل من يؤل اليه) کرده که یکی از معانی (آل) در لغت است و اولاد و اقارب و تمامی آنهايي که بر آنها صدقه حرام است از (آل) محسوب نموده بر حسب دلبخواه خود یکی از معانی را انتخاب کرده و آنچه ادعاء نموده بر آن متفرع ساخته و تقریبا يك معنای عرفانی تصور نموده است و شبیه به کلام فیروزآبادی در کتاب الصلاة و البشر است که گذشت. ولی شیخ اعظم بهائی (ره) آن را نقل کرده و فرموده: و هو مما يستوجب ان يكتب بالتبر على الاحدق لا بالحبر على الاوراق. و سيد جزائري (ره) نیز در انوار نعمانيه ج ۱ ص ۱۳۴ ط تبریز آن را پسندیده در صورتی که با معنی (آل) بنابر آنچه در میان شیعی امامیه اتفاق است نمی سازد و منظور از (آل) در صلوات فرستادن و در تشهد نمازها آن معنی نیست که او ادعاء کرده و گویا محقق دواني (ره) آن را در زمان تسنن خود گفته است و ظاهر آنست که شیخ و سيد قدس سرهما از معنی کردن او آل را به معنی كل من يؤل اليه غفلت کرده اند چنانچه محدث قمی (ره) هم تابع آنها شده است.

اشکال بر آن کلام

و خیال نشود که معنی (آل محمد) که در صلوات و در تشهد نمازها که بر آنها صلوات واجب است عبارت از این معنی که محقق دواني (ره) [صفحه ۵۰۵] تصور کرده است می باشد چنانچه در گذشته بیان شد مراد از (آل محمد) در آن موارد عبارت از عترت طاهرين و حجج معصومین علیهم السلام است و این عقیده ی ما امامیه بر حسب روایات کثیره وارده در این باب بوده و اجماعی در میان ماست. و از غرائب قول کسی است که گفته: در صلوات (آل) بر (اهل) ترجیح دارد زیرا (آل) شامل عموم شیعه هم می باشد،

صاحب این کلام گویا از مرام شیعه اطلاع نداشته است که عموم شیعه را به دل بخواه خود مشمول لفظ (آل) در صلوات خیال کرده است زهی تصور باطل زهی خیال محال.

تشریف بردن امام کاظم به مجلس هارون و خذلان «نفع»

و سید علماء اسلام سید مرتضی علم الهدی قدس سره در کتاب امالی روایتی نقل کرده که بجاست در اینجا آن را بیاورم سید از مرزبانی و او به سند خود از ایوب ابن حسین هاشمی نقل کرده که گوید [۳۷۴]: قدم علی الرشید رجل من انصار یقال له: نفع - و کان عریضاً - قال: فحضر [صفحه ۵۰۶] باب الرشید و معه عبدالعزیز ابن عمر بن عبدالعزیز و حضر موسی بن جعفر علیهما السلام علی حمار له فتلقاه الحاجب بالبیر (بالبشرخ) و الاکرام و اعظمه من کان هناك و عجل له الاذن، فقال نفع لعبد العزیز: من هذا الشیخ؟ قال: أو ما تعرفه؟ قال: لا، قال هذا شیخ آل ابی طالب، هذا موسی بن جعفر، قال: ما رأیت اعجز من هؤلاء القوم یفعلون هذا برجل یقدر أن یزیلهم [۳۷۵] عن السریر اما لئن خرج لاسوأنه، فقال له عبدالعزیز: لا تفعل فان هؤلاء اهل بیت قلما تعرض لهم أحد فی خطاب الا و سموه بالجواب سمه یبقی عارها علیه مدی الدهر [۳۷۶] قال: و خرج موسی بن جعفر [صفحه ۵۰۷] علیهما السلام فقام الیه نفع الانصاری فاخذ بلجام حماره ثم قال له: من أنت؟ فقال له: یا هذا ان كنت ترید النسب فأنا ابن محمد حبیب الله ابن اسماعیل ذبیح الله ابن ابراهیم خلیل الله، و ان كنت ترید البلد، فهو الذی فرض الله علی المسلمین و علیک - ان كنت منهم - الحج الیه، و ان كنت ترید المفاخره فوالله مارضی مشرکو قومی مسلمی قومک أكفاء لهم حتی قالوا: یا محمد، أخرج الینا اکفاءنا من قریش. (و ان كنت ترید الصیبت و الاسم فنحن الذین امر الله تعالی بالصلاة علینا فی الصلوات الفروضه بقوله: اللهم صل علی محمد و آل محمد، فنحن آل محمد) [۳۷۷] خل عن الحمار، قال: فخلی عنه و یده ترعد و انصرف بخزی فقال له عبدالعزیز: ألم أقل لك؟ دربارهی صلوات فرستادن به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ثوابهای آخروی که بر آن مترتب است روایات کثیره از خود

رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه ی اهل بیت علیهم السلام وارد است که در جوامع حدیث شیعه و سنی نقل گردیده و کیفیت آن با عبارات متعدده روایت شده و برای تیمن روایتی را که شیخ جلیل فقیه ابو محمد جعفر بن احمد بن علی قمی نزیل ری رحمه الله أستاذ شیخ صدوق (ره) در کتاب (العروس) در اول آن کتاب نقل کرده [صفحه ۵۰۸] بیاورم [۳۷۸].

صلوات در روز جمعه

می فرماید: روایت شده به ما از امام جعفر بن محمد علیهما السلام: وقتی که روز قیامت برپا شد خداوند احدیت جلت عظمته روزها را در صورت هائی مبعوث می کند که آنها را مردم می شناسند چه روزهایند و روز جمعه [صفحه ۵۰۹] را مبعوث می کند جلو آن روزها باشد مانند عروسی صاحب جمال و کمال که به شخص دیندار و مالدار فرستاده می شود و در درب بهشت می ایستد و روزها در پشت سر آن ایستاده باشند و شهادت می دهد و شفاعت می کند بر تمامی کسانی که صلوات بر محمد و آل محمد گفته باشند و بر غیر آن اشخاص شفاعت نمی کند یعنی شفاعت می کند به آنهائی که در روز جمعه صلوات گفته باشند. به امام علیه السلام عرض کردند: زیاد صلوات گفتن در کدام وقت از اوقات افضل است؟ فرمود: یک صد مرتبه صلوات گفتن بعد از نماز عصر. شخصی عرض کرد چطور بگوئیم؟ فرمود: بگو: اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم ظاهر از روایت آنست که بعد از نماز عصر روز جمعه به آن کیفیت صلوات گفته شود. و ناگفته نماند: که مبعوث شدن روزها و جمعه عبارت از تجسم روزهاست در روز رستاخیز و روز برگشت بر خداوند تعالی چنانچه اعمال و افعال و اعتقادات و بلکه حرکات و سکنت و اوصاف و صفات و تمامی شئون و حیثیات بشری و لا اقل اغلب آنها تجسم پیدا می کنند و با انسان پس از مرگ همراه بوده و روز قیامت نیز با انسان

مصاحب خواهند بود و ادله‌ی بسیار از کتاب و سنت بر آن دلالت دارد و در محلش بیان و ثابت شده است.

جهت ضم «آل» بر صلوات

از آنچه نگارش یافت روشن شد که در صلوات باید (آل) را از [صفحه ۵۱۰] آن جدا نکرده و بر صلوات باید ضمیمه شود و لذا بهترین عبارتی که باید با آن به رسول‌الله صلی الله علیه و آله صلوات فرستاد همان عباراتیست که در افواه و السنه‌ی مردم از شیعیان از عالم و جاهل و بزرگ و کوچک و در تشهد نمازها معمول و مشهور است و بدون شک ان عبارت کفایت می‌کند که عبارت است از: «اللهم صل علی محمد و آل محمد». و مراد از (آل) در صلوات گفتن و در تشهد نمازها چنانچه کرارا نگارش یافت در نزد ما شیعه‌ی امامیه اثنا عشریه عبارت از امیرالمؤمنین و صدیقه‌ی طاهره فاطمه‌ی بتول زهراء علیهما السلام و یازده ائمه‌ی معصومین دیگر صلوات‌الله‌علیهم می‌باشند و آن بزرگواران هستند که در نماز بر آنها صلوات فرستادن با جدشان خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم واجب است و اگر گفته نشود نماز باطل خواهد شد. و حکمت و جهت انضمام (آل) که خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم دستور فرموده و ضم آن را بیان کرده چیست؟ در اینجا دو وجهی برای آن از مرحوم مبرور سلطان متشرع عادل سلطان محمد اولجایتو مشهور (شاه خدابنده) مغولی رحمه الله علیه نقل شده و هر دو وجه بسیار لطیف است به نقل آنها اکتفاء می‌شود و جهاتی دیگر نیز دارد ولی قبلا این چند سطر را می‌نگارد:

هجوم مغول بر بلاد اسلامی

طائفه‌ی مغول که به عموم بلاد اسلامی مانند سیل بنیان‌کن هجوم آوردند صدمات فراوان و خسارات مادی و معنوی بی‌پایان وارد ساختند [صفحه ۵۱۱] بلکه عمده باعث

جلوگیری از پیشرفت مسلمین از جهات مختلفه شدند و کتب نفیسه‌ی اسلامی به یغما رفته و دست خوش و تاراج افراد آرتش جاهل و سربازان نادان مغول گشت. و کتابخانه‌ها از بین رفته و رجال برجسته نابود شده و بلاد اسلامی ویران و با خاک یکسان گردید و عمده باعث آن جریان بر حسب ظاهر رویه و رفتار زمامداران خونسرد و خودسر مسلمانان گشته که اگر شرح داده شود غیر از دلخونی و تأثرات درونی ثمری ندارد. هجوم مغول را بر بلاد اسلامی امیرالمؤمنین علیه السلام قبلاً خبر داده است چنانچه کلمات گهربار آن حضرت مشهور است. ولی آنچه باید در مد نظر گرفت آنست: که از افراد مغول و از زمامداران خونخوار آنها در اثر معاشرت با مسلمانها و پی بردن آنها به حقایق اسلامی بالاخره اشخاصی را اسلام از آن نژاد تصفیه کرده و بیرون آورده و تحویل به جامعه داد که از طرفداران سرسخت اسلام و از پیروان و ترویج کنندگان اسلام و قرآن شدند و مانند سلطان محمود غازان خان و برادرش اولجایتو محمد مشهور سلطان خدابنده به وجود آمدند که از عاقل ترین و داناترین و فاضل ترین سلاطین اسلام گشتند. و در میان سلاطین مغول که در ایران سلطنت کرده‌اند مانند این دو برادر چشم روزگار ندیده است خاندان‌شان به ویرانی ایران و سائر بلاد اسلامی کوشیدند ولی در مقابل آن این دو برادر به آبادانی و ترمیم [صفحه ۵۱۲] ویرانیها همت گماشتند و از هر جهت رو به ترقی گذاشتند.

فرمایش شیخ بهائی در حق غازان خان

شیخ اعظم شیخ بهائی عاملی قدس سره در رساله‌ی توضیح المقاصد [۳۷۹] گوید: سلطان غازان در محبت به اهل بیت علیهم السلام معروف بود و در چهارم ماه شعبان به شرف اسلام مشرف شد و خود را محمود نامید و با اسلام آوردن او از لشکریان وی و دیگران قریب یک صد هزار کس به اسلام مشرف شدند و این واقعه در تاریخ شش صد و نود و چهار هجری بود و بر علمای اسلام انعام فراوان کرد و امر کرد آتشکده‌ها و بت‌خانه‌ها

را ویران ساختند و میل تمامی بر تشیع داشت ولی متمکن از اظهارش نشد اما برادرش سلطان محمد خدابنده اظهار تشیع نمود انارالله برهانه و یازدهم ماه شوال سال هفتصد و سه هجرت در گذشت. و سلطان محمد اولجایتو خدابنده در سال ۷۱۶ در سن ۳۶ سالگی وفات یافت و معنی اولجایتو (سلطان مبارک) و متصلب در تشیع بود و علماء شیعه را معظم می داشت مثل علامه جمال الحق والدین قدس الله روحه و دیگر از علماء شیعه، خواجه رشیدالدین فضل الله تاریخ مبارک غازانی را در تاریخ حالات محمود غازان نوشته و در سال ۱۳۵۸ هجری قمری به تصحیح (کارلیان) در انگلستان طبع شده است. [صفحه ۵۱۳]

سلطان خدابنده و خطاب غازان به قضات و مشایخ

خواجه رشید در ضمن حکایت دهم در نصیحت کردن غازان خان قضات و مشایخ و زهاد و اهل علم و تقوی را گوید: که غازان به آنها می گفته: (و اگر من چیزی خلاف شرع و عقل کنم مرا تنبیه و اعلام کنید) [۳۸۰]. نگارنده گوید: این سخنان غازان نمونه‌ی مختصری از رویه‌ی حکومت در اسلام و اثر جزئی از آنست چون غازان از روی حقیقت اسلام و ایمان آورده بود و لذا آن سخنان را به زبان رانده است و از آثار عملی وی معلوم است که مجرد حرف و حيله گری نبوده است. سلطان محمد خدابنده در ترویج مذهب شیعه‌ی امامیه کوشیده و سکه و خطبه به نام ائمه‌ی اهل بیت علیهم السلام کرد و آیه الله علامه قدس سره در سفر و حضر مصاحب وی بود و مدرسه‌ی سیاره را که برای تدریس و بحث و مطالعه‌ی علامه (ره) با شاگردانش ترتیب داده در سفرها آن مدرسه که مشتمل بر خیمه‌های مخصوص بود نصب می شد و یک صد نفر شاگرد در آنها پس از درس و بحث به مطالعه و حتی به استنساخ کتابها اشتغال می ورزیدند. رویه‌ی آیه الله علامه (ره) با سلطان خدابنده و ترویج مذهب [صفحه ۵۱۴] اهل بیت علیهم السلام ابن بطوطه رحاله و سیاحت کننده و جهانگرد مشهور را بسیار ناراحت کرده و لذا در کتاب رحله‌ی معروفش

دروغهایی از خود بافته و داستانی از اساطیر ساخته و گفته که سلطان نامبرده بالاخره از مذهب تشیع (رفض) برگشت و مذهب اهل تسنن را پیرو شد که از دروغهای شاخدار ابن بطوطه است. سلطان محمد خدابنده تا آخر عمر خویش در مذهب شیعه بود و تا سال آخر عمرش که در سال (۷۱۶) ه ق رخت از جهان بر بسته سکه به نام نامی ائمه‌ی اثنا عشر علیهم السلام زده است و خود این جانب از آن سکه‌ها مقدار زیادی در نزدیکی از تجار مشهور در تبریز دیدم و خطوط و تاریخ آنها را خواندم.

نقل از تاریخ ابن هلال

از تاریخ ابن هلال نقل شده که در ایام دولت او تمامت قبائل جبل و دیلم و امرای ایشان مطیع و منقاد شدند و عرب و عجم کمر مطاوعت آن بر میان بستند و او را در جهان از شهرها و قلاع و ابواب خیر و مساجد و مدارس و عمارت عالی بسیار است و سادات را بسیار دوست بودی و با خاندان محمد صلی الله علیه و آله آشنائی تمامش بودی چنانچه مذهب ایشان اختیار نمود و خطبه و سکه به نام ایشان فرمود و بیشتر اوقات با شواغل جهاننداری و موانع شهریاری به مباحثات علمی مشغول بودی و پیوسته صحبت با علماء و صلحاء داشتی و مسائل نیک مشکل پرسیدی و از خود نیک فکرها را خوب کردی و آنچه او را در خاطر آمدی بر علماء عرض کردی. [صفحه ۵۱۵]

بیان دو وجه از سلطان خدابنده در ضم آل بر صلوات

از آن جمله روزی در جامع سلطانیه [۳۸۱] در مجلس وعظ نشسته بود واعظ در فضیلت صلوات کلمات میراند سلطان پرسید که چرا با هر یک از انبیاء آل او را در صلوات ذکر نمی کنند و در صلوات بر ختم انبیاء اللهم صل علی محمد و آل محمد می گویند و بی ذکر (آل) صلوات نمی فرستند؟ واعظ در جواب فروماند، سلطان فرمود: که مرا در جواب این مسأله دو چیز به خاطر رسیده بر شما عرض کنم که اگر پسندیده باشد از شما انصاف

بستانم و الا غرامت بکشم. وجه اول: آن که چون دشمنان او را ابتر خواندند ایزد تعالی ابتریت را بر دشمنان او انداخت که نسل ایشان منقطع شد و اگر نیز باشند کسی ایشان را نشناسد و نام نبرد و ذکر نکند. وجه دوم: آن که ادیان انبیاء و ملک رسل ما تقدم چون در معرض نسخ و زوال و تبدل و انتقال بودند امضاء احکام آن علی‌الدوام [صفحه ۵۱۶] بر وارث و غیره لازم نبود به خلاف دین محمد صلی الله علیه و آله که چون تا دامن قیامت به تغییر دول و تقلب دوران تغییر در آن صورت نمی‌بندد و بر متابعان او لازم است که اخذ احکام آن از فرزندان او کنند لاجرم در صلوات ذکر ایشان به ذکر او صلی الله علیه و آله و سلم مقرون شد تا امت را معلوم شود که حافظان شرع محمدی ایشانند و متابعت و حرمت ایشان را از جمله‌ی فرائض دانند. سلطان چون از تقریر جواب فارغ شد فضیالی مجلس زبان به تحسین و ثنا گشودند و از حسن درایت و تقریر او تعجب نمودند [۳۸۲]. از کلمات سلطان خدابنده (ره) که در وجه دوم بیان کرده روشن است که عقیده‌ی شیعه را در معنی (آل) در صلوات تقریر فرموده است که مراد از آن عبارت از عترت عصمت و طهارت علیهم السلام اند چنانچه مکرر به این مطلب اشارت رفت و سایر معانی (آل) در صلوات و تشهد نمازها مراد نیست. و چه خوب گفته شده: آل النبی عترته المعصومون علیهم السلام فغیر العتره او العتره غیر المعصوم لیسوا من آلہ صلی الله علیه و آله. [صفحه ۵۱۷] و اگر کسی عناد ورزد و بر معانی دیگر حمل کند خارج از رویه‌ی شیعه است چنانچه سنیها از روی لجاجت می‌کنند.

ادعای محی الدین عربی در آیه‌ی تطهیر و عدم صحت آن

چنانچه از مطالب تعجب آور آنها است که بزرگ عارف و صوفی‌شان محی الدین عربی گفته: که آیه‌ی شریفه‌ی: انما یرید الله لیزیب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا [۳۸۳]. شامل جمیع ذریه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله است و داخلند جمیع اولاد فاطمه علیها السلام تا روز قیامت در حکم این آیه از غفران پس ایشانند پاک کرده شده

از گناهان تا آخر کلامش که نگارش داده است [۳۸۴] مگر این که مرادش معصومین علیهم السلام از اولاد صدیقه‌ی طاهره علیها السلام باشد و الا کلامش صحیح نبوده و مرامش درست نیست زیرا از آیه‌ی شریفه عصمت اهل بیت استفاده می‌شود و نظر به احادیث متواتره که از طرق شیعه و سنی نقل شده اهل بیت در آیه‌ی تطهیر عبارت از پنج تن آل عبا علیهم السلام هستند و باقی ائمه (ع) نیز داخلند بالاجماع و امکان ندارد که آیه بغیر از آنها شامل شود پس چطور می‌شود که به جمیع ذریه تا روز قیامت شامل بوده باشد؟ اینگونه حرفها و مطالب ناگوار بی‌مدرک و برخلاف دلائل متقنه از کتاب [صفحه ۵۱۸] و سنت از شیخ محی‌الدین عربی زیاد نقل شده است.

معنی و منظور از صلوات

اشاره

آیا منظور از صلوات گفتن به رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و آل او را منضم به آن کردن چیست؟ و چه فائده در دنیا و آخرت نسبت به آن حضرت و اهل بیت‌اش دارد؟ در پاسخ این سؤال گفته می‌شود: اما در دنیا چنانچه قبلا اشاره شد منظور عملی کردن شعار باعظمت اسلامی است که تا حال بر احدی از پیشوایان دینی و مذهب و قائدین دنیوی و زمامداران سیاسی دنیا نصیب نشده که هر وقت نام او را اتباعش به زبان بیاورند در عمومیت صدا و فریاد بر ثناء و دعاء با زبان مخصوص و با لحن خاصی به آسمان بلند شده و طنین‌انداز شود و هر قدر بتوانند با صدای بلندتر به آن شعار مذهبی اهتمام کنند و نام نامی او را زنده نگاه دارند و در ایام زندگانی و حال حیات آنها این کار رخ نداده تا چه رسد بعد از وفاتشان مگر بر حضرت خاتم انبیاء و اشرف کائنات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و این وعده‌ی قرآن کریم و لطف خاص خداوند رحیم نسبت به آن وجود اقدس است که فرموده: و رفعنا لک ذکرک [۳۸۵]. [صفحه ۵۱۹]

شهادت به ولایت در اذان

چنانچه در اذان اسم مبارک او را بعد از شهادت به توحید خداوندی با شهادت به رسالت وی با تصریح به اسم مبارکش با هم پشت سر هم مقرون ساخته و اعلام فرموده است. و بهتر است هر جا که شهادت به توحید خداوندی و شهادت به رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذکر شود خواه در اذان و اقامه باشد یا در غیر آنها شهادت به ولایت و امامت امیرالمؤمنین (ع) علی علیه السلام نیز برای تکمیل شهادتین ذکر شود و این عمل در حد نفس خود مستحب است و مواردی پیش می آید که به حد وجوب می رسد و عناوین ثانویه عارض شده و رخ می دهد که مکلف ملزم می شود که شهادت به ولایت و امارت مؤمنین و امامت مسلمین در حق امیرالمؤمنین علیه السلام را بگوید گر چه شهادت به ولایت در اذان و اقامه از فصول و جزء آنها نیست که اگر گفته نشد باطل شود ولی برای این که تکمیل کننده شهادتین است و آنها بدون شهادت به ولایت فائده نداشته و اعمال مکلف بدون آن قبول نیست شهادت به ولایت و امارت علی علیه السلام نیز گفته می شود و هیچگونه مانعی ندارد و رجحان شرعی دارد. و در این مسأله رجوع شود به حاشیه ی عروۃ الوثقی تألیف شیخنا الاستاد کاشف الغطاء (ره) ط نجف و مستمسک العروۃ سیدنا الاستاد طباطبائی حکیم قدس سرهما و رساله های مستقلی که در این مسأله تألیف شده مانند رساله ی مستقلی که علامه آقا سید عبدالرزاق مقرر رحمہ الله تألیف کرده و در نجف طبع شده است. [صفحه ۵۲۰] و اما فائده ی صلوات نسبت به عالم آخرت و جهان معنوی باطنی آن در حق خاتم انبیاء و اولاد طاهرین آن حضرت صلوات الله علیهم اقوال علماء و کلمات بزرگان اسلام در آن باره مختلف است.

فرمایش شهید ثانی در الروضۃ البهیة

عالم ربانی شهید ثانی قدس سره در «الروضه البهیة» فرموده: الصلاة المأمور بها فی قوله تعالی: صلوا علیه و سلموا تسلیما اصلها الدعاء لكنها منه تعالی مجاز فی الرحمة و غایة السؤال بها عائد الی المصلی لان الله تعالی قد اعطى نبيه صلى الله عليه و آله من المنزلة و الزلفی لديه ما لا یؤثر فیہ صلاة مصل كما نظقت به الاخبار و صرح به العلماء الاخيار. حاصل فرمایش آن عالم ربانی و شهید در راه حق از ظلم سلطان عثمانی آنست: که صلوات گفتن به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یک امر تعبدی است وضع شده با صورت مخصوصه که با آن دعا شود و ثواب آن به خود مکلفین برمی گردد و رسول الله (ص) احتیاجی بر آن ندارد چون خدا بر او منزلت و تقریبی عنایت فرموده که صلوات فرستادن در تقرب وی اثر نمی بخشد. و بعضی گفته: درجات عطایای خداوندی حدی ندارد و خاتم انبیاء از انبیاء (ص) سلف به قبول فیوضات الهیه برتری داشته و تفوق دارد و لذا می فرموده: ان ربی قد وعدنی درجة لا تنال الا بدعاء امتی و از صلحاء مؤمنین طلب دعا می کرد پس صلوات فرستادن بر آن وجود مقدس ممکن است تأثیر داشته باشد و مراتب قرب الهی و تقرب معنوی [صفحه ۵۲۱] به پیشگاه خداوندی غیرمتناهی است چه مانع دارد که هر صلوات بر آن وجود اقدس باعث بالا رفتن به درجات از مرتبه‌ی به مرتبه‌ی دیگر بالاتر از آن مرتبه‌ی اولی گردد.

وجوه دیگر در فائده‌ی صلوات در حق رسول الله

و بعضی گفته: دعا کردن ما برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از جمله‌ی اعمال خود آن وجود مقدس است که به سبب آن اعمال زیادتی قرب و برتری درجات به وی حاصل می شود چون وجود اقدس خاتم انبیاء (ص) باعث شده که ما را از هلاکت نجات داده و ما او را شناخته‌ایم و صلوات بر او را دانسته‌ایم و صلوات گفتن بر او از جمله‌ی اعمال و عبادات آن حضرت است مثل دعا کردن مؤمن در حق برادر مؤمن دیگرش به سبب داخل شدن او در ایمان چون برای انسان: «لیس الا ما سعی» و بعضی گفته: که

صلوات گفتن ما بر خاتم انبیاء (ص) باعث می شود که نسبت به آن وجود اقدس درجه‌ی شفاعت در حق خود ما حاصل شود و این موضوع زیادتی درجه‌ی در حق آن وجود مقدس است چنانچه دعا می کنیم و می گوئیم: و تقبل شفاعته فی امته... الخ و بعضی گفته: که صلوات دعاء است بر پیغمبر و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام که انقطاع و ساطت رحمت کلیه از آن حضرت نشود مانند این که می گوئیم: اهدنا الصراط المستقیم چنانچه می فرموده: رب زدنی علما. [صفحه ۵۲۲] و بعضی گفته: که صلوات دعاء است برای زیادتی نعمتهای ما زیرا زیادتی نعمتها به ما و بالا رفتن درجات ماها باعث زیادتی نعمت بر آن حضرات علیهم السلام است مانند شاخ و برگهای درخت و طراوت آنها که باعث زینت درخت بوده و زیادتی بر آنست که باب صفات به حال متعلق باشد.

تحقیقات عمنا الاعظم مرحوم شیخ الاسلام

عمنا الاعظم مجتهد کبیر حاج میرزا محمود شیخ الاسلام [۳۸۶] طباطبائی تبریزی قدس سره را در رساله‌ی «مسائل الدعاء» در جواب از سؤال سوم شخص سؤال کننده تحقیق عالی و دقیق است و نقل آن سؤال و جواب در اینجا خالی از فائده نیست و چون هر دو سؤال و جواب به عربی است ترجمه به فارسی آن را از ترجمه‌ی آن رساله‌ی شریفه که به قلم سید جلیل فاضل معظم آقای حاج سید ابوالفضل حسینی ترجمه شده در اینجا بیاورم و اصل رساله‌ی (مسائل الدعاء) که به عربی است با (رساله‌ی ابداء البداء القول بالبداء) از تألیف آن مرحوم با هم به قطع کوچک در سال (۱۳۰۲) ه. ق در تهران طبع شده و ترجمه‌ی (مسائل الدعاء) به فارسی در سال (۱۳۶۸) ق در قم چاپ گردیده و ترجمه‌ی آن سؤال و جواب این است: [صفحه ۵۲۳] پرسش سوم: شناختی و فهمیدی که خداوند سبحان دعای دعاکنندگان را لامحاله اجابت می فرماید یا به سبب اعطاء آنچه سؤال نموده یا به واسطه‌ی اعطاء عوض آنچه آن را که سؤال کرده است. پس آیا اجابت دعای امت برای رفعت درجه‌ی پیغمبر و ائمه‌ی علیهم السلام و مانند اینها عین اش عطا

می شود (یعنی درجات آنها را ارتقاء داده و بالا می برد)؟ و یا این که عوض آن را مرحمت می فرماید (یعنی در مقابل آن ثواب اخروی برای خود امت عطا می فرماید)؟ و به عبارت دیگر آیا دعای امت برای آنها موجب زیادتی مراتب آنها می باشد یا نه؟ بلکه فائده‌ی دعای امت برای خود امت برمی گردد؟ پاسخ: به جماعتی از متکلمین و غیر آنها نسبت داده شده است که شق دوم را اختیار نموده‌اند و گفته‌اند، بر پیغمبر و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام عطا شده است از بلندی درجه و قرب منزلت و بزرگی و عظمت فضل به اندازه‌ی که دیگر دعای دعاکننده در آن تأثیری ندارد و فائده‌ی دعای امت برای آنها راجع به نفس خودشان می باشد که به واسطه‌ی اینها مقرب گردیده و استفاده‌ی ثواب می نمایند چنانچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: (من صلی علی واحد صلی الله علیه و آله عشر) یعنی هر که رحمت بفرستد برای من یک مرتبه خداوند عالم رحمت می فرستد برای او ده مرتبه. [صفحه ۵۲۴] ولکن تحقیق مطلب چنان که جمع کثیری از محققین گفته‌اند این است: که دعای امت باعث زیادتی مراتب و مدارج آنها می باشد به جهت این که نعمای الهی محدود به حدی نبوده و پایان و انتهائی برای آن متصور نیست و مدارج تفضلات خداوند تعالی را نتوان احصاء نمود و بودن آنها سلام الله علیهم در مرتبه‌ی که بی نیاز و غیر محتاج باشند به ازدیاد مراتب به تصور نمی آید و بودن دعای امت از اسباب ازدیاد مراتب آنها جائز است. علاوه بر اشخاص بینا مخفی و پوشیده نیست که هر گاه آنها از این معنی بی نیاز بودند لزومی نداشت که امت تحصیل ثواب و تقرب را به واسطه‌ی دعا کردن به آنها بنماید و اولی و سزاوار برای امت در تحصیل ثواب و تقرب این بود که برای نفسهای خودشان دعا بنمایند که خدا آنها را در ایمان و اعتقاد به ائمه علیهم السلام ثابت و مستقیم فرماید. بلی ممکن است گفته شود: این که زیادتی مراتب آنها سلام الله علیهم در خصوص خواستن رحمت بر آنها حاصل می شود (یعنی ممکن است زیادتی مراتب آنها در مورد طلب رحمت به جا آورده شده و به عمل بیاید) برای این که مراتب صلوات و رحمت و تفضل خداوندی غیرمتناهی بوده و پایانی

ندارد. و اما در اعطاء خداوندی درجه‌ی شفاعت و وسیله را به سبب دعای امت برای پیغمبر صلی الله علیه و آله که درجه‌ی است در بهشت و بالاتر از آن درجه نیست ممکن نیست زیرا این که ثابت شده است که خداوند سبحان امثال [صفحه ۵۲۵] شفاعت و وسیله را به واسطه‌ی تحمل اثقال رسالت و زحمات او و به سبب ختم نبوت به آن بزرگوار عطاء فرموده است نه به جهت دعای امت و اگر چه وارد شده از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که امر فرمود سؤال کنید برای من وسیله را «علی رؤوس الخلائق» یعنی علنی و آشکارا که خداوند متعال برای من بدهد. پس دعای امت و طلب آنها از خدا این که عطا کند امثال شفاعت و وسیله را برای پیغمبر (ص) اذعان و اعتقاد است بر این که آنها حق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و اوست که لائق و سزاوار اینهاست و این اذعان موجب تکمیل ایمان است و در این صورت این طلب می‌باشد از باب استعمال صیغه‌ی امر در تصویب و این معنی هم در عرف معروف است مانند این که رفیق تو می‌گوید: دیدم فلانی را که به پدر خود فحش می‌داد پس او را زدم در این حال تو می‌گوئی بزن او را و مقصودت این است که زدن او را تحسین نمائی و شخص ضارب را تحسین نموده و استحقاق مضروب را تثبیت نمائی و از این لحاظ است که بعضی اوقات برای ضارب می‌گوئی خوب کردی که او را زدی و به جا بوده که او را بزنی ولیکن ممکن است که این خدشه را دفع بکنی با این که بگوئی: اگر چه ما مسلم می‌داریم که برای دعای امت راجع به عطاء خداوند احادیث امثال وسیله و شفاعت را وجهی و علتی نیست. و صرف نظر کردیم از این که طلب اعطاء آنها «شفاعت و وسیله» برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به جهت تصویب خلاف ظاهر است می‌گوئیم: همانا در وسیله و [صفحه ۵۲۶] شفاعت تفضلات غیرمتناهی و شئون کثیره می‌باشد. پس سؤال شفاعت و وسیله برای پیغمبر (ص) راجع می‌شود به سؤال کردن آن چیزی که در آنها هست از تفضلات و شئون دیگر، این معنی را امعان نظر نموده و نیک بنگر. و اما آنچه در دعای عصر جمع وارد است که: و انک لم تأمر بالصلاة علیه الا بعد ان صلیت علیه انت و

ملائکتک - الی قوله علیه السلام - لا حاجة الی صلاة احد من المخلوقین بعد صلاتک علیه و لا الی تزکیتهم ایاه بعد تزکیتک بل الخلق جميعا هم المحتاجون الی ذلك لانک جعلته با بک الذی لا تقبل لمن أتاک الا منه و جعلت الصلاة علیه قربه منك و وسیله الیک و زلفه عندک و دلت المؤمنین علیه و امرتهم بالصلاة علیه لیزدادوا بها اثره لیدیک و کرامه علیک. یعنی خدایا امر فرموده‌ای به صلوات و رحمت فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مگر بعد از آن که تو و ملائکه‌های تو به او رحمت فرستاده باشید (تا این که عرض می‌کند) امر کردن تو برای ما که صلوات و رحمت به پیغمبر (ص) بفرستیم نه از این جهت است که پیغمبر (ص) احتیاج به صلوات و رحمت یکی از مخلوقات داشته باشد بعد از آن که تو بر او صلوات فرستاده باشی و نه از این راه است که پیغمبر (ص) احتیاج به تزکیه‌ی احدی داشته باشد بعد از آن که تو او را تزکیه فرموده‌ای بلکه مخلوقات جميعا محتاجند به طرف صلوات بر پیغمبر (ص) به جهت این که تو قرار دادی او را وسیله‌ی خودت بطوری که قبول نمی‌کنی از کسی [صفحه ۵۲۷] که بیاید به طرف تو مگر از این راه و قرار داده‌ای رحمت را به روی تقرب بر تو و سیله به سوی تو و منزلت در نزد تو و دلالت و راهنمایی فرموده‌ای مومنین را بر آو و امر کردی آنها را به رحمت و صلوات فرستادن بر پیغمبر (ص) که به واسطه‌ی آنها در پیشگاه تو دارای کرامت و کردار نیک بشوند. پس آنچه استفاده می‌شود از این دعا این است: که وجود نازنین پیغمبر (ص) احتیاج ندارد به صلوات مخلوقات بعد از صلوات و رحمت خالق متعال بر او به این معنی، که صلوات و رحمت خدا بر او باقی نمی‌گذارد کرامت بالاتری را مگر این که شامل آن می‌باشد و حاصل نمی‌شود از صلوات خلق بر پیغمبر (ص) کرامتی مگر مرتبه‌ی پائین‌تر از آن کرامتی که از رحمت فرستادن خدا حاصل می‌شود پس بر صلوات خلق با وجود صلوات خالق احتیاجی نیست. و این معنی غیر آنست (که بگوئیم): صلوات و رحمت فرستادن موجب کرامتی است نسبت به پیغمبر (ص) و اگر چه برای پیغمبر (ص) بوده باشد به واسطه‌ی صلوات خداوند متعال مافوق آن کرامتی که

به سبب صلوات عبد حاصل می شود. و به عبارت دیگر: وجود مبارک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بی احتیاج است از این که حاصل نماید درجه‌ی را به سبب صلوات و رحمت خلق بر او اگر چه صلوات و رحمت خلق بر او موجب است حصول درجه نسبت به وجود نازنین پیغمبر (ص). [صفحه ۵۲۸] و به عبارت آخری: وجود مبارک رسول الله (ص) بی نیاز است از این که خلق طلب نماید از خدا اعطاء کرامت را بر او اگر چه خود پیغمبر (ص) محتاج است به اعطاء کرمات خداوند برای او. و اگر خواسته باشی (از باب تشبیه کامل بر ناقص) قیاس کن این مقام را بر مقام وزیر چنانچه وزیر از جهت کمال قربی که با سلطان دارد بی نیاز است از این که رعیت از سلطان طلب اکرام او را بنمایند با این که اگر چنانچه موقعی که استدعا و تقاضا بنمایند اکرام او را مورد الطاف و اکرام سلطان واقع می گردد و او را به جهت استدعای رعایا اکرام فرماید و او محتاج است به اکرام سلطان پس با نظر عمیق و دقیقانه تأمل نموده و دقت کن تا اشتباهی باقی نماند [۳۸۷]. آنچه از شهید ثانی قدس سره نقل شد چنانچه در کلمات شریفه اش گذشت که فرموده: اصل صلوات که خداوند در آیه‌ی: ان الله و ملائکته یصلون.... امر بر آن فرموده به معنی دعاء است و آن از خدای تعالی مجاز در رحمت است، نظرش بر آنست که مجاز بهتر از اشتراک است.

قول مشهور که صلوات به معنی دعاء است

مشهور در معنی صلوات گفته‌اند: صلوات از خداوند تعالی رحمت است و از ملائکه استغفار است و از آدمیان دعاء است و اقتضاء این قول [صفحه ۵۲۹] آنست که لفظ صلوات در آن معانی مشترک لفظی باشد و لذا شهید ثانی (ره) فرموده: که صلوات در اصل به معنی دعاء است یعنی حقیقت در آن بوده و از خداوند در رحمت مجاز است که اشتراک لازم نیاید و مجاز بهتر از آنست و در مبحث تعارض احوال از اصول فقه گفته شده: «المجاز خیر من الاشتراک» چون مجاز بیشتر است و دائره اش وسیعتر و اوسعیت

در عبارت دارد و فائده‌اش زیادتر است زیرا در آن هیچ وقت توقف لازم نمی‌آید و گفته شده: که اشتراک بهتر از مجاز است زیرا اشتراک دورتر از خطاء است چون اگر قرینه نباشد توقف می‌شود به خلاف مجاز.

اشاره به مبحث تعارض احوال

چنان که گفته شده: اشتراک بهتر از نقل است زیرا نقل تقاضای وضع لفظ در دو معنی می‌کند با نسخ وضع اول به خلاف اشتراک. یا نقل بهتر از اشتراک است زیرا مفاسد نقل کمتر از مفاسد اشتراک است برای این که منقول محمول بر معنی دوم می‌شود وقتی که مجرد از قرینه باشد به خلاف مشترک چون مشترک وقتی که مجرد از قرینه شد مجمل می‌شود پس فائده نقل بیشتر است. و همچنین از این گفتارها درباره‌ی تخصیص خیر از اضممار است یا نسبت به صورت‌های دیگر گفته‌اند. ولی تمامی آنها امور استحسانی بوده و بر آنها اعتبار نیست و امکان ندارد در تشخیص مراد از لفظ بر آنها اعتماد کرد چنانچه محقق خراسانی (ره) در کفایه بر آن تصریح فرموده است. مگر این که آن امور باعث ظهور لفظ در یکی از دو طرف احتمال [صفحه ۵۳۰] شود در آن وقت به طرف راجح اخذ می‌شود به خاطر ظهور لفظ در آن طرف راجح و به علت حجیت ظهور نزد عرف و عقلاء و شارع نیز آن را امضاء فرموده است چنانچه در مبحث حجیت ظنون خاصه محقق شده است.

اصول لفظیه و برگشت آنها به اصالت ظهور

چنانچه مرجع اصول لفظیه از اصالت حقیقت، و اصالت عدم اشتراک، و اصالت عموم، و اصالت اطلاق، و اصالت عدم نقل، و اصالت عدم اضممار، تمامی اینها وقتی که امر دائر شد میان معنی حقیقی و میان معنی مجازی یا اشتراک لفظی یا تخصیص یا تقیید رجوع به آن اصول می‌شود برگشت همه‌ی آنها بر اصل واحد است که عبارت از (اصالت ظهور)

می‌باشد و آن اصل معتبر در نزد عرف و عقلاء است که از باب عمل به ظاهر کلام بر آن اعتماد می‌کنند و در باب حجیت ظواهر از جهت ظنون خاصه اثبات حجیت آن شده است.

تحقیق در معنی لفظ صلات

و در لفظ «صلات» تحقیق آنست که آن از خداوند نیز مجاز در رحمت نیست بلکه استعمال به نحو حقیقت است زیرا صلات در اصل لغت حقیقت در یک معنی بیشتر نیست و آن عبارت از معنی «عطف» است و عطف نسبت از خداوند تعالی رحمتی است که لایق ذات احدیت اوست و عطف نسبت به ملائکه استغفار و نسبت به بشر دعاء بعضی از آنها به بعض دیگر است. پس نه اشتراکی در بین است و نه مجاز و استعاره در کار است و عطف از خداوند رحمت می‌شود و از مخلوق استکانت و تذلل و طلب [صفحه ۵۳۱] رحمت و استغفار است و از بنده بر بنده‌ی دیگر طلب رحمت از خداست بر او [۳۸۸]. [صفحه ۵۳۲] پس حاصل کلام آنست: که لفظ «صلات» خواه از خدای متعال و خواه از دیگری حقیقت واحده است و اختلاف از جهت خصوصیت ربط است و کاشف از آن خصوصیت عبارت از اختلاف حروف است. و به همین اندازه در اینجا اکتفاء می‌شود و مطلب به نحو تفصیل در محل خود از کتاب صلات در فقه است.

نقل کلمات سید علی خان و مرتضی زبیدی

علامه‌ی اکبر سید علی خان مدنی قدس سره در شرح صحیفه‌ی سجادیه علیه السلام فرموده: قال المحققون: ان الصلاة لغة بمعنى واحد و هو العطف ثم العطف بالنسبة الى الله تعالى الرحمة اللائقة به و الى الملائكة [صفحه ۵۳۳] الاستغفار و الى الادميين دعاء بعضهم لبعض... [۳۸۹] و علامه مرتضی زبیدی در شرح احیاء العلوم گوید: معنی الصلاة: العطف و هو بالنسبة الى الله تعالى اما ثناؤه على العبد عند الملائكة و هذا هو الالتيق في تفسير صلاة

الله علی انبیائه، و اما اکمال الرحمه، و بالنسبه الی غیره تعالی الدعاء بخیر و بکون الصلاه بمعنی العطف اتضح کل الاتضاح تعدیتهای بعلی [۳۹۰]. و ناگفته نماند: که در اکثر روایات شیعه در صلوات به رسول الله صلی الله علیه و آله فصل بین پیغمبر اکرم (ص) و بین (آل) «بعلی» نیست و به این نحو است: اللهم صل علی محمد و آل محمد. چنانچه گذشت، و اما در اکثر روایات اهل سنت فصل با (علی) است و (علی آل محمد) می باشد. علامه‌ی مجلسی قدس سره فرموده [۳۹۱]: اعلم انه اشتهر بین الناس عدم جواز الفصل بین النبی صلی الله علیه و آله و بین آله (بعلی) مستدلین بالخبر المشهور بینهم و لم یثبت عندنا هذا الخبر و هو غیر موجود فی کتبنا و [صفحه ۵۳۴] یروی عن شیخنا البهائی رحمه الله تعالی علیه ان هذا من اخبار الاسماعیلیه لکن لم نجد فی الدعوات المأثوره عن ارباب العصمه صلوات الله علیهم الفصل بها الا شاذا و ترکه اولی و احوط.

فصلی «بعلی» در صلوات

و سید علامه‌ی متتبع سید عبدالله شبر (ره) در مصابیح الانوار بعد از نقل آنچه از علامه‌ی مجلسی (ره) نقل شد فرموده: اقول بل الفصل بها موجود فی کثیر من الادعیه و الاذکار سیمما فی الصحیفه السجادیه و لو لا خوف الاطاله لتلوت علیک من ذلك شطرا و افرا [۳۹۲]. ولی واضح است که در میان شیعه عموما در صلوات با (علی) فصل نمی کنند خواه در مقام صلوات گفتن باشد یا در کتابت صلوات در کتب و مؤلفات چنانچه کتب و مؤلفات شیعه به این موضوع بهتر گواه عادل و شاهد صادق است و بلاشک عمل عموم شیعه بر این است و شاید جهت آن اینست همانا استعمال (علی) موهم فصل است به این مناسبت ترک کرده اند گرچه از جهات ادبی اشکالی ندارد و فصل نیست و اما روایتی که بزرگان: شیخ اعظم بهائی (ره) و علامه‌ی مجلسی (ره) به آن اشاره کرده اند ثابت نیست [۳۹۳] و در کتب حدیث شیعه وجود ندارد چنانچه اساتید ۵۳۵@ فن حدیث تصریح فرمودند و لذا احتیاجی به توجیه چنین حدیثی که در کتب حدیث اثری از آن

نیست نداریم چنانچه بعضی از محشین کتب ادبیات عربی بعض توجیها ت کرده اند [۳۹۴] و آن حدیث از ساخته های اهل سنت بوده و به شیعه نسبت داده اند و بر فرض اگر همچو حدیثی باشد معنی آن اینست هر کس فصل و جدا کند (علی) را - به کسر لام و تشدید یاء - یعنی امیرالمؤمنین علی علیه السلام را از (آل) من و گوید: علی علیه السلام از (آل) پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست و او از آل خارج است چنین شخصی به شفاعت من نائل نخواهد شد. [صفحه ۵۳۵] و لذا ما شیعه معتقدیم که (آل) عبارت از فاطمه ی زهراء و ائمه ی اثنا عشر علیهم السلام هستند که صلوات فرستادن بر آنها با رسول الله صلی الله علیه و آله در تشهد نمازهای یومیه واجب است و اگر گفته نشود نماز باطل است چنانچه کرارا گذشت.

اشکال مشهور و دفع آن

اشاره

در روایات شیعه و سنی در کیفیت صلوات که مأثور و دستور داده اند این عبارت زیاد وارد است: اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید. و در روایاتی با زیادات دیگر نیز مأثور شده است و در میان علمای اسلام اشکالی در این مورد متوجه شده و مطرح انظار آنها واقع و توجیها ت زیادی در رفع آن ذکر کرده اند. اما اشکال آنست: که در علم بیان تصریح کرده اند که مشبه به باید اقوی از مشبه باشد مثل این که گویند: زید کالاسد. ولی در اینجا آن طور نیست زیرا خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم اشرف و افضل از ابراهیم علیه السلام است و این مطلب از ضروریات در اسلام و اجماعی میان مسلمین است. و علمای اسلام توجیها ت زیادی در رفع آن دارند مانند: شیخ شهید (ره) در قواعد و فیروزآبادی صاحب قاموس در لغت در کتابش [صفحه ۵۳۷] الصلاة و البشر [۳۹۵] و شیخ بهائی (ره) [۳۹۶] و علامه ی مجلسی

(ره) و سید محدث جزائری (ره) [۳۹۷] و سید محدث شبر قدس سره و غیر از آن بزرگواران نگارش داده‌اند و علامه‌ی مجلسی (ره) در اواخر کتاب اربعین و سید شبر در مصابیح الانوار [۳۹۸] چهارده فقره توجه ذکر کرده‌اند ولی بعضی توجیهاات عامه با مذاق و رویه و عقیده‌ی خاصه درست نیست و از توجیهاات فاسده است.

توجیهاات علمای اعلام

در اینجا به چند توجیه صحیح اشاره کرده و نقل می‌شود: اول: اکثر محققین خاصه و عامه گفته‌اند: که رسول‌الله صلی الله علیه و آله چون از جمله‌ی آل ابراهیم است پس صلوات بر آن حضرت و آتش در ضمن صلوات بر ابراهیم بر وجه اتم و اکمل حاصل است و مطلوب ما در صلوات که درخواست می‌کنیم: اللهم صل علی محمد و آل محمد... الخ آنست که پیغمبر اکرم و آتش به صلوات دیگری اختصاص یابد که مماثل [صفحه ۵۳۸] صلواتی که بر او و آتش و دیگران عمومیت داشت. و الصلاة العامة للكل من حيث العموم أقوى من الخاصة بالبعض. دوم: تشبیه در عطا واقع شده و لازم نیست مثلاً از سؤال کردن زید که به او نیز مانند عمر و عطا شود عمر و افضل از زید هم باشد بلکه سؤالش از جهت سبقت زمانی عطا بر عمر و است پس سؤال صلوات بر خاتم انبیاء مانند صلوات بر ابراهیم از جهت سبق زمانی ابراهیم است و از این لازم نمی‌آید کثرت و افضلیت صلوات بر ابراهیم علیه السلام. سوم: اقوی بودن مشبه به اغلب در تشبیه باید اقوی باشد لازم نیست بلکه گاه می‌شود که تشبیه بدون آن محقق می‌شود چنانچه یکی از دو برادر به پدرشان می‌گویند: اعطنی دینارا کما اعطیت أخی. و از این قبیل شاید باشد آیه‌ی شریفه که فرموده: کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم [۳۹۹] و آیه‌ی شریفه؛ احسن کما احسن الله الیک [۴۰۰] تشبیه در اصل جعل فعل است نه در قدر بقدر. این توجیه سوم برگشت بر دومی دارد بلکه عین آنست. چهارم: لازم نیست که مشبه به از هر جهت باید اقوی باشد بلکه لازم آنست که شیء ظاهر و واضح بوده باشد چنانچه در

آیه‌ی شریفه [صفحه ۵۳۹] می‌فرماید: مثل نوره کمشکاه [۴۰۱] نور مشکاه کجا و نور الهی کجا ولی چون مشکاه امر واضح و ظاهر است و در نظر شنونده روشن است و لذا نور خدا را به آن تشبیه فرموده است و چون تعظیم و احترام ابراهیم علیه‌السلام و آل او امر ظاهر در تمامی عوالم امکان است و لذا صلوات و تعظیم رسول‌الله (ص) را به آن تشبیه کرده است. و مؤید این معنی است که در بعض دعاها در طلب صلوات به رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مانند صلوات بر ابراهیم علیه‌السلام کلمه‌ی: فی العالمین. ضم شده است. و شاید آنچه از طیبی نقل شده که گفته: لیس التشبیه المذكور من باب الحاق الناقص بالکامل بل من باب الحاق ما لم یشتهر بما اشتهر همین معنی است. پنجم: کاف در «کما صلیت علی ابراهیم... الخ برای تشبیه نیست بلکه برای تعلیل است چنانچه نظیر آن در قرآن مجید واقع است مثل قول خداوند تعالی: کما ارسلنا فیکم رسولا منکم [۴۰۲] . و می‌فرماید: و اذکروه کما هداکم [۴۰۳] . [صفحه ۵۴۰]

مطلب ارزنده

اشاره

و از مطالب ارزنده و بحث‌های پسندیده که تذکر آن را در اینجا لازم می‌دانم آنست: صلوات فرستادن به رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اولاد طاهرین او علیهم‌السلام در تمامی حالات و اوقات رجحان شرعی داشته و از اعمال حسنه و اقوال مستحبه می‌باشد خصوصا در موقعی که بیشتر از شعائر دینی محسوب گردد و با صدای بلند چنانچه خود آن وجود مقدس دستور داده این شعار اسلامی را باید انجام داد.

صلوات بعد از نمازهای یومیه

و از مواردی که صلوات گفتن بسیار خوب و هیچگونه رجحانش مشکوک نیست در تعقیبات بعد از نمازهای فرائض پنجگانه است که از تعقیبات مهمات به شمار است .

بعضی از فضلاء گفته: افضل اعمال و افضل اوراد و اذکار صلوات بر محمد و آل محمد است سلام الله عليهم اجمعین بخصوص در عقب فرائض که باید بر همه‌ی دعاها صلوات را مقدم داشت [۴۰۴]. [صفحه ۵۴۱] در اسرار الصلاة [۴۰۵] در فصل تعقیبات پس از تکبیرات سه گانه بعد از نماز که از تعقیبات است گفته: بعد از آن صلوات فرستادن است و صلوات به صورت خاصی نقل کرده و بعد از آن بعض تعقیبات دیگر بیان فرموده و گوید: ثم تسبیح الزهراء علیها السلام و الاخبار الواردة فی فضله کثیره... الخ. البته باید انسان از جای خود تکان نخورده به نحوی که در تشهد نماز قرار گرفته بود و از آن فارغ شد زانوهای خود را از قبله برنگردانیده در حال رو به قبله و تورک و تکلم ننموده و به دور خود رونگردانیده مشغول تسبیح حضرت زهراء بتول علیها السلام بشود. امام صادق علیه السلام فرموده [۴۰۶]: ما اطفال خودمان را به آن تسبیح امر می کنیم مانند این که به نماز امر می نمائیم و آن تسبیح بعد از هر نماز به من محبوب تر از هزار رکعت نماز خواندن در هر روز است. و جای شک نیست که آن تسبیح مبارک از افضل تعقیبات است.

خواندن آیهی: «ان الله و ملائکته یصلون الخ بعد از نمازها»

و اگر کسی بعد از تکبیرات سه گانه بعد از نماز آیهی شریفه‌ی: [صفحه ۵۴۲] ان الله و ملائکته یصلون علی النبی... الخ را بخواند و بعد از آن صلوات بفرستد و بعد مشغول تسبیح صدیق‌ه‌ی طاهره علیها السلام بشود مانعی ندارد به نحوی که در تشهد نشسته بود به وضع نشستن خود چنانچه بیان شد تغییر نداده باشد و تسبیح حضرت زهراء علیها السلام را به جا بیاورد در موقع خود آورده است. شیخ صدوق قدس سره در کتاب خصال به سندی که در غایت وثاقت و اعتبار است از امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که: در مجلس واحد چهار صد فقره از چیزهایی که برای شخص مسلم در دین و دنیایش صلاحیت دارد تعلیم فرموده در ضمن همان حدیث شریف است

که فرموده: فاذا فرغ العبد من صلاته فليصل على النبي صلى الله عليه وآله و يسأل الله الجنة و يستجير من النار و يسأله ان يزوجه من الحور العين، فانه من صلى على محمد النبي صلى الله عليه وآله سمعه النبي و رفعت دعوته.... الخ. باز در همان حدیث شریف قبل از فقرات شریفه‌ی فوق که نقل شد فرموده: اذا قرأتم «ان الله و ملائکته يصلون على النبي». فصلوا علیه فی الصلاة کنتم او فی غیرها [۴۰۷]. [صفحه ۵۴۳] از این فرمایشهای امام علیه السلام به خوبی استفاده می شود که بعد از فارغ شدن از نماز صلوات فرستادن استحباب دارد و هر وقت آیه‌ی شریفه‌ی: ان الله و ملائکته.... الخ قرائت شود به صلوات گفتن امر فرموده است خواه در اثناء نماز باشد یا در غیر حال نماز و اگر آیه‌ی شریفه بعد از نماز خوانده شود پس باز امر به صلوات فرستادن فرموده است.

قرائت آیه و صلوات منافات با تسبیح حضرت زهراء ندارد

پس اگر بعد از فارغ شدن از نمازها آیه‌ی شریفه قرائت شود خواه پس از فراغت از نماز انفرادی باشد یا بعد از فارغ شدن از نماز با جماعت بوده باشد و آیه‌ی شریفه خوانده شود و مردم در عمومیت صدا به صلوات گفتن بلند نمایند چنانچه امر به بلند گفتن صلوات فرموده اند هیچگونه مانع شرعی نبوده بلکه رجحان و استحباب شرعی خواهد داشت و با موقع تسبیح حضرت زهراء علیها السلام منافات ندارد به نحوی که بیان شد. و نسبت به آیه‌ی شریفه در خصوص تعقیب نماز مغرب و صبح حدیث وارد شده و آن را شیخ صدوق (ره) به سند خود از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده: عن ابی المغیره قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول: من قال فی دبر کل صلاة الصبح و صلاة المغرب قبل ان یتنی رجله او یکلم أحدا: ان الله و ملائکته يصلون على النبي یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما اللهم صل على محمد و ذریته، قضی الله له مائة حجة سبعین فی الدنيا و ثلاثین فی الاخرة قال: قلت ما معنی صلاة الله و ملائکته و صلاة المؤمن؟ قال: صلاة الله

رحمة من الله و صلاة ملائکته [صفحه ۵۴۴] تزکیه منهم له و صلاة المؤمنین دعاء منهم له [۴۰۸] .

صلوات فرستادن بر غیر رسول الله

و اما صلوات فرستادن بر غیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جائز بوده و قرآن مجید بر آن تصریح کرده است و فرموده: هو الذی یصلی علیکم و ملائکته [۴۰۹] و قول خداوند تعالی: و صل علیهم ان صلاتک سکن لهم. [۴۱۰] و فرموده: الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة [۴۱۱] .

تعصب زمخشری را به حرف ناهنجار وارد کرده

زمخشری گفته: اگر به یکی از اهل بیت علیهم السلام در تنهائی صلوات گفته شود مکروه است چون آن اتهام بر افضی بودن می کشد [۴۱۲] - زهی تعصب بی جا و عناد بی مورد که مدلول آیات قرآنی را زیر پا می گذارد و مانند زمخشری علامه ای را به اظهار آن سخن ناهنجار وادار می کند و بدون دلیل به کراهت یک امر جائز و بلکه راجح فتوی می دهد.

مکالمات آیه الله با سید موصلی در مجلس خدابنده

در اینجا مکالمات آیه الله علامه (ره) و مناظرات آن یگانه رادمرد فهامه به یاد انسان در مجلس سلطان خدابنده می افتد که آیه الله [صفحه ۵۴۵] قدس سره خطبه ی بلیغی فصیحی ایراد فرموده و صلوات به رسول الله صلی الله علیه و آله و به ائمه ی معصومین علیهم السلام در آن خطبه فرستاده و سید موصلی که در آن مجلس سلطانی بوده و در مناظره آیه الله با سائر علماء او ساکت نشسته بود به مقام تکلم آمده و گوید: دلیل جواز صلوات فرستادن بر غیر انبیاء چیست؟ آیه الله قدس سره بی درنگ می فرماید: الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا

انا لله و انا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمته و اولئك هم المهتدون. سید موصلی مکابره را پیشه‌ی خود ساخته و گوید: کدام مصیبت است که بر (آل) پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده تا این که آنها سزاوار صلوات فرستادن شده‌اند؟ آیه الله (ره) می‌فرماید: از شنیع‌ترین مصائب و اشد آنها آنست که از ذراری آنها مثل تو به وجود آمده که منافقین جهال که مستوجب لعن و نکال‌اند آنها را بر آل رسول ملک متعال ترجیح می‌دهد حاضرین مجلس به خنده زده و از حاضر جوابی آیه الله علامه (ره) و بالبداهه از جواب گفتن آن بزرگوار در تعجب شده و یکی از شعراء گوید: اذا العلوی تابع ناصبیا بمذهبه فما هو من ابيه و كان الكلب خيرا منه حقا لان الكلب طبع ابيه فيه [۴۱۳] [صفحه ۵۴۶]

سادات اگر تبعیت از ائمه اطهار نمایند شرافت را از دست می‌دهند

از سادات اگر تبعیت از ائمه‌ی اطهار و اجداد امجاد خودشان حجج خداوندی علیهم السلام نمایند آن شرافت موهوبی و سیادت و عزت خدادادی را از دست می‌دهند ولی حرف در سر پیدا شدن افرادی از سادات است که اتصال نسب‌شان به خاندان رسالت صحیح و درست و خودش (العیاذ بالله) در مقام نصب و عداوت با اهل بیت علیهم السلام قدم بزند همچو سید صحیح النسبی شاید بسیار کمتر پیدا بشود یا دیده نشود و یا از بنی فاطمه نمی‌شود و اگر بر فرض پیدا گردد زهی بدبختی و زهی زیانکاری است که شرافت نسب علوی را از دست داده است. من لم یکن علویا حین تنسبه فماله من قدیم الدهر مفتخر [۴۱۴] [صفحه ۵۴۷]

کلمات و بیانات محمد علی حومانی

نویسنده‌ی فاضل شهیر مرحوم محمد علی حومانی لبنانی را در کتابش (دین و تمدین) [۴۱۵] کلماتی است شیرین راجع به صلوات و سلام فرستادن به امام امیرالمؤمنین و سائر

معصومین علیهم السلام خوش دارم آن کلمات را از کتاب نامبرده در اینجا بیاورم و عین کلمات عربی او را نقل نمایم. در کتاب نامبرده در مجلد پنجم پس از نقل آیه‌ی شریفه: اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون گوید: [صفحه ۵۴۸] اذکران بعض المسلمین أنکر علی من حی الامام علیا بتحیة الرسول اذا قال عند ذکر الامام صلوات الله و سلامه علیه ف ذکر هذا لی و سألتی: أحق انکاره ذلك علی؟؟ فقلت كلا!! انه مخطئ لان الصلاة و التسليم يجوز علی ای رجل مؤمن، ثم تلوت علیه قول الله السابق تعالی مجده، و قلت له احفظ هذه الایة و اقرأها علی من انکر ذلك علیک، و عاد الی بعد مدة لیخبرنی و هو مزهو، انه قد قرأ الایة علی خصمه فانصت الیه و فکر قليلا ثم قال له کأنی لم اسمع هذه الایة الکریمة و سأدحض بها حجة من يعظنا بأن تحیة الخلفاء الراشدين لا تتجاوز الترضی عنهم و الترحم علیهم الا علی بن ابی طالب فقد وردت تحيته بكلمة «کرم الله وجهه» [۴۱۶]. [صفحه ۵۴۹] و اذکر ان بعض الناس انکر علی بعض آخر قوله: علی علیه السلام فقال له: قل علی کرم الله وجهه فان قولک (علیه السلام) لا يجوز الا علی رسول الله صلوات الله علیه. فاجابه: أيجوز أن اقول لك: علیک السلام. و أن تقول لی: سلام علیک. و لا يجوز أن اقول ذلك للامام صلوات الله علیه؟؟ فسکت ثم قلت له: ان فی الصلاة ما یوجب ذلك حین تقول: اللهم صل علی محمد و آل محمد. أفلیست الصلاة هنا واجبة علی علی؟؟ أو ما قال الامام الشافعی رضی الله عنه: یا آل بیت رسول الله حکم فرض من الله فی القرآن أنزله یکفیکم من عظیم القدر ان لکم من لم یصل علیکم لا صلاة له لیس الغریب ان ینکر بعض المسلمین صلاته و تسلیمه علی الامام. ولكن الغریب أن یحمل المسلم هذه الفكرة من أعداء الاسلام المأجورین لهذا العدوان و تمضی القرون بعد القرون و الاجیال تلوا لاجیال و المسلمون مطمئنون الی أنهم علی بصیرة من دینهم بفعل التذلیل و التدجیل اللذین خلطهما الجهل فی لحم المسلم و دمه منذ عهد الامویین حتی الیوم، ثم لا ینتبه لهذا الخلط حتی فی عهد النور. أقول: لیس الغریب أن ینکروا علی المسلم تصلیته و تسلیمه علی الائمة و المؤمنین بزعمهم أن الصلاة والسلام قاصران علی رسول الله ولكن

الغريب هو ذلك التقليد الاعمى الذى مشوا به وراء تلك الطغمة من المضللين نكايه بأهل البيت عليهم الصلاة والسلام. [صفحة ٥٥٠] و الاغرب من ذلك أن يكونوا مسلمين ثم يقرأون القرآن و يسلم بعضهم على بعض كلما التقوا و تراؤا بقولهم: السلام عليكم و الجواب بقولهم: و عليكم سلام الله و رحمته و بركاته. و فى القرآن الايات الجليله التى سبق ذكرها. ثم يفيضون فى الصلاة لربهم خمس مرات كل يوم و يقولون فى ختام كل صلاة: اللهم صل على محمد و آل محمد، و اذا جادلوا اخصامهم نسوا كل ذلك و هزتهم النعرة الجاهلية للتعصب الاعمى فانكروا هذه الصلاة على آل الرسول و أجازوها حتى على الطغاة من قادة البغى و العدوان. و للتعصب الاعمى و جوه و وجوه، فان من هذا التعصب ما يصدر عن عمى العين، و منه ما يصدر عن عمى القلب: فلقد رأيت مظهرا من مظاهره فى شخص الاديب الفلسطينى اسعاف النشاشيبي حيت أصدر كتابه «الاسلام الصحيح» و قرأت هذا الكتاب فوجدته حافلا بالشتائم لال الرسول و الخيرة من اصحاب محمد صلى الله عليه و آله، و نقلت بعض هذه الشتائم فى مجلتى «العروبة» التى كنت أصدرها فى لبنان و عجت لذلك فسألت عن الكاتب: أهوذ و غينين يقرأ الكتب؟؟ فقالوا: انه «أعور» فقلت. هو نصف اعمى و سيشتد هذا العمى و يصبح كاملا بعد حين. و عند ما وردت مصر قرأت مقالا له فى مجلة الرسالة كان اذا جاء بها على ذكر معاوية او عمرو بن العاص يقول: صلوات الله و سلامه عليه، و اذا جاء على ذكر الخفاء الراشدين قال: «رضى الله عنهم» فقلت: ليس [صفحة ٥٥١] هذا من عمى العين ولكنه من عمى القلب، و اجتمعت بعد ذلك بأحد اعضاء الهيئة العربية العليا فى القاهرة و أتينا على ذكر اسعاف النشاشيبي قال احدهم: و لعله اسحق درويش قال. أعلمت كيف كان ختام حياته؟ قلت لا... قال: لقد تقوس ظهره حتى التصق ذقنه بالارض، فكان اذا خاطب أحدا لا يستطيع أن يرفع رأسه اليه. و قد عمى آخر حياته، و لقد مر بقراء «دين و تمدين» شئى من هذا لدى ذكر النشاشيبي و أنه يحمل نسبا الى الامويين [٢١٧]. [صفحة ٥٥٢] فى هذا الاستطراد كثير من المتعة للنفس الحية الخالدة على الدهر و لقد حبب الى هذا الصنف فى اقفية أولئك الظلمة العتاة و أعقابهم و السالكين

سلوکهم فی ظلمة التاريخ. أقول: لقد حجب الی فیما اکتب هذا الصنف، تمادی عتاتهم و جابرتهم و أذنبهم و الناهجین فی الظلم و الهضم نهجهم [صفحه ۵۵۳] طوال قرون و قرون كانت و لا تزال حافلة بمثل ما ينقل الینا التاريخ من ذلك الظلم و الافتئات علی الحق حتی عمی منهم المبصر عمی غطی علی الاعین و ران علی الافئدة و حجر علی الضمائر، کان هذا الاستطراد حبیباً الی قلبی لانه توجیه الی الحق و صرف عن الباطل، و لنعد الان الی صلب الموضوع فی مطلع البحث [۴۱۸].

خاتمه‌ی کتاب

شکر خدا را که کتاب را در اینجا به پایان رسانیده و آن را خاتمه می‌دهم و بعد از این شروع به تعلیقات و اضافات کرده و فوائد زیادی به عنوان تعلیقه بر آن افزوده می‌شود ان شاء الله تعالی. منظور بررسی و تحقیقات در اطراف مطالب متنوعه و ضمیمه‌ی آنها بر کتاب بوده و ثبت آنها در این اوراق می‌باشد که نزد ارباب تحقیق مورد تحسین و بسیار ارزنده خواهد شد. و در این طبع دوم فوائد زیادی علاوه بر آنچه در طبع اول کتاب بود افزوده می‌شود چنانچه بر اصل کتاب مطالب زیادی اضافه گردید. [صفحه ۵۵۵]

تعلیقات و اضافات

اشاره

شروع به تعلیقات: ص: - ۲ س: - ۷

در عراق از هر طرف رو به کربلاء آورده و به زیارت قبر مطهر بیشتر اهمیت می‌دهند

اشاره

برادران ما شیعیان عراق که اکثریت جمعیت آن سامان را تشکیل داده‌اند در مذهب خودشان تشیع بسیار ثابت قدم و در ترویج مذهب اهتمام داشته و در مقابل مخالفین مذهب شیعه قد علم کرده و در مقام دفاع از حیم مذهب مقدس تشیع آماده و ثابت قدم هستند. و در ایام زیارتی در نجف اشرف و کربلاء و کاظمین و سامراء که هر یک از مشاهد مشرفه موسم مخصوص و ایام زیارتی ویژه‌ی به خود دارد از هر طرف رو به مشاهد مشرفه آورده و اجتماع بزرگ نموده و شعائر دینی را در ایام زیارت و مواسم مخصوصه رونق داده و به طرز أحسن برپا می‌نمایند. و از اوصاف پسندیده و صفات ارزنده که در آن مواقع قلوب [صفحه ۵۵۶] را جلب و بر اشخاص فهمیده بسیار جالب و قابل ارزش است آنست: در روزهای زیارتی در نجف و یا کربلاء و سائر مشاهد مشرفه اشخاصی که همیشه در بیابان و صحرا و در اطراف فرات و دجله به کشاورزی و گلهداری و دامپروری و زراعت اشتغال دارند و کمتر به شهرها آمد و رفت می‌کنند و اغلب در ایام زیارتی رو به شهر می‌آورند از هر طرف به مشاهد مشرفه خصوصا کربلاء هجوم آورده و در ایام سوگواری با شعار عزا و در اعیاد با شعار شادی که در میان زنان اعراب [۴۱۹] عراق (اشخاص بادیه نشین) مرسوم است وارد شده و در صحن مقدس و رواقهای حرم مطهر مسکن کرده و شب و روز زیر آسمان کبود عراق در سرما و گرما اطاقهای نشیمن آنها بوده و می‌نشینند و می‌خوابند و زندگانی می‌نمایند ولی دیده نمی‌شود با آن کثرت و ازدحام آنها که برای راه رفتن به حرم مطهر به جز یک راه باریک از میان مردم باز بوده که یک یا دو نفر به زحمت می‌تواند از آن جا عبور کند در میان‌شان [صفحه ۵۵۷] نزاعی درگیرد و شبها سرهای خانواده‌ی که فضای صحن مطهر و در بعضی از خیابانها مسکن کرده و در موقع خواب به پاهای خانواده‌ی دیگر چسبیده است و با آرامش روحی و جسمی که پیاده و اغلب پابرهنه راه آمده و خسته و خوابیده‌اند ابدًا کسی با دیگری به مقام نزاع و گلایه نیامده و جنگ و جدالی به راه نمی‌اندازند در صورتی که برحسب عادت در آن کثرت جمعیت و ازدحام و ضیق مکان برای سکونت خانواده‌ها نزاع و

اوقات تلخی بیشتر در گیرد و برای اشغال مکان با هم دیگر به مقام جنگ و جدل برخیزد ولی ابد از ستیزگی و جدال آثاری دیده نمی‌شود و اصلاً از آنها دزدی از اشیاء یک دیگر دیده نشده انسان قهراً از آن اخلاق و رفتار آنها خوشحال شده و از آن رویه‌ی انسانی در آن مردم بیابانی مسرور می‌گردد دین مقدس اسلام است که در آن افراد اثر کرده و آن بیابانها را آن طور تربیت کرده است.

نقل کلمات آقا سید جواد شبر

و در اینجا خوش دارم آنچه سید علامه‌ی خطیب شهیر آقا سید جواد شبر سلمه الله تعالی [۴۲۰] در اثر نفیس خود کتاب «ادب الطف» او [صفحه ۵۵۸] «شعراء الحسين عليه السلام» که تا این تاریخ چهار مجلد از آن کتاب نفیس طبع و نشر گردیده در جلد اول راجع به روز اربعین سیدالشهداء علیه السلام نگارش داده بیاورم و عین عبارات عربی شیرین ایشان را که به طور خلاصه بر احوال ایام اربعینی حاوی است نقل نمایم: در جلد اول ص ۴۱ ط بیروت سال (۱۳۸۸) ه. ق گوید: اربعین الحسين (ع) فی کربلاء یوم اربعین الحسين علیه السلام و هو یوم العشرین من صفر من أضخم المؤتمرات الاسلامیة یجتمع الناس فیہ کاجتماعهم فی مکة المکرمة تلتقی هناک سائر الفئات من مختلف العناصر و یعتقد شمال العراق بجنوبه و الوفود من بعض الاقطار الاسلامیة فهذا الموکب یردد انشودته باللغه [صفحه ۵۵۹] العربیة، و ذاک باللغه ترکیه، و ثالث باللغه الفارسیه، و رابع باللغه الاوردیة و هكذا. و لست مبالغاً اذا قلت: ان هذا الموسم یجمع اکثر من ملیون نسمة جاءت لا حیاة ذکرى الاربعین أو لزیارة (مرد الرأس) اذ ان الروایات تقول: ان رأس الحسين علیه السلام أعید الى الجسد الشریف بعد اربعین یوما من استشهاده، جاء زین العابدین علی بن الحسين علیه السلام و الفواطم معه و معهم الرأس الشریف و بقیة الرؤوس و منه زیارة الاربعین. ان هذه المواکب من سائر الاقطار و مختلف البلدان تؤم کربلاء و قد سجلت ادارة السلطنة المحلیة اکثر من ۳۰۰ موکب اکثرها یضرب الخیام حوالی کربلاء و البعض یحجز

المحلات الكبيرة و تستهلك كربلاء في هذا الموسم من الرز ما لا يقل عن مائة طن و كل موكب له منادون يدعون الناس الى المائدة و تناول الطعام باسم الحسين عليه السلام. و تتخلل هذا الموسم زيارات التعارف بين المواكب و تبادل العواطف و تقديم التمنيات و التحيات و عظيم الاجر يوم الحشر، ان الالاف من الناس يقومون بالخدمة لهؤلاء الزوار و يسخون بانفسهم من أجل راحة الزائرين فالبعض بسقى الماء المعطر و المذاب فيه السكر، و البعض برش ماء الورد، و البعض بالتهوية بالمراوح اليدوية و هكذا. چنانچه بیان فرموده در ایام اربعین در عراق بیشتر از یک میلیون نفوس با مواكب حسینی برای زیارات قبر مطهر وارد كربلاء می شوند و اجتماع عظیم محبت آمیز مشتمل بر تعارفات مهرانگیز و اتحاد آور و [صفحه ۵۶۰] مودت خیز فراهم می آید و آن شهرستان مقدس یک پارچه عزا و ناله و ضجه و نوحه و ندبه بر سید مظلومان می گردد، و مواكب از حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام خارج شده به حرم حضرت ابوالفضل قمر بنی هاشم (ع) هجوم آور می شوند، و در آن روز اثرات نهضت حسینی در جلو چشم انسان مجسم و دلهای آگاه به یاد آن می افتند: که در مثل همان روز امام سجاد علیه السلام با عمه ها و خواهرهای خویش وارد آن سرزمین شده و سرهای مبارک شهداء و رأس مطهر ریحانه ی رسول الله صلی الله علیه و آله را به جسد اطییش ملحق فرموده آیا بانوان عصمت و مخدرات خاندان رسالت در آن موقع در چه حال بوده اند؟ آیا جابر رضی الله عنه و سائر بنی هاشم که تفصیلا از افراد آنها اطلاع نداریم خاک بر سر خودشان می ریخته اند؟ اگر انسان جزئی ترین تأملی به دل خود راه بدهد و آن منظره ی جانگداز را در جلو چشم خود مجسم نماید آیا جا ندارد که خاک بر سر بریزد؟ که یک مشت درنده های بنی امیه و یاران آنها پسر پیغمبر خدا را بکشند و سر فرزند مؤسس دین و آورنده ی اسلام و قرآن و خاتم انبیاء را به شام به ارمغان ببرند و شرم نکرده اظهار اسلام هم نمایند و سر اطیب او را خانواده ی داغ دیده اش برگردانند و در كربلاء به جسد اطهرش ملحق نمایند، چرا؟ برای این که سلطنت شوم یزید پلید استقرار و استقلال یابد، و کسی با وی در مقام معارضة نباشد،

گرچه اسلام را زیر پا اندازد. و لذا حسین بن علی علیه السلام می خواهد که قد علم کند و اسلام و دین یزید را تبدیل به اسلام واقعی و دین محمدی و حسینی کند [صفحه ۵۶۱] زیرا اگر نهضت حسین علیه السلام نبود از اسلام اثری باقی نمی ماند مگر اسلام یزیدی، و از دین آثاری نبود مگر دین اموی، در شامات اقربائی به رسول الله صلی الله علیه و آله نمی شناختند مگر بنی امیه، و یزیدی که شب و روز با میمونها محشور بود و با قرود و فهود سر و کار داشت و خمر و قمار روزگارش خوش بود رجوع شود به کتاب (النزاع و التخاصم) مقریزی طبع مصر. انسان فهیمده و مسلمان با وجدان اگر همیشه گریان و نالان باشد جا دارد، زیرا فقط تأمل در این که آیا از خست و دنائت دنیا نیست؟ و از عجائب و غرائب روزگار به شمار نمی آید؟ که فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله را بکشند و سر مبارک او را پیش زنازاده ها به کوفه و دمشق به ارمغان ببرند؟ مگر حسین بن علی علیه السلام چه کرده بود؟ و چه گناهی نعوذ بالله تعالی از وی سر زده بود؟ بلی به دیکتاتوری قلدری سر فرود نمی آورد.

دعبل خزاعی و شعر او

در اینجا دو بیت از قصیده‌ی دعبل خزاعی رحمه الله را باید سرود و گریه کرد: لا اضحک الله سن الدهران ضحکت و آل احمد مظلومون قد قهروا مشردون نفوا عن عقر دارهم كأنهم قد جنوا ما لیس یغفر متأسفانه تا حال بقیه‌ی آن قصیده‌ی شریفه در اثر تتبع و تحقیق و کنجکاوی و تفتیش اساتید عظام پیدا نشده است. [صفحه ۵۶۲] چنانچه آنان که از معاصرین اشعار دعبل رحمه الله را جمع آوری کرده [۴۲۱] و تدوین نموده‌اند به بقیه‌ی آن قصیده اطلاع نیافته‌اند گویا چنین [صفحه ۵۶۳] حدس زده می شود در آن قصیده مثالب و مطاعن دشمنان اهل بیت و ظالمین بر خاندان رسالت را به نظم آورده و از ترس و خوف ستمکاران روزگار و از جهت تقیه آن قصیده را پنهان داشته و از بین رفته باشد شیخ علامه‌ی متبحر واسع الاطلاع آقا شیخ محمد سماوی نجفی قدس سره نیز

می فرمود: که هر چه تتبع نموده‌ام به بقیه‌ی آن قصیده غراء اطلاع پیدا نکرده‌ام چنانچه در بعضی از تألیفات خود نیز به این مطلب اشاره فرموده است [۴۲۲]. نام دعبل محمد بن علی بن رزین از اولاد بدیل بن ورقاء صحابی است.

مرثیه‌ی دعبل بر سیدالشهداء

از اشعار دعبل خزاعی رضوان الله علیه است که در مرثیه‌ی سیدالشهداء علیه السلام گفته است: [صفحه ۵۶۴] ۱- جاؤوا من الشام المشومۃ اهلها بالشؤم يقدم جندهم ابليس ۲- لعنوا، و قد لعنوا بقتل امامهم ترکوه و هو مبضع محموس ۳- و سبوا- فواحزنی- بنات (محمد) عبری حوا سر ما لهن لبوس ۴- تبالکم، یا ویلکم، أرضیتم بالنار؟ ذل هنا لک المحبوس ۵- بعتم لدنیا غیرکم، جهلا لکم، عز الحیاء، و انه لنفیس ۶- أخسر بها من بیعۃ أمویۃ لعنت، و حظ البایعین خسیس ۷- بؤسا لمن بایعتم، و کأنی بامامکم وسط الجحیم حبیس ۸- یا آل (احمد) ما لقیمت بعده من عصبۃ هم فی القیاس مجوس ۹- کم عبرۃ فاضت لکم و تقطعت یوم (الطفوف) علی (الحسین) نفوس [۴۲۳]. [صفحه ۵۶۵] ۱۰- واحسرتاه لکم جسوم بالعرافیها، و فوق الذا بلات روؤس ۱۱- صبرا موالینا، فسوف یدیلکم یوم علی آل اللعین عبوس ۱۲- ما زلت متبعا لکم و لامرکم، و علیه نفسی ما حیث أسوس نقل از دیوان دعبل قدس سره جمع آقای دکتر اشتر ص ۲۶۱- ۲۶۰- ط دمشق و در پاورقیها به اختلاف نسخ خصوصا در نسخه‌ی علامه‌ی سماوی (ره) تفصیلا اشاره کرده که از نقل آنها صرف نظر شد.

از اشعار نغز دعبل در مرثیه‌ی آن حضرت

چنانچه از مرثیه‌های مشهور دعبل خزاعی رحمه الله است که آن را آقای دکتر عبدالکریم اشتر در کتابش (دعبل بن علی الخزاعی شاعر آل البيت حیاته و شعره دراسة تحليلیة) ط دمشق در ص ۲۳۲ نقل کرده و در دیوان در ص ۴۱- قسم اول- نقل نموده است. ۱-

رأس ابن بنت محمد و وصیه یا للرجال - علی قنأه یرفع ۲- و المسلمون بمنظر و بمسمع لا جازع من ذا و لا متخشع ۳- ایقظت أجفانا و كنت لها کری و أنمت عینا لم تکن بک تهجع [صفحه ۵۶۶] ۴- کحلت بمنظرک العیون عمایه و أصم نعیک کل اذن تسمع ۵- ما روضه الا تمت أنها لک مضجع، و لخط قبرک موضع و این اشعار در دیوان دعبل جمع آقای دجیلی ص ۱۰۷ موجود است و در معجم الادباء یاقوت در ج ۱۱ ص ۱۱۰ ط مصر و اعیان الشیعہ ج ۳۰ ص ۳۵۳ و المدائح النبویه ص ۱۳۲ و مناقب ج ۳: ۲۷۱ و در کتب دیگر نیز نقل شده است.

کاش شعرای عجم از امثال دعبل پیروی می کردند

ای کاش شعراء عجم از ترک و فارس و دیلم در سرودن اشعار مرثی و نوحه سرائی و مرثیه خوانی پیروی از امثال دعبل خزاعی می کردند و از آن عالم شاعر نامدار شیعه مرثیه گفتن را بر سیدالشهداء علیه السلام می آموختند خصوصا آنان که در آذربایجان، با زبان ترکی محلی آذری بر سید مظلومان نوحه و ندبه کرده و اشعار می سرایند از دعبل رحمه الله سرمشق اخذ می کردند و هر چه به ذهن شان بیاید و با سجع و قافیه موافق آید از آوردن آن کلمات خودداری کرده و با تناسب مقام امام علیه السلام و افراد خاندان رسالت اشعار به نظم می آوردند و نسبت ناروانی خدای نکرده بدون این که متوجه بشوند در مقام نوحه سرائی به امام علیه السلام یا به سائر افراد خاندان رسالت نمی دادند و از زبان مبارک امام علیه السلام یا قمر بنی هاشم علیه السلام یا زینب کبری علیها السلام جعل قصه که از زبان حالی بیرون می رود و از نوحه و ندبه کردن خارج می شود و جعل [صفحه ۵۶۷] تاریخ است خودداری می کردند و بسیار مواظبت و دقت می نمودند که از رویه و طرز زبان حالی که مناسبت داشته باشد کنار نمی شدند و از جعل قصه و دروغ آشکارا پرهیز می کردند تا اهانت به عالم تشیع واقع نشود و دشمنان دستگاه تبلیغات سیدالشهداء

علیه السلام آن پیرایه‌ها را دست‌آویز نکرده و به اوضاع و احوال عالم شیعه هجوم آور نشوند.

نصیحت به آنان که با زبان ترکی آذری نوحه سرایی می‌کنند

متأسفانه که اغلب افراد مردم از معلومات علمی و دین برکنارند و یا سواد ندارند و اگر داشته باشند از اشعار و مرثیه‌های دعبل خزاعی و کمیت اُسدی و أمثال آن بزرگان دین که جان عزیز خودشان را بالاخره فدای راه محبت خاندان رسالت و اهل بیت طهارت کرده‌اند اطلاع ندارند چون از لغت عربی و زبان عرب بهره‌ای ندارند و اهتمام به یاد گرفتن زبان قرآن و لغت دینی اسلام نمی‌کنند و دستهای مرموز استعمارگران و دشمنان قرآن و اسلام در کارند و اغلب مسلمانان مصیبت‌زده در خوابند و در خواب خرگوشی غوطه‌ورند و گوش شنوایی ندارند حتی آنهایی که خودشان را اهل دیانت می‌دانند و در مسجد و محرابند ولی اغلب عوام و از رویه‌ی دینی بیزارند و تمایلات نفسانی خودشان را از دین می‌دانند: لا حول و لا قوه الا بالله (آنچه جائی نرسد فریاد است).

نسبت‌های ناروا به خاندان رسالت خلاف شرع است

آیا عیب نیست که گفته شود زینب کبری علیها السلام یا سائر مخدرات خاندان رسالت در مقابل لشکر عمر بن سعد بنا کردند بر سید مظلومان [صفحه ۵۶۸] نوحه و ندبه کردن و (زلفهای خود را پریشان کرده و به دست گرفت و عرض کرد یا محمد...!) اینگونه جملات که نسبت خلاف شرع به افراد مخدرات اهل بیت طهارت است خواه در نظم باشد یا در نثر بلاشک نسبت خلاف احکام دین است که به آنها داده می‌شود زیرا حرمت بیرون آوردن زن موهای خود را در پیش نامحرمان از ضروریات اسلام است و هرگز بانوان عصمت آن را در کربلاء یا در سائر مواقع به عمل نمی‌آورند و از این قبیل جملات که اگر شرح داده شود به درازا می‌کشد نباید نسبت داد. یا جملاتی در نظم و نثر در حق

امام علیه السلام یا سائر افراد خاندان امام بیان کردن که ذلت و حقارت آور باشد باید از آن پرهیز نمود یا اوصافی نسبت دادن که با صفات امام معصوم درست نمی آید یا با القابی امام (ع) را مخاطب قرار دادن که آن القاب و خطابات از اوصاف جابره‌ی روزگار و از ستمکاران غدار به یادگار است چنانچه امیرالمؤمنین (ع) در خطب نهج البلاغه فرموده است: مرا با آن خطابها که جابره را مخاطب می سازند مخاطب قرار ندهید. و این جملات از باب یادآوری بود که شعراء دستگاه امام حسین (ع) متذکر باشند و علاقه‌ی عوامانه آنها را وادار نکند که هر چه به زبان‌شان در نظم و نثر بیاید بگویند و هر طور دل‌شان خواست به نظم آورند و باید از دروغ در نهایت درجه پرهیز کنند که از گناهان کبیره است و حربه و اسلحه با رفتار و کردار خودشان به دست دشمن ندهند از امام [صفحه ۵۶۹] (ع) وارد است که مضمونش این است که فرمود: برای ما زینت باشید نه این که عیب و ایراد شوید طوری رفتار نمائید که ما را به مردم محبوب سازید نه این که اعمال و گفتار و رفتار شما آنها را از ما دور کند و از عالم شیعه منزجر و متنفر و رنجور سازد. و ناگفته نماند: اشعار مرثی دعبل خزاعی قدس سره زیاد و در قصیده‌ی تائیه [۴۲۴] که از شاهکارهای دعبل رحمه الله است نیز از مصائب آل محمد صلی الله علیه و آله آورده و دیوانهائی که در جمع و تدوین اشعار دعبل (ره) تألیف شده و در عصر ما چند دیوان از آنها قدم به عالم مطبوعات گذاشته مرثی زیادی را مشتمل است به آنها مراجعه شود.

طبقات الشعراء دعبل

و برای خود دعبل خزاعی (ره) تألیفاتی است که ابن الندیم (الفهرست ۲۲۹) ذکر کرده و از آنهاست کتاب (طبقات الشعراء) و تا اواخر قرن هفتم هجری نسخه‌ی از آن کتاب در حلب بوده دکتر عبدالکریم اشتر در کتاب (دعبل بن علی الخزاعی شاعر آل البیت) گوید: و قد كانت نسخة من الكتاب في حلب في نهاية القرن السابع (سنه ۶۹۴هـ) مع نسخة من ديوان دعبل، لانا وجدنا اسمه في الفهرست الطريف الذي سمى: المنتخب مما في

خزائن الکتب بحلب، و قد سمي الكتاب فيه: طبقات الشعراء، و وقع تحت رقم ۶۰۱- ثم فقدناه- من بعد- كما فقدنا [صفحه ۵۷۰] الديوان ص ۲۷۹ ط دمشق. از کتاب طبقات الشعراء دعبل قدس سره مبرد در کامل، و ابن الجراح در الورقه، و ابن معتز در طبقات الشعراء، و مرزبانی در معجم الشعراء، و آمدی در الموازنه، و المؤتلف و المختلف، و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، و مقدسی در الظرائف و اللطائف، و ابن رشیق در العمده، و دیگر اشخاص زیادی در تألیفات خودشان نقل کرده‌اند ابن رشیق در العمده ج ۱ ص ۱۱۳ گوید: علی ان منهم من لم يقل قط الا هجوا او شيبها به: کيحيى بن نوفل، ذکره دعبل فی طبقاته...

شهادت دعبل

دعبل خزاعی رضوان الله عليه در ایام حیات و زندگانی پرارزش خویش علنی ستمکاران و ظالمهای روزگار را هجو کرده و فراعنه‌ی زمان خود و خونخواران دنیا را سب و شتم نموده است و لذا می فرموده: (لی خمسون سنه أحمل خشبتي علی کتفی أدور علی من یصلبني عليها فما اجد من یفعل ذلك) و لذا غالب در اشعار وی هجو ستمکاران و رثاء اهل بیت علیهم السلام است. تا بالاخره در اهواز یکی از دژخیمان مالک بن طوق ده هزار درهم از آن خونخوار غدار گرفت و در پی دعبل رحمه الله می گشت تا او را در یکی از دهات (سوس) که نامش (طیب) بوده یافت و از ظهر قدم وی با عکازی مسموم زد و فردای آن دعبل (ره) از دنیا رفت و در آن قریه مدفون شد و گفته شده که او را حمل بسوس کرده و در آنجا دفن کردند. [صفحه ۵۷۱] و از شعر بحتری که در مرثیه‌ی او گفته معلوم می شود که در سوس که در اهواز است مدفون شده چنانچه گوید: جدث علی الاهواز یبعد دونه مسری النعی و رمه بالموصل ولی قریه‌ی (طیب) از قراء اهواز نیست، و وفات دعبل شاعر اهل بیت در سال (۲۴۶) ه اتفاق افتاده است. و کسی که در موصل است و بحتری به وی اشاره کرده عبارت از ابوتمام حبیب طائی است. و ابن رشیق

که در سال (۴۵۶) ه وفات یافته در (العمدة) درباره‌ی وفات دعبل (ره) و سبب آن مطلب دیگری نیز نقل کرده رجوع شود به (العمدة) ج ۱ ص ۷۲ ط ۴ بیروت، و ولادت دعبل (ره) در سال (۱۴۸) ه بوده که در همان سال امام صادق علیه السلام از دنیا رحلت فرموده و شهادت وی چنانچه گذشت در سال (۲۴۶) ه اتفاق افتاده معلوم می شود در حین وفات (۹۸) سال داشته است خداوند او را با ائمه‌ی اطهار علیهم السلام محشور فرماید. و ناگفته نماند: مرثیه‌ای که از دعبل رحمه الله نقل شد: رأس ابن بنت محمد و وصیه... الخ

اشعار نغز دعبل را اعتماد السلطنة به شعراء قزوین داده و آن اشتباه است

در کتب معتبره چنانچه گذشت موجود و نسبت آنها را به دعبل (ره) داده‌اند و جای شک نیست که از آن عالم شاعر نامدار است. ولی مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنة مراغی وزیر علوم [صفحه ۵۷۲] زمان ناصرالدین قاجار در کتاب «حجّة السعادة فی حجّة الشهادة» نسبت آن اشعار را به بعضی از شعراء قزوین داده چنانچه احوالات خط حرکت اسراء خاندان رسالت را تا شام از مقتل مجعول منسوب به ابومخنف نقل کرده و با این که گفته: مع ما نحن علیه من عدم الطمأنينة الی ما تفرد لوط [۴۲۵] بروایتی فی مقتله... باز گوید: همانا به این گردانیدن سر مبارک در دیار اسلام و قلمرو شریعت سید الانام علیه السلام و اشعارش در هر شهر اشعار است اشعاری که یکی از قدماء نکته‌سنجان محروسه‌ی قزوین سروده و چه نغز فرموده از ابویوسف قزوینی نزیل بغداد منقول است که گفت: ابوالعلاء معری را گفتم از نتایج طبع تو آیا هیچ در حق اهل بیت رسول الله علیهم السلام هست؟ به درستی که برخی از سخن طرازان مملکت قزوین درباره‌ی ایشان شعرها می سازند که فصحاء تنوخ از اتیان به مثل آن عاجزند گفت: شعراء قزاونه چه می گویند: گفتم: می گویند: [صفحه ۵۷۳] رأس ابن بنت محمد و وصیه... الخ (و اشعار را تا آخر نگارش داده ص ۶۴). ابوالعلاء گفت: و من می گویم: مسح الرسول جبینة فله بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش وجده خیر الجدود

پشیمان شدن یزید از ترس مردم

بعد اعتماد السلطنه گوید: بعد از ورود علی بن الحسین علیه السلام و اهل بیت عصمت به شرم دمشق چیزی نگذشت که بر یزید به معاویه معلوم گشت که از جهت قتل حسین بن علی علیه السلام عقیدت اهل اسلام در حق او دیگرگون شده و خوف خروج و خلع است لاجرم از این وقت سیاق گفتار و کردار بگردانید و از کشتن آن بزرگوار تبری اظهار همی کرد و همی گفت: و ما علی لو احتملت الاذی و انزلت الحسین معی فی داری و حکمته فیما یرید و ان کان علی فی ذلک و هن فی سلطانی حفظا لرسول الله صلی الله علیه و آله و رعایه لحقه و قرابته لعن الله ابن مرجانه فانه اضطره فقتله فبغضنی بقتله الی المسلمین و زرع فی قلوبهم العداوة فابغضنی البر و الفاجر بما استعظموه من قتلی الحسین ما لی و لابن مرجانه لعنه الله و غضب علیه. بعد پشیمان شدن ابن مرجانه را نیز نقل کرده است. ص ۶۵ ط تبریز سال (۱۳۱۰) ق. و تعجب است که نسبت اشعار دعبل (ره) را به نکته سنجان قزوین داده و گفتگوی ابویوسف قزوینی را با ابوالعلاء معری نقل نموده [صفحه ۵۷۴] و آن اشعار نغز را به شاعر مجهولی از شعراء قزوین منسوب داشته، شعراء قزوین کجا و آن اشعار نغز عالی کجا، که بتوانند آنها را بسرایند، در صورتی که یاقوت در معجم الادباء و امثال وی آنها را از اشعار دعبل (ره) دانسته و در این که از اوست جای شک نیست. و ممکن است از شعراء قزوین آن اشعار دعبل (ره) را به خود نسبت داده و ابویوسف قزوینی هم متوجه آن حلیت و سرقت نشده است چنانچه اعتماد السلطنه نیز متوجه نشده که آن اشعار از شاعر نامدار اهل بیت اطهار علیهم السلام دعبل خزاعی رحمه الله علیه است. [صفحه ۵۷۵]

عزاداری اهل بیت در شام سه روز است

اشاره

ص: - ۴۴ س: - ۱۵ (بیشتر از ده روز در دمشق توقف نکرده‌اند) و از تاریخ طبری معلوم می‌شود که نوحه و ندبه‌ی خاندان رسالت در شام بعد از آن که یزید پلید از باب سیاست و جلوگیری از تنفر افکار عمومی از وی اجازه داده که بر سیدالشهداء علیه‌السلام اقامه‌ی عزاء نمایند سه روز اقامه‌ی عزاء نموده‌اند چنانچه گوید: ثم قال یزید بن معاویة یا نعمان بن بشیر جهزهم بما یصلحهم و ابعث معهم رجلا من اهل الشام أمینا صالحا و ابعث معه خیلا و اعوانا فیسیر بهم الی المدینة ثم أمر بالنسوة ان ینزلن فی دار علی حدة معهن ما یصلحهن و اخوهن معهن «علی بن الحسین» فی الدار التی هن فیها قال: فخرجن حتی دخلن دار یزید فلم تبق من آل معاویة امرأة لا استقبلتهن تبکی و تنوح علی الحسین فاقاموا علیه المناحة ثلاثا و کان یزید لا یتغدی و لا یتعشی الا دعا علی بن الحسین الیه [۴۲۶]. [صفحه ۵۷۶] بعد از آن طبری اظهار لعن یزید را بر ابن مرجانه و انزجارش از وی نقل کرده در صورتی که باطنا از وی خوشحال و مسرور و مورد انعام و جائزه‌ی خود قرار داده بوده است. پس این که در بعضی کتابها اقامه‌ی عزاء خاندان رسالت را در خانه‌ی یزید در دمشق بیشتر از سه روز نگارش داده‌اند قول ضعیف و خالی از تحقیق است. و بلکه از اهل تحقیق گفته‌اند: که توقف اسراء اهل بیت در شام از هفت روز بیشتر نشده است چنانچه در ص ۲۷۴ گذشت و نیز در ص (۳۷۰) از کتاب نقل شد به صفحه‌ی نامبرده مراجعه شود. [صفحه ۵۷۷]

رفتن اسراء خاندان رسالت با چهارپایان خودشان به شام اصل ندارد

ص: - ۶۸ س: - ۲۰ - ۱۹ ادعاء صاحب کتاب «کامل بهائی» که اهل بیت با چهارپایان خودشان به شام رفتند و عین عبارتش چنانچه گذشت این است: «و امام و عورات اهل بیت به چهارپایان خود به شام رفتند زیرا که مالها را غارت کرده بودند اما چهارپایان بدیشان گذاشته بودند». کامل بهائی ص ۲۹۱ ج ۲ ط - قم این ادعاء وی که اهل بیت با چهارپایان خود به شام رفته‌اند علاوه بر آنچه در رد حرفش در اصل کتاب نگارش یافت. فرمایش

شیخ اعظم شیخ مفید (ره) در ارشاد آن را تکذیب می کند زیرا شیخ (ره) می فرماید: ثم اقبلوا علی سلب الحسین علیه السلام..... و انتهبوا رحله و ابله و أثقاله و سلبوا نسائه.... الخ ارشاد ص ۲۵۷ ط- تبریز. و محدث قمی (ره) نیز عین این عبارات ارشاد را در نفس المهموم نقل کرده است و مترجم آن کتاب گوید: مردم بر ورس و حله ها و شتران ریختند و غارت کردند..... شیخ مفید گفت: اناث و شتران و بارو بنه ی آن حضرت را غارت کردند [صفحه ۵۷۸] و جامه های زنان را بر بودند.... ترجمه ی نفس المهموم ص ۲۰۴ س ۱۸ ط تهران سال ۱۳۷۴ ه ق. و ابن الاثیر در تاریخ کامل گوید: و مال الناس علی الورس و الحلل و الابل فانتهبوها و نهبوا ثقله و متاعه و ما علی النساء حتی ان كانت المرأة لتنزح ثوبها من ظهرها فیؤخذ منها- ص ۷۹ ج ۴ ط بیروت. و طبری گوید: و مال الناس علی الورس و الحلل و الابل و انتهبوها- ص ۳۴۶ ج ۴ ط- مصر- مطبعة استقامة قاهرة. بنا به صریح فرمایش و نقل شیخ مفید (ره) و طبری و ابن الاثیر شتران امام علیه السلام را غارت کرده اند پس آنها را به اهل بیت نگذاشته اند بماند و قول شیخ مفید (ره) مقدم بر ادعاء صاحب کتاب کامل بهائی است زیرا فرمایش وی اقرب به صواب و عقل و اعتبار است زیرا ن غارتگران و وحشیان بیابان که برای آدم کشتن و امام (ع) کشتن به دشت کربلاء جمع شده بودند از چهارپایان امام (ع) نمی گذارند چیزی بدیشان بماند. [صفحه ۵۷۹]

مسلمة بن مخلد و تحقیق در تاریخ وفات زینب کبری و ام سلمة

اشاره

ص:- ۸۵- س:- ۲ (و صلی علیها مسلمة بن مخلد) مسلمة بن مخلد انصاری از صحابه است و مسلمة بفتح میم و سکون سین مهملة و مخلد بضم میم و تشدید لام است از طرف معاویة والی مصر بوده و در سال ۴۷ به این امر تصدی کرده و در سال (۶۲) وفات یافته

است و عبیدلی تصریح کرده که او بر زینب کبری علیها السلام نماز خوانده معلوم می‌شود بعد از وفات آن بانوی عصمت مسلمة بن مخلد در همان سال وفات کرده است و این خود نیز قرینه است که وفات زینب کبری بنا به قول بعضی از بزرگان در سال ۶۵ هجرت درست نیست و صحیح آنست که در سال ۶۲ می‌باشد. و به وفات مسلمة بن مخلد در سال ۶۲ هجرت جمال‌الدین ابن تغری بردی اتابکی متوفی (۸۷۴) ه. ق در «النجوم الزاهرة» تصریح کرده است ج ۱ ص ۱۵۶ ط دارالکتب - مصر. چنانچه ابن تغری بردی در همان کتاب و در همان مجلد و صفحه با این که گفته: که ام‌المؤمنین ام‌سلمة رضوان‌الله علیها در سال ۶۱ هجرت [صفحه ۵۸۰] وفات یافته ولی از صریح عبارتش معلوم است که وفات ام‌المؤمنین بعد از واقعه‌ی کربلاء اتفاق افتاده است و مؤید آنست که ام‌المؤمنین در سال ۶۲ از دنیا رحلت کرده باشد چنانچه قول اقوی و مورد اعتماد همین است. ابن تغری بردی [۴۲۷] در حق ام‌سلمة گوید: و کانت من أجمل النساء و طال عمرها و عاشت تسعین سنة و اکثر، و هی آخر أمهات المومنین و فاء، و قد حزن علی الحسین و بکت علیه کثیرا. از قضیه‌ی تربت که رسول‌الله صلی الله علیه و آله به ام‌المؤمنین ام‌سلمة داده و فرموده بود که هر وقت دیدی که آن تربت مبدل به خون شده بدان ام‌سلمة که فرزندم حسین علیه السلام را کشته‌اند و خود سیدالشهداء علیه السلام نیز به آن ام‌المؤمنین از تربت کربلاء مرحمت فرمود و امر کرد که آن تربت را مانند تربتی که جد بزرگوارش داده نگاه دارد و هر وقت خون شد بداند آن سید مظلومان را شهید کرده‌اند. معلوم می‌شود که قطعا ام‌سلمة بعد از واقعه‌ی جانگداز کربلاء وفات یافته است و علامه‌ی سیوطی در خصایص الکبری قضیه‌ی تربت دادن رسول‌الله صلی الله علیه و آله را به ام‌سلمه با چند طریق نقل کرده است رجوع شود به خصائص ج ۲ ص ۴۵۰ ط - مصر و قبه زدن وی در مسجد رسول‌الله (ص) در ص: ۳۶۸ - از کتاب گذشت. و از آنچه گفته شد روشن گردید که نسبت به ام‌سلمة دو فقره [صفحه ۵۸۱] تاریخ وفاتی که محب طبری متوفی به سال (۶۹۴)

ق در کتابش (السمط الثمين في مناقب أمهات المؤمنين) ص ۹۵ ط حلب سال ۱۳۴۶ نقل کرده از اغلاط است.

ترجمه‌ی ام المؤمنین ام سلمه

در اینجا خوش دارم آنچه را که شیخ فاضل آقا شیخ بدرالدین الصائغ العاملی در جزء اول از کتاب نفیس «أنا مدينة العلم و علی بابها» در ترجمه‌ی ام المؤمنین ام سلمه (ص) نگارش داده بیاورم چنانچه گوید [۴۲۸]: ان ام سلمه من خيار أمهات المؤمنين؛ واحدى زوجات النبى صلى الله عليه و آله و سلم الطاهرات، و هى ممن خضع لارادته صلى الله عليه و آله و سلم و لم يعص لم أمرا، بل هى سيدة أمهات المؤمنين و أفضلهن و أتقاهن و أبرهن بعد خديجة الكبرى سلام الله عليها؛ كانت ام سلمه تحمل عقلا و افرا، و فكرة عميقة، و بصيرة نافذة، اطاعت الرسول صلى الله عليه و آله و سلم باخلاص؛ و خدمته عن صدق و صفاء و طهارة؛ و كانت لدى الحقيقة اقرب ازواجه صلى الله عليه و آله و سلم اليه، و اسماهن عنده منزلة و أسرعهن تلبية لما يرضيه، ان جميع هذا يرى من أحوالها و أوضاعها مع النبى صلى الله عليه و آله و سلم و قد اثبت عليها الرسول (ص) غير مرة و خصوصا فى حديث الكساء، ذلك الحديث النير الذى اثبت طهارة أهل البيت على و ابنائه الانجاب صلوات الله عليهم أجمعين. [صفحه ۵۸۲] و يرى المطلع الخبير أن أم سلمه من أكابر المحدثات عن الرسول صلى الله عليه و آله و سلم و من اجلاء و افاضل راويات احاديثه الزاهرة و خصوصا فيما روته لنا السيدة النبيلة عنه (ص) فى فضل أخيه على عليه السلام. و لهذه السيدة الجليلة اليد الكبرى على الدين و أهله فى مقام الدفاع عن قداسة هذا الامم المعصوم، كانت رضى الله عنها بدافع الايمان و ايثارا للحق غير مبالية بعذل عاذل أو لوم لائم فتقف و تعطى عليا عليه السلام حقه من المدح و الثناء و السيادة على سائر الصحابة. كما كانت عند حدوث أى شبهة فى على عليه السلام أو اعتراض عليه فى عمل يبدو على محياها التأثير و الانفعال ولكنها أبيك لم تكن ممن يلزم ناحية الصمت و يعجز عن رفع

الشبهة و الاعتراض بل كانت رضى الله عنها تنهض منيعة بعقلها، حصينة بعلمها، نشيطة بايمانها و تبرز الحق جليا و توقف الخصم عليه مثبتة بذلك تبرير أعمال على عليه السلام و أفعاله بما لا يبقى عند ذلك مقال لقائل. ان أم سلمة ذات علم و فضل و روية، ذات ورع و احتياط ؛ انها من المحافظات على نقل الحديث النبوى بلفظه، و اللواتى لم تؤثر عليهن حمية الجاهلية و لا عصبية الاهل و القومية و العشيرة، و لم تكتم حديثا نبويا فى مقام اظهار الحقيقة، كما لم تكن لتخفى شيئا من أحاديث صاحب الرسالة فى مقام ابراز الفضيلة و رفع الجهالة خصوصا عند ما تقوم هذه السيدة للتبويه باسم على عليه السلام و نثر ما تلقته فيه من الرسول صلى الله عليه و آله و سلم من سر و حديث يشعان عن سمو على الكوكب الدرى المتلالىء. [صفحہ ۵۸۳] و كم لهذه السيدة الفاضلة من موقف باهر أدلت عنده بالحجة و البرهان على أن عليا عليه السلام كان معتمد الرسول صلى الله عليه و آله و سلم، و خليفته من بعده، و صاحب سره و نجواه، و وزيره المطلق فى جميع الامور، و نائبه الخاص فى سائر الاحوال. ان أم سلمة من أفاضل النساء المؤمنات اللاتى عرفن فضل على عليه السلام على جميع الصحابة و قد سنه و احترمن شخصيته، و جعلن ذكر فضائله عليه السلام عبادة، و تلاوتها عبادة، و استماعها عبادة، و النظر فيها عبادة. أجل لقد رأت أم سلمة أن فى كتمان أى فضيلة من فضائل على عليه السلام غمطا للحقيقة؛ و ظلما للفضيلة، و عصيانا للرسول صلى الله عليه و آله و سلم، بل علمت من وراء ذلك الكتمان عذاب الله تعالى و سخطه الدائم. فأم سلمة امرأة علمت، و ما اكثر العالمين و العالمات، ولكنها عملت، و ما اقل العاملين و العاملات، و بعملها و زيادة عرفانها و اجلالها لعلى عليه السلام كان لها الفوز على زوجات النبى (ص) بمزيد قربها منه و اعزازه عنده باستثناء خديجة سلام الله عليها. ام سلمة (ض) اسمش «هند» است و از مهاجران به حبشه بوده و به مدینه مراجعت نموده و او را ابوبکر خواستگارى کرده قبول نموده و رد کرد و رسول الله (ص) او را در سال دوم از هجرت تزويج فرمود و بعضی گفته: در سال چهارم قضیهى تزويج واقع شد، و اخلاص و محبت وى به اميرالمؤمنين و صديقهى طاهرة و حسنين عليهم السلام

مشهورتر از آنست که ذکر شود و مشاجره و مباحثه او با عائشه در مکه وقتی که عائشه [صفحه ۵۸۴] می خواست به جنگ امیرالمؤمنین (ع) به بصره رود کشف از معرفت و کمال آن ام المومنین نموده و از مطاعن عائشه بشمار است. رسول الله (ص) کتابی که در آن اسما اهل جنت و اسما اهل آتش بود نزد ام سلمه (ض) به ودیعت گذاشته بود، و همچنین امیرالمؤمنین (ع) موقع تشریف بردن به عراق کتبی نزد وی گذاشته که بعدا به امام حسن (ع) داد و آن حضرت نیز به امام حسین (ع) داده است. و نیز امام حسین (ع) وقتی که به عراق تشریف می برد کتب علم امیرالمؤمنین (ع) و ذخائر نبوت و خصائص امامت را نزد آن بانوی معظمه امانت گذاشت و پس از مراجعت امام زین العابدین (ع) به مدینه آنها را به آن حضرت تقدیم کرد. تمامی اینها دلالت بر عظمت و جلال آن ام المومنین دارد رضوان الله تعالی علیها. [صفحه ۵۸۵]

تحقیق عمیق در تاریخ ام کلثوم

اشاره

ص: - ۱۱۸ - س: - ۱۲ (و بر فرض صحت موضوع ام کلثوم در حال حیات خلیفه‌ی ثانی وفات یافته است) این قول یکی از اقوال درباره‌ی وفات ام کلثوم است که از حضرت صدیقه‌ی طاهره سلام الله علیها متولد شده و اقوال در تاریخ وفات و سبب آن مختلف است و قول مذکور اعتماد را نشاید. و حق مطلب آنست که تاریخ ام کلثوم رضوان الله علیها بسیار مبهم و تاریک است و هر چه تأمل بیشتر شود بر تاریکی و ابهام آن افزوده می شود و به نحو نیست که نتوان به طرفی اطمینان حاصل کرد و همچنین تزویج او به عمر واقع امر درست معلوم نیست که اصل حقیقت قضیه چه نحو است و یا چه سری در کار بوده است؟ و حق با شیخ اعظم مفید قدس سره است که فرموده: اختلاف در نقل آن حدیث را باطل می سازد. [صفحه ۵۸۶] از نقل شیخ قدس سره در خلاف از عمار بن

یاسر رحمه الله [۴۲۹] وفات ام کلثوم و آوردن جنازه‌ی او و فرزندش زید را و نماز خواندن به آنها معلوم می‌شود وفات ام کلثوم در حال حیات عمار یاسر (ره) اتفاق افتاده و اگر نقل وی وفات ام کلثوم را در زمان عمر نرساند لا اقل وقوع آن را در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام ثابت می‌کند زیرا عمار رحمه الله در جنگ صفین شربت شهادت نوشیده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده بود: تقتلك الفئة الباغية پس وفات ام کلثوم قبل از شهادت عمار موقعی که در مدینه بود اتفاق افتاده است. و از دو فقره حدیث که کلینی و شیخ رحمهما الله تعالی در باب عده به اسناد خودشان روایت کرده‌اند معلوم می‌شود که ام کلثوم در حین وفات عمر زنده بوده و در زمان عمر وفات نیافته است و در هر دو حدیث نقل شده از امام صادق علیه‌السلام: وقتی که عمر وفات یافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزد ام کلثوم آمده و دست او را گرفت و او را به خانه‌ی خود آورد [۴۳۰]. و از مؤرخین تصریح کرده‌اند که وفات ام کلثوم بعد از خلیفه‌ی ثانی اتفاق افتاده ابن سعد در طبقات گوید: عمر ام کلثوم را تزویج کرد [صفحه ۵۸۷] و هنوز او به حد بلوغ نرسیده بود و نزد عمر بود تا عمر به قتل رسید [۴۳۱]. و گاه نقل کرده که عبدالله عمر به ام کلثوم نماز خواند و در نقل دیگر گفته: سعید بن عاص امیر مردم بود به وی نماز خواند. و نسابه‌ی عبیدلی در اخبار زینبات گفته: که عبدالله و سعید هر دو با هم به او نماز خواندند و در بحار الانوار نقل از مناقب گوید [۴۳۲]: و ذکر ابو محمد النوبختی فی کتاب الامامة ان ام کلثوم کانت صغیره و مات عمر قبل ان یدخل بها و انه خلف علی ام کلثوم بعد عمر عون بن جعفر ثم محمد بن جعفر ثم عبدالله بن جعفر. این نقل با نقلی که برای عمر فرزندی از ام کلثوم متولد شد به نام زید و دختری به نام رقیه چطور می‌سازد؟. در صورتی که نقل نوبختی رحمه الله مورد اعتماد و اعتناء است. ابن سعد در طبقات گوید: تزوجها عمر بن الخطاب و هی جاریه لم تبلغ فلم تزل عنده الی ان قتل و ولدت له زید بن عمر و رقیه بنت عمر ثم خلف علی ام کلثوم بعد عمر عون بن جعفر بن ابی طالب بن عبدالمطلب فتوفی عنها ثم خلف علیها اخوه محمد بن جعفر بن ابیطالب بن عبدالمطلب فتوفی عنها

فخلف علیها اخوه عبدالله بن جعفر بن ابیطالب [صفحه ۵۸۸] بعد اختها زینب بنت علی بن ابی طالب فقالت ام کلثوم: انی لاستحیی من اسماء بنت عمیس ان ابنیها ما تا عندی و انی لا تخوف علی هذا الثالث فهلکت عنده و لم تلد لاحد منهم شیئا [۴۳۳]. چنانچه نوبختی رحمه الله نقل کرده و ابن سعد در طبقات تصریح نموده ام کلثوم بعد از عمر با سه نفر از فرزندان جعفر طیار رضی الله عنه تزویج کرده و عبارت ابن سعد صریح است که تزویج عبدالله جعفر ام کلثوم را بعد از زینب کبری علیها السلام واقع شده که ظاهر در تزویج او بعد از وفات آن بانوی عصمت است. نه این که به زینب کبری علیها السلام طلاق داده باشد که از اکاذیب ابن حزم اندلسی است [۴۳۴]. [صفحه ۵۸۹] و اگر وفات ام کلثوم در زمان حیات عمار یاسر رحمه الله اتفاق افتاده باشد آن وقت تزویج ام کلثوم به فرزندان جعفر طیار خصوصا عبدالله جعفر که بعد از وفات زینب کبری علیها السلام در سال ۶۲ هجرت ام کلثوم را به حباله ی نکاح خود در آورده مورد اشکال و باید صحت نداشته باشد. و خوب است در اینجا آنچه زینب فواز در کتاب «الدر المنثور» در ترجمه ی ام کلثوم آورده خلاصه اش نقل شود و حاصل آنچه وی در کتاب نامبرده آورده آنست: عمر ام کلثوم را از امیرالمؤمنین علیه السلام خواستگاری کرد امام علیه السلام فرمود او صغیره است پس از اصرار عمر امام علیه السلام ام کلثوم را با (بردی) پیش عمر فرستاد و عمر دست خود را به شانهِی ام کلثوم نهاد و گفت: به علی بگو: راضی شدم ام کلثوم گفت: آیا این کار را می کنی؟ هرگاه تو امیرالمؤمنین نبودی بینی تو را می شکستم. ام کلثوم پیش پدر آمده [صفحه ۵۹۰] و جریان را خبر داده و عرض کرد مرا نزد شیخ بدی فرستادی امام علیه السلام فرمود: او شوهر توست [۴۳۵]. و عمر مهر ام کلثوم را چهل هزار قرار داد و زید بن عمر و رقیه از وی متولد شدند و ام کلثوم و پسرش زید در یک وقت وفات یافتند و زید در جنگی که میان بنی عدی در گرفت خواست اصلاح کند مردی [۴۳۶] از آنها در تاریکی زخمی به او زد و او چند روزی زنده بود و پس از آن با مادرش ام کلثوم با هم وفات کردند و امام حسن (ع) عبدالله عمر را پیش کشید و وی بر

او نماز خواند و این قضیه پس از وفات عمر بن خطاب واقع شده است. [صفحه ۵۹۱] و پس از قتل عمر ام کلثوم را عون بن جعفر تزویج کرد و قصه‌ی نقل کرده حاصلش اینست: ام کلثوم امر خود را به امیرالمؤمنین (ع) واگذار کرد و امام (ع) او را به عون بن جعفر تزویج فرمود و او غلام بود و به ام کلثوم چهار هزار درهم فرستاد و او را پیش عون بن جعفر بردند و ام کلثوم با عون بود تا عون در کربلاء در حضور سیدالشهداء (ع) شهید شد و ام کلثوم نیز در خدمت برادرش امام حسین علیه‌السلام در کربلاء بود و با سبایا به شام رفت و به مدینه برگشت و در مدینه وفات یافت. این خلاصه‌ی آنست که در الدرالمنثور آورده است و ترجمه به فارسی نقل شد رجوع شود به صفحه‌ی ۶۲ ط اول مصر سال ۱۳۱۲ ه ق ولی به تهافت و تناقض کلام وی باید متوجه شد: اگر ام کلثوم در زمان امام حسن مجتبی علیه‌السلام وفات یافته و امام (ع) عبدالله عمر را مقدم کرده که بر او نماز بخواند، چطور ام کلثوم پس از تزویج به عون بن جعفر با وی به کربلاء آمده و عون در کربلاء شهید شده و ام کلثوم به شام رفته و مراجعت به مدینه کرده و در مدینه وفات یافته است؟

ادعای تواتر از اصحاب قاموس الرجال وجهی ندارد

ابن قتیبه در معارف گوید [۴۳۷]: (و اما ام کلثوم الکبری و هی بنت [صفحه ۵۹۲] فاطمه فکانت عند عمر بن الخطاب و ولدت له ولدا قد ذکرنا هم فلما قتل عمر تزوجها محمد بن جعفر بن ابی طالب فمات عنها ثم تزوجها عون بن جعفر بن ابی طالب فمات عنده).... قول ابن قتیبه که ام کلثوم نزد عون بن جعفر وفات یافته با آنچه در الدرالمنثور نقل کرده تناقض آشکار دارد چنانچه با قول خود ابن قتیبه که گفته: محمد و عون در فتح شوشتر شهید شده‌اند منافات دارد و نقل کلامش می‌آید ان شاء الله تعالی و ابن سعد نیز در طبقات نقل و تصریح کرده که: امام حسن علیه‌السلام در نماز بر جنازه‌ی ام کلثوم حاضر بوده علاوه بر خبر عمار رحمه الله که با نقلیات الدرالمنثور توافق ندارد. و از کلمات علامه‌ی

مامقانی (ره) در تنقیح المقال نیز ظاهر می‌شود [صفحه ۵۹۳] ام کلثومی که در کربلاء حاضر بوده همان بانوی عصمت است که از صدیقه‌ی طاهره علیها السلام متولد شده ولی معلوم است که با نقلهای دیگر سازش ندارد. و از اشعاری که پس از مراجعت اسراء به مدینه در موقع ورود اسراء خاندان رسالت ام کلثوم می‌خوانده چنانچه در بعض کتب مقاتل نقل کرده‌اند: مدینه جدنا لا تقبلینا فبالحسرات و الاحزان جئنا تا آخر آن اشعار که در منتخب و تظلم الزهراء نقل شده و ام کلثوم از رسول الله صلی الله علیه و آله (جد) تعبیر آورده استفاه می‌شود که ام کلثوم بنت بتول زهراء علیها السلام است و در ابیات دیگر آن اشعار نیز همان تعبیر را آورده ولی معلوم نیست آن اشعار از خود ام کلثوم است بلکه زبان حال است که از لسان آن بانوی عصمت گفته شده و علاوه شاید مراد از ام کلثوم زینب کبری علیها السلام باشد و در بعض ابیات آن از امام حسن (ع) (عم) تعبیر آورده که با ام کلثوم خواهر امام (ع) مطابقت ندارد چنانچه گفته: و قل یا عم یا حسن الزکی عیال اخیک اضحوا ضایعینا آیا عماه ان اخاک اضحی بعیدا عنک بالرمضا رهینا رجوع شود به «الدمعة الساکبة» ص ۳۹۰. والله العالم. علامه شیخ جعفر نقدی رحمه الله در کتاب (زینب الکبری) بعد از نقل بیت [صفحه ۵۹۴] اول در پاورقی فرموده: هذا البيت من قصیده یغلب علی الظن ان اکثرها او کلها لیس من نظمها بل من نظم غیرها من المتأخرین فلاحظه ص ۱۶۰ ط نجف. کلام متین و صحیح است. و در قاموس الرجال گفته: و فی نسب قریش مصعب الزبیری تزوجها بعد عمر عون بن جعفر فمات عنها و تزوجها عبدالله بن جعفر فمات عنها. ج ۱۰ ص ۴۰۶ ترجمه‌ی ام کلثوم. اولاً: اگر این عبارت در کتاب نسب قریش وجود داشته باشد با قول ابن قتیبه که نقلش گذشت «ثم تزوجها عون بن جعفر فمات عنده» درست نیامده و تباین کلی دارد و همچنین با قول ابن سعد در طبقات و گذشت: «فهلکت عنده» یعنی ام کلثوم در حباله‌ی نکاح عبدالله جعفر بود وفات یافت. و در ثانی: جملات مذکوره را که قاموس الرجال نقل کرده در کتاب نسب قریش زبیری که (دار المعارف للطباعة و النشر) انتشار داده و در قاهره ۲۳ مارس ۱۹۵۱. باریس ۲۵

یونیه ۱۹۵۳- ا. ل. ب- بر آن مقدمه نوشته وجود ندارد یعنی پیدا نکردم و بر عهده‌ی خواننده‌ی عزیز است که باز به کتاب نسب قریش مراجعه نماید. و صاحب قاموس الرجال گوید: که اخبار ما در تزویج عمر ام کلثوم را متواتر است و زراره نقل کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود که تزویج عمر از روی غضب شده است- ج ۱۰ ص ۴۰۶. ادعاء تواتر اخبار در موضوع نامبرده بی وجه است زیرا دو خبر [صفحه ۵۹۵] کلینی و شیخ رحمهما الله تعالی نقل کرده‌اند چنانچه در باب (۳۲) از ابواب عده‌ی وسائل الشیعه است. و دو خبر دیگر در کافی در کتاب نکاح از زراره و هشام بن سالم است و روایت عمار یاسر در وسائل الشیعه باب (۳۲) از ابواب صلاه جوائز است. تواتر با چهار پنج روایت محقق نمی شود بلی می توان ادعاء کرد که اخبار در حد استفاضه است علاوه بر روایاتی که یک مطلب سری را در موضوع تزویج مزبور می رساند و با آن اخبار مستفیضه منافات ندارد و این که امام علیه السلام فرموده: این موضوعی است که از ما غضب شده صحیح است ولی قضیه معلق است یعنی هر گاه موضوع تزویج مزبور صحت داشته باشد از ما غضب شده است چنانچه علامه‌ی مجلسی قدس سره فرموده: المعنی: غضبنا ظاهرا و بزعم الناس ان صحت تلك القصة بحار ج ۴۲ ص ۱۰۷. و سری که در اخبار ائمه علیهم السلام وارد شده چه بسا آن حضرات از اظهار آن بر اکثر شیعه نیز خودداری و احتراز می فرموده‌اند که عقول شان آن را قبول نمی کند و یا باعث غلو آنها می شود و لذا ائمه علیهم السلام آن را به بعضی از خواص خودشان مانند عمر بن اذینه رحمه الله که از ثقات بوده اظهار فرموده‌اند رجوع شود به بحار الانوار ج ۴۲ ص ۸۸ ط جدید.

جنگ «شوشتر» و اسیر شدن هرمزان

و به نکته‌ی در اینجا ناگزیر از اشاره هستم: جمعی از مؤرخین [صفحه ۵۹۶] تصریح کرده‌اند که محمد بن جعفر بن ابیطالب و برادرش عون بن جعفر در روز (شوشتر) شهید شده‌اند و در همان روز (هرمزان) [۴۳۸] اسیر شد و بدون شک روز نامبرده در زمان

خلافت عمر واقع شده و بعد از روز [صفحه ۵۹۷] مزبور تقریباً به شش سال [۴۳۹] عمر از دنیا رفته پس چطور جمعی نوشته‌اند که ام کلثوم را بعد از قتل عمر عون بن جعفر یا محمد بن جعفر و بعد از آن عون تزویج کرده است چنانچه از ابن قتیبۀ نیز نقلش گذشت با این که خود ابن قتیبۀ در المعارف گوید [۴۴۰]: و استشهد محمد بن جعفر بتستر و اما عون بن جعفر فقتل بتستر ایضا و لا عقب له.... و نگارش این دو مطلب از ابن قتیبۀ تناقض واضح است.

تهافت و تناقض اقوال مورخین

و صاحب استیعاب و اصابه تصریح کرده‌اند که عون و محمد در فتح شوشتر شهید شده‌اند ابو عمر و ابن عبدالبر در استیعاب گوید: و استشهد عون بن جعفر و أخوه محمد بن جعفر بتستر و لا عقب له [۴۴۱]. و ابن حجر در اصابه گوید: استشهد عون بن جعفر فی تستر و [صفحه ۵۹۸] ذلک فی خلافة عمر و ما له عقب [۴۴۲]. و صاحب عمدة الطالب گوید: محمد و عون هر دو در کربلاء شهید شده‌اند و محمد اکبر بن جعفر در صفین در حضور عمویش امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شده است [۴۴۳]. حافظ کبیر ابو عبدالله حاکم نیشابوری متوفی (۴۰۵) ه. ق در کتاب (المستدرک علی الصحیحین فی الحدیث) ج ۳ ص ۱۴۲ قضیه‌ی تزویج ام کلثوم بنت امیرالمؤمنین علیه السلام را از عمر روایت کرده و حافظ شمس‌الدین ذهبی متوفی (۸۴۸) ه. ق در تلخیص (المستدرک) در ذیل همان صفحه گوید: (قلت منقطع) یعنی این حدیث که این قصه را نقل کرده منقطع است و صحیح نیست پس از اعتبار ساقط است. نگارنده گوید: این اقوال در این کتب معتبره که با هم تهافت و تناقض دارند تاریخ ام کلثوم را از جهاتی مبهم و تاریک ساخته و حقیقت امر را در صحت فرمایش شیخ اعظم رئیس مذهب محمد بن محمد بن نعمان بغدادی معروف به شیخ مفید (ره) به وضوح رسانیده و لذا کلمات آن بزرگوار در این قصه قول

فصل و در این قضیه کشف صدق است. پس کلمات ارزنده‌ی آن شیخ اعظم را در اینجا بیاورم و به کلام خاتمه دهم: [صفحه ۵۹۹]

صحت فرمایش شیخ اعظم مفید

شیخ مفید (ره) در جواب (المسائل السرویه) فرموده: ان الخبر الوارد بتزویج امیرالمؤمنین علیه السلام ابنته من عمر لم یثبت و طریقته من الزبیر بن بکار و لم یکن موثوقا به فی النقل و کان متهما فیما یدکره من بغضه لامیرالمؤمنین علیه السلام و غیر مأمون، و الحدیث نفسه مختلف، فتارة یروی ان امیرالمؤمنین علیه السلام تولى العقد له على ابنته، و تارة یروی عن العباس انه تولى ذلك عنه، و تارة یروی انه لم يقع العقد الا بعد و عید عن عمر و تهدید لبني هاشم، و تارة یروی انه كان عن اختيار و ايثار، ثم بعض الرواة یدکر ان عمر اولدها ولدا سماه زيدا، و بعضهم یقول: ان لزيد بن عمر عقبا، و منهم من یقول: انه قتل و لا عقب له، و منهم من یقول: انه و امه قتلا، و منهم من یقول: ان امه بقیت بعده، و منهم من یقول: ان عمر أمهر ام کلثوم اربعین ألف درهم، و منهم من یقول: مهرها اربعة آلاف درهم، و منهم من یقول: کان مهرها خمسمائة درهم، و هذا الاختلاف مما يبطل الحدیث [۴۴۴].

از این عبارات شریفه‌ی شیخ اعظم مفید (ره) رویه و طریقه‌ی آن بزرگوار در عدم اعتماد به خبری که به نحو اضطراب نقل شده چنانچه کرارا به آن اشاره شد واضح و روشن است و در تاریخ ام کلثوم نیز پس از تحقیق در روایات و تواریخ و کتب شیعه و سنی آنچه به دست می‌آید [صفحه ۶۰۰] آنست که شیخ اعظم قدس سره به آن تصریح فرموده است والله العالم. و آنچه از شیخ مفید (ره) از (مسائل سرویه) نقل شد به واسطه‌ی بحارالانوار علامه‌ی مجلسی (ره) است ولی آنچه در خود رساله‌ی مسائل سرویه موجود است بعضی زیادات دارد و لذا خوب است عین آن از خود آن رساله نقل شود گرچه نسخه‌ی که در نجف اشرف از آن رساله طبع شده اغلاط دارد و از مطبوعات دارالکتب التجاریه است که در ضمن چند رساله به نام (رسائل الشیخ المفید) چاپ کرده و مشتمل

بر هشت رساله از رسائل شیخ (ره) است و یکی نیز رساله‌ی مسائل السرویة می‌باشد ولی به اندازه‌ی زیاد آنها را غلط چاپ کرده گویا اصلا در موقع طبع تصحیح نکرده‌اند با این وصف نظر به بعضی زیادات مورد احتیاج را نقل می‌نمایم. شیخ مفید (ره) فرموده: ان الخبر الوارد بتزویج امیرالمؤمنین علیه السلام ابنته من عمر غیر ثابت و هو من طریق الزبیر بن بکار و طریق معروف لم یکن موثوقا به فی النقل و کان متهما فیما یذکره و کان یبغض امیرالمؤمنین علیه السلام و غیر مأمون فیما یدعیه عنه علی بنی هاشم و انما نشر الحدیث اثبات ابی محمد الحسن بن یحیی [۴۴۵] صاحب النسب ذلک فی کتابه [صفحه ۶۰۱] فظن کثیر من الناس انه حق لروایة رجل علوی له. و انما رواه عن الزبیر بن بکار و الحدیث نفسه مختلف فتارة یروی ان امیرالمؤمنین علیه السلام تولى العقد له علی ابنته و تارة یروی عن العباس انه تولى العقد له عنه و تارة یروی انه لم یقع العقد الا بعد و عید عن عمر و تهدید لبنی هاشم و تارة یروی انه کان من اختیار و ایثار. ثم بعض الرواة یذکران عمر اولدها ولدا سماه زید، و بعضهم یقول: انه قتل من قبل دخوله بها، و بعضهم یقول: ان لزید بن عمر عقبا، و منهم من یقول: انه قتل و لا عقب له، و منهم من یقول: انه و امه قتلا، و منهم من یقول: ان امه بقیة بعده و منهم من یقول: ان عمر امهر ام کلثوم اربعین ألف درهم، و منهم من یقول: أمهرها أربعة آلاف درهم، و منهم من یقول: کان مهرها خمسمائة درهم و بدء هذا القول و كثرة الاختلاف فيه یبطل الحدیث و لا یكون له تأثیر علی حال (ص ۶۱ ط نجف). [صفحه ۶۰۲]

کلمات شیخ شبراوی شافعی درباره‌ی آباء و اجداد رسول خدا

ص: - ۱۱۹ - س: - ۱۷ (درباره‌ی والدین خاتم انبیاء (ص) آن دروغ شاهکار) (را بنویسد) علامه‌ی امام شیخ عبدالله شبراوی شافعی (رض) در کتاب الاتحاف بحب الاشراف گوید: ان الله سبحانه قد أخرج هذا النوع الانسانی لاجله صلی الله علیه و آله و سلم و ان آدم علیه الصلاة و السلام کان اول فرد من افراد هذه النوع و کان سائر افراده مندرجہ فی صلبه

بصور الذرات فلما نفخ الروح فى آدم كان نور نسمة محمد صلى الله عليه وآله يلمع فى جبهته كالشمس المشرقة ثم انتقل ذلك النور من صلب آدم الى رحم حواء و منها الى صلب شيث ثم استمر هذا ينتقل من اصلاب الطاهرين الى ارحام الطاهرات و هو معنى قوله تعالى: و تقلبك فى الساجدين. و اشار اليه العلامة البوصيرى بقوله: لم تزل فى ضمائر الكون تختار لك الامهات و الالباء و كا كل جد من اجداده من لدن آدم يأخذ العهد و الميثاق [صفحة ٦٠٣] ان لا يضع ذلك النور المحمدى الا فى الطاهرات فاول من اخذ العهد آدم اخذه من شيث و شيث من انوش و هو من قينين و هكذا الى ان وصلت النبوة الى عبدالله بن عبدالمطلب فلما اودع ذلك الجزء فى صلبه لمع ذلك النور من جبهته فظهر له جمال و بهجة فكانت نساء قريش يرغبن فى نكاحه... و قد دلت الايات و الاحاديث على انه صلى الله عليه وآله و سلم كما طابت ذاته الشريفه بما اوتيه من الكمال الا على كذلك طاب نسبه الشريف فمل يكن فى آبائه و لامهاته من لدن آدم و حواء الى عبدالله و آمنه الا من هو مصطفى مختار قد طابت أعراقه و حسنت أخلاقه. و اخرج ابن جرير عن مجاهد قال: استجاب الله تعالى دعوة ابراهيم فى ولده و لم يعبد احد منهم صنما بعد دعوته و استجاب له و جعل هذا البلد آمنا و رزق اهله من الثمرات و جعله اماما و جعل من ذريته من يقيم الصلاة. قال السيوطى: و هذه الاوصفا كانت لاجداده صلى الله عليه وآله خاصة دون سائر ذرية ابراهيم و كل ما ذكر عن ذرية ابراهيم من المحاسن فان اولى الناس به سلسلة الاجداد الشريفه الذين خصوا بالاصطفاء و انتقل اليهم نور النبوة و احدا بعد واحد و لم يدخل ولد اسحاق و بقيه ذريته لانه دعا لاجل هذا البلد الا تراه قال: اجعل هذا البلد آمنا و عقبه بقوله: و اجنبنى و بنى ان نعبد الاصنام. فلم تزل ناس من ذرية ابراهيم عليه السلام على الفطرة يعبدون الله تبارك و تعالى، و يدل له قوله: و جعلها كلمة [صفحة ٦٠٤] باقية فى عقبه، فان الكلمة الباقية هى كلمة التوحيد و عقب ابراهيم عليه السلام هم محمد صلى الله عليه وآله و آل الكرام. قال بعض الافاضل، اللهم حل بيننا و بين اهل الخسران و الخذلان الذين يؤذون رسول الله صلى الله عليه وآله بنسبه ما لا يليق بابويه الكريمين

الشریفین الطاهرین. ص ۴۲-۴۱. آنچه علامه‌ی شبرای در باره‌ی نور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نسبت به اجداد کرام و آباء عظام آن حضرت نقل کرده موافق اخبار و احادیث وارده از عتره طاهره سلام الله علیهم است.

دعای بعضی از افاضل

و این که در آخر کلامش از بعض افاضل نقل کرده که گفته: خدایا حائل باش میان ماها و میان اهل خسران و خذلان از آنهایی که اذیت می کنند به رسول الله صلی الله علیه و آله با نسبت دادن آنچه لائق والدین کریمین شریفین طاهرین آن حضرت نیست. کلام بسیار متین و دعای بسیار شریف است و از آن اشخاص یکی هم ابن حزم اندلسی است که نسبت به والدین رسول الله صلی الله علیه و آله آن نسبت ناروا را در کتاب الاحکام ج ۵ ص ۱۷۱ داده است.

کلام شیخ شبرای درباره عبدالله

باز شیخ شبرای گوید: اما عبدالله (ع) والد نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم فقد کان اجمل قریش فشغفت به کل نساء قریش و کدن ان تذهل عقولهن و قد لقی عبدالله من زمنه من النساء ما لقی یوسف علیه السلام فی زمنه من امرأة العزیر. [صفحه ۶۰۵] و فی الشفاء قال محمد بن السائب کتبت للنبی صلی الله علیه و آله خمسمائة ام فما وجدت فیهن سفاحا و لا شیئا مما کان من امر الجاهلیة فان بعض الجاهلیة کانوا اذا ارادوا النکاح یقول الزوج خطب و یقول اهل المرأة نکح و هذا عندهم عبارة عن العقد.

نکاح آمنه

و اما نکاح عبدالله آمنه علیهما السلام فکان عقدا موافقا لما علیه شریعة الاسلام مشتملا علی تلک الشروط المعتبرة و ان لم تکن بشرع بل بتوفیق من الملک العلام. و نقل العلامة النور

الحلبی فی سیرته عن الامام تقی الدین السبکی قال: الانکحة التي فی نسبه صلی الله علیه و آله کلها مستجمعة شروط اصحة كأنکحة الاسلام و لم يقع فی نسبه صلی الله علیه و آله منه الی آدم الانکاح صحیح مستجمع لشرائط الصحة کنکاح الاسلام الموجود الیوم. ثم قال فاعتقد هذا بقلبك و تمسک به و لا تنزل عنه فتخسر الدنيا و الاخرة انتهى ص ۴۲.

اعتقاد شیعی امامیه

اعتقاد شیعی امامیه آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مدت چهل سال قبل از بعثت به شریعت خود عمل می کرده و به شرایع انبیاء دیگر عمل نفرموده چنانچه با ادله ی متقنه ی عقلیه و نقلیه در محل خود ثابت است. پس قطعاً رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در نکاح و سائر امور و احکام و شرایع به شریعت خود عمل نموده است چون از اول زمان تولدش پیغمبر بوده [صفحه ۶۰۶] و دارای علم و حکمت و کمالات و اوصاف نبوت و خاتمیت را داشته و پس از چهل سال به اظهار رسالت و تبلیغ و دعوت بیگانه پرستی مأمور و بدین مقدس اسلام دعوت فرموده است. و اعتقاد بعضی از محققین عامه هم همین است صلوات الله و سلامه علیه و آله الطاهرین و لعنة الله علی الذین یؤذون رسول الله صلی الله علیه و آله بنسبه ما لا یلیق بأبویه و عمه ابی طالب علیه السلام من الذین کانوا فی الزمن السالف و من الموجودین فی عصرنا الحاضر آمین [صفحه ۶۰۷]

تحریفی که از صاحب قاموس الرجال صادر شده

ص: ۱۲۸ - س: ۱۴ (علامه ی مامقانی قدس سره در تنقیح المقال....) ناگفته نماند: صاحب قاموس الرجال گفته: صاحب تنقیح المقال سند روایت ثانی مذکور در رجال کشی (ره) را در ترجمه ی ابوحنیفه سائق الحاج تحریف کرده و این طور نقل نموده: (محمد بن عثمان بن حامد) ولی صاحب قاموس الرجال اقلاً احتمال نداده که نسخه ی رجال کشی (ره) که نزد مرحوم مامقانی (ره) بوده مغلوط بوده نه این که آن مرحوم سند

را عمدا تحریف کرده و نقل نموده زیرا عبارت سند روایت در تنقیح به این نحو است: قال الکشی حدثنی محمد بن عثمان بن حامد قال حدثنا محمد بن یزداد عن محمد بن الحسین عن المزخرف عن عبدالله بن عثمان قال ذکر عند ابی الحسن علیه السلام.... الخ و در نسخه‌ی دیگر: عند ابی عبدالله علیه السلام.... الخ. کلمه‌ی (قالا حدثنا) شاهد است که شیخ کشی (ره) از دو نفر نقل کرده ولی اول سند در نسخه‌ی رجال کشی که اغلب نسخه‌های آن اغلاط دارد غلط داشته یا کلماتی از قلم ناسخ تنقیح المقال افتاده و اگر بنا باشد [صفحه ۶۰۸] این قبیل موارد را به تحریف عمدی که ظاهر عبارت صاحب قاموس الرجال در آنست حمل نمائیم برای خود صاحب قاموس باید گفت: در سند همان خبر تحریف رخ داده و اسقاط کرده زیرا سند خبر به نحوی که در رجال کشی است به این نحو است: حدثنی محمد بن الحسن البرانی (البرائی) و عثمان بن حامد قال حدثنا محمد بن الحسین (الحسن) عن المزخرف عن عبدالله بن عثمان قال ذکر عند ابی عبدالله (ع) ابوحنیفه السابق و انه یسیر فی أربع عشرة فقال: لا صلاة له و اما صاحب قاموس به این نحو نقل کرده: عن محمد بن الحسن و عثمان بن حامد عن محمد بن یزداد عن محمد بن الحسین عن المزخرف عن عبدالله بن عثمان قال: ذکر عند ابی عبدالله (ع) ابوحنیفه السائق و انه یسیر فی اربعة عشر فقال: لا صلاة له ج ۴ ص ۳۵۲. و مرحوم مامقانی (ره) در نقل همین خبر عین متنی را که صاحب قاموس نقل کرده نقل فرموده ولی صاحب قاموس گوید: لفظ خبر (کش) لیس کما عبر (اربعه عشر یوما) بل (یسیر فی اربع، عشرة) و قد حرفه الخ جملات اربعة عشر یوما عبارت خود مرحوم مامقانی است عبارت متن خبر را تحریف نکرده و نقل متن روایت در قاموس و تنقیح یکی بوده و توافق دارند و عبارت: (اربعه عشر یوما) را مامقانی (ره) از خبر چنان فهمیده است نه این که عبارت خبر را تحریف به اربعه عشر یوما کرده باشد چنانچه صاحب قاموس به وی نسبت داده است. بلی آنچه در عبارت متن خبر موجود در رجال کشی است اینست. [صفحه ۶۰۹] (یسیر فی اربع، عشرة) و آنچه صاحب قاموس در صفحه‌ی (۳۵۳) ج ۳ گفته صحیح است ولی

در نقل متن روایت چنانچه گفته شد با تنقیح فرقی ندارند و صاحب قاموس گوید: شاید لف خبر این طوری بوده. (انه یسیر فی اربع ساعات عشره فراسخ) و لفظ (ساعات) و (فراسخ) از نسخه ساقط شده است و این احتمال سقوط را به مجرد حدس و تخمین داده و شاهدی بر آن نیاورده ولی وجود کلمه‌ی (قالا حدثنا) را در سند خبر در تنقیح قرینه نگرفته که یا نسخه که نزد مامقانی (ره) بوده غلط داشته و یا ناسخ اشتباه کرده است و خود صاحب قاموس کلمه‌ی (قالا حدثنا) را حذف کرده و کلمه‌ی (حدثنی) را از اول سند و کلمه‌ی (البرانی یا البرائی) را نیز حذف نموده. و در متن نقل خبر (فی اربع، عشره) را (اربعه عشره) نقل کرده و به اختلاف نسخ در (محمد بن الحسین) که از مزخرف روایت کرده متوجه نشده که در بعض نسخه‌ها (محمد بن الحسن) است. آیا حالا می‌توان نسبت تحریف عمدی را به صاحب قاموس داد؟ و حال آن که جا دارد به وی نسبت داده شود چون در مقام تحقیق جزئیات خبر با سند و متن آن است که بر مامقانی (ره) ایراد کرده و حمله‌ور شود که عمده هدف اوست با استعمال رموز که از سبکهای کهنه در کتب رجال است پس آیا نسبت تحریف به مرحوم مامقانی (ره) دادن دور از انصاف نیست؟ در صورتی که خودش به تصحیح آن کتاب کبیر نفیس نرسیده و عمرش وفا به آن نکرده و ناسخ تنقیح اشتباهات دارد که به حساب [صفحه ۶۱۰] ناسخ است و اشتباه از مؤلف تنقیح نیست اگر دقیقاً به قاموس الرجال بررسی شود و با دقت تحت مطالعه و تحقیق قرار گیرد از اول آن کتاب تا آخرش به اشتباهات زیادی برخورد خواهیم کرد که باید مثل قاموس الرجال در اطراف اشتباهات آن تألیفی تنظیم گردد. و اگر تنقیح المقال با تهذیب و تنقیح و تحقیق و به اشراف جمعی از اهل فن بر آن طبع دوم می‌شد و اشتباهات آن در تعلیقات رفع می‌گردید و به اغلب اعتراضات بی‌مورد صاحب قاموس الرجال اشاره می‌گشت و حملات وی با عبارات تلخ و بدون مراعات انصاف درباره‌ی تنقیح المقال روشن می‌شد کتاب رجالی می‌گشت که از هر جهت جامع و بی‌نظیر می‌گردید ولی تا حال اشخاصی که باید مقدمات این امر را به مرحله‌ی عمل برسانند به

این پیشنهاد اینجانب جامه‌ی عمل نپوشانیده‌اند با این که مکرر پیشنهاد شده است و امیدوارم که این آرزو تحقق پیدا نماید والله الموفق. [صفحه ۶۱۱]

موعظه‌ی امیرالمؤمنین بنوف بکالی و نهی از عمل «برید»

اشاره

ص: - ۱۴۸ - س: - ۱۷ (همان عمل و وظیفه‌ی برید در آن زمان بوده است) امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه در مواعظ بلیغه و عالی‌هی خود بنوف بکالی رضوان‌الله‌علیه او را از عمل «برید» نهی فرموده است و این خبر به خوبی می‌رساند که عمل برید قبل از زمان معاویه بن صخر وجود داشته است. نوف بکالی (ره) گوید [۴۴۶]: شرفیاب شدم به محضر اقدس امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام و آن حضرت در رحبه‌ی مسجد کوفه بود و عرض کردم: السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمه‌الله و برکاته فرمود: و علیک السلام [صفحه ۶۱۲] یا نوف و رحمه‌الله و برکاته. عرض کردم یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام به من موعظه بفرمائید فرمود: یا نوف احسن یحسن الیک [۴۴۷] فقلت زدنی یا امیرالمؤمنین فقال: یا نوف ارحم ترحم. فقلت: زدنی یا امیرالمؤمنین فقال: قل خیرا تذکر بخیر فقلت: زدنی یا امیرالمؤمنین فقال: یا نوف اجتنب الغیبة فانها ادم کلاب النار ثم قال: قال علیه‌السلام: یا نوف کذب من زعم انه ولد من حلال و هو یا کل لحوم الناس بالغیبة. و کذب من زعم انه ولد من حلال و هو یبغضنی و یبغ الاثمه من ولدی، و کذب من زعم انه ولد من حلال و هو یحب الزنا، و کذب من زعم انه یعرف الله عز و جل و هو یجتري على معاصی الله کل یوم و لیله، یا نوف اقبل وصیتی: لا تكونن نقیبا و لا عریفا و لا عشارا و لا «بریدا». یا نوف صل رحمک یزد الله فی عمرک، و حسن خلقک یخفف الله حسابک، یا نوف ان سرک ان تكون معی یوم القیامة فلا تکن للظالمین معینا، یا نوف من احبنا کان معنا یوم القیامة و لو ان رجلا احب حجرا لحشره الله معه، یا نوف ایاک ان تتزین للناس و تبارز الله بالمعاصی [۴۴۸]

(فتلقى الله يوم يلقاك و هو عليك غضبان)، یا نوب احفظ عنی ما اقول لك تنل به خیر الدنیا و الاخره. [صفحه ۶۱۳] چون کلمات گهربار باعث خیر دنیا و آخرت انسان است از نقل تمامی آنها نتوانستم خودداری نمایم. غرض در فرمایش امام (ع) است که نوب بکالی را از عمل (برید) نهی فرموده است. و ظاهراً باعث نهی از عمل برید همانا فراهم آمدن موجبات زحمت و مشقات حیوانات از شتر و استر و اسب در آن عمل است و از سرعت راه رفتن و با سیر تندی که حیوانات را در راهها سوق داده و راندن آنها با مشقات زیادی که باعث ظلم و ستم بر حیوانها می شده و گاه از آنها در عرض راهها از پا درمی آمده و کشته می شدند که هرگز امیرالمؤمنین (ع) راضی نمی شده که بر حیوانات هم ظلم شود و لذا از عمل برید نهی فرموده است. علاوه این که در خبرهای برید که اخبار بلاد اسلامی و قضات و حکام و والیها را به مرکز خلافت می رسانیده شاید بعض اوقات خبرهای خلاف واقعی رخ می داده و باعث عمل برخلاف حق می گردید. چنانچه امام باقر سلام الله علیه در علت رد کردن شهادت سائق الحاج فرموده: که او مرکب خود را کشته و نفس خود را به مشقت انداخته و به نمازش استخفاف کرده است رجوع شود به صفحه‌ی (۱۳۰) از کتاب که نقلش گذشت و تمامی آنها از سرعت در سیر به عمل می آمده و البته در حق برید این حالات فراهم می گشته و بلکه بیشتر به وجود خواهد آمد شاید از وجود و فراهم شدن اینگونه اعمال باشد که امام علیه السلام نوب بکالی را از عمل برید نهی فرموده است والله العالم. [صفحه ۶۱۴]

دیدن رسول الله بنی امیه را که به منبر او بالا می روند

اشاره

ص: - ۲۳۶ - س: - ۱۵ و هو علی منبره فرأی فی منامه رجالات... الخ باید در این چند جمله تأمل کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله در بالای منبر او را نعاس گرفته و در خوابش

دیده که بنی‌امیه مثل میمون‌ها به منبر او بالا می‌روند و مردم را بر عقب و زمان جاهلیت قهقری داده و برمی‌گردانند خیال نشود خوابی که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌بنی‌امیه را با آن وضع و شکل دیده مثل خوابهای معمولی مردم است بلکه آن نشأه باطنیه‌ی پیغمبر و امام علیهما‌السلام است و رؤیای عقلی علمی است که حقایق را مشاهده می‌کند گرچه در بالای منبر باشد. سید علامه‌ی اکبر سید علی خان مدنی قدس سره در أوائل شرح صحیفه‌ی سجادیه گوید: اعلم ان النفوس القدسیه النبویه مخالفه بماهیتها لسائر النفوس صفاء و نورا و انجذابا الی عالم الانوار فلاجرم تجری علیها الانوار الفایض من المبادی العالیه اتم من سائر النفوس و اکمل و لهذا بعثت مکمله للناقصین و معلمه للجاهلین و مرشده للطالبین و مصطفاه علی العالمین و لما کان صفاء جوهر نفس نبینا صلی‌الله‌علیه‌وآله اکمل تلک النفوس [صفحه ۶۱۵] القدسیه و أقواها و أشدها اتصالا بالعقل الفعال المسمى بالعلم الا علی و المعلم الشدید القوی و هو المفیض للعلوم باذن الحی القیوم علی الواح النفوس العقلیه فلا یبعد ان یکون المراد بمنامه (ص) النشأه الباطنیه و برؤیاه الرؤیا العقلیه العلمیه لا ما هو الظاهر من معنی هذین اللفظین فان منامه صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم لیس کمنام غیره الا ترى الی قوله المجمع علیه من الخاصه و العامه «ان عینی تنام و قلبی لا ینام» و انما عبر عن ذلك بالمنام و الرؤیا لقصد التفهیم و التعلیم فان اکثر الناس یعجز عن ادراک الامور العقلیه الا بصفه الامور الحسیه و الله اعلم. و ناگفته نماند: آنچه در معراج رسول‌الله (ص) اعتقاد اهل اسلام است آنست: آن بزرگوار بطوری که در میان مردم بود و زیست می‌فرمود و با همان بدن عنصری خود عروج به سماوات و عوالم علوی فرموده و خداوند قادر متعال او را در شب معراج سیر داده و بسدره المنتهی رسانیده و عوالم بهشت و جهنم را مشاهده فرموده و به مقام قاب قوسین او ادنی رسیده است و در همان شب مراجعت به مکه و مسجد الحرام کرده و از سیر خود به مسجد اقصی و عوالم علوی خبر داده است. و قولی در اینجا از بعضی نقل شده و معراج رسول‌الله (ص) را همان معراجی که باید معتقد شد جسمانی است آن را روحانی دانسته و برخلاف عقیده‌ی

مسلمین حرف زده است و آن قول را نسبت [صفحه ۶۱۶] به معاویة می دهند و از وی مشهور شده است و به عائشه نیز نسبت می دهند در صورتی که وی در سال معراج صغیره بوده و زوجهی رسول الله (ص) نبود تا احوالات معراج نبی اکرم (ص) را نقل نماید.

تأویل کردن معاویة آیهی شریفه را به معراج

معاویة مدعی شده که آیهی شریفه: و ما جعلنا الرؤیا التي أريناك الا فتنة للناس... الخ راجع به معراج است که رسول الله (ص) روحش در خواب عروج کرده است رجوع شود به تفاسیر مانند تفسیر مراغی [۴۴۹] و غیره و معاویة در زمان معراج در حال شرک بوده از روایات کثیره که مورد نزول آیهی شریفه و این که آیه راجع به بنی امیه و به آن شجره‌ی ملعونه است معلوم می شود معاویة نظر به خباثت و نفاق باطنی خود خواسته آیهی شریفه را به معراج تفسیر کند و معراج را روحانی قلم داد نماید و گوید آیه راجع به معراج است که در خواب بوده و روحانی می باشد و اذهان مردم را از تفسیر صحیح آیه که در حق بنی امیه است برگرداند و این عار و ننگ و شجره‌ی ملعونه بودن را از بنی امیه بزداید و افکار مردم را از تفسیر آیه که از خود رسول الله صلی الله علیه و آله مأثور بوده و در میان مسلمین شهرت بسزا دارد منصرف کند ولی زهی تصور باطل و زهی خیال محال زیرا در [صفحه ۶۱۷] تاریخ بالاخره حقایق روشن شده و واضح می گردد و دسائس و حیل و تزویر معاویة‌ها آشکارا می شود و معاویة و پدر زندیقش و فرزند پلیدش رسوا شده و مورد لعن ابدی واقع می گردند. لعن و دشنام باد تا بابد بر چنین پور و بر چنان پدری صدمه‌های و لطمه‌ها و جنایتها و خیانت‌های معاویة به عالم اسلام از حیظه‌ی بیان خارج و زبان از تقریرش عاجز است و تا امروز نیز اثرات آنها باقی و عالم اسلام را به تیره‌روزی نشانده است.

در حق معاویة به کتاب نصاب الکافیة و تقویة الایمان رجوع شود

درباره‌ی کفر معاویّه و ملعنت وی رجوع شود به کتاب «نصائح الکافیّه» و کتاب «تقویّه الایمان» سید علامه‌ی متبحر سید محمد بن عقیل علوی حسینی حضر می نزیل (سنکافورا) که حق مطلب را ادا فرموده است. و در کتاب «تقویّه الایمان» تصریح کرده که معاویّه اقرار داشته که وی در رویه‌اش نسبت به اهل بیت طاهر علیهم السلام تابع ابوبکر شده که خاندان رسالت را از مقامشان بر کنار کرد در صفحه‌ی (۷) در حق معاویّه گوید: ألیس هو أول من سب أخى النبى صلى الله عليه وآله وسلم؟ و هو أول منقص لابی بکر بقوله: انه أول من نحى أهل البيت الطاهر عن مقامهم و انه فى معاداته لهم مقتف أثره و مقتدبه. و ص ۷ ط صیدا سال ۱۳۴۳ ه ق.

اشعار امام شافعی در تعیین فرقه‌ی ناجیه

و در همان کتاب نفیس «تقویّه الایمان» در بیان تعیین فرقه‌ی ناجیه [صفحه ۶۱۸] از هفتاد و سه فرقه‌ی مسلمین ثابت کرده که فرقه‌ی ناجیه عبارت از عترت طاهره و تابعین آنها هستند و این اشعار ذیل را از امام شافعی نقل کرده است: یرحم الله الامام الشافعی اذ یقول: و لما رایت الناس قد ذهب بهم مذاهبهم فی ابحر الغی و الجهل رکبت علی اسم الله فی سفن النجا و هم اهل بیت المصطفی خاتم الرسل و امسکت حبل الله و هو ولاؤهم کما قد امرنا بالتمسک بالحبل اذا افترت فی الدین سبعون فرقه و نیف کما قد جاء فی محکم النقل و لم یک نج منهم غیر فرقه فقل لی بها یا ذاالرحالحه و العقل أفى الفرق الهلاک آل محمد؟ أم الفرقة اللاتی نجت منهم قل لی؟ فان قلت فی الناجین فالقول واحد و ان قلت فی الهلاک حفت عن العدل اذا کان مولى القوم منهم فاننی رضیت بهم لا زال فی ظلهم ظلی [صفحه ۶۱۹] فخل علیا لی اماما و نسله و انت من الباقین فی اوسع الحل رجوع شود به «تقویّه الایمان» ص ۱۶ حاصل فرمایش امام شافعی آنست: آیا آل محمد (ص) و اهل بیت رسول الله (ص) از فرقه‌ی ناجیه هستند یا از فرق هالکه که رسول الله (ص) فرموده تمامی هفتاد و سه فرقه در هلاکت اند مگر یک فرقه که در نجاتند؟ و هرگز نتوان گفت:

که اهل بیت (ع) از فرق هالکه هستند در صورتی که آیهی مودت دربارهی آنهاست و مودت و محبت شان از ضروریات اسلام است و اگر گوئی اهل بیت (ع) از فرقهی ناجیه اند چنانچه حق هم آنست پس تابعین و پیروان آنها نیز از فرقهی ناجیه اند و در تعیین فرقهی ناجیه بیانات زیاد است چنانچه از محقق طوسی (ره) و غیر او نقل شده است. [صفحه ۶۲۰]

تحقیق در مدت حمل امام حسین و یحیی

اشاره

ص: - ۲۴۰ - س: - ۱۵ (به مناسبت تاریخ ولادت حضرت عیسی (ع) متذکر مطلبی شدم) مطلبی که باید نگارش یابد آنست که در بعضی تاریخها نگارش داده اند که مدت حمل و ولادت حضرت امام حسین علیه السلام مانند مدت حمل حضرت عیسی (ع) شش ماه بوده چنانچه شیخ اقدم و ثقهی جلیل القدر ابن ابی الثلج بغدادی در تاریخ الائمه (ع) گوید: و کان حمل ابی عبدالله علیه السلام ستۀ اشهر و لم یولد لستۀ اشهر غیر الحسین و عیسی بن مریم علیهما السلام. ص ۴ ط قم (۱۳۶۸) ق. و موافق این تاریخ روایتی در کافی شیخ کلینی (ره) در باب مولد الحسین علیه السلام وارد است ولی خبر مرسل می باشد و در اکثر اخبار حضرت یحیی علیه السلام ذکر شده: (لم یولد لستۀ اشهر الا یحیی و الحسین علیه السلام) علامه‌ی مجلسی (ره) فرموده: شاید کلمه‌ی عیسی از تصحیف روات و ناسخین روایت باشد زیرا در اخبار معتبره وارد شده که حمل عیسی علیه السلام نه ساعت بوده و به قولی سه ساعت شده در مرآت العقول عبارت خبر را [صفحه ۶۲۱] نقل فرموده و گوید: (الا عیسی بن مریم) لعل هذا من تصحیف الرواة او السناخ و فی اکثر الاخبار المعتبرة الا یحیی و الحسین علیه السلام و قد ورد فی الاخبار المعتبرة ان حمل عیسی کان تسع ساعات و قیل ثلاث ساعات قال الثعلبی: اختلف العلماء فی مدة حمل مریم بعیسی

فقال بعضهم: كان مقدار حملها تسعة اشهر كحمل سائر النساء و قيل: ثمانية اشهر و كان ذلك آية أخرى لانه لم يعش مولود وضع لثمانية اشهر غير عيسى و قيل ستة اشهر و قيل: ثلاث ساعات و قيل: ساعة واحدة انتهى. بعد از آن علامه‌ی مجلسی (ره) فرموده: و اقول يحتمل ان يكون مادة تولد عيسى احدثها الله في مريم عليها السلام قبل نفخ جبرئيل عليه السلام بستة اشهر (ج ۱ ص ۳۹۳). محمد علی صابونی استاد کلیه‌ی شریعت و دراسات اسلامیة در مکة‌ی مکرمه در کتاب «النبوة و الانبياء» گوید: كان عمر مريم حين حملت بعيسى عليه السلام ۱۳ ثلاث عشرة سنة و قد اختلف العلماء في مدة الحمل فقولوا انها كانت ساعة و قيل تسع ساعات و قيل ثمانية اشهر و قد روى الاخير عن (ابن عباس) و الصحيح انها حملت به حملا طبيعيا كما تحمل النساء و وضعته كما تضع النساء. قال ابن كثير رحمه الله: ثم الظاهر انها حملت به تسعة اشهر كما تحمل النساء و يضعن لميقات حملهن و وضعهن، اذلو كان خلاف ذلك [صفحه ۶۲۲] لذكر [۴۵۰] الخ.

در مدت حمل عیسی

این که گفته صحیح آنست که مریم به عیسی (ع) حامل شد به حمل طبیعی مانند سایر زنان و ابن کثیر گفته که ظاهر آنست که حمل مریم نه ماه بود معلوم نیست این صحیح بودن و ظاهر شدن از کجا نزد آنها به دست آمده و به مرحله‌ی صحت و ظهور رسیده است پس هر دو صحت و ظهور به خود صاحبان آن کلام برگردانیده می‌شود و بدرد دیگران نمی‌خورد. اگر مریم مدت نه ماه به عیسی علیهما السلام به طور متعارف طبیعی باردار بود در میان مردم معلوم می‌شد و مشهور می‌گشت و از آیات قرآنی چنین فهمیده می‌شود که در حین حمل و وضع حمل این واقعه معلوم گشته و قبلا اگر سابقه‌ی حمل متعارف بود قبل از وضع حمل میان مردم شهرت پیدا می‌کرد و چه مانع دارد مدت حمل عیسی (ع) مانند اصل حملش از آیات الهی باشد کما این که قرآن کریم تصریح کرده که عیسی (ع) از آیات خداوندیست. پس در اینگونه مواقع واقع امر را غیر از قول معصوم

چیز دیگر به ما کشف نمی کند و از اقوال سایرین از مفسرین و دیگران به انسان [صفحه ۶۲۳] اطمینان حاصل نمی شود و آنچه از معصوم رسیده و مورد اعتماد است مدت حمل ساعت واحده یا نه ساعت است و اما شش ماه که در خبر مرسل کافی است آن را استاد اعظم فن حدیث و خیریت اکبر در اخبار و آثار علامه‌ی مجلسی (ره) فرموده: شاید از تصحیف روات یا ناسخین اخبار است چنانچه گذشت به قرینه تساوی حمل امام حسین علیه السلام و یحیی (ع) چنانچه در اخبار معتبره میان آن دو بزرگوار تساوی مدت حمل ذکر شده است والله العالم.

تاریخ الائمه تالیف ابن ابی الثلج بغدادی است

و اما فرمایش شیخ اقدم ثقة ابن ابی الثلج بغدادی رحمه الله در تاریخ الائمه که تصریح به ولادت عیسی (ع) در شش ماه کرده شاید اعتمادش به همان روایت شده که گذشت. و تاریخ الائمه آن بزرگوار را جمعی از بزرگان علماء بنصر بن علی جهضمی نسبت داده‌اند مانند سید اجل ابن طاووس و علامه‌ی مجلسی (ره) و دیگران ولی از فضل الهی و از توفیقات ربانی به این بنده‌ی کثیر التقصیر معلوم شد که آن تاریخ و جیز و مختصر تألیف ابوبکر محمد بن اسماعیل معروف به ابن ابی الثلج بغدادی متوفی (۳۲۵) ق از ثقات علماء امامیه در غیبت صغری می باشد و این موضوع را به شیخنا الاستاد البحاثة الاکبر طهرانی قدس سره از بلده‌ی طیبه‌ی قم نوشتم قبل از آن که به نجف اشرف مشرف بشوم چنانچه در الذریعة ج ۴ ص ۴۷۳ به آن متذکر و مشروحا بیان فرموده و نیز در مقدمه‌ی تاریخ الائمه‌ی نامبرده که در سال (۱۳۶۸) ق در قم به طبع رسانیده شد تفصیلا بیان کرده‌ام. [صفحه ۶۲۴] و ابن ابی الثلج رحمه الله معاصر با سفیر کبیر و عالم ثقه‌ی جلیل ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی (ره) بوده که در سال (۳۲۶) ه از دنیا رحلت فرموده و یکی از سفراء اربعه و نواب خاص حضرت بقیة الله ارواحنا فداه در غیبت صغری بوده و سفیر سومی است.

ابوالقاسم حسين بن روح نوبختی

و در بعضی از حواشی خودم بر تاریخ الأئمة (ع) نامبرده در حق آن بزرگوار چند سطری نگارش داده‌ام و هنوز به طبع نرسیده آن را در اینجا بیاورم: ابوالقاسم الحسين بن روح بن ابی بحر احد السفراء الاربعة فی الغيبة الصغرى له المکانة العظمی عند الامامیة و كانت له النيابة الخاصة عن القائم المهدي المنتظر ارواحنا فداء توفی سنه (۳۲۶) هـ. توجد انتسابه فی كتب الفريقين على انحاء متعددة كالنوبختی و الرومی و القمی و الاول هو الشایع فی كتب الرجال ولكن لم يعلم على التحقيق انه نوبختی نسبا و ابا او من طرف الام فقط او من جهة اخرى و وصفه الشيخ ابن ابی الثلج (ره) فی تاریخ الائمة (ع) ص ۲۱ ب (النمیری) كما فی نسختين من الكتاب و هو من المعاصرين له و اعرف باحواله و نسبه فانه توفی سنه (۳۲۵) هـ قبل النوبختی (ره) بسنه و هما من القاطنين فی بغداد و النمیری نسبة الى قبيلة «نمیر» التي هجاها الجریر فی بيته المشهور و نمیر كزیر ابی تلك القبيلة. و النوبختی نسبه الى (نوبخت بن كودرز) و اسرته من الاسر الايرانية الشهيرة بالتشيع و الولاء لاهل البيت عليهم السلام التي نبغ منهم جمع [صفحة ۶۲۵] من اكابر متكلمي الامامیة و صنف استاذ عباس اقبال الاشتیانی فی تاریخ هذه الاسرة كتابا بالفارسیة سماه «خاندان نوبختی» مطبوع سنه: (۱۳۱۱) ش بطهران و أحی فيه ذكر هذا البيت الشيعی القديم ولكن وقع له فی هذا الكتاب زلات و هفوات و عثرات كثيرة تورط فيها على خلاف الحقيقة عصمنا الله تعالى من الزلل فی القول و العمل والله العاصم.

نصر بن علی جهضمی

و الجهضمی بفتح الجیم و سکون الهاء و فتح المعجمة. و نصر بن علی الجهضمی من علماء السنة اثنان و اهملها علمائنا الرجالیین و لم يتعرضوا لترجمة نصر بن علی الجهضمی فی اصحاب الرضا (ع) مع انه یروی عنه (ع). احدهما: نصر بن علی بن صهبان بن

أبي الأزدي الجهضمي الكبير البصري كان صدوقا و وثقه ابن معين و ذكره ابن حبان في الثقات و قال مات في امره أبي جعفر. و الثاني: نصر بن علي بن نصر بن علي بن صهبان الأزدي الجهضمي ابو عمر و البصري الصغير الحافظ احد أئمة البصرة و هو حفيد الاول و عاصر المتوكل و المستعين من خلفاء بني العباس و هو من ثقات علماء السنة. قال ابو علي بن الصواف عن عبدالله ابن احمد لما حدث نصر بن علي بهذا الحديث يعني حديث علي بن ابي طالب (ع): ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اخذ بيد حسن و حسين فقال: من احبني و احب هذين و أباهما و أمهما كان في درجتي يوم القيامة. أمر المتوكل بضربه الف سوط فكلمه فيه [صفحہ ۶۲۶] جعفر بن عبدالواحد و جعل يقول له: هذا من أهل السنة فلم يزل به حتى تركه. و كان المستعين بعث اليه ليوليه القضاء فقال لامير البصرة: ارجع اليه فاستخير الله تعالى فرجع الى بيته فصلى ركعتين ثم قال: اللهم ان كان لي عندك خير فاقبطني اليك فنام فنبهوه فاذا هو ميت. قال البخاري: مات في ربيع الاخر سنة خمسين و مأتين و فيها ارخه غير واحد و قيل: مات سنة احدى و خمسين و هو قول ابن جرير فيما حكاه مسلمة بن قاسم و قال هو ثقة عند جميعهم و قال قاسم بن اصبح سمعت الخشني يقول: ما كتبت بالبصرة عن أحد أعقل من نصر بن علي. انظر تهذيب التهذيب لابن حجر العسقلاني ج ۱۴ ص ۴۳۱- ۴۳۰ ط حيدرآباد. و خلاصة تهذيب الكمال لحافظ صفى الدين احمد بن عبدالله الخزر جي ص ۴۰۱ ط بولاق سنة: (۱۳۰۱) ه. ق. [صفحہ ۶۲۷]

تحقیق درباره‌ی کتاب فقه الرضا

ص: - ۲۵۷ - س: - ۱۰ (مانند فقه الرضا عليه السلام) از علامه‌ی متبحر محقق آقا سید حسن صدر کاظمینی قدس سره نقل شده که قائل بوه این کتاب فقه الرضا که از دوران صفویه مشهور شده و قبل از آن دوران اثری از آن کتاب نبوده همان کتاب (تکلیف) محمد بن علی شلمغانی مشهور به ابن ابی العزاقراست که از علماء سوء بوده و مردم را به ضلالت

می انداخت و بالاخره در اثر حسد به وکیل و نائب خاص حضرت بقیه الله ارواحنا فداه شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی قدس سره از جاده‌ی حق منحرف و خسر الدنیا و الاخره گشت. علامه‌ی امام حاج سید شرف‌الدین عاملی قدس سره در مقدمه‌ی کتاب «تأسیس الشیعه الكرام لعلوم الاسلام» تألیف علامه آقا سید حسن صدر (ره) فرموده: فصل القضاء فی الكتاب المشهور بفقہ الرضا: کشف فیہ حال هذا الكتاب بما لا مزید علیہ فاثبت انه کتاب التکلیف لابن ابي العزاقر الشلمغانی و اوضح فی ذلك وجه الاشتباه بما لم یسبقه الیه [صفحه ۶۲۸] احد. تأسیس الشیعه ص ۱۹ ط عراق. گذشته از این که نقل شد دلیلی بر نفی بودن کتاب فقه الرضا از امام رضا علیه السلام موجود است که تمامی آنچه محدث نوری (ره) در خاتمه‌ی مستدرک از أدله برای اثبات این که کتاب فقه الرضا از امام علیه السلام است آورده همه‌ی آنها را از بین می‌برد و آن اینست: آنچه از ادله‌ی زیادی در باب بحث از حجیت بینة در کتاب قضا از فقه ثابت شده و اظهر است عموم حجیت بینة است. پس هرگاه کتابی از کتب اخبار و احادیث پیدا شد خواه اسم مؤلف آن در آن کتاب ذکر شده باشد یا نشده و ما علم نداریم که آن کتاب تألیف فلان شخص است ولی دو نفر عادل شهادت دادند که آن کتاب تألیف فلان شخص است با شهادت عدلین نزد ما شرعا ثابت می‌شود که آن کتاب تألیف آن شخص است و می‌توانیم به آن عمل نمائیم و از آن روایت کنیم گرچه با نسبت دادن خبر به آن کتاب باشد و نقل نمودن از آن به عنوان «أخبرنا» یعنی فلان شخص به ما خبر داد نباشد. و همچنین هرگاه عدلین شهادت دادند که آن کتاب از امام علیه السلام و با خط شریف اوست یا به خط کسی دیگر است موضوع مزبور با شهادت‌شان ثابت می‌شود. اما هرگاه ما علم رسانیدیم یا ظن کردیم به این که شهادت آن دو نفر عادل یا شهادت یکی از آنها از باب اجتهاد یا علم به امارات است آن وقت شهادت‌شان به ما منفعت نمی‌دهد و ما نمی‌توانیم به آن [صفحه ۶۲۹] کتاب عمل نموده و از آن روایت کنیم به جهت این که اصل عدم ثبوت و عدم اعتبار است زیرا در صورت مفروضه قول آن دو نفر عادل از عنوان شهادت خارج شده و داخل

در عنوان فتوی گردیده است که برای مجتهد دیگر حجت نیست و هرگاه اعتماد بر آن بر مجتهد دیگر جائز باشد لازم می آید که بر مجتهد تقلید از مجتهد دیگر جائز شود و رجوع او بر مثل خودش در فتوی و احکام وی بر مقلدین خود و غیر آنها جائز باشد یعنی فتوای او را مثل سائر ادله‌ی احکام قرار دهد زیرا فرق نیست میان فتوای او و میان شهادت عدلین از مجتهدین بر این که حکم الله تعالی در این مسأله فلان نحو است و نماز و روزه و بیع و غیر آنها از موضوعات مستنبطه و غیرها فلان طور است چون ملازمه واضح است بطلان لازم بسیار واضح و روشن تر است زیرا: اجماع و ضرورت قائم است بر این که به مجتهد تقلید جائز نیست. و علاوه بر آنچه بیان شد باز گفته می شود: شهادت اجتهادی یا به طریق ظن است چنانچه غالب در اجتهاد آنست یا به طریق علم است که مستند به حس نیست زیرا اگر مستند به حس باشد از باب اجتهاد نمی شود و فرض آنست که از باب اجتهاد است پس مستند به حس نیست. در صورت اولی شهادت بالاجماع مسموع نیست به جهت این که در شهادت علم معتبر است. [صفحه ۶۳۰] و در صورت دوم گرچه میان علماء اعلام محل کلام است ولی اظهر آنست که آن هم مسموع نیست خصوصاً در امثال اینگونه امور عظیمه‌ی عامه‌ی دینیه. پس آنهایی که از بزرگان شهادت به نسبت کتاب (فقه الرضا) به امام علیه السلام می دهند شهادتشان از روی اجتهاد و غیر مستند به حس است و برای مجتهد دیگر نفع نمی دهد. و از آنچه گفته شد ظاهر گشت که شهادت عادل واحد هم اگر از روی اجتهاد باشد و از باب اخذ به امارات بشود به طریق اولی مسموع نخواهد شد. پس اشخاصی که کتاب (فقه الرضا) را به آن حضرت نسبت می دهند و دعوای قطع عادی می کنند که آن کتاب از امام علیه السلام است بی وجه است زیرا قطع آنها بر ما حجت نیست. علاوه بر اماراتی که در خود کتاب نامبرده وجود دارد و شهادت می دهد که آن کتاب از امام (ع) نمی باشد چنانچه بر کسی که در آن کتاب تتبع کرده و دقت نماید پوشیده نیست. و گمان نشود که از آنچه گفتیم لازم می آید که خبر واحد حجت نباشد زیرا خبر واحد که به طریق نقل و روایت باشد که در آن شرائط حجیت

موجود است و شخص راوی می گوید: فلان شخص این طور روایت کرد و به طریقی است که وی واقف و مطلع بر آن از روی حس شده آن را قبول می نمایم. [صفحه ۶۳۱] و اما هر گاه گوید: ظن کرده ام و از طریق عادی یا غیر عادی علم رسانیده ام فلان شخصی که او را ملاقات نکرده ام چنین نقل کرده یا روایت کرده و همه ی اینها از طریق اجتهاد است قبول نمی نمایم. و فرق در میان این دو صورت در نهایت درجه روشن و واضح بوده و بر اهلش پوشیده نیست و بر آنچه بیان کردیم از بزرگان علماء و فقهاء تصریح کرده است والله الموفق. حالا که حال کتاب (فقه الرضا) معلوم شد آیا سزاوار است که در کتابی که به نام کتاب (جامع أحادیث الشیعة) تألیف شود و کتاب فقه الرضا را در ردیف کتاب (کافی) کلینی قدس سره آورده و گفته شود: (الکافی) - (فقه الرضا) یا در ردیف سائر کتب اربعه ی امامیه آورده و روایات فقه الرضا را از احادیث شیعه شمرده شود؟ البته سزاوار نیست. [صفحه ۶۳۲]

از اکاذیب طبری صاحب تاریخ

ص: - ۲۸۰ - س: ۱ - (روایات مجعوله و اکاذیب واضحه را با سند نقل کرده) از جمله ی دروغهای بسیار بزرگ ابن جریر طبری صاحب تاریخ کبیر «تاریخ الامم و الملوک» نقل کردن وی افسانه ی صلح امیرالمؤمنین (ع) با معاویه بن صخر اموی منافق (پسر منافق بزرگ در اسلام) و والی ستمکار خائن مستبد و دیکتاتور شام است که در حوادث سال چهارم هجرت نگارش داده و بدون پروا دروغ به آن بزرگی را در کتابش ثبت کرده است. و تا حال ندیده ام که کسی به این دروغ ابن جریر طبری متوجه شده و متعرض شود بلکه دیده ام بعضی از اشخاص سطحی که این موضوع دروغی را از وی نقل کرده و ابدًا توجهی بر بی حقیقت بودن ادعای مؤرخ نامبرده نکرده است چنانچه گوید: و فی هذه السنة فیما ذکر جرت بین علی و معاویه المهادنة بعد مکاتبان جرت بینهما یطول بذکرها الکتاب علی وضع الحرب بینهما [صفحه ۶۳۳] و یكون لعلی العراق و لمعاویه

الشام فلا یدخل احد هما علی صاحبه فی عمله بجیش و لا غارۀ و لا غزو. قال زیاد بن عبدالله عن ابن اسحاق لما لم يعط احد الفريقين صاحبه الطاعة كتب معاوية الى علی اما اذا شئت فلک العراق ولی الشام و تکف السیف عن هذه الامة و لا تهريق دماء المسلمين ففعل ذلك و تراضيا علی ذلك فأقام معاوية بالشام بجنوده یجیبها و ما حولها و علی بالعراق یجیبها و یقسمها بین جنوده انتهى [۴۵۱]. خوب بود از آن مکاتبات که میان امیرالمؤمنین علیه السلام و معاویۀ دربارہی صلح رد و بدل شده نقل می کرد و به مجرد ادعاء آن اکتفاء نمی نمود مکاتبات امیرالمؤمنین (ع) غالباً محفوظ بوده و نقل شده در میان آنها نامہی که مشعر بر صلح بوده و تراضی طرفین به عمل آمده باشد و امیرالمؤمنین علیه السلام رضایت داده که معاویۀ در شام باشد و خراج آنجا را خودش جمع آوری کند همچو نامہی از امام (ع) به نظر نرسیده است با این که غالباً نامہ‌های امام (ع) را ثبت و ضبط کرده اند رجوع شود به نهج البلاغۀ و مستدرکات آن که مکاتبات امام (ع) در آنها جمع آوری شده است. [صفحه ۶۳۴] گذشته از این آیا متصور است که امیرالمؤمنین (ع) به این کار یعنی صلح و مهادنۀ با معاویۀ راضی شود؟ در حالی که در اول امر که بعد از عثمان زمام امور خلافت ظاہری را به دست گرفت و معاویۀ از طرف خلیفہی ثانی و عثمان در شام والی بود امام (ع) به فوریت او را عزل فرمود و امثال ابن عباس (ره) و دیگران از آن حضرت درخواست کردند که معاویۀ را تا مدت کوتاهی در شام بگذارد بماند و بعداً او را از امارت شام معزول فرماید و برای مصلحت وقت آن طور به نظرشان صلاح می رسیده و آن را به امام (ع) پیشنهاد کرده و عرضه داشتند ولی آن مجسمہی حق و عدالت فرمود: کوچکترین وقتی هم نمی توانم به امارت معاویۀ در شام امضاء بدهم و راضی باشم. امام (ع) به معاویۀ نوشته: و اما طلبک الی الشام فانی لم اکن اعطیک الیوم ما منعتک امس [۴۵۲]. چون راضی شدن به امارت یک نفر ظالم ستمکار منافق بدتر از کافر گرچه در وقت بسیار کوتاه هم بوده باشد موجب ایراد و اشکال می شد: که در اول امر رضایت به امارت وی داده شد و حکومت او در اول کار [صفحه ۶۳۵] تجویز گشت

و بعدا عدم رضایت اعلام گردید. نظر ابن عباس (ره) و اشخاص دیگر با نظر سطحی و صورت ظاهر در همان موقع بوده ولی نظر واقع بین امام علیه السلام بالاتر از آن مصلحت‌های صوری و نظر به واقع و آینده بوده است و اگر امام علیه السلام به صلاح دید آنها عمل می‌فرمود بعدا باعث ایراد به آن حضرت می‌گشت و صلاح همان بوده که امام (ع) به آن اقدام فرموده و کوچکترین آنی هم رضایت به امارت معاویة نداد. حالا آیا متصور است که بعد از آن همه جنگ و خونریزی‌ها که در جنگ صفین به عمل آمده و لیلۃ الہریرها با آن شدت سپری شده امام (ع) رضایت به امارت معاویة در شام بدهد؟ و مہادنة و صحبت صلح به میان آید؟ و تعجب در آنست که از کلام طبری چنین برمی‌آید که کار صلح عملی شده و طرفین به کار خودشان اشتغال ورزیده و به جابایه‌ی خراج هم انجام داده‌اند که قطعا همچو کاری وقوع نیافته است و هر کس از مؤرخین اسلامی این قضیه را ثبت صفحات تاریخ کرده از ابن جریر طبری نقل نموده چون نقل این افسانه از وی بروز کرده است مانند ابن کثیر در البدایة و النہایة که مصدر نقلش تاریخ طبری است رجوع شود به مجلد ۷ ص ۳۲۳. و نظر به افسانه بودن آنچه طبری نقل کرده ابن اثیر در تاریخ کامل که تہذیب و تنقیح تاریخ طبری است و با اضافات دیگری آن را [صفحه ۶۳۶] تألیف کرده به پیرامون آن اسطوره‌ی طبری تفصیلا نگردیده و بلکه به مختصر اشاره اکتفاء نموده است چنانچه در حوادث سال چہلم ہجری گوید: (و فیہا جرت مہادنة بین علی و معاویة بعد مکاتبات طویلة علی وضع الحرب و یكون لعلی العراق و لمعاویة الشام لا یدخل احدهما بلد الاخر بغارة) [۴۵۳]. در آن روزها که امام امیرالمؤمنین (ع) در کوفہ تشریف داشت و حتی در همان ہفتہ کہ در محراب مسجد کوفہ در شب نوزده شهر رمضان سال چہلم ہجرت با ضربت ابن ملجم مرادی لعنہ اللہ شربت شہادت نوشید با بیشتر از چہل ہزار تن لشکر نصرت اثر آماده بوده کہ حرکت بہ جنگ صفین بفرماید و اگر موضوع مہادنة و صلح کہ طبری نگارش داده حقیقت داشته باشد با جمع آوری امیرالمؤمنین (ع) لشکر برای جنگ با معاویة چطور می‌سازد؟ چنانچه ابن

خلدون مغربی بربری که یکی از متعصبین و نواصب محسوب است در تاریخ خود « کتاب العبر و دیوان المبتداء و الخبر » به این موضوع معترف شده است چنانچه گوید: [صفحه ۶۳۷] و کان علی قبل قتله قد تجهز بالمسلمین الی الشام و بايعه أربعون ألفاً من عسکره علی الموت فلما بویع الحسن زحف معاویة فی اهل الشام الی الکوفه فصار الحسن فی ذلك الجيش للقاءه و علی مقدمته قیس بن سعد فی اثنی عشر الفاً.... الخ. تاریخ ابن خلدون مجلد ثانی (بقیه الجزء الثانی) ص ۱۸۶ س ۱۶ ط بیروت سال (۱۳۹۱) ق. اگر مهاده و صلح شده بود پس امام (ع) به تصریح ابن خلدون چطور با چهل هزار نفر لشکر آماده و مجهز برای شام شده است. و آنچه افسانه و جعلی بون ادعاء طبری را به طور واضح روشن ساخته و آشکارا می نماید عبارت از نقل سید اجل اعظم شریف رضی قدس سره خبر نوف بکالی (ره) را در نهج البلاغه است آنجا که فرموده: ری عن نوف البکالی قال خطبنا هذه الخطبة امیر المؤمنین علی علیه السلام بالکوفه، و هو قائم علی حجاره، نصبها له جعدہ بن هبیره المخزومی، و علیہ مدرعة من صوف، و حمائل سیفه لیف، و فی رجليه نعلان من لیف، و کان جبینہ ثفنة بعیر، فقال علیه السلام: الحمد لله الذی الیه مصائر الخلق.... الخ. این اخوانی الذین رکبوا الطريق و مضوا علی الحق؟ این عمار؟ و این ابن التیهان؟ و این ذوالشهادتین؟ و این نظر اؤهم.... الخ. قال: ثم ضرب بیده علی لحيته الشريفة الکریمه فاطال البكاء ثم [صفحه ۶۳۸] قال علیه السلام: أوه علی اخوانی الذین تلوا القرآن و احكموه.... ثم نادى با علی صوته: الجهاد الجهاد عباد الله الا و انی معسکر فی یومی هذا فمن اراد الرواح الی الله فلیخرج. قال نوف: و عقد للحسین علیه السلام فی عشرة آلاف، و لقیس بن سعد رحمه الله فی عشرة آلاف، و لابی ایوب الانصارى فی عشرة آلاف، و لغيرهم علی أعداد أخر، و هو یرید الرجعة الی صغیر، فما دارت الجمعة حتی ضربه الملعون ابن ملجم لعنه الله، فتراجعت العساكر، فکنا كأغنام فقدت راعيها، تختطفها الذئاب من کل مکان. پس معلوم شد که امام (ع) در همان هفته که از دنیا رحلت فرموده مردم را وادار به جهاد کرده و معسکر ترتیب داده بود و دعوت به جهاد و جنگ با معاویة

فرموده است و اگر با معاویة به مهاده پرداخته بود و صلح شده بود این دعوت به جهاد چه معنی دارد؟ و مراجعت عساکر از کجا بوده؟ و ترتیب آرتش با تعیین سرلشکرهای نامبرده برای چه ترتیب داده بوده است؟ و با آن افسانه و اسطوره‌ی طبری چطور می‌سازد؟ پس قطعی است که آن قصه‌ی دروغی را از اتباع بنی‌امیه جعل کرده و از ساخته‌های شجره‌ی ملعونه است و طبری آن قصه‌ی مجعوله را وارد تاریخش کرده و در [صفحه ۶۳۹] صفحات آن ثبت نموده و بعضی اشخاص ساده و سطحی هم که بدون تثبت و تحقیق به محتویات تاریخ طبری اعتماد و اطمینان می‌نمایند آن افسانه را از وی اخذ و در کتابهایشان نقل می‌کنند. و ناگفته نماند: که راوی این افسانه که طبری از وی نقل کرده عبارت از زیاد بن عبدالله است و ظاهراً او زیاد بن عبدالله بن طفیل بکائی عامری کوفی است که در سال (۱۸۳) ه. ق وفات کرده و جمع کثیری از علماء اهل سنت او را تضعیف کرده‌اند و نسائی گفته که او ضعیف است و ابن حبان گوید: «کان فاحش الخطاء کثیر الوهم لا یجوز الاحتجاج بخبره اذا انفرد». رجوع شود به تهذیب التهذیب ج ۳ ص ۳۷۵ و میزان الاعتدال ذهبی ج ۲ ص ۹۱. [صفحه ۶۴۰]

در مقتل اسفرائنی به آمدن اسراء در (بیستم) صفر تصریح کرده

اشاره

هامش: ص: - ۱۹۹ - س: - ۹ مقتل اسفرائنی.... نظر بر این که کتاب مقتل «اسفرائنی» پر از جعلیات و نقلیات قصه‌سرایان است و لذا در طبع اول این کتاب «تحقیق» به آن اعتماد نکرده و از آن نقلی ننموده و آن را در مطلبی گر چه موافق ادعاء ما باشد مصدر نقل قرار نداده بودم ولی چون طرفدار شبهات آن کتاب را در ردیف مصادر نقلیات خود آورده و به آن به اعتقاد خودش اعتماد کرده و لذا آنچه در آن کتاب نقل کرده و به آمدن اهل بیت در بیستم صفر به کربلاء و آوردن رأس مطهر و الحاق آن به جسد اطهر تصریح

کرده در اینجا بیاورم تا برای خوانندگان محترم روشن شود در کتابی که خود طرفدار شبهات به نقلیات آن تمسک کرده و چنگ زده و نسبت به داستانهای راهها از کوفه تا به شام به آن اعتماد نموده در خود همان کتاب به مراجعت اسراء خاندان رسالت به کربلاء در بیستم صفر و آوردن رأس مطهر تصریح نموده و گفته: که یزید قائدی از قوادش را فراخواند و هزار نفر به وی ضم کرد و امر کرد اسراء را به مدینه برده یا هر مکانی [صفحه ۶۴۱] که خواسته باشند ببرد و تمامی آنچه به اسراء اهل بیت لازم باشد فراهم و برآورده نماید و رأس مطهر را به آنها داد و اسراء نیز آن را اخذ کرده و به راه افتادند و به کربلاء رسیدند و رأس مطهر را با جسد اطهر دفن کردند و عین عبارات مقتل اسفرائی را بیاورم: «دعا بقائد من قواده و ضم الیه ألف فارس و أمره أن یسیر بهم الی المدینة أو ای مکان شاءوا و أن یقضی لهم جمیع ما یلزم ثم حشا الرأس بالمسک و الکافور و سلمها لهم فأخذوها و ساروا الی کربلاء و دفنوها مع الجسد الشریف.....» پس از آن از اقوال سنیها نسبت به رأس مطهر نقل کرده و در ضمن آن به قصه‌ی جعلی و داستان دروغی که بر حسب اعتبار عقلی هم بعید است اشاره نموده و چنین گوید: «و روی ان الیزید بعد ان ارسل علیا و من معه أمر بدفن الرأس الی رأس الحسین فانه أرسلها خارج دمشق و معها خمسين فارسا یحرسونها لیلا و نهارا و ذلك من کثرة خوفه و فزعه فلما مات أتى بها الحراس و وضعوها فی خزائنه». خواننده‌ی عزیز در وجدان خود می‌داند که قول مذکور دور از عقل است و در اغلب کتبی که راجع به رأس مطهر اقوال متعدده نقل شده به این قول اشاره و اعتنائی نشده است. بعد در مقتل مذکور گوید: هذا ما ورد فی دفن الرأس و اما علی و أخوته فانهم لما خرج [صفحه ۶۴۲] بهم القائد من دمشق و وصلوا الی بعض الطريق قالوا بالله علیک یا دلیلنا مربنا علی طریق کربلاء لکی نجدد عهدا بیننا فقال لهم: سمعا و طاعة و سار بهم الی أن دخلوا کربلاء و کان ذلك الیوم یوم عشرين من شهر صفر فوافاهم جابر بن عبدالله الانصاری و جماعة من أهل المدینة و أقاموا البکاء و الحزن حتی ضجت الارض ثم ساروا قاصدین المدینة..... [۴۵۴] از عبارت مقتل مذکور که گوید: «و

أمره أن يسير بهم الى المدينة أو أى مكان شاؤا و أن يقضى لهم جميع ما يلزم». كاملا روشن و واضح می شود که یزید امر کرده بود تمامی آنچه به اسراء خاندان رسالت در مراجعت از شام لازم باشد فراهم آید و اذن و اختیار داده بود که به هر جا و هر مکان بخواهند بروند مختارند. پس آنچه محدث نوری (ره) فرموده [۴۵۵]: که اسراء اهل بیت از شام به قصد وطن خودشان مدینه منوره خارج شده و بی اطلاع یزید پلید هرگز میسر نبود به عراق بیایند..... تا آخر آنچه گذشت. وجهی ندارد، و تصریح صاحب مقتل مذکور که یزید امر کرد که آنها به مدینه و هر مکانی را که خواسته باشند بروند و هر چه لازم باشد [صفحه ۶۴۳] آن را فراهم و عملی نمایند. به تمامی توهمات محدث نوری (ره) خط بطلان می کشد. و نیز از تصریح کتاب مقتلی «مقتل اسفرائنی» که طرفدار شبهات به آن اعتماد نموده و به داستانهای وی در عرض راهها از عراق تا شام به آن چنگ زده واضح می شود که باید نسبت به آمدن اسراء به کربلاء در بیستم صفر و آوردن رأس مطهر را با خودشان و ملحق کردن آن به جسد اطهر نیز اعتماد نماید و اگر در غیر بیستم صفر سال (۶۱) هجرت بود صاحب مقتل به آن تصریح می نمود مطلق گذاشتن منصرف به ماه صفر سال (۶۱) می باشد. [صفحه ۶۴۴]

تبلیغات خلاف واقع بنی امیه در حق خودشان

اشاره

ص: - ۳۱۹ - س: - ۲ (یزید در اول امر مسرور شده و از ابن زیاد بسیار خوشحال) تبلیغات بنی امیه در شام بر علیه امیر المؤمنین سلام الله علیه و آل علی (ع) به اندازه ی بوده که مردم آن سامان اقرباء و خویش نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بغیر از بنی امیه کسی را به رسول الله صلی الله علیه و آله اقرباء و خویش نمی دانستند ولی ورود اسراء اهل بیت (ع) به شام و بیانات حضرت امام سجاد (ع) در منبر و شوارع دمشق و زینب

کبری سلام الله علیها در مجلس یزید و تماس گرفتن مردم شام با امام (ع) و تحقیق حال از آن حضرت پرده را از روی کار برداشت و یزید رسوا شد و لذا هرگز نمی توانست اسراء را بیشتر در شام نگاه دارد. هند و شاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی در کتاب «تجارب السلف» که در سال (۷۲۴) ه آن را به انجام رسانیده گوید: چون سر مبارک حسین را به دمشق بردند و زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب در میان ایشان بود و او را با جماعت عورات خاندان نبوت [صفحه ۶۴۵] بر شتران نشانده بر پالانهای بی غطاء [۴۵۶] و غایشه در دمشق می گردانیدند مانند اسیران که از زنگ و حبشه می آورند در این حال پیری از اهل شام بیامد پیش زین العابدین بایستاد و او را دشنام داد و اظهار شماتت می کرد، زین العابدین گفت: ای شیخ قرآن خوانی گفت: آری گفت: این آیه خوانده ی که: قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودد فی القربی گفت: خوانده ام گفت: مرا می شناسی؟ گفت: نه. گفت ذی القربی منم و نام و نسب خود را بگفت، پیر او را سوگند داد که راست می گوئی؟ زین العابدین توئی؟ سوگند خورد که راست می گویم، پیر گفت: به خدای من هرگز ندانستم که (محمد) را بغیر از یزید و خویشان او خویشاوندی دیگر هست، آنگاه بگریست و از زین العابدین عذر خواست.

توبه کردن هفتاد نفر از مشایخ شام در حضور امام

گویند: هفتاد کس از مشایخ دمشق بطلاق و عتاق و حج سوگند خوردند که ما پیغمبر را بغیر از یزید خویشی ندانستیم و همه از زین العابدین عذر خواستند و زاری کردند و او همه را عفو فرمود [۴۵۷]. [صفحه ۶۴۶] تبلیغات خلاف واقع در حق بزرگان دین که ورثه ی ائمه ی طاهرین اند (علیهم السلام) در هر دوره به شکلی روی کار آمده چنانچه در حق ائمه ی معصومین سلام الله علیهم در عصر خودشان تهمت ها و افتراها و اکاذیب به آنها نسبت داده اند در حق نواب عام آن حضرات و علمای اعلام نی نظائر آنها را گفته اند شمه ی از آنها را در کتاب (سفرنامه ی بافت) نگارش داده و مقداری از آنچه در عصر

حاضر به وقوع پیوسته به قلم آورده و اوضاع علمای سوء و متشبهین به علماء را شرح داده‌ام. مسعودی در مروج الذهب گوید: و نزل عبدالله بن علی الشام و وجه الی ابی العباس السفاح اشیاخا من اهل الشام من ارباب النعم و الریاسة من سائر اجناد الشام فحلفوا لابی العباس السفاح انهم ما علموا لرسول الله صلی الله علیه و آله قرابة و لا اهل بیت یرثونه غیر بنی امیه حتی ولیمم الخلافة [۴۵۸]. تبلیغات خلاف واقع بنی امیه بر علیه خودشان و بر علیه اهل بیت علیهم السلام و اقرباء واقعی رسول الله صلی الله علیه و آله و رسوخ آن در اذهان مردم شام به اندازه‌ی رسیده که در افکار مشایخ دمشق بنا به نقل صاحب تاریخ (تجارب السلف) چنانچه گذشت جاگیر شده بود و اگر ورود اسراء خاندان رسالت به شام و دمشق وقوع نیافته بود پرده از روی کار برداشته نمی شد و نقل تجارب السلف معتبر است زیرا تاریخ مزبور از مآخذ و مصادر محسوب است و اخیرا تعلیقات و حواشی عموزاده‌ی معظم دانشمند محترم استاد [صفحه ۶۴۷] حسن قاضی طباطبائی بر آن کتاب مستقلا چاپ و از طرف دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی تبریز منتشر گردیده است و تعلیقات پرارزشی بر آن تاریخ نگارش داده‌اند. یزید خیال کرده چنانچه صورت ظاهر حال نشان می داد بر حسین بن علی سیدالشهداء علیهما السلام غالب آمده و سلطنت شومش استقرار یافت و خود و اعقاب و احفادش مالک رقاب امم و قهرمان الماء و الطین گردید و تا قرن‌ها اولاد و احفاد شومش السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان خواهند شد ولی در عالم خیال هم تصور نمی کرد که در واقع سیدالشهداء علیه السلام غالب است و آخر کار یزید برعکس آنست. و لذا در اندک مدت از اریکه‌ی تخت شوم سلطنت به زمین افتاده و سرنگون گردید و تا ابد رسوا شد و پس از خودش پسرش معاویة ابن یزید در بالای منبر در مسجد دمشق رسوائی پدر را بر عموم اعلان نمود یزید به اندازه‌ی از کشتن سیدالشهداء علیه السلام شاد و مسرور بود که ابن زیاد را نزد خود طلبید و به او انعام و جائزه داد.

شاد شدن یزید از اسارت اهل بیت

محدث قمی (ره) در نفس المهموم چنانچه در ترجمه‌ی آن کتاب است گوید [۴۵۹]: کسی که در افعال یزید و اقوال او نیک بنگرد بر وی آشکارا [صفحه ۶۴۸] گردد که چون سر مطهر حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام و اهل بیت او را آوردند سخت شادمان گشت و آن جسارتها با سر مطهر کرد و آن سخنان گفت و علی بن الحسین علیهما‌السلام را با سائر خاندان در زندانی کرد که از گرما و سرما محفوظ نبودند تا چهره‌ی ایشان پوست انداخت [۴۶۰] اما چون مردم آنها را شناختند و بزرگواری ایشان را بدانستند و مظلومی آنها بدیدند و معلوم گردید که از خاندان رسولند صلی الله علیه و آله از کار یزید کراهت نمودند و او را دشنام دادند و لعن کردند و به اهل بیت روی نمودند و یزید بر آن آگاه شد خواست خویش را از خون آن حضرت بری نماید نسبت قتل به ابن زیاد داد و او را نفرین کرد و پشیمانی نمود بر کشتن آن حضرت و رفتار خویش را با علی بن الحسین علیه‌السلام نیکو کرد و آنها را در سرای خاص خویش فرود آورد برای حفظ ملک و پادشاهی خود تا دل مردم را به خویش جلب کند نه آن که راستی کار ابن زیاد را نپسندیده باشد و از کشتن آن حضرت پشیمان شده باشد. [صفحه ۶۴۹] و دلیل بر این داستانی است که سبط ابن الجوزی در تذکره روایت کرده است که ابن زیاد را نزدیک خود بخواند و مال فراوان او را بخشید و تحفه‌های بزرگ داد و نزدیک خود نشاند و منزلت او را بلند گردانید [۴۶۱] و او را به اندرون خود برد نزد زنان خود و ندیم کرد و شبی مست با مطرب گفت: بخوان و خود این ابیات بدیبه انشاء کرد:

اشعار یزید پلید

اسقنی شربه تروی مشاشی ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد صاحب السر و الامانه عندی و لتسدید مغنمی و جهادی قاتل الخارجی اعنی حسینا و مبیذ الاعداء و الحساد [۴۶۲]. ابن

اثر در کامل از ابن زیاد نقل کرده است که ابن زیاد با مسافر بن شریح یشکری در راه شام گفت: من حسین علیه السلام را به امر یزید کشتم و گفته بود یا او کشته شود یا تو کشته شوی من قتل او را اختیار کردم. پس پشیمانی یزید از قتل امام حسین علیه السلام از روی حيله و تزویر و سیاست بوده چون دیده نتیجه‌ی بد در انظار مردم و افکار عمومی بر علیه‌اش [صفحه ۶۵۰] بخشیده خواسته خود را تبرئه کند بلکه با آن رویه جلب قلوب نماید و الا در باطن مسرور از قتل آن حضرت بوده است. و شمر ابن ذی الجوشن نیز نماز می خواند و بعد از نماز می گفته: که خدایا اطاعت از اولی الامر مرا وادار کرد که ریحانه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله را به قتل برسانم [۴۶۳] رجوع شود به میزان الاعتدال ذهبی ج ۲ ص ۲۸۰ ط مصر و انیس الموحدین ص ۱۱۵ ط تبریز سال ۱۳۹۲ ق. [صفحه ۶۵۱] معلوم است که اولی الامر شمر عبارت از یزید و ابن زیاد است. و اجازه دادن یزید که اهل بیت در دمشق در دربار خونبار او به سیدالشهداء علیه السلام عزاء برپا نمایند آن هم از راه حيله و سیاست شومش بوده که در انظار عموم بلکه بتواند خود را از خون امام علیه السلام تبرئه نماید. در ترجمه‌ی نفس المهموم گوید [۴۶۴]: در کامل بهائی گوید زینب علیها السلام نزد یزید فرستاد و رخصت خواست برای برادرش حسین علیه السلام مجلس عزاء برپای دارد یزید لعنه الله رخصت داد و آنان را در دارالحجاره فرود آورد هفت روز به آنجا ماتم داشتند و هر روز زنان بسیار نزد ایشان می آمدند و نزدیک بود مردم در سرای یزید ریزند و او را بکشند مروان آگاه گردید و گفت مصلحت نیست اهل بیت حسین علیه السلام را در این شهر نگاهداری برگ سفر بساز و ایشان را سوی حجاز فرست و یزید برگ سفر ایشان بساخت و به مدینه روانه کرد بنابراین روایت مروان بدان وقت در شام بود.

یزید دست و پای خود را گم کرده بود

بنابر آنچه بیان شد یزید پلید دست و پای خود را گم کرده بود و نمی دانست چه حیلت اندیشد تا جلو تنفر و انزجار مردم را بگیرد [صفحه ۶۵۲] و یورش مردم به دربارش که او را بکشند و مروان از نیات مردم آگاه شده و یزید را از واقع امر آگاه ساخته و او را وادار به حرکت دادن به اسراء اهل بیت کرده است واضح می سازد هفت روز عزاء برپا کردن بر سیدالشهداء علیه السلام بسیار بعید است بلکه کلیه مدت ماندن آنها در دمشق هفت روز شده است با آن هیجان مردم و اضطراب و تشویش در اذهان آنها چطور می توانست اهل بیت را در دمشق بیشتر نگه دارد و تا چهل روز سر مطهر را در مناره‌ی مسجد جامع آویخته باشند یا آن سر انور اطهر را با اسراء خاندان رسالت به مدینه فرستاده باشد بلکه ملاحظه‌ی سیاست یزید و حيله‌ی وی برای جلب قلوب ایجاب می کرده که رأس مطهر را هر چه زودتر به بدن اطیب برگرداند تا جلو توجه افکار عمومی مردم را در بدینی به خودش گرفته و بر خویش جلب نماید چنانچه عموم شیعه‌ی امامیه بر آن قائلند و ناگفته نماند که طبری گفته سه روز عزاء نگاه داشتند اهل بیت را در اول ورودشان به دمشق در خانه‌ی ویرانی مسکن داده‌اند چنانچه در بصائر الدرجات از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که علی بن الحسین علیه السلام را با همراهان نزد یزید بن معاویه بردند آنها را در خانه‌ی ویران مسکن دادند یکی از ایشان گفت: ما را در این خانه منزل دادند که سقف فرو افتد و ما را بکشد پاسبانان به زبان رومی می گفتند: اینها را بنگرید از خراب شدن خانه می ترسند [صفحه ۶۵۳] با آن که فردا آنها را بیرون می بردند و می کشند علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: هیچ کس از ما زبان رومی را نیکو نمی دانست جز من.

پاسبانهای زندان شام رومی بوده‌اند

از این روایت شریفه استفاده می شود: که پاسبانان دولت بنی امیه در زندان و آنهایی که به اسراء اهل بیت (ع) گمارده بوده‌اند با زبان رومی تکلم می نموده‌اند و ظن قوی آنست

که اصلاً رومی باشند چون دولت بنی‌امیه با روم ارتباط داشت و دولت روم در دربار بنی‌امیه و معاویه و یزید نفوذ داشته چنانچه سرجون بن منصور رومی که معرب سرژیوس [۴۶۵] است از زمان معاویه تا دوره‌ی عبدالملک تقریباً کاتب و وزیر مشاور در دربار اموی بوده و تدبیر قتل سیدالشهداء علیه‌السلام را به دست ابن‌زیاد او به یزید پیشنهاد نموده و حکومت عراقین بصره و کوفه را [صفحه ۶۵۴] با هم نموده و ابن‌زیاد را والی آنها کرد و به محاربه‌ی سیدالشهداء علیه‌السلام وادار نمود و سرجون قبلاً عهده‌ی از معاویه اخذ نموده و نگه داشته بود چون یزید با ابن‌زیاد مابین‌شان خوب نبوده و بعد از مشاوره‌ی یزید با سرجون و پیشنهاد وی که ولایت عراقین را به ابن‌زیاد بدهد و به جنگ امام علیه‌السلام بفرستد آن عهدنامه را به یزید نشان داد و او نیز قبول کرد چنانچه شیخ مفید (ره) در ارشاد و دیگران نقل کرده‌اند. ارتباط روم با دربار بنی‌امیه به جهت تمایل نژادی بنی‌امیه به آنها بوده و معاویه در زمان جنگ صفین با روم صلح کرد و عظمت اسلام را از نظر آنها انداخت به تفصیل آن رجوع به کتاب (التدوین) مرحوم اعتمادالسلطنه بشود و بنی‌امیه از نژاد اصیل عربی نبودند رجوع شود به جنه‌المأوی ص ۳۰۴ ط ۱- تبریز و ص ۲۵۳- ۲۵۰ ط ۲ تبریز. و نیز از روایت استفاده می‌شود که امام علیه‌السلام زبان رومی را به خوبی می‌دانسته چنانچه اعتقاد ما امامیه بر آنست که امام به تمامی لغات آشنا بوده و با آنها تکلم می‌کند لغتی پیدا نمی‌شود که امام به آن جاهل باشد زیرا کسی که به لغتی و به چیزی جاهل باشد او را امامت و خلافت الهیه نشاید که حجت خدا بر مردم باشد.

در اول کار یزید در خیال کشتن اهل بیت بود

و از روایت مزبوره معلوم می‌شود که یزید در اول امر پس از ورود اهل‌بیت (ع) به شام و زندانی کردن آنها در دمشق در خیال کشتن [صفحه ۶۵۵] و به کلی از بین بردن آنها بوده چنانچه از گفتگوی پاسبانان زندان ظاهر می‌شود ولی بعداً از آن خیال خبیث منصرف شده و جهت آن توجه افکار عمومی و بیدار شدن مردم و انقلاب و هیجان آنها

و انعکاس قتل سیدالشهداء علیه السلام در میان مسلمین و بد نتیجه دادن آن بر یزید است که باعث شده از کشتن افراد خاندان رسالت صرف نظر نماید چنانچه از فرمایشهای امام سجاد (ع) با یزید نیز استفاده می شود که فرمود: اگر مرا خواهی کشت کسی را وادار کن که این زنان و اطفال را به وطن خودشان برساند و یزید پلید گفت: که از قتل شما گذشتم و آنها را خود شما خواهید برگردانید چنانچه در مقاتل نقل کرده اند، از ملاحظه تمامی اینها معلوم می شود که یزید نمی توانست اهل بیت را در دمشق بیشتر نگه دارد.

معاویه فرزند یزید و بیانات وی در منبر

یزید بس رسوا شد دست از قتل اهل بیت (ع) برداشت و در اندک مدت از بین رفت و پسرش معاویه بن یزید در بالای منبر باز رسوایش کرد و چون کلمات معاویه بن یزید دارای نکات چندیست عین آن را از کتب معتبره ی اهل سنت در اینجا بیاورم. ابن تغری بردی در النجوم الزاهرة ج ۱ ص ۱۶۴-۱۶۳ ط قاهره. گوید: معاویه بن یزید بن معاویه بویع بالخلافة بعد موت ابيه یزید بعهد منه اليه و ذلك في شهر ربيع الاول من سنة اربع و ستين، كان مولده [صفحه ۶۵۶] سنة ثلاث و اربعين فلم تطل مدته في الخلافة. قال ابو حفص الفلاس: ملك اربعين ليلة ثم خلع نفسه، فانه كان رجلا صالحا..... ان معاویه هذا لما اراد خلع نفسه جمع الناس و قال: أيها الناس ضعفت عن أمرکم فاختراروا من أحببتهم، فقالوا: ول اخاك خالدا، فقال: والله ما ذقت حلاوة خلافتکم فلا اتقلدوزرها ثم صعد المنبر فقال: أيها الناس، ان جدی معاویه نازع الامر أهله و من هو أحق به منه لقربته من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و هو علی بن ابي طالب، و ركب بکم ما تعلمون حتی اتته منيته، فصار فی قبره رهینا بذنوبه و أسیرا بخطایاه. ثم قلد ابي الامر فکان غیر أهل لذلك، و ركب هواه و أخلفه الامل، و قصر عنه الاجل. و صار فی قبره رهینا بذنوبه، و أسیرا بجرمه، ثم بکی حتی جرت دموعه علی خديه. ثم قال: ان من أعظم الامور علینا علمنا بسوء مصرعه و بشس منقلبه، و قد قتل عتره رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و اباح

الحرم و خرب الکعبه، و ما انا بالمتقلد و لا بالمتحمل تبعاتکم، فشأنکم امرکم، والله لئن كانت الدنيا خيرا فقد نلنا منها حظا، و لئن كانت شرا فكيفي ذرية ابي سفيان ما اصابوا منها، الا فليصل بالناس حسان ابن مالك، و شاوروا في خلافتکم رحمکم الله. [صفحه ۶۵۷] ثم دخل منزله و تغيب حتى مات في سنته بعد ايام.

اشاره به بعض نکات بیانات او

خوانده‌ی عزیز، با نظر عبرت بنگرد و معاویة و یزید که خودشان را در شامات در اثر تبلیغات شومشان اقرباء رسول الله صلی الله علیه و آله بخورد مردم داده بودند چنانچه شواهد آن گذشت بعد از یزید پسرش معاویة در بالای منبر در میان جماعت انبوه از مردم اقرار می کند که أحق بر خلافت و اقرباء رسول الله صلی الله علیه و آله عبارت از علی امیرالمؤمنین علیه السلام است. و خداوند حقایق را به زبان او جاری کرده و در تاریخ به یادگار مانده، فرزند یزید را حق گوئی و کنار گذاشتن تعصب جاهلی در صفحات تاریخ به نیک نفسی یاد می کند ولی ابن تیمیه حرانی ناصبی پس از سالیان دراز کاسه از آش گرمتر شده از بنی امیه بدتر گشته واضحات و ضروریات را انکار نموده و با بدنامی و ضلالت و گمراهی یاد می شود زیرا او را تعصب جاهلانه و خباثت ذاتی و ادار به طرفداری از یزید پلید کرده اما فرزند یزید را کنار گذاشتن تعصب و ادار به اظهار حق کرده است. [صفحه ۶۵۸]

آقا سید عبدالمجید صاحب ذخیره الدارین

اشاره

ص: - ۳۲۷ - س: - ۱۵ (آقای سید عبدالحمید حسینی حائری (ره)) (در ذخیره الدارین) سید عبدالمجید شیرازی حائری محدث شهیر و سید جلیل واسع الاطلاع بوده محدث خیابانی (ره) در مجلد رابع وقائع الایام تتمه‌ی محرم الحرام گوید: ص ۲۱۵. و قد رأیته و

اتفق اجتماعی معه بالحائر الشریف و استفدت من الكتب النفیسة الموجودة عنده ایام تشریفی بزیارة العتبة الحسینیة صلوات الله علیه فی سنة: (۱۳۴۵) ه و بعد عودتی من زورتی الی بلدتی تبریز بلغ خبر وفاته فی السنة المذكورة. و كان عالما متتبعا مجدا مولعا بتفحص الاخبار الطریفة و الاثار اللطیفة من الكتب المعتبرة من الخاصة و العامة و انتخبت شطرا منها و كتب نبذا بخطه الشریف لنا و هو موجود عندنا رحمه الله و حشره مع أجداده الطاهرين صلوات الله علیهم اجمعین انتهى. [صفحة ۶۵۹] اندازهی احاطه و اطلاع آن سید جلیل از کتابش ذخیره الدارین که در سال (۱۳۴۵) ه. ق قبل از وفاتش مجلد اول آن در نجف به طبع رسیده نمایان است و شیخ استاد (ره) در (الذریعة) ج ۱۰ ص ۱۵ از کتاب نامبرده اسم برده و فرموده که آن در سه مجلد می باشد. چنانچه فرموده: ذخیره الدارین فیما یتعلق بالحسین و أصحاب الحسین (ع) مقتل کبیر فی ثلاث مجلدات للسید عبدالمجید بن محمد رضا الحسینی الشیرازی الحائری المعاصر، طبع مجلده الاول فی النجف فی (۱۳۴۵) و توفی المؤلف بعد الطبع بمدة قليلة. [صفحة ۶۶۰]

تحقیق درباره ی علی اصغر و عبدالله رضیع

اشاره

ص: -۳۵۴- س: -۱۰- ۹ (رباب مادر سکینه و عبدالله رضیع است) مشهور در کتب مقاتل و تواریخ آنست: طفل خوردسالی از اولاد حضرت سیدالشهداء علیه السلام در روز عاشوراء با اصابت تیر بر گلوی نازنین او شربت شهادت نوشیده و مظلومیت سیدالشهداء (ع) و جنایات ضد انسانی بنی امیه را به تمامی اهل عالم تا ابد آشکارا ساخته است. و با نظر سطحی آن طفل را که (عبدالله رضیع) است و وجود او و تیر خوردنش از مسلمات است عبارت از (علی اصغر) می دانند و یکی می شمارند. و چون در زیارت ناحیه ی مقدسه فقط از عبدالله رضیع اسم برده شده و به نام «علی اصغر» طفلی در زیارت ناحیه نیست از

اینجا تصور اتحاد و یکی بودن پیش آمده است و درست دقت نشده و شاید به اذهان نیامده که چند نفر طفل نابالغ و صغیر روز عاشوراء در میدان کربلاء هدف تیرهای اوباش و دژخیمان و جان‌نثاران یزید پلید گشته است. در صورتی که بیشتر از ده نفر از بنی‌هاشم از شهداء کربلاء هستند [صفحه ۶۶۱] که اسامی مبارکه‌ی آنها در زیارت ناحیه‌ی مقدسه نیامده معلوم می‌شود در زیارت ناحیه نظر به تعداد اسامی تمامی شهداء نبوده است شاید به اسامی اشخاصی که جلالت‌شان بیشتر است اشاره فرموده‌اند. و از فرمایش امام سجاد (ع) که فرموده: ذبحت اطفالنا. معلوم می‌شود اطفالی در کربلاء ذبح شده‌اند منحصر به یک نفر نیست. پس از دقت معلوم می‌شود احوالات آن اطفال خصوص دو طفل صغیر امام (ع) را که عبارت از (عبدالله رضیع) و (علی اصغر) است به هم خلط کرده و حالات مخصوص یکی را درباره‌ی دیگری نقل کرده و به هم مشتبه شده است. عبدالله از لقبش: «رضیع» معلوم است که شیرخوار بوده و از تصریح شیخ مفید (ره) و شیخ طبرسی (ره) در ارشاد و اعلام الوری روشن است که امام (ع) در جلو خیمه‌ها نشسته و آن طفل را از بانوان حرم خواسته و سید (ره) در لهوف فرموده: زینب کبری علیهاالسلام آن را آورده به امام (ع) داده که وداع کند و مادر آن طفل رضیع رباب بنت امریء القیس و نامش عبدالله است که شش ماهه و شیرخوار بوده و او را در جلو چشم بانوان حرم امامت در حالی که مادرش در جلو خیمه ایستاده بود [۴۶۶] از گلویش حرمله با تیر زده و آن موقع احوال بانوان [صفحه ۶۶۲] عصمت و مخدرات حرم امام (ع) چقدر دگرگون شده و در چه حال می‌شوند؟ خدا می‌داند. ابوالفرج اصفهانی گوید: چنانچه مسندا نقل کرده امام حسین (ع) غلامی را خواست و او را در بغل خود نشانید و عقبه بن بشیر تیری انداخت و او را ذبح کرد. از این تعبیر ابوالفرج و همچنین از تعبیرات بزرگان مانند شیخ مفید (ره) که فرموده: (و اجلسه فی حجره) ص ۲۵۴ ارشاد. ظاهر است که آن طفل را امام (ع) در حجر خود نشانیده و دور از اعتبار عادیست که نوزاد در بغل انسان بنشیند چنانچه نقل خواهد شد لابد باید بر حسب عادی سن طفل قدری بزرگتر باشد تا امام (ع) او را در

حجر مبارک خود بنشانند. شیخ مفید (ره) فرموده: که امام (ع) جنازه‌ی عبدالله را آورده نزد جنازه‌های شهدا از اهل بیتش گذاشت و گوید: «ثم حملة حتى وضعه مع قتلی اهل بیته» ص ۲۵۴- ارشاد. و عبدالله رضیع که تیر به گلویش در جلو چشم مخدرات خاندن عصمت و مادرش رباب نشسته و او را ذبح کرده امام (ع) او را به خواهرش زینب کبری داده و سپس دو کف مبارک خود را از خون طفل پر کرده و به طرف آسمان انداخته است چنانچه در لهوف است یا به قول دیگر به زمین ریخته است چنانچه در ارشاد شیخ مفید (ره) و تاریخ طبری است. [صفحه ۶۶۳] و سید (ره) در لهوف فرموده: امام (ع) مصارع جوانان و احبه‌ی خود را دید و ندا فرمود آیا معینی است که به ما کمک کند و فرموده: فارتفعت اصوات السناء بالعویل فتقدم الی باب الخیمه و قال لزینب علیها السلام ناولینی ولدی الصغیر حتی أودعه فاخذه و أو ما الیه ليقبله فرماه حرمله بن کاهل بسهم فوقع فی نحره فذبجه فقال لزینب: خذیه ثم تلقی الدم بکفیه فلما امتلاء تارمی بالدم نحو السماء ثم قال: هون علی ما نزل بی انه بعین الله تعالی قال الباقر (ع): فلم یسقط من ذلك الدم قطرة الی الارض. لهوف ص ۶۶ ط صیدا. امام (ع) که هر دو کف مبارک را پر از خون طفل فرموده بعد از آن که او را به خواهرش داده و او طفل را از امام (ع) گرفته پس از آن هر دو کف را پر از خون کرده و به آسمان انداخته است چنانچه اعتبار و عادت هم آن را می‌رساند اگر طفل در حالی که در بالای دستهای امام علیه‌السلام بوده هر دو کف را نمی‌تواند پر از خون نماید و طفل را هم نگاه دارد مگر یک کف را پر نماید و پر کردن هر دو کف شاهد آنست که بعد از دادن طفل به خواهرش زینب کبری علیها‌السلام این کار را عملی فرموده است چنانچه صریح عبارت سید (ره) در لهوف است و نقل شد. و در عبارت شیخ مفید (ره) در ارشاد و سید (ره) در لهوف ذکری از عطش طفل «عبدالله رضیع» در میان نیست فقط این است که امام علیه‌السلام آمد جلو خیمه‌ها و طفل صغیر را خواست برای این که وداع فرماید و او را می‌بوسید در آن هنگام هدف تیر حرمله قرار گرفت. [صفحه ۶۶۴] سبط ابن الجوزی در تذکره‌الخواص گوید:

فالتفت الحسین فاذا بطفل له یبکی عطشا فأخذه علی یده و قال یا قوم ان لم ترحمونی فارحموا هذا الطفل فرماه رجل منهم بسهم فذبحه فجعل الحسین یبکی و یقول: اللهم احکم بیننا و بین قوم دعونا لینصرونا فقتلونا فنودی من الهوی «دعه یا حسین فان له مرضعا فی الجنة» [۴۶۷]. این طفلی که سبط ابن الجوزی اسم او را ذکر نکرده و قضیه‌ی تیر خوردن او را بیان نموده که از جهت عطش گریه می‌کرده و امام علیه‌السلام او را بالای دست مبارک گرفته و خطاب به آن قوم ستمکار و درنده‌های بیابان کرده و فرموده: هر گاه به من رحم نمی‌کنید به این طفل رحم کنید و او را با تیر زده‌اند. این حالات که طفل را در مقابل آن قوم نگاه داشه مغایرت با جریان (عبدالله رضیع) دارد بلکه این طفل علی اصغر است که از عطش گریه کرده و امام علیه‌السلام او را آورده و برای او آب خواسته و فرموده اگر به من رحم نمی‌کنید به این طفل رحم کنید و او را نیز هدف تیر جفا قرار داده‌اند از اینجا ظاهر می‌شود که حالات این دو طفل را به هم خلط کرده‌اند و ندائی که از آسمان آمده «دعه یا حسین فان له مرضعا فی الجنة» این خطاب درباره‌ی عبدالله رضیع است که امام علیه‌السلام به مجرد [صفحه ۶۶۵] شنیدن آن ندا طفل را به خواهرش زینب کبری داده است چون قضایا به هم مشتبه شده سبط ابن الجوزی آن ار درباره‌ی علی اصغر ذکر کرده است. علی اصغر شیرخوار نبوده بعضی گفته‌اند: که چهار سال داشته و از نماز خواندن امام علیه‌السلام به وی چنانچه نقلش می‌آید ظاهر می‌شود که شش سال داشته است [۴۶۸] و بعضیها بیشتر از آن نیز گفته‌اند [۴۶۹].

معنی ندای آسمانی: دعه یا حسین فان له ... الخ

و معنی آن ندای آسمانی این است که یا حسین طفل شیرخوار را رها کن و لذا امام علیه‌السلام فوراً طفل را به خواهرش زینب کبری علیها‌السلام داده و فرموده: یا اختاه خذیه. چون به مقتضای بشریت در آن موقع در جلو چشم بانوان عصمت و مادرش رباب که آن طفل شیرخوار تیر خورده و خدا می‌داند در آن حال اوضاع و احوال آن مخدرات

عصمت با مشاهده‌ی آن منظره‌ی دلخراش طفل چطور شده؟ محبت اولاد خواسته به قلب مبارک امام علیه‌السلام راه بیابد و لذا فوری خطاب رسیده: ای حبیب من محبت اولاد با تیر خوردن او مبادا به قلب تو که پر از محبت خداست راه یابد بلکه او را رها کن و محبت او را از قلبت خارج کن زیرا برای [صفحه ۶۶۶] او در بهشت دایه و شیردهنده است تو مشغول محبت من باش که در راه دین من از همه چیز حتی از اولاد خود هم گذشتی. و لذا امام علیه‌السلام فوری به خواهرش فرمود طفل را بگیرد و او را به آن بانوی عصمت داده است. معنی آن ندا آن نیست که بعضیها گویند: طفل را بگذار زمین راحت جان بدهد او را در بهشت شیردهنده است چنانچه رسول‌الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی فرزندش ابراهیم علیه‌السلام فرموده: ان له مرضعا فی الجنة - رجوع شود به اصابت به ترجمه‌ی ابراهیم بن رسول‌الله صلی الله علیه و آله و تهذیب الاسماء نووی ج ۱ ص ۱۰۲. و محمد بن طلحه‌ی شافعی در مطالب السؤل گوید: کان له علیه‌السلام ولد صغیر فجاءه سهم فقتله فرمله علیه‌السلام بدمه و حفر له بسیفه و صلی علیه و دفته و قال هذه الابیات: غدر القوم و قد ما رغبوا... الخ. باز گوید: اما علی الاصغر جاءه سهم و هو طفل فقتله و قد تقدم ذكره عند ذكر الابیات لما قتل [۴۷۰]. خوارزمی ابو مؤید موفق بن احمد مکی اخطب خوارزم متوفی (۵۶۸) ه. ق در کتاب مقتل الحسین علیه‌السلام گوید: فتقدم الی باب الخیمه و قال: ناولونی علیا الطفل حتی أودعه فناولوه الصبی فجعل یقبله و یقول: [صفحه ۶۶۷] و یل لهؤلاء القوم اذا کان خصمهم جدک محمد صلی الله علیه و آله و سلم فبینا الصبی فی حجره اذ رماه حرمله بن کاهل الاسدی لعنه الله بسهم فذبحه فی حجره فتلقى الحسین (ع) دمه حتی امتلاءت کفه ثم رمی به نحو السماء و قال: اللهم ان حبست عنا النصر فاجعل ذلك لما هو خیر لنا. ثم نزل الحسین (ع) عن فرسه و حفر للصبی بجفن سیفه و رمله بدمه ثم صلی علیه و دفته ثم وثب قائما و ركب فرسه و وقف قبالة القوم مصلتا سیفه بیده آیسا من نفسه عازما علی الموت و هو یقول: أنا ابن علی الخیر من آل‌هاشم.... الخ [۴۷۱]. پس از دقت در عبارات خوارزمی ظاهر می‌شود که قضیه‌ای

عبدالله رضیع را با علی اصغر ممزوج و خلط کرده چون یکی دانسته با هم نقل کرده زیرا بنا به تصریح اکابر مانند شیخ مفید (ره) و دیگران امام (ع) در موقع وداع عبدالله رضیع در جلو خیمه‌ها به زمین نشسته و آن طفل را خواسته وداع فرماید ولی خوارزمی با این که به این مطلب اشاره کرده و بعد [صفحه ۶۶۸] گوید: امام علیه‌السلام بعد از تیر خوردن طفل از اسب پیاده شد و محلی را با شمشیر در زمین کند و طفل را با خونس آغشته کرد، و خوارزمی چنانچه در نسخه‌ی خطی است [۴۷۲] و محمد بن طلحه‌ی شافعی تصریح نمودند که او را دفن فرمود و هر دو تصریح کرده‌اند که به آن طفل نماز خواند. معلوم می‌شو قضایای این دو طفل را به هم خط کرده‌اند امام (ع) در موقع وداع عبدالله رضیع به زمین نشسته و در موقع تیر خوردن علی اصغر سوار اسب در مقابل لشکر بوده و برای او آب خواسته و بعد از اسب پائین آمده و بر او نماز خوانده خوب است عین عبارات شیخ اعظم مفید (ره) را در اینجا بیاورم. در ارشاد فرموده: ثم جلس الحسین (ع) امام الفسطاط فأتی بابنه عبدالله بن الحسین (ع) و هو طفل فاجلسه فی حجره فرماه رجل من بنی أسد بسهم فذبحه فتلقى الحسین (ع) دمه فی کفه فلما امتلاء کفه صبه فی الارض ثم قال: یا رب ان ین کن حبست عنا النصر من السماء فاجعل ذلک لما هو خیر منه و انتقم لنا من هولاء القوم الظالمین، ثم حمله حتی وضعه مع قتل أهل بیه [۴۷۳]. [صفحه ۶۶۹]

جلوس امام (ع) در جلو خیم طاهرات برای وداع طفل و تیر خوردن طفل در جلو چشم بانوان و مخدرات حرم امام علیه‌السلام غیر از آن طفل است که از شدت عطش گریه می‌کرده و امام (ع) مقابل لشکر آورده و فرموده اگر به من رحم نمی‌کنید به این طفل رحم کنید اولی عبدالله رضیع دومی علی اصغر است. و از نماز خواندن امام (ع) بر آن طفلی که تیر خورده و امام (ع) از اسب پیاده شده و با شمشیر زمین را شکافته و ر او نماز خوانده و دفن فرموده ظاهر می‌شود که علی اصغر چنانچه گفته شد شش سال داشته و ظاهر نماز خواندن امام (ع) چون می‌خواسته طفل را دفن کند در وجوب است و به کمتر از طفل شش ساله نماز واجب نیست و استحباب نماز و طفلی که شش سال نداشته باشد

معلوم نیست گرچه بعضیها فتوی به استحباب داده‌اند ولی تحقیق آنست که مورد اشکال بوده و استحباب شرعی ثابت نیست مگر برجاء مطلوبیت خوانده شود و بعضی احتمالات درباره‌ی نماز خواندن به علی اصغر که به بعض اذهان می‌رسد مشکوک است و اصل عدم آنهاست. و سید محقق معاصر قدس سره به موضوع اتحاد و یکی بودن و یا متعدد بودن این دو طفل در کتاب (مقتل الحسین علیه السلام) متعرض نشده و مانند دیگران حالات آنها را به هم خلط فرموده و گوید: و دعا [صفحه ۶۷۰] بولده الرضيع یودعه فأتته زینب باینه عبدالله [۴۷۴] و امه الرباب فاجلسه فی حجره یقبله [۴۷۵] و یقول: بعدا لهؤلاء القوم اذا کان جدك المصطفى خصمهم [۴۷۶] ثم أتى به نحو القوم یطلب له الماء فرماه حرمله ابن کاهل الاسدی بسهم فذبحه فتلقى الحسین (ع) الدم بکفه و رمی به نحو السماء. قال ابو جعفر الباقر (ع): فلم یسقط منه قطرة [۴۷۷] و فيه یقول: حجة آل محمد عجل الله فرجه: السلام علی عبدالله الرضيع المرمی الصریح [صفحه ۶۷۱] المتشطح دما و المصعد بدمه الی السماء المذبوح بالسهم فی حجر ابیه لعن الله رامیه حرمله بن کاهل السدی وزویه (زیارة الناحیه). بعد اشعاری نقل کرده و گوید: ثم قال الحسین (ع) هون ما نزل بی انه بعین الله تعالی اللهم لا یكون أهون علیک من فصیل، الهی ان کنت حسنت عنا النصر فاجعله لما هو خیر منه و انتقم لنا من الظالمین، و اجعل ما حل بنا فی العاجل ذخیره لنا فی الاجل، اللهم انت الشاهد علی قوم قتلوا أشبه الناس برسولک محمد صلی الله علیه و آله و سلم و سمع (ع) قائلاً یقول: دعه یا حسین فان له مرضعا فی الجنة [۴۷۸] ثم نزل (ع) عن فرسه و حفر له بجفن سیفه و دفنه مرملا بدمه و صلی علیه [۴۷۹] و یقال وضعه مع قتلی اهل بینه [۴۸۰]. [صفحه ۶۷۲] قضایای عبدالله رضیع را با علی اصغر با هم و ممزوج به هم نقل فرموده نماز خواندن به طفل که ظهورش اقلا در شش سالگی است با طفل رضیع چطور می‌سازد؟ و این که گفته شده که رضیع را با قتلاهی اهل بیت گذاشت این نقل در کتب معتبره مانند ارشاد شیخ مفید (ره) و مثیر الاحزان ابن نما (ره) و اعلام الوری طبرسی (ره) است که صریحا با نماز خواندن به طفل و دفن کردن او منافات دارد

و ظاهر است که بقل قضایای متناقض در حق یک نفر با هم سازش ندارد. و سید معاصر رحمه الله میان تیر خوردن طفلی در جلو خیمه‌ها و آوردن او را به میدان مقابل لشکر ضلالت و آب خواستن برای وی نیز جمع کرده در صورتی که صریح عبارت شیخ مفید (ره) و طبرسی (ره) و دیگران آنست که امام علیه السلام آمد جلو خیم طاهرات و نشست به زمین و طفل رضیع را خواست و داع کند در آن حال که امام علیه السلام نشسته بود او را هدف تیر جفا قرار دادند (ثم جلس الحسین (ع) امام الفسطاط) ارشاد ص ۳۵۴ و اعلام الوری ص ۲۴۳ ط تهران مطبعه‌ی حیدری. و آن جملات را سید معاصر (ره) نقل کرده است و ظاهر است تیر خوردن در موقعی که در جلو خیم بوده اتفاق افتاده و این واقعه با آوردن به میدان مقابل لشکر نمی‌سازد. پس آنچه برای این جانب اطمینان حاصل می‌شود آنست: که «علی اصغر» غیر از «عبدالله رضیع» است و حالاتشان با هم مغایرت دارد چون بعد از مدتها قضایای واقعه‌ی کربلاء از اشخاصی که اطلاع از جریان واقعه [صفحه ۶۷۳] داده‌اند جمع آوری شده و لذا قضایا به هم اشتباه شده است چنانچه می‌بینیم از امثال حمید بن مسلم که از اتباع لشکر عمر سعد بوده و وقایع روز عاشوراء را ثبت کرده قضایای کربلاء را نقل می‌کنند.

تولد یافتن طفلی در وقت ظهر روز عاشوراء

و برای امام (ع) در روز عاشوراء طفلی نیز از مادر متولد شده و توهم می‌شود که او نیز همان علی اصغر و عبدالله رضیع است در صورتی که طفلی در ساعت ظهر عاشوراء از مادر متولد شود چه مناسبت دارد که با آن دو طفل یکی بوده باشد؟ ابن واضح یعقوبی (ره) که در سال (۲۹۲) ق وفات یافته در تاریخش که از قدیم‌ترین کتب تاریخ است به تولد آن طفل در روز عاشوراء تصریح کرده و صاحب «الحدائق الوردیة» که از علماء زیدیه است گفته: که مادر آن طفل ام‌اسحق بنت طلحة بن عبیدالله تیمیة است که مادر فاطمة بنت الحسین علیه السلام است که عیال حسن مثنی رضوان الله علیه بوده است. و عین

عبارت یعقوبی رحمه الله این است که در حالات امام علیه السلام گوید: ثم تقدموا رجلا رجلا حتى بقي وحده ما معه احد من اهله و لا ولده و لا أقاربه فانه لواقف على فرسه اذ أتى بمولود قد ولد له في تلك الساعة فاذن في أذنه و جعل يحنكه اذ اتاه سهم فوق في حلق الصبي فذبحه فنزع الحسين عليه السلام السهم من حلقه و جعل يلطخه بدمه و يقول: والله لانت اكرم على الله من الناقة و لمحمد اكرم على الله من صالح ثم [صفحه ۶۷۴] اتى فوضعه مع ولده و بنى اخيه... [۴۸۱]. از این عبارت که نقل شد معلوم است که امام علیه السلام سوار اسب بوده و آن طفل تازه مولود را آورده اند و امام علیه السلام به گوش وی اذان گفته و در آن موقع با تیر زده اند و کلماتی که امام علیه السلام بعد از تیر خوردن آن تازه مولود تکلم فرموده شباهت به آن کلمات که در موقع تیر خوردن عبدالله رضیع و علی اصغر فرموده ندارد ولی صاحب الحدائق الوردیة قضیه‌ی آن تازه مولود را ذکر کرده و در آخر کلامش با قضیه‌ی عبدالله رضیع خلط کرده و روایت امام باقر علیه السلام را که در حق عبدالله رضیع فرموده درباره‌ی آن تازه مولود آورده و آن را نیز عبدالله رضیع نامیده است. و سید جلیل آقا سید عبدالمجید حائری (ره) در ذخیره الدارین در ضمن بیان اسامی و حالات اشخاصی که در زیارت ناحیه‌ی مقدسیه از بنی هاشم نامی از آنها ذکر نشده گوید: از آنها عبدالله رضیع است که روز عاشوراء وقت نماز ظهر متولد شده بنا بر آنچه صاحب «الحدائق الوردیة» روایت کرده است: قال: ولد للحسين (ع) في الحرب و امه ام اسحاق بنت طلحة بن عبيدالله التيميَّة زوجة الحسين (ع) فأتى به و هو قاعد فأخذه في حجره [صفحه ۶۷۵] و لباه بريقه و سماه عبدالله فينما هو كذلك اذ رماه عبدالله بن عقبه الغنوي و قيل هاني بن ثبيت الحضرمي بسهم فنحره فأخذ الحسين (ع) دمه فجمعه و رمى به نحو السماء فما وقع منه قطرة الى الارض قال فضيل: و حدثني ابو الورد، انه قال: سمعت ابا جعفر (ع) يقول: لو وقعت منه الى الارض قطرة لنزل العذاب انتهى كلام صاحب الحدائق [۴۸۲]. مورد اعتماد درباره‌ی این تازه مولود در روز عاشوراء آنست که ابن واضح یعقوبی رحمه الله نقل کرده چون از قدیم ترین کتب تاریخ و نزدیکترین اشخاص

است که آن را به قلم آورده و بعد از وقعه‌ی عاشوراء به دو‌یست و چند سال تقریباً نگاشته است و اما صاحب «الحدائق الوردیة» قضایا و حالات اطفال را باز مقداری به هم خلط کرده است والله العالم.

شعر آقا سید حیدر حلی

و سید اجل شاعر اهل بیت (ع) آقا سید حیدر حلی (ره) به این تازه مولود در اشعارش اشاره فرموده آنجا که گوید: له الله مفطورا من الصبر قلبه و لو کان من صم الصفا لتفطرا و منعطف أهوی لتقییل طفله فقبل منه قبله السهم منحرا [صفحه ۶۷۶] لقد ولدا فی ساعة هو و الردی و من قبله فی نحره السهم کبرا [۴۸۳]. و از آنچه گفته شد که از تأمل و دقت ظاهر می‌شود علی اصغر غیر از عبدالله رضیع است معوم می‌شود آنان که گفته‌اند: از اولاد سیدالشهداء علیه‌السلام علی اکبر شهید در کربلاء است و این که سن او را در مقتل‌ها هیجده نوشته‌اند به اشتباه رفته‌اند عبارت (ثمان و عشرين) تحریف به تصحیف (بثمان عشر) شده. و امام سجاد علیه‌السلام را علی اوسط خوانده‌اند و علی اصغر را امام علیه‌السلام از شدت تشنگی به میدان آورده و برای او آب خواسته و او همان است که فرموده به این طفل رحم کنید چنانچه سبط ابن الجوزی تصریح کرده و نقلش گذشت و مشهور میان شیعه است قول آنها صحیح می‌باشد. چنانچه محب طبری در ذخائر العقبی ص ۱۵۱ ط مصر و دیاربکری در تاریخ الخمیس ج ۲ ص ۳۰۰ که سه نفر از اولاد سیدالشهداء (ع) به نام (علی) ذکر کرده و عبدالله را غیر از علی اصغر نوشته‌اند و محقق طوسی خواجه نصیرالدین قدس سره در کتاب «نقد المحصل» می‌فرماید: امام زین‌العابدین علیه‌السلام در کربلاء مریض بود و بیست و سه سال داشت و [صفحه ۶۷۷] برای امام حسین علیه‌السلام فرزند دیگری بود به نام «علی» که سنش هفت ساله بود و در همان روز «روز عاشوراء» شهید شد - رجوع شود به نقد المحصل ص ۱۷۹ ط مصر - معلوم است فرزندی که برای امام علیه‌السلام بوده و هفت سال داشته عبارت از علی اصغر است غیر

از علی اکبر است که بزرگترین بوده بلکه از حضرت سجاد علیه السلام نیز بزرگتر بوده است. و حمله کردن صاحب قاموس الرجال به محمد بن طلحه‌ی شافعی در کتاب مطالب السئول که ادعا کرده امام (ع) را سه فرزند به نام (علی) بوده به ترتیبی که نگارش یافت. و این ادعای وی را از غرائب شمرده بی وجه بوده و ابدا غرابتی ندارد.

تصریح به اسم علی اصغر در بعضی زیارات

و از آنچه از اول مطلب تا اینجا نقل کردیم معلوم شد که جمعی به نام (علی اصغر) تصریح کرده‌اند و انحصار به صاحب مطالب السئول و شیخ ابن شهر آشوب (ره) ندارد چنانچه صاحب قاموس الرجال خیال کرده است و در عبارت زیارت که سید ابن طاووس (ره) در اقبال نقل فرموده صریحا نام (علی اصغر) واقع شده و بهتر شاهد بر مدعاست. اقبال ص ۵۷۲. و تعجب نشود که چطور شده این اطفال را هدف تیر قرار داده و آنها را از گلویشان با تیر جفا ذبح کرده‌اند زیرا روز عاشوراء هر کس از اهل حرم و اطفال که از خیام بیرون می آمده هدف تیرباران دشمنان و تیراندازان آنها قرار می گرفته حتی از بانوان و مخدرات حرم نیز اگر از خیمه‌ها بیرون آمده و جلو خیام درنگ می کردند به آنها تیر [صفحه ۶۷۸] اصابت می نمود و فوری به درون خیمه‌ها برمی گشتند رجوع شود به جنه المأوی ص ۲۱۷ ط - ۱ - تبریز.

تحقیق در معنی عبارت بری در حق عبدالله رضیع

و ناگفته نماند که در تاریخ طبری در نقل قضیه‌ی عبدالله رضیع و تیر خوردن او عبارتی واقع شده که بعضی از اشخاص بی اطلاع آن را دست آویز کرده و خیال می کنند که قضیه‌ی آن طفل شهید مظلوم واقعیت ندارد چون طبری با لفظ (زعم) آن را بیان کرده و گوید: قال: و لما قعد الحسین علیه السلام اتی بصبی له فاجلسه فی حجره زعموا انه عبدالله بن الحسین.... الخ. و بعد از چند سطر گوید: و زعموا ان العباس بن علی قال لاخوته....

الخ [۴۸۴]. و لفظ (زعم) در موردی که مطلب برخلاف واقع باشد استعمال می‌شود چنانچه در قرآن مجید در هر جا که لفظ (زعم) استعمال شده در معنی خلاف واقع استعمال شده است. ولی باید دانست که لفظ (زعم) در عبارت طبری به معنی (قال) است و کلام طبری که گوید: (زعموا) یعنی (قالوا). فیومی در مصباح المنیر گوید: زعم زعما من باب قتل و فی الزعم ثلاث لغات..... و یطلق بمعنی القول و منه زعمت الحنفیه و زعم سیبویه [صفحه ۶۷۹] ای قال. و ابن منظور در لسان العرب گوید: زعم زعما و زعما و زعما ای قال...

نقل تحقیقی از مجموعه‌ی فقهی

چنانچه در بعض روایات وارده از اهل بیت علیهم السلام در زبان روات و اعظام محدثین لفظ (زعم) استعمال شده و بلکه نسبت آن را به امام علیه السلام داده‌اند و البته آن بزرگان نسبت خلاف واقع را هرگز به امام علیه السلام نمی‌دهند پس منظورشان غیر از معنی مشهور است که لفظ (زعم) در آن استعمال می‌شود و بهتر است در اینجا برای توضیح مطلب و اتمام فائده آنچه در بعضی از مجموعه‌های فقهی و اصولی که هنوز خطی است و چاپ نشده نگارش داده‌ام بیاورم و عین آن را که به عربی به قلم آورده‌ام نقل نمایم: و اعلم ان ما یوجد فی بعض الروایات من اقوال الروات من نسبة الزعم الى المعصوم (ع) لیس المراد منه معناه المتداول فی الالسن و هو استعماله فی خلاف الواقع و یطلق فی انکار المقول علی ما هو الغالب فی استعمال ذلك اللفظ فی المعنی المذكور فانه کثیرا ما یوجد ذلك فی روایات الاعظام و لسانهم من اصحاب الائمة علیهم السلام الذین لهم التقدم فی العلوم و المعارف الدینیة و مقامهم أجل و أسنی من ان ینسبوا الى الامام (ع) التکلم علی خلاف الواقع بل مرادهم من ذلك استعمال لفظ «زعم» بمعنی «قال» او ما شبه ذلك. و من تلك الاخبار التي وقعت فیها هذه الكلمة هی موثقة ابن بکیر التي رواها ثقة الاسلام عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر [صفحه ۶۸۰] عن ابن بکیر قال: سأل زرارة

اباعبدالله عليه السلام عن الصلاة في الثعالب و الفنك و السنجاب و غيره من الوبر فاخرج كتابا زعم انه املاء رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم... الخ و ابن بكير هو عبدالله بن بكير الذي نقل الشيخ الكشي (ره) اجماع العصابة على تصحيح ما يصح عنه و اقرارهم له بالفقه و عن الشيخ العياشي (ره) انه من فقهاء اصحابنا و عن الشيخ (ره) في العدة: ان الطائفة عملت بما رواه ابن بكير. و هو و ان كان فطحي المذهب الا ان علمائنا الرجاليين و ثقوه كما صرح به العلامة (ره) في المختلف حيث قال: ان عبدالله بن بكير و ان كان فطحي المذهب الا ان المشايخ و ثقوه قال ذلك: في مسألة تبين فسق الامام فراجع. و قول الشيخ العياشي (ره) انه من فقهاء اصحابنا مع انه فطحي المذهب فان الفطحية بالنسبة الى الحق اقرب من سائر فرق الشيعة لانهم قائلون بامامة الائمة الاثنا عشر عليهم السلام الا انهم يقولون بامامة عبدالله الافطح بين الصادق و الكاظم عليهما السلام لشبهه عرضت لهم. و ليس حالهم مثل حال الواقفية عن عناد و طمع لحطام الدنيا و زخرفها حيث قالوا: بالوقف طمعا لاكل الدينار و الدرهم التي كانت مجتمعة عندهم و لم تطل ايام الفطحية فان عبدالله مات في مدة قليلة و رجع عن القول بامامته جمع منهم حيث انكشف الحق لديهم و بقي جمع قليل قائلون بامامته بسبب الشبهة الواهية.

روایت ابن بکیر که در آن نسبت «زعم» به امام داده

فالغرض ان ابن بكير و ان كان فطحي المذهب الا انه رجل فقيه جليل ثقة لا ينسب الى الامام عليه السلام الزعم بمعنى خلاف الواقع فيحصل [صفحة ٦٨١] القطع لنا ان مراده من قوله: «زعم انه املاء رسول الله صلى الله عليه و آله» يعنى اخرج كتابا قال انه املاء رسول الله صلى الله عليه و آله.

خبر شريف عبدالاعلى كه معنى «زعم» را روشن مي كند

و يشهد على ما ذكرنا شهادة واضحة روايه عبدالاعلى مولى آل سام الكوفي فقد روى فى الوسائل عن محمد بن يعقوب بسنده عن محمد بن مالك عن عبدالاعلى مولى آل سام قال، حدثني ابو عبدالله عليه السلام بحديث فقلت له جعلت فداك أليس زعمت لى الساعة كذا و كذا؟ فقال: لا. فعظم ذلك على فقلت: بلى والله زعمت. قال فعظم ذلك على فقلت بلى والله قد قلته قال: نعم قد قلته اما علمت ان كل زعم فى القرآن كذب. عبدالاعلى مولى آل سام من اصحاب الصادق عليه السلام كان من اجلاء متكلمي الاماميه اذن له الامام الصادق (ع) فى الكلام. فقد روى الكشى (ره) مسندا عن عبدالاعلى قال قلت: لابي عبدالله عليه السلام ان الناس يعيبون على بالكلام و انا اكلم الناس فقال: اما مثلك ممن يقع ثم يطير فنعمة و اما من يقع ثم لا يطير فلا. و الظاهر ان المراد من قوله (ع): مثلك ممن يقع ثم يطير. يعنى مثلك ممن يلزم الخصم فى البحث و يغلب عليه و كلما قرب الزام الخصم له يحصل لنفسه مخلصا و مفرا. و يظهر من ذلك انه كان حاذقا فى صناعة الكلام ماهرا

مهارت عبدالاعلى در علم كلام

فى المجادلة مع المخالفين فهو مع ما عليه من هذه الجلالة لا يكون غرضه من قوله: «زعمت» نسبة خلاف الواقع الى الامام عليه السلام حتى لا يكتفى بذلك بل [صفحه ٦٨٢] يحلف عليه كما هو واضح. بل غرضه انك قلت لى كذا و كذا حيث استعمل لفظ «زعم» بمعنى «قال» و يكشف من ذلك حلف الراوى عليه و حلف الامام عليه السلام ايضا انه ما زعم.

شدت اهتمام ائمه در تأديب شيعه به آداب قرآن

و قوله: فعظم ذلك على حيث عظم عليه قول الامام (ع) ما زعمت فانه (ع) كان قد حدثه بحديث قبل ذلك فاراد (ع) ان ينبه له ان «زعم» غالبا يستعمل فى خلاف الواقع و انه ما «زعم» كذا و كذا على نحو الاستعمال الغالب و كان مراد عبدالاعلى من قوله: «زعمت»

یعنی «قلت» علی ما يستعمله أهل العراق فی ذلك المعنی ولكن لما كان استعمال هذه الكلمة فی القرآن الکریم فی الکذب فاراد الامام (ع) ان یردعه من هذا الاستعمال علی اصطلاح الراوی و انه لا ینبغی لمثله هذا الاستعمال و ان كان استعمال الراوی علی خلاف معناه الغالب و بمعنی «قال» كما هو عادة أهل العراق و هو عراقی کوفی. و یرتفع من الروایة شدة اهتمام الائمة علیهم السلام فی التأدب بآداب القرآن و تعلیمهم ذلك علی الشیعة و انه ینبغی التبعیة عن القرآن فی کل شیء حتی فی استعمال الالفاظ و الکلمات المتداولة فی الالسنه. والله الموفق. [صفحه ۶۸۳]

تحقیق درباره‌ی عروسی حضرت قاسم

اشاره

ناگفته نماند: پس از فراغت از نگارش آنچه راجع به عبدالله رضیع و علی اصغر بود و بررسی بر تاریخ اطفال تیر خورده‌ی سیدالشهداء علیه آلاف التحیه و الثناء شد یکی از فضلاء درخواست کرد که راجع به حضرت قاسم بن امام حسن مجتبی (ع) که در کربلاء به شهادت رسیده و در موضوع عروسی او که در کربلاء ادعا کرده‌اند چند سطر نگارش یابد سؤال ایشان را اجابت نموده و این سطور را می‌نگارد: اولاً: موضوع عروسی قاسم (ع) در کتابی به غیر از منتخب شیخ طریحی (ره) پیدا نشده است و در منتخب هم تصریح کرده که آن را در کتب معتبره نیافته و مورد اعتماد قرار نداده است و سیدالشهداء (ع) دختری داشته باشد که او را به حضرت قاسم (ع) تزویج کند وجود ندارد زیرا آنچه در کتب معتبره ذکر کرده‌اند برای امام حسین (ع) دو دختر بوده فاطمه و سکینه و بعضیها سومی را به نام زینب نگارش داده‌اند و در بعضی کتب مانند مطالب السئوال محمد بن طلحه‌ی شافعی دختر چهارمی نیز از بنات امام (ع) بشمار آورده ولی نام او را ذکر نکرده است و اما [صفحه ۶۸۴] فاطمه‌ی صغری که در مدینه مانده باشد در کتب امامیه به نظر

نرسیده یعنی اصل ناقل وجود او و ماندنش در مدینه از کتب سنیها شهرت یافته و به بعض کتب امامیه از آنها نقل شده و در اغلب کتب معتبره‌ی سنیها هم نقل نشده است پس در روز عاشوراء کدام دختر امام (ع) به قاسم (ع) تزویج شده است؟

بنات سید الشهداء

اما فاطمه (ع) تزویج به جناب حسن مثنی رضوان الله علیه شده بود که از بزرگان علماء مانند شیخ مفید (ره) و از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند که سید الشهداء (ع) حسن مثنی (ره) را مختار کرد که یکی از دخترهایش از فاطمه و سکینه هر کدام را بخواهد به او تزویج کند در اینجا نقلها مختلف است که حسن مثنی خودش فاطمه را اختیار کرد یا او خجالت کشید و سخنی نگفت امام (ع) فرمود که فاطمه را به تو تزویج می‌کنم زیرا او به مادرم فاطمه‌ی زهراء سلام الله علیها شباهت دارد و حسن مثنی با عیالش فاطمه (ع) در کربلاء بود و امام حسین (ع) بعضی از ودایع امامت را به فاطمه (ع) روز عاشوراء سپرد که بعدا به برادرش حضرت سجاد سلام الله علیه بدهد و آن بانوی عصمت جده‌ی سادات حسنی و طباطبائین است و آنها به واسطه‌ی او حسینی‌اند. و اما سکینه شوهرش عبارت از پسر عمویش عبدالله بن امام حسن بن امیرالمؤمنین (ع) است که قبل از وقعه‌ی کربلاء تزویج آنها واقع شده [صفحه ۶۸۵] بود و عبدالله در کربلاء شهید شد و شیخ طبرسی (ره) در اعلام الوری گوید: و کان عبدالله بن الحسن (ع) قد زوجه الحسین ابنته سکینه فقتل قبل ان یبنی بها [۴۸۵]. و ابوالفرج اصفهانی نیز در آغانی به این موضوع تصریح کرده است ج ۱۴ ص ۱۶۳. چنانچه ابوالحسن عمری در کتاب المجدی نیز نقل کرده است و آن کتاب از کتب معتبره در انساب است. و اما زینب از اولاد سیدالشهداء (ع) چون ذکری از او در کتب معتبره بغیر از ذکر نامش نیست معلوم می‌شود در حال صغر از دنیا رفته است و بعید نیست که او به نام (رقیه) معروف شده باشد که در دمشق مدفون است و شاید جهت معروف شدن وی به نام (رقیه) چون در مدفن او در دمشق به نام

(رقیه) بنت امام امیرالمؤمنین (ع) نوشته‌اند علتش آن باشد ولی او دختر سیدالشهداء (ع) است و علامه‌ی سماوی (ره) در رساله‌ی موالید الائمة (ع) یکی از دختران سیدالشهداء (ع) به نام (رقیه) شمرده است. و اما دختر چهارمی که در مطالب السؤل به وی اشاره شده و نامش را ذکر نکرده در تواریخ معتبره شرح حالی از وی در دست نیست و اگر صحت داشته باشد شاید اوست که به نام فاطمه است و در مدینه مانده باشد والله العالم. [صفحه ۶۸۶] پس موضوع قصه‌ی عروسی قاسم (ع) صحت ندارد و لذا علامه‌ی مامقانی (ره) در تنقیح المقال فرموده: آنچه در منتخب از قصه‌ی تزویج قاسم (ع) مرسلان نقل شده من و سائر اهل تتبع در کتابهای سیر و تواریخ و مقاتل معتبره بر آن اطلاع نیافتیم رجوع شود در تنقیح به ترجمه‌ی حضرت قاسم (ع). ثانیاً: بسیار دور از اعتبار است که همچو قضیه‌ای روز عاشوراء با آن اوضاع و احوال و شدت بلائی و مصائب اتفاق افتد گرچه بعضیها بعض تقریبات ذکر کرده‌اند ولی هیچ کدام باور کردنی نیست و باید از آنچه در خصوص این قضیه علامه‌ی فقیه عالم ربانی حاج شیخ جعفر شوشتری رحمه الله فرموده و در (فوائد المشاهد) ثبت است غفلت نموده و به کلمات آن بزرگوار مراجعه کرد.

نسبت قصه‌ی عروسی به قاسم مشتبه شده

و به نظر می‌رسد که قصه‌ی عروسی قاسم (ع) که هنوز به حد بلوغ نرسیده بوده اشتباه شده و قصه‌ی عروسی حسن مثنی به صورت عروسی به نام قاسم (ع) در افواه شهرت یافته چون فاطمه (ع) را حضرت سیدالشهداء (ع) به حسن مثنی (رض) تازه تزویج کرده و عروسی فرموده بوده که در حضور عمویش سیدالشهداء (ع) از مکه حرکت کرده و به کربلاء آمده‌اند و ظاهر آنست که تزویج آنها در آن موقع که در مکه بودند اتفاق افتاد است. [صفحه ۶۸۷] ابن فندق بیهقی رحمه الله در لباب الانساب - مخطوط - گوید: و كان الحسن بن الحسن خطب الى عمه الحسين بن علي (ع) احدى ابنتيه فقال له الحسين (ع) يابن اخي قد انتظرت هذا منك انطلق معي فجاء به حتى ادخله منزله فخيره بين فاطمه

و سکیئه فاختار فاطمه فزوجها اياه فقال الحسين (ع) فاطمه بنت اکثر الناس شبها بامی فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله «و كان هذا التزویج فی السنه التي قتل فيه الحسين (ع)».

تزویج فاطمه به حسن مثنی نزدیک به محرم (شصت و یکم) شده

تصریح بیهقی (ره) که این قضیهی تزویج حسن مثنی و فاطمه علیها السلام در سالی اتفاق افتاده که امام حسین (ع) آن سال به شهادت رسیده و البته این واقعه در عرض راه از مکه به کربلاء یا بعد از ورود به کربلاء بعید است که واقع شده باشد و لابد مرادش سالی است که قبل از سال شهادت است و وقعهی عاشوراء در محرم سال (۶۱) هجرت واقع شده پس قضیهی تزویج قبل از ماه محرم (۶۱) در سال (۶۰) اتفاق افتاده است و بعید نیست که قبل از عاشوراء به مدت کوتاهی در مکه واقع شده باشد و منظور ابن فندق (ره) نزدیک بودن وقوع آن قضیه به فاجعهی عاشوراء است پس به بانوی عصمت فاطمه بنت الحسین علیها السلام «تازه عروس» گفتن صحیح است ولی صحت آن نسبت به تزویج او به حسن مثنی رضوان الله علیه است که تازه عروسی شان واقع شده بوده که با هم به کربلاء آمده اند [صفحه ۶۸۸] و حسن مثنی فرزند بزرگ امام حسن (ع) است و لذا قصه در حق قاسم (ع) شهرت یافته و قضیهی دو برادر به هم خلط و مشتبه شده است و در حق حسن مثنی است که جدش امیرالمؤمنین (ع) فرموده: بقیه السیف از اولاد من از جهت عدد نمو خواهد کرد. و لذا اولاد امیرالمؤمنین (ع) از او زیاد انتشار یافته است و آن فرمایش امیرالمؤمنین (ع) در حق حسن مثنی بهتر از امام سجاد (ع) تناسب دارد چون حسن مثنی روز عاشوراء در جنگ زخم برداشته و دست مبارکش از بدن جدا شده و در میان جنازه های شهداء افتاده است چنانچه تفصیلش در کتب مقاتل معتبره نقل شده پس او بقیه السیف است. ولی امام سجاد (ع) وارد جنگ نشده است صلوات الله و سلامه علیه و آله و علی آبائه و اولاده الطاهرین. سید جلیل آقا سید عبدالمجید حائری (ره) در ذخیره

الدارین گوید: أقول: انه نقل فی الکتب المعتره مبارزه القاسم یوم الطف کما ذکرنا آنفا تفصیله من طریق المخالف و المؤلف و لم یذکر فی تلك الکتب تزویجه (ع) فی وقعه الطف الا فی المنتخب فانه ذکر قصه تزویجه (ع) نقلا عن الغیر فقال ان هذه القضية لم نظفر بها فی الکتب المعتره و الروایات المعتمده. فکأنه رحمه الله لم یعتمد علی ذلك النقل و نحن ایضا قد تصفحنا بمقدار وسعنا عن ما نقل و لم نجد فی ما یعتمد علیه من [صفحه ۶۸۹] الاثار المثبتة لتلك القضية و ذلك الفاضل ایضا لم ینسبه الی أحد بل نسبه الی قیل و لا یثبت به شیء. ج ۱ ص ۱۵۴ ط نجف. چنانچه نگارش یافت به نظر می رسد که قضیه اشتباه شده جریان تزویج فاطمه علیها السلام به حسن مثنی (رض) که نزدیک به محرم سال ۶۱ واقع شده درباره ی برادرش قاسم (ع) در أفواه شهرت یافته و از روی مسامحه و اعتماد به شهرت در ألسنه به کتابی وارد گشته چنانچه نظیر آن را در عصر حاضر نسبت به دفن شدن علی اصغر (ع) در روی سینه ی مبارک سیدالشهداء (ع) می بینیم که بعضی از مسامحه کاران به کتاب خودش وارد کرده و بدون مدرک آن را در کتابش ثبت نموده اگر انتقاد و بطلان آن نگارش نیابد در آینده ممکن است مدرک قرار داده شود چنانچه در صفحه ی ۱۷۵-۱۷۴ از کتاب نیز نگارش یافت مراجعه شود.] صفحه ۶۹۰

بعد از عاشوراء خانه امیرالمؤمنین و عقیل و رباب را خراب کرده اند

اشاره

ص: - ۳۵۵- س: ۲ (مراجعت به مدینه نموده و از دنیا رحلت فرموده) بانوی با وفای سیدالشهداء (ع) رباب بنت امریء القیس تقریبا بعد از یک سال که از کربلاء مراجعت به مدینه کرده آیا در کدام خانه از خانه های بنی هاشم ساکن شده است؟ چون خانه ی خود آن بانوی عصمت را حاکم مدینه بعد از وقعه ی عاشوراء خراب و منهدم ساخته بود

چنانچه خانه‌های زیادی را در مدینه خراب و ویران ساختند حتی خانه‌ی امیرالمؤمنین (ع) را نیز منهدم کردند. ابن فندق بیهقی (ره) متوفی (۵۶۵) ه. ق در کتاب لباب الانساب [۴۸۶] گوید: (و مامد یزید یده الی ترکه‌ الحسین علیه‌السلام و امواله الا ان سعید بن العاص (کذا فی النسخه) کان والی المدینه فهدم حین سمع قتل الحسین (ع) دار علی بن ابی طالب علیه‌السلام بالمدينه و دار عقیل و دار زوجة الحسین [صفحه ۶۹۱] (ع) أم السکینه) یعنی یزید دست خود را به ترکه‌ی حسین علیه‌السلام و اموالش دراز نکرد الا این که سعید بن العاص که والی مدینه بود وقتی که خبر قتل حسین علیه‌السلام را شنید خانه‌ی امیرالمؤمنین (ع) را در مدینه و خانه‌ی عقیل و خانه‌ی زوجة‌ی حسین علیه‌السلام مادر سکینه را ویران ساخت. بیوت و خانه‌های سائر بنی‌هاشم را نیز در مدینه خراب کرده و ویران ساخته و با خاک یکسان نموده‌اند.

حرفهای ناهنجار عمرو بن سعید

والی مدینه عبارت از عمرو بن سعید بن عاص الاشدق است چنانچه طبری و دیگران نوشته‌اند و بسیار مرد قسی‌القلب و درشت کردار و قبیح رفتار و زشت گفتار بوده و خبر شهادت سیدالشهداء (ع) را که ابن‌زیاد به وی در مدینه فرستاد و او امر کرد منادی در کوچه‌های مدینه ندا کرده و خبر قتل امام (ع) را اعلان نمود و صدای ناله و شیون از خانه‌های بنی‌هاشم از مخدرات و بانوان هاشمیت بلند شد و صدای آنها به خانه‌ی عمرو بن سعید رسید خندید و به قول عمرو بن معدیکرب متمثل شد: عجت نساء بنی‌زیاد عجه کعجیح نسوتنا غداً الارنب [۴۸۷]. و بعد گفت: واعیه بواعیه عثمان. و رو به قبر مبارک رسول‌الله صلی الله علیه و آله کرده و این جسارت را کرد: (یوم بیوم بدر یا رسول‌الله فانکر [صفحه ۶۹۲] علیه قوم من الانصار). این کلمات و شماتت صادره از او کفر و ملعنت عمرو را آشکارا می‌سازد و نشان می‌دهد که بنی‌امیه در صدد انتقام‌جوئی از رسول‌الله صلی الله علیه و آله بوده‌اند و چون نتوانستند از خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله انتقام

گیرند [۴۸۸] بعد از وی از امیرالمؤمنین و صدیقه طاهره و امام حسن مجتبی و سیدالشهداء علیهم السلام به مقام انتقام آمده‌اند. و این عمرو همان شخص است که ابن حجر هیثمی در مجمع الزوائد ج ۵ ص ۲۴۰ و تطهیر الجنان که درهامش الصواعق المحرقة ص ۱۴۱ چاپ شده از ابوهریره نقل کرده که قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: لیرعن علی منبری جبار من جبارة بنی أمیة فیسیل رعافه و قد رعف عمرو بن سعید و هو علی منبره صلی الله علیه و آله حتی سال رعافه.

خبر دادن رسول الله از رعاف عمرو اموی

رسول الله صلی الله علیه و آله از رعاف کردن آن شقی در منبر خود خبر داده بوده و همان طور نیز واقع شده و بس است در حق وی که رسول الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی او فرموده: که او جباری از جبارهای بنی أمیة است و همین [صفحه ۶۹۳] مرد جبار بعد از رسیدن خبر قتل امام حسین علیه السلام به مدینه امر کرده خانه‌های بنی هاشم را خراب کرده‌اند بنی أمیة می‌خواستند آثاری از بنی هاشم و خاندان رسالت نگذارند بماند. سید معاصر مقدم قدس سره در کتاب (مقتل الحسین) علیه السلام گوید: و کان عمرو فظا غلیظا قاسیا امر صاحب شرطته علی المدینه عمرو بن الزبیر بن العوام بعد قتل الحسین (ع) ان یهدم دور بنی هاشم ففعل و بلغ منهم کل مبلغ و هدم دار ابن مطیع و ضرب الناس ضربا شدیداً فهربوا منه الی ابن الزبیر مقتل الحسین علیه السلام ص ۴۰۶ ط ۲ نجف (۱۳۷۶) ق.

تحقیق درباره‌ی شهر بانویه شاه زنان

نظر به این که نام بانوی عصمت رباب زوجه‌ی حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه گذشت بعضی از دوستان درخواست کردند که نسبت به زوجه‌ی دیگر امام علیه السلام بانوی معظمه «شاه زنان» نیز چند کلمه‌ی نگارش یابد که آیا نام آن بانو شهربانوست یا «شاه زنان» است؟ در کربلاء بوده یا در حین ولادت امام سجاد از دنیا رحلت کرده بود؟

درخواست ایشان را قبول کرده و به نگارش جملات زیر می‌پردازد: یکی از زوجات حضرت سیدالشهداء (ع) عبارت از بانوی معظمه سیده‌ی جلیله (شاه زنان) دختر کسری یزدجرد آخر سلاطین ساسانی است که مادر امام سجاد علیه‌السلام است. از علامه‌ی زمخشری در ربیع‌الابرار نقل شده که گفته: روی عن النبی (ص) انه قال لله من عباده خیرتان فخیرته من العرب قریش و من العجم فارس و کان یقول علی بن الحسین (ع): أنا ابن الخیرتین. [صفحه ۶۹۴] لان جده رسول‌الله (ص) و أمه بنت یزدجرد الملک و أنشأ أبو‌الاسود: و ان غلاما بین کسری و هاشم لا کرم من نیطت علیه التمائم [۴۸۹]. آنچه از کتب معتبره‌ی اسلامی به دست می‌آید اسم آن بانو (شاه زنان) است چنانچه به موسوم بودن وی به این نام جمع کثیری تصریح کرده‌اند مانند شیخ مفید (ره) در ارشاد و شیخ طبرسی (ره) در اعلام‌الوری و ابن‌فتال نیشابوری (ره) در روضه‌الواعظین و شیخ شهید (ره) در دروس و اربلی (ره) در کشف‌الغمه و ابن‌الخشاب در موالید‌الائمة و ابن‌شهر آشوب مازندرانی (ره) در مناقب و سبط ابن‌الجوزی در تذکره‌الخواص و محمد بن طلحه‌ی شافعی در مطالب‌السؤل ص ۷۷ و ابن‌تغری بردی در النجوم‌الزاهره ج ۱ ص ۲۲۹ و سلیمان ظاهر (ره) در (الذخیره الی‌المعاد) ص ۲۲۲ ط صیدا- و عبدالعزیز سید‌الاهل در کتاب (زین‌العابدین علی بن الحسین (ع)) ص ۱۵ ط بیروت و بستانی در دائرة‌المعارف [صفحه ۶۹۵] ج ۹ ص ۳۵۵ و اعیان‌الشیعه ج ۴ ص ۳۰۹ ط دمشق- و دیگر از کتب زیادی که تعداد اسامی آنها به درازا می‌کشد تصریح کرده‌اند که نام آن بانوی باعظمت «شاه زنان» بوده است- گرچه در بعضی از آن کتب به اختلاف اسمش تصریح شده ولی آنها از اقوال نادره است و منافات با اسم اصلی او ندارد بلکه آنها از باب تغییر اسم است که بعد از آن که آن مخدره قدم به خاندان عصمت و طهارت گذاشته عرب از باب تغییر اسم با الفاظ و نامهای مختلف عربی او را نامیده‌اند و شاهد این مطلب این که در کتب معتبره مانند وفيات‌الاعیان اشاره‌ی به اسم عجمی او نکرده و فقط اسم عربی او را ذکر کرده و تصریح نموده که او دختر یزدجرد است چنانچه گوید: و أمه «سلافه»

بنت یزدجرد آخر ملوک فارس و هی عمهٔ أم یزید بن الولید الاموی المعروف بالناقص. معلوم می‌شود «سلافه» یا «غزاله» اسم عربی آن بانوی معظمه است و چه خوب فرموده سید الاعیان در اعیان الشیعه: ظاهر آن که نام اصلی او آنست که شیخ مفید (ره) ذکر کرده یعنی «شاه زنان» است سپس آن را تغییر داده‌اند چنانچه مبرد ذکر کرده است و گفته: اسمها سلافه من ولد یزدجرد معروفه النسب من خیرات النساء. بستانی در دائره المعارف گوید: أمه سلافه من سبا یا الفرس و تلقب «شاه زنان» ای ملکه النساء - و شاه زنان در حین ولادت حضرت سجاد (ع) از دنیا رحلت نموده چنانچه شیخ صدوق (ره) در عیون اخبار الرضا (ع) روایت کرده به سند خود از سهل بن قاسم بوشنجانی گوید که به من فرمود: امام رضا علیه السلام [صفحه ۶۹۶] در خراسان که میان ما و شما (یعنی عجمها و ایرانیان) نسبتی است عرض کردم آن چیست آیا الامیر [۴۹۰]؟ فرمود: عبدالله بن عامر کریز وقتی که خراسان را فتح کرد دو نفر دختر یزدجرد بن شهریار ملک عجمها را گرفت و آنها را پیش عثمان بن عفان فرستاد او نیز یکی را به امام حسن (ع) و دیگری را به امام حسین (ع) بخشید و هر دو دختر در حال ولادت طفل از دنیا رفتند و مادر علی بن الحسین علیهما السلام در حال ولادت آن حضرت از دنیا رفت و او را بعضی از ام ولدهای امام حسین علیه السلام متکفل شد. این جملات از روایت شیخ صدوق (ره) استفاده می‌شود و برای اطلاع از عین عبارات روایت رجوع شود به عیون اخبار الرضا (ع) ص ۱۲۸ ط قم سال: ۱۳۷۷ ه. ق. و تحقیق در سند روایت لازم نیست زیرا اطمئنان به آن در کتابی مثل عیون بیشتر از اقوال تاریخ‌نویسان است که اغلب نقلیات‌شان از مرسلات است. و شیخ ثقه‌ی أقدم ابن ابی الثلج بغداد (ره) متوفی (۳۲۵) ه در تاریخ الائمه به وفات مادر امام سجاد (ع) در حال ولادت آن حضرت [صفحه ۶۹۷] تصریح کرده است رجوع شود به تاریخ الائمه ص ۱۵ ط - قم. و از تواریخ معتبره معلوم می‌شود که فرستادن دختران یزدجرد به مدینه در زمان عمر واقع شده ولی در روایت مذکوره زمان عثمان را نقل کرده گرچه در بعض تواریخ نیز واقعه را به زمان عثمان نسبت داده‌اند و شیخ مفید (ره) به زمان

خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده است. و ابن فندق بیهقی (ره) در لباب الانساب - مخطوط - گوید اکثر متأخرین گفته‌اند: دختر یزدجرد در دست مسلمین بعد از قتل پدرش در مرو در زمان عثمان واقع شده است و قتل یزدجرد دو سال بعد از جنگ «قادیسیه» اتفاق افتاده است. و سید اعیان (ره) روایت شیخ صدوق (ره) را در اسیری دختران کسری در زمان خلافت عثمان ذکر کرده و فرموده که عثمان یکی را به امام حسن (ع) و دیگری را به امام حسین (ع) داد و هر دو در حال نفاس وفات یافتند ولی فرموده این روایت خلاف مشهور است و شاید در آن اشتباه واقع شده است. و سپس روایت شیخ مفید (ره) را نقل فرموده که اسارت دختران کسری در زمان امیرالمؤمنین سلام الله علیه واقع شده و شاه زنان را به امام حسین (ع) داده از او امام زین العابدین (ع) متولد شد و دیگری [صفحه ۶۹۸] را به محمد بن ابی بکر داد و اسم او (کیهان بانویه) بود و از او قاسم بن محمد بن ابی بکر متولد شد پس امام سجاد (ع) و قاسم پسر خاله‌اند. و فرموده روایت شیخ مفید (ره) اقرب به صواب است یعنی نزدیکتر به واقع است که صحیح و درست باشد زیرا شیخ مفید (ره) با کثرت علم و وسعت اطلاعش و احاطه‌ی وی بر علوم و تواریخ غیر آنچه نقل شد ذکر نکرده است و علاوه وقوع این قضیه در زمان عمر مستبعد است زیرا امام زین العابدین (ع) در زمان خلافت جدش امیرالمؤمنین (ع) متولد شده و عدم تولد آن حضرت از آن مخدره در ظرف بیست سال بعید است یعنی اگر قضیه در زمان عمر واقع شده باشد و ممکن است قضیه متعدد واقع شده است و تولد امام (ع) از آن مخدره باشد که در زمان جدش اسیر شده است والله العالم. و آنچه برای انسان معلوم می‌شود آنست که بودن مادر امام سجاد علیه السلام دختر یزدجرد آخرین شخص از ساسانیان جای شک نیست چنانچه بطلان بعض اقوال ناهنجار بعضی از مستشرقین اذنب استعمار و دشمنان اسلام جای تردید نیست و از شرح و بیان آن در اینجا چون تناسب ندارد و قلم فرسائی طولانی می‌خواهد خودداری می‌شود. ابن فندق (ره) گوید: به دختر کسری گفتند که امام امیرالمؤمنین (ع) را اختیار کن. گفت: بر نفس خود ظلم

کرده‌ام در جایی بنشینم که [صفحه ۶۹۹] فاطمه‌ی زهراء (ع) از آن مکان برخوردار است و نیز گوید: گفته شده وقتی که امام حسین علیه‌السلام دختر یزدجرد را تزویج کرده امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای تهنیت وارد شد و از نام او سؤال فرمود گفتند اسمش «کیهان بانویه» است و گفته شد معنای آن: سیده‌ی دنیا و آخرت می‌باشد. امام علیه‌السلام فرمود: سیده‌ی دنیا و آخرت عبارت از فاطمه‌ی دختر رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌است او را سیده‌ی بلد بنامید پس مردم او را شهربانویه نامیدند. و مورد اعتماد از روایات و تواریخ آنست چنانچه گذشت ما در امام سجاد (ع) در حال تولد آن حضرت وفات یافته است و از تواریخ معتبره نیز ظاهر می‌شود که «شهربانویه» در واقعه‌ی جانگداز کربلاء در آن دشت پربلاء حاضر بوده چنانچه سید علامه‌ی امین عاملی رحمه‌الله تعالی در کتاب نفیس خود (لواعج الاشجان) گوید: (و خرج غلام من خباء من أخیبة الحسین (ع) و فی أذنیه درتان فأخذ بعود من عیدانه و هو مذکور فجعل یلثفت یمینا و شمالا و قرطاه یتذبان فحمل علیه هانی ثبیت الحضرمی فضربه بالسیف فقتله فصارت أمه شهربانویه تنظر الیه و لا تتکلم کالمد هوشه) ص ۱۸۰ - ط - ۳ - صیدا. و قریب به مضمون این عبارات در بعض کتب سیر و مقاتل نیز [صفحه ۷۰۰] موجود است. و آنچه پس از تحقیق و تتبع و بحث و دقت نظر در کتب تواریخ و سیر معلوم می‌شود آنست: در میان اسراء ایرانی که آنها را به مدینه آورده‌اند سه نفر از دختران یزدجرد بوده‌اند چنانچه ابن خلکان سه نفر بودن آنها را از زمخشری در ربیع‌الابرار نقل کرده و ابن‌العماد نیز در شذرات الذهب به سه نفر بودن آنها تصریح کرده است یکی از آن بانوان را عبدالله بن عمر تزویج کرده و از وی سالم متولد شده و یکی را محمد بن ابی‌بکر به حباله‌ی نکاح خود درآورده و از او قاسم به دنیا آمده و اسم مادر او کیهان بانویه یا شهربانویه بوده و سومی را حضرت سیدالشهداء (ع) تزویج فرموده و از او امام سجاد (ع) متولد گردیده است و اسم آن بانو «شاه زنان» است و در حال تولد آن حضرت از دنیا رحلت نموده است و در واقعه‌ی کربلاء حاضر نبوده و شاید دختر چهارمی نیز بوده که او را امام مجتبی (ع) تزویج کرده چنانچه نقلش

گذشت و آنچه مورد اطمینان و مظنون قوی است آنست: که شهر بانویه که در کربلاء حاضر بوده او زوجهی محمد ابن ابی بکر است که بعد از وفات محمد ابن ابی بکر امام حسین علیه السلام او را تزویج کرده است و بعد از شهادت امام (ع) آن بانوی معظمه خودش را به فرات انداخته و گفته شده که امام سجاد علیه السلام به وی فرمود که بر شتری سوار شود و به هر جا که آن شتر رفت برود و در اینجا داستانی نقل می کنند که افسانه و از اساطیر است اعتماد را شاید و سید محدث [صفحه ۷۰۱] جزائری (ره) در انوار نعمانیه بر آن اشاره کرده است (ج ۳ ص ۸۹ ط تبریز). و هرگاه قصه‌ی انداختن خود به فرات صحت داشته باشد برای این بوده که آن بانوی معظمه از ترس اسارت و طمع یزید پلید به تزویج وی از روی عناد و عداوت با سیدالشهداء (ع) بوده است که نابودی خود را با غرق کردن خود در فرات به تزویج یزید بعد از شهادت امام علیه السلام ترجیح داده است ولی این مطلب از جهت دیگر محل اشکال است و مؤید این نقل است این که در تاریخ اسمی و نقل حالاتی از آن بانوی معظمه بعد از فاجعه‌ی کربلاء دیده و شنیده نشده است با این حال باز نتوان به این نقل اعتماد کرد والله العالم. رجوع شود به ارشاد شیخ (ره) ص ۲۷۰ ط تبریز، و اعلام الوری طبرسی (ره) ص ۲۵۱ ط طهران، و روضه الواعظین ص ۲۴۲ ط قم، و تحفه العالم طباطبائی آل بحر العلوم ج ۲ ص ۴ ط - نجف. و لباب الانساب - مخطوط - و مصادر دیگر که به اسامی آنها اشارت رفت. [صفحه ۷۰۲]

تحقیق در نماز خوف خواندن سیدالشهداء

اشاره

ص: - ۳۷۷ - س: - ۱۵ - ۱۴ (نگذاشته باشند نماز خوف به جا بیاورد و لذا فرادی) (و با اشاره خوانده‌اند) منظور از این که نگذاشته باشند نماز خوف به جا بیاورد یعنی نماز

خوف را به طریق صلاة ذات الرقاع به جا آورده باشد و الا فرادی و با اشاره نیز اگر خوانده باشند باز نماز خوف است چون نما خوف چند قسم است و از افراد آن و اقسامش فرادی و با اشاره و با تسبیحات اربعه نیز خوانده می شود چنانچه در کتب فقه شرح داده و تفصیل و کیفیت آنها را بیان فرموده اند. شهید ثانی (ره) در الروضة البهیة فرموده: که اقسام صلات خوف به ده قسم بالغ می شود و فرد شایع آن صلات ذات الرقاع است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مکرر آن نماز را به جا آورده اند. پس هرگاه خوف حاصل شود و دشمن در غیر جهت قبله باشد و مسلمین اراده نمایند که نماز را به جماعت بگذارند و ترسند که در اثنای نماز دشمن بر ایشان حمله آورد باید دو فرقه شوند اگر احتیاج به [صفحه ۷۰۳] زیاده از دو فرقه نباشد، یک فرقه نماز را به جماعت بگذارند و فرقه‌ی دیگر حراست ایشان نمایند و امام جماعت با یک فرقه یک رکعت می گذارد و چون به رکعت دوم برخیزند فرقه‌ی که اقتداء کرده اند قصد انفراد می کنند و رکعت دوم را منفردا می گذارند و چون فارغ شوند به حراست مشغول می شوند و فرقه‌ی دیگر جای آنها را گرفته و رکعت اول خودشان را به رکعت دوم امام اقتداء می کنند و چون امام به تشهد می نشیند ایشان برمی خیزند و رکعت دوم را به انفراد می گذارند و امام به تشهد طول می دهد تا با آن فرقه تشهد را به عمل آورده و سلام می دهند و اگر نماز مغرب باشد امام مخیر است به هر یک از این دو فرقه که خواهد یک رکعت می گذارد و با فرقه‌ی دیگر دو رکعت دیگر و نحوه‌ی دیگری نیز دارد که در فقه بیان شده است. و هرگاه جنگ شدت گیرد در آن وقت به هر طریق که امکان داشته باشد ایستاده یا سواره یا در حال راه رفتن نماز می گذارند و اگر بخواهند با جماعت یا فرادی به جا می آورند که به آن صلات (مطارده) گویند و اگر رو به قبله کردن در تمامی نماز ممکن نباشد در بعضی از نماز که بتواند رو به قبله می کند اگر چه تکبیرة الاحرام باشد و رکوع و سجود به ریال اسب یا کوهی زین کند و اگر رکوع و سجود متعذر باشد با اشاره به سر کفایت می کند و یا به هم گذاشتن و باز کردن چشمها باشد و اگر رو به قبله کردن گرچه در

تحریمه باشد ممکن نشود استقبال ساقط می شود. [صفحه ۷۰۴] و هرگاه نماز با قرائت و ایما و اشاره به رکوع و سجود ممکن نباشد عوض قرائت و رکوع و سجود و واجبات آنها تسبیحات اربعه: (سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر) کفایت می کند البته نیت و تکبیرة الاحرام را بر ایما و تسبیحات مقدم می دارد و با تشهد و تسلیم به نماز خاتمه می دهد و نقل شده که امام امیرالمؤمنین سلام الله علیه در جنگ صفین در لیلۃ الهزیر ظهرین و عشاءین را آن طور نماز گذاردند.

اقسام متعددهی نماز خوف

غرض اقسام نما خوف زیاد است و اسامی دارد و در سفر و حضر قصر است: ۱- ذات الرقاع. ۲- صلات عسفان که اسم جائی است در سه میلی مکه ی معظمه و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا آن نماز را خوانده و آن نیز ترتیبی دارد و در جواهر الکلام مسطور است. ۳- صلات بطن النخل. ۴- صلات شده الخوف و کیفیت بعضی از آنها متعدد است و در کتب فقه امامیه رضوان الله علیهم مشروحا بیان شده است. از این اقسام نماز خوف معلوم می شود که در اسلام نماز و خصوصا آن را با جماعت خواندن چقدر اهمیت زیاد دارد و نظر به اهمیت نماز با جماعت بسیار دور از اعتبار است که روز عاشوراء حضرت سیدالشهداء علیه السلام که برای برپا نگاه داشتن دین اسلام واقعی تا دین یزیدی اموی [صفحه ۷۰۵] جای اسلام واقعی را نگیرد از جان خود در راه خدا گذشت و وقت نماز رسید آن را به یکی از راههای نماز خوف با جماعت نخوانده باشد و لذا عبارات کتب مقاتل و تواریخ معتبره آنست که امام علیه السلام روز عاشوراء نماز خوف به جا آورد چنانچه در عبارت شیخ اعظم مفید (ره) و بزرگان دیگر موجود است.

تحقیق در مفاد کلام سید معاصر

ولی سید محقق معاصر مقرر قدس سره را در کتاب مقتل الحسین علیه السلام طبع دوم نجف صفحه‌ی (۲۷۹) کلماتی است که اصل منظورش را این‌جانب نیافتیم که چیست؟ پس عین عبارتش را در اینجا بیاورم که در ذیل صفحه‌ی نامبرده بعد از آن که نماز خواندن امام علیه السلام را از مقتل عوالم ص ۸۸ و مقتل خوارزمی جزء ثانی ص ۱۷ نقل کرده گوید: و الذی أراه ان صلاة الحسین علیه السلام كانت قصراً، لانه نزل كربلاء فی الثانی من المحرم و من اخبار جده الرسول صلی الله علیه و آله و سلم مضافاً الی علمه بأنه یقتل یوم عاشوراء لم یستطع ان ینوی الاقامة اذ لم تکمل له عشرة أيام و تخیل من لا معرفة له بذلك انه صلی صلاة الخوف. اگر نماز امام علیه السلام قصر بوده چون نیت اقامه‌ی ده روز نفرموده بوده نماز خوف هم در سفر و حضر قصر است چه مانع دارد امام (ع) نماز خوف خوانده باشد یعنی عدم قصد اقامه منافات با خواندن نماز بنحو صلاة خوف ندارد اگر نماز خوف را به طریق صلوات ذات الرقاع که کیفیت آن شرح داده شد نخوانده باشد و به طریق فرادی و اشاره خوانده باشند باز نماز خوف است از کجا معلوم که امام علیه السلام نماز را قصر خواند بدون این که به طریق صلوات خوف خوانده [صفحه ۷۰۶] باشد که ادعای سید معاصر رحمه الله علیه است در صورتی که بزرگان علماء از شیعه و سنی تصریح کرده‌اند که امام علیه السلام صلوات خوف خواند و عبارت بعضیها این است: صلی بهم الحسین (ع) صلاة الخوف [۴۹۱]. چنانچه گفتیم: بعید است امام علیه السلام نماز را با جماعت نخوانده باشد چون در راه نماز جان خود را فدای دین می‌کند و اگر به طریق صلوات ذات الرقاع هم نخوانده باشد باز ممکن است به طریق دیگر نماز خوف را با جماعت خوانده است چطور می‌شود با تصریح علماء و بزرگان به این که نماز خوف خوانده از قصر خواندن امام علیه السلام به اشتباه رفته باشند؟ و یا به مجرد نقل راویها اعتماد نمایند و بدون تحقیق در نقلیات آنها نقل کنند؟ والله العالم. [صفحه ۷۰۷]

نماز خواندن امام در اثناء جنگ

اشاره

ص: - ۳۷۷ - س: - ۱۶ - ز ۳۷۸ - س: - ۱ (نماز ظهر خواندن سیدالشهداء (ع) در روز عاشوراء جای) (شک نیست) سید مظلومان در آن موقع که شمشیرهای دشمن از هر طرف از غلاف کشیده شده و تیرها مثل قطرات باران او را هدف قرار داده بود نماز را در اول وقت ترک نفرموده و با جماعت اداء فرمود چنانچه در اسلام حتی در جنگها نیز نماز را باید با جماعت بخوانند و چند قسم نماز خوف در کتب فقه بیان شده است چنانچه گذشت زیرا نماز جماعت از مستحباتی است که اهمیت بیشتر دارد و در نمازهای یومیه مستحب مؤکد است در صورتی که واجب اهمیتر و بیشتر و ثوابش زیادتر است مگر چند عمل مستحبی از آن قاعده استثناء شده که اول آنها نماز جماعت است که مطلقاً به صلاه منفرد با بیست و چهار درجه فضیلت دارد [۴۹۲].

اعلام بر عموم علاقه مندان به سیدالشهداء

بر عموم علاقه مندان و عزاداران بر سیدالشهداء علیه السلام که در مواکب حسینی و مجالس نوحه خوانی و در محافل سیار که هر هفته و در ایام وفیات ائمه علیهم السلام تشکیل می دهند و خودشان را علاقه مند بدین می دانند [صفحه ۷۰۸] اعلام می شود: اگر واقعا علاقه مند به آن حضرت هستند و محبت به آن بزرگوار دارند و می خواهند تبعیت از سید مظلومان کنند و در دین خودشان از روی فهم و عقل قدم برمی دارند باید بدانند که سیدالشهداء علیه السلام روز عاشوراء در آن موقع گرمای هوا و تشنه لب و هجوم دشمن که لشکر کفر و ضلالت برای از بین بردن آن حضرت و یاران باوفایش جمع شده بودند نماز را فراموش نکرده و آن را با جماعت نماز خوف به جای آورده و بر کسی که عرض کرد یابن رسول الله صلی الله علیه و آله وقت نماز است و با این که آن شخص تذکردهنده از شهداء کربلاست فرموده: (نماز را به یاد آوردی خدا تو را از نماز گزاران

قرار بدهد) نفرموده خدا تو را از شهداء قرار بدهد. پس مقام نماز گزاران واقعی مقامیست که امام علیه السلام دعا می کند که آن شخص را که از شهداء کربلاست خداوند او را از نماز گزاران نماید و از فرمایش امام علیه السلام عظمت و اهمیت نماز واضح و نمایان است. پس آنان که خودشان را از علاقه مندان به سیدالشهداء علیه السلام می دانند و مجالس سوگواری و محافل سیار تشکیل می دهند و نوحه سرائی می کنند و به آن حضرت قدردانی می نمایند ولی به نماز اهمیت نمی دهند و اهانت کرده و استخفاف می کنند و نماز را از اول وقت آن به تأخیر می اندازند و ضایع می نمایند چنانچه در اخبار وارد شده که در آخر الزمان مردم نماز را ضایع می کنند یعنی از اول وقت اش آن [صفحه ۷۰۹] را به تأخیر می اندازند و مشغول کسب و تجارت می شوند و به نماز اهمیت قائل نمی شوند و به آن استخفاف می نمایند خصوصا آنان که خودشان را علاقه مند به سیدالشهداء علیه السلام نشان می دهند نماز را رها کرده و مشغول نوحه سرائی و ندبه گری می شوند یا در وقت نماز که از اهم واجبات است اعتناء ننموده مشغول سینه زنی می باشند یا مجلس فاتحه را ختم نمی کنند و یا واعظ در منبر موعظه می کند یا روضه خوان مشغول ذکر مصیبت است معنایش این است: ای سید مظلومان که خون پاک خود را در راه اقامه ی نماز و برپا نگاه داشتن آن بر زمین کربلاء ریختی ما بر شما قدردانی می نمائیم و برای ریختن خون تو گریه می کنیم ولی در آنچه خون تو دربارهی برپا و زنده نگه داشتن آن ریخته شده در آن از تو تبعیت نداریم و نماز را که در آن موقع در اول وقت با جماعت خواندی ما در آن عمل و هدف تو با شما شرکت نداریم و باعث سرزنش مخالفان عالم شیعه می شویم و موجبات ایراد و اشکال و اعتراض دشمنان شیعیان شما را فراهم می آوریم و عقلاء و اشخاص فهیمده هر چه به ما نصیحت کنند به حرف آنها هم گوش نمی دهیم بلکه کینه دوزی می کنیم.

قبولی تمام اعمال بسته به نماز است

این قبیل اشخاص باید بدانند اگر نماز قبول نشود اعمال دیگر آنها به طریق اولی قبول نخواهد شد با عدم اعتناء به نماز و خوار شمردن آن و ضایع کردن یک فریضه‌ی الهی که قبولی تمامی اعمال واجبی و مستحبی نوحه‌گری و سینه‌زنی بسته به اهتمام دادن به آن و قبولی آنست ثمری [صفحه ۷۱۰] نخواهند برد کجا رسد که خدای نکرده مانند بعضی اشخاص بی‌خبر از دین و بی‌علاقه به معتقدات اسلام که اصول و عقائد خود را هیچ درست نکرده و از اصول دین خود اطلاع ندارد نماز را اصلاً ترک کند و نماز نخواند و تارک صلوات باشد ولی نوحه‌سرائی کند و سینه‌بزند و اعمال زشت نیز از آنها سر بزند.

باید در هدف سیدالشهداء شرکت کرد

اینگونه مردم از هدف مقدس سیدالشهداء علیه‌السلام مهجور و فرسنگها از شرکت در مقصد آن حضرت دورند و بی‌خود خودشان را به زحمت می‌اندازند علاقه‌مند به سیدالشهداء علیه‌السلام آن کسی است که به نمازهای واجبی و فرائض پنجگانه‌ی خود مواظب بوده و آن را از اول وقت به تأخیر نیاندازد زیرا خوشنودی آن حضرت در آنست که عمل قدردانی کنندگان از او موافق عمل خود آن بزرگوار باشد چون نماز ستون دین است و تمامی عزاداریها و نوحه‌سرائیها و سینه‌زنی‌ها برای سرپا نگاه داشتن نماز است آیا می‌توان ستون دین را خراب کره و عملاً در انهدامش کوشید ولی نسبت به شخصیتی که در استحکام آن ستون کوشیده و در بقاء آن خون پاک خود را ریخته قدردانی نشان داد؟ آیا این عمل تناقض نیست؟ وای بر حال کسانی که ستون دین را عملاً منهدم کنند ولی بر سیدالشهداء (ع) قدردانی نمایند آیا این قبیل اشخاص اطلاع ندارند که آنها عملاً با بنی‌امیه موافقت دارند که می‌خواستند نماز را ضایع و اسلام را از مسیر صحیح خود منحرف سازند؟ اگر آن طور نبود پس دیکتاتور و یگانه‌قلدر و خودرأی بنی‌امیه چرا نماز جمعه را به بهانه‌ای [صفحه ۷۱۱] در روز چهارشنبه خواند؟ و پس از آن که در اریکه‌ی سلطنت قرار گرفت گفت: من با شما جنگ نمی‌کردم که شما نماز بخوانید و حج کنید

و سایر اعمال را به جا بیاورید من می خواستم به شما امیر شده و مسلط گشته و سلطنت کنم پس اشخاصی که به نماز اهمیت ندهند و آن را ضایع کنند یا ترک نمایند عملاً با بنی‌امیه در هدفشان شرکت دارند و با نوحه‌سرائی و ندبه‌گری و سینه‌زنی به سیدالشهداء (ع) قدردانی می‌نمایند آیا این اعمال ضد و نقیض با یکدیگر می‌سازد؟

علاقه مند واقعی کسی است که به نماز اهمیت دهد

علاقه‌مندان واقعی و صحیح بر سیدالشهداء (ع) کسانی هستند که به نماز اهمیت دهند و آن را بر همه‌ی اعمال خودشان مقدم بدانند و موقع نماز که رسید و وقت آن داخل شد دست از همه‌ی کارهای خودشان برداشته خواه کسب و تجارت باشد یا از اعمال مستحبی و نوحه و ندبه و دیگر کارهای معمولی و مشغول نماز باشند و اهتمام شدید در به جای آوردن فرائض پنجگانه نمایند و ستون دین را نگذارند ضایع شود و انهدام پذیرد.

وضع مجالس ترحیم باید اصلاح شود

و یکی از مجالسی که در میان ما ایرانیان مرسوم است و نسبت به آن نیز در اینجا لازم است تذکری داده شود عبارت از مجالس ترحیم است که در فوت کسان مردم تشکیل داده می‌شود و وضع آنها طوریست که دشمنان عالم تشیع که در صدد جستجوی نقاط ضعف هستند ایراداتی وارد می‌کنند زیرا در موقع قرائت قرآن مجید در آن مجالس که مرسوم [صفحه ۷۱۲] است اعتناء به قرائت قاری قرآن و استماع آن نشده و مردم مشغول صحبت با یکدیگر شده و به سیگار کشیدن و چائی صرف نمودن و آمد و رفت و توجه گرم به یکدیگر و تسلیت به صاحب عزاء شده و ابداً اعتنائی به شنیدن قرآن کریم نمی‌کنند ولی وقتی که کسی می‌خواهد نوحه‌خوانی کند تمام مردم سکوت اختیار کرده و دست از چائی و سیگار و صحبت با یکدیگر کشیده و مجلس به تمام معنی آراسته و سکوت محض حکم فرما می‌شود. دشمنان تشیع می‌گویند که این شیعیان به نوحه‌گری

سیدالشهداء (ع) از قرآن بیشتر احترام قائلند به قرائت و استماع قرآن اعتناء ندارند ولی به نوحه گری احترام بیشتر مراعات می کنند و این ایراد به صورت ظاهر وارد است گرچه حقیقت امر آن طور نیست و کسی از شیعه پیدا نمی شود که قولا و اعتقادا به نوحه گری بیشتر از قرآن احترام قائل باشد گرچه صورت عملی کار باعث ایراد است. پس بهتر آنست که مردم به حرف اشخاص فهمیده گوش داده و خودشان بدون مداخله اشخاص خارج از امور مذهبی وضع مجالس ترحیم را تصفیه نمایند. فعلا در تبریز عزیز ما مجالس ترحیم که سه ساعت یا دو ساعت است ساعات آن را تقسیم نموده و از روی برنامه تنظیم و از طرف صاحبان مجالس ترتیب و تشکیل یابد: مثلا نیم ساعت اختصاص به چائی و سیگار و صحبت و رفتن به بیرون از مجلس داده شود و نیم ساعت به قرائت [صفحه ۷۱۳] قرآن و استماع آن و عمل باطلاق آیهی شریفه: و اذا قرء القرآن فاستمعوا له و انصتوا (۲۰۴) الاعراف بشود. و کسی مادام قرآن قرائت می شود از مجلس بیرون نرود و صحبت نکند و سیگار نکشد و چائی نخورد و نیم ساعت برای نوحه خواندن و ندبه نمودن به سیدالشهداء (ع) اختصاص یابد و نیم ساعت باز برای صرف چائی و صحبت و بیرون رفتن از مجلس باشد و نیم ساعت باز قرائت قرآن کریم به نحوی که ذکر شد و نیم ساعت برای واعظ و خطابه مختص شود حالا موکول به ترتیب دادن صاحبان مجالس است منظور طوری باشد که ساعات قرائت قرآن و کارهای دیگر از هم جدا و علیحده شده و اختصاص داده شود و امیدوارم که این ترتیب را آقایان محترمین عملی نمایند تا از ایرادات مخالفان جلوگیری به عمل آید ان شاء الله تعالی. [صفحه ۷۱۴]

تذکر و تحقیق لازم

اشاره

از مطالبی که تذکر آن را در اینجا لازم می‌دانم آنست که به ذهن بعض اشخاص چنین می‌رسد که بیان کردن در منابر و مجالس دینی و سوگواری حضرت سیدالشهداء علیه آلاف التحیه و الثناء أجر و ثواب گریه بر آن حضرت و زیارت قبر مطهر آن سید مظلومان سلام الله علیه در حق مردم اغراء آنها به معصیت شده و مردم را باعث جری کردن به گناهان و نافرمانیها می‌شود که مغرور شده به هر گناهی اقدام و هر معصیتی را مرتکب شوند. به تصور این که عزاءداری به سیدالشهداء (ع) و گریه و زاری و نوحه و ندبه و سینه‌زنی بر آن حضرت و زیارتش موجب آمرزش گناهان شده و باعث غفران تمامی معاصی می‌شود و این نیست جز این که اغراء کردن مردم به معصیت و سبب جرأت و جسارت آنها به نافرمانی و ارتکاب معاصی است که به هر گناه کبیره‌ی مرتکب شوند به خیال این که گریه بر آن حضرت تمامی آنها را جبران می‌کند و موجب آمرزش می‌گردد. این اشکال و شبهه‌ایست که به ذهن اشخاص ساده و سطحی می‌آید و یا از روی غرض و معاندت با دستگاه عزاءداری سیدالشهداء (ع) [صفحه ۷۱۵] به زبان دشمنان جاری می‌گردد و اشخاص غرض‌ران بخورد ساده‌لوحان می‌دهند و بعضیها در مقام بیان این اشکال استشهاد به سؤال و جوابی می‌نمایند که از شیخ اعظم استاد ما مجتهد اکبر کاشف الغطاء (قدس سره) صادر شده و آن را در تألیف و ترتیب کتاب «جنه المأوی» نقل کرده‌ام و لذا در اینجا اجمالاً به جواب اشکال مذکور مبادرت نموده و سپس سؤال و جواب شیخ استاد اعظم (ره) را نقل کرده و آنچه در تعلیقات بر «جنه المأوی» بر آن سؤال و جواب نگارش داده‌ام از تعالیقی که هنوز به چاپ نرسیده و در نظر است ان شاء الله تعالی در طبع دوم آن کتاب نفیس به طبع برسد [۴۹۳] تماماً نقل و اشکال مذکور را که در آن تعلیق خود به فراخور حال حل نموده‌ام پرداخته شود بعونه تعالی.

آیا در نقل ثواب گریه و زیارت اغراء بر معصیت است

نظر اشکال کننده بر آنست: که نقل اجر و ثواب گریه بر سیدالشهداء (ع) و زیارت قبر اظهر آن حضرت موجب اغراء مکلف بر معصیت و باعث مغرور شدن آنها که بر گناهان و فسق و فجور مرتکب شوند به اعتقاد این که گریه و زیارت، تمامی اعمال زشت و حرام را از بین برده و خداوند عفو فرموده و می آمرزد.

مورد عفو قرار گرفتن معلق و عقاب بر معصیت محقق است

اشکال کننده متوجه این مطلب نشده که گریه بر مصائب سیدالشهداء (ع) و عزاداری بر آن حضرت و زیارت قبر مبارک آن امام مظلوم (ع) از جمله‌ی مصادیق اسباب عفو الهی است که عموم امامیه (رض) قائل به آن بوده و خداوند اشخاصی را که مرتکب گناهان کبیره شده و بدون توبه از دنیا رفته‌اند از باب تفضل اگر بخواهد آنها را آمرزیده و می‌بخشد [صفحه ۷۱۶] و مورد عفو خود قرار می‌دهد و این کار را از باب رحمت و تفضل خود به عمل می‌آورد چنانچه می‌فرماید: ان الله لا یغفران یشرک به و یغفر مادون ذلک لمن یشاء [۴۹۴]. ولی به این نکته باید کاملاً توجه کرد: از این عفو و غفران اغراء به معصیت لازم نمی‌آید زیرا مورد عفو قرار گرفتن بسته به خواست خداوندیست و معلق به مشیت الهی بوده و مشروط به امریست که حاصل شدن آن معلوم نیست. از کجا مکلف قطع دارد که اگر به سیدالشهداء علیه‌السلام گریه کردم و قبر مبارکش را زیارت نمودم قطعاً مورد عفو الهی قرار خواهم گرفت؟ چون عفو کردن خدا معلق و بسته به خواست خداست و ممکن است مشیت الهی قرار نگیرد و خداوند نخواهد و نیامرزد و مورد بخشش خود قرار ندهد. ولی در ارتکاب معصیت استحقاق عقاب بر آن قطعی است و معلق و مشروط به امر غیر معلوم الحصول نیست بلکه محقق بوده و حصول استحقاق عقاب بر معصیت قطعی است و مکلف با ارتکاب به معصیت به عقاب یقین دارد چطور می‌تواند بر امر محقق قطعی اقدام کند به امید حصول امر معلق مشروط غیر معلوم الحصول که شاید به آن امر مشروط [صفحه ۷۱۷] به مشیت الهی نائل شود. پس بر اشخاصی که ثواب

گریه و زیارت سیدالشهداء علیه السلام را بر مردم بیان می کنند لازم است اولاً خودشان این مطلب را که در دفع اشکال مذکور بیان شد بفهمند و ثانیاً به مردم نیز آن را بفهمانند و آنها را حالی کنند: در معصیت عقاب قطعی و محقق است و در گریه و زیارت حصول ثواب معلق و مشروط به مشیت خداوندی و قبول بوده و بسته به خواست خداست و هیچ وقت عاقل نمی تواند یک امر قطعی را به عمل بیاورد به امید حصول یک امری که قطعی نبوده و بسته به خواست خداوندی و قبول اوست و امید هست که خداوند از روی تفضل و رحمت و اسعه‌ی خود قبول فرموده و عفو فرماید ولی مکلف هرگز به حاصل شدن آن قطع ندارد. و لذا شیخ استاد کاشف الغطاء (قدس سره) چنانچه نقل خواهد شد در جواب سؤال کننده فرموده: اگر ذکر اخبار ثواب فقط باشد در آن بزرگترین اغراء است. یعنی ناقل فقط نقل ثواب که در اخبار وارد شده آنها را بیان کند و به مردم عامی نفهماند که حصول آن ثوابها و آمرزش گناهان مشروط به مشیت الهی و قبول آن اعمال در درگاه خداوندیست و کسی قطع به آن نمی تواند پیدا بکند که در حق او حاصل خواهد شد و اما اگر به معصیتی مرتکب بشود به مجرد ارتکاب مستحق عقاب بوده و عقابش قطعی است و هرگز مشروط به چیزی نیست و چطور عاقل بر امر محقق قطعی اقدام می کند به جهت امید حصول یک امری که بسته به خواست خداست و غیر معلوم الحصول است.]

صفحه ۷۱۸

جواب دیگر

اشاره

و اما جواب دقیق دیگر از آن اشکال غیر از جوابی که نگارش یافت آنست: گریه بر سیدالشهداء علیه السلام و تشرف به زیارت آن حضرت به امید وصول به آن اجر و ثوابها که در اخبار متواتره بیان شده رجوع الی الله تعالی بوده و برگشت به طرف خداست به

وساطت آن حضرت و از مصادیق توبه بوده و ندامت از معاصی است و اگر کسی با گریه بر سیدالشهداء علیه السلام و اشتغال بر عزاءداری و گریه و زاری بر آن حضرت و یا با اشتغال به زیارت آن حضرت مرتکب معصیت شده و از گناهان کبیره پرهیز ننماید مانند آنست که در حال توبه و اظهار برگشت بر خدا و ندامت از نافرمانیها باز در همان حال مرتکب معصیت بشود که زهی زیانکاری و خسران ابدیست و تمسخر و استهزاء (العیاذ بالله تعالی) بر خداست که انسان از طرفی به توبه و اظهار ندامت از معاصی مشغول شود و از طرف دیگر در همان حال به ارتکاب معصیت اشتغال ورزد. پس اگر اشخاصی باشند که با گریه و عزاءداری بر سیدالشهداء علیه السلام و یا با اشتغال به زیارت آن حضرت از ارتکاب به معصیت و گناهان [صفحه ۷۱۹] کبیره باکی نداشته باشند مثلا نماز را ترک کنند و یا ضایع نمایند یا به سائر معاصی مرتکب بشوند در حقیقت در حال توبه مرتکب معصیت می شوند و معلوم است که معصیت در حال توبه جز استهزاء به درگاه خداوندی چیز بیشتر نیست و قطعاً توبه محقق نشده و عقاب شدید بر معصیت قطعی بوده و نتیجه از آن عمل ظاهری نخواهند برد (ذلک هو الخسران المبین). پس اشخاصی که به عزاءداری بر سیدالشهداء علیه السلام اشتغال می ورزند و گریه و زاری بر آن حضرت می کنند و به زیارت مرقد مطهرش اهتمام می کنند باید از معاصی و ارتکاب به گناهان کاملاً پرهیز داشته و پیرامون معاصی کبیره و فسق و فجور نگردند تا امید واصل شدن به رحمت الهی را داشته و مورد عفو قرار گرفته و مشمول رحمت واسعه‌ی خداوندی باشند. پس در نقل ثواب و اجر با فهمانیدن به مردم آنچه را که مشروحا بیان شد اغراء به معصیت در کار نبوده و هرگز جرأت و جسارتی در بین نخواهد بود. و در اینجا عین سؤال و جوابی را که در «جنه المأوی» درج شده بیاورم و آنچه در تعلیقات بر آن نگارش داده‌ام عیناً نقل شود تا مطلب کاملاً روشن گردد. [صفحه ۷۲۰]

نقل سؤالی از شیخ استاد کاشف الغطاء و جواب آن

(هل البكاء على الحسين (ع) اغراء للشيعة) سؤال ورد للامام كاشف الغطاء رحمه الله من فضيله الشيخ كاظم الخطيب [٤٩٥] و هو: هل فى قرائه الخطيب للاخبار الوارده فى ثواب البكاء على الحسين عليه السلام كما هو مذکور فى محله من المقاتل الحسينيه اغراء للشيعة يوجب حرمة قرائتها؟ الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم سلام الله و تحياته و بركاته عليكم اهل البيت انه حميد مجيد. جزاك الله عن أخ لك فى الله يواليك و يحبك لوجه الله تعالى. و يؤسفى بل و يؤلمنى اشد الا لم ان تجول الصروف و الظروف القاسيه بين و بينك فلا يتمتع بصرى برؤياك و لا سمعى بحديثك. و لكن [صفحه ٧٢١] لا محيص من قضاء الله و قدره كما لا محيص من الرضاء بقضائه و العاقبه للمتقين. اما الاخبار الوارده فى ثواب البكاء على الحسين سلام الله عليه او زيارته فهى و ان كانت عظيمه و لكنه و لله المجد و العظمه أعظم من ذلك و يستحق اكثر من ذلك. و لكن اللازم على خطباء المنابر و الذاكرين لرزيه الحسين عليه السلام فى هذا العصر الذى ضعفت فيه علاقه الدين و تجرأ الناس على المعاصى و تجاهروا بالكبائر أن يفهموا ان الحسين عليه السلام قتل و بذل نفسه لاجل العمل بشعائر الدين، فمن لا يلتزم باحكام الاسلام و يتجاهر بالمعاصى فالحسين عليه السلام منه برىء كبرائته من يزيد و أصحاب يزيد. و أما ذكر أخبار الثواب فقط ففيها أعظم الاغراء، و قد تنبه كثير من الكتاب و ذوى الالباب و نشروا ذلك فى الصحف حتى ان بعضهم كتب مقالا واسعا فى هذا المعنى و جعل العنوان «جنايتنا على الحسين» و حقا ان اكثر أعمالنا جناية عظمى على الحسين عليه السلام و لا مجال للبيان اكثر من هذا و فقكم الله لكل عمل صالح بدعاء: محمد الحسين آل كاشف الغطاء رجوع شود به جنه المأوى ص ٢١٠-٢٠٩ ط-١- تبريز [صفحه ٧٢٢]

تعليقى مشتمل بر تحقيق

و آنچه اين جانب بر اين سؤال و جواب تعليقهى نگارش داده و موضوع مزبور را كه آيا نقل ثواب بكاء بر سيد الشهداء عليه السلام و به زيارت آن حضرت اغراء بر معصيت است؟

تحقيق کرده ام در اینجا عينا با الفاظ عربی که بهتر می توان با آن زبان وسیع شریف مطالب علمی را بیان کرد بیاورم تا نفعش عمومی گشته و بر طالبان حقائق بهترین ارمغان گردد. غیر خفی علی افطن اللیب و من يتحرى الحقائق بالتحليل و التنقيب الصحيح ان صدور هذا الجواب عن شيخنا الامام الراحل العظيم قدس سره انما هو بالنظر الى مصلحة الوقت و الصلاح الذي رآه في اظهاره في هذا العصر التعيس بالنسبة الى بعض الافهام القاصرة من العوام المرتكبين للمعاصي الكبيرة و الموبقات العظيمة. و اما حقيقه الامر فهو ما أشار اليه في اول كلامه حيث قال «اما الاخبار الواردة في ثواب البكاء على الحسين سلام الله عليه او زيارته فهي و ان كانت عظيمة ولكنه والله المجد و العظمة أعظم من ذلك و يستحق اكثر من ذلك». فان الاخبار الواردة بل المتواترة معنى في ثواب البكاء على الحسين عليه السلام و زيارة قبره الشريف و مرقد المنيف مضافا الى ضرورة المذهب من أسباب العفو الالهي الذي يقول الامامية قاطبة بثبوتها خلافا للمعتزلة المنكرين له و لا سبابه كالشفاعة. فان اصحابنا قائلون بالعفو الالهي عن [صفحة ٧٢٣] بعض المذنبين الذين ماتوا من غير توبة عن المعاصي الكبيرة و ان اصر العاصي عليها و مات من غير توبة - تفضلا من الله تعالى و رحمة لعباده و منه عليهم. كما ان القول بالشفاعة من ضرورياتهم.

عفو الهی و هر مشرک کافر است و بالعکس

كما صرح بهذا الاعتقاد الشيخ المفيد و الشيخ الطوسي و الشيخ الطبرسي و المحقق الطوسي و العلامة الحلي و غيرهم ممن تقدم عليهم او تأخر عنهم رضوان الله تعالى عليهم. فان العفو عن الذنب من غير توبة لا مانع عقلا و نقلا من وقوعه منه تعالى لمن يشاء من عباده غير المشركين و الكافرين [٤٩٦] اذ لا راد لحكمه و لا مبدل لكلماته بل يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد. و قد نطق القرآن الكريم بهذا الاعتقاد الصحيح حيث قال الله تعالى: (ان الله لا يغفر ان يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء) [٤٩٧]. [صفحة ٧٢٤] و قد نفى الله تعالى ان يغفر الشرك و اثبت انه يغفر ما دونه، فيعلم من ذلك ان عدم غفرانه الشرك

انما هو مع عدم التوبة لقيام الاجماع على غفرانه مع التوبة لانه ان كان ما دونه ايضا لا يغفر الامع التوبة فقد صار ما دون الشرك مثل الشرك فلا معنى للنفي و الاثبات. و لما كان افعاله تعالى كاحكامه تابعد للمصالح و مبتنية على اساس صحيح و لا مجازفة و لا عبث في فعله تعالى فتخصيص عفو و رحمته ببعض دون بعض لابد و ان يكون لمخصص. و هو قد يكون شفاعاً نبي الله او وصي نبي و قد يكون بسبب ملكة نفسانية حسنة. و قد يكون بسبب صدور فعل من الافعال الحسنة كالبراءة على الحسين عليه السلام و زيارة قبره الشريف. و قد ورد في ثواب البراءة عليه و زيارة قبره المطهر عن اهل البيت عليهم السلام ما يبحر العقول و لذلك صار الاعتقاد بالثواب في البراءة عليه و الزيارة لقبره الشريف من ضروريات مذهب الشيعة الامامة رضوان الله تعالى عليهم. و يدل على ما ذهب اليه الامامية من جواز العفو الالهي من غير توبة بسبب من أسبابه الادلة العقلية و النقلية المذكورة في الكتب الكلامية و التفاسير القرآنية كالتجريد و شروحه و التبيان و مجمع البيان و غيرها. [صفحه ٧٢٥] و الايات الشريفة الدالة على المؤاخذة و التعذيب و الوعيد كلها مخصصة بآية العفو و الغفران اعنى قوله تعالى: (ان الله لا يغفران يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء) كما انها مخصصة بآيات التوبة و بما ورد من الاحاديث الكثيرة في خصوص البراءة على سيدنا المظلوم الحسين عليه السلام و زيارة قبره المطهر. ولكن من الواجب الذي ينبغي ان يعلم انه ليس في اخبار البراءة اغراء للشيعة على المعصية كما قد يتوهم و يزعمه بعض البسطاء نظير ما زعمه المعتزلة في مطلق العفو الالهي من غير توبة، فان الاغراء انما يحصل اذا قطع الانسان على العفو و الغفران و اما اذا كان معلقا على امر غير معلوم الحصول فلا اغراء قطعاً، و الغفران بسبب من أسبابه معلق على المشيئة الالهية كما في الآية الشريفة: «لمن يشاء» و لا علم لنا [٤٩٨] انه يشاء ذلك ام لا؟ فيحتمل عدم العفو للشك في كونه ممن يشاء الله العفو عنه و اما في الذنب فالقطع حاصل للعاصي على استحقاق العقاب و ليس الاستحقاق مشكوكا و هذا يكفي في الارتداع [صفحه ٧٢٦] عن المعصية و عدم الاغراء عليها. و بمثل هذا الاشكال يشكل على ما دل على العفو عن الصغائر في فرض

الاجتناب عن الكبائر بل يشكل بالنسبة الى مطلق المعصية مع تشريع التوبة. ولكن يرتفع الاشكالان بان العفو عن الصغائر معلق على الاجتناب عن الكبائر و لا يحصل العلم و لا الاطمئنان لاحد بانه لا يرتكب كبيرة اصلا حتى يكون مأمونا من العقاب حين ارتكاب الصغائر. و اما فى التوبة فلا وثوق من المرتكب للمعصية حين ارتكابها انه يحصل له التوفيق للتوبة و يحتمل ان يموت قبل التوبة و معه لا مؤمن له من العقاب حين الارتكاب و على فرض التوفيق لا قطع له لقبول التوبة فى حقه بالخصوص. فهنا نقف معك أيها القارىء الكريم و نقول: ان فى قرائة الخطباء و الذاكرين فى المنابر و نقلهم الاخبار الواردة فى ثواب البكاء على الحسين عليه السلام و كذا فى نقل الاخبار الواردة فى ثواب زيارة قبره المطهر ليس اغراء للشيعة على المعصية بعد ما عرفت ان استحقاق العقاب على المعصية قطعى و اما العفو الالهى الذى من أسبابه البكاء و الزيارة فمعلق على أمر غير معلوم الحصول معلق على المشيئة الالهية بل معلق على قبوله تعالى البكاء و الزيارة ان صدرا عن المكلف مع شرائط القبول و لا يعلم [صفحة ٧٢٧] حصولها على القطع فتبين ان حصول الثواب معلق و استحقاق العقاب قطعى محقق فكيف يحصل الاغراء؟

وظيفة خطباء و اهل منابر

نعم ينبغى للخطباء و الذاكرين لمصائب الحسين عليه السلام عند نقل الاخبار الواردة فى ثواب البكاء و الزيارة فهم ما ذكرناه اولا و افهام هذا المطلب على العوام ثانيا و تفهيمهم ذلك على النحو الاتم و و الافهم المسئولون ان حصل الاغراء لهم و لذلك قال شيخنا الاستاد قدس سره: «و اما ذكر اخبار الثواب فقط ففيها أعظم الاغراء» يعنى ذكر اخبار الثواب فقط من دون بيان واقع المطلب و تحليله عليهم كما هو حقه على ما شرحناه فانه يحصل لهم الاغراء حينئذ.

جواب تحقيقي ديگر

ثم لا يخفى على القارىء العزيز ان هنا جوابا آخر عن الاشكال ينبغي الاشارة اليه فنقول: ان البكاء على الحسين عليه السلام من مصاديق التوبة فان التوبة عبارة عن الرجوع الى الله تعالى و الانابة اليه و الندامة عن المعاصى و البكاء على الحسين عليه السلام رجوع الى الله تعالى بوساطته و هو يحصل بالارتداد عن المعاصى و عدم العصيان على الله تعالى فى أوامره و نواهيه فكيف يرتكب الباكي على الحسين عليه السلام المعاصى و الموبقات و الحال انه يبكى عليه فمن ارتكب المعاصى و يبكى على الحسين عليه السلام فهو يتوب و يرجع الى الله تعالى مع اشتغاله فى حينه على المعصية على الله تعالى و يشتغل بالمعاصى حين التوبة و لا شك ان فى ارتكاب المعصية [صفحه ٧٢٨] فى حال التوبة تمسخر و استهزاء فيصير عمله من أعظم الموبقات و هذا هو الخسران المبين. و اكثر الباكين و الزائرين الذين يرتكبون المعاصى و الموبقات كتركهم الصلوات غافلون عن ذلك والله الهادى الى الصراط السوى ربنا لا ترغ قلوبنا بعد اذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب. [صفحه ٧٢٩]

از رویه شیخ مفید باید پیروی کرد

اشاره

ص: ٣٧٨- س: ١٨ (رویه شیخ مفید (ره) و شیخ طوسی (ره) در نقل تواریخ آنست) (اگر سندی به نقل وقائع از مشایخ خودشان نداشته باشند) (نقل نمی کنند) و از این رویه شیخ مفید (ره) و بزرگان دیگر باید درس عبرت گرفت و بر مؤلفین مسلمین بویژه شیعه لازم است که از امثال آن بزرگان پیروی نمایند با این که عصر شیخ مفید (ره) نزدیک به اعصار ائمه اطهار علیهم السلام بوده باز خبری که با سندش به آن بزرگوار و امثال آن شخصیت بزرگ دینی مانند سید مرتضی علم الهدی (ره) و شیخ طوسی (ره) نرسیده و مورد اعتمادشان نمی گشت یک موضوع تاریخی را نقل نمی کردند کجا رسد به

موضوعات اعتقادی و فروعاً اصول دین و احکام شرع مبین که بدون مدرک و روایتی با سند مورد اعتماد موضوع اعتقادی و فروعاً احکامی را هرگز ادعا نکرده و ثبت اوراق کتابهای خود نمی نمودند. و بعد از سپری شدن دوران آن بزرگواران نیز علمای اعلام آنچه در تصانیف و مؤلفات خودشان موضوع تاریخی و از احوال گذشتگان [صفحه ۷۳۰] و حالات ایشان نقل می نموده اند مصادر نقلیات خودشان را از کتب معتبره ارائه داده و نشان می دادند گرچه از کتاب ضعیفی هم بوده بر آن مصدر و مدرک نقل تصریح می کردند مانند سید اجل سید رضی الدین علی ابن طاووس حسنی (ره) که در تألیفاتش تمامی مدارک نقلیات خود را گرچه از کتب ضعیفه هم بوده باشد نشان داده است چنانچه بر ناظر بر تألیفات آن بزرگوار این مدعا روشن است و کتابی در تاریخ خلفاء تألیف فرموده به نام (الاصطفاء فی تاریخ الخلفاء) متأسفانه تا حال به نسخه‌ی آن اطلاع نیافته‌ایم و اگر به دست می آمد قطعاً ارزش تاریخی بسیار دارد و از قرار معلوم حقائق تاریخی را در آن به قلم آورده است و شاید این مطلب باعث عدم انتشار آنست، پس در هر کتابی که اساسش بر نقلیات گذاشته شده مؤلف آن هر قدر مصادر و مدارک نقلیات خودش را نشان بدهد و بلکه با ذکر صفحه و سطر آنچه را که نقل کرده از آن کتاب نگارش داده باشد باعث اعتماد و اعتبار بر آن کتاب خواهد بود.

از لغزشهای بعضی از ارباب تألیف و رد آن

و در میان مشایخ محدثین عصر ما نیز مرحوم علامه‌ی محدث ثقه‌ی جلیل آقای حاج مولی علی واعظ تبریزی خیابانی صاحب مجلدات وقائع الایام رحمه الله تعالی رویه‌ی بسیار خوبی در تألیفاتش دارد هرچه از ضعیف و قوی و صحیح و سقیم نقل کرده مصدر و سند نقل خود را نشان داده است و مانند بعضی از مؤلفین مثل مرحوم ملا اسماعیل واعظ سبزواری (ره) کتابها و تألیفات خود را با حرفهای بی مدرک پر نکرده که اسباب عار و ننگ شده و اهانت را به عالم شیعه وارد سازد تعجب است مرحوم [صفحه ۷۳۱]

سبزواری حتی در تواریخ مشهوره و واضحه نیز حرفهای بی اصل دارد. خصوصا که نقل راجع به تاریخ یک هزار و چهارصد سال تقریبا قبل باشد حالا مؤلفی که می خواهد موضوع تاریخی یک هزار سال قبل را بیان کند باید مدرک نقل را بیان نماید و نشان دهد و الا بقدر پیشیزی ارزش نداشته و مورد اعتماد نخواهد بود یا بیان نماید که فلان موضوع تاریخی را که نگارش داده ام از استنباطات و اجتهادات خود آن مؤلف می باشد نه این که از مؤرخین تصریح بر آن کرده باشند و اگر به این امر تصریح نکند اجتهادات و استنباطهای تاریخی خود را جزء تاریخ کرده و خیانت ورزیده است مانند استاد عباس اقبال که در مقدمات کتابش (خاندان نوبختی) این مطلب را عملی کرده و حدسیات خود را جزء تاریخ نموده که هیچگونه ارزش تاریخی ندارد. و از آنچه گفته شد معلوم می شود اگر کسی گوید: که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله (با تمکن مالی که پس از ازدواج با خدیجه داشت به آسانی می توانست وسائل تحصیل سواد و آموختن خط را برای علی علیه السلام فراهم سازد و هزینه اش را پردازد [۴۹۹]) و ابدا مدرک این ادعای خود را [صفحه ۷۳۲] نگارش ندهد سر موئی ارزش ندارد و ادعائی می باشد بدون دلیل. این همه کتابها از علمای شیعه و سنی و اشخاص خارج از اسلام در تاریخ حالات امیرالمؤمنین علیه السلام تألیف کرده و به مجلدات پرداخته اند ابدا به همچو مطلبی اشاره نکرده اند و علاوه این مطلب اگر از روی فهم و اجتهاد گویندهی آن کلام است به خودش واگذار می شود و هرگز کسی از شیعه آن را قبول ندارد و در اجتهاد خود به خطا رفته است زیرا آن مطلب با قواعد مذهب شیعهی امامیه باطل است چون امام علیه السلام هیچ وقت احتیاج به تحصیل علم و خط و تکثیر سواد ندارد علم امیرالمؤمنین علیه السلام مأخوذ از رسول الله صلی الله علیه و آله و علم لدنی است یعنی از جانب خداست و امام (ع) در تمامی اوصاف و کمالات معنوی خود مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله است ابدا امام علیه السلام با پیغمبر صلی الله علیه و آله فرقی ندارد مگر در منصب نبوت که امام علیه السلام آن را ندارد چون نبوت با خاتمیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خاتمه یافته و لذا فرمود: انت منی

بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی. هارون وصی موسی (ع) بود و منصب نبوت هم داشت فقط آن را در آن حدیث متواتر قطعی الصدور استثناء فرموده و بغیر از نبوت در تمامی اوصاف امیرالمؤمنین علیه السلام مثل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله درس نخوانده و تحصیل علم و کتابت و خط نکرده امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از کسی تحصیل علم و خط نکرده تا هزینه اش را پیغمبر صلی الله علیه و آله از مال خدیجه علیها السلام بپردازد امام (ع) مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله از اول امام [صفحه ۷۳۳] است نه این که به او بعدا علم و امامت داده می شود و او را خداوند بعدا امام می کند چنانچه پیغمبر اکرم ما صلی الله علیه و آله و سلم از اول تولدش پیغمبر و امام است. خداوند در حق عیسی (ع) فرموده: قال انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا. به فرمایش شیخ مفید (ره) در اوائل المقالات: کلام عیسی (ع) در مهد در کمال عقل و ثبوت تکلیف و بعد از اداء واجبی از او بود نبوتی بود که برای او حاصل شده بود و ظاهر قرآن در قول خداوند تعالی: قال انی عبدالله... الخ بر آن دلالت دارد و این مذهب تمامی اهل امامت و جماعتی از شیعه غیر امامی است و بر آن مذهب قائلند نفراتی از معتزله و کثیری از اصحاب حدیث و مخالف در آن خوارج و بعضی از زیدیه و فرقه‌هایی از معتزله است - اوائل المقالات ص ۱۰۵ ط ۲ تبریز. و مفاد آیهی شریفه را به معنای حقیقی آن هم حمل خواهیم کرد که خدا می فرماید: عیسی گفت: من بندهی خدایم و به من کتاب داده و مرا پیغمبر کرده است که جملات ماضی در معنی حقیقی خودش است نه معنی مجازی باشد که به اعتبار آینده به من کتاب خواهد داد و مرا نبی خواهد کرد چنانچه سنیها و سنی‌مآبها می گویند و حرفشان با موازین علمی درست نیست زیرا معنی مجازی قرینه می خواهد تا قرینه‌ی صارفه از معنی حقیقی نباشد نمی توانیم لفظ را به معنی مجازی حمل کنیم پس عیسی (ع) در آن موقع که در گهواره بود پیغمبر بود و به او کتاب داده [صفحه ۷۳۴] شده بود این است که شیخ مفید (ره) فرمود: که کلام عیسی (ع) در مهد در کمال عقل و ثبوت تکلیف و نبوت برایش حاصل بود - کلامی

است که مطابق قواعد علمی است چنانچه این موضوع را در تعلیقات کتاب جنه المأوی و در کتاب علم امام (ع) ص ۹۶-۷۴ مشروحاً بیان کرده‌ام. و ضروری در اسلام است که رسول الله خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم افضل از عیسی (ع) است پس قطعاً از اول دارای علم نبوت و کمالات و اوصاف رسالت و خاتمیت بوده و علم او تحصیلی نیست و امیرالمؤمنین علی (ع) نیز در تمامی اوصاف و کمالات مثل رسول الله صلی الله علیه و آله است و احتیاجی به تحصیل علم و خط نداشت تا هزینه‌ی آن از مال خدیجه علیها السلام پرداخت شود. و توهّم نشود که اینم طلب از اصول دین و فروع آنست و ظواهر قرآن نسبت به اصول دین و فروع آن حجت نیست چون از ظواهر ظن حاصل می‌شود و ظن در اصول دین و فروع اصول حجیت ندارد پس چطور امامیه تمسک به ظاهر قرآن مجید: قال انی عبدالله... الخ می‌کنند. زیرا تمسک امامیه در این مطلب مورد بحث به مجرد ظاهر ظن آور قرآن کریم نیست تا اشکال متوهّم وارد شود به جهت این که با ضمیمه‌ی سائر ادله و قرائن قطعیه ظاهر قرآن به مرتبه‌ی نص رسیده و از محکّمات می‌گردد زیرا قرآن و احادیث اهل بیت اطهار علیهم السلام و ضرورت مذهب امامیه توافق دارند با ملاحظه‌ی آنها برای مکلف قطع حاصل است که [صفحه ۷۳۵] مفاد آیه‌ی شریفه نامبرده آنست که احادیث اهل بیت علیهم السلام و ضرورت مذهب نیز بر آن دلالت دارد پس آنچه از قرآن استفاده می‌شود قطعی است نه از باب ظن است که اشکال متوهّم وارد شود. و خداوند می‌فرماید: و آتیناه الحکم صبیا- یعنی ما به یحیی نبوت را در ایام بچه‌گی وی دادیم پس قطعاً خاتم انبیاء که افضل از یحیی (ع) است بالضروره نبوت و علم و حکمت رسالت را از حال صباوت و بچه‌گی ظاهری دارا بوده است و امیرالمؤمنین علی (ع) نیز مثل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا فرقی ندارند پس احتیاجی به تعلیم گرفتن خط و تحصیل علم نداشته است و علاوه پیغمبر و امام علیه السلام دارای روح پنجم است که عبارت از روح القدس است که به نص قرآن اختصاص به انبیاء دارد و آن روح را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از اول دارا می‌باشد و امام (ع) نیز مثل

اوست و انسان کاملی که دارای روح القدس است محتاج به تعلیم و تربیت اشخاص عادی نیست تا از او تحصیل علم کند و خط بیاموزد. و اگر کسی به پیغمبر و امام (ع) حق تعلیم داشته باشد او باید تفوق و برتری بر آنها داشته باشد چون در این صورت فرض این است که علم امام تحصیلی است و علمش لدنی و من جانب الله نیست و حال آن که پیغمبر و امام (ع) برتری بر همه دارند و افضل از تمامی مردم اند زیرا ترجیح راجح بر مرجوح است که موافق عقل است و در صورت اولی ترجیح مرجوح بر راجح لازم می آید و آن عقلا محال است. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حال طفولیت امام حسن و امام حسین علیهما السلام [صفحه ۷۳۶] کرارا می فرموده: ابنای هذان امامان قاما اوقعدا و این حدیث از مسلمات است و ظواهر الفاظ آن حجت بوده و بر حسب قاعده حمل بر معنی حقیقی خواهیم کرد پس آن دو بزرگوار در آن حال امام بوده اند و کسی که امام بوده باشد باید تمامی اوصاف امامت و کمالات آن را در آن حال داشته باشد و مشتقات بلاشک در حال تلبس به مبدأ در معنی حقیقی استعمال می شود و استعمالش در آینده مجاز است بالاتفاق و در حال انقضاء مورد اختلاف است که آیا حقیقت است یا مجاز؟ پس در آن حال که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به حسنین علیهما السلام اطلاق امام کرده باید لفظ امام را در معنی حقیقی استعمال فرموده باشد زیرا به اعتبار آینده آنها مجاز است و لفظ در آن بدون قرینه استعمال نمی شود و اعتبار من قضی هم در مورد حدیث معنی ندارد پس حسنین علیهما السلام در حال حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که پنج و یا شش سال داشته اند امام بوده اند و قیام و قعود آن دو بزرگوار برای امامت در آینده لازم نگرفته که اطلاق: ابنای هذان امامان... در معنی مجازی استعمال شده باشد چون قیام و قعود آن دو بزرگوار قطعا بعد از امام ناطق امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود و با وجود آن حضرت آن دو بزرگوار امام صامت اند پس در زمان استعمال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن کلمات مبارکه را امام بوده اند حقیقتا. نظر به قاده‌ی که بیان شد: امام علیه السلام در تمامی اوصاف و کمالات [صفحه ۷۳۷] باطنی و

ظاهری بغیر از منصب نبوت مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و ابدا فرقی ندراند و لذا در میان امامیه ضروری و از مسلمات است که در امام صغیر و کبیر بودن فرق نمی کند تمامی کمالات که در حال کبیر بودن امام (ع) به هر نحو است از علم و فعلیت آن و عصمت و واقعی بودن آن صفت و دارا بودن امام (ع) مثل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به مقام ولایت تشریحی و تکوینی [۵۰۰] و سائر اوصاف و کمالات در حال بچه گی و طفولیت پیغمبر و امام (ع) و حال بلوغ و جوانی و کهولت آن ذوات مقدسه یکسان بوده و فرق نمی کند مگر این که با وجود امام ناطق امام دیگر خواه در حال طفولیت او باشد یا در حال بلوغ و کبر سن امام (ع) بوده باشد مثل امام حسین (ع) در زمان حیات امام حسن (ع) امام صامت است و لذا دو امام ناطق در یک عصر جمع نمی شود و بعد از رحلت امام ناطق بعضی شئون امامت مانند واسطه در فیض بودن و نزول ملائکه در شب قدر به محضر امام (ع) متوجه به امام (ع) صامت می شود که بعد از رحلت امام قبلی ناطق گردیده است و الا دارا بودن به کمالات امامت حال صغر و کبر و طفولیت و کهولت در امام (ع) فرق نمی کند و [صفحه ۷۳۸] این مطلب از ضروریات مذهب امامیه بوده و ابدا قابل انکار نیست و لذا چند نفر از ائمه اطهار اثنی عشر علیهم السلام در حال طفولیت امام ناطق شده اند و عموم شیعه بر آن اتفاق داشته و از ضروریات و اساسیات مذهب امامیه اثنا عشریه است. صفوان بن یحیی گوید: به امام رضا (ع) عرض کردم قبل از آن که خداوند ابوجعفر یعنی امام جواد (ع) را به شما روزی کند از شما از امام (ع) سؤال می کردم می فرمودید که خداوند به من غلامی خواهد داد و حالا خدا او را به شما ارزانی فرموده و چشمهای ما را با وجود او روشن ساخته و خدا آن روز را به ما نشان ندهد هرگاه قضیه ی اتفاق افتاد یعنی شما نباشید پس ما به که رجوع نمائیم؟ یعنی امام کیست؟ امام رضا (ع) اشاره فرمود به ابوجعفر (ع) و او در جلو امام (ع) ایستاده بود عرض کردم فدای تو بشوم «هذا ابن ثلاث سنين» این سه ساله است فرمود: و ما یضره من ذلک قد قام عیسی بالحجّه و هو ابن اقل من ثلاث سنين [۵۰۱] یعنی در سن سه سال بودن به او

ضرر نمی‌رساند که امام باشد عیسی قیام به نبوت کرد و او کمتر از سه سال داشت. [صفحه ۷۳۹] امام رضا (ع) که در سال (۲۰۳) هجرت از دنیا رحلت فرموده امام جواد (ع) سن مبارکش به هشت نرسیده بود زیرا تولد آن حضرت در سال (۱۹۵) بوده است. خیرانی از پدرش نقل می‌کند گوید: در خراسان در پیش روی امام رضا (ع) ایستاده بودم شخصی عرض کرد ای آقای من هرگاه آنچه خواهد شد بشود یعنی شما از دنیا رحلت فرموده باشید پس به کدام شخص رجوع کنیم فرمود: به فرزندم ابوجعفر (ع) شخص سؤال کننده گویا سن ابوجعفر (ع) را کوچک شمرد امام رضا علیه السلام فرمود: ان الله بعث عیسی بن مریم رسولا نبیا صاحب شریعه مبتدأه فی أصغر من السن الذی فیہ ابوجعفر (ع) [۵۰۲] حاصل این است که خداوند عیسی را به رسالت و نبوت برانگیخت و او صاحب شریعت بود و سن وی کوچکتر بود از سنی که ابوجعفر (ع) در آن سن است.

بیانات مأمون در حق امام جواد و این که علم اهل بیت از خداست

و موقعی که مأمون الرشید عباسی خواست دختر خود ام‌الفضل را به حضرت امام جواد علیه السلام تزویج نماید و عباسیها اعتراض کردند که وی سنش کوچک است مأمون در جواب آنها گفت: و اما ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام قد اخترته لتبریزه علی کافه اهل الفضل فی العلم و الفضل [صفحه ۷۴۰] مع صغر سنه و الاعجوبه فیہ بذلک و أنا أرجو أن يظهر للناس ما قد عرفته منه فاعلموا ان الرأی ما رأیت فیہ فقالوا: ان هذا الفتی و ان راقک منه هدیه [۵۰۳] فانه صبی لا معرفه له و لا فقه فامهله لیتأدب و یتفقه فی الدین ثم اصنع ما تراه بعد ذلك. فقال لهم: و یحکم انی اعرف بهذا الفتی منکم و ان هذا من اهل بیت علمهم من الله و مواده و الهامه لم یزل آباؤه اغنیاء فی علم الدین و الادب عن الرعايا الناقصه عن حد الکمال فان شئتم فامتحنوا اباجعفر بما یتبین لکم به ما وصفت من حاله... بعد از جریان تفصیل آن مجلس و ظاهر شدن علم امام علیه السلام مأمون رو به اهل مجلس و بنی‌العباس کرده گوید: و یحکم ان اهل هذا البیت خصوا من الخلق بما

تروان من الفضل و ان صغر السن فيهم لا يمنعهم من الكمال اما علمتم ان رسول الله صلى الله عليه و آله افتتح دعوته بدعاء امير المؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام و هو ابن عشر سنين و قبل منه الاسلام و حكم له به و لم يدع احدا في سنه غيره و بايع الحسن و الحسين عليهما السلام و هما ابنا دون ست سنين و لم يبايع صبيا غير هما افلا تعلمون الان ما اختص الله به هؤلاء القوم و انهم ذرية بعضها [صفحه ٧٤١] من بعض يجرى لآخرهم ما يجرى لاولهم قالوا صدقت [٥٠٤] الخ... در اين عبارات مأمون الرشيد خوب بايد تأمل کرد که چقدر حقايق را روشن ساخته و با دليل و منطق چطور مدلل نموده که در مثل امام جواد عليه السلام و در آباءه و اجداد آن حضرت صغر سن و کبر آن فرق ندارد زيرا علوم آنها کسبي نيست و در خواندن و نوشتن و علوم احتياج به کسی ندارند و به اين جمله او: «و ان هذا من اهل بيت علمهم من الله» بايد دقت کرد يعنى علمشان من جانب الله تعالى است و کسبي نيست و لدنی است: «و علمناه من لدنا علما [٥٠٥]». خداوند که به خضر (ع) علم آموخته خاتم انبياء (ص) و اوصياء او اشرف و افضل از خضرند پس به طريق اولی به آنها علم لدنی آموخته و الا آن حضرات افضل از خضر (ع) نمی شوند و حال آن که بالضرورة من الدين افضلند.

دلالت آیهی تطهير

به عقیده ی شیعه ی امامیه و اکثر اهل سنت و اهل تحقیق آنها آیه تطهر: انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم [صفحه ٧٤٢] تطهيرا [٥٠٦] . درباره ی رسول الله صلى الله عليه و آله و امير المؤمنين و فاطمه ی زهراء و امام حسن مجتبی و سيد الشهداء عليهم السلام نازل شده است و به موجب اخبار متواتره به طرق شیعه و سنی مورد نزول آیه ی شریفه و مفاد آن اختصاص به پنج تن آل عبا عليهم السلام دارد و زوجات پیغمبر صلى الله عليه و آله داخل نيستند چون دفع رجس از آن بزرگواران است نه رفع آن تا زوجات داخل شوند و رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم خارج از مفاد آیه ی شریفه

باشد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باالاجماع داخل آیهی شریفه است پس دفع رجس است و زوجات خارج می شوند قطعا. و خداوند تمامی پلیدیها را از آل عبا دفع فرموده و از اساس نگذاشته ارجاس معنوی به آنها راه یابد. و الف لام در (الرجس) یا استغراق است یا جنس در هر صورت افادهی عموم می کند پس تمامی ارجاس را خداوند از اهل بیت علیهم السلام دفع فرموده است و از جملهی ارجاس معنوی گناه و جهل و نادانی و خطا و سهو و نسیان و حرص و طمع و امثال آنهاست و خدا تمامی آنها را از آل عبا علیهم السلام دفع فرموده است. و ارادهی خداوندی محال است از مراد تخلف کند و به مجرد مشیت [صفحه ۷۴۳] خداوندی و ارادهی تکوینی تمامی ارجاس از آنها تکوینا برطرف شده است [۵۰۷] در عین حالی که اختیار دارند و می تواند معصیت از آنها صادر شود و جهل و نادانی و خطا و سائر اوصاف از آنها سر بزند و به آنها راه یابد ولی نظر به ملکهی عصمت هرگز محال است که یکی از آن اوصاف رذیله از ایشان سر زده و بروز نماید مثل این که ماها اختیار داریم دست خودمان را توی آتش فرو ببریم ولی هرگز این کار را نمی کنیم و ضرر آن را می دانیم و از سوختن دست آگاهیم پس در اهل بیت علیهم السلام از اول امرشان جهل راه ندارد و به اتفاق و اجماع امامیه باقی ائمهی اطهار علیهم السلام داخل حکم آیهی شریفه اند و به آنها نیز جهل راه نیست و علمشان من جانب الله تعالی بوه و لدنی است و از آن موقع که در گهواره اند مانند حضرت مسیح علیه السلام چون دارای روح القدس بوه و عالمند [صفحه ۷۴۴] جهل در آنها وجود ندارد. یعقوب سراج گوید: وارد شدم به حضور حضرت امام صادق علیه السلام دیدم آن حضرت را در بالای سر حضرت موسی علیه السلام ایستاده و او در گهواره است و با وی به طور سری و طولانی صحبت می کند نشستم تا امام علیه السلام از صحبت با فرزندش فارغ شد پس رفتم به طرف او به من فرمود نزدیک شو به مولای خود و به او سلام کن نزدیک شدم و به او در گهواره سلام کردم جواب سلام مرا با زبان فصیح به من رد فرمود بعد فرمود برو و دختری را که دیروز به او نام گذاری کرده ای نام او را تغییر بده آن

نامیست که خدا آن را مبعوض می‌دارد و دختری برای من متولد شده و اسم او را (...). گذاشته بودم امام صادق سلام‌الله‌علیه فرمود به امر وی امثال کن تا راستگار شوی و نام آن دختر را تغییر دادم [۵۰۸].

سن امام هادی در زمان وفات امام جواد

و حضرت امام هادی علی نقی سلام‌الله‌علیه در زمان وفات حضرت امام جواد علیه‌السلام هشت سال بیشتر نداشته چون وفات امام جواد علیه‌السلام در سال (۲۲۰) ه اتفاق افتاده و ولادت امام هادی علیه‌السلام در سال (۲۱۲) ه واقع شده و از ضروریات مذهب ما شیعه‌ی امامیه آنست که آن حضرت در آن موقع هشت سالگی به تمامی علوم انبیاء و مرسلین و علوم خاتم انبیاء و علی مرتضی و آباء و اجداد اطهار خود دارا بود و بدون تعلیم [صفحه ۷۴۵] از کسی خط می‌نوشت و از کسی تعلیم خط نوشتن یاد نگرفته تا هزینه‌اش را از دارائی خود یا پدر بزرگوارش بپردازد یا کسی دیگر بپردازد یا به حرف خرافی بعضی مانند رسول‌الله صلی‌الله‌علیه و آله هزینه تحصیل خط و علم امیرالمؤمنین علیه‌السلام را از مال خدیجه علیها‌السلام که در اختیار او گذاشته بود بپردازد و در یکی از دانشگاهها و دانشکده‌های خیالی حجاز یا در خود مکه از خوشنویسان زبردست و از استادان علوم تحصیلات خود را به پایان رسانیده باشد زهی این تصوره‌های باطل و این خیال‌های محال و این قلم‌های زهرآگین که برخلاف عقائد ضروری شیعه‌ی امامیه برداشته می‌شود. و تصورات باطلی در مخیله‌ها و اذهان به وجود آورده و موهوماتی از مزدوران استعمار جزء تاریخ بزرگان دین و بینانگزاران اسلام قرار داده می‌شود که جز خیانت و جنایت به عالم شیعه چیزی بیشتر نیست می‌خواهند با آن دروغ‌پردازیها برای نسل آینده مدرک درست کنند. معلی بن محمد گوید: خارج شد امام ابو‌جعفر جواد علیه‌السلام در اول و ابتدای زمان وفات پدر بزرگوارش و نظر کردم بر قد آن حضرت تا قامت او را به اصحاب خودمان وصف و تعریف نمایم پس آن حضرت نشست بعد فرمود: ای معلی خداوند

احتجاج فرموده در امامت مثل آنچه احتجاج فرموده با آن در نبوت و فرمود: [صفحه ۷۴۶] و آتیناه الحکم صبیا [۵۰۹] . چون امام و پیغمبر فرقی ندارند مگر در منصب نبوت و مرتبه‌ی امامت و خلافت و ولایت کبری بالاتر از مرتبه‌ی نبوت است و این مطلب را در تعلیقات خود بر کتاب (انیس الموحدین) بیان کرده‌ام [۵۱۰] پس همچنان که خدا بر یحیی علیه السلام نبوت را در حال بچه‌گی داده امامت را نیز بر امام از اول عنایت فرموده است.

تکلم ائمه با زبانهای مختلف

ابوحمزۀ نصیر خادم گوید: مکرر شنیدم ابومحمد امام حسن عسکری (ع) با غلامان خویش با لغتهای آنها حرف می‌زد و در آن غلام‌ها ترک و روم و صقالبه بودند و از این کار تعجب کردم و گفتم او در مدینه متولد شده و به کسی ظاهر نشد تا این که امام ابوالحسن هادی (ع) از دنیا رفت و کسی او را ندید پس چطور با آنها با لغاتشان تکلم کرده و حرف می‌زند و این مطلب را در نفس خودم می‌گفتم پس آن بزرگوار رو کرد به من و فرمود: خداوند عزوجل حجت خود را از دیگر مردم و خلق خود جدا کرده و به او معرفت تمامی اشیاء را عطا فرموده و حجت [صفحه ۷۴۷] او بر تمامی لغات و انساب و حوادث معرفت داشته و می‌داند و هرگاه این طور نباشد میان حجت و آنهایی که او بر آنها حجت خداست فرق نمی‌شود [۵۱۱] . ناگفته نماند: صقالبه جمع صقلاب است و آنان اقوامی بودند که در میان بلغار و قسطنطنیه سکونت داشتند و مردم فعلی چک و سلواکی و یوگوسلاوی از اعقاب همین اقوام می‌باشند و صقلاب با سین نیز نوشته می‌شود. نصیر خادم از تکلم امام (ع) با غلامهای خود با زبان مادری آنها از ترکی و رومی و صقلابی در تعجب شده در صورتی که می‌دانسته امام (ع) در کودکی نزد کسی آن زبانها را یاد نگرفته و امام (ع) از ضمیر او خبر داده و با دلیل به او فهمانیده که کسی که او حجت خدا بر عموم بشر است باید به زبان آنها آشنا باشد و الا باید در او صفت

نقص [صفحه ۷۴۸] وجود داشته باشد که عبارت از نفهمیدن اوست زبان اشخاصی را که او بر آنها حجت خداست و حال آن که در امام (ع) نقصی نباید وجود داشته و فاقد صفات کمال بوده باشد چنانچه ادله‌ی عقلی و نقلی بر آن دلالت دارد. علی بن مهزیار گوید: غلام خود را پیش امام ابوالحسن هادی (ع) برای حاجتی فرستادم و او سقلاپی بود و غلام برگشت در حالی که در تعجب بود به او گفتم به تو چه شده که در تعجب هستی؟ گفت: چطور تعجب نکنم پیوسته با من با زبان سقلاپی حرف می‌زد گویا او یکی از افراد ماست [۵۱۲]. ابوهاشم جعفری ترکی حرف زدن امام هادی (ع) را در مدینه ایام واثق عباسی به ابغاء سر لشکر قشون ترک نقل کرده است باز ابوهاشم جعفری تکلم امام هادی علیه السلام را با وی به زبان هندی نقل کرده و از معجزه‌ی امام علیه السلام به چندین زبان آشنا شده که یکی از آنها زبان هندی بوده است [۵۱۳]. آیا امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام آن زبانها را از کسی آموخته بودند؟ و به کسی که از وی زبان یاد گرفته بودند به او اجرت [صفحه ۷۴۹] داده و هزینه‌ی آن را پرداخته بودند؟ آیا در تاریخی این مطلب را در حق ائمه علیهم السلام نگارش داده‌اند؟ مگر این که گفته شود: گر چه مؤرخین درباره‌ی ائمه‌ی اطهار علیهم السلام همچو مطلبی را نگارش نداده‌اند ولی در عصر ما روشنفکران خمود پیدا می‌شوند که دروغهای خیالی خودشان را جزء تاریخ کنند و در صفحات آن آنها را ثبت نمایند بلکه مدرکی برای نسل آینده تهیه کنند تا آنها بتوانند امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه‌ی طاهرین (ع) را به ردیف آن جهال بی علم و معرفت که خلافت اسلامی را بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اشغال کردند بیاورند و آن حجج الهی را امثال آنها بشمارند.

تذکر به خوانندگان محترم از اغراض استعماری

به خواننده‌ی محترم تذکر داده می‌شود: که در عصر ما کتابهایی تألیف می‌شود که در آنها جز عداوت با اسلام منظوری نیست و سعی دارند که در تاریخ حالات رسول الله

صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام دروغها و اغراض استعماری غالب بلکه اغلب از مستشرقین را بگنجانند تا در تاریخ حالات پیغمبر اکرم و ائمه علیهم السلام لکه بچسبانند. و در آن کتابها احتمالات و حدسیات غیر صائب و اجتهادات فاسد خودشان را با حرفها و افتراهای مستشرقین به هم آمیخته و از آن معجون مهلک ساخته و به خورد مردم ساده لوح از مسلمین بدهند و برای نسل آینده مدرک بی اساس درست کرده و مصدر بی حقیقت تهیه کنند و تاریخ را که تاریک است تاریکتر نمایند و تاریخ رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را که روشن و واضح است مبهم سازند ولی غافلند از این که زندگانی و [صفحه ۷۵۰] سرگذشت ایام کودکی پیغمبر اکرم (ص) و ائمه (ع) قبل از بعثت و بعد از آن روشن تر از آنست که دشمنان اسلام بتوانند لکه بر آن بچسبانند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در کیش قوم خویش پندارند و یا به او نسبت خواندن و یاد گرفتن تورات را با آن کلفتی بدهند.

غرض گوستاولبون در تاریخ تمدن

چنانچه این کذب صریح و افتراء آشکار را (گوستاولبون فرانسوی) در تاریخ تمدن اسلام به ساحت قدس رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت داده است که از راهب بحیرا در سفر شام تورات یاد گرفت در صورتی که مدت بسیار کمی و چند ساعت بیشتری به راهب نامبرده مهمان نبوده‌اند و علاوه کدام تاریخ و در کد دام کتاب سیره‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله این مطلب را کسی نگارش داده است تا آقای (گوستاولبون) آن کذب محض را در حق رسول الله صلی الله علیه و آله نوشته است و از تألیف کتابی به نام (تاریخ تمدن) منظوری [۵۱۴] جزء این که آن چند کلمه دروغ واضح و کذب محض را در آن بگنجانند نداشته است بلکه به ساحت قدس رسول الله صلی الله علیه و آله و به تاریخ زندگانی روشن آن یگانه منجی عالم بشریت بتواند لکه‌ی سیاهی وارد سازد ولی غافل بوده که به ادعای دروغی لباس صدق و راستی نتوان پوشانید. [صفحه ۷۵۱] شیخ امام فقیه قطب الدین

راوندی (ره) در کتاب «الخرایج و الجرائح» [۵۱۵] «نقل کرده از محمد بن میمون گوید: در محضر حضرت رضا علیه السلام بودم و هنوز آن حضرت به خراسان تشریف نبرده بود و سفری به مکه فرمود من نیز در خدمت آن حضرت بودم چون خواستم مراجعت کنم خدمت آن حضرت عرض کردم که می خواهم به مدینه بروم کاغذی برای ابوجعفر محمد تقی جواد علیه السلام بنویسید تا من ببرم امام تبسمی فرمود و نامه نوشت پس من روانه‌ی مدینه شده و آن نامه را آوردم و در آن وقت چشم‌های من نابینا شده بود پس موفق خادم حضرت امام محمد تقی علیه السلام را آورد در حالی که در گهواره جای داشت پس من نامه را به آن جناب دادم امام علیه السلام به موفق فرمود که مهر از نامه بردار و کاغذ را باز کن پس موفق مهر از کاغذ برداشت و آن را مقابل آن حضرت گشود پس امام علیه السلام آن را ملاحظه کرد آنگاه به من فرمود: ای محمد احوال چشمت چگونه است عرض کردم یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله چشمم علیل شده و بینائی از آن رفته چنانچه مشاهده می فرمائی. فرمود: نزدیک شو، نزدیک آن حضرت رفتم پس دست مبارک خود را به چشم‌های من کشید و چشمان من به حال خود برگشت آن طور که صحیح بود پس من دست و پای آن حضرت را بوسیدم و از [صفحه ۷۵۲] خدمتش بیرون آمدم در حالی که بینا بودم. امام علیه السلام در حالی که در گهواره است نامه را می خواند و اعجاز و کرامت از دست مبارکش صادر می شود آیا احتیاج دارد که نوشتن و خواندن را یاد بگیرد؟ آیا مثل مردم عادست؟ آیا مانند خلفای ظاهری است که از سائر اشخاص نوشتن و خواندن یاد بگیرد؟ و خلیفه‌ی انتخابی مردم باشد.

اعتقاد امامیه در حق امام

اعتقاد ما این است که امام (ع) منصوص از جانب خدا به واسطه‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله است و تمامی کمالات ظاهری و باطنی و صوری و معنوی او موهوبی از طرف

خداست و احتیاجی به کسب و تحصیل آنها ندارد کما این که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن طور بود و این اعتقاد را متکلمین امامیه در کتب کلام مبرهن کرده‌اند.

قدغن بودن خواندن و نوشتن به پیغمبر

و از اینجاست که باید گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز مثل امام می‌توانست بخواند و بنویسد و این صفت کمال را دارا بود و اگر دارا نباشد نقص لازم می‌آید و امام (ع) باید در آن صفت بر وی برتری داشته باشد و حال آن که امام (ع) در هیچ صفت برتری بر پیغمبر صلی الله علیه و آله ندارد بلکه پیغمبر صلی الله علیه و آله است که در صفت منصب نبوت بر امام علیه‌السلام دارد و امام (ع) بر آن صفت دارا نیست ولی در سائر صفات کمال با پیغمبر (ص) یکسان است فرقی ندارند. پس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با این که می‌توانست بخواند و بنویسد ولی قدغن بود خواندن و نوشتن بر او تا مبطلین بریب و شک نیافتند چنانچه قرآن کریم بر آن ناطق است. [صفحه ۷۵۳]

روایت ابو بصیر

روایت شده از ابوبصیر که گفت: عرض کردم به ابوالحسن موسی بن جعفر علیهماالسلام که فدای تو شوم به چه شناخته می‌شود امام؟ فرمود که به چند خصلت اما اول آنها آن که از پدرش به وی نص و اشاره می‌شود تا حجت باشد و از جواب سئوالی عاجز نشود و هرگاه از سئوال خاموش شوند ابتداء به سخن می‌نماید و از اموری که در آینده خواهد شد خبر می‌دهد و با مردم تکلم می‌کند به هر زبان که خواهد. بعد از آن فرمود: ای ابو محمد بدهم به تو علامتی پیش از آن که برخیزی یعنی نشان بدهم به تو که چطور امام (ع) اگر بخواند با هر زبان حرف می‌زند پس زمانی درنگ نکردیم که مردی در آمد و او از خراسان آمده بود و خراسانی با امام (ع) به عربی تکلم کرد امام (ع) در جواب او

به فارسی تکلم فرمود خراسانی عرض کرد: به خدا قسم مرا منع نکرد از این که با شما به فارسی تکلم کنم مگر این که گمان کردم که شما عارف به لغت فارسی نباشید. امام علیه السلام فرمود: سبحان الله هر گاه من ندانم جواب تو را با زبان تو پس فضل و برتری من بر تو با چه باشد در آنچه با آن مستحق امامت باشم. بعد از آن فرمود: ای ابو محمد به درستی که امام آن کسی است که پوشیده نباشد بر او کلام هیچ یک از مردم و نه زبان مرغان و نه کلام [صفحه ۷۵۴] آن چیزی که در آن روح باشد [۵۱۶]. این روایت شریفه که مضمونش دلالت بر صحت آن دارد قواعد کلیه را در باب خصال و اوصاف امام (ع) محتوی و جامع بوده و کافی می باشد و نظائر آن زیاد است و وجود آن حدیث شریف در کتب بسیار معتبره شیعه امامیه برای اعتماد و اطمینان کفایت می کند و معتضد با احادیث زیاد است که قریب به آن مضمون مختصرا و مشروحا وارد شده است علاوه این که مطابق با ادله و براهین عقلی و نقلی است.

نامه خواندن امام جواد در حال طفولیت

شیخ ابو عمرو و محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی قدس سره که از ثقات علماء و رجالین شیعه امامیه در قرن چهارم هجری بوده در کتاب رجال که از آن شیخ الطائفة شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره اختیاراتی فرموده و به نام اختیار معرفة الرجال است و آن در اعصار اخیره معروف به رجال کشی می باشد روایت کرده از محمد بن سنان که گفت [۵۱۷]: شکایت کردم به حضرت رضا سلام الله علیه از درد چشم خود پس گرفت آن حضرت کاغذی و نوشت برای ابو جعفر جواد (ع) و آن حضرت از طفل سه ساله [صفحه ۷۵۵] کوچکتر بود [۵۱۸] پس حضرت امام رضا علیه السلام آن نوشته را به خادمی داد و امر کرد مرا که با او بروم و فرمود به من که کتمان کن (یعنی اگر از حضرت امام جواد (ع) معجزه دیدی آن را اظهار مکن) پس رفتیم به نزد آن حضرت و خادمی آن جناب را به دوش برداشته بود. محمد گوید: پس خادم آن نامه را در مقابل و جلو حضرت جواد

[صفحه ۷۵۶] علیه السلام گشود حضرت جواد (ع) نظر می کرد به آن نامه و سر مبارک خود را به جانب آسمان بلند می کرد و می گفت «ناج» پس این کار را چند دفعه کرد پس رفت هر دردی که در چشم من بود و چنان چشمم روشن و بینا شد که چشم احدی مانند آن نبود پس گفتم به حضرت جواد علیه السلام که خداوند تو را شیخ این امت قرار دهد همچنان که عیسی بن مریم علیه السلام را شیخ بنی اسرائیل قرار داد پس گفتم به آن حضرت: ای شبیه صاحب فطرس. محمد گفت: پس من برگشتم و حضرت امام رضا (ع) به من فرمود: که این را پنهان کن من پیوسته چشمم صحیح بود تا وقتی که فاش کردم معجزه‌ی حضرت جواد علیه السلام را درباره‌ی چشم خود پس دیگر باره درد چشم من عود کرد. پس راوی از محمد بن سنان رحمه الله تعالی که بنا بر تحقیق از ثقات و بزرگان است منظور از کلام او که گفت: ای شبیه صاحب فطرس سؤال کرده و او بیان نموده و قضیه‌ی فطرس ملک را در ایام تولد حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه نقل کرده و چون کلام به طول می انجامید از نقل آن خودداری شد رجوع شود به رجال کشی (ره) و منتهی الامال محدث قمی (ره) و دیگر مصنفات علماء که آن قضیه را نقل فرموده‌اند رضوان الله علیهم. [صفحه ۷۵۷] شیخ ابو عمرو کشی رحمه الله مسندا نقل کرده [۵۱۹] از احمد بن محمد بن ابی نصر و محمد بن سنان که هر دو جمیعا گفته‌اند: که ما بودیم در مکه و ابوالحسن رضا علیه السلام نیز در مکه بود به امام (ع) عرض کردیم خدا ما را فدای شما فرماید ما می خواهیم از مکه بیرون برویم و شما اقامت دارید هرگاه رأی مبارک علاقه بگیرد برای ما نامه‌ای به ابوجعفر جواد (ع) بنویسید که ما آن را به حضور او با خودمان ببریم پس امام (ع) نامه‌ای به ابوجعفر (ع) نوشت و آمدیم و به موفق خادم گفتیم امام جواد (ع) را برای ما بیرون بیاورد او هم آن حضرت را برای ما بیرون آورد در حالی که امام جواد علیه السلام در سینه‌ی موفق بود یعنی او را در آغوش گرفته بود پس امام جواد (ع) رو کرد به خواندن نامه و آن را می پیچید و به آن نظر می کرد و تبسم می فرمود تا آخر آن رسید و نامه را از بالای آن می پیچید و از آخرش باز می نمود محمد بن سنان

گوید: پس وقتی که از خواندن نامه فارغ شدن پاهای مبارک خود را حرکت داد و فرمود: ناج ناج [۵۲۰]. [صفحه ۷۵۸] پس احمد گفت: پس از ان ابن سنان در آن موقع گفت: فطرسیه فطرسیه. و سید علامه‌ی بحرانی (ره) در کتاب مدینه المعجز (المعجزات) نقل کرده از ابوجعفر محمد بن جریر طبری گوید حدیث کرد به ما ابوالفضل محمد بن عبدالله و او گفت: نقل کرد به ما جعفر بن مالک فرازی او گوید: حدیث نمود به ما علی بن یونس خراز از احمد بن محمد بن ابی‌نصر گفت: بودم من و محمد بن سنان و صفوان و عبدالله بن مغیره در حضور امام ابوالحسن رضا (ع) در منی فرمود برای تو حاجتی هست؟ عرض کردم بلی و نامه به همراه ما مرقوم فرمود به ابوجعفر (ع) و وقتی که برگشتیم به مدینه امام جواد (ع) را مسافر (از خدام امام (ع) است) بر دوش خود برای ما بیرون آورد و آن حضرت در آن روز هیجده ماهه بود نامه را به آن حضرت دادیم مهر آن را برداشت و نامه را خواند [۵۲۱]. [صفحه ۷۵۹] و نامه نوشتن امام هادی (ع) با خط و زبان رومی در روایت مفصلی که شیخ صدوق (ره) و دیگران نقل کرده‌اند مذکور است رجوع شود به کتاب مدینه المعجز [۵۲۲] و اکمال‌الدین صدوق (ره). اگر از این قبیل احادیث که در کتب و جوامع حدیث روایت شده نقل شود باید تألیف مستقلی جمع‌آوری گردد و به همین قدر در اینجا اکتفاء نموده و کلام یکی از بزرگان متکلمین امامیه را که درباره‌ی ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام بیان فرموده بیاورم.

نقل کلمات ابن ابی‌جمهور احسائی

علامه‌ی متکلم کبیر ابن ابی‌جمهور احسائی (قدس سره) در کتاب معین المعین گوید [۵۲۳]: وجدت فی بعض المصنفات.... دلائل اجمالیة علی امامة الائمة الاثنا عشر علیهم‌السلام احب ان احکیها بلفظها و هی احد الدلائل علی امامة الائمة (ع): ما ظهر عنهم من العلوم التي تفرقت فی فرق العالم فحصل فی کل فرقة منهم فن و اجتمعت فنونها و سائر انواعها فی آل محمد علیهم‌السلام الا تری الی ما روی عن امیرالمؤمنین علیه‌السلام

من ابواب التوحید...؟! و عن الباقر و عن الصادق (ع) و اصحاب ابنه موسی (ع) و لم یبق فن من [صفحه ۷۶۰] فنون العلم الا روى عنه (ع) و كذلك كانت حال ابنه موسی (ع) من بعده من اظهار العلوم..... و كذلك كان سبیل ابی الحسن و ابی محمد العسکری علیهما السلام و انما كانت الروایة عنهما اقل لانهما كانا محبوسین فی عسکر السلطان ممنوعین عن الانبساط فی العبارات و الفتاوی و ان یلقیها کل احد من الناس.... و لم یمكن احد یدعی انهم اخذوا العلم عن رجال العامة او بلوغه من روايتهم و فقہائهم لانهم لم یروا قط مختلفین الی احد من العلماء فی تعلم شیئی من العلوم و اکثره لا یعرف الا منهم و لم یظهر الا عنهم فعلمنا ان هذه العلوم بأسرها قد انتشرت عنهم مع غنائهم عن سائر الناس حتی زیادتهم فی ذلك علی کافتهم و نقصان جمیع العلماء عن رتبتهم فثبت انهم اخذوا بها عن النبی صلی الله علیه و آله فیما یحتاجون الیه و غنائهم عنهم فیکونوا مفرعا لامته فی الدین و ملجأ لهم فی الاحکام و جروا فی هذا مجری النبی صلی الله علیه و آله فی تخصیص الله له لا علامه احوال الامم السالفه و افهامه ما فی الکتب المتقدمه من غیر ان یقرأ کتابا او یلقى احدا من أهله هذا. فثبت فی العقول: ان الاعلم افضل و الافضل اولی بالامامه من المفضول لما دل علیه الله من الایات و اذا كانت ائمتنا علیهم السلام اعلم الامه ثبت انهم ائمه الاسلام الذین استحقوا الریاسه علی الانام.... الخ. می فرماید: در بعض مصنفات علماء، دلیلهای اجمالی بر امامت ائمه ای اثنا عشر علیهم السلام یافتیم و خوش داشتم آنها را نقل نمایم و عین الفاظ آنها [صفحه ۷۶۱] را بیاورم چون آنها یکی از دلایل بر امامت ائمه علیهم السلام است: آنچه از آنها از علوم آشکار شده و در تمامی فرقه های دنیا منتشر و متفرق گردیده و نزد هر فرقه ای از فرقه ها فنی حاصل گشته و تمامی فنون و اصناف آن علمها و انواع آنها نزد آل محمد علیهم السلام جمع شده است آیا نمی بینید آنچه از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده از باب های توحید..... و از امام باقر و صادق علیهما السلام و از اصحاب فرزندش موسی علیه السلام و باقی نمانده فنی از فنون علم مگر این که روایت شده از امام صادق علیه السلام و همچنان بود حال فرزندش موسی

علیه السلام بعد از آن حضرت از آشکار ساختن علوم. و همچنان بود راهی که امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام پیمودند در نشر علوم ولی روایت از آن دو بزرگوار کمتر بوده چون هر دو آن حضرات در ارتش خلیفه‌ی وقت زندانی بودند و از بسط و نشر دادن علم با تکلم با مردم و فتوی دادن ممنوع بودند و کسی نمی‌توانست با آن دو امام علیهما السلام ملاقات نماید و تمام مردم نمی‌توانستند به حضور ایشان شرفیاب شده و أخذ علم کنند. و احدی اداء نکرده که ائمه علیهم السلام از علمای عامه و رجال آنها أخذ علم کرده باشند یا علم به آن حضرات از راویان عامه و فقهاء آنها رسیده باشد زیرا ائمه علیهم السلام ابدا دیده نشده که به نزد احدی از علماء برای یاد گرفتن چیزی از علوم آمد و رفت داشته باشند با این که اکثر علوم شناخته نشده مگر از ائمه علیهم السلام و علوم آشکار نگردیده مگر از [صفحه ۷۶۲] آن حضرات علیهم السلام و از اینجا ما می‌دانیم و علم می‌رسانیم به این که این علوم تماما از ائمه علیهم السلام انتشار یافته و آنها مستغنی از سائر مردم بوده‌اند بلکه در این باره آن حضرات (ع) برتری بر تمامی مردم داشته‌اند و تمامی علماء از رسیدن به مقامات علمی ائمه علیهم السلام کوتاه آمده و به مرتبه‌ی آنها هرگز نرسیده‌اند. پس ثابت شد که ائمه علیهم السلام در هر آنچه احتیاج به آن داشته‌اند علوم را از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اخذ کرده‌اند و آن حضرات غنی از دیگران بوده‌اند تا این که آن حضرات پناهگاه امت پیغمبر صلی الله علیه و آله در امور دین و ملجأ آنها در احکام شرع مبین باشند و ائمه (ع) در این حالات و اوصاف خودشان مانند رسول الله صلی الله علیه و آله بوده‌اند که خداوند اختصاص داده بر او در آگاه نمودن وی بر احوال امتهای گذشته و در فهمانیدن به او آنچه در کتابهای گذشته بوده بدون این که کتابی بخواند یا احدی را از هر دو طائفه از اهل کتاب (یعنی یهود و نصاری) ملاقات در خواندن نماید. پس ثابت گردید در عقلهای عقلاء: این که اعلم افضل است و افضل اولی به اشغال مقام امامت است از کسی که او مفضول است برای این که بر آن خداوند در آیات دلالت فرموده است پس وقتی که ائمه‌ی ما (ع) اعلم

امت اند ثابت شد که آنها ائمه‌ی اسلام اند که استحقاق ریاست بر مردم دارند. این جملات و کلمات معانی عباراتی است که از قلم یکی از بزرگان [صفحه ۷۶۳] متکلمین امامیه صادر شده و حاصل آن این است امام نیز مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله احتیاج به خواندن و نوشتن و یاد گرفتن خط و تحصیل ندارد و بر حسب قاعده نیز چنانچه مکرر اشاره کردیم قول صحیح و کلام درست است که امام علیه السلام در تمامی اوصاف و کمالات مانند پیغمبر صلی الله علیه و آله است چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله علم و کمالاتش از جانب خداست امام علیه السلام مثل اوست فرقی ندارد مگر در نبوت که امام علیه السلام آن منصب را ندارد.

نقل کلمات والد شیخ بهائی

و یکی دیگر از بزرگان علمای امامیه شیخ الاسلام شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی همدانی جعی قدس سره والد شیخ بهائی رضوان الله علیه در کتاب درایه الحدیث گوید: و لقد علم بین کل الخلق من العامه و الخاصه انه لم یسأل احد منهم علیهم السلام قط فتردد و لا توقف و لا استشکل احد منهم سؤالا قط و لا عول فی جوابه علی کتاب و لا مباحث مع انهم لم یشاهدوا قط مختلفین الی معلم و لا ادعی ذلك علیهم مدع من اولیائهم و لا من اعدائهم بل کل واحد منهم یسند عن آباءه عن رسول الله صلی الله علیه و آله و هذا من أقوى الأدله علی اختصاصهم بالمزایا التي یقطع کل ذی لب بانها من الله تعالی میزهم بها عن الخلق و معجزاتهم الباهرات و اخبارهم بالمغیبات مما نقله الثقات و اشتهر فی کل الامکنه و الاوقات..... انظر ص ۴۱ ط ایران. پس کسی که ادعاء کرده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هزینیه تحصیل امیرالمؤمنین علی علیه السلام را از مال خدیجه‌ی کبری علیها السلام که در اختیارش گذاشته بود پرداخت حرف بی مدرک گفته و کلماتی برخلاف معتقدات [صفحه ۷۶۴] شیعه‌ی امامیه سفته است. در تاریخ حالات آن حضرت کسی این قضیه را نگارش نداده و اگر این ادعاء از اجتهادات خود نویسنده‌ی آنست بر

خودش برگردانیده می‌شود و در استنباطات خود به خطاً و غلط رفته است مگر این که در معتقدات خود راه سنیها را پیموده باشد و مبانی اعتقاداتش متکی و مبتنی بر مبانی سنیها باشد که هر جاهل و نادان را لایق اشغال مقام خلافت و نیابت از پیغمبر صلی الله علیه و آله بدانند و مانند رئیس جمهوریهایی فعلی دنیا اشخاص عادی را به امامت انتخاب کنند و او را امام و خلیفه بدانند فعلی الاسلام السلام چنانچه آخر کارشان نیز به این وضع کشید که می‌بینیم. آیا از ضروریات مذهب ما شیعه‌ی امامیه‌ی اثنا عشریه نیست که حضرت ولی عصر بقیه الله ارواحنا فداه در حین رحلت پدر بزرگوارش امام حسن عسکری علیه السلام بیشتر از پنج سال نداشت؟ آیا در آن سن به تمامی علوم و معارف رسول الله صلی الله علیه و آله دارا نبود؟ هرگز کسی که شیعه و معتقد به عقائد حقه باشد نمی‌تواند آن را انکار کند.

نقل کلمات شیخ مفید

شیخ اعظم مفید (ره) گوید: و کان سنه عند وفاة ابيه خمس سنين آتاه الله فيها الحكمة و فصل الخطاب و جعله آية للعالمين و آتاه الحكمة كما آتاها يحيى صبيا و جعله اماما في حال الطفولية الظاهرة كما جعل عيسى بن مريم في المهد نبيا و قد سبق النص عليه في مله الاسلام من نبي الهدى عليه السلام ثم من امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام [صفحه ۷۶۵] و نص عليه الاثمه و احدا بعد واحد الى ابيه الحسن (ع) و نص ابوه عليه عند ثقاته و خاصه شيعته و كان الخبر بغيبته ثابتا قبل وجوده و بدولته مستفيضا قبل غيبته و هو صاحب السيف من ائمة الهدى (ع) و القائم بالحق المنتظر لدولة الايمان و له قبل قيامه غيبتان [۵۲۴] ... الخ

کلامی بی مأخذ و رد آن

امام عصر و ناموس دهر بقیه الله فی العالمین در آن موقع پنج سالگی به تصریح شیخ اعظم مفید (ره) چنانچه کلمات شریفه اش نقل شد مانند عیسی (ع) و یحیی (ع) بوده که علم و حکمت و نبوت به آنها عطا شده بود و به امام (ع) نیز در آن سن مبارک تمامی علوم آنها و امامت عطا شده است آیا احتیاج داشت پیش اشخاص عادی تحصیل کرده و خط نوشتن یاد بگیرد و هزینه و مخارج صرف کند از معلمی درس خواندن و نوشتن بیاموزد؟ منظور از شرح دادن به این حالات ائمه ی اطهار (ع) آنست که معلوم شود ادعاء این که رسول الله (ص) از مال خدیجه به آسانی توانست وسائل تحصیل سواد و آموختن خط را برای علی علیه السلام فراهم سازد و هزینه اش را پردازد دور از عقیده ی تشیع است و دور از واقع تاریخی و کذب محض و هذیان صرف است که بلکه بتوانند امیرالمؤمنین علیه السلام را به ردیف و جرگه ی اشخاص عادی بیاورند و روح ضد تشیع و تعصب [صفحه ۷۶۶] آباء و اجدادی در آن گونه اشخاص بروز کرده، به کدام دلیل این نسبت بی مدرک به رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام داده شده؟ برای ما معلوم نیست. و از آنچه گفتیم معلوم شد کلام بی مأخذ است اگر گفته شود: قوله تعالی: قال انی عبدالله آتانی الكتاب و جعلنی نبیا. ای سیجعلنی نبیا بعد لان الرضیع لا یكون قدوة للناس و حجة علیهم کیف و هو غیر مسئول عن أقواله و أفعاله فهل یكون مسئولا عن تبلیغ رسالات الله الی عباده؟ و عن الاناجیل ان عیسی بعث فی سن الثلاثین و انما تکلم فی المهد لتبرئة امه من الزنا و الفجور لا لانه نبی مرسل. قلت: قوله: ای سیجعلنی نبیا فیما بعد. معنی مجازی لا یصار الیه من دون قرینة صارفة عن المعنی الحقیقی و ظواهر القرآن حجة بالاتفاق و مخالفة الاخباریین لا یعبأ بها كما حقق فی اصول الفقه و المراد ان الاتفاق حاصل ان ظواهر القرآن حجة فی الفروع و الاحکام و اما فی اصول الدین و فروعها فیضا حجة اذا توافقت الظواهر القرآنیة مع الأدلة و القرائن القطعیة من أحادیث العترة الطاهرة و ضرورة مذهب الامامیة فمتی حصل التوافق یصل الظاهر القرآنی الی مرتبة النص فیحصل للمكلف القطع من ظاهر القرآن و یصیر المستفاد من الظاهر قطعیا فیکون جهة فی

اصول الدين و فروعها لا ظنيا حتى يرد اشكال المتوهم كما اشرنا اليه فى صفحة: (٧٣٤) سطر: (١١) بقولنا: و توهم نشود.... الخ و لذلك تمسك الشيخ المفيد قدس سره فى حق عيسى (ع) بظاهر [صفحه ٧٦٧] القرآن الكريم بقوله: و ظاهر الذكر دليل على ذلك فى قوله تعالى:.... الخ كما يأتى نقل كلامه قدس سره. و لا بد من حمل الاية على ظاهرها و ظاهر كلمة: «آتانى» و كذا ظاهر «و جعلنى» على صيغة الماضى: ان الله تعالى آتاه الكتاب و جعله نبيا فى حال تكلمه و هو مع تبرئته لآله اخبر عن كونه نبيا صاحب كتاب و هذا هو المعنى الحقيقى للاية و لا بد من الاخذ به و رفض المعنى المجازى عملا بالقاعدة. قوله: لان الرضيع لا يكون قدوة الخ لم لا يكون الرضيع الذى هو عيسى المسيح عليه السلام قدوة للناس و حجة عليهم و هو آية من آيات الله الباهرة؟ نعم الرضيع الذى هو فى بيت صاحب هذا الكلام لا يكون قدوة للناس و حجة عليهم لا الرضيع الذى هو آية من آيات الله تعالى كما نطق به القرآن الكريم فى قوله: و جعلناها و ابنها آية للعالمين سورة ٢١ آية ٩١. و قوله: فهل يكون مستولا عن تبليغ رسالات الله الى عبادته؟ فى هذه الكلمات مغالطة واضحة فان كون عيسى الرضيع نبيا فى المهد يعنى فيه علم النبوة و كمال العقل و كونه جامعا لجميع كمالات النبوة لا يستلزم ذلك كون المسيح عليه السلام رسولا مبعوثا الى الناس و مرسلا اليهم فى ذلك الوقت حتى يقول صاحب هذا الكلام: فهل يكون الرضيع مستولا عن تبليغ رسالات الله الى عبادته؟ فانه لم يكن مرسلا مبلغا حينئذ عن [صفحه ٧٦٨] الله تعالى رسالاته الى الناس. نعم نقل الشيخ الطبرسى (ره) فى مجمع البيان فى تفسير آية: قال انى عبد الله الخ من جملة الاقوال ما هذا لفظه: و قيل ان الله تعالى اكمل عقله فى صغره و ارسله الى عبادته و كان نبيا مبعوثا الى الناس فى ذلك الوقت مكلفا عاقلا و لذلك كانت له تلك المعجزة [٥٢٥]. و الحق ان عيسى (ع) كان كامل العقل فى ذلك الوقت و لم يكن مرسلا الى عبادته و كان نبيا بمعنى فيه علم النبوة و كمالات النبى و اوصافه باسرها ولكن لم يكن مبعوثا الى الناس فى ذلك الحين و كان فيه كمال العقل و التكليف فى نفسه فقول القائل: ان الرضيع غير مستوال عن أقواله و افعاله، باطل من اساسه. و قوله: عيسى

عليه السلام بعث في سن الثلاثين و نقله عن الاناجيل لا يعتمد عليه [٥٢٦] فانه لا ينبغي الاعتماد بهذه الاناجيل المحرفة التي الفوها بعد زمن المسيح (ع) بقرون كثيرة كما هو محقق في محله انظر الى كتاب اظهار الحق للعلامة الكبير الهندي و غيره من الكتب و الاثار [صفحة ٧٦٩] الخالدة و اما الانجيل المنزل الى المسيح (ع) من الله تعالى فليس بأيدينا منه عين و لا أثر.

از انجيلي كه به حضرت عيسى نازل شده اثرى نيست

قال الشيخ المفيد قدس سره: في ضمن جواب المسألة المتممة للخمسين من المسائل العكبرية في حق رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: انه لم يزل في الحكم مبعوثا و في العلم نبيا و هو كذلك [٥٢٧]. قلت و هكذا نقول في حق المسيح (ع) حين كان في المهدي رضيعا نبيا و في حق يحيى حين كان صبيا و آتاه الله الحكمة و النبوة و جعله نبيا و كذلك يجعل الصبي في ظاهر الحال اماما و حجة على الناس كما جعل الامام الجواد و الامام الهادي و الحجة المنتظر القائم المهدي عليه السلام في حال صغرهم في ظاهر الحال اماما و خليفة و صويا و ائمة يهدون الى الحق بالضرورة من مذهبنا و جعل فيهم الحكمة و فصل الخطاب و جعل فيهم علوم الانبياء و المرسلين و لا سيما علوم خاتم النبيين صلوات الله عليهم اجمعين. و اما قوله: لا لانه نبى مرسل. فقلت نعم نبى بالمعنى الذى ذكرنا ولكن لم يكن مرسلا في ذلك الوقت ففي قوله هذا مغالطة واضحة لان النبوة بالمعنى الذى ذكرناه لا تستلزم الرسالة. و لا بأس هنا بنقل كلمات الشيخ المفيد قدس سره في كتابه اوائل [صفحة ٧٧٠] المقالات ما نقلنا مختصرا من ترجمتها فيما سبق.

نقل كلمات شيخ مفيد در حق عيسى

قال قدس سره ما هذا لفظه الشريف: القول في كلام عيسى (ع) في المهدي و اقول: ان كلام عيسى عليه السلام كان على كمال عقل و ثبوت تكليف و بعد اداء واجب كان منه و نبوة

حصلت له و ظاهر الذكر دليل على ذلك في قوله تعالى: قال انى عبد الله آتانى الكتاب و جعلنى نبيا و هذا مذهب اهل الامامة بأسرها و جماعة من أهل الشيعة غيرها و قد ذهب اليه نفر من المعتزلة و كثير من أصحاب الحديث و خالف فيه الخوارج و بعض الزيدية و فرق من المعتزلة [٥٢٨]. ثم لا يخفى على الباحث المنقب ان القائل انما ذكر تلك الكلمات التى أشرنا اليها و نقلناها بعينها فيما سبق من حمل آية: قال انى عبد الله الخ على المعنى المجازى و تفوه فى حق المسيح (ع) بما نقلناه عنه كما سمعت، فقد اراد بذلك دحض شبهة مسيحي متزلف: ان عيسى (ع) نبيء طفلا صغيرا على العكس من محمد صلى الله عليه و آله و سلم الذى بعث بعد الاربعين أراد هذا المتزلف ان يفضل بزعمه عيسى (ع) على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم.

معنى كنت نبيا و آدم ... الخ

ولكن قول هذا المتزلف باطل من أساسه و عاطل من أصله فان رسول الله (ص) بعث بالرسالة و تبليغ رسالات الله تعالى الى عباده بعد [صفحة ٧٧١] الاربعين لانه صار نبيا بعد بلوغ سنه الشريف الى الاربعين بل كان نبيا منذ تولده و صغره و عاملا بشريعة نفسه المقدسة لا بشريعة أحد من تقدمه كما ان عيسى (ع) كان فى المهد نبيا بنص القرآن الكريم فكذلك كان رسول الله صلى الله عليه و آله نبيا فى ذلك الوقت قطعا و قد روى الفريقان الشيعة و السنة انه صلى الله عليه و آله و سلم قال: كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين. و غير خفى انه صلى الله عليه و آله و سلم اشار فى هذا الحديث [٥٢٩] الى انه كان له النبوة و جميع كما لاتها القدسية و اوصافها العلية فى مقام النورانية ايضا و لا شك انه كان له صلى الله عليه و آله و سلم من ذلك الحين الولاية العامدة المطلقة الكلية و قد شرحنا الولاية التكوينية و التشريعية فى تعليقاتنا على كتاب «انيس الموحدين» للعلامة النراقى قدس سره فراجع. و أضف الى ما ذكرنا ان ضرورة الاسلام المقدس قاضية ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أفضل الاولين و الاخرين من الانبياء و المرسلين و أوصيائهم المرضيين و من

جميع الملائكة المقربين فاذا كان عيسى عليه السلام نبيا في [صفحه ٧٧٢] المهد و يحيى نبيا في حال كونه صبيا فكذلك النبي محمد خاتم النبيين صلى الله عليه و آله بالضرورة من الدين. و لما كان الامام لابد و ان يكون مثل النبي (ص) في جميع الاوصاف و الكمالات و الصفات العليا الا النبوة فالامام (ع) ايضا امام من حين تولده و كونه رضيعا في المهد و منذ صباوته الظاهره نعم لا يجتمع امامان في وقت واحد الا أن احدهما ناطق و الاخر صامت و اذا ارتحل الامام الناطق الى جوار رحمة ربه تعالى يحصل [٥٣٠] بعض الشؤون للامام الحي الظاهر كنزول الروح و الملائكة في ليلة القدر الى حضرته المقدسة و يتوجه هداية الخلق اليه و وصول اعمالهم بوساطته الى الله تعالى و يصير هو واسطة في الفيض و يدعى يوم القيامة الخلائق الموجودون في زمانه و القائلون بامامته بهذا الامام قال الله تعالى: يوم ندعوا كل اناس بامامهم، و قال الله تعالى: و جعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا، الحمد لله الذي هدانا لهذا و ما كنا لنهتدي لو لا ان هدانا الله ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمة انك أنت الوهاب. [صفحه ٧٧٣]

اشاره به جلالت علامه

اشاره

ص: - ٤٧١ - س: - ١٩ (در اغلب آنچه از آیات قرآن مجید استفاده می شود) (مخالفت کرده اند) آیه الله شیخ جمال الدین حسن بن مطهر حلی شهیر بعلامه قدس الله روحه که نزد شیعه ای امامیه آیه الله مطلق در میان علمای اعلام و علامه علی الاطلاق عبارت از آن بزرگوار است حقوق بسیار در ذمه ای عموم شیعه داشته و به زحمات بی شمار در مدت زندگانی خویشتن در راه ترویج دین و نشر آئین سید المرسلین و اثبات حقانیت طریقه ای اهل بیت طاهرین علیهم السلام متحمل شده که بر هر فرد شیعی امامی لازم است که هیچ وقت و در هیچ زمان با مرور دوران او را فراموش نکرده و روح مقدس او را با اعمال

خیر و با بر و احسان و قرائت قرآن شاد نمایند، و الحق عظمت روحی آن بزرگوار
 طوریست با این که چندین قرن است که از دنیا رحلت فرموده و در جوار امیرالمؤمنین
 (ع) آرمیده ولی نام نامیش و لقب گرامیش (علامه) نزد عموم شیعه از بزرگ و کوچک
 و خرد و کلان مشهور و در زبانها معروف و عموماً به وی ثنا خوانند و قدردانی می نمایند.
 [صفحه ۷۷۴] و راجع به نسب آن بزرگوار و اصل و نژادش داستانی دارم چون هنوز
 مدرک آن را خودم به دست نیاورده‌ام نمی‌خواهم با نقل ثقات از فضلاء و دوستان به قلم
 آورده و نگارش بدهم و از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم که هر چه زودتر زیارت
 أعتاب مقدسه را در عراق نصیب فرماید تا بتوانم آنچه شنیده‌ام آن را بلکه خودم به
 رأی العین مشاهده و مدرک را تحصیل نمایم ان شاء الله تعالی بمنه و جوده بحق النبی و آله
 صلوات الله علیهم.

اشاره به ایام اقامت در «زنجان»

در سه چهار سال قبل در سفر اجباری باستان کرمان و توقف در (بافت) تقریباً سی فرسخی
 شهرستان کرمان پس از مراجعت از آن سفر باز در زنجان به اقامت اجباری قریب به شش
 ماه بودم و از مهربانیهای اهالی محترم زنجان عموماً و از مهمان‌نوازی و محبت‌های
 بی پایان صدیقنا الاخ الامجد علامه‌ی جلیل آیه الله آقای حاج آقا عزالدین حسینی دامت
 برکاته خصوصاً کاملاً برخوردار بوده و به ویژه از مذاکرات علمی و مباحثات فقهی و
 ادبی و تاریخی که در حضور آن برادر مکرم معظم واقع می‌شد صفای عجیب و حظوظ
 روحی غریب داشت که به وصف نمی‌آید و به عبارت نمی‌گنجد و مقداری از آن
 حوادث و تواریخ در کتاب (سفرنامه‌ی بافت) شرح داده شده است و از جمله‌ی فوایدی
 که در ایام توقف در شهرستان زنجان نصیب شد یکی هم اطلاع بر کتاب (ایضاح مخالفه
 السنه لنص الكتاب و السنه) است که به نسخه‌ی خطی به قطع کوچک در کتابخانه‌ی
 شخصی آن برادر معظم ادام الله بقائه مطلع شده و به مطالعه‌اش موفق [صفحه ۷۷۵] شدم

از ملاحظه‌ی آن کتاب معلوم می‌شود که آیه‌الله علامه قدس‌الله‌روحه چقدر افکار دقیق و ذهن عمیق داشته و چقدر به زحمات طاقت‌فرسا متحمل شده و آنچه از آیات قرآنی استفاده می‌شود به طور فشرده و اجمال بیان فرموده و مخالفت عامه را با آن مطلب مستفاد نیز بیان فرموده است.

اطلاع یافتن بر کتاب: ایضاح مخالفة السنة

قبلا آنچه شیخنا الاستاد البحاث الطهرانی قدس سره در (الذریعة) درباره‌ی این کتاب نامبرده نگارش داده آن را در اینجا بیاورم و بعد از آن برای نمونه از عین عبارات آن کتاب شریف که در کتاب (الفوائد) نقل کرده‌ام در اینجا برای خوانندگان محترم نقل نمایم. شیخنا الاستاد (ره) می‌فرماید: (ایضاح مخالفة السنة) يعد من كتب التفاسیر... لما فيه من تفسير الايات و بیان مداليلها و يعد من كتب الردود الدينية لاشتماله على بیان مخالفات لنص الكتاب و السنة. هولایة الله اللامئة الحلی الحسن بن یوسف بن المطهر المتوفی سنة: (۷۲۶) قال الشيخ المحدث الحر العاملی فی ترجمه المؤلف (انه سلك فيه مسلکا عجيبا و بین المخالفات التي وقعت لكل آية من جهات كثيرة. و قد وصل الينا المجلد الثاني منه و فيه تمام سورة آل عمران) و ذکر انه يوجد فی الخزانة الرضویة «اقول» نسخة الخزانة الرضویة توجد فيها حتى اليوم و هي من موقوفه ابن خاتون سنة ۱۰۶۷ و توجد فی خزانه آل شیخ الاسلام بزنجان نسخة أخرى. و قال سيدنا ابو محمد الحسن صدرالدين: (انی رأیت نسخة خط [صفحه ۷۷۶] العلامة المؤلف فی مكتبة السيد آقا میرزا الاصفهانی النجفی المولع بجمع الكتب المتوفی حدود سنة ۱۳۱۱، و الموجود فی تلك النسخ من آية: زين للذين كفروا الحياة الدنيا- فی سورة البقرة آية: ۲۰۸ الى آخر سورة آل عمران و فرغ منه سنة: (۷۲۳). جزء دوم آن کتاب شریف در کتابخانه‌ی شخصی صديقنا العلامة سلمه الله تعالى در زنجان موجود است و از موقوفات جد امجدشان سيد فقيه آقا سيد محمد بن قاسم حسینی شهیر به مجتهد رحمه الله است و آخر جزء از کتاب

این است: تم الجزء الثانی من کتاب ایضاح مخالفة السنة لنص الكتاب و السنة و يتلوه في الجزء الثالث سورة النساء على يد العبد الفقير الى الله تعالى حسن بن يوسف بن المطهر الحلبي مصنف الكتاب تسويدا في الحضرة الشريفة الغروية صلوات الله على مشرفها في آخر نهار الجمعة العشرين من شوال سنة ثلاث و عشرين و سبعمائة و صلى الله على محمد و آله الطيبين الطاهرين و سلم كثيرا. چنانچه شيخنا الاستاد (ره) فرموده از آیهی شریفه: زين للذين كفروا الخ از سورهی بقره شروع فرموده و تا آخر سورهی آل عمران است معلوم می شود جزء اول را تألیف فرموده و نسخهی نامبرده جزء دوم است و از جزء سوم خداوند عالم است که موفق به تألیف آن شده یا نه؟ چون از این نسخهی جزء دوم چنانچه از تاریخ فراغش معلوم است سه سال تقریبا قبل از وفاتش فارغ شده است. [صفحه ۷۷۷]

نقل مقداری از محتویات آن کتاب

و از بیانات آیه الله (ره) در این کتاب معلوم است که مخالفین چقدر مخالفت با مطالب مستفاد از قرآن کریم کرده اند و برای اطلاع نقل می شود: قال قدس سره فی اول هذا الجزء الثانی ما هذا لفظه: قال الله تعالى: زين للذين كفروا الحيوة الدنيا و يسخرون من الذين آمنوا و الذين اتقوا فوقهم يوم القيامة و الله يرزق من يشاء بغير حساب. اقول: خالفت السنة هذه الایة من وجوه: (ا) زين: المزين للذين كفروا الحيوة الدنيا هو ابليس و جنوده لانه هو الذي يغر و يقوى دواعى الشهوة و يحسن فعل القبيح و الاخلال بالواجب و يسوف لهم التوبة و لا يصح ان يكون المزين هو الله تعالى لانه تعالى زهد فيها و اعلم انها دار الغرور و تواعد على ارتكاب القبایح فيها و انما يصح ذلك لو كانت الافعال مستنده الى العبد و خالفت السنة فيه. (ب) هذا اما يصح لو كان الله تعالى لا يفعل القبيح و خالفت السنة فيه. (ج) للذين كفروا: اسند الكفر اليهم و انما يصح ذلك لو كان العبد فاعلا و خالفت السنة فيه. (د) و يسخرون: اسند السخرية اليهم و انما يصح لو كان العبد فاعلا و خالفت السنة فيه. [صفحه ۷۷۸] (ه) من الذين آمنوا: اسند الايمان اليهم و انما يصح لو كان العبد فاعلا

و خالفت السنه فيه. (و) و الذين اتقوا: اسند التقوى اليهم و انما يصح لو كان العبد فاعلا و خالفت السنه فيه. (ز) فوقهم يوم القيامة: اى فى عليين و الفجار فى الجحيم و هذا خبر انما يعلم صدقه لو امتنع الكذب على الله تعالى و خالفت السنه فيه. (ح) والله يرزق من يشاء: خبر انما يعلم صدقه لو امتنع الكذب على الله تعالى و خالفت السنه فيه. (ط) بغير حساب: اى كثيرا لا يدخله الحساب لكثرتة، اولا يرزق المؤمن على قدر ايمانه و لا الكافر على قدر كفره فى الدنيا، او يعطى أهل الجنة ما لا يتناهى و لا يأتى عليه الحساب. و هذا خبر انما يعلم صدقه لو امتنع الكذب على الله تعالى و خالفت السنه فيه. و در تفسير آيهى شريفهى مباهله مرقوم فرموده: قال الله تعالى: فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل: تعالوا ندع ابنائنا و ابناءكم و نساءنا و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين. اقول: خالفت السنه هذه الايه من وجوه: [صفحه ٧٧٩] (ا) فمن حاجك: أسند الفعل اليه و انما يصح لو كان العبد فاعلا و خالفت السنه فيه. (ب) فقل تعالوا: امر و انما يصح لو كان العبد فاعلا و خالفت السنه فيه. (ج) ندع ابنائنا و ابناءكم و نساءنا و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم: اخبارات انما يعلم صدقها لو امتنع الكذب على الله تعالى و خالفت السنه فيه. (د) فنجعل لعنة الله على الكاذبين: أسند الفعل اليهم و انما يصح لو كان العبد فاعلا و خالفت السنه فيه. استدلال ابوبكر الرازى بهذه الايه على ان الحسن و الحسين عليهما السلام ابنا رسول الله صلى الله عليه و آله و ان ولد البنت ابن على الحقيقه. و استدلال ابن غيلان بهذه الايه على أن الحسن و الحسين صلوات الله عليهما كانا مكلفين فى تلك الحال لان المباهله لا تجوز الا مع البالغين. و استدلت الاماميه بهذه الايه على أن امير المؤمنين صلوات الله عليه كان أفضل الصحابه من وجهين: الاول: ان موضوع المباهله لىتمير المحق من المبطل و لا يصح ان تفعل الا بمن هو مأمون الباطل و يكون مقطوعا على صحه عقيدته و أنه أفضل الناس عند الله لان استعانه النبي صلى الله عليه و آله به فى الدعاء تدل على [صفحه ٧٨٠] علو مرتبته و شرف منزلته و تميزه عن غيره. و الثانى: ان قوله تعالى: و أنفسنا و أنفسكم أشار به الى أن نفس على عليه السلام هى نفس محمد صلى

الله علیه و آله و الاتحاد محال فالمراد به المساوات و مساوی الافضل افضل. و اراد بقوله: نساءنا فاطمة علیها السلام. و هذا كله يدل على أفضليتهم عليهم السلام على غيرهم فان العقل يقضى بانه لو كان أحد أفضل منهم استند به النبي صلى الله عليه و آله في الدعاء على ان الله تعالى هو الذي أمره بذلك و خالفت السنة فيه.

توضیح کلام آیه الله

توضیح کلام آیه الله قدس سره آنست که: هر گاه کسی افضل از امیرالمؤمنین و فاطمه ی زهراء و حسنین صلوات الله علیهم وجود داشت و یا مساوی با آنها بود رسول الله صلی الله علیه و آله لابد بود تمامی آنها را در مباحله حاضر نموده و بیاورد و اکتفاء به آن چهار وجود مقدس نفرماید زیرا آیه ی شریفه ظاهر در عموم ابناء و نساء و انفس است و جمع مضاف حقیقت در استغراق است ولی این عمومات بر خصوص آن حضرات اطلاق شده و ضروری میان مسلمانها است که غیر از آن ذوات مقدسه کسی را رسول الله صلی الله علیه و آله در مقام مباحله با نصارای نجران نیاورده و اگر در میان مسلمین احدی از پسرها و زنان و نفوس که مساوی و هم ردیف با آنان و مساوی با نفس رسول الله صلی الله علیه و آله بود لابد بایستی با آن حضرات به مباحله حاضر شود و اکتفاء به آن ذوات مقدسه نگردد زیرا ترجیح بلا مرجح محال است. [صفحه ۷۸۱] و این که در نساء و انفس اختصاص داده به زهراء و مرتضی (ع) ولی در ابناء اکتفاء به یکی از امام حسن و امام حسین علیهما السلام نفرموده و بلکه هر دو سبطین را به مقام مباحله آورده معلوم می شود در انفس احدی نبوده که برابری با امیرالمؤمنین علیه السلام کند که مساوی با نفس رسول الله صلی الله علیه و آله است و در نساء نیز کسی نبوده که برابر با زهراء بتول علیها السلام باشد و لذا آوردن آنها از نساء و انفس از دیگران عموماً غنی بوده و آن دو بزرگوار رجحان بر دیگران داشته اند و الا اگر کسی هم ردیف داشتند ترجیح بلا مرجح بوده بایستی آن هم ردیف های آنها را نیز بیاورد پس کسی از مسلمین در ردیف آنها

نبوده است ولی در ابناء چون سبطین با هم مساوی و هم ردیف اند و لذا نمی توانست اکتفاء به آوردن یکی از آن دو بزرگوار بفرماید و ترجیح بلا مرجح محال است و لذا لابد باید هر دو را بیاورد و اگر کسی در مسلمین با سبطین مساوی بود به ناچار بایستی او را هم بیاورد ولی نیاورده معلوم می شود کسی در ابناء هم ردیف آنها نبوده است و الا نیاوردن هم ردیف ها مخالف حکمت و عدالت و مساوات می شد. پس از آیهی شریفه بانندک دقت افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام از تمامی نفوس معلوم است زیرا با نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برابر و مساوی است و احدی به آن نمی رسد و در نساء در افضلیت کسی به زهراء بتول علیها السلام نمی رسد و همچنین در ابناء کسی هم ردیف و مساوی با سبطین (ع) نبوده و آنها افضل از تمامی ابناء بوده اند. [صفحه ۷۸۲]

راجع به ورود جابر در اربعین و نقل کلام بعضی از معاصرین

اشاره

ص: - ۳۸۵ - س: - ۱۴ گفته شد: که ورود جابر بن عبدالله انصاری (ره) در اربعین و اسراء اهل بیت (ع) به کربلاء گرچه در یک روز اتفاق افتاده است باز او اول زائر است: پس از مدتی مطلع شدم بر کلمات ارزندهی فاضل معاصر محقق آقای هاشم معروف الحسنی که تصریح فرموده که ورود جابر بن عبدالله انصاری (ره) به کربلاء در اربعین اول سیدالشهداء (ع) یک روز قبل از ورود اسراء بوده است ولی مدرک و مصدر نقل خود را ذکر نکرده است. و عین عبارات ایشان در اثر خالدش کتاب «سیره الائمه الاثنا عشر» ج ۲ ص ۱۳۲ ط بیروت نقل می شود و کلمات ایشان نظر بر این که از روی تحقیق و نقلیات شان از مدارک صحیحه و مصادر مورد اعتماد است و لذا بسیار محل اطمینان است - می فرماید: و یروی بعض الرواة ان یزید بن معاویة خیر الامام زین العابدین [صفحه ۷۸۳] (ع) بین البقاء بالشام و الرجوع الی المدینة فاختر الرجوع الیها فجهزهم یزید ابن

معاویة و أرسل معهم من يتولى ارادة شؤونهم و رعايتهم خلال طريقهم و طلبوا من الدليل ان يعرج بهم على كربلاء فأجابهم لذلك. و كان جابر بن عبدالله الانصاري و جماعة من بني هاشم قد شدوا الرحال لزيارة الحسين (ع) فوردوا كربلاء قبل وصول السبايا اليها بيوم واحد و فيما كان جابر بن عبدالله و من معه يجولون بين القبور و اذا بموكب الامام قد أطل عليهم من ناحية الشام، فقال له قائده و كان جابر مكفوف البصر: انى أرى سوادا قد طلع علينا من ناحية الشام فخاف ان يكون الموكب لاحد من أتباع يزيد او ابن زياد، فقال جابر: اذهب و أتنا بخبره مسرعا فان كان من أتباع ابن زياد لعلنا نأوى الى ملجأ، و ان كان لعلى بن الحسين (ع) و عماته و أخواته فأنت حر لوجه الله، فمضى و ما لبث ان رجع مسرعا و هو يقول: يا جابر قم و استقبل حرم رسول الله (ص) هذا زين العابدين (ع) قد جاء بعماته و أخواته، فقام جابر يمشى حافى الاقدام مسرعا حتى دنا من الامام زين العابدين (ع)، فوقع عليه يقبله و يبكى فارتج المكان من كثرة البكاء. و قال له الامام (ع): يا جابر ههنا والله قتلت رجالنا و ذبحت اطفالنا و سبيت نساءونا و حرقت خيامنا. بنابراین که جابر رحمه الله يك روز قبل از ورود اسراء وارد كربلاء [صفحه ۷۸۴] شده پس اول زائر گفتن به جابر رحمه الله صحيح بوده و او اول زائر است ولی ورود جابر به كربلاء يك روز قبل از ورود خاندان رسالت خلاف تصريح بزرگان است که در يك روز وارد شده اند چنانچه شرح داده شد. و ناگفته نماند: از فرمایش جابر رحمه الله به غلامش با سرعت برو و سوادى که دیده می شود خبر آن را به ما بیاور هرگاه از اتباع ابن زياد است شاید ما پناهگاهی به خودمان پیدا کنیم هرگاه علی بن حسین (ع) است پس تو در راه خدا آزاد هستی. از این کلام جابر بن عبدالله رحمه الله معلوم می شود که آن بزرگوار آگاهی از مراجعت امام (ع) داشته است و در انتظارش بوده که گفته: اگر امام سجاد (ع) باشد تو در راه خدا آزادی- و احتمال می داده سوادى که از جانب شام نمایان گشته امام علی بن الحسين (ع) بوده باشد و گویا از آزادی امام (ع) از دست يزيد با خبر بوده و جابر (ره) این قضیه را از رسول الله (ص) و امیرالمؤمنین (ع) نیز شنیده است چنانچه آمدنش به زیارت كربلاء

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام به دستور و امر رسول الله (ص) بوده است چنانچه سابقا نیز به این مطلب اشارت رفته است. و لابد جابر (ره) این را هم شنیده بوده که در زیارت اربعین با [صفحه ۷۸۵] امام سجاد علیه السلام ملاقات خواهد کرد و لذا به غلامش دستور داده اگر سوادى که نمایان شده علی بن الحسین علیهما السلام باشد تو آزادی، پس در جابر (ره) حالت انتظاری برای آمدن امام سجاد علیه السلام بوده است و الا از کجا احتمال می‌داده که سواد نمایان شده اگر از طرف ابن زیاد نباشد پس امام علی بن الحسین علیهما السلام است و همان طور هم شده است. [صفحه ۷۸۶]

دکتر المنجد و ابن تیمیة و لعن یزید

اشاره

ص: - ۴۱۳ - س: - ۷ (فتویٰ بعدم جواز لعن کردم بر یزید...) آقای دکتر صلاح‌الدین المنجد در لبنان که آثاری و رساله‌های زیادی منتشر می‌سازد اخیراً رساله‌ای به عنوان «سؤال عن یزید بن معاویة» از تألیفات ابن تیمیة حرانی بنیان‌گذار مسلک خشک و جامد وهابی‌گری نشر نموده و تا حال چاپ سوم آن به نظر رسیده و در مقدمه‌ی آن گوید آنچه ترجمه‌اش تقریباً این است: خلیفه‌ی دوم اموی یزید بن معاویة بن اُبی سفیان یکی از اشخاصی است که در تاریخ اسلامی آثار عمیقہ گذاشته و حوادث تأسف‌آوری که مقدر شده بود در روزگار وی به دستهای قواد او جاری شود همراه طعن شدید بر علیه او نزد طائفه‌ی از طوائف اسلامی شده و عده‌ی دوم را وادار بر تعصب بر له او کرده و در تعظیم وی بحد غلو رسیده‌اند [۵۳۱] و هر دو فرقه [صفحه ۷۸۷] همین طور در روزگار در اختلافند و اهل سنت [۵۳۲] طریق وسط را اتخاذ کرده‌اند و محامد اوصاف یزید را ذکر می‌کنند و از سوء اعمال او غفلت ندارند ولی آنها غلو نکرده‌اند در حق و باطل. تا اینجا ترجمه‌ی جمالی از کلام آقای دکتر نامبرده است بعد گفته: که رساله‌ی

نامبرده را در کتابخانه‌ی جامعه‌ی «برنستن» در ولایات متحده در ضمن مخطوطات پیدا کرده و آن را چاپ نموده و نشر کرده و فتوای غزالی را هم به آن ضمیمه نموده است گویا آقای دکتر در ضم فتوای ناهنجار غزالی خواسته حرفهای مزخرف ابن تیمیه را تقویت نماید. [صفحه ۷۸۸] از این آقای دکتر سؤال می‌کنیم شما که نگارش داده‌اید: یزید از اشخاصی است که در تاریخ آثار عمیقہ گذاشته آیا کدام آثار عمیقہ از یزید پلید در صفحه‌ی روزگار به یادگار مانده است؟ مگر آثار ظلم و ستم و استبداد و دیکتاتوری و زیر پا انداختن احکام و آثار اسلامی، آیا حوادث ناگوار و وقایع مؤلمه‌ی ناهنجار که از قواد وی صادر گشته آیا بدون اطلاع و اجازه‌ی وی بوده؟ آیا یزید نبود که به حاکم مدینه دستور داد که از حسین بن علی (ع) برای من بیعت بگیر یا سرش را از بدن جدا کرده و پیش من بفرست؟ آیا همین دستور را به ابن زیاد نداده بود؟ در صورتی که تواریخ شاهد این مدعاست. و رویه و رفتار ستمکاران و خونخواران روزگار است که خودشان شخصا فرمان کشتار بیچاره‌گان و درمانده‌گان را می‌دهند و سپس اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند و گناه را به گردن قواد خودشان می‌اندازند در صورتی که دستور تمامی جزئیات ظلم و ستم و کشت و کشتار را خودشان می‌دهند. آیا انکار ابن تیمیه با تمام بی‌حیائی و پروئی که واقعا مانند وی مرد بی‌حیائی تاریخ در صفحه‌ی روزگار نشان نداده به درد می‌خورد که انکار کرده اهل بیت سیدالشهداء (ع) را به شام اسیر نبرده‌اند؟ و رأس مطهرش را به یزید ارمغان نفرستاده‌اند؟ و با چوب خیزران بر لبهای مبارکش نزده است؟ چنانچه در همان رساله که آقای دکتر نامبرده نشر کرده این مسلمات تاریخ را انکار نموده است و آقای دکتر یک حرف و کلمه‌ی در پاورقی آن چیزی ننوشته است. و گویا در آن هذیان و لاطائلات [صفحه ۷۸۹] و انکار واضحات با وی موافقت نموده است و اگر با ابن تیمیه در آن عقائد و انکار واضحات موافقت نداشت نوشته‌ی وی را نشر نمی‌کرد و هذیانهای او را پخش نمی‌نمود. آیا یزید از قضیه‌ی جانگداز کربلاء و آن فاجعه‌ی عظیمه به دست ابن زیاد که پس از شور با سرجون بن منصور رومی از بطارقه‌ی

(پاتریک) روم حکومت عراقین - کوفه و بصره - را به وی واگذار کرد که سیدالشهداء (ع) را او می تواند دفع کند یا بیعت بگیرد اطلاع نداشت؟ آیا یزید از فاجعه‌ی (حره) قتل عام مدینه‌ی رسول الله (ص) خبردار نبود؟ که چه جنایتها ببار آمده که قلم از نگارش آنها شرم دارد. آیا یزید از خراب کردن کعبه‌ی مبارکه و اهانت به خانه‌ی خدا بی خبر بود؟ و امر به تخریب بیت الله الحرام نکرده بود؟ پس یزید کدام اوصاف حمیده را دارا بوده که اهل سنت (یعنی وهابی مسلکها) آنها را متذکر می شوند؟ خوب بود آقای دکتر که معلوم می شود خود در مسلک ابن تیمیه است از آن محامد اوصاف شمه‌ی بیان می کرد تا مردم از خواندن آن محامد صفات یزید بهره مند می شدند و آقای دکتر را در نشر آن اوصاف حمیده که در یزید بوده برخوردار شده و بوی تحسین می گفتند و آقای دکتر مأجور عندالله می شد، و او را روشنفکر دانسته و وی را داخل سائر روشنفکران می دانستند که تبعیت از اجانب و کفار را روشنفکری به حساب می آورند. آیا در یزید اوصاف حمیده و صفات پسندیده سراغ دارید؟ [صفحه ۷۹۰] یزیدی که کارش قماربازی و شراب خواری و میگساری و میمون بازی و رقص [۵۳۳] پس از مستی بوده که در وصفش آمده: «یزید الخمر و القرود و الفهود» در صفحات تاریخ چیزی دیگری ثبت شده است؟ یزید که به محارمش دست خیانت دراز می کرد و محرم و نامحرم نمی شناخت اوصاف حمیده‌ی دیگری داشت؟ در حالات یزید رجوع شود به کتابهای خود اهل سنت که چه جنایتها و اوصاف کثیفه و حالات خبیثه در صفحات آنها ثبت کرده اند، که من این صفحات را بیشتر از این منزله می دانم که با شرح تاریخچه‌ی آن مرد لعین که نشو و نمای مسیحی کرده سیاه نمایم، و حالات و اوصاف حمیده‌ی وی را بنا به عقیده‌ی دکتر نامبرده - در این صفحات بنگارم و در جواب رساله‌ی که از ابن تیمیه نشر کرده و فتوائی که از آقای غزالی به ضمیمه‌ی آن چاپ نموده کلمات ارزنده‌ی یکی از مشاهیر علمای اهل سنت را در اینجا نشر می دهم که در جواب یکی از طرفداران یزید نگارش داده تا آقای دکتر عقیده‌ی وهابیهای صحرای خشک نجد را نسبت به اهل سنت نداده و ساحت

آنها را آلوده به حرفها و کلمات نالایق و ناهنجار ابن تیمیة و غزالی صاحب احیاء العلوم که مشحون از خرافات و طعون است ننماید. [صفحه ۷۹۱]

کلمات ارزندهی ابن الجوزی

و همین کلمات ارزندهی علامه ابن الجوزی که سبط او در تذکره الخواص نقل کرده در رد ابن تیمیة و غزالی کافی است، و احتیاجی بر نقل کلمات سائر علمای اعلام شیعه و سنی نیست که در رد ابن تیمیه و غزالی نگارش داده‌اند، در تذکره گوید: ذکر جدی ابوالفرج فی کتاب الرد علی المتعصب العنید المانع من ذم یزید و قال سألنی سائل فقال: ما تقول فی یزید بن معاویة؟ فقلت له یکفیه ما به فقال: أتجوز لعنه؟ فقلت: قد اجازها العلماء الورعون منهم احمد بن حنبل فانه ذکر فی حق یزید ما یزید علی اللعنة بعد با سندش نقل کرده از مهنا بن یحیی قال: سألت أحمد بن حنبل عن یزید بن معاویة فقال: هو الذی فعل ما فعل قلت: ما فعل؟ قال نهب المدینة قلت: فنذکر عنه الحدیث؟ قال لا و لا غرامه [۵۳۴] لا ینبغی لاحدان ینکتب عنه الحدیث. و حکى جدی ابوالفرج عن القاضی ابی یعلی ابن الفراء فی کتابه المعتمد فی الاصول باسناده الی صالح بن احمد بن حنبل. قال قلت: لابی ان قوما ینسبوننا الی توالی یزید فقال: یا نبی و هل یتوالی یزید أحد یؤمن بالله [۵۳۵] فقلت: فلم لا تلعنه؟ فقال و ما رأیتنی [صفحه ۷۹۲] لعنت شیئا یا بنی لم لا نلعن من لعنه الله فی کتابه فقلت: و این لعن الله یزید فی کتابه؟ فقال فی قوله تعالی: فهل عسیتهم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم و اعمی ابصارهم فهل یکون فساد أعظم من القتل قتل الحسین علیه السلام؟ و فی روایه لما سأله صالح فقال یا بنی ما اقول فی رجل لعنه الله فی کتابه و ذکره. قال جدی و صنف القاضی ابویعلی کتابا ذکر فیہ بیان من یتحق [صفحه ۷۹۳] اللعن و ذکر منهم یزیدا و قال فی الکتاب المذكور: الممتنع من جواز لعن یزید اما ان یکون غیر عالم بذلك او منافقا یریدان یوهم بذلك و ربما استفز [۵۳۶] الجهال بقوله علیه السلام: المؤمن لا یکون لعانا

قال القاضى: و هذا محمول على من لا يستحق اللعن. فان قيل: فقوله تعالى: فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا فى الارض. نزلت فى منافقى اليهود. فقد اجاب جدى عن هذا فى الرد على المتعصب و قال الجواب: ان الذى نقل هذا مقاتل بن سليمان ذكره فى تفسيره و قد أجمع عامة المحدثين على كذبه كالبخارى و وكيع و الساجى و السعدى و الرازى و النسائى و غيرهم و قال فسرهما احمد بانها فى المسلمين فكيف يقبل قول احمد انها نزلت فى المنافقين. فان قيل: فقد قال النبى صلى الله عليه و آله اول جيش يغزو القسطنطينية مغفور له و يزيد اول من غزاها. قلنا: فقد قال النبى صلى الله عليه و آله لعن الله من اخاف مدينتى و الاخر ينسخ الاول. قال احمد فى المسند: بنا أنس بن عياص حدثنى يزيد بن حفصه عن عبدالله بن عبدالرحمن بن ابى صعصعه عن عطأ بن يسار عن السايب [صفحه ٧٩٤] بن خلاد ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال من اخاف اهل المدينة ظلما أخافه الله و عليه لعنه الله و الملائكة و الناس أجمعين لا يقبل الله منه يوم القيامة صرفا و لا عدلا. و قال البخارى بنا حسين بن حريث ابنا ابوالفضل عن جعيد عن عايشة قالت سمعت سعدا يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول لا يكيد اهل المدينة الا انما [٥٣٧] كما ينماع الملح فى الماء و اخرجه مسلم ايضا بمعناه، و فيه لا يريد اهل المدينة احد بسوء الا اذا به الله فى النار ذوب الرصاص. و اما قوله عليه السلام اول جيش يغزوا القسطنطينية فانما يعنى ابوايوب الانصارى لانه كان فيهم و لا خلاف ان يزيد اخاف اهل المدينة و سبى اهلها و نهبها و اباحها و تسمى وقعة الحرّة. و سببه: ما رواه الواقدى و ابن اسحق و هشام بن محمد ان جماعه من اهل المدينة و فدوا على يزيد سنه اثنتين و ستين بعد ما قتل الحسين (ع) فرواه يشرب الخمر و يلعب بالطناير و الكلاب فلما عادوا الى المدينة اظهر و اسبه و خلعوه و طردوا عامله عثمان بن محمد بن ابى سفيان و قالوا قدمنا من عند رجل لا دين له يسكر و يدع الصلاة و بايعوا عبدالله بن حنظلة الغسيل و كان حنظلة يقول يا قوم والله ما خرجنا على يزيد حتى خفنا ان نرمى بالحجارة من السماء: رجل ينكح الامهات و البنات و الاخوات و يشرب الخمر و يدع الصلاة و يقتل اولاد النبين والله لو يكون عندى احد

من الناس لا بلى الله فيه بلاء حسنا فبلغ الخبر الى يزيد فبعث اليهم مسلم [صفحة ٧٩٥] بن عقبه المرمى فى جيش كثيف من أهل الشام فاباحها ثلاثا و قتل ابن الغسيل و الاشراف و أقام ثلاثا ينة الاموال و يهتك الحریم. قال ابن سعد: و كان مروان بن الحكم يحرض مسلم بن عقبه على اهل المدينة فبلغ يزيدا فشكر مروان و قربه و أدناه و وصله. و ذكر المدائني فى كتاب الحره عن الزهرى قال: كان القتلى يوم الحره سبعمائه من وجوه الناس من قريش و الانصار و المهاجرين و وجوه الموالى و اما من لم يعرف من عبدأ و حرأ و امرأه فعشره آلاف و خاض الناس فى الدماء حتى وصلت الدماء الى قبر رسول الله صلى الله عليه و آله و امتلاءت الروضه و المسجد قال مجاهد: التجأ الناس الى حجره رسول الله (ص) و منبره و السيف يعمل فيهم و كانت وقعه الحره سنه ثلاث و ستين فى ذى الحجه فكان بينها و بين موت يزيد ثلاثه اشهر ما امهله الله بل اخذه اخذ القرى و هى ظالمه و ظهرت فيه الاثار النبويه و الاشارات المحمديه. و ذكر ابوالحسن المدائني عن ام الهيثم بنت يزيد قالت: رأيت امرأه من قريش تطوف البيت فعرض لها أسود فعانقتة و قبلته فقلت لها ما هذا منك قالت هذا ابني من يوم الحره وقع على أبوه فولدته. و ذكر ايضا المدائني عن ابى قره قال قال هشام بن حسان ولدت الف امرأه بعد الحره من غير زوج و غير المدائني يقول عشره ألف امرأه و قال الشعبى: أليس قد رضى يزيد بذلك و أمر به و شكر مروان بن الحكم على فعله؟ ثم سار مسلم بن عقبه من المدينة الى مكه فمات [صفحة ٧٩٦] فى الطريق فأوصى الى الحصين بن نمير فضرب الكعبه بالمجانيق و هدمها و أحرقها و جاء نعى يزيد لعنه الله فى ربيع. و قال جدى ليس العجب من قتال ابن زياد الحسين (ع) و تسليطه عمر بن سعد على قتله و الشمر و حمل الرأس اليه و انما العجب من خذلان يزيد [٥٣٨] و ضربه بالقضيب ثنياه و حمل آل رسول الله سبايا على اقتاب الجمال و عزم على ان يدفع فاطمه بنت الحسين (ع) الى الرجل الذى طلبها و اشناده ابيات ابن الزبيرى: ليت اشياخى بدر شهدوا.... الخ أفيجوزان يفعل هذا بالخوارج؟ أليس باجماع المسلمين ان الخوارج و البغاه يكفنون و يصلون عليهم و يدفنون؟ و كذا قول يزيد لى ان اسبيكم لما طلب الرجل فاطمه

بنت الحسين (ع) قول لا يقنع لقائله و فاعله باللعنة و لو لم يكن فى قلبه احقاد جاهلية و أضغان بدرية لا يحترم الرأس لما وصل اليه و لم يضربه بالقضيب و كفنه و دفنه و أحسن الى آل رسول الله [٥٣٩]. [صفحة ٧٩٧] قلت و الذى يدل على هذا انه استدعى ابن زياد اليه و اعطاه اموالا كثيرة و تحفا عظيمة و قرب مجلسه و رفع منزلته و أدخله على نسائه و جعله نديمه. و سكر ليلة و قال للمغنى غن ثم قال يزيد بديها: (اسقنى شربة تروى فوآدى) (ثم مل فاسق مثلها ابن زياد) (صاحب السر و الامانة عندى) (و لتسديد مغنى و جهادى) (قاتل الخارجى أعنى حسينا) (و مييد الاعداء و الحساد)

اشعار و كفيات يزيد

و قال ابن عقيل و مما يدل على كفره و زندقته فضلا عن سبه [صفحة ٧٩٨] و لعنه اشعاره التى أفصح بها بالاحاد و أبان عن خبث الضمائر و سوء الاعتقاد قوله فى قصيدته التى اولها: (عليه هاتى و اعلنى و ترمنى) (بذلك انى لا أحب التاجيا) (حديث ابى سفين قدما سمى بها) (الى احد حتى اقام البواكيا) (الاهات سيقنى على ذاك قهوة) (تحيزها العنبسى كرماشاميا) (اذا ما نظرنا فى أمور قديمة) (و جدنا حلالا شربها متواليا) (و ان مت يا ام الاحيمر فانكحى) (و لا تأملى بعد الفراق تلاقيا) (فان الذى حدثت عن يوم بعثنا) (احاديث طسم [٥٤٠] تجعل القلب ساهيا) (و لا بدلى من ان ازور محمدا) (بمشمولة صفراء تروى عظاميا) قلت و منها قوله: [صفحة ٧٩٩] (و لو لم يمس الارض فاضل بردها) (لما كان عندى مسحه فى التيمم) و منها لما بدت تلك الحمول و أشرقت... الخ و قد ذكرناها و منها قوله: (معشر الندمان قوموا) (و اسمعوا صوت الاغانى) (و اشربوا كاس مدام) (و اتركوا ذكر المعانى) (شغلتنى نعمة العيدان) (عن صوت الاذان) (و تعوضت عن الحور) (عجوزا فى الدنان) الى غير ذلك مما نقلته من ديوانه و لهذا تطرق الى هذه الامة العار بولايه عليها حتى قال ابو العلاء المعرى يشير بالشار اليها: (أرى الايام تفعل كل نكر) (فما أنا فى العجائب مستزيد) (أليس قريشكم قتلت حسينا) (و كان على خلافتكم يزيد) قلت

و لما لعنه جدى ابوالفرج على المنبر ببغداد بحضرة الامام الناصر و اكابر العلماء قام جماعه من الجفأ من مجلسه فذهبوا فقال [صفحه ٨٠٠] جدى: الا بعدا لمدين كما بعدت ثمود، و حكى لى بعض اشياخنا عن ذلك اليوم ان جماعه سئلوا جدى عن يزيد؟ فقال ما تقولون فى رجل ولى ثلاث سنين فى السنة الاولى قتل الحسين (ع) و فى الثانية أخاف المدينة و أباحها و فى الثالثة رمى الكعبة بالمجانيق و هدمها فقالوا: نلعن فقال: فالعنوه و قال جدى فى كتاب الرد على المتعصب العنيد: قد جاء فى الحديث لعن من فعل ما لا يقارب عشر معشار فعل يزيد و ذكر الاحاديث التى ذكرها البخارى و مسلم فى الصحيحين مثل حديث ابن مسعود عن النبى صلى الله عليه و آله انه لعن الواشمات و المتوشمات و حديث ابن عمر لعن الله الواشمه و المتوشمه و لعن الله المصورين و حدث جابر لعن رسول الله صلى الله عليه و آله آكل الربا و موكله الحديث و حديث ابن عمر فى مسند احمد لعنت الخمر على عشرة و جوه الحديث و اورد اخبارا كثيرة فى هذا الباب و هذه الاشياء دون فعل يزيد فى قتله الحسين (ع) و أخوته و أهله و نهب المدينة و هدم الكعبة و ضربها بالمجانيق و اشعاره الداله على فساد عقيدته، و من رام الزيادة على هذا فليقف على كتابه المسمى بالرد على المتعصب العنيد. انتهى ما ذكره سبط ابن الجوزى فى التذكرة توفى السبط سنة: ٦٥٤ هـ بدمشق و دفن فى جبل (قاسيون) و كان من اكابر المؤرخين و أفاضلهم و من أعظم علماء العامة.

ابوالفرج ابن الجوزى

و كان جده العلامة ابن الجوزى ابوالفرج عبدالرحمن بن على بن محمد البكرى الحنبلى من اكابر علماء أهل السنة محققا فى علوم جمه [صفحه ٨٠١] كان له يد طولى فى التفسير و الحديث و صناعة الوعظ و فى كل العلوم و كان لا يراعى أحدا فى ذكر نقائصه و مطاعنه و قد طعن فى كتابه تلبس ابليس على الغزالي فى مشيه على طريق الصوفية و ذكره فى الاحياء ما لا ينبغى للعالم ذكره من الحكايات التى هى من الاساطير الخرافية و ذكره فى

مؤلفاته من الاحاديث الموضوعه. و جمع العلامة ابن الجوزى اغلاط كتاب الاحياء فى مجموعه و سماها اعلام الاحياء باغلاط الاحياء. و ذكر ايضا فى عبدالقادر الجيلانى الصوفى ما يضع من مرتبه عند العامه و لذلك حبسته السلطه الغاشمه خمس سنين و كذلك تفعل فى كل زمان بمن هو صاعد بالحق و حر فى أقواله و مجاهر فى الامر بالمعروف و النهى عن المنكر و رادع عن أعمال الظالمين. و لابن الجوزى مصنفات كثيره منها الرد على المتعصب العنيد المانع عن لعن يزيد، رد على عبدالمغيث ابن زهير الحنبلى حيث صنف كتابا فى فضائل يزيد بن معاويه توفى ابن الجوزى ببغداد ١٢ رمضان سنه: ٥٩٧ هـ و له اشعار فى مراثى الحسين عليه السلام- انظر بحار الانوار- ج ١٠ ص ٢٥٧- ط امين الضرب. و الجدير بالذكر هنا نقل كتاب حبر الامه عبدالله بن عباس رضوان الله عليهما الى يزيد فى جواب كتابه اليه يظهر منه ان يزيد أمر بقتل [صفحه ٨٠٢] الامام عليه السلام عداوه منه لله و رسوله و لاهل بيته و لا شك ان من هو عدو لله و رسوله فهو كافر ملعون. قال العلامة شمس الدين سبط ابن الجوزى فى التذكرة [٥٤١]: ذكر الواقدى و هشام و ابن اسحق و غيرهم قالوا لما قتل الحسين عليه السلام بعث عبدالله بن الزبير الى عبدالله بن عباس ليبايعه و قال أنا اولى من يزيد الفاسق الفاجر و قد علمت سيرتى و سيرته و سوابق ابى الزبير مع رسول الله صلى الله عليه و آله و سوابق معاويه فامتنع ابن عباس و قال الفتنة قائمه و باب الدماء مفتوح و مالى و لهذا انما أنا رجل من المسلمين فبلغ ذلك يزيد بن معاويه فكتب الى ابن عباس: سلام عليك اما بعد فقد بلغنى ان الملحد فى حرم الله دعاك لتبايعه فأبيت عليه و فاء منك لنا فانظر من بحضرتك من أهل البيت و من يرد عليك من البلاد فاعلمهم حسن رائيك فيناوفى ابن الزبير و ان ابن الزبير انما دعاك لطاعته و الدخول فى بيعته لتكون له على الباطل ظهيرا و فى الماتم شريكا و قد اعتصمت فى بيعتنا طاعه منك لنا و لما تعرف من حقنا فجزاك الله من ذيرحم خيرا ما جازى به الواصلين أرحامهم الموفين بعهودهم [صفحه ٨٠٣] فما انس من الاشياء ما انا بناس برك و تعجيل صلتك بالذى أنت أهله فانظر من يطلع عليك من الافاق فحذرهم زخارف ابن الزبير و جنبهم لقلقه لسانه

فانهم منك اسمع و لك اطوع والسلام. فكتب اليه ابن عباس: بلغني كتابك تذكر اني تركت بيعه ابن الزبير وفاء مني لك و لعمرى ما اردت حمدك و ولا ودك ترانى كنت ناسيا قتلك حسينا و فتيان بنى المطلب مضر جين بالدماء مسلوبين بالعراء تسفى عليهم الرياح و تتابهم الضباع حتى اتاح الله لهم قوما و اروهم فما انس طردك حسينا من حرم الله و حرم رسوله و كتابك الى ابن مرجانه تأمره بقتله و انى لارجو من الله ان يأخذك عاجلا حيث قتلت عتره نبيه محمد صلى الله عليه و آله و سلم و رضيت بذلك. و اما قولك انك غير ناس برى فاحبس أيها الانسان برك عنى و صلتك فانى حابس عنك ودى و لعمرى انك ما تؤتينا مما لنا من فى قبلك الا اليسير و انك لتحبس عنا منه العرض الطويل. ثم انك سألتنى ان احث الناس على طاعتك و ان أخذ لهم عن ابن الزبير فلا مرحبا و لا كرامة تسألنى نصرتك و مودتك و قد قتلت ابن عمى و اهل رسول الله مصايح الهدى و نجوم الدجى غادرتهم جنودك بامر كصرعى فى صعيد واحد قتلى أنسيت انفاذ أعوانك الى حرم الله لقتل الحسين؟ فما زلت ورائه تخيفه حتى اشخصته الى العراق عداوة منك لله [صفحه ٨٠٤] و رسوله و لاهل بيته الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا فنحن اولئك لا آباءك الجفأ الطغاة الكفرة الفجرة أكباد الابل و الحمير الاجلاف اعداء الله و اعداء رسوله الذين قاتلوا رسول الله فى كل موطن و جدك و أبوك هم الذين ظاهر و اعلى الله و رسوله ولكن ان سبقتنى قبل ان أخذ منك ثارى فى الدين فقد قتل النبيون قبلى و كفى بالله ناصرا و لتعلمن نبأه بعد حين. ثم انك تطلب مودتى و قد علمت لما بايعتك ما فعلت ذلك الا و أنا أعلم ان ولد ابى و عمى اولى بهذا الامر منك و من أبيك ولكنكم معتدين مدعين أخذتم ما ليس لكم بحق و تعديتم الى من له الحق و انى على يقين من الله ان يعذبكم كما عذب قوم عاد و ثمود قوم لوط و أصحاب مدين. يا يزيد و ان من اعظم الشماته حملك بنات رسول الله و أطفاله و حرمة من العراق الى الشام أسارى مجلوبين مسلوبين ترى الناس قدرتك علينا و انك قد قهرتنا و استوليت على آل رسول الله و فى ظنك انك أخذت بثار أهلك الكفرة الفجرة يوم بدر و أظهرت الانتقام الذى كنت تخفيه

و الاضغان التي تكمن في قلبك كمون النار في الزناد و جعلت انت و ابوك دم عثمان و سيلة الى اظهارها فالويل لكما من ديان يوم الدين والله لئن اصبحت آمنا من جراحة يدي فما انت بآمن من جراحة لساني [صفحه ۸۰۵] بفيك الكثكث و أنت المفند المثور و لك الاثلب و انت المذموم و لا يغرنك ان ظفرت بنا اليوم فوالله لئن لم نظفربك اليوم لنظفرن غدا بين يدي الحاكم العدل الذي لا يجور في حكمه و سوف يأخذك سريرا اليما و يخرجك من الدنيا مذموما مدحورا اثيما فعش لا ابالك ما استطعت فقد ازداد عند الله ما اقترفت والسلام على من اتبع الهدى قال الواقدي فلما قراء يزيد كتابه اخذته الغرة بالاثم و هم بقتل ابن عباس فشغله عنه أمر ابن الزبير ثم اخذه الله بعد ذلك بيسير اخذا عزيزا. الكثكث بكسر الكاف فتات الحجارة و التراب و بفتح الكاف ايضا و الفند ضعف الرأي و الاثلب التراب ايضا و الثبور الهلاك كل هذا في معنى الدعاء على الانسان و ذمه- انتهى. از اين نامه ی ابن عباس (ض) به يزيد پليد نکات زيادی به دست می آید که باید در مد نظر گرفت و ذیلا به چند مورد آن اشاره می شود: (۱) ابن عباس (ره) تصريح کرده يزيد نامه به ابن مرجانه نوشته و او را امر به قتل سيدالشهداء (ع) کرده است پس ادعاء يزيد که امام (ع) را ابن زياد به شهادت رسانيد و بعد از توجه افکار عمومی مردم بر عليه او می خواست گناه را به گردن ابن زياداندازد دروغ محض و از حقه بازیهای سیاستمداران حيله گر بوده است. (۲) صراحة نسب قتل امام عليه السلام و يارانش را به يزيد پليد داده [صفحه ۸۰۶] و فرموده: تو پسر عموی مرا و اهل رسول الله (ص) را به قتل رسانیدی. (۳) لشکر تو به امر تو آنها را به قتل رسانيد پس آنها که به کربلاء جمع شده بودند و اغلب بزرگان آنها از خوارج و دشمنان اهل بيت بودند مانند شمر و شبت بن ربعی و عمرو بن حرith و ديگران پس ادعاء ابن تيمیه که شيعه ها جمع شدند و امام (ع) را دعوت کردند و به وی ياری نمودند افتراء و دروغ محض از آن مرد دشمن خدا و رسول (ص) است زیرا رؤساء شيعه و جمع کثیری را مانند مختار و سليمان بن صرد ابن مرجانه در کوفه زندانی کرده بود. و از آنها که توانستند مانند حبيب بن مظاهر (ره) خود را به امام (ع)

برسانند رسانیدند و از جان گذشتند. و این که گویند جماعتی که به کربلاء جمع شده بودند و برای ریختن خون فرزند رسول الله (ص) تشنه بودند عموماً از اهل کوفه بودند از اهل شام کسی میان آنها نبود از داستانهای دروغی دولت بنی امیه می باشد که آن دروغ شاهکار را شهرت داده و به بعضی از کتابها وارد ساخته اند چنانچه مسعودی (ره) نیز این داستان دروغی را در مروج الذهب نقل کرده و گوید: (و کان جمیع من حضر مقتل الحسین من العساکر و محاربه و تولى قتله من اهل الکوفه خاصه لم یحضر هم شامی) ج ۲ ص ۶۵ ط - مصر سال: (۱۳۰۳) ه. ق بلکه در میان آنهایی که با عمر سعد [صفحه ۸۰۷] و شمر و دیگران در کربلاء گرد آمده بودند از شام بسیار آمده بودند و فرمایش ابن عباس (ره) در نامه اش که می فرماید. غادرتهم جنودک بامرک صرعی فی صعید... الخ خالی از اشاره به این مطلب نیست و در شعر دعبل خزاعی رحمه الله تعالی که گوید: جاؤا من الشام المشومۀ اهلها... الخ چنانچه نقلش خواهد آمد تصریح به این مطلب است جائی که از اهواز ایران چهار هزار نفر حرکت کرده که خودشان را به لشکر عمر بن سعد برسانند و بعد از پایان یافتن فاجعه کربلاء و روز عاشوراء به سرزمین کربلاء رسیده و امر را خاتمه یافته دیده و از غارت و چپاول خیام طاهرات امام (ع) و از اموال و احشام آن حضرت خودشان را دست خالی یافته و به کوفه پیش ابن زیاد شتافته و درخواست انعام و جایزه برای آمدن و حضورشان به کربلاء اظهار نمودند و به امر ابن مرجانه به هر یک از آن افراد ربع دینار دادند و آن چند هزار نفر مشهور به «ربعیون» شدند آیا جائی که از اهواز چند هزار نفر به کربلاء بروند از شام نمی آیند؟ آنها که در کربلاء بودند از خوارج و عثمانی بودند که می گفتند: نقتلک بغضا منا لاییک - مقتل اسفرائنی ص ۳۶ ط قدیم مصر. از محشیان امالی سید علم الهدی قدس سره آنجا که سید (ره) در متن کتاب اسمی از ابوعلی جبائی برده در هامش گوید: (ابوعلی من قریه یقال لها جباء و هی من رستاق کارور من ناحیه الاهواز، و یقال لاهل هذه الناحیه «الربعیون» لانهم کانوا استنفروا لیقاتلوا [صفحه ۸۰۸] الحسین علیه السلام، فجاءوا و قد فرغ من أمره فطلبوا الاجرة فقال

ابن زیاد: انکم لم تبلوا بلاء و أعطی کل واحد منهم ربع دینار. قال دامت ایامه: أخبرنی بذلك العراقی العلوئی البصری [۵۴۲]. ناگفته نماند: که در بعضی از کتابها مانند مزامیرالاولیاءها و نظائر آن بعض قصه‌ها و داستانها از رفتن لشکر از اطراف و اکناف به کربلاء نگارش داده‌اند که مأخذ و مدرک صحیحی ندارد و گفته‌اند که به الاغ و گاو سوار شده و به کمک ابن مرجانه و عمر سعد رفتند مصدر قابل اعتمادی ندارد شبیه باساطیر قصه‌سرایان است مگر مدرک قابل اعتمادی به دست آید. (۴) ابن عباس (ره) تصریح فرموده که یزید از اعوان و انصار خود به مکه فرستاده بود تا امام علیه‌السلام را به قتل برسانند و حرمت حرم خدا را با قتل آن حضرت از بین ببرند و لذا امام (ع) ناچار از مکه حرکت فرموده است تا از کشته شدن به شکل غفلی امان یابد تا در دشت کربلاء به قربانگاه خود بشتابد و علنی و آشکارا خود را در راه دین قربان نماید. [صفحه ۸۰۹]

(۵) ابن عباس (ره) گفته: این رفتار یزید با امام (ع) از روی عداوت با خدا و رسول‌الله (ص) و اهل‌بیت پیغمبر که آیه‌ی تطهیر در حق آنها نازل شده می‌باشد پس کسی که دشمن خدا و رسول (ص) باشد در کفر او شکی نیست. (۶) ابن عباس با صراحت لهجه نوشته که پدر و اجداد یزید از دشمنان خدا و رسول (ص) بودند و آنها ایمان نیاورده‌اند و آنها طغاه فجرة بودند که در تمامی موطن پدر و جد یزید با رسول‌الله (ص) محاربه نموده‌اند و فرموده اگر من توانم از تو مؤاخذه نمایم و پیش‌دستی نمائی به من در شتاب به آخرت خداوند از جهت نصرت به ما کفایت می‌کند و زود باشد که خواهی دانست بعد از این و وبال عمل خود را خواهی دید. (۷) ابن عباس (ره) گفته: یا یزید از بزرگترین شماتت حمل کردن توست بنات رسول‌الله (ص) و اطفال و حرم او را از عراق تا شام اسیر و دستگیر تا به مردم نشان داده باشی قدرت خود را بر ما و این که بر ما قهر و غلبه نموده و مستولی شدی بر آل رسول‌الله (ص) به گمان این که أخذ نمودی خون اهل خودت از کفار و فجار در روز جنگ بدر، و انتقام را ظاهر نمودی و آن را پنهان داشته بودی، اگر از جراحت دست من در امان بوده باشی از جراحت زبان من در امان نخواهی

شد [صفحه ۸۱۰] به دهن تو باد سنگ و خاک. البته کسی که حبر امت و عالم مسلمانها باشد باید به ظالم خونخواری و آدم کش ناپاکی و دژخیم خون آشامی مانند یزید پلید با زبان و قلم خویش مانند حبرالامه عبدالله بن عباس رضوان الله علیهما پسر عموی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اعمال ناهنجار وی را انکار نموده و آدم کشی او را تقبیح نماید: آیا برای ریاست چند روزه و سلطنت دو روزه دنیا فرزند پیغمبر (ص) و جگر گوشه‌ی زهراء (ع) را به قتل می‌رسانی؟ و جوانان بنی‌هاشم و بزرگان صحابه را می‌کشی؟ و به صغیر و کبیر و زن و مرد و خوردسال و کهن سال رحم نمی‌نمائی؟ از عذاب الیم خداوندی باک نداری؟ و به اسلام و مسلمین و قرآن کریم این اندازه خیانت ورزیده باشی؟ ألا لعنة الله علی القوم الظالمین. پس باید گفت: خداوند لعنت کند بر یزید و اتباع او و آنهایی که منع می‌کنند از لعن کردن بر یزید و لعن وی را روا نمی‌دانند چه خوش گفته امیر علی شیرنوائی قطعه‌ی زیر را آنجا که سروده: ای که گفתי بر یزید و آل او لعنت مکن ز آن که شاید حق تعالی کرده باشد رحمتش [صفحه ۸۱۱] آنچه با آل نبی کرد او، اگر بخشد خدای هم ببخشد ترا گر کرده باشی لعنتش [۵۴۳] در کتاب لطائف الطوائف گوید [۵۴۴]: مولانا شیخ حسین [۵۴۵] در زمان سلطان ابوسعید میرزا محتسب به استقلال بود چنان که میرزا گفته بود که مولانا شریک ملک منست... الخ. در زمان میرزا بابر فقیهی دانشمند سمرقندی مولانا مزید نام به هرات آمده بود روزی ایشان در مجلس میرزا بودند و مولانا مزید نیز حاضر بود میرزا از او پرسید که در لعن یزید چه می‌گوئی؟ گفت روا نیست زیرا که از اهل قبله بوده میرزا روی به ایشان کرد و گفت مولانا مزید خود این می‌گوید شما چه می‌گوئید؟ گفتند ما می‌گوئیم: صد لعنت بر یزید و صد دیگر بر مزید. مسعودی (ره) در مروج الذهب گوید [۵۴۶]: و کان یزید صاحب طرب [صفحه ۸۱۲] و جوارح و کلاب و قرود و فهود و منادمه علی الشراب و جلس ذات یوم علی شرابه و عن یمینه ابن زیاد و ذلک بعد قتل الحسین (ع) فاقبل علی ساقیه فقال: اسقنی شربه..... تا آخر آن دو بیت که در صفحه: ۷۹۷ نقل گردیده بعد گوید: ثم

أمر المغنین فغنوا و غلب علی اصحاب یزید و عماله ما کان یفعله من الفسوق و فی آیامه ظهر افغناء بمکة و المدینة و استعلت الملاهی و أظهر الناس شرب الشراب و کان له قرد یکنی بأبی قیس یحضره مجلس منادمته و یطرح له متکاء و کان قردا خبیثا و کان یحمله علی أتان و حشیة قد ریضت و ذلت لذلك بسرج و لجام و یسابق بها الخیل و علی أبی قیس قباء من الحریر الاحمر و الاصفر مشهر و علی رأسه قلنسوة من الحریر ذات ألوان بشقائق و علی الاتان سرج من الحریر الاحمر منقوش ملمع بانواع من الوان فقال فی ذلك بعض شعراء الشام فی ذلك الیوم: تمسک أبا قیس بفضل عنانها فلیس علیها ان سقطت ضمان ألا من رأى القرد الذی سبقت به جیاد امیر المؤمنین أتان و لما شمل الناس جور یزید و عماله و عمهم ظلمه و ما ظهر من [صفحہ ۸۱۳] فسقه من قتله ابن بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و انصاره و ما ظهر من شرب الخمر و سیره سیره فرعون بل کان فرعون أعدل منه فی رعیتة و انصف منه لخاصته و عامته أخرج اهل المدینة عامله علیهم و هو عثمان بن أبی سفیان و مروان بن الحکم و سائر بنی أمیة و ذلك عند تنسک ابن الزبیر و تأله و اظهار الدعوة لنفسه و ذلك فی سنه ثلاث و ستین (تا این که گوید): فسیر الیهم بالجیوش من اهل الشام علیهم مسلم بن عقبه المری الذی أخاف المدینة و نهبها و قتل أهلها و بایعه أهلها علی أنهم عبید یزید و سماها نته و قد سماها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم طیبة و قال من أخاف المدینة أخافه الله فسمى مسلم هذا لعنه الله بمجرم و مسرف لما کان من فعله... الخ تا آخر آن جنایاتی که از یزید صادر شده که هر یک در تنهایی برای مستحق لعن بودن او کافی است و مسعودی (ره) و دیگر مؤرخین اسلامی تفصیلا نقل کرده اند. [صفحہ ۸۱۴] (خاتمه ی اضافات) نظر بر این که تعداد صفحات کتاب «تحقیق» درباره ی اربعین با اضافات بعضی از فوائد و تحقیقات رو به فزونی می رود و ضخامت کتاب بیشتر می گردد و در این طبع دوم کتاب باز مقداری اضافه شد. لذا در اینجا به تعلیقات و اضافات و ضمیمه ی آنها بر کتاب خاتمه داده و شکر به درگاه خداوند قادر متعال به جا می آورم که توفیق عنایت فرمود و کتاب را با ضمائم و زیادات به اتمام

رسانیده و نیز موفق به طبع دوم آن شدم و چون اصل موضوع کتاب راجع به سرور شهیدان و سید مظلومان سیدالشهداء سلام الله علیه است امیدوارم به خاطر آن حضرت در ساحت اقدس و پیشگاه مقدس حضرت ولی عصر و ناموس دهر امام زمان و حجت دوران بقیه الله ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه مورد نظر اقدس و اشرف واقع گردد ان شاء الله تعالی و از جناب آقای حاج محمد آقا زارع نعمتی که با نفقه‌ی وی این کتاب طبع دوم شد کمال تشکر داشته و مزید تأییدات و توفقیات ایشان را از درگاه خداوند قادر متعال مسئلت می‌نمایم. [صفحه ۸۱۵] و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی سیدنا و نبینا خاتم الانبیاء و المرسلین «محمد» و آله الطیبین الطاهرین و سلم تسلیماً. جای بسی شکر گذاری به درگاه خداوندیست که طبع دوم کتاب در ۳۰/ع ۱۳۹۸ هـ ق خاتمه یافت و از درگاه خداوندی توفیق بیشتری را در خدمات دینی مسئلت نموده و خلوص نیت را در تمامی اعمال و کارهای خویشتن خواستارم - بحق النبی و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین. تبریز - محمد علی القاضی الطباطبائی شکر خدا را سزا است که بنا به امر حضرت آیه الله سیدی الوالد الماجد دام ظلّه العالی به مقابله‌ی این کتاب شریف و تحقیق منیف موفق گردیده و اهتمام و جدیت کامل در طبع و تصحیح آن مبذول شد و الحمد لله تعالی بتاريخ ۱۹ / ۱۲ / ۵۶ هـ. ش سید محمد تقی قاضی طباطبائی

پاورقی

- [۱] راجع به صفحات طبع اول کتاب است.
- [۲] شبهه سید بزرگوار بنا به قولی است که اسراء اهل بیت (ع) یک ماه در دمشق توقف کرده باشند ولی ناقل این قول از روایات و تواریخ معتبره معلوم نیست و قریب یک سال ماندن در شام نیز از احتمالات و حدسیاتی می‌باشد که اعتماد را نشاید و شاهدی بر آن نیست چنانچه بررسی خواهد شد و در بعضی از کتابهای فرقه‌ی اسماعیلیه دیدم که یک

- ماه و نیم توقف کرده‌اند این قول نیز علاوه بر این که با قول یک ماه ماندن نمی‌سازد قابل اعتماد نیست نظر به شواهدی که ذکر خواهد شد.
- [۳] رجوع بشود به کتاب حق‌المبین شیخ اکبر شیخ جعفر کاشف‌الغطاء (ره) که در رد اخباری مسلک‌ها نوشته ص ۸۷ ط تهران و به تعلیقات انوار نعمانیه ج ۲ ص ۶۹-۶۴.
- [۴] رجوع شود به کتاب وقایع‌الشهور و الایام بیرجندی ص ۵۴ ط تهران.
- [۵] در صورتی که کسی از شیعه قائل نشده که آمدن امام سجاد(ع) برای الحاق سر اطهر به جسد اطیب به کربلاء به خارق‌العاده و طی الارض بوده است فقط آنچه از شیعه قائل شده‌اند در آمدن امام سجاد(ع) برای دفن اجساد مطهره‌ی شهداء کربلاء و جسد اطهر سیدالشهداء(ع) است که به طریق غیرعادی و به نحو اعجاز به کربلاء آمده و ابدان طاهره خصوص جسد اطیب را دفن کرده است.
- [۶] کشف المحجّه ص ۱۳۹ ط نجف.
- [۷] لهوف ص ۸ ط صیدا.
- [۸] لهوف ص ۱۴ ط صیدا طبع دوم.
- [۹] کشف المحجّه طبع نجف به سال ۱۳۷۰ ه ق ص ۱۳۸.]
- [۱۰] اقبال ص ۵۹۹
- [۱۱] اجازات بحار الانوار ص ۴۲ و ص ۸۱ اصل افست ج ۱۰۷ طبع جدید و ناگفته نماند که عبارت بحار(الملهوف) است.
- [۱۲] در آخر کتاب لهوف فرموده: و من وقف علی ترتیبه و رسمه مع اختصاره و صغر حجمه عرف تمیزه علی أبناء جنسه و فهم فضیلته فی نفسه- ص ۱۲۱ ط صیدا.
- [۱۳] به مقدمه‌ی تهذیب شیخ(ره) رجوع شود.
- [۱۴] تنقیح‌المقال مامقانی (ره) ج ۱ ص ۴۲۶ ط نجف علامه‌ی مامقانی (ره) فرموده و از جرأت و جسارتهای علامه‌ی محدث نوری (ره) یکی هم تفضیل دادنش سلمان فارسی (ره) را به حضرت قمر بنی‌هاشم ابوالفضل العباس سلام‌الله‌علیه است رجوع شود به

صفحه‌ی مذکوره از تنقیح المقال در صورتی که سلمان از خدام خاندان رسالت و ولایت است طرف قیاس با حضرت قمر بنی‌هاشم (ع) نیست مانند رویه‌ای که در کتاب فیض‌القدس در احوال علامه‌ی مجلسی (ره) اتخاذ کرده بنا گذاشته مفایسه کردن بین خدمات آیه‌الله علی‌الاطلاق علامه‌ی حلی (ره) و علامه‌ی مجلسی (ره) و تألیفات آنها که کدام انفع است به هر روز از عمر علامه‌ی حلی و مرحوم مجلسی اگر حساب شود چقدر بیت می‌افتد و بیت از اصطلاحات خطاطین و کاتبین قدیم است یعنی چند سطر و کلمات باید هر روز نوشته باشند و کدام یک از علامه و مجلسی (ره) هر روز باید درباره‌ی تألیفاتشان زحمت بیشتر کشیده و زیادتر نوشته‌اند و آن وقت خواسته مجلسی (ره) را ترجیح بر علامه (ره) بدهد آیا این طرز ترجمه‌نویسی است؟ در عالم شیعه بلکه در عالم اسلام یک نفر علامه‌ی حلی (ره) است که اگر انسان درست بر حالات زندگانی او اطلاع یابد می‌فهمد که چرا آیه‌الله علی‌الاطلاق میان علمای امامیه است و در نتیجه زحمات طاقت‌فرسای علامه (ره) مجلسی‌ها و نظائر آن بزرگوار به وجود آمده و با فراغت بال توانسته‌اند به تألیف پرداخته باشند اوضاع زمان علامه (ره) کجا و وضع زمان مجلسی (ره) کجا و زحمات علامه (ره) و مباحثات وی با مخالفین و با حکماء و فلاسفه‌ای که شیفته‌ی فلسفه‌ی یونان شده‌اند لسانا و قلما و مدرسه سیاره تشکیل داده و فقه شیعه‌ی امامیه را از فقه و آراء عامه جدا کردن و در فقه بالخصوص امامیه به تصنیف پرداختن و در فقه امامیه و عامه و با اطلاع بر آراء آنها فقه ممزوج نگاشتن مانند تذکره و منتهی و دیگر از خدمات که نتوان به قلم آورد و لذا خوب فرمود کسی که از علماء رجال گفته که بهتر آنست از تعریف و توصیف علامه (ره) من بگذرم زیرا قلم و بیان من عاجز از وصف اوست ولی محدث نوری (ره) یک نفر علامه و آیه‌الله داریم و او را می‌توانیم در مقابل سایر فرق اسلامی در میدان مسابقه بالای دست خودمان بیاوریم او را بنا کند. در فیض‌القدس از مقام شامخش پائین آورد اگر محدث نوری (ره) در احوال علامه‌ی مجلسی (ره) کتاب می‌نویسد هر قدر در اندازه‌ی خود می‌تواند در وصف علامه‌ی

مجلسی (ره) بکوشد نه این که آیه الله علامه‌ی حلی (ره) را که مایه‌ی افتخار ماست اصرار داشته باشد از مجلسی (ره) پائین تر بیاورد این رویه و سلیقه چه معنی دارد؟ حکم و قضاء را در اینجا به عهده‌ی خوانندگان محترم می‌گذارم تا اینجا در طبع اول کتاب نگارش داده بودم و پس از انتشار آن از بعضی اشخاص صدای طرفداری از محدث نوری (ره) بلند شد بسیار مرا به حیرت انداخت و بعضی از آن طرفداران نگاشته بود که چرا به آبروی محدث بزرگواری صدمه زده و از کتابش فصل الخطاب انتقاد کرده‌اید از این ایراد حیرت بر حیرتم افزود زیرا حفظ آبروی اسلام و قرآن مجید واجب و از آبروی محدث نوری (ره) به مراتب بالاتر و آبروی أمثال محدث نوری (ره) در مقابل آبروی اسلام و قرآن کریم ارزش ندارد تمامی آبروها فدای حفظ آبروی اسلام و قرآن است علاوه اینجانب با کمال احترام از آن محدث عظیم الشان و از کتابش فصل الخطاب انتقاد کرده‌ام و آن را کتاب بی‌ارزش خوانده‌ام ولی سید علامه‌ی معاصر آقای میر سید احمد روضاتی دام‌بقائه در تعلیقات خود بر کتاب جدش محدث نوری (ره) را تضعیف نموده و راجع به تاریخ تألیف محدث نوری (ره) (فصل الخطاب) را بیانات و تحقیقات ارزنده دارد که لازم است مطالعه شود رجوع شود به کتاب «مناهج‌المعارف» پاورقی صفحه‌ی: ۱۶۰ -

۱۵۵ ط - طهران سال: ۱۳۹۲ ه ق.

[۱۵] الحاقه: ۴۶ -۴۴.

[۱۶] الانعام: ۱۲۱.

[۱۷] رجوع شود به اجازه‌ی آیه الله علامه اعلی الله مقامه که در حق بنی زهره مرقوم فرموده و در اجازات بحار ثبت است.

[۱۸] لهوف طبع دوم صیدا ص ۱۱۲.

[۱۹] ترجمه‌ی لهوف آقای فهری زنجانی طبع انتشارات جهان ص ۱۹۶.

[۲۰] مشیر الاحزان ص ۵۹ طبع طهران سال ۱۳۱۸ ه ق.

[۲۱] ناگفته نماند: که در علم کلام روشن و واضح است که استبعاد دلیل نمی‌شود.

- [۲۲] منتخب طریحی (ره) ص ۴۹۸ ط النجف.
- [۲۳] ترجمه‌ی الاثار الباقیه ص ۳۹۲ ط تهران سال ۱۳۲۱ ش.
- [۲۴] ملهوف تصحیف است بلکه صحیح (لهوف) است ولی نظر به امانت در نقل همان لفظ تصحیف شده نقل شد.
- [۲۵] در نوشتن نام مبارک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین یکی از نامهای مبارک ائمه علیهم السلام نباید بدون نوشتن صلوات و سلام به مجرد نام مبارک اکتفاء کرد مانند نوشتن اسامی اشخاص عادی رفتار نمود زیرا بی ادبی و بی احترامی است و خروج از آداب قرآن مجید است که در اغلب جاها رسول الله صلی الله علیه و آله را با القابش ذکر کرده مگر در چند مورد که مقام اقتضاء کرده که با اصل اسم مبارک ذکر شود یا اقلا اگر صلوات و سلام تفصیلا نگارش داده نشد با علامت (ص) یا (ع) اشاره شود ولی در عبارات بعضی اشخاص در عصر حاضر از باب تبعیت از استعمارگران و اذنب آنها در نوشتن اسامی مبارک که حضرات ائمه علیهم السلام رفتار بی احترامی و بی ادبی پیش گرفته اند ولی قرآن مجید می فرماید: ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما پس لازم است صلوات و سلام خواه اسامی مبارک‌های آنها در زبان آید یا در مقام وجود کتبی به میان آمده باشد فرقی ندارد.
- [۲۶] از این نشناختن ابو حمزه معلوم می شود این ابو حمزه را وی این قضیه ابو حمزه ثمالی معروف که مانند لقمان زمان خود بوده است نبوده زیرا او از خواص امام (ع) است چطور می شود او را شناسد.
- [۲۷] الحسین تالیف علی جلال ص ۷۳ ط قاهره مطبعه سلفیه از طبری و کامل ابن اثیر و از البدایه و النهایه ابن کثیر نقل کرده که یزید از هر طرف با بغض و عداوت مسلمین روبرو شد.
- [۲۸] در این عصر ما چند نفر از بزرگترین علمای شیعه وجود داشتند و از مفاخر شیعه بودند و از اکابر فقهاء و مجتهدین و مراجع به شمار می رفتند و عبارت بودند از آیات

عظام حاج سید عبدالحسین شرف‌الدین عاملی و استاد اعظم آقای حاج شیخ محمد حسین کاشف‌الغطاء و آقای حاج سید محسن امین عاملی صاحب اعیان‌الشیعه و حاج شیخ محمد جواد بلاغی نجفی صاحب کتاب الهدی و کتاب الرحلة المدرسية که در دفاع از حریم مقدس اسلام و مبارزه با مخالفین شیعه‌ی امامیه و جهاد در راه دین در ردیف طراز اول متکلمین قرار گرفته بودند و نمونه‌ی اکابر علمای سلف مانند شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی و شیخ طوسی قدس الله ارواحهم بودند و در یک عصر جمع شده و خدمات شایان تقدیری نشان دادند و اعیان‌الشیعه‌ی سید امام امین عاملی از تألیفات شاهکار این عصر است و نگارنده از دو نفر از آن بزرگان دین آقای کاشف‌الغطاء و آقای سید شرف‌الدین عاملی مجاز بوده و با نگارش اجازه در حق این جانب مفتخرم فرموده‌اند.

[۲۹] رجوع شود به تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۷۶ و النظم الاسلامیه تألیف دکتر ضبیحی صالح ص ۲۶۷ ط ۲ بیروت .

[۳۰] ج ۶ ص ۹۶

[۳۱] از تواریخ معتبره و قرائن دیگر فهمیده می‌شود که در قضیه‌ی مختار ارسال نامه به یزید و دستور وی به ابن‌زیاد درباره‌ی خلاصی مختار به واسطه‌ی کبوتر نامه‌بر شده است ولی در کتاب قره‌العین به نحو نیست که نقل شد والله العالم.

[۳۲] رجوع شود به کتاب قره‌العین ص ۷۴ ط تهران سال ۱۳۱۸ ق و ص ۱۰۷ ط نجف.

[۳۳] قره‌العین ص ۱۲۷ ط نجف و ص ۸۸ ط طهران سال ۱۳۱۸ ق.

[۳۴] در عبارات جمعی به نظر می‌خورد و در افواه نیز در سرزبانهاست چنانچه از روضه خوانها هم شنیده می‌شود که امام علیه السلام حج خود را تبدیل به عمره کرد و از احرام خارج شد و حرکت فرمود این تعبیر و تفسیر اشتباه و بر خلاف آنست که از روایات وارده از اهل بیت علیهم السلام استفاده می‌شود و آن روایات مورد اعتماد فقهاء محققین است بلکه امام علیه السلام چون می‌دانست که روز هشتم ذی‌الحجه حرکت خواهد

کرد احرام به عمره مفرده بسته بود و تمام فرمود و حرکت به سوی عراق کرد و این مطلب از رجوع به روایات خصوص بر شخص فقیه روشن است. [۳۵] الاثار الباقیه ص ۳۳۱ ط اروپا.

[۳۶] ترجمه‌ی الاثار الباقیه ص ۳۹۱ ط تهران سال ۱۳۲۱ ش ناگفته نماند بایستی مترجم نیز مانند اصل کتاب شهر دمشق ذکر می کرد نه شهر شام زیرا شام نام استان بزرگیست که فعلا به نام دولت سوریه است و مرکز آن شهرستان دمشق است. [۳۷] ص ۶۷ ط قاهره.

[۳۸] رجوع شود به لؤلؤمرجان ص ۱۷۸ طبع سنگی تهران محدث نوری (ره) تصور فرموده که ماندن اسراء ده روز در خانه یزید غیر از ماندنشان مدتی در اسارت در شام است و حال آن که آنطور نیست بلکه منظور طبری کلیه مدت ماندن اسراء در دمشق است.

[۳۹] رجوع شود به کتاب اربعین حاج میرزا محمد ارباب قمی (ره). [۴۰] کتاب تظلم الزهراء فاضل جلیل رضی بن نبی قزوینی (ره) ص ۱۷۲ طبع تهران سال ۱۳۱۲ ق و در شماره‌ی (۱۷) بیان خواهد شد که مراد از ابوحنیفه آیا ابوحنیفه‌ی مشهور یکی از ائمه‌ی اهل سنت است؟ یا مراد ابوحنیفه سعید بن بیان سائق‌الحاج است قطع حاصل است که مراد سائق‌الحاج است زیرا ابوحنیفه‌ی امام در سال ۱۵۰ هـ وفات کرده و هارون در ۱۴۸ هـ متولد شده است.

[۴۱] یعنی به جهت خوشدلی از هارون و اعانت بر اعمال وی که با شدت از وی خوشحال باشم.

[۴۲] رجوع شود به مکاسب شیخ اعظم انصاری (ره) و کتب حدیث امامیه رضوان الله علیهم باید به دیکتاتوری هارون ظالم پی برد گویا صفوان بنده و برده‌ی حلقه به گوش و غلام زر خریدش بوده و چه گناه بزرگی داشته که او را بکشد در صورتی که اگر عبدش هم بود حق کشتن نداشت.

- [۴۳] هود: ۱۱۳.
- [۴۴] ص ۳۵۴ ط تبریز به سال ۱۳۰۸ ق.
- [۴۵] محمد بن عبدالملک مشهور به ابن زیات در زمان معتصم و واثق عباسی به وزارت آن دو شاه متصدی بوده و از ستمکاران روزگار است و او صاحب تنور معروف است که به گمان پلید خود مقصرین را در آنجا تحت شکنجه قرار می‌داد و می‌کشت و چون متوکل به شاهی قدم گذاشت او را کشت و رفتار وی با آن مردی که معجزه‌ی امام جواد علیه‌السلام را در شام نقل کرده بود مشهور و در حالات آن حضرت در کتب معتبره مسطور است و از علماء عامه نیز آن معجزه را نقل کرده‌اند رجوع شود به نور الابصار شبنجی ص ۱۴۰ ط مصر سال (۱۳۲۰) ق و فصول المهمه‌ی ابن صباغ مالکی.
- [۴۶] از فقرات دعاء افتتاح است که از معتبرترین و صحیح‌ترین دعاهاست و بسیار مشهور و در کتب ادعیه مذکور است.
- [۴۷] الغدير ج ۱۰ ص ۱۷۹ ط تهران.
- [۴۸] تاریخ کوفه سید حسین براقی نجفی با اضافات مهمه و تحقیقات علامه‌ی کبیر سیدنا آقای سید محمد صادق آل بحر العلوم طباطبائی ادام‌الله بقاءه ص ۲۲۷ ط نجف سال ۱۳۵۶ ق.
- [۴۹] رجوع شود به کامل ابن اثیر حوادث سال ۳۴- ۳۳ هجری و مجلد خلفای ناسخ‌التواریخ و غیره گرچه به متفردات ناسخ و بر نقلیاتش اعتماد نیست ولی در این مطالب با تواریخ معتبره موافق است و متفرد نیست.
- [۵۰] کتاب الخرائج و الجرائح از کتب معتبره و نفیسه است و دارای نکات جالب و فوائد زیاد است که در کتب دیگر به چشم نمی‌خورد.
- [۵۱] هرثمه از سرلشگرها و قائدین جیش مأمون‌الرشید عباسی و از جان‌نثاران مخصوص وی بود و مأمون را در ظلمها و ستمهای او کمک کرده و به مصداق فرمایش رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که فرموده: من اعان ظالما علی ظلمه سلطه‌الله‌علیه- بالاخره

در اثر سعایت ذوالریاستین که وزیر خائن بیش نبود او به مجرد این که از عراق حرکت و وارد مرو شد در سال دویست از هجرت او را مأمون کشت و صدوق علیه‌الرحمه روایتی از هرثمه راجع به وفات امام رضا علیه‌السلام در عیون اخبار الرضا علیه‌السلام نقل کرده که هرگز با تاریخ وفات امام رضا علیه‌السلام نمی‌سازد زیرا امام علیه‌السلام در سال ۲۰۳ از هجرت از دنیا رحلت فرموده چنانچه در تعلیقات خود بر انوار نعمانیه‌ی سید محدث جزائری (ره) تحقیق کرده‌ام به آنجا مراجعه شود و پسرش یحیی در اثر کرامات حضرت امام‌هادی سلام‌الله‌علیه شیعه و مؤمن شده ولی از اعوان ظلمه محسوب است.

[۵۲] خرائج ص ۲۰۹ مطبوع با اربعین مجلسی (ره) و کفایه الاثر خزاز رازی قمی (ره) در سال ۱۳۰۵ ه ق ط تهران.

[۵۳] رجوع شود به جلد ۳ کشف الغمّه ص ۲۵۵ ط تهران سال ۱۳۸۱ ه.

[۵۴] ص ۱۱۲ ج ۲ تاریخ یعقوبی ط نجف.

[۵۵] رجوع شود به نهضت الحسین (ع) ص ۱۳۱ ط نجف. جمع کثیری از علماء و مورخین و محققین تصریح کرده‌اند که ورود اسراء خاندان نبوت (ع) به شام در اول ماه صفر سال ۶۱ بوده است.

[۵۶] ثمرات الانوار ص ۱۸۳- ۱۸۲ ج ۳ ط تبریز و کتابی که از آن نقل کرده (مزامیر الاولیاء) نام دارد و شاید مزامیر الاولیاء مرحوم حاج سید محمد باقر موسوی اصفهانی متوفی (۱۳۳۵) ه باشد که در سال (۱۳۵۳) ه. ق در دو مجلد در نجف چاپ شده و در مواعظ و مصائب است و او از کجا نقل کرده؟ باید مراجعه شود و اصل مدرکش به دست آید و از نقل کردن قتل مختار شریح قاضی کوفه را که نسبت به مختار داده اندازه‌ی اعتماد بر آن نقل نمایان است زیرا مختار شریح را نکشته است و کلماتی به شریح نسبت داده که آن کلمات از ابن عربی مالکی در کتاب العواصم من القواصم نقل شده و او از نواصب است و مخفی نماند که سید محمد باقر صاحب مزامیر الاولیاء ساکن گنجه بوده و تألیفاتش در مواعظ است چون سمت واعظی داشته و او صاحب مرقاة الایقان است که

چندان اعتماد را نشاید. تا اینجا در طبع اول کتاب نگارش یافته بود و بعدا کتاب «مزایم الاولیاء» را سید جلیل صدیق معظم فاضل آقای حاج سید تقی آل هاشم پیدا کرده بود پیش اینجانب آورده و کاملا ملاحظه شد کتاب نامبرده برای اهل منبر نوشته شده مؤلف عینا کلمات و تعبیرات منبری خود را به قلم آورده و بر نقلیات خود اغلب مدارک و مصدر نقل نمی کند و فتوای شریح را که با عبارات تازه و ابدا شباهت به عبارات زمان واقعه‌ی کربلاء ندارد نقل نموده و ابدا مصدر نقل خود را ذکر نکرده است یعنی کتاب مزایم الاولیاء نامبرده چنانچه بر اهلش مستور نیست کتابی نیست که مصدر نقل قرار داده و اعتبار و اعتماد بر نقلیاتش شود. و مؤلفش چنانچه گفته شد مرحوم حاج سید محمد باقر اصفهانی گنجوی مشهور مجتهدزاده است و فتوای شریح را که جعلی بودنش از عبارات آن نمایان است با بعض قصه‌های مجعوله در صفحه‌ی ۱۳۵ ج ۱ ط نجف نقل کرده است. خداوند موفق کند که از مصادر مورد اعتبار و اعتماد فتوای شریح پیدا گردد. و ناگفته نماند که مرحوم خطیبی نامبرده اصرار به اعتبار عید نورزو فعلی که مرسوم است داشت در صورتی که نوروزی که حضرت امام صادق سلام الله علیه به معلی ابن خنیس فرموده یا نوروزی که در زمان منصور دوانیقی بوده که امام کاظم سلام الله علیه فرموده که من همچو عیدی در اسلام نیافتم ربطی به این نوروز که در این زمانها متداول شده ندارند این نوروزی که اول حمل است و برقرار در آن روز کرده‌اند این نوروز جلالی، ملک شاهی، سلطانی، ملکی نسبت به سلطان جلال الدوله ملک شاه سلجوقی می باشد که از سال (۴۷۱) ه در آن روز تعیین نموده‌اند تعجب از بعضی از بزرگان است که فرموده مشهور در زمان ما نوروز عبارت از اول حمل است و روایت معلی را تطبیق با آن کرده ولی تحقیق نفرموده که از کدام زمان مشهور شده در صورتی که از سال (۴۷۱) ه. ق به این طرف مشهور شده است و در زمان امام صادق (ع) معلوم نیست کدام روز بوده رجوع شود درباره‌ی تحقیق این مطلب به تاریخ ادبیات آقای جلال الدین (هما) ص - ۲۴۹ - ج ۲ ط - تبریز سال (۱۳۴۸) ه و تاریخ کامل ابن اثیر. و بعضی که در خصوص نوروز به

تألیف پرداخته و از بزرگان به آن تقریظ نوشته به این مطلب که نگارش یافت متوجه نشده است.

[۵۷] ادعاء صبح الاعشی نسبت به (یزید) چنانچه در این کتاب گفته شده حرفی است که تراشیده‌اند معلوم نیست حقیقت داشته باشد و در مقام تعارض نقل صبح الاعشی با نقل خلیل قدس سره که لفظ «برید» را عربی می‌داند معلوم است که قول خلیل رحمه الله که از ارکان ائمه‌ی لغت و آداب است مقدم است گمان زیاد می‌رود که عجمها قول صبح الاعشی را تراشیده باشند چنانچه در جاهای زیادی این موضوع را عملی کرده‌اند.

[۵۸] چون تعبیر (مال) از حیوانات اصطلاح اهل بادیه و بیابان است رجوع شود به المنجد.

[۵۹] این تاریخ تولد کسی است حسن محمد قاسم در (السیده زینب) مقدمه‌ی اخبار الزینبات ذکر کرده درست نیست چنانچه تحقیق آن بیاید.

[۶۰] مجمع الرجال قهپائی (ره) ج ۶ ص ۲۵۵ ط اصفهان، و تنقیح المقال ج ۳ ص ۳۱۴ ط نجف.

[۶۱] عمده الطالب ص ۳۲۴ ط نجف.

[۶۲] الذریعه ج ۱ ص ۲۳۲ ط نجف.

[۶۳] عبارت از حسن مثنی است که در کربلاء در حضور عمویش سیدالشهداء (ع) بوده و زخم برداشته و یک دستش از بدن جدا گردیده چنانچه در کتب معتبره نقل شده است و روایت مزبوره ملحق شدن او را پس از مداوا به وی در کوفه به اسراء اهل بیت (ع) تأیید می‌کند و او را با اسراء نزد یزید پلید برده‌اند.

[۶۴] عبارت عربی اصل کتاب این است فاقمنا ثلاثه ایام بلیاها و نساء بنی‌هاشم و اهل المدینه مجتمعون حولنا به این نکته باید در اینجا اشاره کرد که خاندان رسالت در اقامه‌ی عزابعد از ورود به مدینه برای سیدالشهداء (ع) از آداب شرع پا به کنار نگذاشته و از سه روز تجاوز نکرده‌اند در صورتی تعزیه‌ی سیدالشهداء (ع) همیشه هست و برچیده نمی‌شود و سال به سال تجدید خواهد شد اما نسبت به سائر اشخاص شیخ طوسی (ره) در مبسوط

فرموده: و یکره الجلوس للتعزیه یومین و ثلاثه ایاما اجماعا- مبسوط ج ۱ ص ۱۸۹ ط
تهران و البته عمل به مشهور است و سه روز کراهت ندارد و اجماع منقول شیخ شده است
گرچه در زمان ما مردم در تعزیت و اقامه‌ی عزا بر اشخاصی که از دنیا رحلت می‌نمایند
خصوصا از طبقه‌ی علماء و فقهاء باشد از آداب و دستور شرع به کنار رفته و از حد و از
حد خارج گشته‌اند و روز به روز تشریفات بی‌جا را زیاده‌تر و زحمات و تزیینات اوقات را
بیشتر

[۶۵] ظاهرا مراد حضرت محمد حنفیه است.

[۶۶] در عبارات روایات عبیدلی مکرر تصریح شده که والی مدینه به یزید پلید نامه نوشت
و او هم به وی جواب نوشته و در اندک مدت این سؤال و جوابها به وسیله نامه عملی
شده معلوم می‌شود وسیله‌ی داشته‌اند که این مخابرات به توسط آن انجام یافته و چنانچه
تحقیق خواهد شد وسیله عبارت از کبوتر نامه‌بر یا برید بوده که شرح داده خواهد شد.

[۶۷] بانوی عصمت سلام‌الله‌علیها در این جملات اشاره به این فرموده: که قضیه‌ی مصیبت
عظمی واقعه‌ی کربلاء موضوعی است که انبیاء و مرسلین و خصوص خاتم النبیین
صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن را خبر داده بوده‌اند.

[۶۸] ورود آن بانوی عصمت به مصر در اواخر رجب یا اوائل شعبان ۶۱ هجرت چنانچه
از سائر تواریخ به دست می‌آید چندان منافات با یکدیگر ندارند.

[۶۹] ص ۲۴ ط ۲ تبریز.

[۷۰] علامه‌ی محدث ثقه‌ی جلیل آقای حاج ملا علی واعظ خیابانی ابن عبدالعظیم
تبریزی (ره) صاحب مجلدات کتاب وقایع الایام از اعظام محدثین و متبعین و اهل تحقیق
امامیه و در احاطه و اطلاع دریای بی‌پایان بود وقتی در عرشه‌ی منبر قرار می‌گرفت از
جهت اطلاعات تاریخی و حدیث و رجال و معرفت به کتب و مصنفات و تواریخ و
حالات مؤلفین آنها و تحقیق در صحت و یا وقوع تحریف در آنها مثل دریا موج می‌زد
نگارنده قبل از تشرف به حوزه‌ی علمیه‌ی قم و نجف اشرف در تبریز از آن محدث واسع

الاطلاع زیاد استفاده کرده‌ام و هر کس به مجلدات وقایع او خصوصاً مجلد صیام نظر کند به زحمات و خدمات و مطالعات او پی می‌برد در سال (۱۳۶۷) ه. ق از دنیا رحلت کرد و (خیابان) که وی منسوب به آنجاست یکی از محله‌های معروف تبریز واقع در طرف شرقی شهرستان عزیز ماست که هنوز اهمی به عمران و آبادانی آن نمی‌شود و از آن محله اشخاص نامی ظهور کرده‌اند مانند محدث جلیل خیابانی (ره) صاحب وقایع الایام و استاذنا العلامة المدرس آقای میرزا محمد علی خیابانی (ره) صاحب ریحانه‌الادب متوفی (۱۳۷۳) ه. ق و صاحب نهضت و قیام مرد عالم وطنی شهیر ناطق زبردست آقای شیخ محمد خیابانی شهید در سال (۱۳۳۸) ه. ق که برای مخالفت با قرارداد و ثوق لدوله با انگلیسیها که خیانت بود در تبریز قیام کرده بود و صدیقنا العالم الجلیل آقا میرزا محمد خیابانی مشهور به بالا مجتهد (قدس سره) نیز از آن محله مشهور شده است که در سال (۱۳۹۱) ق وفات یافت و مجاز با اجازه‌ی اجتهاد از سیدنا الاستاذ آیه‌الله الحجة الكوهکمری (قدس سره) بود و جزوه‌ای در حالاتش چاپ و منتشر است و سالهای متمادی در ماه رمضان المبارک بعد از نماز جماعت نگارنده به منبر می‌رفت و مردم را با بیانات علمی خود مستفیض می‌نمود رحمه الله علیه. آیه الله فقیه فقید آقای حاج میرزا فتح شهیدی (ره) صاحب حاشیه‌ی مکاسب شیخ انصاری (ره) در آن محله در سال (۱۲۹۶) ق از مادر تولدی یافته و در سال (۱۳۷۲) هجری قمری در همان محل از دنیا رحلت کرده و در همان محله در قبرستان طوبائیه در مقبره‌ی مخصوص مدفون شده است شخص مجتهد فقیه بود با والد ما جدم قدس سره صداقت داشت و از اوائل ورود مرحوم آقای شهیدی به نجف اشرف با هم بودند و نسخه‌ی خطی از کتاب فصول الاصول که آن زمانها کتاب درسی طلاب بود با هم تصحیح فرموده و بر آن تعلیقات ارزنده نوشته‌اند و همان نسخه فعلاً در کتابخانه‌ی ما موجود است و مرحوم آیه‌الله شهیدی به حفظ آن نسخه کرارا به این جانب توصیه می‌فرمود از نجف اشرف که مراجعت نمودم چند ماه قبل از وفاتش در تبریز حضورش را درک کردم بلاعقب از اولاد ذکور وفات یافت و

دختری بیش نداشت. و علامه‌ی کبیر شهیر و متکلم توانای عظیم آقای حاج میرزا عبدالحسین امینی صاحب کتاب نفیس (الغدیر) چنانچه در مقدمه‌ی کتاب شهداء الفضیلة نوشته شده در سال (۱۳۲۰) قمری در این محله دیده به دنیا گشوده و والدش آقا میرزا احمد مشهور به جناب مردی بسیار محبوب القلوب و سلیم النفس و با والد ما جدم (قدس سره) صداقت کامل و ثابت داشت علامه‌ی امینی صاحب الغدیر در سال (۱۳۹۰) ق در تهران از دنیا رحلت و در نجف اشرف مدفون شد رحمه الله علیه.

[۷۱] الفردوس الاعلی ص ۲۴ ط ۲ تبریز.

[۷۲] علامه‌ی کبیر و متضلع متبحر شهیر آقای میرزا محمد علی اردوبادی در فنون متنوعه از فقه و کلام و دیگر علوم استاد بود و در ادب و نویسندگی به زبان عرب ید بیضا می نمود و در نظم و نثر عربی سرآمد روزگار خویش و در نظم فارسی نیز مهارت داشت نگارنده مدتی در نجف اشرف حضورش را غنیمت دانسته و استفاده می کردم و آثاری دارد و مقدمه‌ی کتب زیادی با آثار قلمی او مزین است رحمه الله علیه در سال (۱۳۸۰) ه. ق در ماه صفر در نجف وفات یافت.

[۷۳] رجوع شود به وقایع تتمه‌ی محرم ص ۳۸۷ ط تبریز.

[۷۴] در هند به سال (۱۳۵۴) ه. ق طبع شده است.

[۷۵] تنقیح المقال ج ۳ فصل النساء ص ۷۹ ط نجف .

[۷۶] در اینجا مناسب است که به کلمات شیخنا الاستاد کاشف الغطاء (ره) در کتاب جنه المأوی رجوع شود ص ۲۴۸-۲۴۷ ط- ۱ تبریز و ص ۸۱ ط ۲ تبریز سنه: (۱۳۹۷) ه. ق.

[۷۷] چنانچه در علم امام (ع) ص ۲۸۷ از وسائل الشیعه شیخ حر عاملی قدس سره نقل شده در روایت عمار است: اخرجت جنازة ام کلثوم بنت علی و ابنها زید بن عمر و فی الجنازة الحسن و الحسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و ابوهریره فوضعوا جنازة ممالی الامام و المرأة ورائه و قالوا هذا هو السنه. ولی تزویج عمر ام کلثوم را محل شبهه و اختلاف است که موضوع تحقق یافته یا نه؟ کسانی که جزم به وقوع موضوع می کنند سخت در

- اشتباهند چنانچه تحقیقش خواهد آمد.
- [۷۸] در ملحقات به کتاب ترجمه‌ی علم امام (ع) با شواهد و قرائن آشکار تحقیق کرده‌ام که مراد از ام کلثوم که شب نوزدهم ماه مبارک رمضان امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خانه‌ی آن دخترش بود عبارت از زینب کبری علیها‌السلام عیال عبدالله بن جعفر طیار می‌باشد و به وی مهمان بود رجوع شود به کتاب علم امام (ع) ص ۲۲۱.
- [۷۹] (تنبیه).
- [۸۰] تتمه‌ی محرم الحرام ص ۳۸۴ تبریز.
- [۸۱] آنچه ثقافه نقل کرده به این عبارت است: هذا قبر زینب الوسطی بنت علی بن ابیطالب (ع).
- [۸۲] کتاب نامبرده از تألیفات علامه آقا سید حسن صدر کاظمینی (ره) است.
- [۸۳] اعیان الشیعه ج ۳۳ ص ۲۰۷ بیروت.
- [۸۴] ترجمه‌ی علم امام (ع) ص ۲۲۳- ۲۲۱ و ص ۲۸۶- ۲۸۸ ط تبریز.
- [۸۵] تهذیب التهذیب ج ۵ ص ۲۹۷ شماره ۵۰۴.
- [۸۶] مقدمه‌ی جمهره‌ انساب العرب به قلم عبدالسلام محمد هارون ص ۷ ط ۲ دار المعارف مصر- قاهره سال (۱۳۹۱) ق.
- [۸۷] در سال (۱۲۹۵) ه. ق وفات یافته است این آخوند(اوف‌ها) و این طالب(اوف‌ها) بودند که اساس و شالوده‌ی فتنه‌ی روسیه و قفقاز را در زمان روسهای تزاری بابی‌دین کردن مردم فراهم آوردند تابعین آنها هم فعلا در ایران ما در آن خیالند. و بدون شک آخوند اوف و طالب اوف از غرب‌زده‌های بیشتر از نود و یک صد سال قبل بوده‌اند خیال کرده‌اند که دین اسلام با علوم صنعتی و طبیعی نمی‌سازد در صورتی که اگر در عصر آنها آن خیال باطل به ذهن‌ها آمده بود در عصر ما کاملا روشن شده که اسلام مردم را به علم و صنعت دعوت می‌کند و آن حرفها از افتراهای دشمنان به اسلام است.

- [۸۸] رجوع شود به منهاج الدموع چاپ سوم ص ۴۰۰ ط قم.
- [۸۹] رجوع شود به تنقیح المقال مامقانی ره ج ۳ ص ۲۰۴.
- [۹۰] رجال کشی ص ۸۰ ط دانشگاه مشهد مقدس.
- [۹۱] به صفحه: (۳۴) و (۳۵) این کتاب رجوع شود.
- [۹۲] تاریخ کامل ج ۴ ص ۶ ط بیروت.
- [۹۳] قادیسیه از دهات اطراف کوفه است.
- [۹۴] رجوع شود به رجال کشی (ره) طبع دانشگاه مشهد ص ۳۱۸ جزء ۴ سال ۱۳۴۸ ه ش با فهرست آقای مصطفوی صاحب کتابفروشی بوذرجمهری در تهران و نسخه‌ی رجال کشی (ره) ایضا ص ۲۷۰ طبع نجف به تصحیح آقای سید احمد حسینی. و تنقیح المقال مامقانی (ره) و سفینه البحار قمی (ره) و به تعلیقات کتاب رجوع شود.
- [۹۵] ص ۱۷۲ ط تهران سال ۱۳۱۲ ق کتاب تظلم الزهراء تألیف فاضل جلیل آقا رضی‌الدین بن نبی قزوینی رحمه الله است که از تألیف آن در سال ۱۱۱۸ ه ق فارغ شده و او غیر از آقا رضی قزوینی (ره) صاحب کتاب لسان الخواص است محدث خیابانی (ره) در تتمه‌ی محرم ص ۱۱۲ گوید (صاحب تظلم الزهراء از علماء متبحرین متأخرین است). کتاب نامبرده نقلیاتش متقن و در تمامی مواضع مدرک و مصدر نقلیات خودش را ذکر کرده و سند آنچه نقل نموده ارائه می‌دهد ولی بعضی از فضولان خرابکار در نسخه‌ی آن کتاب دخالت کرده و در نسخه‌ی که از آن کتاب در سال ۱۳۱۲ ق به طبع رسیده دس و وضع کرده‌اند چنانچه علامه محدث خیابانی (ره) نسخه‌ی صحیح خطی از آن پیدا نموده و تحقیقات ارزنده‌ی درباره‌ی آن کتاب به عمل آورده و مواضع دس شده و اشتباه کاری را تعیین فرموده است رجوع شود به تتمه‌ی محرم مجلد چهارم از وقایع الایام از ص ۱۱۲ تا ص ۱۲۱ به یاد دارم مرحوم محدث خیابانی (ره) درباره‌ی مجالس المتقین که به نام شهید فقیه آقا شیخ محمد تقی قزوینی برغانی قدس سره چاپ و منتشر است همین تحقیقات را می‌کرد و اظهار انزجار و تأسف از دخالت نااهلان و دس و

وضع کنندگان در آن کتاب می‌فرمود که به کلی کتاب را تحریف و از انتفاع انداخته‌اند به طوری که نتوان آن را بر شیخ شهید فقیه قزوینی (ره) نسبت داد ولی خنده‌آور اینجاست که اخیراً کتابی به نام خرافات اجتماع انتشار یافته و کتاب مجالس المتقین کذائی را که اشاره بر آن شد به علامه‌ی مجلسی (ره) نسبت داده و بعد بنا گذاشته انتقاد بر محتویات و مطالب آن کرده و ملتفت نشده که اولاً مجالس المتقین از تألیفات علامه‌ی مجلسی (ره) نیست و ثانیاً کتاب مزبور تحریف شده و بر آن دس و وضع کرده‌اند که آن را به کلی از اعتبار و اعتماد ساقط کرده است و مطالب دس شده بر آن از مؤلف آن نیست و خود این عمل ناهنجار از انتقادکننده و نسبت آن کتاب به علامه‌ی مجلسی (ره) و عدم اطلاع از تحریف آن کتاب از خرافات روزگار ما محسوب است و باید نویسنده‌ی آن انتقاد از روح مقدس علامه‌ی مجلسی (ره) معذرت خواسته و آن لکه‌ی سیاه را از کتاب خود محو نماید.

[۹۶] از کلمه‌ی: وفی غیر المصباح تا کلمه‌ی: من صفر در نسخه‌ی مطبوعه از تظلم الزهراء در سال ۱۳۱۲ قمری افتاده و عبارت (کلاهما) شاهد آنست چنانچه عبارات از خود اقبال سید (ره) تصحیح شد رجوع شود به اقبال ص ۵۸۹.

[۹۷] از این عبارت سید (ره) معلوم است که اجتماع خاندان رسالت با جابر روایت شده و بعید نیست که در همان روایت عطیه و ذیل همان خبر باشد که عمادالدین طبری در بشارت المصطفی مسنداً نقل کرده است گر چه در نسخه‌ی مطبوعه از بشاره‌ی المصطفی در نجف آن را ندارد ولی از قرائن فهمیده می‌شود که ذیل همان روایت است و اصل تقطیع از قدماء محدثین واقع شده اساس تقطیع در روایت عطیه از آنها می‌باشد گر چه شخص تقطیع‌کننده را نمی‌شناسیم چنانچه تحقیق خواهیم کرد ان‌شاءالله تعالی.

[۹۸] صبح الاعشی ج ۱۴ ص ۳۶۷.

[۹۹] ناگفته نماند که اسلام تساوی و تعادل را حکم فرما نموده و مواسات را برقرار کرده در عین حال از عدالت خارج نشده و ظلم را روا نداشته است تساوی و تعادلی را روا

دانسته که موافق عدل و داد باشد.]
 [۱۰۰] رجوع شود به کتاب نظام الحکومه النبویه المسمی الترتیب الاداریه ج ۱ ص ۱۹۱
 و ص ۲۴۶ ط بیروت و کتاب (القاموس الاسلامی) ج ۱ ص ۳۰۹ ط مصر و کتاب النظم
 الاسلامیه تألیف دکتر صبحی صالح ط بیروت و صبح الاعشی ج ۱۴ که بهترین مصدر و
 دارای نکات زیاد است و تاریخ (التمدن الاسلامی) تألیف جرجی زیدان ج ۱ ط
 دارالهلال.

[۱۰۱] صبح الاعشی ۳۶۸:۱۴

[۱۰۲] ج ۱ ص ۱۹۲ ط بیروت.

[۱۰۳] در اینجا باید مکالمه‌ی یک نفر قائل و سرلشکر اسلامی را با یک نفر قائل
 غیرمسلمان مورد دقت و تأمل قرار داد که چطور اگر کسی مسلمان شد او را از هر جهت
 با خودش یکسان و مساوی می‌داند و ابتدا به جزئی برتری بر خودش نسبت به وی قائل
 نیست بلکه او را اگر اسلام بیاورد از خودش افضل می‌داند.

[۱۰۴] خالد می‌گوید: که رسول‌الله صلی الله علیه و آله از غیب به ما خبر می‌داد ولی در
 روزگار ما جمعی در ایران ما از تازه به دوران رسیده‌ها می‌گویند: آیا پیغمبر و امام
 علیه‌السلام غیب می‌داند؟ در صورتی که قرآن مقدس با صراحت غیب را به پیغمبر و امام
 علیه‌السلام ثابت می‌کند چون به پیغمبر که ثابت کرد امام علیه‌السلام نیز مثل اوست زیرا
 فرقی ندارند مگر در منصب نبوت که امام علیه‌السلام آن منصب را ندارد عالم الغیب فلا
 یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول. از استثناء معلوم می‌شود که به هر کس از
 پیامبران که خدا او را برگزیده و پسندیده غیب را تعلیم می‌فرماید و اگر تعلیم نفرموده
 باشد باید استثناء معنی نداشته باشد در صورتی که استثناء بدون شک تحقق یافته و خدا
 بر آن که از پیامبران خواسته غیب آموخته است و علاوه بر آیات قرآنی دیگر که شاهد
 مطلب است و در محل خود بیان شده است.

[۱۰۵] تاریخ کامل ج ۲ ص ۴۱۲ ط بیروت.

- [۱۰۶] النص و الاجتهاد تألیف سیدنا شرف‌الدین عاملی (ره) ص ۱۵۲ ط ۳ نجف.
- [۱۰۷] النص و الاجتهاد ص ۲۸۷ ط ۳ نجف.
- [۱۰۸] رجوع شود به تاریخ کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۹۶ ط بیروت و به اعتراضاتی که بر خلیفه در آن قضیه وارد است رجوع شود به (الغدیر) ج ۶ ص ۱۳۷ ط تهران.
- [۱۰۹] ج ۱۴ ص ۳۷۱.
- [۱۱۰] نهج البلاغه ج ۴ ص ۵۲۷ ط بیروت به تحقیق عبدالعزیز سید الاهل و در شرح عهد مالک اشتر رجوع شود به کتاب: الراعی و الرعیة تألیف توفیق الفکیکی ط ۲ بغداد به سال (۱۳۸۲) ه. ق که از تألیفات نفیسه است.
- [۱۱۱] تاریخ التمدن الاسلامی جرجی زیدان ص ۲۴۱ ج ۱ ط دارالهلال.
- [۱۱۲] صبح الاعشی ج ۱۴ ص ۳۶۹.
- [۱۱۳] رجوع شود به کتاب وقائع الشهور و الايام تألیف آقا شیخ محمد باقر بیرجندی رحمه الله صاحب کبرت احمر ص ۵۳ ط تهران به سال ۱۳۵۲ قمری مرحوم بیرجندی بسیار مبالغه در انکار آمدن اسراء به کربلاء در اربعین اول کرده است و مدرکی غیر از استبعاد که دلیل نیست ندارد و غیر از تعصب و ورزی به استادش محدث نوری (ره) چیز دیگری نیست خیال کرده مقام فتوا است که نظر خود را اظهار کند و متوجه نشده که قضیه‌ی تاریخی است و بی جهت یک موضوع این اندازه شهرت پیدا نمی کند و بایستی در تواریخ و حالات زمان یک هزار و سیصد سال تقریباً قبل را تحقیق و بررسی نماید و حقیقتی را که در خارج واقع شده به دست بیاورد تا نسبت نوشتن کذب صریح را به بعضی از بزرگان علماء و اکابر فقهاء ندهد غفر الله تعالی له و لنا بحق محمد و آله الطاهرین سلام الله علیهم اجمعین.
- [۱۱۴] لؤلؤ مرجان ص ۱۷۰- ۱۶۹ طبع قدیم تهران به سال ۱۳۱۹ قمری.
- [۱۱۵] رجوع شود به تعلیقات علم امام علیه السلام ص ۲۸۳- ۲۸۱ ط تبریز. درباره یک موضوع تاریخی روشن نموده‌ام که چطور بعضی از مؤرخین به اختصار کوشیده و نظائر

- آن زیاد است که با اختصار گذشته‌اند.
- [۱۱۶] ناگفته نماند که عبارت کفعمی (ره) در مصباح در نقل وقایع ماه صفر این است: (و فی العشرین رجوع حرم الحسین علیه السلام الی المدینة) در این عبارت دو احتمال است یکی رجوع از شام دومی رجوع از کربلاء به مدینه و لذا عبارت صریح در رجوع از شام نیست.
- [۱۱۷] لؤلؤ مرجان ص ۱۷۱ طبع قدیم طهران.
- [۱۱۸] مسار الشیعة ص ۵۰ ط مصر سال ۱۳۱۳ ق.
- [۱۱۹] نسخه‌ی خطی با خط نسخ بسیار زیبا در سال ۱۳۰۸ هجری قمری نوشته شده و با رساله‌ی (عقد الطهماسبی) تألیف علامه‌ی جلیل شیخ الاسلام آقا شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی والد شیخنا البهائی قدس سرهما در یک مجلد به قطع جیبی با جلد نرم چرمی در کتابخانه‌ی ما موجود است.
- [۱۲۰] مسار الشیعة ص ۳۶ ط مصر و نسخه‌ی مخطوطه.
- [۱۲۱] مسار الشیعة ص ۴۳ ط مصر.
- [۱۲۲] مسار الشیعة ص ۴۸ ط مصر.
- [۱۲۳] همان مصدر و صفحه از طبع مصر.
- [۱۲۴] ص ۲۶۵ ارشاد ط تبریز به سال ۱۳۰۸ ق.
- [۱۲۵] ارشاد ص ۱۶۳ ط تبریز به سال ۱۳۰۸ ق.
- [۱۲۶] بحار الانوار ص ۱۰۷ مجلد ۴۲ طبع جدید از اجزاء ۸ جزء از مجلد تاسع. عین عبارات شیخ مفید (ره) در اضافات کتاب نقل خواهد شد به تعلیقات رجوع شود.
- [۱۲۷] لؤلؤ مرجان ص ۱۶۱.
- [۱۲۸] رجوع شود به کتاب نفحات اللاهوت فقیه اعظم شیخ علی کرکی عاملی قدس سره مشهور به (محقق ثانی) صاحب جامع المقاصد متوفی (۹۴۰) ه. ق ص ۶۰-۵۹ ط نجف که در سال (۱۳۶۰) ه. ق طبع گردیده و نظر به مصلحت محیط عراق نسبت طبع آن را به

مطبعه‌ی سعادت تبریز داده‌اند، قصه‌ی رمد چشمهای مبارک امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جنگ خیبر و اعجاز نشان دادن رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌درباره‌ی او در کتب سیر و تواریخ از متواترات بوده و قابل آن نیست که کسی بتواند انکار نماید. رجوع شود به تاریخ طبری ج ۲ ص ۳۰۱-۳۰۰ ط مطبعه‌ی استقامه‌ی قاهره و تاریخ کامل ابن‌الاثیر ج ۲ ص ۲۲۰ ط بیروت و سیره‌ی ابن‌هشام ج ۳ ص ۳۸۶ ط مطبعه‌ی حجازی- قاهره و الرياض النضرة محب طبری ج ۲ ص ۲۵۰ ط ۲ قاهره، تاریخ ابن‌خلدون بقیه‌الجزء الثاني ص ۳۹. البداية و النهایة ابن‌کثیر ج ۴ ص ۱۸۷. الموسوعة فی سماحة الاسلام ج ۲ ص ۹۴۵ ط مصر- مطالب السؤل ص ۴۰ ط فرهاد میرزا به سال ۱۲۸۷ ق.

[۱۲۹] لؤلؤ مرجان ص ۱۶۱.

[۱۳۰] لؤلؤ مرجان ص ۱۶۵.

[۱۳۱] وقوع قضیه در صفین با نقل مرحوم نراقی (ره) از حضرت زهراء (ع) که در حال نماز بیرون بیاورید درست در نمی‌آید زیرا واضح است که در زمان جنگ صفین صدیقه‌ی طاهره سلام‌الله‌علیها از دنیا رحلت فرموده بود.

[۱۳۲] جامع السعادات ج ۳ ص ۳۲۴ ط نجف علامه‌ی محقق نراقی (ره) کاش مدرک فرمایش خود را که فرموده. (و روی انه وقع الخ) نقل می‌کرد بسیار محتمل است مصدر نقل سید یزدی (ره) و محقق نراقی (ره) شهرت این قصه میان مردم است زیرا هنوز این قصه در کتب و مصنفاتی که از مصادر است پیدا نشده والله الموفق. تا اینجا در طبع اول کتاب نگارش یافته و بعدا مدرک بسیار معتبر به دست آمد و این قصه را در نظر بسیار مورد اعتماد می‌سازد و آن نقل کردن آیه‌الله علامه (ره) در منهاج الکرامه است زیرا آن بزرگوار بدون مدرک صحیح مطلبی را نقل نمی‌فرماید. و نقل محقق نراقی (ره) که قضیه در زمان حیات صدیقه‌ی طاهره سلام‌الله‌علیها واقع شده معارض با نقل محدث نوری (ره) است که در صفین واقع شده است.

[۱۳۳] چنانچه بعض قضایا در افواه شهرت پیدا می‌کند و از منبرها در بالای منبر برای

گرم کردن مجلس با آب و تاب نقل می کنند و پس از مدتی که شهرت به سزا کرد وارد کتابها می نمایند نظیر این قضیه در یکی از کتب ضعیفه که در عصر حاضر تألیف شده دیدم که نوشته: حضرت سجاد علیه السلام علی اصغر را در موقع دفن بر روی سینه حضرت سیدالشهداء علیه السلام گذاشت و آن طور دفن فرمود اولاً: جنازه را در قبر در طرف راست می خوابانند که رویش به قبله باشد و مثل حال احتضار نمی خوابانند که سینه به طرف آسمان باشد تا جنازه ی طفل روی آن گذاشته شود اگر گوید: در مقابل سینه ی امام علیه السلام در زمین به طرف قبله گذاشت باز حرفی است گرچه مدرک ندارد و مجرد حرف است و ثانیاً: از جهت حکم شرعی جنازه ی طفل را روی سینه گذاشتن و آن طور دفن کردن چه صورت دارد آیا جایز است؟ آیا می شود آن را نسبت به امام علیه السلام داد؟ و نقل این موضوع یعنی گذاشتن جنازه ی حضرت علی اصغر علیه السلام را روی سینه ی مبارک حضرت سیدالشهداء علیه السلام و نسبت آن به بعضی از بزرگان علماء اگر صحت داشته باشد از باب این است که آن طفل صغیر شهید بس قلب مبارک سیدالشهداء علیه السلام را با تیر خوردنش سوزانیده مثل این است که روی سینه ی امام علیه السلام دفن شده است و علاوه چطور می شود که از بزرگان اگر این سؤال بشود در جوابش نفرماید که تمامی شهداء از بنی هاشم در زیر پای امام (ع) مدفونند حتی علی اصغر و نزدیکترین کس از شهداء به آن حضرت فرزندش حضرت علی اکبر (ع) است و بعد از بنی هاشم سائرین مدفونند و این مطلب جای شک نیست.

[۱۳۴] ارشاد ص ۵۰ .

[۱۳۵] رجوع شود به تاریخ طبری سنه ی (۵) و ابن کثیر البدایه و النهایه ج ۴ ص ۱۰۵ ط بیروت و ابن الاثیر حوادث سنه ی (۵) و سیره ی ابن هشام ج ۳ ص ۲۴۱ ط مصر به تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید تفسیر قرطبی ج ۱۴ ص ۱۳۴ تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۷ ط نجف اعلام الوری طبرسی (ره) ص ۱۹۶ ط اسلامیه - تهران. نور الابصار شبلنجی ص ۷۶ ط مصر سال ۱۳۲۰ ه ق. و دیگر از کتب تواریخ و تفاسیر معتبره. و پس از تأمل در

عبارات آن کتب معلوم می‌شود صاحب ناسخ التواریخ در نگارش تاریخ جنگ احزاب ضعیف‌ترین قول را با رکیک‌ترین عبارت انتخاب نموده و به قلم آورده و گفته: «شمشیر عمرو سپر را دو نیمه ساخت و سر علی (ع) را جراحی کرد» ج ۲ وقائع سال (۵) ه ص ۱۱۹ ط - اسلامیة این نوشته‌ی وی با تأمل در عبارات تواریخ معتبره و عبارت شیخ مفید (ره) چطور می‌سازد؟ ناسخ التواریخ از تواریخ رسمی دولتی دوره‌ی قاجار است و باید بر محتویات تاریخی بدون مدرک آن اعتماد نمود حق داشته کسی که از بزرگان فرموده: مطالعه‌ی آن کتاب جایز نیست و در این که نتوان ناسخ را مصدر نقل قرار داد شکی نیست اگر در نقلیات آن دقت و تحقیق شود بر ایرادات و اشکالات و لغزشهای زیادی و نقلیات خلاف واقعی برخورد می‌شود که بیرون از حد و شمار است و باید در این باره تألیف مستقلی در چند مجلد گرد آورده شود.

[۱۳۶] چون عطیه عوفی را در افواه و در مقله‌های غیر معتبر که از قلم ناهلان تراوش نموده غلام جابر شهرت داده‌اند ولی حقیقت ندارد بلکه او یکی از بزرگان روایات امامیه و از محدثین است علاوه مرد مبارز با دستگاه دیکتاتوری بنی‌امیه بوده اجمالا به شرح حالش در اینجا پرداخته شود تا کاملا معرفی شده و آن مرد جلیل شناخته گردد. عطیه از اهل کوفه و کنیه‌ی وی ابوالحسن است در زمان خلافت امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه دیده به دنیا گشوده مادرش کنیز رومی بوده از خود عطیه نقل شده که گفته: وقتی از مادر تولد یافتم پدرم مرا پیش امیرالمؤمنین علیه‌السلام آورده که در کوفه تشریف داشت و عرض کرد این غلام از مادر متولد شده و استدعای نام‌گزاری کرد امام (ع) فرمود: هذا عطیة الله. و لذا او عطیه نامیده شد و یک صد درهم برای او تعیین فرمود و عطای من به پدرم داده شد پدرم از آن روغن و عسل خرید. و لابد این موضوع را عطیه از پدر و کسان خود بعدا شنیده و نقل کرده و در بعض جاها از عطیه (عطا) تعبیر آورده‌اند بعید نیست از فرمایش امیرالمؤمنین (ع) که فرموده: هذا (عطیة الله) که قریب به مضمون هذا (عطاء الله) است. عطیه با ابن اشعث بر علیه حجاج بن یوسف ثقفی ستمکار و خونخوار

معروف دوره‌ی اموی خروج کرد بلکه از خون‌آشامی آن دژخیم مشهور جلوگیری شود و بعد از منهزم شدن لشکر ابن اشعث عطیه به فارس گریخت حجاج به محمد بن قاسم ثقفی در فارس نوشت که عطیه را دعوت کند و لعن کردن بر امیرالمؤمنین (ع) را به وی تکلیف نماید و اگر قبول نکرد به وی چهار صد تازیانه بزند و سر و ریش او را بتراشد محمد بن قاسم عطیه را خواست و نامه‌ی حجاج را به وی خواند عطیه از پیشنهاد حجاج سر زده قبول ننمود و حاضر نشد به امیرالمؤمنین (ع) ناسزا گوید محمد او را چهار صد تازیانه زده و سر و ریش وی را تراشید وقتی که قتیبه‌ی والی خراسان شد عطیه پیش او رفت و در خراسان بود تا عمر بن هبیره والی عراق شد عطیه به وی نامه نگار شده و از او درخواست اذن کرد به عراق رود او هم اجازه داده عطیه به کوفه آمد و پس از بازگشت به کوفه وطن خود در آنجا تا سال ۱۱۱ زندگی کرد و در سال نامبرده وفات یافت و او نقل احادیث می‌کرد و ثقه بود خلاصه از طبقات ابن سعد ج ۶ ص ۳۰۴ ط بیروت معلوم می‌شود عطیه در موقع آمدن جابر به زیارت سیدالشهداء (ع) در اربعین در مدینه بوده و در حضور آن بزرگوار به کربلاء مشرف شده و جابر را با خود پس از زیارت به کوفه برده و مهمانش بوده است. و از بعض تفاسیر قرآن کریم معلوم می‌شود عطیه از مفسرین بوده و بعض اقوال او را در تفسیر آیات شریفه نقل کرده‌اند رجوع شود به مجمع البیان طبرسی (ره) ج ۵ ص ۲۰۸ ط صیدا. و عطیه کسی است که خطبه‌ی حضرت زهراء علیهاالسلام را در غصب فدک از عبدالله بن حسن شنیده و نقل کرده است رجوع شود به کتاب «بلاغات النساء» ابن طیفور متوفی (۲۸۰) ق و شیخ استاد کاشف الغطاء قدس سره در کتاب نفیس اصل الشیعه و اصولها عطیه‌ی عوفی را از طبقه‌ی تابعین و شخص سوم از آنها شمرده است.

[۱۳۷] جابر بن عبدالله انصاری رحمه الله از بزرگان صحابه‌ی رسول الله (ص) است در کوفه‌ها و مجالس مدینه می‌گشت و می‌فرمود: علی (ع) خیر البشر فمن ابی فقد کفر. ای معاشر انصار تادیب کنید اولاد خودتان را با حب علی علیه‌السلام و هر کس خودداری

نماید پس نظر کند در شان مادر خویش - رجوع شود به کتب رجال. [۱۳۸] لواعج الاشجان ص ۲۳۸- ۲۳۷ ط ۳ صیدا سنه (۱۳۵۳) ه. ق و عین این عبارت را در اعیان الشیعۀ در ترجمه‌ی حالات جابر نقل فرموده تا آنجا که گوید: و حرقت خیامنا - رجوع شود به اعیان الشیعۀ ج ۱۵ ص ۱۸۲ - ۱۸۰ ط دمشق. [۱۳۹] فاضل قزوینی (ره) در کتاب تظلم الزهراء (ع) ص ۱۷۳ روایت عطیه را تا آنجا که گوید: (ان نیتی و نیه اصحابی علی ما مضی علیه الحسین (ع) و اصحابه) نقل کرده چنانچه محدث خبیر حاج ملا باقر بهبهانی رحمه الله در کتاب الدمعۀ الساکبۀ نیز از تظلم الزهراء تا محل مذکور نقل نموده و بعد گوید: (الحديث) این جمله‌ی اخیر شاهد است که حدیث بقیه دارد.

[۱۴۰] تقطیع حدیث عبارت از نقل بعضی از حدیث و عدم نقل بعضی دیگر است که تفصیل آن در علم درایه بیان شده و مصنفی که در تصنیف خود حدیثی را بر ابواب مختلفی کتابش بر حسب مناسبت متفرق سازد و هر قطعه‌ی از آن را در باب مناسب به آن نقل نماید از تقطیع است که در مقام احتیاج و استدلال و احتجاج به مناسبت عنوان آن باب به آن مراجعه شود این عمل را از علمای شیعه و سنی در کتب خودشان اتخاذ کرده‌اند چنانچه شیخ محدث متبحر حر عاملی (قدس سره) در کتابش وسائل الشیعۀ که یکی از جوامع بزرگ حدیث امامیه است آن رویه را اتخاذ فرموده و نیز اگر محدثی مقداری از حدیثی را در کتابی و مقدار دیگرش را در کتاب دیگر خود نقل کند آن را تقطیع گویند و عمده عیبی که از تقطیع ناشی می‌شود عبارت از آنست که در نقل قطعه‌ی از حدیث را در بابی و قطعه‌ی دیگر آن را در باب دیگر مناسب به آن باب یا قطعه‌ی را در کتابی و قطعه‌ی دیگر را در کتاب دیگر نقل کند. بعضی قرائن که برای مطلب مستفاد از مجموع آن حدیث است بعضا از بین می‌رود و مشهور که تقطیع را جائز می‌دانند اشاره نمودن به تقطیع را لازم نمی‌دانند ولی باز از محدثین در بعض موارد پس از نقل حدیثی که بقیه دارد با نگارش لفظ: «الحديث» یا «الخبر» اشاره می‌کنند که حدیث بقیه دارد و

نگفته‌اند اگر اشاره به تقطیع نشود اغراء به جهل لازم می‌آید چنانچه توهم شده است چون از جهل به تقطیع خصوصا در احادیث تاریخی قبیحی لازم نمی‌آید تا مغرور کردن به آن قبیح باشد شیخ الاسلام شیخ حسین بن عبدالصمد الحارثی العاملی والد شیخنا البهائی قدس سرهما در کتاب درایه می‌فرماید: ص ۱۴۱ «روایة بعض الحدیث اذا كان تام المعنی الحق جوازه اذا كان ما تركه غير متعلق بما رواه بحيث لا یختل البیان و لا الدلالة بترکه و اما تقطیع المصنفین الحدیث فی الابواب بحسب المواضع المناسبة فأولی بالجواز و قد استعملوه كثيرا و ما أظن له مانعا» انتهى ملحضا موضع الحاجة من كلامه و مختاره- پس اغراء به جهلی که بعض از قاصرین خیال کرده که از تقطیع لازم می‌آید وجهی ندارد و ادعاء باطل است. و در اینجا مناسب است به مطلبی که به جهت واضح شدن حق اظهار می‌شود اشاره گردد: در تقطیع حدیث چنانچه گفته شد گاهی از قرائنی که از ملاحظه‌ی تمام حدیث به دست می‌آید در تقطیع از بین می‌رود و بدین مناسبت و به جهات دیگر در این اواخر زمانها در عصر ما به دستور یکی از بزرگان و رؤساء مشهور چنان صلاح دانست که کتابی در حدیث جمع و تألیف شود که جهات نقص تقطیع و غیره در آن نباشد و نقائص زیادی در آن جبران شود و لذا کتابی به نام «جامع احادیث الشیعة» تألیف گردیده و دارای مزایای زیادی است که حقا درخور بسیار تمجید است ولی نباید غفلت کرد که در آن کتاب باید به مصادر آن متوجه شد چون یکی از معایب آن آنست که اخبار زیادی که محدث نوری (ره) از مصادر ضعیفه مانند فقه الرضا (ع) و جامع الاخبار و تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) و امثال آنها جمع و تألیف کرده که اغلب مصادر مستدرک از این قبیل کتب است. آن اخبار را در کتاب «جامع احادیث الشیعة» در ردیف اخبار کتب اربعه کافی و فقیه، و تهذیب، و استبصار، آورده‌اند و ممکن است بعض از اشخاص خیال کنند چون روایت در کتاب «جامع احادیث الشیعة» است باعث اعتبار حدیث بشود و این طور نیست بلکه باید مصدر و مدرک حدیث ملاحظه گردد و کاش آن اخبار را در ردیف اخبار کتب اربعه ذکر نمی‌کردند و با اخبار آن کتب

مخلوط نمی نمودند و گفته نمی شد: «الکافی» «فقه الرضا». و از مصادر کتاب «مستدرک الوسائل» محدث نوری (ره) آنچه انسان می توانست مورد اعتماد و اعتبار قرار دهد عبارت از کتبا «اشعثیات» «جعفریات» بود و درباره ی آن نیز حضرت سیدنا و استاذنا العلامة الاکبر المحقق المرجع الاعلی السید الخوئی دام ظلّه الوارف تحقیقات ارزنده ی به عمل آورده که نقلیات محدث نوری (ره) را به کلی از آن کتاب از ارزش انداخته است رجوع شود به کتاب مبانی تکملة المنهاج ص ۲۲۶ ج ۱ ط - نجف. یکی از اساتید را در مقام بحث در باب خمس دیدم به قطعه ی حدیثی در مسئله ای تمسک می کرد و صحیح می دانست و در مورد دیگر قطعه ی دیگر آن حدیث را که در مسئله ای و باب دیگر از وسائل نقل کرده است رد می نمود و ضعیف می شمرد در صورتی که یک حدیث بوده و با یک سند صحیح نقل شده است و صاحب وسائل آن را بر ابواب مناسب تقطیع فرموده است و لذا تمام حدیث را از یکی از کتب اربعه نوشته به آن استاد ارائه دادم و ثابت شد که یک حدیث بیشتر نیست و صحیح است و قرائنی برای مطلب در آن حدیث موجود بود که در تقطیع نبود رجوع شود برای استفاده ی کامل از موضوع تقطیع به درایه ی شهید ثانی (ره) ص ۱۱۴ ط نجف و مقیاس الهدایه ی مامقانی (ره) ص ۱۱۰ ط نجف ملحق به رجالش تنقیح المقال و کتاب درایه ی والد شیخ بهائی (ره) ص ۱۴۱.

[۱۴۱] سید اجل علامه صاحب الکرامات عالم ربانی سید حیدر حسنی حسینی کاظمی متوفی (۱۲۶۵) ه. ق در کتاب عمده الزائر که در سال (۱۳۵۰) ق در نجف اشرف چاپ سنگی شده در ص ۱۶۱ گوید: قال الشهيد (ره) قال عطا کنت مع جابر بن عبدالله يوم العشرين من صفر فلما وصلنا الغاضریة اغتسل و لبس قمیصا کان معه طاهرا ثم قال لی امعک شیئی من الطیب یا عطا؟ قلت : معی سعد فجعل منه علی راسه و سائر جسده ثم مشی حافیا حتی وقف عند راس الحسین (ع) و کبر ثلاثا ثم خر مغشیا علیه فلما افاق سمعته یقول: السلام علیکم یا آل الله السلام علیکم یا صفوة الله الخ باعتراف خود علامه ی نوری (ره) مراد از عطا همان عطیه ی عوفی است چون با جابر غیر از غلامش و عطیه کسی

دیگر نبوده و دیگران بعد از ورود آنها آمده‌اند و عطیه در موقع دیگر با جابر نیامده و تصریح کرده که روز بیستم ماه صفر بوده و زیارت آل الله را از جابر نقل کرده ولی عمادالدین طبری در بشاره المصطفی آن زیارت را نقل نفرموده چون موردش آن کتاب نبوده و آن زیارت جزء روایت عطیه است و محل نقل آن کتاب مصباح الزائر است چنانچه سید کاظمی (ره) نیز در عمده الزائر از شیخ شهید (ره) نقل فرموده و مناسب کتابش می‌باشد و سائر جریانها و فرمایشهای جابر را نقل نفرموده چون مناسب کتابش نبوده و آنها تناسب با کتاب مقتل دارد پس بدون شک روایت عطیه تقطیع شده است پس فرمایش محدث نوری (ره) که از آمدن اسراء در روایت عطیه خبری نیست درست نمی‌باشد بلکه عطیه نقل کرده ولی از جهت تقطیع روایت به وی امر مشتبه گشته است. [۱۴۲] در نسخه‌ی مطبوعه از بشاره المصطفی در نجف اشرف همان طور است که در متن نقل شد و واضح است که آن غلط است و صحیح (الی النار) است. [۱۴۳] در این کتاب «تحقیق» حتی المقدور کوشیده شده که از غیر از کتب معتبره نقل نشود امثال کتاب «مصائب المعصومین» که مؤلف آن شخص متهم و نقلیاتش بی‌مدرک است نقل نگردد و لذا اسمی از آن و از مقتل اسفرائینی و امثال آنها را در ردیف کتب معتبره مثل کتاب ارشاد شیخ (ره) و لهوف سید (ره) آورده و فرقی بین آنها قائل نیست معلوم می‌شود اطلاع نداشته که مؤلف مصائب المعصومین کیست؟ علامه‌ی جلیل حاج میرزا حبیب‌الله کاشانی رحمه الله در لباب الالقاب گوید: الملا عبدالخالق الیزدی مؤلف کتاب بیت الاحزان و کتاب مصائب المعصومین و المعلوم من حاله انه كان واعظا متتبعا في الاخبار ولكن نسبه البانيه الملاحده الى انفسهم و ظني ان النسبه كذب فان من عادة هؤلاء الملاعين نسبه الفضلاء المشهورين بل الفقهاء الموثقين المعروفين الى مذهبهم الباطل ترويجا لمتاعهم الكاسد و تزينا لاعتقادهم الفاسد ثم على تقدير صدق النسبه - العیاذ بالله - فالكتابتان المذكوران و غیرهما مما ینسب الیه مؤلفه قبل ذلك و قد اسمعنی بعض من رآه ان جماعه من العلماء كفروه لكونه هتاکا فی المنبر و مفتیا بطهاره اهل الذمه

و نحوها من الفتاوی الشاذة الضعیفة والله اعلم - انظر لباب الالقاب ص ۱۱۷- ۱۱۶ ط -
 طهران فتوی دادن کسی که در رشته‌ی وعظ و خطابه عمر خود را به پایان رسانیده آن
 هم فتواهای شاذة دلیل ضعیف نقلیات وی می‌باشد همچو شخص که مقام فقاہت و
 اجتهاد را احراز نکرده و دارای ملکہی استنباط نشده نباید اقدام به فتوی نماید آیا به
 نقلیات چنین شخص گرچه تألیفش در حال استقامت وی باشد می‌توان اعتماد نمود در
 صورتی که چنانچه از کتابش مصائب المعصومین به دست می‌آید در حین تألیف آن
 کتاب از افراد بعض فرقه‌های مستحدثه‌ی منحرفه بوده است چنانچه بر ناظر بر کتابش
 واضح است و نمی‌خواهم اسمی از آن فرقه ببرم.
 [۱۴۴] طبرانی در نسبت به طبرستان غلط است. طبرانی نسبت به طبریه است و احتمال
 دارد در نسبت به طبران هم صحیح باشد ولی در نسبت صاحب کامل بهائی طبری است.
 [۱۴۵] مشیر الاحزان ص ۵۹
 [۱۴۶] تاریخ کربلاء مرحوم دکتر عبدالجواد کلیددار ص ۶۶ ط ۲ نجف.
 [۱۴۷] ص - ۱۰۹ - ط بیروت.
 [۱۴۸] مراد نامه است که در السنه‌ی اهل عراق از آن خط تعبیر می‌آورند و حالا هم
 متداول است.
 [۱۴۹] رجوع شود به تفصیل آن واقعه به کتاب فرحة الغری سید بن طاووس (ره) ص
 ۱۱۸ ط نجف و تهذیب شیخ طوسی (ره) ج ۶ ص ۱۱۲- ۱۱۱ ط نجف.
 [۱۵۰] صبح الاعشی ج ۶ ص ۲۴۰ ط دار الکتاب - قاهره سال (۱۳۳۳) ق.
 [۱۵۱] رجوع شود به «تاریخ العلوم عند العرب» تألیف عمر فروخ ص ۴۳۲ ط بیروت
 (۱۳۹۰) ق و محمد بن جریر طبری در تاریخ الامم و الملوک گوید: و لما قدم رسول الله
 (ص) المدینة امر بالتاریخ فیما قیل - بعد به سند خود از ابن شهاب نقل کرده: ان النبی
 (ص) لما قدم المدینة و قدمها فی شهر ربیع الاول امر بالتاریخ. قال ابو جعفر فذکر انهم
 كانوا یؤرخون بالشهر و الشهرین من مقدمه الی ان تمت السنه و قد قیل ان اول من امر

بالتاریخ فی الاسلام عمر بن الخطاب. جمع عمر بن الخطاب الناس فسألهم فقال من ای یوم نكتب فقال علی علیه السلام من یوم هاجر رسول الله (ص) و ترک ارض الشرك ففعله عمر- رجوع شود به تاریخ طبری ج ۲ ص ۱۱۲-۱۱۰ ط مصر- مطبعه ی استقامه سال (۱۳۵۷) ق.

[۱۵۲] ج ۱ ص ۱۸۳-۱۸۰ ط بیروت.

[۱۵۳] مختص- ظ.

[۱۵۴] در (الروض الانف) مطبوع در مصر به سال ۱۳۸۹ ه ق در ج ۴ ص ۲۵۵ می باشد.

[۱۵۵] التوبه- ۱۰۸- قال السهیلی: (من اول یوم) ای من اول یوم حلول النبی (ص) المدینه

و هو اول یوم من التاريخ كما اتفق الصحابة علی اول سنی التاريخ عام الهجرة کذا ذکر

الحافظ ابن کثیر فی تاریخ (البداية و النهاية) ج ۳ ص ۲۰۷.

[۱۵۶] (فتعین انه اضيف الی شی مضمرة) الروض الانف ص ۲۵۵ ط مصر.

[۱۵۷] سهیلی در الروض الانف بعد از جملات که در متن نقل شده گوید: و لیس یحتاج

فی قوله من اول یوم الی اضمار كما قرره بعض النحاة: من تأسيس اول یوم، فراراً من

دخول من علی الزمان، و لو لفظ بالتاسیس لکان معناه من وقت تأسيس اول یوم، فاضماره

للتاسیس لا یفید شیئا، و من تدخل علی الزمان و غیره ففی التنزیل (من قبل و من بعد) و

القبل و البعد زمان و فی الحدیث...

[۱۵۸] مجلد السماء و العالم ص ۱۷۷ طبع امین الضرب.

[۱۵۹] به تعلیقات کتاب رجوع شود.

[۱۶۰] جنه المأوی ص ۲۷۲ ط ۱ تبریز و ص ۲۱۲-۲۱۱- ط ۲- تبریز سال: ۱۳۹۷ ه ق.

[۱۶۱] چون در تاریخ تولد حضرت مسیح (ع) شش و یا هفت قول مختلف موجود است

و تاریخ میلادی معمول در عالم مسیحیت فعلی با آن اقوال که با همدیگر اختلاف زیاد

داشته و فاصله بیشتر دارند نمی سازد و این تاریخ میلادی پس از سالهای دراز بعد از

حضرت مسیح (ع) ساخته شده است و این که مؤرخین در تعیین مدت و فترت میان

حضرت مسیح (ع) و میان ظهور حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف دارند منشأ آن اختلاف در تاریخ ولادت مسیح (ع) است و لذا بعضی از مؤرخین گفته: (۶۰۰) سال فاصله بوده و بعضی گفته: (۵۷۰) و بعضی گفته: (۶۲۲) و بعضی قائل است: (۵۶۸) تا هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و بعضی گفته: که مبعث در سال (۶۱۰) میلادی بوده و بعضی از مفسرین گفته که مبعث در (۵۵۰) بوده و بعضی گوید: در سال (۴۶۰) و غیر از اینها اقوال دیگری نیز وجود دارد. و منشأ اختلاف عبارت از اختلاف میان مؤرخین در ولادت حضرت عیسی (ع) است نه در زمان هجرت رسول الله (ص) زیرا در زمان هجرت آن حضرت اختلافی وجود ندارد. این که گفته شد: تاریخ میلادی پس از سالهای دراز ساخته شده، یکی از اهل تحقیق در دیباچه‌ی کتاب (قصه‌ی سکندر و دارا) مطبوع در سال: ۱۳۴۳ ش در ایران - چاپخانه‌ی صبح امروز ص (سی و دو) گوید: تاریخ میلادی که امسال سال (۱۹۶۴) آنست فقط از ده قرن پیش قرار داده شده و سابقه‌ی استعمال ندارد و تا قرن‌ها بعد در همه‌ی اروپا معمول نبوده است. باید تحقیق کرد که چه پیش آمده که ده قرن پس از میلاد کلیسا به فکر وضع تاریخ برای میلاد افتاده؟ و چرا این تاریخ پس از قرار داد تا مدتی در همه کشورهای آنی که دین عیسوی دین رسمی بوده پذیرفته نشده است و نیز رجوع شود به صفحه‌ی (چهل و پنج) آن کتاب نامبرده. و در اینجا به مناسبت تاریخ ولادت حضرت عیسی (ع) متذکر مطلبی شدم و آن را در تعلیقات کتاب نگارش خواهم داد ان شاء الله تعالی و لذا به تعلیقات رجوع شود.

[۱۶۲] از اینجا تا آخر مطلب از اضافات در طبع دوم کتاب است.

[۱۶۳] اقبال ص ۵۵۳

[۱۶۴] ممن - ظ.

[۱۶۵] رجوع شود به «جنه المأوی» ص ۲۸۰ - ۲۷۹ - ط - ۲ - تبریز.

[۱۶۶] اقبال ص ۵۵۳ س ۲۲

[۱۶۷] اقبال ص ۵۵۴

- [۱۶۸] فی الاختیارات - خ.
- [۱۶۹] عیون الاخبار ص ۸۱ ط بیروت.
- [۱۷۰] اخبار اصفهان ج ۱ ص ۵۲ س ۱۴.
- [۱۷۱] اخبار اصفهان ج ۱ ص ۵۳- س ۱۹- ۱۸.
- [۱۷۲] مکاتیب الرسول- ج ۱ ص ۲۹۳- س ۱۶- ۱۵- ط- قم- سال:- ۱۳۷۹ ق.
- [۱۷۳] اگر عبارت را «جل المؤرخین» مرقوم می فرمودند بهتر از «جل المحققین» بود زیرا مورخین به جهت شهرت وضع تاریخ در زمان عمر نسبت به عمر داده اند و اگر از روی تحقیق می نگاشتند بایستی نسبت اصل وضع تاریخ را به خود رسول الله (ص) بدهند چنانچه بعضیها داده اند.
- [۱۷۴] ص ۱۳۲ ط سال ۱۳۷۱ ه مصر.
- [۱۷۵] چون در بعض جاهاى آن کتاب کلماتی به چشم می خورد که از مثل مسعودی مؤرخ کبیر بسیار بعید است که آن اندازه بی اطلاع باشد.
- [۱۷۶] سورهی توبه- آیهی- ۳۶
- [۱۷۷] تنقیح المقال شیخ مامقانی قدس سره ج ۱ ص ۱۱۵ س ۱۲ ط نجف اشرف.
- [۱۷۸] بحار الانوار ج ۱۰- ط جدید ص ۱۶۴- ۱۶۳.
- [۱۷۹] ج ۱۴ ص ۳۹۰ ط دار الکتب- مصر.
- [۱۸۰] رجوع شود به مجلهی «هنر و مردم» ص ۴۵ شماره ۱۱۳- ۱۱۲ سال (۱۳۵۰) شمسی و دربارهی سود جستن نوح (ع) از کبوتر رجوع شود به تورات سفر تکوین ص ۱۳ که آن را (ولیم گلن قسیس اکسئی) از اصل زبان عبرانی به زبان فارسی به استعانت فاضل خان همدانی ترجمه نموده و در (ادن برغ) در سال (۱۲۶۱) هجری طبع شده است و در کتابخانهی ما نسخهی از آن موجود است.
- [۱۸۱] رجوع شود به مجلهی «هنر و مردم» ص ۴۵ شماره ۱۱۳- ۱۱۲ سال (۱۳۵۰) شمسی.
- [۱۸۲] شرح قصیدهی ابوفرس همدانی (ره) ص ۲۰۸ ط سال ۱۳۱۹ ه ق و منابع و مصادر

دیگر.

[۱۸۳] آنچه بعداً تحقیق خواهد شد وجود کبوتر نامه‌بر را در دوران یزید روشن خواهد کرد.

[۱۸۴] به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

[۱۸۵] قضیه‌ی مختار و قصد قتل وی با ابن‌زیاد است که یزید به ابن‌زیاد دستور داد که او را به قتل نرساند اصل موضوع حقیقت دارد ولی قصه را تحریف کرده‌اند.

[۱۸۶] ص ۲۷۲ ط تبریز سال (۱۳۶۲) ق.

[۱۸۷] کتاب قاموس المعارف از تألیفات شریفه‌ی شیخنا و استادنا العلامة الجلیل آقا میرزا

محمد علی مدرس تبریزی خیابانی رحمه الله صاحب ریحانه‌ی الادب متوفی (۱۳۷۳) ه. ق

می‌باشد و در شش مجلد است که هنوز چاپ نشده است استاد بزرگوار با مرحوم شیخنا

المحدث صاحب وقایع الایام معاصر و سالهای دراز در یک شهرستان و یک محله زیست

کرده‌اند رحمه الله علیهما رحمه واسعة.

[۱۸۸] عبارت خالی از مسامحه نیست و وجه آن از مطالب و بیانات گذشته روشن است.

[۱۸۹] نامه‌ای می‌تواند باشد (ولی عبارت همان‌طور است که نقل شده).

[۱۹۰] در وقایع الایام تتمه‌ی محرم الحرام شماره‌ی صفحه‌ی جلاء العیون عبارت از (۲۷۹)

است ولی در جلاء العیون چاپ سربی قدیم که در زمان فتحعلی شاه قاجار به سال (۱۲۴۰)

ه. ق طبع شده قصه‌ی مذکوره در ص (۲۳۷) است.

[۱۹۱] ج ۸ ص ۴۵۳

[۱۹۲] مخضرم شاعری را گویند که زمان جاهلیت و اسلام را درک کرده باشد و حسان

از شعراء غدیر خم بوده در اول امر علوی و بعد عثمانی شده قیس بن سعد بن عباده

رضوان الله علیه در حق او فرموده: اعمی القلب و اعمی البصر، هشت سال قبل از ولادت

رسول الله (ص) به دنیا آمده و در سن صد و بیست سالگی از دنیا رفته ترجمه‌ی تحقیق

وی در (الغدیر) ج ۲- از ص ۳۴ تا ۶۵ ط ۲ تهران می‌باشد به آنجا مراجعه شود مردی

بسیار ترسو بوده و در این باره داستانی دارد رجوع شود به الغدیر ص ۶۴ ج ۲ و بعضی از سنیها در شرح حالش کتاب مستقلی تالیف کرده است و ابیات مذکوره در فصول مختاره جزء ثانی ص ۶۰ ط اول - نجف اشرف موجود است.

[۱۹۳] در بعضی از مقاتل و تواریخ نقل شده که اسراء اهل بیت (ع) هفته و بلکه کمتر از یک هفته در شام توقف کرده‌اند - رجوع شود به کتاب سرالاسرار عالم جلیل حاج شیخ عبدالرحیم کرمانشاهی متوفی (۱۳۰۵) ه. ق ص ۳۷۴ ط ایران سال (۱۳۲۰) ه. ق و از این نقل معلوم می‌شود که ادعای بعضیها که در شام یک ماه مانده‌اند صحت ندارد. چنانچه در بعضی از کتابهای فرقه‌ی اسماعیلیه دیدم که اهل بیت یک ماه و نیم در شام مانده‌اند ولی نظر به قرائن و شواهد تاریخی و تصریح بزرگان این قول مزبور قابل اعتماد نیست چنانچه سال گذشته سفری به شهرستان (خوی) شد و در منزل عالم فاضل صدیق شفیق ادیب علامه‌ی جلیل آقای حاج شیخ جابر فاضلی دام بقائه به نسخه‌ی از طبع اول این کتاب تحقیق برخوردیم شخصی در حواشی آن نسخه در عالم خیال خود ایرادات به نظرش رسیده و در هوامش کتاب آنها را نگارش داده. پس از مطالعه‌ی آن اشکالات آجوبه‌ی آنها را در هوامش همان نسخه‌ی نامبرده نوشته شد و دیدم فرضیاتی کرده و گفته که اسراء اهل بیت علیهم السلام بنا به آن فرضیات پس از اربعین به کربلاء می‌رسند در جوابش نوشته شد با نگارش فرضیات مطلب درست نمی‌شود آنچه در خارج واقع گشته آن را باید تحقیق کرده و به دست آورد و چنانچه گفته شد اهل تحقیق گفته‌اند اهل بیت (ع) بیشتر از یک هفته در دمشق توقف نکرده‌اند.

[۱۹۴] ص ۴۴ ط مصر.

[۱۹۵] ج ۸ ص ۳۲۷ ط ۲ تهران مراجعه شود.

[۱۹۶] مجتهد اکبر آیه‌الله العظمی آقا سید محمد بن فقیه کبیر آقا سید علی حجت حسینی تبریزی کوهکمری (قدس سره) مجتهد فقیه محقق جامع در علوم اسلامی که جمع میان تتبع و تحقیق را در انواع علوم دینیه کرده بود و در تحقیق در نکات احادیث و آشنائی

به مزایای روایات و احاطه بر اخبار و آثار وارده از عترت طاهره یگانه و منحصر به فرد بود کسی را یارای برابری با وی نبود مرجع در تقلید بر شیعه و در اجتهاد و فقاہت اعلم عصر بود و در سلاست تقریر و بیان شیواید بیضا می نمود و در دقت نظر و اجتهاد در مبانی در اعلا درجه و مجتهد در مبنی بود قلم و بیان من از وصف کمالات علمی و عملی و دیانت و وثاقت و امانت و ورع و تقوای آن بزرگوار عاجز و قاصر است تألیفات زیاد دارد متأسفانه تا امروز از آنها طبع و منتشر نشده است در روز دوشنبه سوم جمادی الالی سال ۱۳۷۲ ه ق به رحمت ایزدی پیوست و در قم در مقبره‌ی خاص در مدرسه‌ی (حجتیه) که از آثار خود آن بزرگوار است مدفون شد قدس الله روحه.

[۱۹۷] رجوع شود به کتاب الفهرست شیخ (ره) ص ۱۹۲ ط نجف.

[۱۹۸] چنانچه در گذشته بیان شد که علامه‌ی امین عاملی (ره) آمدن اهل بیت (ع) را به کربلاء در مراجعت از شام از عطیه نقل کرده و بعداً مطلع شدم که شیخ جلیل شیخ حسین بن شیخ سلیمان بلادی (ره) در کتاب «فاجعه یوم الاربعین او حدیث الاربعین فی مجئ الامام زین العابدین (ع) و اهل بیته الی ارض کربلاء» آمدن امام (ع) و سبایا را به کربلاء از عطیه نقل نموده رجوع شود به صفحه‌ی (۲۹) ط نجف گرچه مسامحه در تعبیرش رخ داده و (ابن عطیه) تعبیر آورده ظاهراً از غلط نسخه است.

[۱۹۹] تقی الدین احمد بن عبدالحلیم حرانی حنبلی در سال (۷۲۸) ه. ق وفات یافته و صاحب بدعتهای فراوان و فساد عقیدتهای بی پایان است و او را شیخ الاسلام گویند و شیخ محمد بهجت بیطار از معاصرین که در مسلک وهابی هاست و ساکن دمشق است کتابی نشر نموده به نام (حیاء شیخ الاسلام ابن تیمیه) و محاضرات و کلمات خودش را در آن جمع آوری کرده و به طبع رسانیده و خواسته از ابن تیمیه دفاع نماید ولی انکار بدیهیات کرده و دست و پا زده است. در چند سال قبل در دمشق در اداره‌ی مجمع علمی با محمد بهجت بیطار که رئیس مجمع علمی عربی دمشق خلیل مردم بیک نیز حاضر بود ملاقات و مذاکرات رخ داد مردی متشخص و وهابی مسلک بود و از مرحوم علامه حاج

سید محسن امین عاملی صاحب اعیان الشیعه تعریف می کرد. [۲۰۰] رجوع شود به کتاب: معجم بنی امیه «معجم الشجره الملعونه» ص ۲۰۵ ط بیروت تألیف دکتر صلاح الدین المنجد- و نیز رجوع شود به کتاب: سؤال فی یزید بن معاویه تألیف ابن تیمیه به تحقیق دکتر نامبرده ص ۱۷- ط- بیروت. [۲۰۱] عبارت سید امین عاملی (ره) شاهد است به این که گرچه تصریح به سال نفرموده ولی ارتکازی میان شیعه است که منظورش بیستم صفر سال: (۶۱) است. [۲۰۲] چون سید بزرگوار می داند که قول مشهور مطابق واقع می شود و استبعاد دلیل نیست و لذا آن را خواسته دفع کند چنانچه یکی از موثقین از علماء شفاها از سید امین قدس سره نقل می فرمود که قائل بود اسراء اهل بیت (ع) در اربعین اول به کربلاء آمده اند. [۲۰۳] احوالات برید را در زمانهای سابق تفصیلاً در این کتاب شرح داده شد رجوع شود به صفحه: (۱۳۸).

[۲۰۴] نعمان ابن بشیر انصاری از دشمنان امیر المؤمنین علیه السلام و از امراء معاویه و یزید و از دژخیمان او بوده و در باب حمص در فتنه‌ی مروان و ضحاک در (مرج راهط) بعد از هلاکت یزید به قتل رسیده است رجوع شود به تواریخ و کتب رجال و شرح نهج البلاغه‌ی معتزلی.

[۲۰۵] منظور آنست که از نزدیکی های عراق می گذشتند یا اصلاً به قصد عراق راه را طی کرده اند چنانچه ظاهر همین است و وقتی که به عراق رسیده اند به دلیل گفته اند که به کربلاء بروند و قطار آن کاروان خاندان پیغمبر (ص) را که جمعی از امت او احترامشان را مراعات ننموده و اسیرشان کردند به نینوا بکشد تا قبور شهداء دشت بلاء را زیارت کرده و رهسپار مدینه شوند از آنها بدتر آن کسی است، مانند ابن تیمیه که بعد از چند قرن پا به عرصه‌ی وجود گذارده و با تمام بی حیائی اسارت اهل بیت سیدالشهداء (ع) را انکار نماید.

[۲۰۶] خوب است در اینجا دو فقره از نامه‌های آن علامه‌ی اکبر که به اینجانب مرقوم

فرموده و با خط مبارک آن بزرگوار فعلا نزد اينجانب موجود است نقل شود: اول: بسم الله تعالى. السلام على سادة الخلق و الائمة بالحق و رحمة الله و بركاته. فرع الدوحة الهاشمية و ثمرة السرحة الفاطمية دوحه الهدى و الايمان و سرحة التقوى و الرضوان و لدنا الابر الاعز العليم العلامة و مفخرة كل متوج بعمامة ادام الله ايامه و رفع في الدارين مقامه. و سلام هو من كل امر سلام محفوفا بكل تجلة و احترام لك منا و لسائر من اليك و رحمة الله و بركاته كتابك و كتاب... الكريمان امامي أسرح فيهما نظري و أعمل فيهما رويتي فأجد بهما قره عيني و برد السرور في كبدي وجدتكما تحيطاني فيهما من العوارف و العواطف ما تتجلى بخلق عظيم و عنصر كريم و حلم بعيد الغور فشكر الله لكما هذه العاطفة و لعمرى انها عاطفة مقتدره انما أهلها يصلكم ان شاء الله تعالى (ثبت الاثبات في سلسلة الرواة) فلك ما طلبت في الرواية عنى جميع ما تصح لى و عنى روايته في هذا الثبت اجابه لما طلبت و فقى الله و اياكم لسووك جاده السلف الصالح فى العلم و العمل و اقتفاء آثارهم و الاستضاءه بسواطع انوارهم و السلام عليكم و على من اليكم و رحمة الله و بركاته. صور- ٢٥ جمادى الاولى سنة (١٣٧١) عبدالحسين شرف الدين الموسوى (نامه ى دوم): بسم الله تعالى. أخى فى الله تعالى و ولى فيه عز و جل أعزك الله و أعزبك الدين و أهله و لازلت وجه الامال فى صالح الاعمال. و السلام عليك يا ابن رسول الله و على من اليك من الاسرة المباركة و العتره الطاهرة. رحمة الله و بركاته عليكم اهل البيت انه حميد مجيد. كتابك الكريم امامى أدير فيه نظري و أقلب فيه خواطرى فاحمد الله عز و جل على ما والانا من عواطفكم و يا لها عواطف و عوارف مثلتم بها الحنان الفاطمى بأجلى مظاهره فحزتم بها رهان السبق جريا على سننكم فى الحلبات فشكرا لحنانكم و لكم الفضل بالسبق اليه فله انتم والله ما اتحفتموننا به من «الفردوس» و قد حظينا بها الساعة و انما تأخرنا فى الجواب لتأخر وصولها. و سيصلكم ان شاء الله تعالى مع البريد مطلوبكم النصف الثانى من اظهار الحق لتقفوا به على ضالتكم المنشوده من كلام اعلام الاماميه رضوان الله عليهم. اما نسب سيدنا عبدالعظيم عليه السلام فكما ذكرتم و ما كان ذلك ليخفى على ولكن شاء

القدر أن يكون هذا الغلط الفاحش في كتابي، و الافة فيه من مصحح الملزمة في المطبعة حيث انه لا يعرف زيد بن الحسن و انما يعرف زيد الشهيد بن الامام زين العابدين (ع) و على كل فلکم الشکر و قد اصبحنا ننتظر منکم التنبيه الى كل ما تجدونه محلا للنظر من کتباتنا المتواضعة لكل من ينتقدها مع الشکر و السلام. صور- ۲۹ شعبان سنة: (۱۳۷۳)

عبدالحسين شرف الدين الموسوي.

[۲۰۷] در احوالات سيد الشهداء (ع) ص ۳۹۱

[۲۰۸] حديث الاربعين- ص ۳۱- ط- نجف اشرف.

[۲۰۹] یعنی هر کس ایمان به خدا دارد لابد است ایمان به معجزات بیاورد- رجوع شود

به کتاب «موقف العقل و العلم و العالم من رب العالمين» تأليف مصطفى صبرى شيخ

الاسلام ج ۴ ص ۲۶ ط مصر.

[۲۱۰] در این بیت شاعر تصریح کرده است به این که اسراء خاندان رسالت در مراجعت

از شام تمامی رؤس شهداء را با خودشان آورده و در کربلاء دفن کرده اند.

[۲۱۱] ص ۱۱۲ ط ۲ صیدا.

[۲۱۲] ص ۲۴۷ ط ۳ صیدا سال ۱۳۵۳ ق.

[۲۱۳] یعنی به دست صلیبی ها.

[۲۱۴] رجوع شود به لواعج الاشجان ص ۲۴۷ ط ۳ صیدا.

[۲۱۵] لواعج الاشجان ص ۲۳۶ ط صیدا.

[۲۱۶] سبط ابن الجوزی در تذکره گوید: ان الخلفاء الفاطميين نقلوه من باب الفراديس

الى عسقلان ثم نقلوه الى القاهرة و هو فيها و له مشهد عظیم يزارو فى الجملة ففى اى

مكان كان رأسه او جسده فهو ساكن فى القلوب و الضمائر قاطن فى الاسرار و الخواطر...

الخ ص ۱۵۱ ط ايران سال ۱۳۸۵ ق.

[۲۱۷] از عبارت شيخ مفيد (ره) در ارشاد چنین معلوم می شود که رأس مطهر را در آن

محل معروف در جنب مسجد اموى در دمشق گذاشته اند نه این که آنجا مدفون باشد

چنانچه در ضمن قصه‌ی آن مرد شامی که امام جواد (ع) او را در یک شب به مسجد کوفه و مدینه و مکه برده و محمد بن عبدالملک زیات او را حبس نموده بود فرموده: کنت رجلا بالشام ابعده الله تعالی فی الموضوع الذی یقال انه نصب فیہ رأس الحسین علیه السلام... الخ ارشاد ص ۳۴۸ ط تبریز و ناگفته نماند: که آن قصه‌ی مرد شامی را علاوه از علماء شیعه بعضی از علماء اهل سنت نیز نقل کرده‌اند.

[۲۱۸] ج ۱ ص ۱۳۶ ط حیدرآباد سال ۱۳۳۷ هـ.

[۲۱۹] سیوطی در تاریخ الخلفاء در ترجمه‌ی سلیمان گوید: اکل فی مجلس سبعین رمانه و خروفا و ست دجاجات و مکوک زبیب طائفی. سلیمان در سال ۹۶ به خلافت نشسته و در سال ۹۹ وفات کرده است - شاید از پرخوری مرده است.

[۲۲۰] مرآة الجنان ج ۱ ص ۱۳۶ ط حیدرآباد.

[۲۲۱] به تعلیقات و اضافات آخر کتاب رجوع شود .

[۲۲۲] تذکره الخواص ص ۱۵۰ ط سال ۱۲۸۵ هـ ق غضب بر ابن زیاد و نیت بر قتل او تماما از روی حيله و به جهت تبرئه از خون سیدالشهداء (ع) بوده است که بلکه با کشتن ابن زیاد خود را در انظار مردم تبرئه نماید ولی موفق هم نشده است.

[۲۲۳] تذکره الخواص ص ۱۴۹.

[۲۲۴] عباس میرزا نائب السلطنه مرد عاقل و دانای سلسله‌ی قاجار بوده و به زحمات زیاد متحمل شده و نامه‌ها به مراجع تقلید نجف اشرف نوشته مانند مجتهد و مرجع بزرگ شیعه آقا سید محمد طباطبائی مجاهد صاحب کتاب مناهل و فقیه اعلم متضلع اکبر آقا شیخ موسی بن جعفر کاشف الغطاء و دیگران و از آنها درخواست حکم جهاد و حرکت به ایران کرده که در جنگ با روسهای تزاری شرکت کنند و اینجانب خودم آن نامه‌ها را دیده‌ام و در کتاب خاندان عبدالوهاب عین بعضی از آن نامه‌ها را نقل کرده‌ام و لذا نسبت دادن صاحب آثار الشیعه الامامیه بفقهاء که خودشان در جنگ با روسها دخالت کردند نسبت غلط بوده و غفلت از دست به دامن شدن دولت و مرحوم عباس میرزا بفقهاء

و درخواست حکم به جهاد است. جد امجد عالم ربانی آیه الله حاج میرزا مهدی قاضی طباطبائی (قدس سره) متوفی (۱۲۴۱) قمری نائب السلطنه را نسبت به امور شخصی و خانوادگی خود بعد از وفات خویش وصی کرده و این موضوع را سلاطین قاجار همیشه مایه افتخار خودشان دانسته و وصایت را به عنوان وراثت اعتقاد نموده و در اسناد و نامه های خودشان که فعلا نزد نگارنده موجود است با آن افتخار جسته اند، و قاضی بزرگوار را خدمات بسیار در راه دین و دنیا در تواریخ ثبت است و ولیعهدنشین کردن تبریز در دوره قاجار از زمان فتجعلی شاه به صلاح دید و نظریه ای اوست و در جنگ ایران با روسهای تزاری که سالها به طول انجامیده روسها می گفته اند: مادامی که قاضی در حال حیات است ما نمی توانیم به آذربایجان وارد شویم رجوع شود به اعیان الشیعه ج ۴۷ ص ۶۱ س ۳ -۲.

[۲۲۵] قمقام ص ۵۹۲ ط تهران سال ۱۳۷۷ ه ق.

[۲۲۶] رجوع شود به کتاب (شدالازار) ص ۲۸۹ ط تهران به سال (۱۳۲۸) ش تألیف معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی که در سال (۷۹۱) ق تألیف کرده و بعد از نقل نقش خاتم گوید: (فعرفوه به) یعنی از این نقش خاتمش او را شناختند.

[۲۲۷] نسخه ی مخطوطه در کتابخانه ی مدرسه ی سپهسالار در طهران بوده و به امر حضرت استادنا المتتبع الشهیر المرجع الکبیر آیه الله سید شهاب الدین نجفی ادام الله ظله از آن عکس برداری شده بود این جانب از محضرشان به طور امانت گرفته و اغلب جاهای آن نسخه را مطالعه و یادداشتها از آن برداشته ام که فعلا نیز موجود است.

[۲۲۸] امام امیرالمؤمنین (ع) پسری به نام (زید) ندارد تا تصحیف (بزین) شود و کثرت اولاد آن حضرت اثبات پسر زید نامی نمی کند و عون بن علی (ع) در کربلاء شهید شده و بر شهادت وی در دشت کربلاء در کتب زیادی تصریح کرده اند مانند قره العین فی اخذ ثارالحسین ص ۸۴ ط تهران سال ۱۳۱۸ ق و روضه الاحباب سید محدث جمال الدین عطاء الله شیرازی دشتکی مشهور جال الحسینی از اکابر محدثین عامه خودش ممدوح

طریقین و کتابش مقبول فریقین است رجوع شود به وقایع تتمه‌ی محرم ص ۲۲۴ و حافظ حسین در روضات الجنان ج ۱ ص ۱۶۶ و گوید: زید بن علی موجود نیست و عون در کربلاء شهید شده چنانچه از روضه الشهداء نیز قبلا شهادت عون را نقل کرده و کاشفی در روضه الشهداء تفصیل شهادت عون را نوشته ص ۲۶۴-۲۶۳ ط تهران سال ۱۳۳۴ ش و سید سند واسع الاطلاع آقا سید عبدالمجید حسینی حائری (ره) در ذخیره الدارین ترجمه‌ی عون را مشروحا نگارش داده و بر شهادتش در کربلاء تصریح کرده ص ۱۶۵ ج ۱ ط نجف سال ۱۳۴۵ ق و گوید: بنا به قول بعض ارباب مقاتل عون از برادران امام حسین (ع) اول شهید است و علامه‌ی مامقانی (ره) در تنقیح المقال آنچه در ذخیره الدارین آورده خلاصه‌ی آن را نقل کرده و عون را از شهداء کربلاء شمرده است و شیخنا المحدث خیابانی (ره) در وقائع الایام تتمه‌ی محرم الحرام عون را در ردیف شهداء کربلاء یازده تن از اولاد امیرالمؤمنین علی (ع) شمرده و شخص نهم از آنها به شمار آورده است ص ۱۴۰ ط تبریز و صاحب قاموس الرجال در اصل وجود عون بن علی (ع) تردید کرده و گفته ابن قتیبه و شیخ مفید او را از اولاد امیرالمؤمنین (ع) بشمار نیاورده‌اند و وجود او را طبری از واقدی نقل کرده ولی صاحب قاموس ملتفت نشده که صاحب استیعاب و اصابه از ابن کلبی نیز وجود و تولدش را از اسماء بنت عمیس نقل کرده‌اند و عدم نقل این قتیبه و شیخ مفید (ره) دلیل عدم وجود عون نمی‌شود و صاحب قاموس گوید کسی شهادت عون را در کربلاء بر فرض تحقق وجودش ذکر نکرده معلوم می‌شود صاحب قاموس چون به حقت نرسیده راه افسانه را پیموده است و آنهایی که به شهادت وی در کربلاء از اهل تتبع و اطلاع تصریح کرده‌اند بهتر از صاحب قاموس اطلاع داشته‌اند چنانچه اسامی جمعی از آنها نگارش یافت و آنها از قصاصین محسوب نیستند چنان که صاحب قاموس پنداشته است و این که اسمی از عون در زیارت ناحیه نیامده دلیل عدم شهادت وی نیست زیرا بیشتر از ده نفر از بنی‌هاشم از شهداء کربلاء‌اند که اسامی‌شان در زیارات ناحیه ذکر نشده است معلوم می‌شود در زیارت ناحیه نظر به ذکر اسامی جمعی از

شهداء کربلاء است نه به استقصاء آنهاست. و علامه‌ی معاصر شیخ محمد جواد مغنیه در کتاب (المجالس الحسینیة) عون بن علی (ع) را از شهداء کربلاء بشمار آورده ص ۱۳۳ ط بیروت چنانچه سبط ابن الجوزی در تذکره و شخی اربلی (ره) در کشف الغمّه عون را از اولاد امیرالمؤمنین (ع) نوشته‌اند. و ابن ابی الثلج بغدادی از قدماء و بزرگان و ثقات علمای امامیه که در سال ۳۲۵ هـ وفات یافته در (تاریخ الائمة) علیهم السلام عون را از اولاد امیرالمؤمنین (ع) که از سائر زوجات آن حضرت غیر از صدیقه‌ی طاهره (ع) متولد شده‌اند ذکر کرده ص ۲۲ ط قم سال (۱۳۶۸) ق چنانچه به وجود عباس اصغر از اولاد امیرالمؤمنین (ع) که غیر از قمر بنی‌هاشم (ع) است و در کربلاء شهید شده تصریح کرده و در زیر عنوان «اصاغر» گفته که او نیز در کربلاء شهید شد ص ۲۲ و عباس اصغر شقیق عمر اطرف است و نسابه‌ی عمری در المجدی و ابن شهر آشوب در مناقب و محب طبری در ذخائر العقبی قمر بنی‌هاشم را به (اکبر) توصیف کرده‌اند که ارشاد به عباس اصغر می‌کند و مادر عباس اصغر ام حبیب است رجوع شود به تاریخ الائمة‌ی ابن ابی الثلج ص ۱۰.

[۲۲۹] روضات الجنان ج ۱ ص ۱۶۶ س ۲۰ ط تهران.

[۲۳۰] به اصطلاح قدیم در تبریز آن محل را چهاربخش می‌گفتند و شنیده‌ام بعضی از بزرگان سلسله‌ی ما «سادات عبدالوهابیه» که عبارت از مرحوم عالم شاعر فاضل فقیه آقا سید میرزا احمد فرزند سید جلیل نقیب فاضل فقیه ورع آقا سید میرزا عبدالرحیم بن فقیه مجتهد کبیر سید میرزا محمد تقی قاضی طباطبائی قدس الله الرواحهم می‌باشد اشعاری راجع به محل چهاربخش دارد موقعی که سوار اسب بوده و آن اشعار را سروده است و این بیت از آنهاست: در آخونی و لاله و چاربخش منم تاجدار و منم تاجبخش و ناگفته نماند که آقا میرزا سید احمد نامبرده داماد مرحوم آیه‌الله عالم ربانی آقای حاج میرزا مهدی قاضی طباطبائی متوفی (۱۲۴۱) هـ ق و برادرزاده اش می‌باشد.

[۲۳۱] چون در زمان غیبت امام علیه‌السلام از آن وقت که غیبت کبری شروع شده اگر

کسی ادعای پیغام و دستور آوردن نماید: که امام علیه السلام به من فرمود که به اشخاصی برسان فلان کار را انجام بدهند و چنین و چنان کنند باید همچو شخص تکذیب شود و او را نتوان تصدیق کرد و لذا جمعی از فقهاء و مجتهدین بزرگ عصر حاضر نسبت به موضوع مذکور که از حضورشان سؤال کرده اند در جواب مرقوم فرموده اند ادعای شخص معلوم الحال که مدعی پیغام آوردن از طرف حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه شده باید تکذیب شود و به ادعای او نباید ترتیب اثر داده شود ولی جای تأسف است که یک عده از اشخاص بی سواد و سودجو عده‌ی از ساده لوحان و بیوه زنان را روزهای جمعه و در مواقع دیگر در مسجد مزبور جمع کرده و آنچه منظورشان از استفاده‌ی مادی بود می کنند و مسجد مزبور را مرکز فساد و منبع استفاده‌ی مادی خودشان قرار داده اند و علنی و آشکارا از کسی باکی ندارند.

[۲۳۲] جواهر الکلام شیخ الفقهاء آقای شیخ محمد حسن نجفی (قدس سره) ج ۲۰ - ص ۹۳ ط نجف ط آخوندی.

[۲۳۳] رجوع شود به وسائل الشیعه - باب ۳۳ - از ابواب مزار.

[۲۳۴] الوسائل ج ۵ ص ۳۱۰ ط تهران - ط اسلامیه.

[۲۳۵] کتاب مصائب الهداء در سال (۱۳۳۲) ه. ق در تهران طبع شده است.

[۲۳۶] جواهر ج ۲۰ ص ۹۳ ط نجف.

[۲۳۷] الاتحاف بحب الاشراف ص ۱۲ تمامی این بزرگان از علمای شیعه و سنی منظورشان از این که رأس مطهر بعد از چهل روز به بدن اطیب ملحق شده یا در بیستم صفر عودت داده شد به کربلاء با اختلاف تعبیراتشان آنست که امام سجاد (ع) در اربعین اول ۲۰ صفر (۶۱) آن را آورده ملحق به جسد آنور اطیب کرده است پس صحیح آنست که مشهور بین امامیه است.

[۲۳۸] تذکره الخواص ص ۱۵۰.

[۲۳۹] محمد علی تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان جملاتی از آثار باقیه نقل کرده

که در طبع اروپا نیست ولی از کدام نسخه و در کجا به دست آورده نگارش داده است معلوم نیست مترجم الاثار الباقیه گفته: که در نسخه‌های قدیمی به دست آورده - نقلیات تربیت چندان اعتماد را نشاید در اوائل امر در تبریز به شغل صحافی مشغول بوده و کتاب را دوست می‌داشت در دوره‌ی مشروطیت وارد صحنه‌ی سیاست شده و به قتل شیخ شهید حاج شیخ فضل‌الله نوری (ره) با جمعی دیگر امضاء داده و مساجد زیادی را در تبریز ویران ساخت و از افراد فرقه‌ی «فراماسونیه‌ها» بوده است و کتاب نامبرده‌اش پر از اشتباهات شگفت‌آور است و استاد علامه‌ی اردوبادی (ره) را در حق وی دو بیت شعر فارسی است که کشف از حال او می‌کند و در محلش ثبت است.

[۲۴۰] ص ۳۳۱ ط اروپا.

[۲۴۱] یعنی ماه صفر و شکی نیست که مرادش بیستم ماه صفر سال: (۶۱) است اگر غیر آن سال بود به آن تصریح می‌کرد و مراد قزوینی نیز در عجائب المخلوقات همین است چنانچه مرادش از اول صفر که عید بنی‌امیه است صفر سال (۶۱) می‌باشد اگر غیر آن سال بود تصریح می‌نمود.

[۲۴۲] ص ۳۹۲ ط تهران سال ۱۳۲۱ ه ش تصریح ابوریحان احتمال ورود اهل بیت را به کربلاء در موقع رفتن از کوفه به شام باطل می‌کند چون گفته: پس از مراجعت از شام... الخ.

[۲۴۳] در مقابل قول شیخ طوسی (ره) و رؤساء و بزرگان دیگر و نیز در مقابل قول مشهور میان امامیه طرفدار شبهات ادعاء کرده که دفن رأس مطهر با جسد اطیب در روز اربعین دخیل در روز زیارتی بودن روز اربعین نیست ادعاء مذکور بدون مدرک و دلیل است و در مقابل قول بزرگان دین و مشهور میان امامیه ارزش ندارد و مجرد احتمال و فرض است و دلیلی ندارد و الحاق رأس مطهر به جسد اطیب به دست مبارک امام سجاد (ع) شده و کسی نگفته که به دست کسی دیگر شده و یا در غیر روز اربعین اتفاق افتاده و اگر در اعصار متأخره بعض احتمالات از اقلام شبهه‌تراشان کج سلیقه صادر شده باشد

مجرد احتمال بیش نیست و شیخ طوسی (ره) گرچه به ورود اسراء خاندان رسالت در اربعین اول به کربلاء تصریح نکره ولی تصریحش بالحاق رأس مطهر به جسد اُطیب و همچنین تصریح بزرگان دیگر مانند «سید» و غیره بر این مطلب تصدیق آمدن امام سجاد (ع) را به کربلاء بعد از چهل روز از عاشوراء می کند چون نظرشان این است که امام (ع) آن را ملحق کرده نه کسی دیگر و امام (ع) برای الحاق رأس مطهر در اربعین اول آمده و موقع دیگر برای این کار نیامده است و کسی نگفته که امام (ع) تنها آمده پس با سائر افراد خاندان رسالت با هم آمده اند.

[۲۴۴] علامه‌ی شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی صاحب کتاب الاتحاف بحب الاشراف در همین کتابش در احوالات روز عاشوراء گوید: و مما ظهر یوم قتله من الایات ان السماء امطرت دما، و ان اوانیهم ملئت دماوان السماء اشد سوادها لانکساف الشمس حینئذ حتی رؤیت النجوم و اشد الظلام حتی ظن الناس ان القیامة قد قامت و ان الکواکب ضرب بعضها بعضا و لم یرفع حجر الا رؤی تحته دم عیبط و انقلب رمادا و اظلمت الدنیا ثلاثة ايام ثم ظهر فیها الحمرة عن ابن سیرین ان الحمرة التي مع الشفق لم تکن حتی قتل الحسین انتهى و لعل المراد شدة الحمرة.... قال ابن الجوزی و حکمة ذلك ان غضبنا یؤثر حمرة الوجه و الحق سجانہ تنزه عن الجسمیة فظهر تأثیر غضبه علی من قتل الحسین بحمرة الافق اظهارا لعظیم الجنایة انتهى رجوع شود به الاتحاف ص ۱۲ ط مصر سال ۱۳۱۸ ق: و علی الافق من دماء الشهدین علی و نجله شاهد ان باز در کتاب الاتحاف گوید ص ۲۵: قال ابن سیرین لم تبک السماء علی احد بعد یحیی بن زکریا الا علی الحسین رضی الله عنه فانها مکثت ایاما کانها علقه و قال الحسن الکندی لما قتل الحسین مکثنا ایاما سبعة اذا صلینا العصر نظرنا الشمس علی الحیطان کانها الملاحف المعصفرة و نظرنا الکواکب کانها یضرب بعضها بعضا و قال الاسود بن قیس امطرت السماء دما یوم قتل الحسین و استمر ذلك ستة اشهر. سیدالشهداء (ع) از چند جهت شباهت به حضرت یحیی (ع) دارد و لذا در عرض راه میان مکه و کوفه مکرر به جوانان

بنی‌هاشم و به مخدرات اهل بیت قضیه‌ی یحیی را متذکر می‌شد تا به تدریج به پیش آمد روز عاشوراء آنها را آماده کند چنانچه مدت حمل و ولادت سیدالشهداء (ع) مانند حمل و ولادت حضرت یحیی (ع) شده است رجوع شود به تعلیقات کتاب.

[۲۴۵] تاریخ گزیده ص ۲۰۲ ط تهران به سال (۱۳۳۹) ه. ش با تصحیح آقای دکتر عبدالحسین نوائی. حمدالله مستوفی از اولاد حر بن یزید ریاحی رحمه الله است و شاید در حدود (۷۵۰) هجرت وفات یافته باشد و مقبره‌ی وی تا حال در قزوین نمایان است.

[۲۴۶] ص ۱۳۹ ط مصر - القاهره سال ۱۳۴۹ ه. ق.

[۲۴۷] سر هفتاد تن از شهداء کربلاء را به کوفه نزد ابن زیاد آورده‌اند رجوع شود به تاریخ کامل ص ۹۲ ط بیروت یا هفتاد و دو تن رجوع شود به کتاب حجة السعادة ص ۵۶ ط تبریز سال ۱۳۱۰ ق و ظاهر آنست که ابن زیاد تمامی آن رؤس مطهره و یا اکثر آنها را به شام پیش یزید به ارمغان فرستاده است.

[۲۴۸] تاریخ ابن الاثیر ج ۴ ص ۸۸ ط بیروت.

[۲۴۹] درباره‌ی عبدالله رضیع که آیا او همان علی اصغر است؟ یا غیر از اوست رجوع شود به تعلیقات آخر کتاب.

[۲۵۰] رباب بنت امریء القیس کلبی است و نسبت دادن شیخ ابن شهر آشوب (ره) در مناقب ج ۴ ص ۸۲ رباب را به امریء القیس کندی شاعر مشهور اشتباه است و کندی کافر بوده و کلبی بعد از اسلام آوردنش رباب را به سیدالشهداء (ع) تزویج کرده است و شاید در نسخه‌ی مناقب اشتباه مطبعی یا خطا از قلم ناسخ است.

[۲۵۱] در کافی (مصقلة الطحان) است لفظ (ابن) را در میان ندارد چنانچه علامه‌ی فیض کاشانی (ره) نیز در وافی بدون کلمه‌ی (ابن) نقل فرموده ولی کلمه‌ی (مصقلة) را با ثاء (مثقلة) نوشته است و اسم این شخص در کتب رجال ذکر نشده و در تنقیح المقال او را عنوان کرده و اکتفاء به وجود اسم او در سند روایتی که در باب مولد حسین علیه السلام در کافی است و در متن به آن اشاره شد نقل فرموده و بر حسب رویه‌ی خود فرموده که

- حال او در نزد من مجهول است.
- [۲۵۲] عبارت در کتاب معاصر مزبور به این نحو است: (امراه کلبیه) صحیح آنست که در متن نگارش یافت.
- [۲۵۳] الدر المنثور ص ۲۰۳ ط بولاق مصر به سال: (۱۳۱۲) ه. ق.
- [۲۵۴] رجوع شود به اصول کافی باب مولد حسین (ع).
- [۲۵۵] اینجا آخر عبارت مرآت العقول است ج ۱ ص ۳۹۵ - ط - سنگی.
- [۲۵۶] شرح کافی ملا صالح مازندرانی (ره) ج ۷ ص ۲۳۰،
- [۲۵۷] ص ۱۰۹ ط بیروت.
- [۲۵۸] جهت آن حرف مزخرفی است که در حالات صدیقه‌ی طاهره سلام‌الله‌علیها گفته و صفت غلطی را در کتابش نسبت به آن عصمت کبری نگارش داده و کتاب خودش را به کلی از ارزش تاریخی انداخته است.
- [۲۵۹] توضیح المقاصد ص ۶ ط مصر.
- [۲۶۰] ص ۲۵۲ ط تبریز.
- [۲۶۱] عین همان عبارات شیخ مفید قدس سره را در ارشاد شیخ طبرسی (ره) در اعلام الوری با اسقاط دو کلمه نگارش داده رجوه شود به اعلام الوری ص ۲۴۱ ط تهران مطبعه‌ی حیدری.
- [۲۶۲] ترجمه‌ی لهوف ص ۱۱۱ و لهوف ص ۶۲ ط صیدا.
- [۲۶۳] لواعج الاشجان ص ۱۵۶ - ۱۵۵ ط ۳ صیدا.
- [۲۶۴] مثير الاحزان ص ۳۴ ط سنگی.
- [۲۶۵] ارشاد شیخ مفید (ره) ص ۳۵۱ ط تبریز به سال (۱۳۰۸) ه. ق همین عبارت شیخ مفید (ره) صریح است که هر چه از تواریخ با سندش از مشایخ آن بزرگوار به وی نرسیده باشد و نزد وی ثابت نشود با آن استشهاد نمی‌کند و نسبت آن را به جمعی دیگر می‌دهد ولی نزد سایر علمای شیعه ثابت شده که امام تقی جواد (ع) مسموما از دنیا رفته است پس

- ثابت نشدن موضوعی نزد شیخ مفید (ره) دلیل نمی‌شود که آن واقعیت ندارد و نزد علمای دیگر نیز ثابت نشود.
- [۲۶۶] رجوع شود به صفحه‌ی (۱۸۶) این کتاب.
- [۲۶۷] رجوع شود به معالی السبطين ص ۱۱۵ ط افسست تبریز از روی چاپ عراق و مؤلف آن مرحوم مازندرانی (ره) درباره‌ی افسست کردن آن کتاب در تبریز نامه‌ی به اینجانب نوشته و گلایه کرده و شنیدم بعدا گلایه‌اش رفع شده است.
- [۲۶۸] رجوع شود به زادالمعاد اعمال ماه صفر.
- [۲۶۹] کامل الزیارة ص ۸۱ ط نجف و مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۲۱۵.
- [۲۷۰] تهذیب ج ۶ باب ۱۶ ص ۵۲ ط نجف به سال ۱۳۸۰ ق.
- [۲۷۱] اقبال: ص ۵۸۹.
- [۲۷۲] وافی جزء ۸ ابواب زیارات ص ۲۲۳.
- [۲۷۳] مصباح الفقیه کتاب صلاة ص ۳ ط نجف.
- [۲۷۴] مخفی نماند که در نافله‌ی مغرب به دو رکعت نیز می‌توان اکتفاء کرد.
- [۲۷۵] مستمسک ج ۵ ص ۷-۶ ط ۲ نجف- و در اطلاع به تاریخ اجمالی سید استاد (قدس سره) رجوع شود به (آثار تاریخی آیه‌الله طباطبائی حکیم) قدس سره ط تبریز سال ۱۳۹۰ ق که به قلم اینجانب انتشار یافته است.
- [۲۷۶] در نسخه‌ی مفاتیح الجنان محدث قمی (ره) و زادالمعاد «نجیبه» است ولی در نسخه‌ی صحیح‌ه‌ی خطی از مصباح المتهدجین شیخ طوسی (ره) موجود در کتابخانه‌ی ما در متن «نجیه» است و در هامش «نجیبه» نسخه بدل گذاشته شده است.
- [۲۷۷] امام علیه‌السلام در این فقرات زیارات اشاره به فلسفه‌ی شهادت سیدالشهداء (ع) و نتیجه‌ی از جان‌گذشتگی آن حضرت فرموده که مردم را خواسته با نهضت مقدس خود و شهادت خویشان از جهالت و گمراهی که در اثر تبلیغات سوء بنی‌امیه به بار آمده بود و مردم نسبت به اسلام و احکام قرآن جاهل شده بودند از جهالت و نادانی برهاند و اساس

تبلیغات زهر آگین بنی امیه را که خودشان را ذی القربای رسول الله (ص) قلمداد کرده و اسلام را وارونه به مردم نشان داده بودند از بین برده و منهدم سازد و مردم را که بر ضلالت انداخته و در امور دین با ادعاء این که اولی الامر واجب الاطاعه هستند در حیرت و سرگردانی گذاشته بودند خلاص کند و اسلام اموی و دین یزیدی را از میان برداشته اسلام واقعی و دین حقیقی را نگهدارد چنانچه تا امروز از برکات شهادت آن حضرت اسلام واقعی محفوظ و دین واقعی الهی که خاتم انبیاء (ص) آورده باقی و با کلمات چرند و خرافی بعضی از اذنب استعمار سیاه در باقی ماندن اسلام حقیقی به دل کسی از

اهل	ایمان	شبهه‌ای	راه	نخواهد	یافت.
[۲۷۸]	الفتاوی	الفقهیه	الکبری	ج ۱	ص ۲۶۴.
[۲۷۹]	الغدیر	ج ۱۰	ص ۲۱۰	ط ۲	تهران.
[۲۸۰]	الغدیر:	ج ۱۰	ص ۲۰۹	ط ۲	طهران.
[۲۸۱]	روح	البیان	ج ۴	ص ۱۴۳	۱۴۲-.

[۲۸۲] مراد حجة الاسلام بودن غزالی نزد اهل سنت است اما حجة الاسلام علی الاطلاق نزد شیعه‌ی امامیه عبارت از سید الفقهاء و المجتهدین حاج سید محمد باقر حجة الاسلام شفتی اصفهانی قدس سره است که در سال (۱۲۶۰) ه. ق وفات یافته و صاحب تألیفات است و در شهرستان زنجان و اطرافش حجة الاسلام مطلق عبارت از یگانه مرد بزرگ دینی و فقیه و مجتهد کبیر عالم ربانی آخوند ملا قربانعلی زنجان‌ی قدس سره می باشد که در سال (۱۳۲۹) ق در کاظمین از دنیا رحلت فرموده و به شرح حال آن بزرگوار بطور صحیح رجوع شود به کتاب (فرهنگنامه‌ی زنجان) تألیف فاضل محترم آقای محمدرضا روحانی که طبع و منتشر شده است.

[۲۸۳] عثمان را که کشتند جنازه‌ی وی را به مزبله انداختند و سه روز در آنجا ماند و شبانه چند نفر مانند مروان جنازه‌ی او را حمل کردند که دفن نمایند قومی از بنی مازن فریاد زدند که هرگاه او را در مقبره دفن کرده باشید فردا به مردم خبر خواهیم داد و لذا

جنازه را از آنجا برداشتند و بحش کوكب كه يهوديها اموات خودشان را در آنجا دفن می کردند بردند و دفن کردند وحش به فتح اول و تشديد ثانی و بضم اول نیز ضبط شده به معنی بستان است و كوكب نام مردی از انصار بوده رجوع شود در آنچه نگارش یافت به استیعاب و طبری و شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید و هاشم تلخیص الشافی ج ۴ ص ۱۲۶ ط نجف - شیخ مفید قدس سره در کتاب مسار الشیعۀ فرموده: و فی هذا الیوم بعینه (یعنی الیوم الثامن عشر من ذی الحجۀ) من سنۀ اربع و ثلاثین من الهجرة قتل عثمان بن عفان و له یومئذ اثنان و ثمانون سنۀ و اخرج من الدار و القی علی مزابل المدینۀ لا یقدم احد علی مواراته خوفا من المهاجرین و الانصار حتی احتیل له بعد ثلاث فاخذ سرا و دفن فی (حش کوكب) و هی مقبرۀ اليهود بالمدینۀ فلما ولی معاویۀ ابن ابی سفیان ادخلها به مقابر اهل الاسلام و فی هذا الیوم بعینه بايع الناس امیر المؤمنین (ع) بعد عثمان و رجع الامر الیه فی الظاهر و الباطن و اتفقت الکافۀ علیه طوعا بالاخيار.... رجوع شود به مسار الشیعۀ ص ۴۰ ط مصر و به نسخۀ مخطوطه ی موجوده در کتابخانۀ ما که در سال (۱۳۰۸) ق کتابت شده و در جملاتی از عبارات کتاب در نسخۀ چاپ شده در مصر غلط دارد و عبارات صحیحۀ از نسخۀ خطی نقل شد و نیز رجوع شود به کتاب (أنیس الموحدين) نراقی (ره) چاپ تبریز به سال ۱۳۹۲ ق به پاورقی ص ۱۸۷ ولی طرفداران..... به عبارت شیخ مفید (ره) که در پاورقی صفحۀ نامبرده نقل کرده ام در موقع نشر کتاب انیس الموحدين قلم کشیده اند اف باد بر.... در صورتی که مذهب رسمی ایران به موجب قانون مملکت مذهب شیعه است و کسی حق ندارد جلوگیری از نشریات شیعه نماید. و شیخ (ره) در تلخیص شافی فرموده: که کسی نمی توانست عثمان را دفن کند و امیر المؤمنین (ع) مانع شدن از دفن او را انکار فرمود و امر کرد که اهل وی مباشرت دفن او را بکنند. رجوع شود به تلخیص شافی ج ۴ ص ۱۲۶ ط نجف و در احوالات دفن عثمان بیشتر از آنچه در اینجا نگارش یافت رجوع شود به آنچه در کتاب «اللوامع الالهیه» نگارش داده ام ص ۴۵۰ -۴۴۹- ط تبریز سال ۱۳۹۷ هـ.

- [۲۸۴] لطائف المعارف ص ۱۰۲ - ۹۹ - ط مصر.
- [۲۸۵] لطائف المعارف ص ۹۶ - المحبر ص ۴۷۳ تألیف محمد بن حبیب نسابه متوفی به سال (۲۴۵) ق ط حیدرآباد و کتاب المنمق ایضا تألیف محمد بن حبیب ص ۴۸۷ و ص ۵۳۲ ط حیدرآباد.
- [۲۸۶] الاستیعاب در هامش الاصابه ج ۴ ص ۸۷-۸۸
- [۲۸۷] ج ۱ ص ۳۳۹
- [۲۸۸] جماعتی که فتوای امام صادق (ع) را که از شجره‌ی طیبه رسالت است به کنار بگذارند و به فتاوی اشخاص که از اصل نژاد... است عمل کنند از آنها چه توقع باید کرد؟ گروهی که فقه اهل بیت (ع) را از بدعتها به شمار آورند چنانچه ابن خلدون مغربی در مقدمه‌ی مشهور تاریخش به این هذیان زبان گشوده انسان از آنها چه انتظار باید داشته باشد؟ رجوع شود به مجلدات کتاب (الامام الصادق (ع) و المذهب الاربعه) تألیف علامه‌ی فاضل آقای اسد حیدر ایده الله که در نجف اشرف و بیروت طبع شده است.
- [۲۸۹] به تعلیقات آخر کتاب رجوع شود.
- [۲۹۰] رجوع شود به المیزان شعرانی ج ۱ ص ۱۳۸ - الکور: الدور من العمامه.
- [۲۹۱] رجوع شود به الهدایه شیخ الاسلام مرغینانی ج ۱ ص ۳۳.
- [۲۹۲] الفقه علی المذاهب الاربعه ج ۱ ص ۱۸۹.
- [۲۹۳] البحر الرائق لابن نجیم ج ۱ ص ۳۱۹.
- [۲۹۴] سر انحلال الامه العربیه ص ۱۸۹ ط ۲ دمشق سال ۱۳۸۶ رسول الله.
- [۲۹۵] امثال جبهانها و صاحب خطوط العریضه‌ها هم هر قدر می‌توانند به تحریک اربابانشان از اجانب آنچه هذیان است درباره‌ی شیعه می‌نویسند و پولهای سرشاری که از وهابیه‌ها برای تبلیغات و اختلاف انداختن میان مسلمانها با تبلیغ مسلک وهابی گری به ایران سرازیر می‌شو و امثال... از معمهای محروم بی سواد به وجود می‌آورند و استعمارگران به منظورشان می‌رسند فالی الله المشتکی. و در رد خطوط العریضه رجوع شود به کتاب

«مع الخطیب فی خطوطه العریضه» تألیف علامه‌ی جلیل الاخ الاجل الامجد آقای صافی گلپایگانی ادام‌الله تعالی بقائه که مکررا چاپ و نشر شده است و در رد جبهان زندیق یهودی رجوع شود به کتاب «الجبهان سلیل الشیطان» تألیف لطیف علامه شیخ احمد مغنیه دام‌بقائه

- | | | | | |
|-----|-----------|-------|-----|-----|
| ۱۰. | الحجرات - | بیروت | طبع | ۲۹۶ |
| ۱۸. | هود - | | | ۲۹۷ |

[۲۹۸] رجوع شود به احتجاج طبرسی (ره) ج ۲ ص ۳۱۲ ط نجف و عین عبارت تویح شریف این است: و سأل عن السجده علی لوح من طین القبر و هل فيه فضل؟ فاجاب: يجوز ذلك و فيه الفضل. و مراد از طین قبر در سؤال حمیری (ره) عبارت از خاک قبر مبارک سیدالشهداء علیه‌السلام است چنانچه قبل از این سؤال از تسبیحی که از تربت سیدالشهداء علیه‌السلام درست می‌کنند سؤال کرده که آیا در آن فضیلت هست؟ در جواب فرموده: مرد با آن تسبیح می‌کند و چیزی از تسبیح نیست که افضل از آن باشد و از فضل تسبیح تربت آنست که مرد تسبیح گفتن را فراموش می‌کند و تسبیح تربت را در دست می‌گرداند و به او ثواب تسبیح گفتن نوشته می‌شود.

[۲۹۹] راجع به جبین و جبهه و تشخیص سایر موارد سر و صورت و اعضاء خارجی و داخلی انسان بطور دقیق رجوع شود به کتاب (الانسان) علی فکری مصری ط مصر سال ۱۳۵۳ ق. و خواننده‌ی عزیز باید به جملات زیر دقت نماید: از دقت در کتب لغت معنی «جبین» چنین است: الجبین مافوق الصدغ. و الصدغ ما بین العین و الاذن. و در تیمم باید به جبهه و جبین مسح شود پس باید با کف دستها به پیشانی و بالای صدغ که بالای میان گوش و چشم است مسح شود و این ترتیب وقتی عملی می‌شود که انگشت ابهام را باید باز نگاه داشت و مسح نمود که جبین که عبارت از بالای صدغ یعنی بالای میان گوش و چشم است با پیشانی با هم مسح شود، با انگشت ابهام دست راست به جبین طرف راست مسح شود که انگشت ابهام به فوق صدغ یعنی بالای میان گوش و چشم عرضا و طولاً

برسد که تمام جبین را بگیرد و بر آن مسح به عمل آید و با انگشت ابهام دست چپ به جبین طرف چپ مسح می‌شود به نحوی که گفته شد. و تعجب است در اغلب رساله‌های عملیه‌ی فارسی اندازه‌ی دو طرف پیشانی «جبین» و کیفیت کشیدن کف دست را بر آن درست روشن توضیح نداده‌اند.

[۳۰۰] رجوع شود به المغنی ابن قدامه ج ۱ ص ۶۲۶.

[۳۰۱] رجوع شود به کتاب الام ج ۱ ص ۱۱۶ و ایضا کتاب الام ج ۱ ص ۱۳۴ ط مصر سال ۱۳۸۱ ق.

[۳۰۲] تفسیر کبیر رازی ج ۱ ص ۲۰۵ ط مصر و ص ۱۵۹ ج ۱ ط اسلامبول.

[۳۰۳] همان مصدر همان همان صفحه.

[۳۰۴] تفسیر کبیر رازی ص ۲۰۴ ج ۱ ط مصر و ص ۱۵۸ ج ۱ ط اسلامبول.

[۳۰۵] همان مصدر ج ۱ ص ۲۰۷ ط مصر و ص ۱۶۱ ج ۱ ط اسلامبول.

[۳۰۶] همان مصدر ج ۱ ص ۲۰۷ ط مصر و ص ۱۶۱ ج ۱ ط اسلامبول.

[۳۰۷] کتاب اربعین امام رازی در حیدرآباد دکن به قطع وزیری در ۴۹۲ صفحه به سال ۱۳۵۳ رسول‌الله به طبع رسیده است.

[۳۰۸] محمد بهجت اثری در حالات سلسله‌ی آلوسی‌ها کتابی تألیف کرده به نام «اعلام العراق» و آن را در سال (۱۳۴۵) ه. ق به طبع رسانیده و در کتابخانه‌ی ما نسخه‌ی از آن موجود است و عمده نظرش در آن کتاب شرح حال استادش سید محمود شکری آلوسی می‌باشد که حفید ابوالثناء آلوسی صاحب روح المعانی است خاندان آلوسی در بغداد ساکن بوده‌اند و طرفدار عقائد ابن تیمیّه و محمد بن عبدالوهاب‌اند اثری نامبرده گوید ص ۱۴۱: و من وافق الامام ابن تیمیّه و المصلح الشیخ محمد بن عبدالوهاب کالمفسر الالوسی و ابنه صاحب جلاء العینین و حفیده صاحب غایه الامانی..... حفیدش عبارت از محمود شکری آلوسی است و صاحب کتاب بلوغ الارب است که مکرر چاپ شده و بهجت اثری در غایت تعصب در تسنن و عداوت با شیعه است بلی آنچه در آن کتابش

حق گوئی کرده عبارت از انتقادش از حالات متصوفه‌ی سنیهاست ولی بسیار قلم تلخ دارد رجوع شود به آنچه درباره‌ی نهانی صاحب تألیفات گفته ص ۱۴۱ و تعجب از آنست که نسب آلوسی‌ها را به موسی مبرقع بن امام جواد (ع) می‌رسانند چنانچه شاعر مشهور عبدالباقی عمری آن را به نظم آورده و از صحت آن سلسله‌ی نسب خدا عالم است مانند نسبی که به شیخ عبدالقادر گیلانی درست نموده و جعل کرده‌اند و نیز مانند رشته‌ی نسبی که بعضیها از اهل تسنن به حضرت امام حسن عسکری (ع) رسانیده و قطعاً جعل کرده است.

[۳۰۹] شیخ سلامه قضاعی عزامی شافعی در کتابش فرقان القرآن گوید: حدثنا الثقة انه ای السید نعمان ابن السید الالوسی صاحب التفسیر زاد فی تفسیر والده شیئا مما یوافق اهواء ابن تیمیة ص ۱۱۹ ط بیروت.

[۳۱۰] تفسیر کبیر رازی ص ۲۰۶ ج ۱ ط مصر.

[۳۱۱] تفسیر کبیر امام رازی ج ۱ ص ۱۹۸ و ص ۲۰۴ ط مصر. از این کارهای معاویه روشن است که می‌خواستند اسلام اموی درست نماید و اسلام حقیقی را از بین ببرد.

[۳۱۲] تفسیر آلوسی ج ۱ ص ۴۶ ط بیروت.

[۳۱۳] در آن زمانها از صفا که انسان به طرف مسجد الحرام نگاه می‌کرده کعبه و اشخاصی که مشغول طواف بودند آنها را می‌دید.

[۳۱۴] گریه کردن هارون معلوم نیست که از روی تنبه بوده یا از روی حيله و تزویر و ریاکاری که شیوه‌ی امثال هارونهاست چنانچه آخر قصه که بغوی نقل کرده شاهد احتمال دومی است. هارون از این طرف علماء را جمع می‌کرد و خلافت بلافصلی امیر المؤمنین علیه السلام را بعد از رسول الله (ص) به آنها ثابت می‌نمود و از طرف دیگر وزیر خود علی بن یقطین (ره) را درباره‌ی وضوء گرفتن که بفهمد به طریق شیعه وضوء می‌گیرد یا به طریق سنیها به طور پنهانی به وی نگاه می‌کند که اگر شیعه است از بین ببرد یا معزولش نماید و امام علیه السلام نیز به علی بن یقطین قبلاً اطلاع داده بود چنانچه آن

- قصه مشهور و در کتب معتبره مذکور و در ارشاد شیخ مفید (ره) و کتب دیگر مسطور است و رفتارش با حضرت امام موسی بن جعفر (ع) معروف است این رویه غیر از شیطنت و خباثت چیز دیگری نیست. و رویه‌ی فراعنه‌ی روزگار همیشه همین است.
- [۳۱۵] الفتوحات المکیة جزء ۴ ص ۶۹۲ ط مصر.
- [۳۱۶] قال الامیر شکیب ارسلان فی تعلیقه علی حاضر العالم الاسلامی: کان هارون الرشید جبارا سفاکا للدماء علی نمط من ملوک الشرق المستبدین. و قد کاد یبطش بالامام الشافعی لتهمة انه یمیل الی اولاد علی. رجوع شود به کتاب: العتب الجمیل تألیف علامه‌ی جلیل سید محمد بن عقیل هامش ص ۲۰ ط بیروت از منشورات هیئت بحوث اسلامیة در (اندونزی) سال (۱۳۹۱) ق.
- [۳۱۷] خصال شیخ صدوق (ره) در حدیث اربعمائه که امیر المؤمنین (ع) آنها را در یک مجلس به اصحابش تعلیم فرموده که دنیا و آخرت مسلمانان را اصلاح می‌کند رجوع شود به صفحه‌ی: (۶۱۰) ج ۲ ط تهران.
- [۳۱۸] التوبة: ۸۴,
- [۳۱۹] جلالین ص ۲۶۳ ط دمشق.
- [۳۲۰] ص ۲۵۶ ط ۸ مصر.
- [۳۲۱] ص ۲۸۷ ج ۲ ط مصر.
- [۳۲۲] الاحزاب- ۵۳
- [۳۲۳] النساء- ۱۴۵
- [۳۲۴] الاحزاب- ۲۱
- [۳۲۵] الاحزاب- ۵۶
- [۳۲۶] الانشراح- ۴
- [۳۲۷] الحجر- ۷۲
- [۳۲۸] رجوع شود به کتاب (الصلوات و البشر فی الصلاة علی خیر البشر) تألیف مجدالدین

فیروزآبادی متوفی (۸۱۷) ه صاحب قاموسی ص ۱۱۴ ط دمشق سال ۱۳۸۵ رسول الله و رجوع شود به اتحاف السادة المتقين بشرح اسرار احياء علوم الدين ج ۵ ص ۵۲ ط بیروت که علامه مرتضی زبیدی احياء العلوم غزالی را در ده مجلد شرح کرده است.

[۳۲۹] انوار نعمانیه‌ی سید جزائری خج ۱ ص ۱۳۲ ط تبریز.

[۳۳۰] ناگفته نماند: تحقیق آنست خواه بنا بر قول به اقتضاء امر بشئی نهی از ضد خاص و یا بنا بر قول به عدم اقتضاء باز ممکن است بنا بر قول به صحت امر ترتبی در مسأله‌ی مذکوره با ترک صلوات نماز صحیح باشد. و مسأله‌ی ترتب از مسائل مهمه‌ی علمی در اصول فقه و مطرح انظار علماء و اهل تحقیق است صاحب کفایه مانند شیخ انصاری (ره) آن را صحیح نمی‌داند و استاد الاساتید محقق نائینی (ره) مقدمات متعدده‌ی علمی چیده و صحت آن را بر حسب نظر خویش ثابت فرموده چنانچه اکثر اساتید عظام ما تبعاً به محقق نائینی (ره) ترتب را صحیح می‌دانند ولی حق آنست که امر ترتبی صحیح نیست و مطارده از میان امر بأهم و امر به مهم هیچ‌آنی برداشته نمی‌شود گرچه در وقت بسیار جزئی باشد و نگارنده در این مسأله رساله‌ی مستقلة تألیف کرده و سیدنا الامام المحقق الحجة الكوه کمری قدس سره در میان اساتید ما ترتب را صحیح نمی‌دانست و حق در مسأله با آن بزرگوار است و مقدماتی که محقق نائینی (ره) ترتیب داده و کشف از مقام علمی آن علامه‌ی محقق بزرگوار می‌کند شاید پس از دقت و غوررسی دقیق تمام نباشد و بحث در آن مسأله‌ی علمی احتیاج به تفصیل در اطراف آن و شرح و بسط در مطلب دارد و در رساله‌ی مذکوره بیان شده است.

[۳۳۱] رجوع شود به تفسیر الدر المنثور ج ۵ ص ۲۲۰-۲۱۵.

[۳۳۲] صواعق محرقه- ص ۱۳۹ ط مصر سال ۱۳۱۲ رسول الله.

[۳۳۳] نور الثقلین ج ۴ ص ۳۰۰ ط قم.

[۳۳۴] غایه المرام ص ۳۱۴.

[۳۳۵] رجوع شود به کتاب مستمسک العروة الوثقی تألیف سیدنا الاستاد آیه الله طباطبائی

- حکیم قدس سره ج ۶ ص ۳۸۳ ط ۲ نجف و الصواعق المحرقة ص ۸۷ و کشف الغمّة
 للشعرانی ج ۱ ص ۱۹۴ ولی در خود صواعق (و علی آل محمد) است.
 [۳۳۶] جواهر الکلام ج ۱۰ ص ۲۶۲ ط نجف.
- [۳۳۷] راجع به آیه‌ی تطهیر و تحقیق در تفسیر و مفاد آیه‌ی شریفه رجوع شود به مقدمه‌ی
 که بر کتاب «بحثی کوتاه درباره‌ی علم امام (ع)» تألیف استاد علامه‌ی اکبر آقای
 طباطبائی دام‌زله صاحب «تفسیر المیزان» نگارش داده‌ام طبع تبریز به سال: (۱۳۹۶) ه. ق.
 [۳۳۸] الصلوات و البشر ص: -۸۰ ط دمشق.
- [۳۳۹] غافر- ۴۶
- [۳۴۰] سباء- ۱۳
- [۳۴۱] به صواعق ابن حجر ردهای زیاد از علمای شیعه نوشته‌اند و قاضی نورالله شهید
 قدس سره نیز کتابیه نام صوارم مهرقه تألیف فرموده و طبع شده و با حسن وجه ابن حجر
 را رد کرده ولی ناگفته نماند که ابن حجر در صواعق به مطالبی اقرار کرده که بر نفع
 شیعه تمام شده چنانچه اعترافی که راجع به دلالت آیه بر صلوات بر (آل) نموده بهتر
 شاهد بر مدعای ماست و آنچه در آخر کلامش اعتراف کرده که ازواج و ذریه داخل
 (آل) نیستند موافق اعتقاد ماست و از فضائل اهل بیت اطهار (ع) بقدری نقل کرده که
 کتابی مستقلا جمع آوری و طبع شده است.
- [۳۴۲] صواعق ص ۸۷ در ذیل آیه‌ی شریفه: ان الله و ملائکته یصلون علی النبی....
 [۳۴۳] تعجب است در عین این که اقرار می‌کند که آیه دلالت بر صلوات بر (آل) را نیز
 دارد و پیغمبر (ص) دستور داده و تعلیم فرموده که بر (آل) نیز صلوات گفته شود با این
 حال در صلوات نوشتن باز (آل) را ترک کرده و حذف می‌کنند و لذا آیه‌الله علامه (ره)
 کتابی تألیف فرموده و در آن اثبات کرده که اهل سنت در اغلب آنچه از آیات قرآن
 مجید استفاده می‌شود مخالفت کرده‌اند رجوع شود به تعلیقات آخر کتاب.
 [۳۴۴] ج ۱۳ ص ۳۹ ط مصر سال ۱۳۰۲ رسول‌الله.

[۳۴۵] ظاهراً مرادش اینست: که اهل را به معنی زوجه کردن به جهت قرینه در کلام است و الا اهل به معنی زوجه بدون قرینه در کلام استعمال نمی‌شود.

[۳۴۶] رجوع شود به مقایس اللغة ج ۱ ص ۱۶۱ و المنجد. و مجمع البیان ج ۱ ص ۱۰۴ ط صیدا.

[۳۴۷] التوبة - ۱۰۵

[۳۴۸] حدیث صحیح متواتر از طرق شیعه و سنی است گرچه بعضی از نواصب را درد دل عارض شده و هذیانها گفته‌اند و در خصوص حدیث شریف رجوع شود به کتاب نفیس «فتح الملک العلی بصره حدیث باب مدینه العلم علی» تألیف فاضل علامه‌ی محدث احمد بن محمد بن الصدیق المغربی نزیل قاهره ط مصر سال ۱۳۵۴ ه ق.

[۳۴۹] چنانچه این مطلب را در چند سال قبل در مجله‌ی (رسالة الاسلام) که از دارالتقرب بین المذاهب الاسلامیة در قاهره منتشر می‌شود ضمن مقاله‌ی نگارش داده و واضح ساخته‌ام که به تقلید میت دلیلی نداریم و در اسلام تقلید میت جائز نیست رجوع شود به رسالة الاسلام عدد ۴ - ص ۴۲۸ سال دوم سنه: (۱۳۶۹) ه ق چنانچه از شیعه هم اگر کسی ادعاء کند که تقلید میت ابتداء جائز است کلام بی‌دلیل و ادعای بی‌مدرک است و تقلید بر میت ابتداء اجماعاً باطل است چنانچه بعضی از جهال پیدا شده‌اند جوانهای خود را ابتداء به یک نفر از اموات وادار می‌کنند که تقلید کنند ناشی از نادانی و جهالت و در دین تابع اهواء و آراء نفسانی شدن و مردم را به ضلالت انداختن است. چنانچه مطلب مذکور را در ضمن مقاله‌ی مفصلی نیز در مجله‌ی «العرفان» صادره از صیدا - لبنان مجلد ۳۷ ج ۱۰ ص ۱۱۴۶ سال: ۱۳۶۹ ه ق تحقیق کرده‌ام و همان مقاله در تعلیقات مضافه بر «جنه المأوی» در طبع دوم سال: ۱۳۹۷ ق از ص ۴۴۳ - الی - ۴۶۲ منتشر شده است و در رساله‌ی مستقلة که در مسأله‌ی «اجتهاد و تقلید» تألیف شده تفصیلاً تحقیق گردیده و هنوز چاپ نشده است.

[۳۵۰] رجوع شود به کتاب عدة الاصول شیخ الطائفة طوسی (قدس سره) القدوسی جزء

- ۲ ص ۱۱۶ ط بمبئی. و شیخ (ره) فرموده: که این مسأله بنا به اصول اساسی مذهب ما اصلا ساقط است.
- [۳۵۱] رجوع شود به مصابیح الانوار ج ۱ ص ۴۳۴ ط نجف اشرف.
- [۳۵۲] رجوع شود به جنه المأوی ۲۹۷ ط تبریز. و نیز رجوع شود در آن به تعلیقات نگارنده ص ۲۹۹-۲۹۷ ط- ۱- تبریز- و ص ۲۴۵-۲۴۱- ط- ۲- تبریز.
- [۳۵۳] رجوع شود به جنه المأوی ص ۲۹۷ ط- ۱- تبریز.
- [۳۵۴] رجوع شود به کتاب نفیس (الكلمة الغراء فی تفضیل الزهراء (ع) تألیف امام آیه الله سیدنا شرف الدین موسوی عاملی قدس سره ص ۲۱۵ ط نجف سال ۱۳۷۳ ق که با فصول المهمه ی آن بزرگوار با هم طبع شده و موضوع مزبور را از عکرمه ی ناصبی خوارج مسلک جماعتی نقل کرده اند چنانچه از اسباب النزول واحدی و ابن حجر در صواعقش نقل شده است.
- [۳۵۵] به تفسیر (آل) مراجعه شود.
- [۳۵۶] فاطر: ۳۲.
- [۳۵۷] ابوالحسن ناشی صغیر بغدادی به سال (۳۶۵) ه ق وفات یافته و از مشایخ شیخ مفید (ره) است و در بسیاری از کتب ادبیات نسبت قصیده را که اولش ذکر شده به عمرو بن عاص مشهور داده اند و آن از اغلاط بشمار است.
- [۳۵۸] در اواخر روضه ی (۲۷) از ریاض السالکین شرح صحیفه ی طبع سنگی و از خداوند مسئلت می نمایم که توفیق طبع آن کتاب بسیار نفیس را باهل خیر و صلاح مانند چاپ انوار الربیع آن علامه ی جلیل که از مفاخر علماء شیعه است عنایت فرماید و کتاب طراز اللغه که از نفائس آثار آن علامه ی بزرگ است و در کتابخانه ی شیخنا الاستاد کاشف الغطاء (ره) در نجف اشرف موجود است قدم به عالم مطبوعات گذارد و آن کتاب در لغت و تفسیر آیات و شرح اخبار و در چند مجلد و به عنوان: اللغه. الایات. الآثار. تألیف شده است و به مطالعه ی آن نائل شده ام و مقام شامخ علمی آن سید علامه از تصانیفش

- نمایان است.
- [۳۵۹] أنوار نعمانیه ج ۱ ص ۱۳۳ ط تبریز.
- [۳۶۰] رجوع شود به هامش شرح لمعه به خط ملا کاظم (ره) طبع اصلی تبریز ولی این حاشیه و عبارات را در حواشی آقا جمال خوانساری (ره) که مستقلاً به قطع بزرگ طبع سنگی در سال (۱۲۷۲) ه. ق در طهران چاپ شده نیافتیم.
- [۳۶۱] یعنی مشهور در نزد عامه.
- [۳۶۲] ج ۱ ص ۶۴-۵۷ ط تهران از انتشارات حقیقت تبریز.
- [۳۶۳] طبع جدید ج ۲۵ ص ۲۳۶،
- [۳۶۴] امالی صدوق: ۱۴۵، معانی الاخبار: ۳۳ بحار الانوار ج ۲۵ ص ۲۱۶.
- [۳۶۵] معانی الاخبار: ۳۳
- [۳۶۶] الاحزاب: ۵۶
- [۳۶۷] خواننده‌ی عزیز ملاحظه فرماید چطور مأمون عباسی که یکی از خلفای برحق سنیها و از اولی الامرهای آنها بوده که به مراتب عالم و فاضل از دیگر خلفای آنهاست اعتراض کرده که دستور رسول الله (ص) آن بوده که (آل محمد) را در صلوات باید ضمیمه نمایند و گوید: اجماع امت بر آن قائم است ولی اهل سنت تا حال هم به امر پیغمبر (ص) عمل نکرده‌اند و نمی‌کنند.
- [۳۶۸] یس: ۴-۱.
- [۳۶۹] بحار ج ۲۵ ط جدید ص ۲۲۹
- [۳۷۰] المؤمن: ۴۵
- [۳۷۱] معانی الاخبار: ۳۳ و در سفینه البحار: الا ذریته (نسخه) ج ۱ ص ۵۴
- [۳۷۲] محجة البیضاء ج ۲ ص ۳۱۴ ط تهران نقل از کافی ج ۲ ص ۴۹۵ رقم ۲۱.
- [۳۷۳] ج ۱ ص ۵۴
- [۳۷۴] امالی ج ۱ ص ۲۷۵ ط مصر سال (۱۳۷۳) ه. ق عین عبارات عربی امالی نقل شد و

ترجمه به فارسی نگردید چون در ترجمه نکات و حلاوت و دقائق شیرین عبارات عربی از بین می‌رود و در قالب الفاظ فارسی آنها گنجیده نمی‌شود یعنی الفاظ فارسی از بیان تمامی آن نکات قاصر بوده و آن وسعت زبان عربی را ندارد تا گنجانیده گردد و در هر جا که عین عبارات عربی را نقل کرده‌ام نظر به این جهت است که نگارش یافت.

[۳۷۵] در بعض نسخ: (یقدر) بدون تشدید است یعنی قادر است بنی‌عباس را از تخت سلطنت کنار کند. از این کلام معلوم می‌شود که حتی مردم دیگر غیر از بنی‌عباس هم می‌دانستند که امام (ع) با دستگاه جابراهی هارون الرشید و استبداد و دیکتاتوری وی مخالف است و بر حسب ظاهر اگر قدرت داشته باشد او را از تخت خلافت غاصبانه و سلطنت ملوکی بر کنار خواهد کرد تا حق در جای خود برقرار شود و عدالت اجتماعی اسلامی به تمام معنی حکم فرما گردد و استبداد محض یک نفر که به نام خلافت مسلط شده از میان برود چون رویه‌ی هارون در حکومت و سلطنتش رویه‌ی خلافت اسلامی نبود بلکه روش جابره بود چنانچه کلام شکیب ارسلان گذشت ص ۴۳۸.

[۳۷۶] چنانچه پیش‌بینی عبدالعزیز تحقق یافته و آن قصه را سید علماء اسلام مسنداً روایت فرموده و در صفحات تاریخ ثبت و در صفحه‌ی روزگار به یادگار مانده است.

[۳۷۷] میان دو قوس در نسخه‌های زیادی از امالی موجود است.

[۳۷۸] نسخه‌ی خطی موجود در کتابخانه‌ی ماست و ص ۴۶-۴۷ ط تهران که شش کتاب از تألیفات ابومحمد جعفر بن احمد بن علی قمی نزیل ری (ره) با نسخ دیگر از اصول در یک مجلد به سال ۱۳۷۱ ه ق طبع شده است و یکی از آن تألیفات کتاب (نوادر الاثر فی علی (ع) خیر البشر) است از تصانیف ابومحمد جعفر قمی (ره) است و در آن کتاب با طرق زیادی متجاوز از چهل طریق از اعمش (ره) و غیره از عطیه‌ی عوفی رحمه الله از جابر بن عبدالله انصاری (قدس سره) روایت کرده که رسول الله (ص) فرمود: علی خیر البشر - و لا یشک فیه الا کافر او منافق و در بعض طرقش: علی خیر البشر من ابی فقد کفر ص ۳۶ و در بعضی: علی خیر البشر بعد رسول الله (ص) من قال غیر هذا فقد کفر ص

۳۸- و جای شک نیست که عطیه‌ی عوفی محدث فقیه شیعی است و راجع به شرح حال او در ص ۱۸۱- ۱۷۹ گذشت و از ضعیف شمردن اهل سنت عطیه را معلوم می‌شود که مورد اعتماد و اطمینان است چنانچه حافظ شمس‌الدین ذهبی در کتاب (المغنی) گوید: عطبه بن سعد العوفی الکوفی تابعی مشهور مجمع علی ضعفه ص ۴۳۶ ج ۲ ط حلب- سوریه. واضح است که اجماع‌شان بر ضعف عطیه رحمه الله از جهت تشیع وی و از نقطه نظر این که او از محدثین شیعه است می‌باشد چنانچه رویه‌ی سنیها تضعیف علماء و محدثین شیعه

[۳۷۹] رجوع شود به توضیح المقاصد ص ۱۹- ۱۸- ۱۴ ط مصر.

[۳۸۰] تاریخ مبارک غازانی ص ۱۹۹ ط انگلستان.

[۳۸۱] گنبد سلطانیه که فعلا در چند کیلومتری زنجان واقع است در چهار سال پیش در

حضور صدیقنا العلامة الحجّه الایه آقای آقا عزالدین حسینی امام جمعه ادام‌الله بقائه

از نزدیک مشاهده شد از آثار بسیار باشکوه است متأسفانه از طرف اداره‌ی باستان‌شناسی

مورد اهتمام نیست تعصب و ورزی بی‌جا نگذاشته آن عمارت عالی تاریخی مورد توجه

قرار گیرد و خود قصبه‌ی سلطانیه تا تاریخ نامبرده برق و آب لوله‌کشی نداشت و ابتدا

آثار آبادانی و پیشرفت عمرانی دیده نمی‌شد چنانچه به شهرستان عزیز ما «تبریز» از جهت

عمران و آبادی توجهی نیست و به قول صاحب مجله‌ی «العرفان» منطبعه‌ی صیدا- لبنان

که چند سال قبل به تبریز آمده بود: گویا تبریز اداره‌ی شهرداری ندارد چنانچه در یکی

از اجزاء آن مجله به این موضوع اشاره کرده است در اینجا حرف زیاد است بماند.

[۳۸۲] فضائل السادات سید سند محمد اشرف حسینی اصفهانی سبط سید الحکماء،

و سند الفقهاء، میرداماد حسینی قدس سره ص ۳۵۸- ۳۵۷ ط تهران سال (۱۳۱۴) ق.

[۳۸۳] الاحزاب- ۳۳

[۳۸۴] رجوع شود به فضائل السادات سبط سید داماد (ره) ص ۳۶۵.

[۳۸۵] الانشراح- ۴

[۳۸۶] شرح حال آن بزرگوار را در کتاب (خاندان عبدالوهاب) به طور تفصیل نگارش داده‌ام و از خداوند توفیق طبع و نشر آن کتاب را مسئلت می‌نمایم.

[۳۸۷] رجوع شود به ترجمه‌ی: مسائل الدعاء. از ص ۵۳-۴۶ و مسائل الدعاء اصل عربی تقریباً دو صفحه به آخر آن رساله مانده.

[۳۸۸] شیخ الفقهاء العظام صاحب جواهر الکلام قدس سره بعد از آن که از مشهور نقل کرده که صلاة به معنی دعاست متوجه شده که به معنی عطف است و از ابن هشام در معنی آن را نقل فرموده (جواهر ج ۷ ص ۷ ط نجف) و قول مشهور را از جهاتی بعید دانسته است، و برای تحقیق به نحو عمیق به کتاب صلاة محقق شهیر آقا شیخ هادی طهرانی رحمه الله نزیل نجف اشرف متوفی به سال (۱۳۲۱) قمری باید مراجعه شود. و کتاب صلاة آن مرحوم به قطع وزیری از اول صلاة تا آخر صلاة مسافر در ۱۷۹ صفحه در نجف به خط آقا میرزا احمد زنجانی ایده الله تعالی به سال (۱۳۴۲) ه. ق در مطبعه‌ی مرتضویه طبع سنگی گردیده و از غرائب این که در طبع آن از بعضی جاهای کتاب اسقاط کرده‌اند چنانچه مسأله‌ی سهو النبی (ص) را که قبل از شروع به احکام مسافر در آخر کلام در احکام خلل است ص ۱۴۸ سطر ۶ اسقاط شده بعد از قول او: والحمد لله الذی علی ما هدانا الیه و الشکر له. که گوید: و بعد هذه البيانات بقی الکلام فی بیان ما ورد عن الائمة (ع) فی سهو النبی (ص) فی صلاته و تحقیق الحق فیہ ان العصمة... الخ. و بعد چند ورق مفصلاً در تقویت قول شیخ صدوق (ره) کوشیده و به گمان خویش در اعتراض بر شیخ اعظم مفید (ره) قدم برداشته مانند بعضی معاصرین کلماتی چیده ولی چیز طرفه‌ای نیاورده غیر از این که برخلاف اجماع و ضرورت مذهب سخن رانده و در طبع کتاب عباراتی را که نقل شد: (و بعد هذه البيانات بقی الکلام... الخ) آن را آورده در آخر کلام در صلاة مسافر در ص ۱۷۹ ذکر کرده و در همان جا کتاب را ختم کرده‌اند و آنچه در سهو النبی (ص) بیان کرده نقل نموده‌اند و نیز از کتاب بعضی تشنیعات که در حق امثال علامه‌ی فیض کاشانی (ره) در مقام انتقاد نگارش داده مقداری حذف و اسقاط کرده‌اند

و نسخه‌ی کامل خطی از کتاب صلاة آن مرحوم در کتابخانه‌ی ما موجود است که نسخه‌ی کامل و صحیح است و در مقابله با چاپی موارد اسقاط معلوم می‌شود. و شیخ استاد (ره) در (الذریعة) به طبع شدن آن کتاب در سال نامبرده اکتفاء فرموده و به خصوصیات اشاره نکرده و فرموده: که آن از مجلدات ودائع النبوة است - الذریعة ج ۱۵ ص ۶۱ ط تهران.

[۳۸۹] ریاض السالکین در ذیل شرح دعاء دوم.

[۳۹۰] اتحاف السادة المتقین بشرح اسرار احیاء علوم‌الدین ج ۵ ص ۴۸.

[۳۹۱] اربعین مجلسی (ره) ص ۱۷۹.

[۳۹۲] مصابیح الانوار ج ۱ ص ۴۱۹ ط بغداد.

[۳۹۳] یعنی رسول‌الله (ص) فرموده باشد: من فصل بینی و بین آلی بعلی لم ینل شفاعتی.

اما فرمایش سید شبر (ره) که فرموده: الفصل بها... سیما فی الصحیفه السجادیة... در

صورتی که در تمامی صحیفه حتی یکبار هم مابین محمد (ص) و آله بعلی فاصله نشده

است فقط در یک جا در دعای روز قربان و جمعه علی آل محمد وارد شده آن هم در

حدود بیشتر از یک سطر فاصله دارد و لذا لفظ علی آورده شده است پس ادعاء سید

اعظم شبر (ره) نسبت به صحیفه‌ی سجادیه که فرموده: سیما فی الصحیفه بی‌وجه است

چنانچه از فضلاء دوستان به این مطلب متذکر شد از الطاف‌شان کمال تشکر دارم سلمه

الله تعالی و ابقاه.

[۳۹۴] یعنی حدیث رد بر غلات باشد و معنایش این است که هر کس علی علیه‌السلام را

از آل من جدا کند و او را از مرتبه‌ی خلافت خارج کرده و به مرتبه‌ی الوهیت برساند

چنانچه غلات می‌کنند او به شفاعت من نمی‌رسد و آن توجیه بعید است.

[۳۹۵] الصلاة و البشر ص ۷۹ ط دمشق.

[۳۹۶] مفتاح الفلاح ص ۲۹ ط مصر، و در حبل المتین نیز متعرض شده است رجوع شود

به ص ۲۵۱ - ۲۵۰ که با مشرق‌الشمسین و رساله‌های متعدده از شیخ (ره) در سال: ۱۳۲۱

- هجری قمری در تهران طبع سنگی نفیس شده و نسخه‌اش بسیار نایاب گردیده است.
- [۳۹۷] انوار نعمانیه ج ۱ ص ۱۳۴ ط تبریز.
- [۳۹۸] مصابیح ج ۱ ص ۴۱۵ ط بغداد.
- [۳۹۹] البقره: ۱۸۳.
- [۴۰۰] القصص: ۷۷.
- [۴۰۱] النور: ۳۵.
- [۴۰۲] البقره: ۱۵۱.
- [۴۰۳] البقره: ۱۹۸.
- [۴۰۴] رجوع شود به دعوه الحسنی فی ادعیة الحسنی ص ۲۷ ط بمبئی سال (۱۳۱۴) ه. ق
- تألیف فاضل زاهد میرزا علی اکبر همدانی نزیل نجف اشرف متوفی (۱۳۲۵) ه. ق.
- [۴۰۵] اسرار الصلاة عالم مؤید به تأییدات ربانی آقای حاج میرزا جواد ملکی تبریزی
- قدس سره ص ۲۸۳ ط تهران سال (۱۳۸۰) ه. ق.
- [۴۰۶] مفتاح الفلاح شیخ بهائی (ره) ص ۴۹ ط مصر.
- [۴۰۷] خصال جزء دوم ص ۶۳۰-۶۲۹ ط تهران سال (۱۳۸۹) ه. ق و در همان حدیث
- می فرماید: صلوا علی محمد و آل محمد فان الله عز و جل یقبل دعاء کم عند ذکر (محمد)
- و دعائکم له و حفظکم ایاه صلی الله علیه و آله خصال ج ۲ ص ۶۱۳ ط تهران.
- [۴۰۸] غایة المرام سید بحرانی (ره) ص ۳۱۴ و روایت از ثواب الاعمال شیخ صدوق (ره)
- نقل شده چنانچه در دعوه الحسنی از آن کتاب نقل کرده است.
- [۴۰۹] الاحزاب: ۴۳.
- [۴۱۰] التوبة: ۱۰۳ -
- [۴۱۱] البقره: ۱۵۷ - ۱۵۶-
- [۴۱۲] اربعین مجلسی (ره) ص ۱۹۷.
- [۴۱۳] روضات الجنات در ذیل ترجمه‌ی علامه (ره) ص ۱۷۵ ط اول و در کتاب نفیس

«تقویة الایمان» سید محمد بن عقیل علوی حسینی حضر می نزیل سیقافورا صاحب نصایح الکافیة مصرع اول بیت دوم به این نحو است: و ان الکلب خیر منه طبعاً ص ۱۹ ط صیدا.

[۴۱۴] از جمله‌ی اشعاریست که ابونواس رحمه الله تعالی سروده که بعضی از آنها از جهت معنی اختصاص به معصومین علیهم السلام دارد و بعضی به تمامی ذراری بتول زهراء صدیقه‌ی کبری سلام الله علیها شامل است.

[۴۱۵] کتاب «دین و تمدین در پنج مجلد در مصر چاپ شده «اول» آیه‌ی از قرآن کریم «دوم» از کلمات رسول الله (ص) «سوم» از کلمات امیرالمؤمنین (ع) تا آخر کتاب به همین ترتیب نقل کرده و در اطراف آن قلم فرسائی نموده است و آنچه نوشته از اقتراحات و سرگذشت‌های خود و نظریات و افکار خویشتن است از کتب دیگران نقل نکرده است روی هم کتاب شیرین است ولی در بعض مقالات و بیانات هفوات و عشرات نیز دارد و از تألیفات وی یکی نیز وحی الرافدین است و کتاب «الاصفیاء» از تصانیف اوست دارای مقالات زیاد از اشخاص زیاد است و مشتمل بر رد و انتقاد و تعقیب و تعلیق و تبادل افکار و فوائد بی‌شمار می‌باشد و از نیات و اعمال استعمارگران در آن کتاب بسیار به قلم آورده است و تمامی مجلدات (دین و تمدین) در مصر طبع شده و در مقدمه‌ی مجلد پنجم گوید: که تا حال ۱۵ تألیف در نظم و نثر منتشر کرده‌ام.

[۴۱۶] سنیها در تحیت خلفاء سه‌گانه (رضی الله عنه) گویند ولی در تحیت امیرالمؤمنین (ع) (کرم الله وجهه) گویند و جهت آن چنانچه جمعی از اکابر علمای اهل سنت تصریح کرده‌اند آنست که خلفای سه‌گانه مدت‌ها از عمر خودشان را بر بت‌ها ستایش کرده و روی خودشان را در مقابل بت‌ها مثل بت پرستان و مشرکین به زمین گذاشته‌اند چون مشرک بوده‌اند روی آنها آن طور نیست که انسان به گرامی بودن تحیت گوید ولی امیرالمؤمنین (ع) ابدا در ایام زندگی خویشتن در مقابل بت‌ها ستایش نکرده و رو به زمین نگذاشته و لذا سزاوار است که در حق آن حضرت گفته شود که خداوند روی او را گرامی دارد که ابدا به بت ستایش نکرده است.

[۴۱۷] چنانچه مرحوم حومانی گفته که نشاشیبی نسبش باموین می‌رسد باید گفت: اغلب آنهایی که در اعماق قلب‌شان نصب و عداوت و دشمنی با خاندان رسالت و اهل بیت عصمت و طهارت دیده می‌شود و یا بعضی هستند که از شنیدن شئون ولایت و امامت و معجزات و کرامات ائمه (ع) در نفس آنها اشمئزازی پیدا می‌گردد یا با دستگاه عزاداری سیدالشهداء (ع) خوشدلی ندارند پس از تحقیق انسان اطمینان می‌کند که آباء و اجدادشان از نواصب و دشمنان اهل بیت علیهم السلام بوده و یا در اسلاف‌شان اشخاصی وجود داشته که از طریقه‌ی اهل بیت (ع) بر کنار بوده‌اند. و ناگفته نماند: که در سال: (۱۳۵۰) ه. ق علمای اسلام از جمیع مذاهب و شهرستانهای اسلامی در «قدس» فلسطین برای مذاکره درباره‌ی مقاومت با صهیونی‌های استعماری و وعد «بلفور» اجتماع نموده و نماز جمعه را در مسجد مبارک اقصی اقتداء به شیخ اعظم استاد ما شهر مشاهیر مجتهدین شیعه شیخنا الامام کاشف الغطاء قدس سره نموده و با جماعت انبوه به جا آوردند و از این اتفاق و اتحاد مسلمین از شیعه و سنی و اقتداء به یک نفر مجتهد شیعی از سیاسیون انگلیس به اضطراب و تشویش افتاده و آنهایی که از آن سیاسیون در فلسطین و اردن و عراق بودند «اسعاف نشاشیبی» را وادار کردند که کتاب «الاسلام الصحیح» را تألیف نماید و با تألیف آن آتش فتنه را دامن زنند و با ادعاء وی: که اسلام آنست که آن مرد اموی فهمیده در صورتی که فهم وی و اسلام صحیح او فرسنگها از اسلام واقعی دور بوده و اسلام اموی می‌باشد به تفرقه طبل زدند و جمعی از علمای شیعه برد و انتقاد از وی بپا خواستند و انگلیسها به دست این مرد اموی ناصبی وحدت و اتحاد مسلمین را برهم زدند و فتنه‌ی خوابیده را بیدار کرده و تفرقه‌انداختند «الفتنة نائمة لعن الله من أيقظها». چنانچه در این روزگار ما هم با دست جبهانها که سلیل شیطان است و محب‌الدین خطیبا با نگارش خطوط العریضه‌ها فتنه را برپا نموده و می‌نمایند و در ایران ما نیز به دست امثال آنها به اختلافات مذهبی دامن زده و بین مسلمانها و جوانهای ما تفرقه می‌اندازند به یکی شیعه‌ی علوی نام می‌گذارند و به دیگری شیعه‌ی صفوی «و هلم جرا»...

[۴۱۸] رجوع شود به «دین و تمدین» ج ۵ ص ۳۲۲ ۳۲۰ ط مصر.
 [۴۱۹] اعراب به معنی بادیه‌نشین است از عرب باشد یا از عجم و اعراب را به معنی عرب و در جمع آن استعمال کردن از اغلاط و معمول میان ایرانیهاست و اصطلاح روزنامه‌نگاران است و در لغت عرب به آن معنی نیست. گرچه بعضی از اهل لغت را نیز در این موضوع اشتباه رخ داده چنانچه در تعلیقات خود بر کنز العرفان فاضل مقداد (ره) تحقیق کرده‌ام.

[۴۲۰] علامه‌ی خطیب شهیر آقا سید جواد شبر دام‌بقائه از خاندان مشهور شبر که از خاندان سیادت و علم و فقاہت در عراق و علماء و فقہا بزرگ شیعه از آن خاندان ظهور کرده‌اند و فعلا علامه سید جواد شبر از خطباء و شعراء و اهل تتبع و اطلاع و از مؤلفین نامی عراق است و در نجف اشرف ساکن و با نگارند مکاتبه می‌نماید و کتابش «ادب الطف» از آثار بسیار گرانبهاست و در تألیف آن به زحمات زیادی متحمل شده است از درگاه خداوندی توفیقات بیشتری را درباره‌ی ایشان مسئلت می‌دارم. و مجلدات کتاب نفیس «ادب الطف» او «شعراء الحسین ع» در حین طبع دوم این کتاب به شش مجلد رسیده و طبع شده و منتشر است و از خداوند متعال توفیق بیشتر در حق مؤلف محترم آن مسئلت می‌نمایم.

[۴۲۱] سید امین عاملی (ره) در اعیان الشیعه فرموده: دیوان دعبل در قرن گذشته موجود بوده (ج ۳۰:۳۲۰) و نزد فرزند دعبل، حسین شش مجلد ضخیم که هر مجلد مشتمل بر سیصد ورقه بوده از اشعار والدش موجود بوده و علامه‌ی متبحر آقا شیخ محمد سماوی (ره) اشعار دعبل را جمع کرده و هنوز خطی است و البته شیخ سماوی اگر آنها را از مصادر شیعه گردآورده از روی تحقیق و دقت است و آنچه دکتر محمد یوسف نجم (الجامعه الامیر کیه بیروت) در مقدمه‌ی دیوان دعبل که وی جمع کرده و گفته که باید در حذر شدید شد که در مصادر شیعی بر اشعار زیادہ نموده و وضع کرده باشند، کلام غلط و حرف هذیان است زیرا تحقیق و تثبت شیخ سماوی (ره) و ضبط و دقت وی مورد

اطمئنان و اعتماد عموم است چنانچه از شرحش بر قصیده‌ی میمیه‌ی فرزدق رمه الله به نام (الکواکب السماویة) که در نجف به سال (۱۳۶۰) ه. ق طبع شده نمایان است چقدر در ضبط اصل اشعار آن قصیده دقت فرموده است. و در عصر ما دکتر محمد یوسف نجم نامبرده بر حسب سلیقه‌ی خود از اشعار دعبل جمع آوری کرده و در بیروت طبع شده به سال (۱۹۶۲) م و ادیب اریب عبدالصاحب دجیلی خزرچی اشعار دعبل را جمع کرده و در سال (۱۳۸۲) ه. ق در نجف طبع کرده است و دکتر عبدالکریم اشتر مدرس در کلیه‌ی آداب در جامعه‌ی دمشق نیز اشعار دعبل را با رویه و مذاق ویژه‌ی خویش جمع کرده و در سال (۱۹۶۴) م طبع کرده است و بر غالب مجموعه‌ها از اشعار دعبل مطلع شده و بر جمع و اطلاع خود بسیار اعتماد داشته و انتقادی نیز از سائر مجموعه‌ها کرده و گوید: علی ان فی بعضها مثل مجموعه‌ی السماوی روایات تصحح الافادة منها و شعرا نقل عن مصادر شیعیه مخطوطه لیس من السهل الوصول الیها فی الوقت الحاضر) المقدمة ص ۱۳. [۴۲۲] رجوع شود به ظرافة الاحلام تألیف شیخ سماوی (ره) ص ۱۶ ط نجف سال (۱۳۶۰) ق و به دقت وی در ضبط قصیده‌ی عینیه‌ی سید حمیری رجوع شود به صفحه‌ی: - ۱۲. [۴۲۳] بیت نهم در دیوانی که ادیب فاضل آقای دجیلی جمع کرده ندارد و عوض آن بیت زیر موجود است ص ۱۰۷ که در جمع آقای دکتر اشتر ندارد ولی در پاورقی ص ۲۶۱ از نسخه‌ی علامه‌ی سماوی نقل کرده است: کم قد اریقت ادمع، و تقطعت من ذکر کم فی کربلاء نفوس چنانچه بیت دهم در جمع آقای دجیلی نیست. [۴۲۴] اول آن: مدارس آیات خلت من تلاوة.... الخ. [۴۲۵] اسم ابومخنف است و او لوط بن یحیی ازدی غامدی کوفی است صاحب تصانیف زیاد بوده اگر به دست آید مورد اعتبار است در اوائل زمان امام صادق (ع) وفات کرده و از علماء و مؤرخین شیعه است و قول ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه که او از عامه است از اغلاط و خرافات محسوب است بلکه او شیعه است و کتاب مقتلی که در دست است مجعول و نسبت آن به او از اکاذیب است رجوع شود به کتب رجال.

- [۴۲۶] تاریخ طبری ج ۴ ص: ۳۵۳ - ط - مطبعه‌ی استقامه‌ی قاهره سال: (۱۳۵۸) ه. ق.
- [۴۲۷] تغری بردی معرب کلمات ترکی «تاری وردی» است.
- [۴۲۸] کتاب «أنا مدینة العلم و علی بابها» ج ۱ ص ۱۱۱ - ۱۱۰ ط صیدا.
- [۴۲۹] وسائل الشیعه جزء ثانی مجلد اول ص ۸۱۱ ط تهران سال ۱۳۷۶ ه. ق.
- [۴۳۰] وسائل الشیعه ج ۷ ص ۴۵۸ - ۴۵۷ از اجزاء ۱۵ ط جدید.
- [۴۳۱] طبقات ابن سعد ج ۸ ص ۴۶۳ ط بیروت.
- [۴۳۲] ج ۴۲ ص ۹۱ ط جدید.
- [۴۳۳] طبقات ج ۸ ص ۳۶۳.
- [۴۳۴] ابن حزم در بد گوئی بر گذشته گان و بدزبانی در حق پیشینیان از علماء و بزرگان مشهور بوده و کسی از شر زبان او ایمن نبوده به حدی که زبان او و شمشیر حجاج بن یوسف خونخوار را برادر و برابر می‌شمرده‌اند و لذا عاقبت باعث اسباب نفرت عموم و منفور در نزد مردم هر مرزوبوم شد و بر ضلالت و گمراهی وی اجماع کردند رجوع شود به ریحانه‌الادب ج ۷ ط تبریز و الکنی و الالقباق قمی (ره) ج ۱ ص ۲۵۴ ط صیدا و ابن حزم به اندازه‌ی دروغگو و کذب است که گفته: امام حسن عسکری (ع) اولاد نداشت و ادعای را فضیه که آن حضرت فرزند داشت دروغ است ص ۶۱ جمهره انساب العرب ط ۳ مصر در صورتی که کلام خود ابن حزن کذب محض است و جمع کثیری از علمای اعلام اهل سنت تصریح به ولادت حضرت ولی عصر بقیه‌الله ارواحنا فداه کرده‌اند مانند ابن خلکان در وفيات الاعیان ج ۳ ص ۳۱۶ ط مصر و اما در نزد شیعه ولادت و وجود اقدسش از ضروریات و بدیهیات است و اوست حجت الهی و امام زمان عجل الله تعالی فرجه و جعلنا من کل مکروه فداه.
- [۴۳۵] این قضیه را زبیری نیز در کتاب نسب قریش با بعضی زیادات رکیکه بلکه قبیحه مانند صاحب استیعاب و اصابه نقل کرده ص ۳۴۹ و آن قصه افسانه‌ی بیشتر نبوده و از جعلیات است و ابن سعد در طبقات آن را نقل کرده ولی بعضی از جملات افسانه‌ی

زبیری را ندارد ج ۸ ص ۲۶۴ ط بیروت.

[۴۳۶] عبیدلی در اخبار زینبات گوید: که زید را خالد بن اسلم مولی عمر بن الخطاب در تاریکی زد و شناخت و زید افتاده و چند روز زنده بود و با مادرش با هم در یک وقت وفات یافت و معلوم نشده کدام جلوتر مرده است نگارنده گوید: از همین مطلب که معلوم نشده کدام جلوتر وفات یافته احتمال نقل سقوط سقف و دیوار بر آنها که با هم وفات کرده اند ظاهر می شود و آن منافات با زخمی شدن زید ندارد.

[۴۳۷] المعارف ابن قتیبه ص ۷۰ ط مصر سال (۱۳۰۰) ه. ق و عباراتی که در متن نقل شد در نسخه‌ی مطبوعه از (المعارف) ابن قتیبه در مصر از مطبوعات دارالکتب در سال (۱۳۷۹) ه. ق ساقط شده و عوض آن عبارت غلطی به جا مانده که غلط بودنش واضح است و عبارت در طبع نامبرده ص ۲۱۱ به ترتیب زیر است: و اما ام کلثوم الکبری و هی بنت فاطمه فکات عند: عمر ابن الخطاب و ولدت له اولادا قد ذکرنا هم. فلما قتل عمر تزوجها «جعفر ابن ابیطالب» فماتت عنده. این غلط فاحش در آن طبع فنی بسیار نفیس از (المعارف) جای بسی شگفت است.

[۴۳۸] هرمزان را نزد عمر آوردند هرمزان خود را با حيله از کشته شدن نجات داد در تواریخ چنانچه ابن اثیر در تاریخ کامل نقل کرده ج ۲ ص ۵۴۹ و ابوحیان توحیدی در کتاب البصائر و الذخائر آورده گوید: لما اراد عمر بن الخطاب قتل الهرمزان استسقی ماء فأتی به فامسک القدح فی یده و اضطرب فقال له عمر: لا بأس علیک انی غیر قاتلک حتی تشربه فالقی القدح من یده و امر عمر بقتله قال: او لم تؤمنی؟ قال: کیف امنتک؟ قال: قلت: لا بأس علیک حتی تشربه، فقولک: لا بأس امان و لم اشربه، فقال الزبیر و أنس و ابوسعید الخدری: صدق یا امیر المؤمنین، فقال عمر: قاتلک الله اخذت امانا و لم أشعر.

البصائر ج ۲ ص ۱۲۰ ط دمشق. و ابن اثیر گوید: فاقبل علی الهرمزان و قال: خدعتنی والله لا انخدع الا ان تسلم، فاسلم ففرض له فی الفین و انزله المدینه و کان المترجم بیهما المغیره بن شعبه و کان یفقه شیئا من الفارسیه الی ان جاء المترجم. کسی که خود را

- جانشین پیغمبر (ص) پنداشته کاملاً آشنائی به زبان فارسی نداشته و احتیاج به مترجم داشته است پس جاهل بوده او نمی تواند جانشین پیغمبر اکرم (ص) باشد مگر با دسیسه سازی و خلافت انتخابی و شوری بازی مثل رئیس جمهوری نه خلافت الهی و امامت خدادادی پس اصل مبنی و اساس فرق زیادی دارد با مبانی ما نمی سازد.
- [۴۳۹] چنانچه ابن اثیر در کامل گفته: جنگ شوشتر در سال (۱۷) هجرت واقع شده و بعضی گفته: در سال: (۱۹) و گفته شده که در سال: (۲۰) شوشتر فتح شده در هر حال در زمان حیات عمر فتح شوشتر واقع گردیده است. رجوع شود به تاریخ کامل ج ۲ ص ۵۴۶ ط بیروت و ابن خلدون گفته که فتح شوشتر در سال (۱۷) و گفته شده که در سال (۱۶) واقع شده است تاریخ ابن خلدون ج ۲ بقیه ی جزء ثانی ص ۱۱۳.
- [۴۴۰] ص ۲۰۶ دارالکتب سال (۱۹۶۰) م.
- [۴۴۱] استیعاب ص ۱۶۱ ج ۳ ط مصر سال ۱۳۵۸ ه با اصابه.
- [۴۴۲] اصابه ج ۳ ص ۴۴ ط مصر در سال نامبرده با استیعاب.
- [۴۴۳] عمده الطالب ص ۲۰ ط نجف به سال ۱۳۵۸ ه ق.
- [۴۴۴] بحار الانوار ج ۴۲ ص ۱۰۷.
- [۴۴۵] احتمال می دهم که عبارت کتاب (یحیی بن الحسن) باشد و او عبیدلی نسابه است والله العالم.
- [۴۴۶] نوف بکالی از اصحاب و خواص امیر المؤمنین (ع) و حاجب آن حضرت بوده چنانچه در سفینه البحار از جوهری نقل کرده ج ۲ ص ۶۲۲ و نوف با فتح نون و با ضم آن نیز مشهور است و بکالی با تخفیف کاف است و خبر مزبور را شیخ صدوق (ره) در مجالس مسندا از نوف بکالی نقل فرموده است رجوع شود به بحار الانوار ج ۷۷ ص ۳۸۳ ط جدید تهران.
- [۴۴۷] یحسن الله الیک نسخه.
- [۴۴۸] فیضحک الله یوم تلقاه بحار.

- [۴۴۹] ج ۱۵ ص ۷ ط مصر.
- [۴۵۰] النبوة و الانبياء ص ۲۰۲ ط بیروت سنه: (۱۳۹۰) ق چه ملازمه دارد که اگر خلاف حمل طبیعی بود ذکر شود علاوه بر این که ذکر شده است چنانچه نقل کرده‌اند که سه ساعت یا یک ساعت بوده است.
- [۴۵۱] تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۰۸-۱۰۷-ط- قاهره مطبعه‌ی استقامه سال: (۱۳۵۸) ه. ق.
- [۴۵۲] نهج البلاغه به تحقیق محی‌الدین عبدالحمید ج ۳ ص ۱۸ کتاب ۱۷ من کتب امیرالمؤمنین علیه‌السلام ط مصر- و مستدرک نهج البلاغه ص ۱۶ ط- نجف اشرف.
- [۴۵۳] تاریخ کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۳۸۵ ط بیروت.
- [۴۵۴] مقتل اسفرائی ص ۵۴-ط- قدیم- مصر.
- [۴۵۵] رجوع شود به کتاب ص ۲۷۸-۲۷۷.
- [۴۵۶] این تعبیرات کتاب (تجارب السلف) مؤید روایتی است که در ص ۷۳ از این کتاب گذشت و امام (ع) فرموده: بانوان حرم پشت سر من سوار اشتران پالاندار بودند... الخ چنانچه گذشت و گفته شد که راجع به احوال ورودشان به دمشق و مربوط به حالاتشان در ورود به آن شهرستان است.
- [۴۵۷] تجارب السلف ص ۶۹ ط ۲ تهران.
- [۴۵۸] رجوع شود به مروج الذهب ج ۳ ص ۴۳ ط مصر سال: (۱۳۷۷) ه. ق.
- [۴۵۹] ترجمه‌ی نفس المهموم محدث قمی (ره) به قلم آقای شعرانی ص ۲۶۶ ط تهران.
- [۴۶۰] از این تعبیرات خیال نشود که مدتهای زیادی در حبس مانده‌اند زیرا پوست انداختن صورتهای خاندان رسالت و پرده گیان امامت در ظرف چند روز در عرض راهها با آن سرعت سیر دادن به آنها در هوای خشک و سوزان صحراها به مرحله‌ی عمل می‌رسد احتیاج به مدتهای زیادی ندارد چنانچه عملاً در ظرف چند روز در مسافرت آن صفحات و راه رفتن در آفتاب آن سامان دیده می‌شود.
- [۴۶۱] یعنی ترفیع رتبه و درجه داد.

[۴۶۲] مشاش سر استخوان است.

[۴۶۳] آنان که امثال معاویه و یزید را اولی الامر بدانند و طاعت آنها را واجب بشمارند البته خودشان را در مهالک می اندازند در صورتی که بایستی عقل خودشان را حاکم قرار بدهند و در وجدان خود قضاوت نمایند آیا می شود خداوند امثال معاویه ها و یزیدها را اولی الامر قرار بدهد؟ و آنها هم بر خلاف احکام خدا حکم نمایند و امر به قتل ریحانه ی رسول الله (ص) کنند؟ اگر نعوذ بالله خدا همچو اطاعتی را واجب کند و آنها را اولی الامر قرار بدهد تناقض واضح لازم می آید یا اجتماع ضدین می شود. آیا از خداوند تناقض صادر می شود؟ آیا قرآن کریم به تناقض حکم می کند؟ پس عقل حاکم است که اولی الامر باید معصوم باشد تا تناقض لازم نیاید. و یا امر به اجتماع ضدین که محال است نشود و از خود آیه ی شریفه که اطاعت رسول و اولی الامر را مقید بقیدی و مشروط بشرطی نکرده است لازم می آید که رسول و اولی الامر باید معصوم باشد تحقیق در نکات آیه ی شریفه رجوع شود به تفسیر نفیس «المیزان» ج ۴ ص ۴۱۲ ط تهران. [۴۶۴] ص ۲۶۲

[۴۶۵] راجع به این مرد مرموز رومی که از بطارقه (پاتریک) است رجوع شود به کتاب (التدوین فی احوال جبال شروین) تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر علوم ایران در دوره ی قاجار- در یکی از کتب تألیف شده در عصر حاضر دیدم که سرجون را مجوسی پنداشته و آن اشتباه است بلکه نصرانی بوده و چه خوش بینی به ابن زیاد داشته که قبلا از معاویه عهدی گرفته که یزید را بعد از معاویه قانع نموده و حکومت عراقین را به او بدهد لابد با معاویه نسبت به سیدالشهداء علیه السلام مذاکره کرده که بعد از معاویه حاضر بیعت کردن به یزید نخواهد شد باید درباره ی این مرد مرموز نصرانی بیشتر به تحقیق پرداخت.

[۴۶۶] ذخیره الدارین ص ۱۴۱ ط نجف.

[۴۶۷] تذکره الخواص ص ۱۴۴.

- [۴۶۸] محقق طوسی خواجه نصیرالدین قدس سره در نقد المحصل فرموده: فرزند دیگر امام حسین علیه السلام که هفت سال داشته به نام علی در روز عاشوراء شهید شده است. ص ۱۷۹ ط مصر.
- [۴۶۹] عبدالله الرضیع تألیف کاظم الحلفی ص ۱۷ ط نجف (۱۳۷۶) ق.
- [۴۷۰] مطالب السؤل ص ۷۳.
- [۴۷۱] مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۳۲ ط نجف، و عباراتی که در متن نقل شده با نسخه‌ی خطی از مقتل الحسین (ع) خوارزمی که در سال (۹۸۶) ه. ق استنساخ شده مقابله گردیده و دو سه کلمه در نسخه خطی زیادات بر چایی داشت و نیز در نسخه‌ی مخطوطه قبل از شعر: انا ابن علی الخیر... الخ اشعار: کفر القوم و قدما رغبوا- عن ثواب الله رب الثقلین ... الخ تا (۱۹) بیت نقل کرده و بعد از آن شروع به نقل: انا ابن علی الخیر... الخ نموده است چنانچه در مطالب السؤل هم در نقل قضیه‌ی علی اصغر اشعار کفر القوم... الخ را نقل نموده است.
- [۴۷۲] عبارت: و دفنه در نسخه‌ی چایی از مقتل الحسین (ع) خوارزمی ندارد رجوع شود به جلد ۲ ص ۳۲ ط نجف ولی در نسخه‌ی خطی که در سال (۹۸۶) ه. ق کتابت شده موجود است.
- [۴۷۳] ارشاد ص ۲۵۴ ط تبریز.
- [۴۷۴] سماه ابن شهر آشوب فی المناقب ج ۲ ص ۲۲۲ علی الاصغر. و ذکر السید ابن طاووس فی الاقبال زیارة للحسین (ع) یوم عاشوراء و فیها: صلی الله علیک و علیهم و علی ولدک علی الاصغر الذی فجعت به.
- [۴۷۵] اللهوف ص ۶۵ شیخ مفید (ره) نیز فرموده که طفل در همان موقع که در حجر امام (ع) بوده تیر خورده پس بعد از آن سید معاصر می فرماید: ثم اتی به تحو القوم... الخ چطور می سازد.
- [۴۷۶] البحار ج ۱۰ ص ۲۰۳ و مقتل الخوارزمی ج ۲ ص ۳۲.

[۴۷۷] فی مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۲۲۲ لم يرجع منه شی و ذکر ابن نما فی مثیر الاحزان ص ۳۶ و السید فی اللهوف ص ۶۶ روایة الباقر (ع) و ذکر ابن کثیر فی البدایة ج ۸ ص ۱۸۶ و القرمانی فی اخبار الدول ص ۱۰۸ و مقتل الخوارزمی ج ۲ ص ۳۲: رمی به نحو السماء قال ابن کثیر و الذی رماه بالسهم رجل من بنی اسد یقال له: ابن موقد النار. طبری نیز در تاریخ کبیر روایت امام باقر (ع) را نقل کرده به این عبارت: قال ابو مخنف قال عقبه بن بشیر الاسدی قال لی ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین (ع) ان لنا فیکم یا بنی اسد دما قال قلت: فما ذنبی انا فی ذلك رحمک الله یا ابا جعفر و ما ذلك؟ قال: أتى الحسین بصبی له فهو فی حجره اذ رماه احدکم یا بنی اسد بسهم فذبحه فتلقى الحسین دمه فلما ملاء کفیه صبه فی الارض ثم قال... الخ ج ۴ ص ۳۴۲ ط قاهره مطبعه ی استقامه سنه: (۱۳۵۸) ق.

[۴۷۸] تذکره الخواص - ص ۱۴۴ و القمقام لفرهاد میرزا ص ۳۸۵.

[۴۷۹] مقتل الخوارزمی ج ۲ ص ۳۲ و الاحتجاج للطبرسی (ره) ج ۲ ص ۲۵ ط نجف.

[۴۸۰] الارشاد و مثیر الاحزان.

[۴۸۱] تاریخ یعقوبی (ره) ج ۲ ص ۲۱۸ ط نجف.

[۴۸۲] ذخیره الدارین ج ۱ ص ۱۶۱ ط نجف.

[۴۸۳] دیوان سید حیدر حلی قدس سره ج ۱ ص ۸۰ ط نجف سال: (۱۳۶۹) ق.

[۴۸۴] تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۴۲ ط قاهره مطبعه ی استقامه سال: (۱۳۵۸) ق.

[۴۸۵] اعلام الوری ص ۲۱۳ ط تهران سال (۱۳۳۸) ه. ش.

[۴۸۶] نسخه مخطوطه.

[۴۸۷] ثورة الحسین - ص ۲۳۱ ط - ۴ - بیروت. تاریخ طبری - ۳۵۷ - ۳۴۶: ۴ - و تاریخ

کامل ۳: ۳۰۰.

[۴۸۸] چون رسول الله (ص) بعد از هجرت به مدینه اساس دولت اسلامی را بنیان گذاری

فرمود و حکومت اسلامی قوی شد و لذا بنی امیه و سائر منافقین نتوانستند آزاری برسانند

- ولی در پی فرصت بودند و بعد از رسول الله (ص) حکومت و ریاست را که منافقین به وسیله‌ی مجلس سقیفه‌ی بدست آوردند و یگانه حامی اسلام و قرآن امیرالمؤمنین (ع) بود از آن حضرت به مقام انتقام آمدند.
- [۴۸۹] بحارالانوار ج ۱۱ طبع امین الضرب ص ۲. و ابن شهر آشوب (ره) نیز در کتاب مناقب قائل بیت مذکور را ابوالاسود دعلی که از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) است دانسته. مناقب ج ۴ ص ۱۶۷ ط قم - و آن را از زمخشری نقل کرده، و بیت مذکور بهترین شاهد بر بودن دختر کسری مادر امام سجاد علیه السلام است و بی حقیقتی بعض اقوال شاذه و نادره را ثابت می کند و آن را در اعیان الشعیه نیز از ربیع الابرار زمخشری نقل کرده است.
- [۴۹۰] از تعبیر مذکور معلوم می شود که بعد از ولایت عهدی امام علیه السلام این گفتگو واقع شده است.
- [۴۹۱] در تاریخ طبری است: ثم صلوا الظهر صلی بهم الحسین (ع) صلاة الخوف ثم اقتتلوا بعد الظهر ج ۴ ص ۳۳۶ ط مصر سنه: (۱۳۵۸) ه. ق شیخ طوسی (ره) در کتاب خلاف فرموده: و روی عن الحسین علیه السلام انه صلی عند مصابه صلاة الخوف باصحابه - ج ۱ ص ۲۵۳ ط ۲ تهران.
- [۴۹۲] در روایت زراره از امام صادق (ع) بیست و پنج درجه و در قواعد شهید (ره) ص ۲۴۰ بیست و هفت درجه معلوم است عدد مفهوم ندارد.
- [۴۹۳] شکر خدا را که طبع دوم آن کتاب با اضافات زیاد به سال (۱۳۹۷) ه. ق طبع شد رجوع شود به خاتمه‌ی آن کتاب.
- [۴۹۴] النساء - ۵۱
- [۴۹۵] آقا شیخ کاظم خطیب از فضلاء خطباء در کاظمین بود و با شیخ استاد قدس سره دوستی داشت و در اوائل حکومت جمهوری و تغییر اوضاع در عراق وفات یافت رحمه الله
- [۴۹۶] کل مشرک کافر و کذا العکس و هو کل کافر مشرک كما صرح به الشيخ الطوسی

قدس سره فی تفسیر التبیان ج ۵ ص ۲۴۲ ط نجف و هو کلام دقیق متین تبعاً للقرآن الکریم
 کما یرتفع ما ادعیناه من عدة آیات شریفه فی سورة الکهف. و قد بسطنا الکلام فی ذلك
 فی کتابنا الذی ألفناه فی تحقیق اهل الکتاب و الاعتقاد بالانبیاء (ع) و تحقیق بعض المطالب
 الدینیة المهمة و وسمناه «بفعل الخطاب فی تحقیق اهل الکتاب» - نسئل الله تعالی التوفیق
 لبطعه ليعم نفعه.

[۴۹۷] النساء - ۵۱

[۴۹۸] یعنی لا علم لكل شخص بالخصوص فی حق نفسه.

[۴۹۹] شنیده شد کسی که این کلمات بی اصل را در کتابش نگارش داده بود در چاپهای
 بعدی کتابش آن جملات را تغییر داده چون ملتفت شده که حرف بی اصل است.

[۵۰۰] ولایت تشریحی و تکوینی را تفصیلاً در تعلیقات و اضافات خود بر انیس الموحدین

علامه‌ی نراقی (ره) بیان کرده‌ام رجوع شود از ص ۲۳۲ ص ۲۵۲ ط تبریز.

[۵۰۱] ارشاد شیخ مفید (ره) ص ۳۴۰

[۵۰۲] ارشاد ص ۳۴۲

[۵۰۳] راقه الشیئی اعجبه، الهدی السیره و الهیئه.

[۵۰۴] ارشاد ص ۳۴۷ - ۳۴۳

[۵۰۵] الکهف: ۶۵

[۵۰۶] الاحزاب: ۳۳

[۵۰۷] به خیال بعض قاصرین می آید و به زبان نیز می آورند که خداوند در آیه‌ی شریفه
 فرموده که خدا اراده کرده که اهل بیت (ع) را از ارجاس پاکیزه نماید و معلوم نیست که
 این اراده تحقق یافته یا نه؟ و لازمه‌ی این حرف خرافی آنست که خداوند قادر به تحقق
 دادن مراد خود در خارج نبوده باشد و اراده‌ی الله از مرادش تخلف کند و آن محال است
 بالضرورة و اراده در آیه‌ی اراده‌ی مستتبعه به فعل است صرف اراده‌ی محضه نیست اگر آن
 طور باشد رد دعای رسول الله (ص) می شود و استعمال مضارع در ماقع خصوص ماده‌ی

اراده و لفظ «یرید» در آیات قرآن مجید زیاد است که تفصیلش را در جای خود بیان کرده‌ام.

[۵۰۸] ارشاد ص ۳۰۹ ط تبریز.

[۵۰۹] ارشاد ص ۳۵۰ ط تبریز. معلوم می‌شود کوچکی قد و قامت امام (ع) معلی بن محمد را به مقام تعجب آورده که با این سن کم چطور امام و حجت خداوندیست و لذا امام (ع) از ضمیر او اخبار فرموده و با آیه‌ی شریفه بر علم و کمالات امامت خود استدلال فرموده است.

[۵۱۰] رجوع شود به انیس الموحدین ص ۱۰۵ ط تبریز.

[۵۱۱] ارشاد شیخ مفید (ره) ص ۳۶۹ ط تبریز. و شیخ طبرسی (ره) در اعلام الوری ص ۳۵۶ ط تهران مطبعه‌ی حیدری این خبر را نقل فرموده و در نقل وی عبارت روایت به قرار زیر است: (و عنده قوم یحدثهم بلغاتهم و فیهم ترک و روم و صقالبه.... الخ. از این جملات بنا به نقل طبرسی (ره) ظاهر می‌شود که تکلم امام (ع) با قومی بوده و با لغات آنها صحبت می‌فرموده و اختصاص به غلامهای امام (ع) ندارد).

[۵۱۲] کشف الغمّه ج ۳ ص ۲۵۲ ط تهران از انتشارات کتابچی حقیقت تبریز. و مدینه المعاجز نقل از ابن شهر آشوب (ره) ص ۵۵۴.

[۵۱۳] کشف الغمّه ج ۳ ص ۲۶۴.

[۵۱۴] سید استاد مجاهد اکبر ما مرجع عالم اسلامی آیه‌الله العظمی آقای خمینی نزیل نجف اشرف ادام‌الله‌ظله الوارف که با مجاهدات خویشان آبروی علمای اعلام شیعه را حفظ کرد کرارا می‌فرمود: گوستاوبون تاریخ تمدن را با آن خوبی برای جلب مسلمانها تألیف نکرده مگر این که آن کذب محض را به ساحت اقدس رسول‌الله (ص) نسبت بدهد و آن افتراء را در آن کتاب بگنجانند.

[۵۱۵] الخرایج مطبوع با اربعین مجلسی (ره) ص ۲۰۷.

[۵۱۶] کشف الغمّه ج ۳ ص ۲۱. ارشاد شیخ مفید (ره) ص ۳۱۳ ط تبریز. اعلام الوری

- طبرسی (ره) ص ۲۹۴ ط تهران مطبوعه‌ی حیدری اصول کافی کلینی (ره) ج ۱ ص ۲۸۵
ط آخوندی تهران.
- [۵۱۷] رجال کشی ص ۴۸۷ ط نجف - اختیار معرفه‌ی الرجال جزء ۶ ص ۵۸۳ - ۵۸۲ ط
دانشگاه مشهد سال (۱۳۴۸) ه. ش.
- [۵۱۸] در اینجا عبارت روایت بسیار مختلف است چنانچه با مراجعه به اختیار معرفه‌ی
الرجال در صفحه‌ی نامبرده روشن می‌شود و در نسخه‌ی مطبوعه در دانشگاه مشهد عبارت
به این نحو است: (و هو اقل من نیتی) و معنی محصلی از آن به دست نمی‌آید و پس از
تأمل معلوم می‌شود که عبارت صحیح به دست نیامده است و آنچه در متن آورده شد:
(و آن حضرت از طفل سه ساله کوچکتر بود) عبارت محدث قمی (ره) در منتهی الامال
است از ترجمه‌ی آن مرحوم عبارت حدیث را به نحوی که مذکور افتاد ظاهر می‌شود
که نسخه‌ی صحیح را ایشان به دست آورده‌اند و لفظ: (اقل) هم قرینه بر آنست که
ترجمه‌ی محدث نامبرده صحیح باشد و محدث قمی (ره) در (الانوار البهیة) عبارت
حدیث شریف را از رجال کشی به این نحو نقل کرده: (و هو اقل من ثلاثی) و آن صحیح
است و ترجمه‌ی آن همانست که در منتهی الامال نقل کرده است رجوع شود به (الانوار
البهیة) ص ۱۲۶ ط تبریز به خط حاج میرزا طاهر خوشنویس تبریزی در سال (۱۳۴۴) ه.
ق و ص ۲۲۸ ط مشهد مقدس و تاریخ سال طبع را ندارد و چاپ حروفی است.
[۵۱۹] اختیار معرفه‌ی الرجال جزء ۶ ص ۵۸۴ ط دانشگاه مشهد - ص ۴۸۸ ط نجف.
[۵۲۰] علامه‌ی مامقانی (ره) در هامش تنقیح المقال فرموده: فی نسخه‌ی صحیحہ (باح باح)
و ذلك فی الفاظ الصبيان المهملة المعنی یعنی انه بعد قراته الكتاب اظهر رجوعه الى حال
الطفولية والله العالم. و قيل: ان فی النسخ الخطیة هذه الكلمة غیر منقوطة او مختلفه و قریب
مما قلنا ما فی حاشیة المنهج من الوحيد (ره).
[۵۲۱] مدینه المعاجز ص ۵۲۷ ط سال (۱۲۹۰) ه. ق.
[۵۲۲] مدینه المعاجز ص ۵۵۶

[۵۲۳] نسخه‌ی خطی موجود در کتابخانه‌ی ما که در سال (۱۰۹۲) ه. ق در حویزه استنساخ شده است.

[۵۲۴] ارشاد ص ۳۷۲ ط تبریز.

[۵۲۵] مجمع البیان ج ۳ ص ۵۱۲ ط صیدا.

[۵۲۶] و الظاهر ان القائل انما نقل ذلك عن الاناجيل الزاما على المسيحي المتزلف كما يأتي ولكن لا احتياج لنا على ذلك بعد ما بين لنا الائمة الطاهرين (ع) زمان بعثه المسيح (ع) فراجع الى الاحاديث في الكافي و غيره تجد صدق ما قلناه.

[۵۲۷] تعليقات جنة المأوى ص ۳۵۳ ط - ۱- تبریز.

[۵۲۸] اوائل المقالات ص ۱۰۵ ط ۲ تبریز.

[۵۲۹] و لا يتوهم انه يمكن ان يكون نبوته المرادة في الحديث النبوة الاتية اي كتبت لى النبوة من حيث الاستعداد و القابلية فانه مدفوع اولاً بانه مجاز لا يصار اليه. و ثانياً ان الادلة من العقل و النقل دالة على ثبوت نبوته الفعلية في جميع الازمنة كما هو محقق في محله و لا يسع المقام باكثر من ذلك.

[۵۳۰] يستفاد هذه المطالب من احاديث العترة الطاهرة سلام الله عليهم راجع الى الجوامع الحديثية.

[۵۳۱] در سؤال از ابن تیمیة گفته شده ص ۷ که طرفداران یزید به نبوت وی نیز قائلند ولی این رویه‌ی دیرینه‌ی فراعنه‌ی روزگار است که نخوت و کبر و خودپرستی و تجبر و تفرعن آنها را وادار می‌کند بالاخره خود و جان‌نثارانش و نوکران جیره‌خوارش او را به مقام نبوت رسانیده و آخر الامر خداوند قادر متعالش می‌خوانند و او هم مغرور و مشتبه شده و از حب جاه و ریاست (انار بکم الاعلی) می‌گوید این یک ناموس مطرد در قاموس فراعنه‌ی روزگار است اختصاص به یزید و طرفدارانش ندارد مگر از آنها کسی پیدا شود که دارای ایمان گرچه ضعیف هم باشد داشته باشد و الا رویه‌شان همان است.

[۵۳۲] معلوم می‌شود مراد دکتر از اهل سنت اتباع ابن تیمیه است و الا مشهور میان اهل

- سنت ملعون بودن يزيد است.
- [٥٣٣] رجوع شود به كتاب عنوان المعارف ص ١٣ تأليف صاحب ابن عباد طالقاني (ره) مطبوع در ضمن «نفائس المخطوطات» ط - نجف اشرف سال: (١٣٧١) ه. ق.
- [٥٣٤] كرامة - نسخه.
- [٥٣٥] فهنا نسأل الدكتور صلاح الدين المنجد: هل ابن تيمية الحراني مؤمن بالله؟ و هو صاحب البدع و الاضاليل و الكفريات و الاباطيل و الطاعن في دين الله. و اما الغزالي فهو صاحب الخرافات و الخزعبلات و كتابه احياء العلوم مشحونه منها و لا غرابه من فتواه على عدم جواز لعن يزيد و هو القائل لا خطر في السكوت عن لعن ابليس، قال في كتابه الاحياء: كان بعض الشيوخ في بداية ارادته يكسل عن القيام فالزم نفسه القيام على رأسه طول الليل لتسمح نفسه بالقيام عن طوع. انظر الى نقل امثال ذلك في كتاب تلبس ابليس للعلامة ابن الجوزي و قد نقل فيه عن الغزالي نظائر هذه الاباطيل و قد أتى بها في مقام التعليم. و لا عجب من ابن تيمية و الغزالي فانهما من اهل القرون السالفة، بل العجب من الدكتور المنجد فانه من ابناء هذا العصر يسمونه عصر الذرة و النور و الفضاء كيف يدعى: ان اهل السنة (يعنى اتباع ابن تيمية) ذكروا محامد يزيد! الرجاء من الدكتور أن يذكر نورا يسيرا من تلك المحامد و لا بدله ان يقول: انه شاعر فنقول: أى فضيلة للشاعر الكافر.
- [٥٣٦] استغر من الغرور.
- [٥٣٧] اى ذاب.
- [٥٣٨] فانه يدعى الخلافة الاسلامية و انه من أولى الامر الذين أمر الله تعالى (العياذ بالله) بطاعتهم و الانقياد لهم و أنه امير المؤمنين. (فياذلة الاسلام من بعد عزه) (اذا كان والى المسلمين
- [٥٣٩] لا شك ان يزيد حمل آل رسول الله (ص) الى دمشق و ضرب الرأس المطهر بالقضيب و هذا العمل منه ليس الا الزندقة و الالحاد و لم يكن في قلبه الا الضغائن و الاحقاد الجاهلية و لذا لم يجد ابن تيمية مفرا الا الانكار فانكر حمل يزيد آل رسول الله

- (ص) سبايا الى الشام على اقطاب الجمال و ضربه على شفتى الامام عليه السلام بالقضيب و بديهى ان انكاره ليس الا انكار البديهيات و الضروريات و انكار المتواترات و انكار الشمس فى رائعه النهار (من لا دين له لا حياء له) فهل يمكن انكار المتواتر فان العلم الحاصل منه ضرورى؟ اللهم الا ممن لا عقل و لا دين له.
- [۵۴۰] الطلسم محرکه الغيره و الظلام.
- [۵۴۱] التذکره ص ۱۵۵ ط فرهاد ميرزا.
- [۵۴۲] رجوع شود به امالى سيد مرتضى علم الهدى «غرر الفوائد و درر القلائد» ج ۱ هامش ص ۱۲-۱۱ ط مصر سال ۱۳۷۳ ه ق به تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم.
- [۵۴۳] آتشکده ص ۱۹- و لطائف الطوائف فخرالدين على صفى پاورقى ص ۱۸۷- به قلم آقاى احمد گلچين معانى- ط تهران سال ۱۳۳۶ ه ش.
- [۵۴۴] لطائف الطوائف ص: ۲۳۲.
- [۵۴۵] کمال الدين شيخ حسين مردى دانشمند بوده و در سال: (۸۸۸) ه. ق در گذشته است.
- [۵۴۶] مروج الذهب ج ۲ ص: ۶۸- ط مصر- سال: (۱۳۰۳) ه. ق.